

گلشن ابرار

جلد دوم

تهیه و تدوین: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

میرزا جواد آقاملکی

متوفای 1304 ش.

مردی از ملکوت

احمد لقمانی

روزهای زندگانی انسان، ایام هجرت او از «عالم قدس» است تا در کلاس تربیت و خودسازی شرکت کند و در مدرسه آفرینش حضور یابد و پس از چندی به ابدیت رجعت کرده، در دیار قرب قرار گیرد.

از طلوع خورشید حیات تاکنون چهره هایی تابناک، این کلاس را با بهترین امتیاز پشت سر گذاشته و با دستیابی به قله قدس و معرفت، «مقام آدمیت» را کسب کرده اند.

عارف فرزانه و عالم وارسته، «حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی» از جمله انسانهای هوشمندی بود که سرمایه عمر خویش را با خدای خود سودا نمود و بر لحظه لحظه آن دیده بصیرت آمیز و ژرف نگر گشود. مدتی به «تحصیل» پرداخت و زمانی «تدریس» را پیشه خود ساخت و عمری را به «تهذیب» خود و دیگران گذراند. و سرانجام با نفس مسیحایی خویش «روح الله» پرورید و «چلچراغ هدایت و رستگاری» در شبستان حوزه آویخت.

اینک نسیم لطف الهی، فرصتی بهارگونه برایمان پدید آورده است، با هم گذری شتابان و سیری سریع بر زندگانی آن فرهیخته والا گوهر می نمایم تا از آبشار معرفت وی، زلال اندیشه و جرعه های ناب از آن خود سازیم.

میلااد میرزا

خورشید قرن سیزدهم هجری رو به افول بود که تبریز لبریز از شادی و سرور شد. «لطف» الهی پسری زیبا به خاندان «حاج میرزا شفیع» داد که

«جواد»ش نام نهادند. گلخنده های شادی و شور بر چهره اهل خانه نشسته بود و همگان بوسه سپاس به درگاه الهی می زدند. پدر طفل به پاس این نعمت، چندین روز مردم شهر را از «سفره نعمت» خود بهره مند ساخت.

«جواد» در دامان مادری مهربان و پدری صالح مراحل رشد و ترقی را پیمود و سالهای کودکی هر یک، دفتری نو بر دیدگان وی می گشود.

شیرین جرعه های معرفت

پای همت به مدرسه نهاد و با کمال ادب و فروتنی زانوی تعلم در مقابل استاد بر زمین زد. صرف، نحو، منطق، معانی بیان و دروس مقدماتی دیگر را در تبریز فراگرفت و پس از مدتی «سطح» را به پایان رساند. روشنی باران نور در سرزمین وجودش وی را راهی دیار یار ساخت و به سوی نجف اشرف هدایت نمود.

بسان عبدی ذلیل و مریدی فقیر، پای ارادت بر صحن ولای خود نهاد و با قدمهای همراه با محبت خویش به سوی «ضریح ولایت» شتافت و از آن حضرت استمداد «تحصیل و تهذیب» نمود.

چندی از ورود او به نجف اشرف نگذشته بود که عشق ولایت کاری کارستان کرد و شعله هایی هدایت یکی پس از دیگری رخ نشان داد. دست تقدیر پای او را به درس محدث محقق، میرزا حسین نوری کشاند و اندیشه با شکوه وی را از انبوه دانش و بینش، فقیه وارسته آیه الله حاج آقا رضا همدانی بارورتر ساخت. ثمرآفرین خوشه های فکر و اندیشه میرزا جواد آقا با حضور در درس آخوند ملامحمدکاظم خراسانی چشمگیرتر شد و تابناکی چهره وجود او با آشنایی با آخوند ملا حسینقلی همدانی افزون گردید؛ هم او که بسان اکسیری، میرزا

جوادآقا از ملک به ملکوت رسانید، کسی که نسیم نگاهش غبار رذایل را از صفحه جان انسانها می شست و تاءثیری ژرف در کلامش دیده می شد.

چلچراغ بیداری

سالهای هجرت و روزهای تشریف در نجف با انبوه برکات همراه بود و تلاش بسیار در راه تحصیل و تهذیب رهاوردهای مبارکی در پی داشت. تا اینکه میرزا جواد آقا در سال 1321 قمری / 1270 ش. آهنگ رجعت به ایران کرد و به زادگاهش تبریز وارد شد.⁽¹⁾

جاذبه معنوی او روشن ضمیران پاک را بسان پروانه هایی عاشق گرداگردش به پرواز درآورد و از محضر پرفیض وی آنان را سیراب ساخت.

دانش پژوهان از بارش دانش وی بهره می بردند و مردم نیز با قلبی مطمئن و روحی پرشور اطراف او حلقه می زدند. در این سالها بود که واقعه مشروطه پدید آمد و ارتش روسیه بخشی از آذربایجان را اشغال کرد، مردم بی پناه آن خطه به خاک و خون کشیده شدند و شهر تبریز محاصره گردید. راهی غیر از ترک دیار باقی نماند. از این رو حاج میرزا جوادآقا به دور از چشم متجاوزان رو به سوی تهران گذارد و از آنجا به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام شتافت. سپس به قم مهاجرت کرد و این شهر را وطن دوم خویش قرار داد.⁽²⁾

ارمغان ارزشمند دوران تحصیل و تدریس حاج میرزا جواد آقا، ژرف نگری و اندیشمندی بسیار نسبت به اوضاع جهان بود. وی صاحب سیرتی سیاسی شده بود و همواره حوادث را با دیده بصیرت و بینش می نگریست. حکومت زمان خود را مردود می دانست و صاحب منصبان را افرادی ناپاک و غاصب می شمرد. هیچ گاه روی خوش به آنان نشان نمی داد و با زبان دعا، ناخرسندی خویش را نسبت به اوضاع ابراز می نمود.

افرادی که برای مشورت به حضورش می شتافتند از قبول کارهای دولتی منصرف می ساخت و سردمداران حکومت را همچون ستمگران بی امیه و بنی عباس قلمداد می کرد.⁽³⁾

تدریس و تهذیب در قم

سال 1329 ق. قم پذیرای وجود حاج میرزا جواد آقا شد. در آن ایام این شهر از حداقل امکانات محروم بود، جمعیتی اندک داشت و هنوز حوزه علمیه مقدس و پربرکشان تاءسیس نشده بود.

این عارف فرزانه اندکی پس از ورود، به درخواست برخی از افراد پارسا، جلسات درس و محافل اخلاق پیا کرد.

درس «فقه» که متن آن مفاتیح فیض کاشانی بود و در پی آن درس «اخلاق و عرفان» برای عموم مردم که در مدرسه فیضیه تشکیل می شد. درس دیگری برای بعضی از خواص در منزل حاج میرزا برقرار می شد که اخلاق و عرفان موضوع آن بود. علاوه بر این، نماز جماعت در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام نیز از سوی ایشان اقامه می گردید؛ که امام خمینی و آیه الله بهاءالدینی از جمله افرادی بودند که در نماز حاج میرزا جواد آقا شرکت می کردند.

تابناکی سالهای حضور این شخصیت علمی عرفانی، زمینه ساز هجرت بسیاری از علما و بزرگان به سوی این خطه گردید. در آن ایام عوام و خواص از سرو سبز وجود ایشان بهره های وافر می بردند و و منزل وی دارالشفای روان مردم زجر دیده و مصیبت زده بود. لطافت سخنان این فرزانه سخت کوش در مناسبتهای مختلف، امواج مردم را لبریز از شادی و نشاط در ایام عید و سرور

معصومین علیهم السلام می نمود و جرعه های معرفت بسیاری در ایام رحلت و عزا در کام وجود آنان سرازیر می کرد.

گویا تقدیر چنین بود که پاکی و قداست در حوزه علمیه قم به دست چنین وارسته ای پاک، پی ریزی شود تا دهه ای بعد، پای همت و تلاش به وسیله حاج شیخ عبدالکریم حائری به میان گذارده شده و حوزه علمیه قم، قامت سبز خود را برافرازد.

آنان که با حالات ملکوتی و عبادی این فرزانه عارف آشنا بودند ایشان را از بکائون⁽⁴⁾ می شمردند. عبدی صالح که سه ماه رجب، شعبان و رمضان را پی در پی روزه می گرفت و در قنوت نمازهای نافله این بیت حافظ را مکرر می خواند:

ما راز جام باده گلگون خراب کن زان پیشتر که عالم فانی شود خراب⁽⁵⁾

شاگردان درس اخلاق

حوزه درسی حاج میرزا جواد آقا، سرچشمه نوری بود که حسینیه دلهای شیفتگان را، روشن و آفتابی می نمود. پلکان ملکوت برای ره پویان وارستگی محسوب می شد. تاءثیر کلام ژرف آن استاد خود ساخته، بذر صلاح و اصلاح در گستره دلهای می افشاند؛ به طوری که هر یک از شاگردان، خود پرچمدار صلاح و سداد شدند و جمع بسیاری را به سر منزل مقصود رهنمون ساختند. برخی از شاگردان مرحوم ملکی (ره) عبارتند از:

1. امام خمینی - قدس سره الشریف -

نفس مسیحایی حاج میرزا جواد آقا، صمیم جان خمینی عزیز را چنان تاءثیر بخشید که «روح الله» گردید و بیرق انقلابی سترگ را به دست خویش گرفت. از این رو امام راحل (ره) در کتاب «معراج السالکین»، چون سخن از عرفان می

شود، استاد خود را «شیخ جلیل القدر» لقب داده و «عارف بالله» می خواند و علاقه مندانه به تهذیب و وارستگی را به مطالعه کتابهای ایشان راهنمایی می نماید.⁽⁶⁾

و در کتاب «چهل حدیث»، بیدار دلان را به «رسالة لقاء الله» آن بزرگوار رهنمون می شود.⁽⁷⁾

آن فرزانه کبیر، در جای دیگر که از قم و قبرستان شیخان سخن به میان می آید خطاب به استاد شهید مطهری می فرماید:

«در قبرستان قم یک مرد خوابیده است و او حاج میرزا جواد آقای تبریزی است.»⁽⁸⁾

2. حاج آقا حسین فاطمی قمی

دانشمندی الهی و پر مهر که سالیان بسیار خوشه چین گستره دانش استاد خود بود و تدریس اخلاق و تربیت نفوس بسیاری را به عهده داشت.⁽⁹⁾

3. آخوند ملا علی همدانی

عالم ربانی و فرزانه ای شایسته که از همدان به قم هجرت کرد و طوبای وجود خود را با انبوه معارف الهی از حاج میرزا جواد آقا برکت بخشید و تاءثیری جاودان در روح خود ایجاد کرد.⁽¹⁰⁾

4. حاج شیخ عباس تهرانی

5. سید محمود مدرسی

6. حجة الاسلام سید محمود یزدی

7. محمود مجتهدی

8. شیخ اسماعیل بن حسین «تائب»

9. حاج میرزا عبدالله شالچی

گنجینه های نور

«عالم» بسان نخلی بلند از برکات است که باید چشم انتظار بر «قامت سخاوت او داشت تا عنایت کند و دامن نیاز انسان را پر از «گوهر معرفت» نماید. با سیره سبز خود و روح بارانی خویش همواره نزول لطف و محبت داشته باشد و گاهی با بیان مبین خویش و زمانی با قلم تابناک خود، صفحه دلها را نورافشان نماید.

در این مقال، چشم اطاعت بر هم می گذاریم، با گوش جان سخن امام راحل؛ خمینی عزیز را پذیرا می شویم که فرمود: «... از علمای معاصر کتب شیخ جلیل القدر، عارف بالله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی را مطالعه کن». و با هم کتب ایشان را مرور می نماییم:

1. «اسرار الصلاة»؛ کتابی که حاوی هزار نکته از اسرار نماز است و بسان استاد اخلاق برای انسانهای آماده خودسازی محسوب می شود. برخی از اسرار طهارت و عبرت و تفکر را گوشزد می کند و به معانی وسوسه و الهام می پردازد. با بحث از گناهان کبیره اشاره ای به توبه نموده و حضور قلب و حالات ملکوتی آدمی را توضیح می دهد.

2. «المراقبات» یا «اعمال السنه»؛ در این اثر پربها، مقدمه ای کوتاه پیرامون دعا و راز و نیاز به چشم می خورد و سپس با قلمی زیبا و گویا، اعمال ماههای مختلف، آثار و برکات روحی و معنوی آنها توضیح داده شده است.

3. «رساله لقاء الله»؛ کتابی لبریز از نورانیت و معنویت که ره پویان راه تهذیب و وارستگی را به قله قداست و طهارت روح می رساند. معنای «لقاء الله» و آیات مربوط به آن را توضیح داده، از اسم اعظم گفتگو می کند و سپس راه موفقیت الهی را برای سالکین بیان می نماید.

4. کتابی در فقه

5. رساله ای در حج

6. حاشیه فارسی بر «غایة القصوی»

بوی گل را از که جوییم، از گلاب

اینک که فرصت حضور در محضر عارف فرزانه، حاج میرزا جواد آقا ملک
برایمان میسر نیست، سیره آسمانی و راه و روش زندگانی و عبادات آن والا
مقام را از زبان شاگردانش جویا می شویم:

آیه الله حاج سید حسین فاطمی:

«او خودش دستورالعمل اخلاقی بود. شب که می شد در صحن خانه دیوانه

وار قدم می زد و مترنم بود که:

گر بشکافند سرپای من جز تو نیابند در اعضای من

آخرین حرفش در بیماریش این بود که گفت «الله اکبر» و جان تسلیم کرد.»

(11)

محقق ارجمند شیخ محمد رازی:

ایشان ماههای رجب و شعبان را روزه بودند و در مدرسه فیضیه درس
اخلاق عمومی می گفتند. اکنون که سی سال از رحلت آن عالم ربانی می گذرد،
در و دیوار مدرس و فضای مدرسه، صدای حزین و گریان ناله های شوق و
سوزان او را به گوش هوش می رساند که می گوید:

اللهم ارزقنا التجافی عن دارالغرور و الانابه الی دارالخلود و الاستعداد للموت

قبل الفوت.

ارتباط وی با حضرت بقیة الله ارواحنا الفداء بسیار و ملازمتش به تقوا و ورع فراوان بود. مراقبتی بسیار به نوافل و حضور و توجه دائمی فراوان داشت و لحظه ای از یاد خداوند بیرون نمی رفت.⁽¹²⁾

مرحوم حاج میرزا عبدالله شالچی:

«مرحوم استاد، آیه الله ملکی، اجتهاد فکری و درونی داشت. در برداشتهای درونی قوی بود. ایشان دستورهایی در خوردن، خوابیدن و اعمال و رفتار ارائه می دادند که بسیار مؤثر بود و شخصی را پاک و پیراسته کرده، و به سوی الله رهنمون می نمود.

... الان نیز مرقد ایشان - در قبرستان شیخان قم - محل حوایج است. من هر وقت حاجتی داشته باشم بر سر قبر ایشان می روم.»

دستورالعمل های حاج میرزا جواد آقا

«دستورالعمل» شیوه های تهذیب نفس و اصلاح اخلاق است که استادان اخلاق برای پیرایش روح و کمال انسانها بدانها ارائه می کنند.

مرحوم آیه الله ملکی در طول حیات خویش دستورالعملهای بسیاری از خود باقی گذارده که هر یک گنجینه ای از گوهرهای عبودیت و بندگی است. با هم نگاهی به برخی از این سخنان می نماییم،

... «شناخت نفس» راه مطلوب برای خودسازی است. برای این امر مهم باید به عالم عقلی رسید. تا انسان پای به این عالم نگذارد و از دنیاهای دیگر بیرون نرود «معرفت نفس» حاصل نمی شود. از این رو در پی اتمام این معرفت، مرحوم مغفور (ملا حسینقلی همدانی) که خداوند بهترین جزای معلمان ما را به او بدهد می فرمود:

«باید انسان مقدار زیادی از خوراک و غذایش را کم کند و از استراحت و خواب خود بکاهد تا جنبه حیوانیت در او کاسته شده، ابعاد روحانی بیشتری به دست آورد. میزان آن را هم چنین فرمود که انسان روز و شب بیش از دو مرتبه غذا نخورد و از خوراکیها در بین دو وعده استفاده نکند. هر وقت غذا می خورد باید مثلاً یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد و آنقدر بخورد که تماماً سیر نشود و باز هم میل به غذا داشته باشد.

... گوشت زیاد را ترک کند و در شب و روز هر دو وعده گوشت نخورد و در هر هفته دو و سه دفعه هر دوالعین هم روز و هم شب) را ترک کند و یک وعده هم بر خود لازم بداند که نخورد. و اگر بتواند روزه های سه روز هر ماه را ترک نکند... شبانه روز شش ساعت بخوابد و البته در حفظ زبان و دوری از اهل غفلت کوشش بسیار کند...»⁽¹³⁾

جواد بن شفیع کجاست؟

در جای دیگر با بیان آیه «ثم فی سلسلة ذرعا سبعون زراعا فاسلكوه» به توصیف حالات دردناک اهل آتش در دوزخ پرداخته و خود را در بین آنان تصور می نماید سپس دفتر دل گشود. و با پروردگار خویش با واژه نورآفرین «ارحم الراحمین» به گفتگو می پردازد. با طلب مغفرت و رحمت فریاد «جواد بن شفیع کجاست» را با گوش جان می شنود. از صیحه های مالک دوزخ، فریادهای دوزخیان، بسته شدن پاها به پیشانی و سیاهی صورت از ظلمت گناه یاد کرده و آه از نهاد خود بلند می نماید.

و در پایان می فرماید:

قبل از رفتن باید فرصت را غنیمت شمرد، راحتی آن سوار فراهم کرد و عذاب دردناک و جانسوز را بر طرف ساخت. در گفتار، رفتار و ظاهر و باطن

اظهار عجز و ابراز حقارت کرد تا در مسیر لطف خداوند قرار گیریم و بدین سبب، آتش عذاب خاموش شود. (14)

تکبیر پرواز

... سرانجام آخرین آفتاب از خورشید حیات و زندگانی اندیشمند عارف، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نمایان شد و روز یازدهم ذیحجه سال 1343 قمری فرصت دیدار و هنگام لقاء رخ نشان داد.

چگونگی حضور آن عارف فرهیخته را در ملکوت از زبان فرزانه وارسته، حاج آقا حسین فاطمی آگاه می شویم:

روز پنجشنبه، عید قربان بود. صبح، مسجد جمکران رفتم و قبل از ظهر به منزل برگشتم. چون وارد شدم خبر دادند که حاج میرزا جواد آقا جویای احوال شما شده اند. چون از کسالت وی اطلاع داشتم بدون هیچ معطلی به خدمتشان رفتم، ایشان به حمام رفته، خضاب بسته و پاک و مطهر در بستر نشسته بودند در ظاهر منتظر اذان بودند اما انتظار بیش از این مقدار بود. چون ظهر فرا رسید در بستر شروع به اذان و اقامه کردند. با گفتن هر جمله ای بهجت بیشتر و آرامش فراوان تری سراغ او می آمد. پس از اذان، دعای تکبیران افتتاحیه را ترنم کردند. سپس دو دست را بالا برده تا تکبیرة الاحرام بگویند که گویی درهای آسمان برای ورود او گشوده شد لبهایش حرکت کرد و دستها به لرزش افتاد و با آخرین کلام اولین دیدار حاصل شد؛ «الله اکبر»

مرغ روحش از بدن پاکش به سوی عالم قدس پرواز کرد و به سوی یار و محبوب دیرینه خویش، پر کشید. (15)

ساعاتی بعد، مردمان وارسته و رادمردان عرصه تهذیب و اخلاص، پیکر معطر وی را تشییعی با شکوه نمودند و در جوار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام به خاک سپردند.

... اینک دهها سال است که مرقد مرمرین آن مرد ملکوتی در قبرستان شیخان قم با ضریحی از نور، گل دسته ای معنوی و گنبدی آسمانی، روشنی بخش دل‌های عاشق و روان‌های پاک است. دست ارادت بر قبر آن فرزانه والا مقام گذاشته و لب به سخن می‌گشایند استمداد اخلاص و تقوا کرده و نورانیت قبول از قبر پاکش می‌گیرند تا در عرصه های گوناگون توشه های همیشه جاودان همراه خویش داشته باشند.

رحمت الهی بر او باد روزی که پای حیات بر زندگانی گذارد، زمانی که به اوج ابدیت پر کشید و هنگامی که زنده شده و در پیشگاه الهی حاضر می‌گردد.

والسلام

حاج آقا نورالله اصفهانی

متوفای 1306 ش.

ستاره اصفهان

عباس عبیری

1278 ق. برای اسلام و ایران سالی مبارک بود. پنجمین فرزند آقا محمد باقر مسجد شاهی (فقیه نامور اصفهان) دیده به جهان گشود و خاندان رازی را در شادمانی فرو برد. مجتهد گرانیپایه شهر، نوزاد نیکبخت این سال را مهدی نامید. مهدی که بعدها به «نورالله» شهرت یافت در سایه عنایتهای ربانی روزگار کودکی را پشت سر گذاشت و رفته رفته در شمار دانش آموزان جای گرفت او از محضر ملا محمد نقنه ای بهره برد و سپس در محفل علمی پدر حضور یافت. مهدی در 1295 ق. راه عراق پیش گرفت⁽¹⁶⁾ تا اندوخته های علمی اش را ژرفا بخشد و تجربه های عرفانی اش را به کمال رساند. او چندی در نجف اقامت گزید و سرانجام مراد خویش را در سامرا یافت. به آن دیار الهی کوچید و در شمار شاگردان مرجع پاک راءى شیعه حضرت آية الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی جای گرفت.

سرور دانش پژوهان اصفهان در این شهر از محضر فقیه فرزانه حضرت حاج میرزا حبیب الله رشتی نیز کامیاب شد⁽¹⁷⁾ و تا 1299 ق. در حریم ملکوتی کاظمین به دانش اندوزی پرداخت. در ماههای پایانی این سال برادر ارجمندش آقا محمد تقی همراه گروهی از مؤمنان و دانشوران ایرانی در راه زیارت خانه خدا به سامرا رسیدند نورالله فرصت را غنیمت شمرد و در رکاب برادر مجتهدش رهسپار حجاز شد.⁽¹⁸⁾

در سایه ستارگان

سفر حج با همه خاطرات شیرینش شتابان پایان یافت و سرور جوانان سپاهان دیگر بار به کتابها و نوشته هایش پیوست تا در سامرا فارغ از وابستگی ها و دغدغه های روزگار به درس و پژوهش بپردازد. ولی دریغ که چرخ چنین نمی پسندید. پدر دانشورش در شامگاه تاسوعای 1301 ق. به کربلا رسید، سپس به نجف شتافت، نزدیک آرامگاه علامه شیخ جعفر کاشف الغطا جایگاهی برای دفن پیکر خویش برگزید و سرانجام در شب پنجشنبه پنجم صفر 1301 ق. دیده از جهان فرو بست.⁽¹⁹⁾

هر چند از دست دادن پدری چنان گرانمایه بر گوهر یگانه سپاهان دشوار و جانکاه بود، عطش آموختن و تحقیق را در وی شعله ورتر ساخت. او می دانست که هیچ چیز مانند دانش و پرهیزگاری روان پدر را آرامش نمی بخشد. پس با انگیزه ای قوی تر به تلاش پرداخت. تلاشهای شبانه روزی آن دانشجوی روشن بین سرانجام در حدود 1304 ه. ق به بار نشست و او در شمار دانشمندان و فقیهان جای گرفت.

بدین ترتیب استادان بزرگی چون حضرات آیات عظام میرزا محمد حسین شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی، محمد طه نجف، سید صدر الدین کاظمینی، میرزا حسین بن میرزا خلیل تهرانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مرتبه علمی اش را ستودند و او را از گواهی اجتهاد و روایت⁽²⁰⁾ بهره مند ساختند.

طلوع خورشید

1304 ه. ق برای سپاهان نشینان سالی فراموش ناشدنی بود. در یکی از روزهای این سال خجسته حاج آقا نورالله مجتهد پرتوان و روشن بین خاندان رازی به زادگاهش گام نهاد⁽²¹⁾ و در آن دیار ایمان پرور به تدریس پرداخت.

تدریس و تربیت دانش پژوهان تا حدود 1307 ق. ادامه یافت. در این سال اقدام بی شرمانه گروهی از بایبان سده در توهین به مقدسات مسلمانان و ترویج انحراف و بی دینی در میان ناآگاهان جامعه کاسه صبر رهبران مذهبی شهر را لبریز ساخت. مردم مؤمن به اشاره فقیهان بیدار و پیروان باب را از سده بیرون کردند.

بایبان از دربار یاری جستند شاه فرمان داد تا آن گروه تبهکار تحت حمایت نیروهای دولتی قرار گیرند. بنابراین مفسدان در سایه سر نیزه های قوای انتظامی به سمت سده حرکت داده شدند تا در لانه های خویش استقرار یابند. مؤمنان به رهبری حاج سید محمد رحیم - آقا سدهی - ندای آقا محمد تقی نجفی را لبیک گفتند، به خیابانها گام نهادند و به رویارویی با مفسدان پرداختند. در این درگیری هفت تن جان باختند و بایبان گریختند. کارگزاران حکومت شرح رخداد را به تهران گزارش دادند و اندکی بعد آقا نجفی همراه برادرانش شیخ محمد تقی ثقة الاسلام و حاج آقا نورالله به تهران فرا خوانده شد.⁽²²⁾

در وادی شبزدگان

مسافرت دانشوران بزرگ سپاهان به مرکز حکومت قاجار دو ماه به درازا کشید. مردم پایتخت به پیشواشان شتافتند و ناصرالدین شاه را با ناکامی روبرو ساختند. شاه که حضور برادران فقیه اصفهان و اقامه نماز جماعت آقا نجفی در مسجد سید عزیزالله را به سود خویش نمی دید از در دوستی درآمد و پس از شش ماه آنها را به اصفهان باز گرداند.⁽²³⁾

البته این تنها رویارویی برادران روشن بین خاندان با ناصرالدین شاه به شمار نمی آید. در پنجمین بیست و هشتم رجب 1308 ق. امتیاز خرید و فروش تنباکو و توتون کشور به مدت پنجاه سال در انحصار یک کمپانی انگلیسی قرار

گرفت. شیران بیدار بیشه سپاهان یکباره به خروش آمدند. آقا محمد تقی نجفی با همکاری برادران گرانقدرش حاج آقا نورالله و آقا محمد علی و دیگر دانشوران شهر تنباکو را تحریم کردند و مردم را به اعتراض فرا خواندند.⁽²⁴⁾

در پی این اقدام قلیان در همه جا کنار گذاشته شد. روحانیان شهر به رهبری آقا نجفی تلگرافی به دربار ارسال کرده، خواستار لغو پیمان تنباکو شدند. ناصرالدین شاه که فرزندان شیخ محمد باقر را سبب همه آشوبها و بیگانه ستیزی ها می دانست ضمن ارسال تلگرافی به آقا نجفی وی را چنین تهدید کرد:

«... بی جهت عالم آسوده را آشفته نکنید و مردم با خون خود بازی نکنند و آسوده مشغول دعاگویی و رعیتی باشند.»⁽²⁵⁾

آقا نجفی بی آنکه از تهدید شاه بهراسد به اعتراض ادامه داد و سرانجام با اوج گیری خیزش مردم، ظل السلطان گروهی از مؤمنان و روحانیان شهر را تبعید کرد. تبعید شدگان به اشاره آقا نجفی راه سامرا پیش گرفتند و با بازگویی حوادث کشور نزد مرجع بزرگ شیعه، زمینه فتوای مشهور تحریم تنباکو را فراهم آوردند.

فصل سازندگی

بخششهای شاهانه خودفروختگان قاجار و باز شدن پای کمپانیهای استعماری به ممالک محروسه (!) ایران آثار شومی در پی داشت. اندک اندک بازارهای کشور از کالاهای فرنگی انباشته شد و کارگاههای کوچک داخلی در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. آقا نورالله که با دیدگان الهی اش آینده این سیاست پلید را مشاهده می کرد به رویارویی با آن برخاست و با تاسیس مؤسسه های اقتصادی مردمی راه سازندگی و تولید را به مردم نمایاند.

شرکت اسلامیه یکی از این مؤسسه‌ها بود. هر ایرانی می‌توانست از یک تا ده هزار سهم در این شرکت خریداری کند و بیگانگان حق خرید یا نگاهداری سهامش را نداشتند. نکته شایان توجه در اساسنامه این مؤسسه فصل بیست و یکم است:

«فصل بیست و یکم: این شرکت بکلی از دادوستد متاع خارجه ممنوع است. فقط هم خود را صرف ترقی متاع داخله و آوردن چرخ و اسباب و کارخانجات مفید خواهد نمود و حمل متاع داخله به خارجه بر حسب اقتضا و به موقع خود در کشیدن راه شوسه و آهن اقدام خواهد کرد.»⁽²⁶⁾

این سازمان بزرگ اقتصادی در لندن، کلکته، بمبئی، قاهره، استانبول، بغداد، مسکو و بادکوبه، نمایندگیهایی تاسیس کرد و در راه سازندگی گامهای بلندی برداشت. گزارشهای نشریات معتبر آن روزگار بخشی از عملکرد مطلوب شرکت را آشکار می‌سازد:

«... به موجبی که اطلاع حاصل نموده ایم شرکت اسلامیه اصفهان در صد حصول امتیاز ساختن راه آهن محوطه اصفهان از اولیای امور جمهور شده اند که راه آهن ساخته، واژگون حرکت کند و یقین است که دولت علیه در ادعای این امتیاز هیچ گونه تامل نخواهد فرمود. بعضی از دانشمندان سه سال است که این خیال را داشتند، این ایام انشاءالله به توسط شرکت اسلامیه از قوه به فعل رسیده، ملت و دولت را فایده کلی حاصل خواهد شد...»

«... الحال چند روزی است جناب حاجی امین الضرب، رئیس کل شرکت اسلامیه طهران تجویز و تصویب جناب حاجی محمد حسین کازرونی رئیس کل شرکت مسیو (بوتن) فرانسوی را که از فحول مهندسین اروپا و صاحب امتیاز و نشان مخصوص از دولتین ایران و جمهوری فرانسه است به جهت تعیین محل

کارخانه و تحقیق آب رودخانه و مقدار قوت آن به اصفهان فرستاده اند. مهندسی مشارالیه سیزدهم جمادی الثانی وارد این شهر گردیده، فعلا در تدارک دو کارخانه بزرگ ریسمان تابی و چلوار بافی هستند. ...» (27)

حضور حاج آقانورالله، آقا نجفی و دیگر فقیهان بزرگ در راءس این مؤسسه الهی سبب شد که مراجع عراق از آن حمایت کنند و مردم را به شرکت فراگیر در برنامه های آن فراخوانند. (28)

مؤسسه ملی اقتصادی که حاج آقا نورالله بنیاد نهاده بود از آغاز با بی مهری و کارشکنی استعمارگران روبرو شد. یکی از نشریات اقتصادی لندن در این باره نوشت:

«... معلوم می شود ایرانیان اندک اندک از خواب غفلت بیدار شده و قدر و اهمیت تجارت خاصه - تجارت شرکت - را نیکو دانسته و چیزی که در این شرکت اهمیت دارد این است که علمای این ملت در آن شرکت دارند و مشوق اند و اگر این شرکت معتبر شود سکتته بزرگی به تجارت انگلیس در اصفهان بلکه در خلیج فارس وارد آید و باید تجار، نوعی رفتار کنند که در آینده بازار تجارتشان از رونق نیفتند والا بزودی باید منتظر خبر بود که بازار تجارت ما در اصفهان بسته شود.» (29)

سفارت انگلیسی نیز در نامه ای این اقدام حاج آقا نورالله و آقا نجفی را به باد انتقام گرفته، آنها را به سودجویی متهم کرد:

«از قرار اطلاعاتی که از اصفهان می رسد علمای آنجا بر ضد تجارت خارجه می باشند. علمای مزبور نه به ملاحظه تعصب مذهبی بلکه صرفه شخص به معیت بعضی رؤسای تجار که در شرکت اسلامی شریک می باشند، سعی بلیغ

در فروش امتعه خود و رد مال التجاره خارجه دارند... بلکه در مساجد و ساير نقاط علنا می گویند که مردم نباید امتعه خارجه را بخرند...»⁽³⁰⁾

در تاریخ 10 جمادی الثانی 1317 ه. ق روزنامه الهلال مصر به مدیریت جرجی زیدان درباره شرکت اسلامیة چنین نگاشت:

«... شرکت بازرگانی اسلامی با نام شرکت اسلامیة در اصفهان ایران تاءسیس شده است...»

مرکز این شرکت در اصفهان و هدفش بی نیاز ساختن بازار از کالاهای بیگانه است. در بنیانگذاری این شرکت مولای، حاج شیخ نورالله عمادالاسلام تلاش کرده، رئیس آن عمدة التجار حاج محمد حسین کازرونی... است. «

البته غرب برای مبارزه با اندیشه خودکفایی در ایران تنها به ارسال نامه ها و پخش اخبار نادرست بسنده نکرد بلکه به شیوه معمول خویش آتش اختلاف میان هموطنان مسیحی و مسلمان را دامن زد که با هوشیای این دو گروه ناکام ماند.

صفاخانه

در سال 1320 ق. حضور کشیش خبره مسیحی «تیزدال» در اصفهان و پخش کتابهای ضداسلام حاج آقا نورالله را به چاره جویی و حضور فعال در صحنه مبارزات فرهنگی فراخواند.⁽³¹⁾

او با همکاری برادر بزرگترش فقیه فرزانه آقاجفی فرهنگ سرایی در محله جلفا پدید آورد. این جایگاه مقدس که صفاخانه نام داشت هر ماه نشریه ای به نام «الاسلام» منتشر می ساخت و مجموعه مناظره های مسلمانان و مسیحیان را در اختیار علاقه مندان قرار می داد. البته حاج آقا نورالله هرگز به محدوده جغرافیایی ایران نمی اندیشید. در نخستین شماره این نشریه چنین می خوانیم:

«چون سالهاست دعوات عیسویه می گفتند که اهل اسلام جواب ما را نمی دهند... از این جهت در غره شهر جمادی الاخر 1320 ه. ق در اصفهان به امر جناب مستطاب حامی الشریعه الغراء مروج الملة البيضاء ملاذالانام مروج الاحکام حجة الاسلام آقای حاج شیخ نورالله ثقة الاسلام - دامت برکاته العالیه - اداره دعوت اسلامی به نام صفاخانه در محله جلفا دایر شده است...

امیدواریم کم کم دعوات اسلامی به ممالک خارجه بفرستیم و حجت را بر اهل جهان تمام کنیم. ⁽³²⁾»

تأسیس اداره دعوت اسلامی و انجام مناظره های مفصل با کشیشان و روحانیان مذاهب دیگر سرانجام مؤثر واقع شد و یورش نوین فرهنگی باخترنشینان را با شکست روبرو ساخت.

در پایتخت تباهی

مبارزه فقیهان بلند آوازه ایران (آقا نجفی و حاج آقا نورالله) با استعمار، درباریان وابسته را نگران ساخت. آنها در پی بهانه ای بودند تا این رهبران دلسوز را از پیروانشان جدا سازند. سال 1320 ق. زمان پیدایش بهانه ای برای این کار بود. دو بازرگان منحرف اصفهان به دست مسلمانان خشمگین کشته شدند ⁽³³⁾ و در پی آن مردم مؤمن یزد بر مفسدان شهرشان یورش برده، گروهی از آنها را هلاک کردند ⁽³⁴⁾. درباریان که از مدتها پیش در پی بهانه ای برای دور ساختن رهبران مذهبی اصفهان از مردم شهر بودند، فرصت را غنیمت شمرده، آقا نجفی و حاج آقا نورالله را به تهران فرا خواندند. بدین ترتیب آقا نجفی و حاج آقا نورالله دیگر بار به تهران رفتند و یک سال در آن دیار زیستند. در این مدت مزدوران دربار با پخش شایعه ها و تصنیفهای مبتذل شخصیت آسمانی مجتهد بیدار سپاهان را آماج حمله خود قرار دادند. ⁽³⁵⁾

سرانجام روزهای 1322 فرا رسید. و دو فقیه گران پایه با سرافرازی و احترام به زادگاه خویش بازگشتند.⁽³⁶⁾

انجمن ملی

هر چند تعیین تاریخ نخستین روز خیزش مشروطه خواهی و شمارش نام آغازگران آن بسیار دشوار است، می توان گفت که همگام با پیشرفت اندیشه مشروطه در جامعه انجمنهای ملی نیز در شهرهای کشور شکل گرفت تا تنگناهای اقتصادی - اجتماعی را از میان بردارد. این انجمن در اصفهان زیر نظر آقا نورالله پای به عرصه وجود نهاد.

حاج آقا نورالله و آقا نجفی به مثابه چهره های شاخص روحانیت در هجرت و تحصن 1324 قم شرکت جستند.⁽³⁷⁾

این هجرت سرنوشت ساز به پیروزی مشروطه انجامید و سرانجام روحانیان معترض به شهرهای خود بازگشتند.

پس از موفقیت جنبش مشروطه، حاج آقا نورالله با مشکلی تازه روبرو شد. ظل السلطان، که سی سال بر مردم اصفهان حکم رانده بود و پیرونده ای سراسر گناه و جنایت داشت، یکباره تغییر چهره داد تا همچنان در قدرت باقی بماند. فقیه فرزانه شهر در کنار برادر بزرگترش آقا نجفی اعتراضی فراگیر را سازماندهی کرد و سرانجام دست آن عنصر پلید را از مال و نوامیس مردم کوتاه ساخت.⁽³⁸⁾

پیمان الهی

1324 ق. را باید سال تحقق بخشی از آرمانهای دانشور پرهیزگار سپاهان دانست. فراورده های ایران اندکی فزونی یافت و زمینه دومین حرکت بزرگ دانشوران دلسوز کشور و ملت فراهم آمد. آنها به رهبری حاج آقا نورالله

- اطلاعیه ای انقلابی منتشر کردند که بی تردید باید در شمار اسناد افتخار مسلمانان جای گیرد. روحانیان برجسته شهر در این اطلاعیه پیمان بستند که:
1. در نوشتن اسناد و احکام تنها از کاغذ ایرانی بهره گیرند.
 2. بر مردگانی که کفن غیرداخلی بر آنها پوشانده شده، نماز نگزارند.
 3. خود و پیروانشان از پارچه های ایرانی استفاده کنند و متخلفان از این اصل را احترام نکنند.
 4. در میهمانیهای اسراف کاران شرکت نجویند، خود نیز در میهمانیهایشان از اسراف پرهیزند و به یک نوع غذا بسنده کنند.
 5. معتادان به مواد مخدر را خوار شمارند، آنها را احترام نکنند و به خانه هایشان نروند. (39)

راهبر آسمانی

با فروپاشی بنیاد شوکت سی ساله ظل السلطان قدرت در دست انجمن ملی قرار گرفت و حاج آقا نورالله فرمانروای یگانه منطقه شد. انجمن در روزهای شنبه، سه شنبه و پنجشنبه با حضور مردم جلسه داشت و به مشکلات اهالی رسیدگی می کرد. (40) آقا نورالله نیروهای مردمی را مسلح کرد تا در صورت لزوم به یاری آیین حق شتابند. از مجموع گزارشهای نگاشته شده در نشریات آن روزگار چنان بر می آید که ثقة الاسلام آقا نورالله رهبر ملی و مذهبی منطقه اصفهان به شمار می آمد و فداییان بی شمار همواره در انتظار صدور فرمایش به سر می بردند. او با بهره گیری از این فرصت مدارس جدید تاسیس کرد، بیمارستانها بنیاد نهاد، در تأمین امنیت شهر و جاده های برون شهری بسیار کوشید (41) و امور شهر را به نمایندگان با کفایت خویش وانهاد.

همه چیز برابر نقشه راهبر انجمن مقدس ملی پیش می رفت و مردم دستاورد شیرین فداکاریهای خود و روحانیان را مشاهده می کردند که حادثه ای ناگوار حاج آقا نورالله را در اندوه فرو برد. در اوایل صفر 1326 ق. سربازان سپاه چهارمحال به سبب دیر کرد دو ساله حقوقشان به کنسولگری روس پناه بردند. پیشوای روشن بین اصفهان که پناه جویی به بیگانگان را مایه سرافکنندگی مسلمانان می دانست و آن را تحت هیچ شرایطی درست نمی شمرد در برابر این گروه نابخرد ایستاد و خواستار اخراج آنها از ارتش شد.⁽⁴²⁾

سالهای شوم

1326 علاوه بر حادثه تلخ یاد شده، رخداد ناگوار دیگری نیز همراه داشت. محمد علی شاه که هوای خودکامگی در سر می پروراند، به رویارویی با مجلسیان پرداخت. حاج آقا نورالله که تنها داوری درد شاه را نمایان قدرت مردم به وی می دانست، حدود پنجاه هزار رزمنده زیر فرمانش را تحت پولاد گرد آورد و همایشی بی نظیر برگزار کرد. در پی این اقدام انجمنهای گوناگون محلی در چهل ستون چادرها برافراشته، خواستار کناره گیری شاه شدند. ولی دریغ که مشروطه خواهان پایتخت از چنین نیرویی بی بهره بودند و محمد علی شاه توانست با به توپ بستن مجلس بساط مشروطیت را برچیند.⁽⁴³⁾

همگام با پیروزی دربار اقبال الدوله کاشی، فرماندار انتصابی دربار نیز دست چپاول گشاد و به یاری معاونش معدل الملک شیرازی شهر را عرصه‌ی ترکتازیهای خویش ساخت. مردم به مرجع بیدار شهر آقا نجفی پناه بردند و خواستار چاره جویی شدند. در پی این اقدام اندک اندک آثار نبرد داخلی در سپاهان آکار شد. با فرود گلوله های توپ دولتیان در پیرامون مسجد شاه جنگی سرنوشت ساز در گرفت و مردم در سایه رهنمودهای حاج آقا نورالله به پیروزی

دست یافتند. (44) پس از سقوط اصفهان رزمندگان عشایر به جانب تهران روان شدند و با پیوستن به نیروهای آزادیخواه، محمد علی شاه را از تخت قدرت به زیر کشیدند. (45)

پس از این پیروزی اندک اندک آثار ناسازگاری در میان مشروطه جویان پدیدار شد. حاج آقا نورالله که اینک از وضعیت دشوار شیخ فضل الله نوری آگاه شده بود، با هدف یاری آن فقیه فرزانه پای در مسیر تهران نهاد ولی پیروانش وی را از این اقدام خطرناک باز داشتند. (46) بدین ترتیب روحانی شریعت خواه پایتخت به شهادت رسید و صمصام السلطنه که به یاری آقا نورالله در سپاهان قدرت یافته بود، یکباره در شمار مخالفان روحانیت جای گرفت و فرمان تبعید آقا نجفی و آقا نورالله را برای اجرا به کارگزارانش ابلاغ کرد. (47)

این فرمان به سبب حمایت بی دریغ مردم از رهبران دینی ناکام ماند اندکی بعد طرح ترور حاج آقا نورالله تصویب شد. مجتهد بیدار شهر از نقشه پلید آنها آگاهی یافت و در 1329 رهسپار عراق شد. (48) او که اینک محصول تلاشهای شبانه روزی مؤمنان را در چنگ غربگرایان می دید، پیوسته می گفت: ما انگور انداختیم که سرکه شود آن را شراب کردند. (49)

رجعت آفتاب

اقامت راهبر بزرگ روشندان سپاهان در عراق دیری نپایید. در 1332 ه. ق برادر گرانقدرش حاج آقا محمد تقی مشهور به آقا نجفی سرای خاکی را وداع گفت (50). این خبر ستاره تابناک خاندان رازی را به حضور در زادگاه و حمایت از مؤمنان آن سامان فرا خواند. در چهارم رمضان این سال نبرد نخست جهانی آغاز شد و در ماه ذیقعد فقیه دلاور ایران به اصفهان گام نهاد. (51) او منطقه سپاهان را پایگاه میهن دوستان مؤمن ساخت، فرمان بسیج همگانی صادر کرد و

به حمایت از کمیته دفاع ملی پرداخت. آن دانشور روشن بین دیگر بار عشایر را به خدمت دین فرا خواند. ماءموران بریتانیایی را از تلگرافخانه اخراج کرده، کارگزاران ایرانی را در آنجا به کار گماشت موجودی بانگ شاهنشاهی را به سود مجاهدان صادره کرد و همه چیز را برای اقدامات همه جانبه تدافعی آماده ساخت⁽⁵²⁾. رهبر مجاهدان اصفهان، که عثمانیان را برادران دینی ایرانیان می دانستک در نخستین فرصت لشکری از داوطلبان به سوی نیروهای مسلمان عثمانی فرستاد تا آنها را در روپارویی با کفار روس یاری دهند.⁽⁵³⁾

مجموعه اقدامهای فقیه بیدار سپاهان خشم دشمنان اسلام را برانگیخت. به گونه ای که چون خبر حرکت سپاه روس به سمت اصفهان در شهر پیچید همه دریافتند که هدف اصلی آنها نابودی حاج آقا نورالله است. با نزدیک شدن ارتش روس فقیه بزرگ ایران راه عراق پیش گرفت و دیگر بار به آستان امامان معصوم علیهم السلام پناه برد.⁽⁵⁴⁾

سمت سرخ حماسه

نخستین جنگ جهانی تا 24 محرم 1336 ق. ادامه یافت. در این سال همگام با پدید آمدن آرامش نسبی، فقیه وارسته سپاهان به زادگاهش بازگشت و به عنوان رئیس العلمای کشور و ریاست حوزه اصفهان به انجام وظایف دشوار خویش پرداخت.⁽⁵⁵⁾ درگیری با احزاب سیاسی غیرمذهبی، رسیدگی به دادخواهی انبوه پابرهنگان که جز آن فقیه فرزانه پناهی نداشتند و در پی آن کشمکش با کارگزاران دولت، کردار هر روزه آن راهبر دلسوز شمرده می شد. در 1341 هنگامی که حاج آقا نورالله رهسپار خراسان بود در تهران رضاخان را به حضور پذیرفت و با گوشزد کردن کردار ناپسند ماءموران حکومت به او وی را عصبانی ساخت. این دیدار سبب شد تا رضاخان فقیه پاکدل اصفهان را

«آخوند خطرناک 9 بخواند و اندیشه نابودی آن بزرگ مرد را در سر پیوراند.
(56)

البته نقشه ترور حاج آقا نورالله، که از سوی سردار سپه به اجرا در آمده بود، ناکام ماند⁽⁵⁷⁾ و شیر بیشه سپاهان برای ادامه خدمات خویش همچنان فرصت یافت. دین باوران که در پی بهانه ای برای رویارویی با نظام بودند در 1346 ه. ق همزمان با تصویب قانون نظام وظیفه اوضاع را مناسب یافته، زبان به اعتراض گشودند.⁽⁵⁸⁾

نیروهای دولتی در برابر انبوه مؤمنان معترض ایستادند و اندک اندک همه مردم با چهره حقیقی خودکامه جدید تهران آشنا شدند. حاج آقا نورالله با بهره گیری از فضای اعتراض آمیز موجود طرحی نوین پی افکند تا همه فریادها را هماهنگ سازد و اساس خیزشی فراگیر را سامان دهد. او چنان می اندیشید که اگر همه رهبران ملی و مذهبی به قم مهاجرت کنند و در پناه حضرت معصومه علیها السلام بست بنشینند نهضت بسی زودتر به بار می نشیند. جناب سید العراقرین با توجه به این نظر فقیه دلاور سپاهان با کتاب خداوند به رایزنی پرداخت. حاج آقا نورالله با شنیدن آیه 100 سوره نساء سر بر عصا نهاد، مدتی در سکوت فرو رفت، سپس سر بلند کرد و فرمود: می دانستم در این راه سرانجام کشته می شوم ولی وظیفه شرعی من قیام در برابر اینهاست.

آنگاه نامه های فراوان به شهرهای گوناگون گسیل داشت و روحانیان را به هجرتی سرنوشت ساز فراخواند.⁽⁵⁹⁾

روزهای سوگناک

بدین ترتیب مهاجرت رهبران مذهبی به قم آغاز شد. رضاخان نگران از اعتراض روحانیان گفت: مدرس کم بود حالا آخوندها هم علیه من به قم لشکر کشی کرده اند! با این لشکر چه کنم! یکی از درباریان پاسخ داد: قربان، شما که

این همه سران عشایر و خانها را نابود کرده اید، این یک آخوند که چیزی نیست. رضاخان گفت: قضیه کوچک نیست، آن اصفهانی آدم خطرناکی است. (60)

مهاجران معترض خواستهای خویش را که چیزی جر کاهش قدرت رضاخان و نظارت فزون تر مجتهدان بر قوای سه گانه نبود. (61) با سردمداران تهران در میان نهادند. بیان روشن اهداف پناهندگان به قم در کنار نامه های حمایت و تاءید مراجع نجف رقم معترضان را فزونی بخشید و بازار را به اعتصاب کشاند.

رضاخان در بند تدبیر فقیه هوشمند اصفهان گرفتار آمده بود. دیگر نه وقت گذرانی و نه پیشگیری از مهاجرت بیشتر روحانیان، هیچ یک سودمند نمی نمود. بنابراین اندیشه واپس راه نجات در ذهنش شکل گرفت. عامل اجرای تقضه پلید دربار جنایتکاری پلید بود که لباس پزشک ویژه بر تن داشت. درباریان با بهره گیری از فرصت مناسبی که سرماخوردگی و خستگی حاج آقا نورالله پدید آورده بود به بالینش شتافتند. پزشک ویژه که به چیزی جز تزریق نهایی نمی اندیشید از بررسی نبض و حرارت بدن سرور مجتهدان ایران، بیماری اش را مالاریا و چاره کار را تزریق «کنین» خواند دانشور بیدار سپاهان که از دلسوزی دشمنان اندیشناک شده بود، پزشک را از تزریق باز داشت ولی ماءمور کهنه کار بی توجه به ناخشنودی بیمار سمی کشنده بر پیکر نحیفش تزریق کرد.

پس از خروج فرستادگان دربار دردی جانکاه عارف وارسته اصفهان را در بر گرفت و سرانجام در بامداد اول رجب 1346 ه. ق به زندگی خاکی اش پایان داد. (62)

بدین ترتیب دانشمند بزرگ و سیاستمدار روشن بین ایران پس از حدود هفتاد سال تلاش، تربیت دانشوران وارسته، نگارش صدها اطلاعیه کوبنده،

انجام سخنرانیهای پرشور و سازمان دادن مؤسسه های اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی و نظامی، به سرای دیگر شتاف. رساله «مکالمات مقیم و مسافر» آن فقیه فرزانه گوشه ای از ژرفای اندیشه اش را آشکار می سازد و راه نیکبختی و سربلندی را به همه مستضعفان مؤمن می آموزد.

سید عبدالحسین لاری

متوفای 1307

پیشوای تنگستان

سید علی رضا سیدکباری

میوه ای از شجره طوبی

شب ولادت حضرت امام محمد باقر علیه السلام است، شب جمعه سوم ماه صفر 1264 ق. 18/ اسفند 1266 ش. خدای جهان آفرین سید عبدالله را فرزندی می بخشد که چون باقرالعلوم علیه السلام نگاهبان دین باشد و نسل امام کاظم علیه السلام را تداوم بخشد. پدر نام فرزند را «عبدالحسین» می نهد.

آقا سید عبدالله نسب از شاه رکن الدین دزفولی می برد و در واقع از ساداتی است که در ایران نشو و نما کرده و دیگر بار آهنگ سفر به دیار یار نموده، تا در شهر نجف اشرف سکنی گزینند و خدای هستی بخش عبدالحسین را در این دیار به وی می بخشد.

چیزی نمی گذرد که سیدعبدالحسین دوران نوباوگی را طی می کند و با راهنمایی پدر گام در راه تحصیل دانش می نهد و به علوم دینی رو می آورد تا رضای الهی را فراهم کند و با آگاهی از دین ک وجودش را از نادانی رهانیدهک برای احیای ارزشهای اسلامی در جامعه نهایت کوشش را مبذول دارد.

او برای اینکه عالمی دیندار و اسلام شناسی متبحر گردد باید قرآن و سنت را به صورت کامل فراگیرد و علم اخلاق و کلام و تفسیر را به همراه فقه و اصول آموزش ببیند و توانایی درک دین الهی و استنباط احکام شرعی را بیابد. اگر او می خواهد فقیه باشد و عالم دینی گردد باید از هیچ یک از علوم اسلامی

فروگذاری ننماید و با استفاده از اساتید حوزه نجف به هر یک از علوم دینی آشنایی یابد.

افق تجلی

بعد از اتمام دوره مقدماتی و سطح، سید می بایست در درسهای خارج فقه و اصول حوزه نجف حاضر شود. درسهایی که در آن، استاد علاوه بر نظریات پیشینیان، نظرات خود را مطرح نموده، به نقد و بررسی آراء گذشتگان می پردازد.

با پا نهادن به نردبان ترقی، افق تجلی فرا روی عبدالحسین نمایان می گردد. وی گمشده خویش را در «آیه الله العظمی سید محمد حسن شیرازی» می یابد. میرزای شیرازی آیات الهی بر لب، فقه جعفری را به دلنوازی آهنگ آبشار در حوزه جاری ساخته است و درختان سبز آفرینش را که جز ستایش پروردگار به چیزی نمی اندیشند، آبیاری می کند. وی در اندک مدتی از هوش سرشار شاگردش آگاهی می یابد و وی را مورد تجلیل قرار می دهد.

سرانجام تلاش بی وقفه سید عبدالحسین او را به قوه استنباط احکام الهی مجهز می نماید و در 22 سالگی به درجه اجتهاد نائل می آید. آیه الله سید عبدالحسین موسوی با هجرت میرزای شیرازی از حوزه درس آیات دیگری هم استفاده می نماید.

نام فقهای بزرگی که پس از آشنایی با دانش و فضل شاگرد به وی اجازه اجتهاد می دهند.

چنین است:

1. آیه الله شیخ محمد حسین کاظمی (متوفی 1308 ق.).

2. آیه الله محمد فاضل ایروانی (متوفی 1306 ق.).

3. آیه الله شیخ لطف الله مازندرانی (متوفی 1311 ق.)

4. آیه الله شیخ حسینقلی همدانی (متوفی 1311 ق.)

در این میان، آیه الله همدانی از بزرگان فقهای ربانی و عارفان و اصل و از پرچمداران توحید است که در نجف اشرف به تربیت شاگردان بسیاری توفیق یافته است.

آب حیات

ستمی که خون آشامان انگلیس به یاری رژیم قاجار در پیش گرفته اند، زندگی مردم را به سیاهی کشانده و آب حیات را از آنان دریغ داشته است. مردم بسان چمن خشکیده ای در زیر پای چکمه پوشان انگلیس توان حیات از کف داده و به زردی گراییده اند. فروغ زندگی از جنوب ایران رخت بر بسته و خون و آتش و عفريت مرگ همه جا را فرا گرفته است. بزرگ مردان لارستان از این پیشامد نگران هستند. از این روباگسیل هیئت‌تی به عراق از زعیم عالیقدر شیعه، فقیه مجاهد و مبارزی را می خواهند که توان مقابله با ظلم و استبداد را داشته باشد. کسی که به دفع تجاوزات زورمداران پردازد و رهبری و مدیریت جامعه اسلامی را در لارستان بر عهده گیرد.

«حاج سید علی لاری» معروف به «حاج علی کبیر» از مجاهدان نامدار لارستانی همراه این گروه اعزامی است. یافتن فردی ورزیده و تلاشگر و فقیه و سیاستمدار و مجاهد کار آسانی نیست. مردی که هم در مدارج علمی به اجتهاد نایل آمده باشد و هم در مقابل عمل جز خدا از احدی یروا نداشته باشد و توان مدیریت جامعه اسلامی در او موج زند.

میرزای شیرازی به هیئت لارستان می فرماید:

«در حال حاضر کسی را در نظر ندارم. مهلت دهید تا در این باره تدبیری کنم و شخص برازنده ای را برای شما اختیار نمایم.»

هیئت برای زیارت مرقد مولای متقیان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام راهی نجف می شوند. در نجف اشرف با سید مرتضی کشمیری ملاقات می نمایند و سفره در دو رنج ستم را به آن بزرگ بازگو کرده، تقاضا می کنند تا با هجرت به لار رهبری آن دیار را بر عهده گیرد. سید با سابقه آشنایی که از آیه الله سید عبدالحسین لاری دارد، این مهم را شایسته وی می بیند و آنان را متوجه فقیه فرزانه ای می نماید که در نجف اشرف با تدریس و تالیف فقه استدلالی به تربیت دانشجو مشغول است.

حضرت آیه الله سید عبدالحسین لاری در چهل و پنج سالگی است و یکی از بزرگترین اساتید حوزه علمیه نجف. از این رو وقتی هیئت لاری از ایشان دعوت به عمل می آورند، او با توجه به مسؤ ولیت های حوزوی، از قبول عزیمت به ایران خودداری می کند.

حاج سید علی کبیر با سابقه آشنایی که از مردان خداجوی و مجاهد دارد، از همان برخورد اول، خصایص رهبری را در وجود سید لاری مشاهده می کند و رهبری لارستان را سزاوار چنین شخصیتی می داند. وی شوریده سر، از نجف به سامرا می رود و ماجرای نجف را با میرزای شیرازی در میان می نهد.

میرزای شیرازی رهبر امت اسلامی از منطقه حساس جنوب ایران و موقعیت استراتژیکی آن در مقابل استعمارگران آگاهی کامل دارد. همچنین از مجاهد مردانی که برای حفظ استقلال اقتادی ایران در آن سرزمین تلاشهای پیگیر نموده اند و در «تحریم تنباکو» ایفای نقش کرده اند؛ دانشمندان مجاهدی چون سید علی اکبر مجتهد فال اسیری که با دعوت مردم به جهاد عمومی، خواب راحت را

از چشم دشمنان اسلام ربود و پس از چندی از سوی قاجار به بصره تبعید گردید.

اعزام دانشمندی دیگر به این منطقه، تداوم رهبری سیاسی شیعه را فراهم می آورد. میرزای شیرازی با ارسال نامه ای سید لاری را از وقایع آشفته جنوب ایران با خبر می سازد و با استفاده از منصب ولایت فقیه بر ایشان فرض می نماید که به لارستان هجرت کند.⁽⁶³⁾

فرمان استاد و ولی فقیه برای دانشمند آگاهی چون سید لاری جوابی جز اطاعت نمی تواند داشته باشد. از همین رو تقاضای مردم لارستان را می پذیرد و آماده هجرت می گردد.

هجرت

نزدیک است که گیاهان سبزدشت، لباس مرگ بر تن کنند. ابری باران زا باید تا حیات را بر جانشان فرو ریزد و هجرتی از شهر زندگی سرسبزی را به ارمغانشان آورد.

هجرت سید عبدالحسین لاری به ایران، فصل پاییز جنوب را فصل گل کرد. دیگر بار رویش سبزه ها و شکوفه نیلوفرها آب و خاک جنوب ایران را آراست. نیلوفرهای آبی دریا را به مرزبانی نشستند و آنان که در خشکی بودند از فراز مناره های مساجد حرکات مشکوک دشمنان دین خدا را به دیده بانی نشستند.

حضرت آیه الله سید عبدالحسین موسوی لاری در سال 1309 ق. نجف اشرف را ترک می کند و به لارستان می رود. میرزای شیرازی هنگام خروج سید لاری خطاب به حاج سید علی کبیر و هیئت همراهش می فرماید:

«با بردن آقا سید عبدالحسین به لارستان، نجف را به آنجا برده ای و گهواره

فضیلت و دانش را از فرزند فضیلت و علم خالی گذاردی.»

هر چند اگر سید لاری در نجف بماند به بالاترین مدارج علمی خواهد رسید لیکن جهاد در راه خدا مسؤ ولیت سنگینی است که او می بایست به مثابه واجب شرعی به انجام رساند و مردم محرروم جنوب را از ستم قاجار و استعمار انگلیس رهایی بخشد.

نهضت فرهنگی

لارستان منطقه بزرگی از سواحل شمالی خلیج فارس است که از بندرکنگان تا بندرعباس را شامل است و شهر لاری یکی از شهرهای لرنشین استان فارس به حساب می آید که سید لاری آنجا رحل اقامت افکنده و در اندیشه اصلاح نظام فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مردم لارستان است. تاسیس «حوزه علمیه لار» از نخستین گامهای این مرد بزرگ برای رسیدن به اهداف عالی اسلامی است. آوازه تعلیم و تربیت دانشجویان اسلامی طالبان علوم دینی را در آن شهر جمع می آورد. این دانشجویان از دور افتاده ترین نقاط منطقه جنوب ایران و کشورهای مجاور بدین سامان رو کرده اند. از داراب، جهرم، فسا، شیراز، بوشهر، بندرعباس، کرمان، سیرجان، بندر لنگه و شهرهای مناطق خارج از مرز ایران چون هندوستان.

آیه الله لاری با آموزش علوم اسلامی در صدد نشر معارف قرآنی در سرزمین پهناور ایران است. آشنایی با دین، شناخت هر نوع مکتب غیرمذهبی را آسان می سازد و حدود الهی را مشخص می نماید. آگاهی مردم از دین و فرهنگ اسلامی، مصون کننده امت اسلامی از هر نوع بیماری است. سید لاری با تاسیس حوزه علمیه لار، فعالیتهای مرکز بزرگ جهان شیعه را ادامه می دهد و دانشمندان و فقهای گرانقدری را در آن حوزه تربیت می نماید. برخی از آنان عبارتند از:

سید عبدالباقی موسوی شیرازی، سید عبدالمحمد موسوی لاری، سید محمد حسین مجتهد لاری، سید احمد مجتهد فال اسیری، سید عبدالمحسن مهری، سید اسدالله اصفهانی، سید ابوالحسن لاری، سید محمد سیرجانی، سید محمد علی شریعتمداری جهرمی، شیخ محمد حسین لاری و شیخ عبدالحمید مهاجری نوایجانی.

وی بسان دیگر علمیا شیعه به اصل ولایت فقیه عقیده مند است و جدایی دین از سیاست را از شعارهای استعماری می داند و فقیه جامع شرایط را نماینده حضرت ولی عصر (عج) می شناسد که در دوران غیبت کبری نیابت عام دارد و وظیفه اش اجرای احکام اسلامی در جامعه است.⁽⁶⁴⁾

او نظامهای حاکم و دولتهای ستم پیشه ای چون حکومت قاجار را دولت قانونی نمی داند و خود در صدد تشکیل حکومت است تا قوانین الهی را در جامعه اجرا کند. او می خواهد با تشکیل حکومت اسلامی به نظریه های فقه سیاسی اسلام وجود عینی بخشد و با اجرای عدل، مستضعفان جنوب را امیدی دوباره دهد.

ترغیب پیروان به آموزش نظامی و تشکیل گروههای مسلح در لار از جمله فعالیتهای او در این زمینه است. گروههایی که بعدها به «تفنگچیان سید لاری» و «چریکهای فارس و سید لاری» مشهور می شوند.

این سید مجاهد در تمامی مسائل فقهی علاوه بر جنبه های عبادی، به نقش اجتماعی و سیاسی آن توجه تام دارد و به موازات اعتقاد به ولایت فقیه، احیای امر به معروف و نهی از منکر و برپایی نماز جمعه را امری لازم می شمارد.

زیارت

عصر مجتهد لارستان، عصری است که تشیع در ایران و عراق به نشاطی کم سابقه دست یافته است. سال 1315 ق. است. سید لاری قصد زیارت خانه خدا نموده است. هنگام رفتن، انبوه مردم بندرلنگه به استقبال حضرت آیه الله لاری، مرجع تقلید خود می شتابند. سید محمد عالم بحرینی دانشمند پرهیزکار آن دیار هم به استقبال سید لاری آمده است. جمعیت موج می زند. آنها با مرجع تقلید خویش سخنها دارند و اینکه او درد و شکوه هاشان را به خدای جهان آفرین بازگوید.

سید در خانه خدا هر لحظه رهایی مردم از ستم قاجار و پیروزی حق بر باطل را طلب می کند. آیه الله کرمانی که در این سفر مصاحب ایشان است، نقل می نماید که:

شبی از شبها با هم نشستیم بودیم و صحبت می کردیم. سید معظم فرمود: مساءله ای بر من مشکل شده است، ولی آن را طرح نفرمود. تا نیمه شب که مشغول نماز شد. پس از اتمام نماز حضرت ولی عصر (عج) را دیدار نمود و به وصال نورانی آن حضرت توفیق یافت.

من درخشش انوار را مشاهده می کردم که او را فرا گرفته و صدایی می شنیدم که با وی تکلم می کند ولی کیفیت مکالمه را نمی فهمیدم. گویا حواس بکلی از من ربوده شده بود.

پس از دیدار با حضرت ولی عصر (عج) به من فرمود: امام زمان - روحی له

الفداء - مساءله را حل فرمود. (65)

هنگام بازگشت از حج بیت الله، علی رضاخان حاکم لار، از ورود سید لاری جلوگیری به عمل آورد و این دسیسه ای بود از سوی یهودیان مسلح بر ضد اسلام ناب محمدی.

یهودیان منطقه قبل از ورود سید به لارستان با استفاده از اسلحه به آزار مسلمانان می پرداختند. با آمدن ایشان فعالیتهای زشت یهود به پایان رسیده و اینک با توسل به مظفرالدین شاه که پس از قتل ناصرالدین شاه به سلطنت رسیده، می خواهند با ممانعت از بازگشت مجتهد سلحشور لارستان به کارهای ناشایست خویش ادامه دهند و به آزار و اذیت مسلمانان منطقه پردازند.

سید بحرینی به تهران تلگراف می کند و پایتخت را با اطلاع می سازد. هماهنگی نیروهای توانمند جنوب حکومت پوسیده قاجار را تهدید می کند. چندی نمی گذرد که مانع بر طرف شده و یهودیان و اشراف محل با شکست مواجه می گردند.

رهبر لارستان نخست با ارشاد و موعظه آنان را به صلح و آرامش دعوت می کند، لیکن آنان مسلحانه به اعمال ناروای خود ادامه داده، از قرارداد ذمه مسلمانان بیرون می روند. سید که مجتهدی آگاه و با تدبیر است دستور می دهد تا تمامی یهودیان خانه و دیگر اموال خود را فروخته، در جای دیگر مسکن گزینند. با فرمان سید تحریکات ضداسلامی یهودیان پایان می یابد و آنان در مهلتی که از طرف سید لاری داده شده، اموال خود را به مسلمانان فروخته، منطقه را ترک می کنند.

پس از خروج یهودیان، کنیسه آنان به مسجد تبدیل شده، مورد استفاده مسلمانان قرار می گیرد.

تهاجم فرهنگی

دولت انگلیس برای سلطه استعماری خود، عده زیادی توجهی مبلغ مسیحی را به ایران اعزام می دارد. کتب و نشریات بسیاری همراه این گروه است. آنان زیر پوشش دین مسیح برای ترویج فرهنگ مادی غرب آمده اند تا جای پای در منطقه جنوب ایران باز کنند و انگلیس به راحتی نقاط مهم و حساس را تصرف کند.

آیه الله لاری با توجه عمیقی که به مسائل اجتماعی ایران اسلامی دارد، این عمل انگلیس را ریشه یابی کرده، فرمان اخراج مبلغان مسیحی را صادر می نماید. همچنین دستور می دهد تا کتاب گمراه کننده آنان جمع آوری شده، از بین برود.

این فرمان از طرف مجتهد مقتدر لار برای دولت بریتانیا گران می آید. چه با این کار قدرت روحانیت شیعه و نقش رهبری آنان در جامعه تائید می شود و مردم خداجوی فارس که از طرف دولت مستبد قاجار و استعمار انگلیس به تنگ آمده اند، با نفوذ کلامی که از رهبر دینی خود می بینند، به سوی وی متمایل می گردند. انگلیسی برای از بین بردن فرمان سید و نقش چشمگیر آن، از دولت ایران می خواهد تا مجتهد لاری را در تنگنا قرار دهد و مؤاخذه نماید. دولت قاجار که به صورت دولت وابسته به کشورهای استعماری، ایران را اداره می کند «عین الملک» را مأمور رسیدگی به موضوع کرده، دستور می دهد تا با دریافت دو هزار تومان وجه کتب مصادره شده، سید لاری را از فعالیتهای سیاسی و فرهنگی باز دارد. این وجه در مقایسه با کل مالیات سالانه لارستان که چهار هزار و بیست تومان است، مبلغ زیادی است.

عین الملک به لار می رود و با مشاهده نیروهای مصمم مجتهد لارستان و قاطعیت و سازش ناپذیری وی با عذرخواهی به تهران بر می گردد. با ناکامی عین الملک دیگر بار قدرت مجتهد لاری و نظام پوشالی استبداد آشکار می شود و مردم لار بیش از پیش به رهبر خود گرایش پیدا می کنند.

حکومت اسلامی لارستان

پیروزی آیه الله لاری در مبارزه با جریان یهودیان مسلح و مبلغان مسیحی که انگلیس و دولت قاجار را به رسوایی کشید و ابهت آنان را در هم شکست، موجب گشت که مردم سید لاری را دانشمند دینی که تنها به عبادات پردازد و نماز جماعت بخواند، به شمار نیاورند بلکه به مثابه رهبری آگاه و دلسوز و خداشناس که در مقابل ظلم می ایستد و از هیچ چیز باکی ندارد، بشناسند. خانه سید لاری و کوچه های اطراف از آن پس تنها پناهگاه مردم ستمدیده گردید. آنان دفاع از مال و جان و ناموس خود را از وی می خواستند. موضوعی که سالهای متمادی ادامه داشت و کسی نبود تا در مقابل آن همه جفا بایستد. سید برای مقابله با زورگویی و استعمار گروهی را تربیت کرده و با مسلح نمودن آن لباس عزا بر تن دشمنان اسلام کرده است. روز موعود فرا می رسد. مجتهد لارستان با بیانی قاطع و جوب انحلال رژیم سلطنتی قاجار را صادر می نماید:

«واجب است تبدیل سلطنت امویہ قاجاریه به دولت حقه اسلامیہ.»⁽⁶⁶⁾

رزمندگان سلحشور لارستان سپاه ستم را تار و مار کرده، عده ای را کشته و جمعی را اسیر می نمایند و اموال حاکمان دست نشانده استعمار مصادره می گردد. بدین ترتیب دانشمند مجاهد و فقیه سیاستمدار لار مردم ستمدیده فارس

را از زیر یوغ زورمداران زیرپرست رهایی می بخشد و فروغ عدل علوی را به ارمغان می آورد.

حضرت آیه الله العظمی میرزای شیرازی وقتی از اقدامات سید مطلع می گردد، به منظور تائید اقدامات وی و سپاسگزاری از او نامه ای به وی می نگارد.⁽⁶⁷⁾

حضرت آیه الله سید عبدالحسین موسوی لاری با عقیده راسخ به اصل ولایت فقیه توانست حکومت اسلامی بر پا نماید و احکام الهی را در آن به مورد اجرا گذارد. آموزش نیروی نظامی و احداث کارخانه اسلحه سازی از جمله اقدامات اولیه او در تاسیس حکومت اسلامی لارستان است. همچنین از دادن مالیات به دولت مستبد مرکزی خودداری نمود و پرداخت آن را تحریم کرد.⁽⁶⁸⁾ و با چاپ تمبر برای حکومت اسلامی از پرداخت وجه به پست مرکزی و کاغذهای بهادار آن مقابله نمود. روی تمبرها «پست ملت اسلام» نگاشته شد تا از تمبرهای دوره قاجار تمییز داده شود.

نصب ائمه جمعه برای شهرها و قصبات مجاور از دیگر کارهای سید لاری است. تبلیغات عملی وی که با درستی کارگزاران حکومتی به نمایش گذارده شده است، هر روز بر وسعت حکومت اسلامی می افزاید. چنانچه بندرعباس، بندرلنگه، بوشهر، استان کرمان و فارس زیر نظر حکومت اسلامی قرار می گیرد. اخبار حکومت اسلامی به مردم ستمدیده دیگر شهرهای ایران، خبر خوشی است که رایحه بهشتی از آن شنوده می شود و آیه های سبز امید را در دل جوانان می کارد. این پدیده یکی از عمده ترین و پرهیجان ترین رویدادهایی است که مردم را به نهضتی بزرگ فرا می خواند. مشروطه خواهی مردم شهرهای ایران که در اندک مدتی در تمام کشور به صورت فراگیر و پدیده مطرح می شود. برخاسته

از تجربه مبارکی است که مردم لارستان آن را به رهبری آیه الله لاری به ارمغان آورده اند.

مجتهد لاری با ورود به لارستان بر دو محور تاءکید می ورزد. راغب ساختن مردم به مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام، بازداشتن آنان از غرب گرایی. آیه الله لاری تجارت و بازرگانی استعمارگران روس و انگلیس را به زیان امت اسلامی می داند. از این رو استعمال چای، قند، ادویه، خوراک و پوشاکهایی را که از کشورهای خارجی - بخصوص روسیه و انگلیس - وارد ایران و سایر کشورهای اسلامی می شود، تحریم می نماید. وی عقیده دارد، خارج ساختن ارز از کشورهای اسلامی برای خرید اشیای خارجی موجب تقویت دشمنان اسلام و قدرت استعمارگران است و بدین وسیله سبب ریخته شدن خون مسلمانان و ملتهای فقیر می گردد. همچنین ورود کالاهای خارجی موجبات وابستگی اقتصادی را فراهم می آورد و از دیدگاه فقهی و سیاسی اسلام، حرام است. (69)

انقلاب مشروطیت

ناصرالدین شاه قاجار با نیم قرن سلطنت جز تیره روزی چیزی بر ایران نیفزود و نواحی مختلفی از ایران جدا شد. خشم ملت با تیر رعدآسای میرزا رضا کرمانی ظهور کرد و شاه به فرعونیان تاریخ پیوست.

پیروزی نهضت تنباکو، تاءسیس حکومت اسلامی لارستان، روشنگریهای متفکران و روحانیانی بسان سید جمال الدین اسد آبادی و وجود اوضاع آشفته اقتصادی و اجتماعی ایران زمینه انقلاب فراگیری را در ایران فراهم ساخت.

در این دوره است که سید مجاهد حضرت آیه الله لاری به دعوت انجمن ملی فارس به شیراز می رود و پس از زیارت آستان مقدس حضرت احمد بن موسی

عاشق، همانجا را مقر خویش قرار می دهد و به حمایت از مشروطه خواهان شیراز برمی خیزد.

دستگاه دولت و عوامل مزدور قوامیها حرم مقدس شاهچراغ را محاصره کرده، گنبد را به گلوله می بندند و آب و نان را بر مجاهدان غیور فارس دریغ می دارند. در پنجمین روز نبرد یکی از مجاهدان به شهادت رسیده، دو نفر مجروح می گردند. بازار تعطیل و کارهای تجاری باز می ایستد. سید با نیرویی پنج هزار نفری که به «چریکهای لاری» مشهور شده اند، به موفقیت دست می یابد و با حمایت نیروهای قشقایی به رهبری صولت الدوله و یاری تجار شیرازی و معدودی از عناصر روشنفکر موجود در فارس، جبهه قدرتمند مشروطه خواهان در شیراز شکل می گیرد.

شیخ زکریا انصاری، انقلابی تندرو و شاگردی وفادار سید، رهبری نیروهای نظامی را در جبهه شرقی بر عهده دارد. نیروهای این جبهه متشکل از تفنگچیان «کوهستان داراب» است.⁽⁷⁰⁾

در قسمت جنوب لارستان، نیروهای وفادار سید به رهبری مشترک مصباح اوزی و حسین حاج آبادی مسؤ لیت عملیات را در نواحی بندرعباس و بندرلنگه بر عهده دارند.

در جبهه غربی لارستان، نیروها به رهبری سید حاجی بابا بیرمی و غلامحسین خان وراوی توانمندی بسیار از خود نشان داده، بارها به نواحی «لنگه و بستک» و به مقر مستبدین حمله می برند.

جبهه بوشهر به فرماندهی زائر خضرخان تنگستانی و شیخ حسین خان چاه کوتاهی موفق به تشکیل انجمن ولایتی میگردند و این در حالیست که حوزه

نجف بارها از مبارزات مجاهد نستوه لارستان حضرت آیت الله لاری حمایت کرده است.

آیه الله سید عبدالحسین لاری برای آگاهی مردم کتاب «قانون مشروطه مشروعه» را می نگارد و مواضع اسلامی و اندیشه های سیاسی خود را در نظام مشروطیت بیان می کند. از نظر وی حکومت اسلامی با مجلس شورا کار خود را آغاز می کند. مجلسی که صحت آرای آن در چارچوب قوانین اسلامی مشخص می شود. از جمله شرایط هر عضو شورا، عقیده درست، عدم تظاهر به فسق و فجور و اطاعت از ولی فقیه است. از نظر مجتهد لاری علت تمام تباهیها و فساد روزگار در بی عدالتی، اختلال نظام، سوء مدیریت و عدم وجود شورای اسلامی است. رهبری و مدیریت و حکومت اسلامی از دیدگاه وی مخصوص ولی فقیه است. (71)

مجاهد نستوه زمانی به تالیف این کتاب گرانقدر دست می زند که قانون نویسان عصر مشروطیت به عنوان پیش نویس، قانون بلژیک، انگلیس و فرانسه را پایه و اساس قرار می دهند و هدف عمده آن است که قانون اساسی مشروطیت تحت نفوذ قوانین غرب نگاشته و جلو اعمال حاکمیت قوانین اسلامی گرفته شود.

کتاب ایشان از جمله کتب نادری است که در فقه سیاسی و قانونگذاری اسلامی نگاشته شده است. به عقیده او اجرای قوانین اسلامی در هیچ زمانی تعطیل بردار نیست و «ولی فقیه» از جانب امام معصوم علیه السلام نیابت و خلافت عامه دارد که زندگی بشر را در غیبت معصوم بر اساس وحی تنظیم کند. (72)

چندی از انقلاب مشروطیت نگذشته که نمایندگان نفوذی در مجلس شورای ملی علیه پیشوای لارستان لب به سخن می گشایند. ولی با تدبیر آیه الله سید

عبدالله بهبهانی مرکز فتنه شناسایی و قوام الملک از کار بر کنار می شود. اما قوام در ماه شعبان 1325 دیگر بار با سمت نائب الحاکمی به شیراز برگشته، به قلع و قمع آزادیخواهان می پردازد و خود کشته می شود و غلامحسین غفاری به حکمرانی شیراز منصوب می گردد و روش قوام را پی می گیرد.

حضرت آیه الله لاری با ارسال تلگرافی به مجلس و حضرات آیات سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی حکایت فتنه گران را بازگو می نماید. حکمران شیراز از کار بر کنار و ظل السلطان در اواخر صفر 1326 ق. به حکمرانی منصوب می شود.

دلیران تنگستانی

حضرت آیه الله سید عبدالحسین لاری با توجه به اختلاف عمیق بین مشروطه خواهان و استبداد طلبان با تالیف رساله «قانون در اتحاد ملت و دولت» که در ماه محرم 1326 ق. به چاپ می رسد، به حمایت از مشروطیت می پردازد. چه او با تیزبینی دریافته است که اگر این اختلافات به پایان نیابد، روزهای تلخی در انتظار است.

محمد علی شاه مجلس را به توپ می بندد و دوره «استبداد صغیر» شروع می گردد ولی آزادیخواهان خاموش ننشسته، در شهرهای تبریز، رشت، اصفهان و لار نهضت را ادامه می دهند.⁽⁷³⁾ سید مرتضی مجتهد اهرمی تنگستانی از جمله کسانی است که به دستور پیشوای جنوب در بوشهر قیام آغزیده، به مدد رئیس علی دلواری و تفنگچیان وی بوشهر را از چنگ مستبدین خارج می سازد.

ادارات دولتی و از جمله گمرک تصرف شده است و اعلام مشروطه صادر می گردد. مدتی حکومت در دست وی اداره می شود تا اینکه احمد خان دریاییگی

با عده ای سرباز از سوی محمد علی میرزای قاجار به آنجا رفته، با سید اهرمی و تفنگچیان او می جنگند و خانه سید را به توپ می بندند.

با کشته شدن جمعی، دولتیان بر سید غلبه کرده، پس از چند روز حبس به عراق تبعید می شود. خوانین گراش، بستک و شارار اوز، از نظر عنا و عداوت دیرینه که با سید و لاریها دارند، به دستگیری مستبدین و به فرمان دولت استبداد، خانه وی را غارت و ویران می کنند. و حتی کتابهای او را به یغما برده، اهل بینش را آواره می نمایند و اصحابش را به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با ظلم و ستم می کشند.⁽⁷⁴⁾

حضرت آیه الله لاری دستور تقاص می دهد. قشونی از اطراف لارستان از منطقه «سورغال» از توابع «لامرد» فراهم شده، رو به «بستک» مرکز عملیات مستبدین روانه می شود. بستک فتح می گردد و استبدادطلبان ضربت شدیدی متحمل می شوند.

شب 23 ربیع الثانی 1333 ق. انگلیسیها شهر بوشهر را به تصرف خویش درآورده، عبارت «بوشهر در تصرف انگلیسیها» را روی تمبر پست ایران چاپ می کنند. پیشوای جنوب اعلان جهاد داده، خود برای تشویق مجاهدان به قریه «کورده» لارستان عزیمت می نماید. این سومین اشغال بوشهر توسط انگلیسی هاست. پیشتر در سال 1273 و 1323 نیز این بندر به اشغال آنها درآمده بود که با مجاهدات مردم جنوب آزاد می گردد.

سال 1333 ق. ضابط و کدخدای «دلوار»⁽⁷⁵⁾ رئیس علی است. نیروهای انگلیسی با دلاوریهای مجاهدان تنگستان در حال شکست هستند که افراد خائن بومی رئیس علی دلواری را از پشت مورد حمله قرار داده، به شهادت می رسانند و بوشهر به اشغال انگلیس در می آید.⁽⁷⁶⁾

انگلیسیها که پیشوای جنوب را بخوبی می شناسند و با او دشمنی دیرینه دارند با عوامل داخلی و خائنین به وطن اسلامی مانند قوام الملک (فرزند قوام الملک مقتول) و با تاءیبید مخبرالسلطنه روستای «کورده» را محاصره می نمایند. آیه الله لاری به کمک رئیس علی مراد از قریه خارج می شود و در این هنگام سید لاری مورد اصابت تیر واقع می شود، لیکن به بدنش آسیبی نمی رسد. و خداوند متعال او را نجات می بخشد.

لشکر متجاوز انگلیس علاوه بر خراب کردن مسجد و محراب قریه، به لار رفته، خانه سید لاری را غارت نموده، خاندان وی را به شیراز راهی می کنند و فقیه ربانی آیه الله سید عبدالباقی شیرازی، داماد پیشوای تنگستان خاندان سید را پذیرا می شود.

پس از این واقعه سید بزرگوار لاری به فیروز آباد می رود و به پیشنهاد صولت الدوله قشقایی مجاهدان را از آنجا رهبری می کند و خاندان سید به فیروز آباد عزیمت می کنند.

سال 1335 ق. انگلیس به طور رسمی پلیس جنوب را متشکل از سربازان هندی تحت فرماندهی افسران انگلیسی تشکیل می دهد و برای اجرای مقاصد خود در صدد است عشایر را با خود همراه کند.

نایب کنسول انگلیس تقاضای ملاقات با صولت الدوله، سردار عشایر را می نماید. ملاقات در دشت ارژن صورت می گیرد. صولت الدوله از عمق جان نسبت به انگلیسیها تنفر دارد و وقتی ژنرال ساکس بیست و پنج هزار لیره طلا به رسم هدیه به وی تعارف می کند، جواب رد می شنود.

رئیس پلیس جنوب از نارضایتی قلبی سردار عشایر آگاه می شود. به همین منظور برای کسب تکلیف به هندوستان می رود. صولت الدوله طی نامه ای هشدار دهنده به ساکس، توپهای سنگین قلعه کوب را یدک می کشد. صولت در صدد تهیه مهمات برمی آید و امر به حرکت ایل داده، روانه فیروز آباد می گردد. در فیروز آباد از رئیس الوزراء نامه می رسد که دولت، پلیس جنوب را به رسمیت نشناخته شما هم شناسید.

کار تعدی انگلیسی ها به جایی رسیده است که نوامیس مردم مورد اهانت قرار می گیرد. حضرت آیه الله لاری با صدور حکم جهاد علیه انگلیس امت اسلامی و سران عشایر را به دفاع از مردم ستمدیده جنوب دعوت می نماید. از آن سو سردار عشایر در برابر هزار نفر از عشایر با ایراد سخنانی مردم را به قیام علیه انگلیس می خواند.⁽⁷⁷⁾ پس از سخنرانی سردار عشایر جمعیت رو به فزونی گذاشت، مردان و زنان قشقایی هر یک بیاناتی در حمایت از مبارزه با انگلیس ایراد می نمایند.

فرمان آیه الله لاری پیشوای تنگستانیان توسط سردار عشایر به ایالات و عشایر می رسد. محمدخان، رابط مجاهدین با ناصر دیوان در باغ سرای او دیدار می کند و اعلان جهاد از سوی رهبر جنوب را به وی می رساند. آنگاه ناصر دیوان آمادگی خود را برای اتحاد و جنگ با دشمن اعلام می دارد.

با اتحاد مجاهدین در کمتر از پانزده روز، شش هزار نفر آماده جهاد می گردند. سردار عشایر تعداد مجاهدین را برای محاصره شیراز کافی دیده، در شعبان 1336 بر ضد قشون انگلیسیان اعلان جنگ می کند و وقایع را به اطلاع احمد شاه قاجار و صمصام السلطنه بختیاری رئیس الوزراء ایران می رساند.

منتصرالملک داماد حبیب الله خان و قوام الملک و ضرغام الشریعه از طرف فرمانفرما درخواست ملاقات و مذاکره با سردار عشایر می نمایند. صولت الدوله آنها را پذیرفته، سبب ملاقات و ماء موریت را جویا می گردد.

منتصرالملک می گوید آمده ام تا از طرف حضرت فرمانفرما در خصوص ترک جنگ با انگلیس مذاکره کنم. صولت الدوله نمی پذیرد. انگلیس که نمی تواند صولت الدوله را تطمیع کند با علیخان سالار حشمت (برادر وی) مذاکره نموده، با تطمیع وی در بین مجاهدان ایجاد شکاف می نماید و صولت الدوله مغلوب می شود. انگلیسیها در صدد دستیابی به سید لاری هستند. سید مجاهد در «قیر»⁽⁷⁸⁾ است. مردم جهرم از ورود مرجع تقلید خود به «قیر» آگاه شده، خواستار ورودش به جهرم می گردند.

سنگر جهاد در جهرم برپا می شود و سید با اعزام نمایندگانی جهاد علیه انگلیس را رهبری می کند. در این هنگام بندرعباس در تصرف انگلیس است. آیه الله لاری با فراهم سازی قشونی این شهر را از دست انگلیس خارج می سازد.

جهاد دلیرمردان جنوب و تنگستانیان به رهبری حضرت آیه الله سید عبدالحسین لاری سبب می شود تا قسمت پهناوری از خاک مقدس ایران اسلامی از چنگ انگلیسیها آزاد بماند و مردم مسلمان آن دیار را از یوغ استعمار رهایی بخشد.

براستی اگر تلاشهای پیگیر و مداوم پیشوای تنگستان و مجاهد مردان آن سامان نبود، شهرهای بسیاری از جنوب به تصرف انگلیس در می آمد و بسان هرات و قسمتهایی از سیستان و بلوچستان از ایران اسلامی جدا می گردید.

خون پاک مرزبانان سرزمین حماسه ها به حیات استعمار و استثمار خاتمه داد و مانع از رشد انگلهای جامعه بشری در جنوب ایران گردید و با تزریق خون به پیکر اجتماع، جامعه بیمار را به رشد و شادابی هدایت کرد.

جاودانه ها

حضرت آیه الله لاری علاوه بر جهاد در راه خدا و تطهیر جامعه از وجود دیوسیرتانی چون انگلیس. با تالیف کتب ارزشمندی در علم فقه و کلام و فقه سیاسی و اصول و حدیث میراث، گرانبهایی برای آیندگان باقی گذاشت. حدود چهل اثر از ایشان شناخته شده است که در علوم اسلامی و شیوه های حکومتی و قانون گذاری نگاشته شده است. بدین قرار است:

معارف السلمانی بمراتب الخلفاءالرحمانی، رساله در عقوبت حب دنیا (عرفان السلمانی بحقائق الایمانی)، اکسیرالسعادة فی اسرارالشهادة، استخاره نامه، آیات الظالمین، رساله و جیزه در کیفیت علم امام علیه السلام، قانون در اتحاد دولت و ملت، قانون مشروطه مشروعه، هدایت الطالبین، تعلیقات المکاسب (در دو جلد)، کتاب الاصول، حاشیه بر فرائدالاصول شیخ انصاری (در دو جلد)، حاشیه بر شرح کبیر، حاشیه بر قوانین الاصول. (79)

با توجه به زندگی سراسر مبارزه و جهاد آیه الله لاری و اشتغالاتی که ای بسا مانع فعالیت علمی و تحقیقی می گردد، تالیفات ارزنده ایشان در علوم مختلف حاکی از جهاد قلمی و استمرار حرکت فرهنگی است که ایشان از نجف اشرف با خود همراه داشته اند.

تأسیس حوزه علمیه و پرورش شاگردان فاضل و دانشمندی چون آیه الله سید عبدالباقی موسوی شیرازی (متوفی 1354 ق.) که بعد از ایشان از مراجع تقلید محسوب می شود یکی دیگر از ثمراتی است که زندگی پر بار آیه الله لاری

بر جای نهاد. وی در طی سی و سه سال اقامت در ایران بالغ بر پانصد نفر از طلاب و دانش پژوهان را با معارف اسلامی و علوم اهل بیت آشنا ساخت و با سلوک خود خاص و عام را به دین و قرآن فرا خواند، اخلاق وی درس زندگی شد و رادمردانی تربیت کرد که تا جهان باقی است بوی عطر افکارشان مشام آدمی را نوازش می دهد.

آیه الله دستغیب می فرمایند:

روزی با پیرمردی از لار مصاحب شدم. فصل تابستان بود و شبها کوتاه. دیدم این مرد قبل از اذان صبح بیدار شد، وضو ساخت و به نماز ایستاد. وقتی از اهتمام ایشان به نماز شب پرسیدم جواب داد: آیه الله لاری ما را این گونه تربیت کرده است. می فرمود نباید نماز شب شما ترک شود.

پرواز

روز جمعه چهارم شوال 1342 ق. (15 اردیبهشت 1303 ه. ش) است. آیه الله لاری از خانه خارج شده، رو به مصلا می نهد تا نماز جمعه را چون دیگر ایام بپا دارد پس از اقامه نماز به سوی منزل برمی گردد. پس از چندی در جایش آرام می گیرد. رایحه ای بهشتی شنیده می شود. سید پس از بیست و سه سال اقامت در لار، چهار سال در فیروز آباد و شش سال در جهرم، در میان مردم دلیر تنگستان و مجاهدان جنوب به دیار باقی می شتابد. هم اینک مرقد مطهر آن بزرگ مجاهد در شهر جهرم به مقبره «آقا» مشهور و زیارتگاه پیروان خاندان عصمت و طهارت و فرزندان جهاد و شهادت است.

علامه بلاغی

متوفای 1313 ش.

روایت رویش

علی عزیزاده مهرانی

طلیعه

علامه بلاغی از شخصیت‌های بس ارزنده و والای تاریخ معاصر است که زوایای زندگی و مجاهداتش کمتر مورد بررسی و ارائه قرار گرفته است. در این نوشتار سعی شده است با کمک خامه و رنگ واژه‌ها تصویری از چهره این بزرگمرد گمنام ترسیم گردد هر چند نامه کوچکتر و واژه‌ها کم رنگ تر از آنند که از عهده چنین مهمی برآیند. اما مولانا زیبا سروده است:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

رویش صبح

در روز چهارشنبه ای از ماه رجب، در یکی از محله‌ها نجف (محله براق) در خانه دانشمند عامل و روحانی فاضل، علامه شیخ حسن بلاغی، ستاره ای چشم به جهان گشود که امید آن می رفت تا گمشدگان وادی شب گون نادانی را به کرانه های صبح امید رساند. این نورسیده را محمد جواد نام نهادند. و بدین سان در سال 1282 ق.⁽⁸⁰⁾ خداوند نعمتی دیگر به جامعه شیعه عنایت کرد.

آل بلاغی یکی از خاندانهای نجیب، شریف و قدیمی شهر نجف بوده اند. این دودمان پاک بسان چشمه ای پربرکت همواره جوشیده و طراوت بخشیده اند و تشنگان را سیراب کرده و همگی به جلال و بزرگی در علم و ادب شهرت داشته اند.

جرعه نوش علم و معرفت.

محمد جواد پس از آنکه نشو و نما یافت و دوران کودکی را پشت سر گذاشت در بوستان همیشه سبز حوزه قدم نهاد و شاگردی آن مکتب گردید. علوم مقدماتی را در حضور نورانی علمای نجف فراگرفت و تا 24 سالگی از اساتید بزرگ آن حوزه عظیم، استفاده های علمی و معنوی فراوانی برد.

روان پاک بلاغی که شیفته کسب معارف و درک فضایل بود او را در سال 1306 ق. مجبور به ترک زادگاهش کرد و او با دلی ملامال از عشق و علاقه به فراگیری دانش و خودسازی، وارد شهر مقدس کاظمین شد تا بتواند در سایه اندیشه های بلند آن دیار، به اهداف عالی اش نایل آید.

ایشان شش سال از عمر مبارکش را در این شهر صرف تحصیل و تهذیب نمود و تا سال 1312 ق. در کاظمین ماند. او در همان شهر با خانواده شریف عالم بزرگوار سید موسی جزایری وصلت نمود.

در سی سالگی به زادگاهش نجف اشرف بازگشت و در درس سرآمدترین استوانه های علمی و عملی عصر خویش حاضر شد و سرزمین سبز فکرش را با زلال آبهای با صفای آن حوزه طراوت بخشید و مدت 14 سال در این دانشگاه بزرگ اسلامی ماند و از باغ و بوستانهای نجف خوشه های فراوان علم و معنویت چید.

شیخ محمد جواد بلاغی که سالهای متمادی را در پی علم و عمل گذرانده بود در سال 1326 ق. وارد شهر مقدس سامرا شد و در درس مرجع مجاهد و رهبر انقلابی، میرزا محمد تقی شیرازی شرکت جست و ده سال بر سفره علمی این مجتهد سترگ و بیدار مهمان بود و با استفاده از جنبه های روحی و معنوی آن بزرگوار، خویشتن را تقویت کرد.

این دانشمند وارسته آنچنان شیفته دانش و یاد گرفتن بود که تا 54 سالگی در درس میرزای شیرازی شرکت نمود.

راهنمایان رهرو خوبیها

اندیشمندان و فرزانه‌گانی که علامه بلاغی در حضور نورانی آنان نشست و آموخت عبارت اند از:

1. فقیه بزرگوار شیخ محمد طه نجف (متوفی 1323 ق.)
2. فقیه محقق حاج آقا رضا همدانی (متوفی 1322 ق.)
3. عالم و اصولی مدقق شیخ محمد کاظم خراسانی (متوفی 1329 ق.)
4. علامه فقیه سید حسن صدرالدین کاظمی (متوفی 1354 ق.)
5. فقیه بزرگ شیخ محمد حسین مامقانی (متوفی 1323 ق.)
6. علامه محدث میرزا حسین نوری (متوفی 1320 ق.)
7. فقیه عالیمقام سید محمد حسن هاشم هندی غروی (متوفی 1323 ق.)
8. مرجع مجاهد میرزا محمد تقی شیرازی (متوفی 1338 ق.)⁽⁸¹⁾

پیوند دانش و مبارزه

این متعهد وظیفه شناس از تبار روحانیتی بیدار و آگاه بود که در پی استقلال طلبی کشور عراق از یوغ استعمار انگلیس در سال 1336 ق. - برای بار دوم - آهنگ شهر کاظمین کرد و در جرگه جهاد و دفاع از ثغور اسلامی حضور یافت و به صف مجاهدان پیوست.

آینده ساز دلسوز

اینک نام تنی چند از پروردگان آن فقیه آینده ساز را ذکر می نمایم.

1. آیه الله العظمی آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفی 1411 ق.)
2. آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خویی (متوفی 1414 ق.)

3. آية الله العظمى آقاي حاج سيد هادي ميلاني (متوفى 1395 ق. .)
4. علامه اديب آقاي ميرزا محمد علي اردوباي نجفي (متوفى 1380 ق. .)
5. علامه سيد محمد صادق بحر العلوم (متوفى 1390 ق. .)
6. آية الله شيخ محمد رضا آل فرج الله نجفي (متوفى 1386 ق. .)
7. آية الله شيخ محمد مهدوي لاهيجي (متوفى 1403 ق. .)
8. آية الله شيخ نجم الدين جعفر عسكري تهراني (متوفى 1395 ق. .)
9. حاج شيخ ذبيح الله محلاتي (متوفى 1405 ق. .)
10. آية الله حاج شيخ محمد رضا طبسي نجفي (متوفى 1405 ق. .)
11. ميرزا محمد علي مدرس خياباني
12. استاد اديب علي خاقاني
13. آية الله شيخ علي محمد بروجردي (متوفى 1395 ق. .)
14. شيخ مهدي بن داوودالحجار (متوفى 1358 ق. .)
15. علامه محقق حاج شيخ مجتبي لنكراني نجفي
16. آية الله سيد صدرالدين جزايري (متوفى 1388 ق. .)
17. شيخ ابراهيم بن شيخ مهدي قريشي
18. شيخ مرتضى مظاهري نجفي
19. آية الله سيد مرتضى لنگرودي (متوفى 1383 ق. .)
20. علامه ميرزا محمد علي ادبي تهراني

تراوش قلم

آثار سبز او در زمينه هاي فقه، تفسير، تاريخ، اصول فقه، عقايد و رد يهود و نصارا و ماديون و باييت و بهائيت تدوين يافته است.
 نشانه هاي ماندگار ايشان عبارت است از:

1. تفسیر آلاء الرحمن 2. رساله ای در پاسخ به پرسشهایی که از جبل عامل برای ایشان فرستاده و در آن شبهاتی درباره قرآن نموده بودند 3. الرحلة المدرسية یا المدرسة السيارة 4. الهدی الی یدن المصطفی 5. التوحید والتلویة 6. اعاجیب الاکاذیب 7. انوار الهدی 8. البلاغ المبین 9. نصایح الهدی 10. المسیح و الانجیل 11. نسمات الهدی 12. المصاییح فی بعض من ابدع فی الدین فی القرن الثالث عشر 13. مصباح الهدی 14. مسئله فی البداء 15. نور الهدی 16. اجویة المسائل البغدادیة 17. داعی الاسلام و داعی النصرانیة

18. تا 45. مجموعه از تعلیقه، حاشیه و رساله های فقهی، در این میان رساله ای در احکام وضو به چشم می خورد که علامه خود آن را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است 46. رساله ای درباره اوامر و نواهی در علم اصول 47. رساله ای در نفی تزویج ام کلثوم با عمر بن خطاب 48. رساله ای درباره عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام 49. رد بر کتاب «تعلیم العلماء» نوشته غلام احمد قادیانی 50. رد بر کتاب «حیة المسیح» نوشته غلام احمد قادیانی 51. رد بر کتاب «ینایع الکلام» 52. رساله ای در رد جرجیس سائل و هاشم عربی (این چهار رساله در رد شبهه های مخالفان اسلام بویژه مبلغان مسیحی نوشته است.)

53. رساله ای در رد حسیون (رد بر فرقه قادیانیه است.) 54. داروین و

اصحابه. (82)

مهتاب ادب

یکی از ویژگیهای شخصیت علمی علامه بلاغی، جنبه ادبی ایشان است. او دانشمندی ادیب و ادیبی دانشمند بود. نوشته هایش را با قلم و سبکی ابتکاری و جدید و در قالبهای ادبی و شعر، داستان، رمان و مناظره به رشته تحریر در

آورده و برخی از مسائل عقیدتی و فلسفی را در قالب شعر سروده و شعرش حامل پیام بوده است.

ایشان در ثنا و رثای اهل بیت علیهم السلام چکامه هایی چند سروده است. یکی از آنها را که مرثیه ای برای امام حسین علیه السلام است مرور می کنیم:

يا تريب الخد في رمض الطفوف ليتنى دونك نهبا للسيوف
يا نصيرالدين اذ عزالنصير و حمى الجار اذ عزالمجير
و شديد الباءس واليوم العسير و ثمال الوفد فى العام العسوف
كيف يا خامس اصحاب الكسا و ابن خيرالمرسلين المصطفى
و ابن ساقى الحوض فى يوم الظماء و شفيع الخلق فى اليوم المخوف
يا صريعا تاويا فوق الصعيد و خضب الشيب من فيض الوريد
كيف تقضى بين اجناد يزيد ضاميا تسقى بكاسات الحتوف ⁽⁸³⁾

- ای کسی که گونه هایت در سرزمین کربلا بر خاک گرم افتاد! ای کاش من به جای تو، جایگاه ضربه های شمشیر می شدم.

- ای یاور دین هنگامی که یاران اندک شدند! و ای امید بی پناهان هنگامی که پناه دهندگان کم شدند.

- ای کسی که در روز جنگ و سختی صبر بسیار داری و ای ملجاء وارد شدگان در سالهای خشکی و سخت.

- چه سان است ای پنجمین اصحاب کساء و ای فرزند بهترین رسولان
(حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله)

- ای فرزند ساقی حوض (حضرت علی علیه السلام) در روز تشنگی، شفاعت کننده مردم در روز ترسناک.

- ای کشته افتاده روی زمین و ای کسی که محاسنت با خون گلویت خضاب است.

- چگونه تشنه ماندی بین لشکر یزید، در حالی که سیرابت می کردند از جام مرگها.

چکاد تلاش

آموختن زبانهای خارجی با امکانات محدود آن روز، کاری بسیار مشکل بوده است. علامه بلاغی علاوه بر زبان عربی، زبانهای عبری، انگلیسی و فارسی⁽⁸⁴⁾ را خوب می دانست و به آنها تسلط داشت و فراگیری آنها به شخصیت علمی ایشان برجستگی ویژه ای بخشیده بود.

درباره چگونگی آموختن زبان عبری چنین نگاشته اند: «زبان عبری را از یهود دوره گرد آموخته است. در آن روزگار گروهی یهودی در شهرهای عراق بودند که مقداری جنس، پارچه و امثال آن، بر دوش داشتند و در کوچه و بازار می گشتند و می فروختند. بلاغی از این فرصت استفاده می کرد و درباره مفردات و جمله بندی زبان عبری از آنان چیزهایی می پرسید. گاه مجبور می شد همه اجناس یک یهودی دوره گرد را بخرد تا از او درباره یک واژه یا ترکیب سخنی بشنود. چون یهودیان در آموختن لغت خود به دیگران بسیار بخل می ورزیدند. بلاغی گاه شیرینی و شکلات می خرید تا اگر بچه ای یهودی ببیند به او بدهد و چیزی از او بپرسد.»⁽⁸⁵⁾

شکوه گمنامی

گمنام زیست و بی هیاهو، ولی نامش در گمنامی اوست و هنرش در اخلاص والایش...

شکوه گمنامی و حماسه اخلاص او در شعار معروفش تجلی کرده که می فرمود:

«انی لا اقصدا الا الدفاع من الحق لا فرق عندی بین ان یکون باسمی او اسم غیری.»⁽⁸⁶⁾ من جز دفاع از حق انگیزه ای نداشتم. بنابراین هیچ فرقی نیست که کتاب به نام من یا نام دیگری منتشر شود.

اسوه زهد

درباره ساده زیستی اش گویند:

«اتاقی کوچک داشت و محقر. در آن جز بوریاپی و روفرشی بی که بر آن می نشست هیچ چیز نبود. در زمستان وسایل گرم کردن و در تابستان وسایل سرد کردن نداشت؛ با اینکه مزاجی ضعیف داشت و بیمار بود. با این احوال، هیچ گاه از این اتاق بیرون نمی رفت مگر برای نیازهای ضروری.»⁽⁸⁷⁾

بحقیقت که ایشان با بی پیرایگی اش اسوه برجسته زهد و پارسایی بود.

خنیار بیداری

حیاتش ترکیبی از دو عنصر عقیده و جهاد بود و حرکتش بر مبنای این دو عنصر هیچ گاه گوشه نشینی را نگزید و آرام نگرفت و پیوسته حریت آمیخته با حیات را بر سر و روی جامعه اسلامی می پاشید و خوابهای گران را بر می آشفته گویند:

«برخی از بهائیان جاسوس استعمار در محله ای در بغداد، مکانی را به نام حظیره برای اجتماع خود بنا نهادند. بلاغی با شنیدن این خبر دیگر آرام نگرفت و استراحت را بر خود روا نداشت تا با مراجعه به دادگاه و قانون آنان را به ترک آن محل واداشت و پس از مدتی آنجا را به مسجدی تبدیل کرد و در آن نماز و شعایر حسینی اقامه می شد.»⁽⁸⁸⁾

این روحانی آگاه، مرز و بوم را همواره نگهبان بود و برای بیدار ساختن جامعه دل می سوزاند و تمام هستی خود را فدای خدمت به حق و خلق کرد. وی برای چاپ کتاب «الهدی» (در رسوا سازی خدعه ها و توطئه های مبلغان مسیحی) پولی نداشت. بناچار هر چه در خانه داشت به قیمت ارزان فروخت و کتاب را به چاپخانه فرستاد تا خداوند اندک اندک اثاثیه خانه و زندگانی وی را فراهم ساخت. (89)

آخرین هجرت

آسمان شهر غم رنگ بود و اندوهبار. اشک هجران بر گونه های شهر جاری بود. زیرا خورشید اندیشه ای رو به غروب بود که هفتاد سال در آسمان علمی شیعه نور بخشیده بود. تقویم عمری رو به پایان می شد که برگ برگ وجودش را وقف خدمت کرده بود.

باد خزان بر باغ پرشکوفه رادمردی وزیدن گرفته بود که سراسر عمرش بهار بود و بیداری فصل فراق در گوش جان علامه آهنگ وداع می نواخت و نسیم «ارجعی» (90) جانان در بوستان جانش وزیدن داشت و در حیاط «حیاتش» می رفت که با قفل مرگ بسته شود. او که عمری در وادی رضای حق قدم و قلم زد اکنون مجنون صفت مشتاق نوشیدن جام وصال بود.

سرانجام این چکاد تعبد و تخصص، فقیه و ادیب فرزانه و مجاهد زاهد، شب دوشنبه بیست و دوم شعبان 1352 ق. (91) ندای حضرت دوست را لبیک گفت و مرغ جانش با کوله باری از خدمت و خوبی و افتخار به سرای ابدی پر کشید و در آستان دوست جای گرفت. خاکیان را در سوگ و عرشیان را در سرور نشاند. حوزه های علمیه - بویژه طلاب نجف - در این فقدان، غرق در ماتم شد. پس از تجلیل و تشییع، پیکر پاکش را در حجره جنوبی سوم در سمت

غربی صحن مبارک حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، در کنار آرامگاه جواد بن محمد حسینی
(مؤلف کتاب مفتاح الکرامه) به خاک سپردند.

روحش شاد، راهش سبز و پر رهرو و تربتش از شمع رضای جانان نورانی
باد.

میرزای نائینی

متوفای 1315 ش.

ندای بیداری

نورالدین علی لو

درخشش نور

محمد حسین در سال 1240 ش. / 1277 ق. در شهر نایین و در خاندانی فاضل و محیطی روحانی و خانه ای پرمهر و عطوفت، قدم به عرصه گیتی نهاد و با قدوم مبارک خود آن خانه را رونق و صفایی افزون بخشید.⁽⁹²⁾ پدر او شیخ الاسلام میرزا عبدالحریم، از خاندان بزرگ منوچهری بود که در شهر اصفهان پدرانش - پشت در پشت - لقب شیخ الاسلامی داشتند. خاندانی نایینی در اصفهان به بهره مندی از خوبیها شهره عام و خاص و از نظر علم و دینداری زبانزد همگان بودند و خانه ایشان در زمان بروز مشکلات پناه مستمندان بود.

تحصیل علوم

میرزا محمد حسین تحصیلات ابتدایی حوزوی خود را در زادگاه خویش گذراند و پس از آن بار سفر بست و در هفده سالگی (1293 ق) به شهر اصفهان هجرت کرد و در آن حوزه علمی بزرگ تحصیل علوم دینی را ادامه داد و دروس عالی فقه، اصول، فلسفه و حکمت را از اساتید فرهیخته ذیل آموخت:

1. ابوالمعالی فرزند حاج محمد ابراهیم کلباسی (1247 - 1315 ق.)
2. شیخ محمد باقر ایوانکی فرزند شیخ محمد تقی اصفهانی (1235 - 1301 ق.)

3. جهانگیر خان قشقایی (1243 - 1328 ق.)⁽⁹³⁾

نایینی این اسطوره تقوا، بعد از چندین سال کسب علم از محضر عالمان اصفهان در سال 1303 ق آن حوزه را ترک گفت و راهی نجف اشرف شد. او پس از زیارت بارگاه ملکوتی امیرمؤمنان علی علیه السلام به شهر سامرا رفت. زیرا آن دیار مقدس با حضور میرزا محمد حسن شیرازی و دیگر اساتید، رونق علمی یافته و دانش پژوهان بسیاری را به سوی خود جلب کرده بود.

نایینی در آغاز ورود به حوزه سامرا در درس دو استاد فرزانه ذیل شرکت

جست:

1 - سید محمد طباطبایی فشارکی (متوفی 1316 ق.)

2 - سید اسماعیل صدر (1258 - 1338 ق.)

او سپس در محفل پربار درس میرزا محمد حسن شیرازی (1230 - 1312 ق.) حضور یافت و مدت نه سال از دانش سرشار استاد عالی مقام خویش بهره برد و علاوه بر آن، محرم خاص میرزا گردید.⁽⁹⁴⁾

میرزای نایینی همچنین با سفر به نجف اشرف از درس اخلاق سالک درگاه الهی آخوند ملا حسینقلی همدانی استفاده کرد.⁽⁹⁵⁾

او پس از رحلت میرزای شیرازی به همراه استاد دیگر خویش سید اسماعیل صدر راهی کربلا شد و در جوار مرقد امام حسین علیه السلام از این استاد عزیز سود جست و اقامتش در آن شهر دو سال به طول انجامید و سپس با اندوخته ای ارزشمند و کوله باری گرانسنگ در سال 1316 ق راهی نجف شد و در آنجا اقامت گزید.⁽⁹⁶⁾

او در کنار تدریس، در جلسه علمی آخوند خراسانی حاضر می شد و در کمترین زمان از یاران و محرمان اسرار او گردید.⁽⁹⁷⁾

پرورش یافتگان مکتب میرزا

میرزای نایینی با مقام والای علمی، سیاسی و معنوی خویش شاگردان فاضل و آگاهی را به عالم اسلام عرضه کرد که هر یک محور فکری و علمی در جامعه شدند. در مورد شاگردان برجسته این رادمرد بزرگ می توان به شخصیت‌های ذیل اشاره کرد:

1. شیخ محمد علی کاظمی خراسانی (1309 - 1365 ق. .)
2. سید محسن طباطبایی حکیم (1306 - 1390)
3. سید جمال الدین گلپایگانی (1295 - 1379 ق. .)
4. سید محمود حسینی شاهرودی (1301 - 1394 ق. .)
5. سید محمد حجت کوهکمری (1310 - 1372 ق. .)
6. سید محمد هادی میلانی (متوفی 1395 ق. .)
7. شیخ محمد تقی آملی (1304 - 1391 ق. .)
8. سید ابوالقاسم خوبی (1317 - 1413 ق. .)
9. سید محمد حسین طباطبایی (1321 - 1402 ق. .)
- 10- میرزا هاشم آملی (1322 - 1413 ق. .) ⁽⁹⁸⁾
- 11- شیخ محمد رضا طبسی نجفی (1322 - 1405 ق. .)
12. سید محمد حسینی همدانی (متولد 1322 ق. .)

یادی از فضیلت‌ها

از میان انبوه خصلت‌های پسندیده و فضیلت‌های آموزنده میرزا، تنها چند نمونه آن را مرور می کنیم:

الف - مناجات با خدا: میرزا هنگام مناجات چنان گریه می کرد که قطرات اشک بر محاسن شریفشان جاری می شد و در قنوت نماز شب دعای ابوحمزه

ثمالی را می خواند و در موقع نماز آشکارا رنگ رخسارش زرد می شد و لریزه بر اندامش می افتاد. (99)

آقای حسینی همدانی - شاگرد میرزا - به نقل از پدر ارجمندش می گوید: گاهی یک ساعت به اذان صبح مانده می رفتیم به حرم، هنوز در حرم را باز نکرده بودند مرحوم نایینی در شب مشغول نماز و دعا بود. بعد از نماز و دعا به منزل برمی گشت تا به درس و بحث خود برسد. (100)

ب - شرط شرکت در درس: استاد در هنگام بیان درس، توصیه های متعددی به شاگردان می فرمود. از جمله آنکه: با یکدیگر گفتگوهای تند و تیز نداشته باشند، اعتدال و خوشرویی را پیشه خود قرار دهند و پا را از اعتدال فراتر نگذارند. ایشان همچنین خواندن نماز شب و شب زنده داری کردن را شرطی برای حضور در درس قرار داده بود. او به شاگردان توصیه می کرد تا درسها را بنویسند و خود نیز به نوشته های آنان نظر کرده، میل داشتند هر روز یکی دو تا از نوشته های درس وی در کنارش باشد و بدانها نگاه بکند.

ج - نوآوری در اصول: علم دانش اصول فقه که شیوه صحیح استنباط از منابع فقه را به ما می آموزد در طول تاریخ حوزه های علمی شیعه تحول، گسترش و نوآوریهای بسیاری داشته است از جمله دانشمندی که در رونق و جلو رفتن اصول زحمت فوق العاده کشید، آیه الله نایینی است، بدان حد که نوآور و مجدد اصول نام گرفت و به مقامی در این علم رسید که اکثر معاصران از نظریات وی پیروی می کنند و آن را هم سنگ با نظریات آخوند خراسانی در اصول به حساب می آورند. (101) این مهم را می توان از تقریرات نوشته شده از سوی شاگردان ممتاز درس او به دست آورد.

نقش میرزا در نهضت مشروطیت

در عصر میرزا انقلابی مردمی به منظور مهار استبداد و تحصیل استقلال و امنیت به رهبری عالمان دین در ایران انجام شد که به نهضت مشروطه معروف شده است. در این نهضت آیه الله نایینی را می توان از پیشگامانی به شمار آورد که در کنار عالمانی دیگر چون آخوند خراسانی نقش موثری را در پیروزی آن ایفا کرد.

اهداف علما و رهبران روحانی نهضت مشروطه ایران از این قرار بود:

1. برپایی حکومت خدا

2. اجرای قوانین الهی

3. حفظ و پاسداری سنتهای الهی

4. حفظ جان و مال و ناموس مردم

در سال 1327 ق. سلطنت استبدادی محمد علی شاه با به توپ بستن مجلس به پایان عمر خود رسید و مشروطه خواهان پس از فتح تهران حکومت را به دست گرفتند. اما با دخالت اجانب به جای بر سر کار آمدن دانشمندان اسلامی و اجرای احکام دین، فتودالها و عربزدگان و ایادی استکبار رهبری نهضت را به دست گرفتند و انقلابی را که علما با اهداف بلندی دنبال می کردند از مسیر اصلی اش منحرف ساختند و به جای آنکه دشمنان واقعی مشروطه کیفر کنند، شیخ فضل الله نوری را بردار کردند.

اکثر علمای بزرگ نجف اشرف به این امید که خواهند توانست به آن نهضت محتوایی اسلامی ببخشند از آن پشتیبانی کردند؛ که در این میان نام آخوند خراسانی و میرزا محمد حسین نایینی نیز به چشم می خورد. مخالفان مشروطه

برای مقابله با نهضت تلاش کرده، حتی میرزا را نیز هدف قرار دادند. در مقابل، روزنامه حبل‌المتین در دفاع از مشروطه و آیه الله نایینی چنین می نویسد:

«مردم نباید تحت تاءثیر این بدگوییهای دشمنان مشروطه، نسبت به نایینی که خدمات او به مشروطه و اسلام فراموش ناشدنی است قرار گیرند.»⁽¹⁰²⁾

آیه الله نایینی در کنار آخوند خراسانی، در رهبری نهضت از اعتمادی کامل برخوردار بود و به از نزدیکترین افراد به وی به شمار می رفت که در این باره یکی از نویسندگان می گوید:

«آشنایان به زندگی نایینی را باور بر آن است که نامبرده حتی متن تلگرافها و بیانیه های عمومی آخوند خراسانی (و دیگر رهبران نهضت) را پیرامون انقلاب مشروطیت انشا می کرده است.»⁽¹⁰³⁾

پس از آنکه آخوند خراسانی حکم به وجوب مبارزه با دیکتاتوری و خلع محمد علی شاه داد، مردم مهبیای جهاد همراه با علماشدند آخوند نیز همگام با مردم و دیگر علما عازم حرکت به ایران گردید ولی در بامداد همان روزی که عازم ایران بود (1329 ق.) به مرگ ناگهانی و مرموز در گذشت و با در گذشت ایشان نهضت مشروطه، رو به ضعف گذارد.⁽¹⁰⁴⁾

البته رحلت آخوند خراسانی حرکت علما را به ایران تعطیل نکرد بلکه آنان بعد از توقف، چند هفته ای بعد در محرم 1330 ق به سوی کاظمین حرکت کردند؛ که یکی از آنها آیه الله نایینی بود. رهبران روحانی در شهر کاظمین هیأتی تشکیل دادند تا در اجرای هدف جنبش علما فعالیت کنند سرانجام فعالیت های آنان باعث شد که آرامش به کشور ایران باز گردد.⁽¹⁰⁵⁾

با کتاب «تنبيه الامة»

آیه الله نایینی این کتاب را در بحران انقلاب مشروطه در سال 1327 ق. به زبان فارسی نوشت⁽¹⁰⁶⁾ و از سوی آیه الله آخوند خراسانی و آیه الله شیخ عبدالله مازندرانی مورد تایید و تقریظ قرار گرفت.

میرزا در این کتاب حاکمیت اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با دلیل و برهان قاطع اثبات کرده و پرده از چهره حکومت‌های استبداد برداشته است او زندگی در زیر سلطه استبداد را مساوی با برده بودن می داند و در این باره چنین می نویسد:

«خداوند متعال در قرآن مجید و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام در مواقع عدیده، زندگی همراه با پذیرش سلطه حکمرانان استبدادگر را نوعی بردگی و ضد آزادی می داند.»⁽¹⁰⁷⁾

ایشان از قائلین به ولایت مطلقه فقیه است که در این کتاب تمام مناصب و شؤ و اعتباری امام معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام را برای فقیه جامع شرایط ثابت می داند.⁽¹⁰⁸⁾ بنابر نظریه او، بدون شک علما شرعا مسؤ و دستگاه حکومتی هستند و جلوگیری از بی نظمی و بی عدالتی در جامعه از مسائل پر اهمیتی است که از وظایف و مسوولیت‌های آنهاست و در غیبت امام عصر (عج) - همانند زمان ما - رهبری جامعه به عهده آنان می باشد.

آیه الله طالقانی - که به همت او این کتاب با ارزش همراه با توضیح و شرح عبارات مشکل به چاپ رسید - در مقدمه کتاب فوق چنین می نویسد:

- دقت و توجه به این کتاب برای هر کس مفید است، آنهایی که خواهان دانستن نظر اسلام و شیعه درباره حکومت اند، در این کتاب نظر نهایی و عالی اسلامی - عموماً و شیعه را بخصوص - با مدرک و ریشه خواهند یافت. برای

علما و مجتهدین کتاب استدلالی و اجتهادی و برای عوام رساله تقلیدی راجع به وظایف اجتماعی است. « (109)

شهید بزرگوار آیه الله مرتضی مطهری پیرامون این کتاب با ارزش می فرماید:

«انصاف این است که تفسیر دقیق از توحید عملی، اجتماعی و سیاسی اسلام را هیچ کس به خوبی علامه برزگ و مجتهد سترگ مرحوم میرزا محمد حسین نایینی - قدس سره - تواءم با استدلالها و استشهادی های متقن از قرآن و نهج البلاغه، در کتاب ذیقیمت «تنبیه الامه» بیان نکرده است... ولی افسوس که جو عوام زده محیط ما، کاری کرد که آن مرحوم پس از نشر آن کتاب، یکباره مهر سکوت بر لب زده، دم فرو بست. « (110)

مبارزه با استعمارگران

پس از شروع جنگ جهانی اول (1914 م) بخش وسیعی از خاک کشور عراق به دست نیروهای انگلیسی اشغال شد. در پی این امر علمای شیعه وارد صحنه شده، علیه آنان حکم جهاد دادند. در این میان آیه الله نایینی نقش خویش را به طور فعال ایفا کرد و همگام با دیگر علما علیه قوای خارجی دست به قیام زدند. (111)

بعد از شکست دولت عثمانی، دولت انگلیس در صدد روی کار آوردن حکومتی دست نشانده و انگلیسی بر عراق بر آمد و از مردم عراق دعوت شد تا در یک انتخابات عمومی برای تعیین یک حاکم انگلیسی برای خود شرکت جویند. علما و روحانیان طراز اول عراق نیز مجدداً به مخالفت با انگلیسیان برخاسته، با صدور فتوا، انتخاب فردی کافر را برای حکومت بر مسلمانان حرام

دانستند. دولت انگلیس که خود را در مخمصه دید قراردادی با ملک فیصل بست و او را در سال 1340 قمری پادشاه عراق گردانید. (112)

فتوای علما چنان تاثیری در مردم گذاشت که امکان انتخابات را در شهرهایی چون نجف و کوفه سلب کرد. بعد از این رخدادها بود که استعمار پیر زمینه تبعید مراجع دینی را تدارک دید و آیه الله نایینی و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی را به ایران تبعید کرد. (113)

آن دو مرجع بزرگوار با استقبال پرشور مردم مذهبی ایران و علما و روحانیون شهرهای مختلف مخصوصا علمای قم قرار گرفتند و سپس به بریایی جلسه درس و اقامه نماز جماعت پرداختند.

سرانجام ملک فیصل در اثر فشار مردم و علما، مجبور به عذرخواهی از مراجع تبعید شده گردید و آن دو فرزانه دهر پس از یک سال دوری از حوزه علمیه نجف در سال 1342 ق. باز گشتند.

تالیفات

از آن دریای بیکران علوم دینی آثار ذیل به یادگار مانده است:

- 1 - تعلیق بر عروة الوثقی (در فقه)
- 2 - لباس مشکوک (در فقه)
- 3 - التبعدی و التوصلی (در اصول)
- 4 - وسلیة النجاة
- 5 - سؤال و جوابهای استدلالی فقهی
- 6 - تقریرات اصول، که برخی از شاگردان او درسهای علم اصول وی را به رشته تحریر در آوردند و در حال حاضر دو کتاب «فوائدالاصول» اثر شیخ

محمد علی کاظمی و «اجودالتقریرات» اثر سید ابوالقاسم خویی در دسترس
فضلا و دانش پژوهان حوزه های علمی است.

7 - لاضرر (در اصول)

8 - احکام خلل (در فقه)

9 - معانی حرفیه

10 - تراحم و ترتب (در اصول)

11 - تنبیه الامه و تنزیه الملة و... (114)

افول ستاره آسمان فقاہت

سرانجام استاد فقہا و مجتہدان عصر آیه الله العظمی میرزا محمد حسین نائینی
پس از عمری تلاش و خدمت در پرورش شاگردان گرانمایه و تعالی اسلامی و
مسلمین در 26 جمادی الاولی سال 1355 ق. ندای حق را لبیک گفت و به
جوار رحمت ایزدی پیوست.

پیکر مطهر او در نجف اشرف با شکوه خاصی تشیع گردید و پس از اقامه
نماز به وسیله آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، در کنار حرم مطهر حضرت علی
علیه السلام به خاک سپرده شد.

«رحمت بی منتهای حق ارزانی روح پاکش»

آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری

متوفای 1315 ش.

نگهبان بیدار

سعید عباس زاده

تولد

سال 1326 هـ - ق در روستای «مهرجرد» یزد در خانه مردی پاکدل و پرهیزکار به نام «محمد جعفر» کودکی پا به عرصه حیات گذاشت و عبدالکریم نام گرفت.⁽¹¹⁵⁾ وی دروان کودکی را در دامان پر مهر مادری سپری کرد تا به شش سالگی رسید. در آن روزگار که عبدالکریم بایستی پایش به مکتب باز می شد در مهرجرد از مدرسه و مکتب خبری نبود و کودکانی که بزرگ می شدند به دنبال کار و حرفه پدران خود رفته، بهار عمرشان را در مزارع سپری می کردند، اما عبدالکریم که گویی سرنوشتی جز این داشت مورد لطف الهی قرار گرفت و خیلی زود وسیله درس و دانش اندوزی برایش فراهم شد.

آغاز تحصیل

«روزی یکی از بستگانش به نام محمد جعفر معروف به (میر ابو جعفر) - که خود عالم و در کسوت روحانیت بود - به مهرجرد آمد و (در دیدار نخست) آثار استعداد و پرتو نبوغی خارق العاده را در سیمای این کودک مشاهده نمود و این بود که تحصیل عبدالکریم را عهده دار شد و در همین سفر با رضایت پدر و مادرش، او را به اردکان برد و به مکتب سپرد.»⁽¹¹⁶⁾

عبدالکریم، در شهر ناآشنا چندین سال در رفت و آمد بود. روزها در درس استادان حاضر می شد و شبها در خانه میر ابو جعفر به سر می برد و گاهی در شبهای جمعه به منظور دیدار با پدر و مادر راه مهرجرد را پیش می گرفت.

عبدالکریم هر چند بار رحلت پدر مدتی از تحصیل باز ماند اما این فراق از مکتب چندان طول نکشید و دیگر بار شوق مدرسه و مکتب، قرار از کف اختیار او ربود و عشق به معارف قرآن در دلش جوانه زد و این بار راه حوزه علمیه یزد را در پیش گرفت.

حوزه یزد

در آن دروان (اواخر قرن سیزدهم) یزد حوزه علمی پر رونقی داشت. پنج مدرسه علوم دینی در این شهر، بخش عمده ای از دانشجویان علوم اسلامی را در خود جای داده بود و دانشمندان بزرگی که تربیت یافته حوزه پر آوازه نجف و شاگردان شیخ بزرگ انصاری و میرزای شیرازی بودند، در آنجا به تدریس علوم مختلف اسلامی اشتغال داشتند.

«در میان مدرسه های مختلف علوم دینی، مدرسه بزرگ (و زیبای) «محمد تقی خان» از معروف ترین آنها به شمار می فت.»⁽¹¹⁷⁾ که بسیاری از درسهای دوره سطح و خارج در آنجا تدریس می شد. عبدالکریم جوان، در چنین جو معنوی وارد دارالعباده یزد گردید و در مدرسه محمد تقی خان سکنی گزید و سالها با شور و اشتیاق فراوان در پای درس استادان بزرگ به تحصیل علوم اسلامی پرداخت.

شوق دیدار

هنوز بیش از 18 بهار از عمر عبدالکریم سپری نگردیده بود که شوق دیدار عتبات در دل وی جوشیدن گرفت و راهی سرزمین عراق شد. چهار شهر مذهبی عراق (نجف، کربلا، کاظمین و سامرا) که فرزندان پیامبر خدا را میزبان هستند و خاکشان وجود پاک امامان بزرگوار ما را در آغوش خود کشیده است، عتبات می گویند.

او به همراه مادر خویش با کاروان زیارتی راهی آنجا شد و بی درنگ به حلقه دانشوارن و عالمان بزرگی که گرداگرد امامان را گرفته بودند، پیوست. عبدالکریم ابتدا چند سالی در حوزه علمیه کربلا در محضر آیه الله فاضل اردکانی بود و پس از آن با راهنمایی استادش به حوزه علمیه سامرا و به محضر میرزای بزرگ شیرازی شتافت.

در حوزه سامرا

میرزای شیرازی در آن زمان مرجع وقت و در راس حوزه علمیه سامرا بود. وی از آنجا که به علم و معنویت آیه الله اردکانی احترام زیادی می گذاشت شیخ عبدالکریم را مورد توجه قرار داد. می گویند وقتی نامه فاضل اردکانی را خواند و رو به عبدالکریم کرد و فرمود: «من به شما اخلاص پیدا کردم.»⁽¹¹⁸⁾ از همین رو آن طلبه جوان و پر تلاش را در منزل خود جای داد. آیه الله حائری پس از اینکه به مقام اجتهاد نایل گشته بود از این دوران به نیکی یاد کرده، از خانه میرزا خاطراتی را این گونه نقل می کند: «سرداب خانه میرزا هم محل مطالعه ام بود و هم محل استراحتم و در ماه مبارک رمضان سحری را نیز در آنجا می خوردم اما برای افطار به خانه میرزا باز نمی گشتم، بلکه به علت گرمای طاقت فرسای هوا، به سوی فرات رفته، آب مفصلی می خوردم و شنا می کردم»⁽¹¹⁹⁾

شیخ عبدالکریم در حوزه علمیه سامرا دوازده سال تمام به تحصیل علم پرداخت. او در این مدت، با همه رنجها و مشقتها ساخت و فارغ از هرگونه اشتغال دیگری با دلی پر امید، به آینده روشن خویش چشم می دوخت و سرانجام نیز به کمالات علمی و معنوی نایل گشت.

در محضر استادان

گذشته از اراده محکم و تلاش خستگی ناپذیر شیخ عبدالکریم در راه تحصیل دانش، استادان پرمایه نیز در شکلی گیری شخصیت علمی و معنوی او نقش اساسی ایفا می کردند.

وی در سالهایی که در حوزه علمیه سامرا حضور داشت از خرمن دانش فقهای بزرگی چون آیه الله سید محمد فشارکی، آیه الله محمد تقی شیرازی و آیه الله شیخ فضل الله نوری، که هر یک از ستاره های درخشان آسمان فقاقت به شمار می رفتند، خوشه علم و معنویت چید.

اقامت در کربلا

آیه الله حائری پس از رحلت میرزای شیرازی راهی نجف گردید و در آنجا رحل اقامت افکند اما به زودی در یافت که حوزه علمیه کربلا اکنون به وجود او نیاز بیشتر دارد. به همین سبب شهر امام مظلومان حسین علیه السلام را برگزید و راهی کربلا گردید.

کربلا که روزگاری حوزه علمیه معروف و باشکوهی داشت در آن روزها دیگر شکوه رونق خود را از دست داده بود و هیچ جنب و جوشی در مدرسه های علمیه به چشم نمی خورد و از تراکم طلاب مثل سالهای دوران تحصیل او خبری نبود.

بارگاه مقدس حسینی نیز آرام و خالی از درس و بحث علمی، روزگار خود را تنها با زمزمه شیفتگان اهل بیت و زائران مشتاق ضریح حسین علیه السلام می گذارند. وی به موجب همین اوضاع تءسف بار حوزه علمیه، این شهر را انتخاب کرد و اینجا بود که او لقب حائری ⁽¹²⁰⁾ را برای خود برگزید با حضور اندک مدت خود در حوزه علمیه کربلا، غبار عزلت و فراموشی سالهای گذشته را از

چهره این شهر زدود و پس از سالها آرامش و سکوت بار دیگر همه‌ی طلاب در مدراس پیچید و بارگاه امام حسین علیه السلام نیز با طنین افکندن بحثهای علمی دانش پژوهان در آن، جلوه ای دیگر گرفت. آیه الله حائری در مدت دو درس عمده خارج اصول و فقه تدریس می کرد و باقی اوقاتش را در اختیار طلاب علوم دینی قرار داد و علاوه بر اینها، در مقام کسی که آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی مرجع تقلید شیعه احتیاطات خود را به ایشان ارجاع داده، پاسخگویی به مسائل دینی مردم را نیز بر عهده گرفت.

در حلقه خوبان

آیه الله حائری در اواخر سال 1332 هـ - ق وقتی ماجراجوی انگلیس در عراق شدت گرفت و دامنه آشوب به شهر کربلا نیز کشیده شد به دعوت مردم اراک عزم سفر به ایران کرد. و تا سال 1340 که عازم قم شد در کنار مردم این دیار و در خدمت حوزه علمیه شهر اراک بود. گویند در این ایام امام خمینی (ره) جوانی بیست ساله بود که با شنیدن آوازه حوزه علمیه شهر اراک، از عزیمت به حوزه اصفهان صرف نظر کرد و به سوی اراک شتافت و تا انتقال این حوزه به شهر مقدس قم از حوزه دانش و معروف این مرد بزرگ بهره ها جست.

(121)

آیه الله حائری به مدت هشت سال در این حوزه پر شکوه بر مسند تدریس تکیه زد و در کنار مسؤ ولیت سنگین مرجعیت از پرورش و شکوفایی استعدادهای طلاب جوان نیز لحظه ای غافل نبود و به موجب اهمیت فوق العاده به این امر صدها جان پاک طینت دیگر را که امید آن می رفت همه در زمره مراجع بزرگ بشمار آینده در دامان پر مهر و محبت پدران خود پرورش داد.

قم شهر فضیلت

قم از بزرگترین شهرهای مذهبی جهان تشیع به بشمار می آید که از روزگاران نخست تولد تشیع در ایران، به مرکزیت شیعه شهرت داشته و تاکنون نیز مرکزیت خود را دانش و بینش اسلامی و تصمیم گیری درباره حوادث سیاسی و اجتماعی حفظ کرده است. این شهر همانند شهرهای نجف و کربلا در سالهای پس از ظهور اسلام ایجاد گردید و با ورود دختر امام موسی کاظم علیه السلام و بعدها به سبب وجود بارگاه عظیم آن حضرت به عظمتش افزوده شد و مورد توجه مشتاقان اهل علم و ایمان قرار گرفت.

قم تاریخ درخشانی در خصوص برپای حوزه علمیه و پایگاه دینی مردم دارد. اولین کسانی که در این شهر برای تاسیس حوزه علمیه قیام کردند محدثان و روات قبیله اشعری بودند که از یاران امام معصوم علیه السلام به شمار می رفتند. سپس ظهور شخصیت‌های بزرگی چون شیخ کلینی و شیخ صدوق و پس از آنها رو آوردن شیعیان علوی بدین حوزه بر رو نقش افزود. اما با اینهمه این شهر روزگاری نیز خالی از عالمان بوده است و از قرن ششم هجری تا دوران صفویه چندان رونقی نداشته است و بر حجره های مدارس آن گرد غربت و تنهایی نشسته بود.

«در اوایل قرن یازدهم ه - ق چند سالی شخصیت‌های بزرگی چون صدرالدین شیرازی، فیاض لاهیجی و فیض کاشانی و بعدها میرزای قمی در مدارس این شهر به بحث و اشاعه علوم اسلامی در فقه، تفسیر کلام، فلسفه و عرفان پرداختند.»⁽¹²²⁾ و با تشکیل جلسات پر شکوه علمی مدتی کور سوی دانش را در این شهر روشن نگه داشتند. اما پس از آن تا روزی که آیه الله

حائری پا به این شهر می گذارد وضع حوزه های علمیه همچنان اسفبار و مدت‌ها
عضمت گذشته آن فراموش شده بود.

آیه الله حائری پیش از آنکه از طرف اهالی قم به این شهر دعوت شود یک
بار در سال 1332 هـ - ق در سفری که به مشهد رضوی عزیمت نمودند، از قم
نیز دیدن کرده و چند شبی را در کنار حرم حضرت فاطمه معصومه علیها السلام گذارنده
و اوضاع مدارس دینی را از نزدیک مشاهده نموده بود. مدرسه فیضیه را دیده
بود که حجره های پر غوغای دیروزش اکنون خالی از همه محصلان علوم
دینی شده و بر قفسه های کتاب گرد فراموشی نشسته است. انگار هیچ گاه
زمزمه دانش پژوهان اسلامی در فضای قم طنین انداز نبوده است! مدرسه بزرگ
«دارالشفاء» را دیده بود که سالنهای درس و بحث آن اکنون محل اسکان فقرای
شهر یا زائران شده است «و بعضا کسبه اطراف حرم از حجره هایش به عنوان
انبار اجناس استفاده می کردند.»⁽¹²³⁾ و از همه غمناک تر حال و روز طلاب
جوانی بود که به علت محروم بودن از استادان چیره دست و نبود نظم با
چهرهای افسرده، عمر خود را به بیهودگی می گذارنیدند و در آن حجره های
تاریک و غبار گرفته با مباحثات سطح، روزگار سپری می کردند.

گویند ایشان پس از آنکه از نزدیک اوضاع اسفبار مدارس علمی این شهر را
دید، بسیار ناراحت و افسرده خاطر قم را ترک گفت و اطرافیانش بارها از او
شنیدند که می گفت: «چه می شد اگر حوزه علمیه قم سرو سامان می گرفت!»
آیه الله حائری در اواخر زمستان 1300 هـ - ش (22 - رجب 1340 ق) بود
که با فرزند بزرگش حاج شیخ مرتضی حائری به همراه آیه الله محمد تقی
خوانساری به قصد اجابت دعوت مردم، از اراک به سمت قم حرکت کردند و در
میان انبوه جمعیت استقبال کننده وارد شهر قم شدند.

تاسیس حوزه

تاسیس حوزه علمیه قم چیزی بود که زمزمه آن قرن‌ها پیش از حوزه علمیه نجف شروع شده بود و ریشه در روایات امامان معصوم علیهم‌السلام داشت امام صادق علیه‌السلام در قرن دوم هجری قمری به یاران خود درباره شهر قم و مرکزیت این شهر برای دانش اسلامی چنین فرموده بود:

زود باشد که کوفه روزگاری از مؤمنان خالی گردد و دانش و در آن ناپدید شود... و به شهری که آن را «قم» گویند ظاهر شود و معدن اهل علم و فضل شود. (124)

حضور آیه الله حائری در قم این نوید امامان بزرگوار شیعه را که همواره زبان به زبان نقل شده و در ذهن شیعیان جای گرفته بود، تحقق می بخشید.

اوایل بهار 1301 ش، پس از دو ماه اقامت آیه الله حائری در شهر قم، در منزل آیه الله پایین شهری، جلسه ای از طرف علما، بازاریان، و کسبه تهران تشکیل شد که بزرگانی از فقهای قم چون آیه الله بافقی، آیه الله کبیر و آیه الله فیض در آن شرکت داشتند. در این جلسه، گفتگو پیرامون حوزه علمیه قم، ساعتها به درازاکشید و سرانجام نظر نهایی به آیه الله حائری محول شد.

همه علما و بزرگان علم و معرفت قبول این امر مهم به آیه الله حائری اصرار کردند و نیز بسیاری از بازاریان و کسبه در تاءمین مالی حوزه اعلام آمادگی نمودند. آیه الله حائری ابتدا بر این عقیده بود که بزرگان قم خود این کار را انجام دهند و از عهده این امر خطیر نیز بر خواهند آمد. اما چون اصرار بی حد علما را مشاهده کرد تکلیف را بر عهده خود ثابت دید و این نکته را بیان فرمود: «استخاره خواهیم کرد آیا صلاح است در قم مانده، به فضلا و محصلین حوزه اراک که انتظار بازگشت مرا دارند، بنویسم به قم بیایند یا نه؟»

وی صبح روز بعد، پس از آنکه نماز صبح را به پایان رساند در حرم حضرت معصومه علیها السلام به دعا و نیایش ایستاد و به قرآن روی آورد. نقل است که آیه الله حائری به قرآن استخاره نمی کرد و می فرمود من درست نمی فهمم «یسبح له ما فی السموات و الارض، نسبت به موضوع استخاره خواب است یا بد.» اما در مورد ماندن در قم به قرآن استخاره کرد و خود را به مشیت الهی سپرد، که آیه ای زیبا و مناسب حالش «... واتونی باهکم اجمعین»⁽¹²⁵⁾ خط مشی آینده او را ترسیم نمود و آیه الله حائری را مصمم ساخت حوزه علمیه قم را سامان داده، شاگردان خود را از اراک به این شهر فرا خواند.⁽¹²⁶⁾

با اقامت گزیدن آیه الله حائری در قم بنیان حوزه علمیه قم نیز نهاده شد و با گامهای بزرگی که ایشان بر داشت این حوزه بتدریج رشد کرد و در ردیف بزرگترین حوزه های علمیه جهان تشیع در آمد.

اساسی ترین گام آیه الله حائری پس از تاسیس حوزه، تعمیر مدراس دینی و تغییر روشن آموزشی بود که تحولی عظیم را در آنها به وجود آورد. و دوران نابسامان حوزه علمیه قم که پس از میرزای قمی وضع رقت باری یافته بود، پایان گرفت. ابتکار آیه الله حائری پس از توجه دادن محصلان علوم دینی به ژرف نگری در درس و بحث علمی گزینش «هیات ممتحنه» برای گرفتن امتحان از دروس حوزوی بود که امروز چنین روشی در آموزش و پرورش همه کشورها از ضروریات کار محسوب می شود.

شکوه و عظمت حوزه علمیه قم از آغاز تا به امروز که بیش از هفتاد سال از شکل گیری آن می گذرد هر سال چشمگیرتر از گذشته در عرصه های مختلف، نمود داشته است و پرتو آثار وجودی اش افقهای جدیدی از دورترین نقاط عالم را در نور دیده است. این حوزه با شکوه گذشته از اینکه بزرگ ترین دانشگاه

علوم اسلامی است در رشته های اعتقادات، فقه و حقوق، عرفان، فلسفه، اقتصاد، تفسیر، کلام و... پاسخگوی نیازهای اجتماعی، فرهنگی و فکری جامعه نیز بوده و هست و در این راه اندیشمندان و فرزندان فراوانی در دامن خود پروراندند است و اکنون بیش از 40 هزار دانشجوی علوم اسلامی از ایران و هزاران نفر از 45 کشور اسلامی را در خود جای داده است.

به طور کلی حوزه علمیه در زمینه های مختلف فرهنگی، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی آثار و برکات فراوانی به جای گذاشت که می توان در یک کلام از آن، احیای عظمت های فراموش شده این سرزمین تعبیر آورد. پس از تاسیس حوزه علمیه قم بود که در کمترین زمان، روح بالندگی و تحرک علمی و فرهنگی در بسیاری از شهرهای ایران نمایان گردید. پرورش یافتگان حوزه علمیه قم به سایر بلاد سرازیر گشتند، و دهها کتابخانه و مدرسه علوم دینی در سراسر کشور تاسیس شد. در آن روزگار که چند مدرسه دولتی ایران محدود به شاهزادگان و حکومتیان بود درگاه حوزه های علمیه سراسر کشور، به روی فرزندان همه اقشار ملت گشوده بود و حتی در دورترین نقاط کشور هم به همت علمای اسلام آثار اسلامی انتشار می یافت و مکتب های درسی رونق می گرفت و از هر خانه گلی در دل کوهها و میان جنگلها هم صدای دلنشین قرآن بچه های مسلمان در آسمان این کشور طنین انداز می شد و روز به روز فرهنگ اسلامی و معارف تشیع در ایران راه می یافت.

به برکت شکل گیری حوزه علمیه قم در زمانی اندک فروغ درخشان آن به افق های دور دست رسید.

وضع مدارس دیگر شهرستانها - نیز با گسیل شاگردان مکتب آیه الله حائری بدان مناطق - رو به بهبود گذاشت. و در خود شهر قم علاوه بر احیای مدرسه

های علمیه قدیمی چون، فیضیه، دارالشفاء، مومنیه، خان، مدرسه های بزرگ دیگری نیز تاسیس شد که امروزه تعداد آنها «به بیش از 70» مدرسه می رسد.

در قلمرو قلم

در کنار همه تلاشهای خستگی ناپذیر آیه الله حائری آثار قلمی مهمی نیز از ایشان به یادگار مانده است که از آن میان می توان به کتابهای ذیل اشاره کرد:

1. کتاب الصلوة - کتاب مفصلی درباره مسائل نماز است.

2. کتاب دررالاصول - این کتاب تقریرات درس آیه الله سید محمد فشارکی است.

گویند آیه الله محمد حسین کمپانی اصفهانی، صاحب کتاب گرانقدر «نهایة الدرایه فی شرح الکفایه» بحثهای درس خارج خود را مطابق با سرفصلهای همین کتاب پیش می برده و از مؤلف آن با عنوان «بعض الاءجله» (یکی از مردان بزرگ) تعبیر می فرموده است ⁽¹²⁷⁾

3. کتابهای دیگر آیه الله حائری مجموعه رسائلی است که در ابواب مختلف فقهی مانند احکام ارث، احکام شیر دادن و مسائل ازدواج و طالق به رشته تحریر درآورده است.

شاگردان مکتب آیه الله حائری

آیه الله حائری در دوران زندگی پربار خود علاوه بر خدمات بسیار ارزشمند فرهنگی و اجتماعی به اسلام و مسلمانان، در مکتب خود فرزنانگان و اندیشمندان بزرگی را تربیت کرد.

او که در دوران تدریس توجه ویژه ای نسبت به شاگردان خود داشت افراد خوش استعداد را همواره تشویق می نمود و مورد حمایت خویش قرار می داد و بدین ترتیب توانست شخصیتهای بارزی را به جهان اسلام تقدیم دارد که از میان

آنان می توان از آیه الله العظمی امام خمینی، آیه الله العظمی آقای گلپایگانی، آیه الله العظمی آقای اراکی، آیه الله العظمی آقای مرعشی نجفی و صدها فرزانه دیگر نام برد. (128)

در خدمت مردم

آیه الله حائری کسی نبود که در مقام فقاہت و رسیدگی به امور دینی، مشکلات دیگر اجتماعی و اقتصادی جامعه را به فراموشی سپارد. او در حالی که بر مسند مرجعیت تکیه زده و استوارترین انسان عصر خود به شمار می رفت، در مقابل مشکلات و نیازهای مردم محروم، تحمل را از دست می داد. از این جهت در کنار مسئولیت سخت اداره حوزه علمیه برطرف کردن نیازهای اساسی مردم را از وظایف اصلی خویش می دانست، که به طور خلاصه اشاره می شود. در حادثه سیل 1313 ش. سیل بسیاری از خانه های مردم فقیر ساحل رودخانه را طعمه خود ساخت و انبوهی از آنان را آواره و بی خانمان کرد. در این حادثه آیه الله حائری با ارسال پیام به سایر شهرهای ایران، خواستار کمک دیگر هموطنان به این شهر سیل زده شد و انبوه کمکهای مردم را به شهر قم سرازیر ساخت.

ایشان در رسیدگی به این مهم قطعه زمین وسیعی را در منطقه خاک فرج که متعلق به آستانه حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها بود، خریداری نمود و با کمک دیگر اقدار جامعه، خانه هایی منطبق با اصول مهندسی وقت، به منظور اسکان آوارگان احداث کرد که هم اکنون این منطقه به کوچه رهبر شهرت دارد.

در روزگاری که بسیاری از مردم در خیابانهای قم زندگی خود را به تکدی می گذراندند وی محلی را به «خانه فقرا» اختصاص داد و مستمندان شهر را در

آن مکان گرد آورد و بدین ترتیب صدقات و کمکهای مالی مردم نیک اندیش را در مسیری صحیح، صرف اداره امور آنان کرد.

بیمارستان فاطمی قم به پیشنهاد به آیه الله حائری و با مساعدت یکی از مؤمنین به نام آقا سید محمد فاطمی تاءسیس شده و بعدها با وجوهی از ارث آقای سهام الدوله توسعه یافته است.

از خدمات دیگر آیه الله حائری انتقال قبرستان قم به خارج از شهر است. در آن روزها قبرستان بزرگ قم در جوار در شمالی حرم حضرت معصومه سلام الله علیها قرار داشت و چهره ناخوشایندی به بافت قدیمی شهر داده بود و شهری که پذیرای زائران اهل بیت و محل درس و بحث طلاب علوم دینی به شمار می رفت، به صورت قبرستانی بزرگ به نظر می آمد و ای بسا این امر موجب هتک حرمت به مقبره بزرگان تلقی می شد. آیه الله حائری در این مورد نیز گام ارزشمندی برداشت و در آن سوی رودخانه که آن روزها خارج از شهر محسوب می شد زمین وسیعی را خریداری و آن را به عنوان قبرستان عمومی شهر کرد. (این قبرستان قدیمی هم اکنون به «قبرستان نو» معروف است).

ویژگی روحی

از خصوصیات بارز آیه الله حائری که سایر خصوصیات اخلاقی دیگر او را تحت الشعاع خویش قرار می داد، زهد و ساده زیستی و زندگی بی آرایش - قبل و پس از مرجعیت - او بود. پای بندی او به طلبگی زیستن تا آخر عمر، از او تندیزی از زهد ساخته بود. او همواره خدا را شاکر بود که از همان اندک چیزی که در دست دارد می تواند به وضع فقرا رسیدگی کند. روزی یکی از بزرگان، عبای گرانقیمی را به فرزندش هدیه کرد و آیه الله حائری چون از آن مطلع گردید با فرزندش به سخن نشست و با این جمله که «فرزندم، این عبا

برای تو زیاد است» او را متقاعد ساخت که آن را فروخته، با پولش سه عبای متوسط برای خود و دو طلبه دیگر تهیه نماید.

در مقام زهد ایشان، همین بس که امام خمینی (ره) وقتی به یاوه گوییهای پسر رضاخان پاسخ می دهد، با اشاره به زهد آیه الله حائری چینی می فرماید: «ما مفت خوریم!... مایی که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری ما از دنیا می رود، همان شب آفازاده های ایشان شام ندارند، مفت خوریم! با آنها که بانکهای خارج را پر کرده اند و باز دست از مملکت بر نمی دارند مفت خور نیستند!» (129)

در جای دیگر حضرت امام (ره) در خصوص زندگی زاهدانه استاد معظم خود فرموده است:

«جناب استاد معظم و فقیه مکرم حاج شیخ عبدالکریم یزدی حائری - که از سال 1340 تا سال 1355 ریاست تامه و مرجعیت کامله قطر شیعیه را داشت همه دیدیم که چه سیره ای داشت. با نوکر و خادم خود همسفره و هم غذا بود و روی زمین می نشست.» (130)

از دیگر ویژگیهای روحی آیه الله حائری اینکه اخلاق بسیار در معاشرت با مردم داشت وی کم حرف بود و با مردم با مهربانی و ملایمت رفتار می کرد و در برخورد با طلاب جوان حال و روحیه آنها را مراعات می نمود و همواره چهره ای بشاش و بر لبهایش تبسم داشت.

گاهی در دمامد سحر برای سرکشی و شناخت طلاب پرکار و سحر خیز، راهی مدارس می شد و در رفع مشکلات مالی و رفاهی آنان همواره تلاش می کرد. بارها می شد که به صاحبان مغازه های اطراف حرم مراجعه می کرد و بدهی طلابی را که از آنها اجناس نسویه برده بودند، ادا می نمود.

بردباری

صبر و بردباری یکی از خصوصیات روحی آیه الله حائری در مقابل مشکلات بود که از وی رادمردی پراستقامت ساخته بود. ایشان در مقابل حوادث و مسائل سیاسی در اوایل شکل گیری حوزه که مصادف با روی کار آمدن رضاخان پهلوی و به دنبال آن ماجرای کشف حجاب بود همواره صبر و بردباری را پیشه خود ساخت و حراست از حوزه علمیه نو پا را که انهدام آن در راس توطئه دشمنان دین بود، تلاش بسیاری نمود و همواره می فرمود: «من حفظ حوزه علمیه را اهم می دانم» آیه الله حائری در ماجرای کشف حجاب بارها با رضاخان برخورد و ستیز نمود.

معروف است که: پس از ماجرای کشف حجاب و کشتار مسجد گوهرشاد ایشان هیچ گاه حال و روز خوشی نداشت و این اندوه را تا پایان عمر در دل داشت.

غروب آفتاب

آیه الله حائری پس از عمری تلاش و تحمل رنج و مشقت، در 81 سالگی، در 17 ذیقعده 1355 ه - ق (1315 ه - ش) به دیار ابدی شتافت و در جوار مرقد قدسی حضرت معصومه سلام الله علیها به آغوش خاک سپرده شد.

شهید آیه الله مدرس

شهادت: 1316/9/10 ش

ماه مجلس

غلامرضا گلی زواره

اشاره

فقیه مجاهد و عالم پرهیزگار آیه الله سید حسن مدرس یکی از چهره های درخشان تاریخ تشیع بشمار می رود که زندگی و اخلاق و رفتار و نیز جهت گیری های سیاسی و اجتماعی وی می تواند برای مشتاقان حق و حقیقت نمونه خوبی است. او موقعیت خود را سراسر در راه اعتلای اسلام نثار نمود و در جهت نشر حقایق اسلامی و دفاع از معارف تشیع مردانه استوار ماند. همان گونه بود که می گفت و همانطور گفت که می بود. سرانجام به موجب آنکه با عزمی راسخ چون کوهی استوار در مقابل ستمگران عصر به مقابله برخاست و سلطه گری استعمارگران را افشا نمود جنایتکاران وی را به ربنده خواف تبعید نمودند و در کنج عزلت و غریبی این عالم عامل و فقیه مجاهد را به شهادت رسانیدند.

این نوشتار اشاره ای کوتاه به زندگی ابر مردی است که بیرق مبارزه را تنها در تنگنا به دوش کشید و شجاعت تحسین برانگیزش چشم بداندیشان و زمامداران خودسر را خیره ساخت و بیگانگان را به تحیر واداشت. اگر ما به ذکر نامش می پردازیم و خاطره اش را ارج می نهیم بدان علت است که وی پارسایی پایدار و بزرگواری ثابت قدم بود که لحظه ای با استبداد و استعمار سازش نکرد و در تمامی مدت عمرش ساده زیستی، تواضع، قناعت و به دور بودن از هر گونه رفاه طلبی را شیوه زندگی خویش ساخت و از طریق عبادت و دعا و راز و نیاز با خدا، کمالات معنوی را کسب کرد.

ولادت و تحصیلات

شهید سید حسن مدرس بر حسب اسناد تاریخی و نسب نامه ای که حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) تنظیم نموده از سادات طباطبایی زواره است که نسبش پس از سی و یک پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. یکی از طوایفی که مدرس گل سرسید آن به شمار می رود طایفه میرعابدین است این گروه از سادات در دهکده بیلاقی «سرابه» اقامت داشتند. سید اسماعیل طباطبائی (پدر شهید مدرس) که از این طایفه محسوب می گشت و در روستای مزبور به تبلیغات دینی و انجام امور شرعی مردم مشغول بود، برای آنکه ارتباط طایفه میرعابدین را با بستگان زواره ای قطع نکند تصمیم گرفت از طریق ازدواج پیوند خویشاوندی را تجدید و تقویت کرده، سنت حسنه صله ارحام را احیا کند. بدین علت نامبرده دختر سید کاظم سالار را که خدیجه نام داشت و از سادات طباطبایی زواره بود به عقد ازدواج خویش درآورد. ثمره این پیوند با میمنت فرزندی بود که به سال 1278 ق. چون چشمه ای پاک در کویر زواره جوشید. پدر وی را حسن نامید. همان کسی که مردمان بعدها از چشمه وجودش جرعه هایی نوشیدند. پدرش غالباً در «سرابه» به امور شرعی و فقهی مردم مشغول بود ولی مادر و فرزند در زواره نزد بستگان خویش بسر می بردند تا آنکه حادثه ای ⁽¹³¹⁾ موجب شد که پدر فرزندش را که شش بهار را گذرانده بود در سال 1293 به قمشه نزد جدش میرعبدالباقی ببرد و محله فضل آباد این شهر را به عنوان محل سکونت خویش برگزیند. این در حالی بود که میرعبدالباقی قبلاً از زواره به قمشه مهاجرت کرده و در این شهر به فعالتهای علمی و تبلیغی مشغول بود. ⁽¹³²⁾

سید عبدالباقی بیشترین نقش را در تعلیم سید حسن ایفا نمود و او را در مسیر علم و تقوا هدایت کرد و به هنگام مرگ در ضمن وصیت نامه ای سید حسن را بر ادامه تحصیل علوم دینی تشویق و سفارش نمود زمانی که سید عبدالباقی دارفانی را وداع گفت مدرس چهارده ساله بود.⁽¹³³⁾ وی در سال 1298 ق به منظور ادامه تحصیل علوم دینی رهسپار اصفهان گردید و به مدت 13 سال در حوزه علمیه این شهر محضر بیش از سی استاد را درک کرد.⁽¹³⁴⁾ ابتدا به خواندن جامع المقدمات در علم صرف و نحو مشغول گشت و مقدمات ادبیات عرب و منطق و بیان را نزد اساتیدی چون میرزا عبدالعلی هرنندی آموخت. در محضر آخوند ملا محمد کاشی کتاب شرح لمعه در فقه و پس از آن قوانین و فصول را در علم اصول تحصیل نمود. یکی از اساتیدی که دانش حکمت و عرفان و فلسفه را به مدرس آموخت حکیم نامدار میرزا جهانگیر خان قشقایی است.⁽¹³⁵⁾

مدرس در طول این مدت در حضور آیات عظام سید محمد باقر درجه ای و شیخ مرتضی ریزی و دیگر اساتید در فقه و اصول به درجه اجتهاد رسید و در اصول آنچنان مهادتی یافت که توانست تقریرات مرحوم ریزی را که حاوی ده هزار سطر بود، بنگارد. شهید مدرس چکیده زندگینامه تحصیلی خود را در حوزه علمیه اصفهان در مقدسه شرح رسائل که به زبان عربی نگاشته، آورده است. وی پس از اتمام تحصیلات در اصفهان در شعبان 1311 ق وارد نجف اشرف شد و پس از زیارت بارگاه مقدس نخستین فروغ امامت و تشرف به حضور آیه الله میرزای شیرازی در مدرسه منسوب به صدر سکونت اختیار نمود و با عارف نامدار حاج آقا شیخ حسینعلی اصفهانی هم حجره گردید. مدرس در این شهر از جلسه درس آیات عظام سید محمد فشارکی و شریعت اصفهانی بهره

برد و با سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمد صادق طباطبائی و شیخ عبدالکریم حائری، سید هبة الدین شهرستانی و سید مصطفی کاشانی ارتباط داشت و مباحثه های دروس خارج را با آیه الله حاج سید ابوالحسن و آیه الله حاج سید علی کازرونی انجام می داد.

مدرس به هنگام اقامت در نجف روزهای پنجشنبه و جمعه هر هفته به کار می پرداخت و درآمد آن را در پنج روز دیگر صرف زندگی خود می نمود. پس از هفت سال اقامت در نجف و تاءید مقام اجتهاد او از سوی علمای این شهر به سال 1318 ق. (در چهل سالگی) از راه ناصریه به اهواز و منطقه چهارمحال و بختیاری راهی اصفهان گردید.

دوران تدریس

مدرس پس از بازگشت از نجف و اقامت کوتاه در قمشه خصوصاً روستای اسفه و دیدار با فامیل و بستگان، قمشه را به قصد اقامت در اصفهان ترک و در این شهر اقامت نمود. وی صبحها در مدرسه جده کوچک (مدرسه شهید مدرس) درس فقه و اصول و عصرها در مدرسه جده بزرگ درس منطق و شرح منظومه می گفت و در روزهای پنجشنبه طلاب را با چشمه های زلال حکمت نهج البلاغه آشنا می نمود. تسلط وی به هنگام تدریس در حدی بود که از این زمان به «مدرس» مشهور گشت. وی همراه با تدریس با حربه منطق و استدلال با عوامل ظلم و اجحاف به مردم به ستیز برخاست و با اعمال و رفتار زورمداران مخالفت کرد.

زمانی پس از شکست کامل قوای دولت در درگیری با نیروهای مردمی، اداره امور شهر اصفهان به انجمن ولایتی سپرده شد. صمصام السلطنه که به عنوان فرمانده نیروهای مسلح عشایر بختیاری نقش مهمی در ماجرای مشروطیت

داشت در راءس حکومت اصفهان قرار گرفت و در بدو امر مخارج قوا و خساراتی را که در جنگ با استبداد قاجاریه به ایشان وارد آورده بود به عنوان غرامت از مردم اصفهان آنهم با ضربات شلاق طلب نمود. مدرس که در جلسه انجمن ولایتی اصفهان حضور داشت و نیابت ریاست آن را عهده دار بود با شنیدن این خبر بشدت ناراحت شد و گفت حاکم چنین حقی را ندارد و اگر شلاق زدن حد شرعی است پس در صلاحیت مجتهد می باشد و آنها (حاکمان قاجار) دیروز به نام استبداد و اینها امروز به نام مشروطه مردم را کتک می زنند.

(136)

صمصام السلطنه با مشاهده این وضع دستور توقیف و تبعید مدرس مبارز را صادر کرد اما وقتی ماجرای تبعید این فقیه به گوش مردم اصفهان رسید کسب و کار خود را تعطیل و به دنبال مدرس حرکت کردند. این وضع کارگزاران صمصام را بشدت نگران کرد و خشم مردم حاکم اصفهان را ناگزیر به تسلیم نمود و با اجبار و از روی ناچاری در اخذ مالیات و دیگر رفتارهای خود تجدید نظر کرد و مدرس هم در میان فریادهای پرخروش مردم که می گفتند «زنده باد مدرس» به اصفهان بازگشت.

مدرس در ایام تدریس به وضع طلاب و مدارس علمیه و موقوفات آنها رسیدگی می کرد و متولیان را تحت فشار قرار می داد تا درآمد موقوفات را به مصرف طلاب برسانند. تسلیم ناپذیری او در مقابل کارهای خلاف و امور غیر منطقی بر گروهی سودجو و فرصت طلب ناگوار آمد و تصمیم و ترور او گرفتند. اما با شجاعت مدرس و رفتار شگفت انگیز او این ترور نافرجام ماند و افراد مذکور در اجرای نقش مکارانه خود ناکام ماندند. (137)

آیه الله شهید سید حسن مدرس در سنین جوانی به مقام رفیع اجتهاد رسید و از لحاظ علمی و فقهی مجتهدی جامع الشرائط، صاحب فتوا و شایسته تقلید بود

و هر چند حاضر به چاپ رساله عملیه خود نشد، در فقه و اصول و سایر علوم دینی آثاری مفصل و عمیق از خود به یادگار نهاد و آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) تالیفات فقهی او را ستوده و افزوده است که: از مدرس اجازه نقل حدیث داشته است. (138)

آیه الله حاج سید محمد رضا بهاء الدینی در مصاحبه ای اظهار داشته است مرحوم مدرس یک رجل علمی و دینی و سیاسی بود و این گونه فردی مهم تر از رجل علمی و دینی است زیرا این مظهر ولایت است که اگر ولایت و سیاست مسلمین نباشد دیگر فروع اسلامی تحقق کامل نمی یابد. (139)

مدرس با ورود به تهران در اولین فرصت درس خود را در ایوان زیر ساعت در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری کنونی) آغاز نمود و تاءکید کرد که کار اصلی من تدریس است و سیاست کار دوم من است. (140) وی در 27 تیر ماه 1304 ش. که عهده دار تولیت این مدرسه گشت برای اینکه طلاب علوم دینی از اوقات خود استفاده بیشتری نموده، و با جدیت افزونتری به کار درس و مباحثه پردازند برای اولین بار طرح امتحان طلاب را به مرحله اجرا درآورد و به منظور حسن اداره این مدرسه، نظام نامه ای تدوین کرد و امور تحصیلی طلاب را مورد رسیدگی قرار داد و برای احیا و آبادانی روستاها و مغازه های موقوفه مدرسه زحمات زیادی را تحمل کرد. عصرهای پنجشنبه اغلب در گرمای شدید تابستان به روستاهای اطراف ورامین رفته و خود قناتهای روستاهای این منطقه را مورد بازدید قرار می داد و گاه به داخل چاهها می رفت و در تعمیر آنها همکاری می کرد و از اینکه با چرخ از چاه گل بکشد هیچ ابایی نداشت. (141) در این مدرسه شخصیتهایی چون آیه الله حاج میرزا ابوالحسن

شعرانی، آیه الله سید مرتضی پسندیده (برادر بزرگتر حضرت امام)، شیخ محمد علی لواسانی و... تربیت شدند. (142)

در عرصه پژوهش

مدرس در اصفهان و در سنین جوانی کتابی تحقیقی در فقه و اصول نگاشت که مقام فقهی او را به ثبوت می رساند. از آن شهید رساله ای در فقه استدلالی به جای مانده که اگر صاحبان فن و اهل نظر آن را بررسی کنند تصدیق می نمایند که در صورت تکمیل، این کتاب هم تراز کتاب مکاسب شیخ انصاری است. (143)

مدرس اولین کسی بود که تدریس نهج البلاغه را در حوزه های علمیه رسمی کرد و نخستین مجتهدی بود که این کتاب را جزو متون درسی طلاب قرار داد. شخصیتی چون حاج میرزا آقاعلی شیرازی - استاد شهید مطهری - و آیه الله العظمی بروجردی نهج البلاغه را نزد شهید مدرس آموختند. از کارهای مهم و در خور توجه این فقیه فرزانه تدوین تفسیری جامع برای قرآن بود که علاوه بر جمع آوری تفاسیر خطی و چاپی عده ای از دانشمندان را برای نیل بدین مقصود به همکاری دعوت نمود و در صورتی که این طرح تفصیلی جامع به اجرا در می آمد روشی بسیار عالی و سبکی تازه و عمیق بود.

مدرس مدتها فلسفه تدریس می کرد و در عرفان مهارت داشت و در زندان خوفاً برای عده ای از ماموران قلعه ای که در آن به سر می برد مثنوی را تفسیر می کرد. (144)

آثار قلمی مدرس به شرح زیر است:

1. تعلیقه بر کفایة الاصول آخوند خراسانی.

2. رسائل الفقهیه که به کوشش استاد ابوالفضل شکوری بتازگی انتشار یافته است.
3. رساله ای در ترتب (در علم اصول فقه).
4. رساله ای در شرط متاخر (در اصول).
5. رساله ای در عقود و ایقاعات.
6. رساله ای در لزوم و عدم لزوم قبض در موقوفه.
7. کتاب حجیة الظن (در اصول).
8. شرح رسائل شیخ مرتضی انصاری.
9. حاشیه بر کتاب النکاح مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا نجفی مسجد شاهی.
10. دوره تقریرات اصول میرزای شیرازی.
11. رساله ای در شرط امام و ماموم.
12. کتابی در باب استصحاب (در علم اصول).
13. کتاب احوال الظن فی اصول الدین.
14. شرح روان بر نهج البلاغه.
15. اصول تشکیلات عدلیه با (همکاری دیگران)
16. زندگینامه «خود نوشت» که برای روزنامه اطلاعات فرستاده است.

مدرس دیانت در عرصه سیاست

در اصل دوم متمم قانون اساسی ایران پیش بینی شده بود که قوانین مصوبه مجلس شواری ملی باید زیر نظر هیاتی از علما و مجتهدان طراز اول باشد. به موجب این اصل در هر بار باید حداقل پنج نفر از مجتهدان در مجلس حضور داشته و بر قوانین مجلس ناظر باشند و مفاد آن از نظر شرعی به تاءبید و

امضای آنها برسد در دوره دوم مجلس از سوی فقها و مراجع تقلید شهید مدرس به عنوان مجتهد طراز اول برگزیده شد تا به همراه چهار نفر از مجتهدان دیگر به مجلس رفته، بر قوانین مصوب آن نظارت داشته باشد. شهید مدرس پس از 194 جلسه که از مجلس دوم گذشت در تاریخ 28 ذیحجه 1328 ق. در مجلس حضور یافت ولی از جلسه دویستم به ایراد نطق پرداخت.

وقتی که مدرس قدم به ساحت مجلس گذاشت بعضی فکر می کردند او یک روحانی معمولی است و باور نمی کردند که این سید لاغر اندام با عصای چوبی و لباس کرباس بزودی تمام امور را به دست گرفته، در بحث و استدلال کسی حریفش نمی شود. موقعیت حساس ایران و بی کفایتی زمامداران و نفوذ کامل بیگانگان شرایطی را بر ایران تحمیل ساخت که با استقامت و پایداری شهید مدرس برخی از این شرایط تحمیلی خنثی گردید. یکی از این موارد اولتیماتوم ننگین دولت روس به هم دستی دولت انگلیس بود ذیحجه 1329 که طی آن خواهان اخراج مستر شوستر (که مشغول رسیدگی به امور مالی ایران بود) گردید. ⁽¹⁴⁵⁾ شهید محمد خیابانی و شهید مدرس به مخالفت و نیز تظاهرات مردم به تبعیت از روحانیون، در مجلس موفق نشد برای جواب دادن به دولت روس تصمیمی اتخاذ کند. ⁽¹⁴⁶⁾

درگیر و دار جنگ خانمانسوز جهانی اول که هنوز از عمر مجلس سوم یک سال نگذشته بود نخست وزیر وقت و مستوفی الممالک به طور رسمی ایران را در این جنگ به عنوان دولت بیطرف اعلام کرد. ولی روس و انگلیس بیطرفی ایران را نادیده انگاشته، مرکز حکومت ایران از سوی بیگانگان مورد تهاجم قرار گرفت به همین سبب گروهی از نمایندگان به منظور مخالفت با این حرکت و ضدیت با قوای متجاوز، مهاجرت را آغاز کردند که در حقیقت یک قیام عمومی

و همه جانبه بود که رفته رفته افرادی از همه طبقات بدان پیوستند و شخصیت‌های سرشناسی چون مدرس، حاج سید نورالدین عراقی و حاج آقا نورالله اصفهانی در بین آنها دیده می شدند. در شهر قم مهاجران کمیته دفاع ملی تشکیل دادند که در مصاف با روسها ناگزیر به عقب نشینی شده، بسوی غرب کشور رفتند و در این نواحی دولت موقتی تشکیل دادند که وزارت عدلیه و اوقاف آن را شهید مدرس عهده دار بود. در این نامه گروهی به تحریکات انگلیس و روس قصد ترور مدرس و رئیس دولت یعنی نظام السلطنه مافی را داشتند که توطئه آنان کشف و خنثی گردید.⁽¹⁴⁷⁾ شهید مدرس به همراهی عده دیگری از رجال نامی عازم قلمرو عثمانی شد و در نهایت ساده ریستی به محض ورود به استانبول در مدرسه ایرانیان این شهر به تدریس علوم دینی پرداخت ولی پس از مدتی سلطان محمد پنجم پادشاه عثمانی از وی دعوت کرد که برای ملاقات و مذاکره در قصر او حضور یابد.

مدرس در آن ملاقات با استقامت و شجاعت و اعتماد به نفس شگفت انگیزی سخن گفت و از دولت عثمانی خواست تا از الحاق قسمتی از خاک آذربایجان به کشورش جلوگیری به عمل آورد.⁽¹⁴⁸⁾ وی در ملاقات با دیگر شخصیت‌های این کشور از وحدت مسلمین و زمینه های اقتدار مسلمانان و پیشرفت اسلام سخن گفت.⁽¹⁴⁹⁾

باتلاق استعمار

نمونه دیگری از تجلی شجاعت و شهامت مدرس مخالفت آن فقیه بزرگوار با قرار داد استعماری و ثوق الدوله است. یادآوری می شود که وثوق الدوله قراردادی را که هفت ماده و یک ضمیمه داشت به صورتی کاملاً محرمانه با انگلستان منعقد نمود. نامبرده در زمان انعقاد این نامه ننگین (سال 1298 ش).

بود) نخست وزیری را داشت. مدرس در خصوص خطرهای این قرار داد اظهار داشت روح این قرارداد استقلال مالی و نظامی ایران را از بین می برد. از تلگراف سرپرستی کاکس انگلیسی به سرلر دکروزن بر می آید که مدرس از مهم ترین عوامل ضدیت با این قرار داد بود است.⁽¹⁵⁰⁾ بدین نحو او با رهبری مبارزات مجلس بزرگترین قدرت استعمال زمان خود یعنی انگلستان را به زانو در آورد ولی با نهایت تواضع چنین افتخاری را به ملت ایران نسبت داد.⁽¹⁵¹⁾

حلیه گران انگلیس که قدرت مبارزه و نفوذ روحانیت متعهد را به طور عینی مشاهده کردند تصمیم گرفتند به منظور کاستن از فروغ این اقتدار معنوی و استمرار سلطه خویش بر ایران، نظامی را به وجود آورند تا ستیز با روحانیت و باورهای دینی را اساس کار خود قرار دهد. فردی که برای اجرای مطامع و این حلیه جدید استعمار انتخاب گردید سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامه رعد بود که به انگلستان تمایل داشت و در صدد آن گردید تا با کودتای ننگین سوم اسفند 1229 روح قرار داد وثوق الدوله را در کالبد دیگر بدمد. در همان زمان مدرس باهوش ذاتی و فراستی که داشت فهمید که حرکت وی ساخته و پرداخته انگلیستان است و پس از چهل سال که اسناد وزارت خارجه انگلستان انتشار یافت پیش بینی خود را به اثبات رسانید.⁽¹⁵²⁾

شخص دیگری که در انجام این کودتا نقش مهمی بر عهده داشت رضا خان بود که بعدها به رضاخان پهلوی معروف شد.

در نیمه شب سوم اسفند 1299 نیروهای قزاق به سرکردگی این خائن خائف وارد تهران شده با همدستی و توافق قبلی شهربانی به دستگیری مبارزان و افراد آزادی خواه پرداخت و بلافاصله حکومت نظامی اعلام شد. مدرس که چون خاری در چشم این خود باختگان بود، در همان لحظات اول دستگیر و روانه

زندانی گردید. موقعی که او را از خانه به تبعیدگان قزوین می بردند به درخت زردآلویی که در باغچه خانه اش بود اشاره کرد و به فرزندش گفت نگران من نباشید، با شکفتن این شکوفه ها باز می گردم. پیش بینی او درست از آب درآمد و دوران زندانی مدرس در کابینه سیاه سید ضیاء 93 روز طول کشید که این مدت پایان عمر کوتاه این کابینه بود.

تیرگی و تباهی

یکی از حوادث اسفبار که با دوران مجلس چهارم مصادف بود طغیان رضاخان در مقام وزارت جنگ است. وی سعی داشت امور نظمیه، بودجه و قوای نظامی را تحت اختیار خود قرار دهد. شهید مدرس بدون آنکه از تشکیلات عنکبوتی رضاخان هراسی به دل راه دهد با قدرت معنوی فوق العاده ای مبارزه با این چهره منفور را آغاز کرد و در جلسه 148 دوره چهارم مجلس که مصادف با 12 مهر 1301 بود نطقی علیه رضا خان بیان کرد و اظهار داشت: در وضع کنونی امنیت مملکت در دست کسی است که اغلب ما از دست او راضی نیستیم و باتید بدون ترس و پرده بگویم که ما قدرت داریم او را عزل کرده برکنارش کنیم! (153)

رضاخان برای فریب مردم و عملی ساختن برنامه های استعمار آرزوی موهوم جمهوری خواهی را در اندیشه مخدوش خود پروراند و با دست عوامل بیگانه آبیاری نمود. این حرکت بظاهر مردمی و در باطن ضد استقلال و هویت فرهنگی ایران بنا به تصمیم انگلستان جهت تمرکز قدرت در شخص رضاخان طرح شده بود. مدرس زودتر از همه خطر این آشوب را حس کرد و در صدد چاره برخاست. تدین که از طرفداران جدی رضاخان بود سعی کرد به هنگام سخنرانی مدرس در مخالفت با جمهوری نمایندگان طرفدار خود را از جلسه

خارج کند که موفق نشد ولی در خارج جلسه و هنگام تنفس، شخصی به نام حسین بهرامی معروف به احیاء السلطنه پس از مشاجره ای لفظی به تحریک تدین برگونه مدرس سیلی محکمی نواخت! صدای این سیلی که به گونه مجتهدی آگاه برخورد بود چون تندر در تهران پیچیده و مانند کبریتی که به انبار باروت برسد انفجاری در شهر به وجود آورد و در واقع سیلی عظیم از مردم مسلمان را به سوی مجلس راه انداخت.

طرفداران رضاخان با درماندگی رضاخان را از راهی مخفیانه از مجلس بیرون بردند و شهید مدرس با آرامش کامل به میان مردم آمد و از بیداری و آگاهی آنان تشکر کرد. فریادهای رعد آسای مردم همچنان استمرار داشت و رضاخان که این حرکت را شکستی مفتضحانه برای خود دید در روز 18 فروردین 1302 ش. به حالت قهر به بومهن (واقع در 40 کیلومتری تهران) رفت. بعد از رفتن وی مزدوران رضاخان مجلس را تهدید کردند که باید سردار سپه را برگردانند و شایعه کردند در غیر این صورت کودتا می شود. ولی شهید مدرس به نمایندگان دلداری داد و گفت: نترسید که او نمی تواند کودتا کند!⁽¹⁵⁴⁾ ولی اکثر نمایندگان سخن مدرس را قبول نکرده، گروهی را برگزیدند تا سردار سپه را برگردانند و هیاتی دوازده نفری به سرپرستی مصدق السلطنه مامور اجرای این کار شدند.⁽¹⁵⁵⁾ پس از بازگرداندن رضاخان با حيله ای که گروهی از نمایندگان تدارک دیده بودند شهید مدرس را به بهانه آنکه رضاخان می خواهد از در دوستی درآید در منزل قوام السلطنه معطل کردند و در غیاب او مجلس با 92 رأی به سردار سپه اظهار تمایل کرد.

در مجلس پنجم و در حالی که مسلمانان مبارز در توقیف و تبعید بودند و از هر سو فشارهای زیادی به مدرس و یارانش وارد می آمد مدرس تنها راه چاره

را مطرح کردن مسأله استیضاح دانست و در هفتم مرداد 1303 با مقدمه ای ماهرانه و به دور از خشنونت و جدل و جنایات رضاشاه را افشا کرد و متن استیضاح را که به امضای وی و تنی چند از یاورانش رسیده بود قرائت نمود. ولی به دلیل جنجال و هیاهویی که طرفداران رضاخان و گروهی اراذل و اوباش به راه انداختند استیضاح مطرح نشد و به وقت مناسب تری موکول گردید. در دوره ششم مجلس مدرس ریاست سنی مجلس را عهده دار بود. در این مقطع مدرس و طرفدارنش تحت فشار بیشتری بودند و آن سید وارسته کمتر به مجلس می رفت و بیشتر مشغول تدریس بود و وقتی مخالفان و معاندان مشاهده کردند که فریاد حق طلبی مدرس خاموش نخواهد شد تصمیم به ترور او گرفتند که این حرکت آنان نافرجام ماند و تیرهای شلیک شده بازو و کتف مدرس را مجروح کرد و مدرس پس از 64 روز سلامتی خود را بازیافت و در 11 دی ماه 1305 در مجلس حاضر شد.

با فرار رسیدن دوره هفتم مجلس شورای ملی در سال 1307 رضا خان تصمیم گرفت به هر نحو ممکن او ورود مدرس و یارانش به مجلس جلوگیری کند و به همین دلیل انتخاباتی کاملاً فرمایشی برگزار کرد. به نحوی که حتی یک رأی به نام مدرس از صندوقها بیرون نیامد به همین علت مدرس در مجلس درس خود گفت: (اگر) 20 هزار نفر از مردمی که در دوره گذشته به من رأی دادند همگی مرده باشند یا رأی نداده باشند پس آن یک رأی را که خودم به خودم دادم چه شده است!

شهادت

سرتیپ درگاهی رئیس شهربانی تهران که عداوتی خاص با مدرس در پی فرصتی می گشت تا عقرب صفت زهر خود را فرو ریزد. به همین منظور در

شب دوشنبه شانزدهم مهر ماه 1307 به همراه چند پاسبان مسلح به منزل مدرس رفته، پس از مضروب و مجروح کردن اهل خانه و زیر کتک گرفتن شهید مدرس وی را سربرهنه و بدون عبا دستگیر کردند و به قلعه خواف تبعید نمودند. آن شهید والمقام دوران تبعید را علی رغم اوضاع مشقت بار با روحی شاداب و قیافه ای ملکوتی سپری کرد.⁽¹⁵⁶⁾

آن فقیه فرزانه پس از 9 سال اسارت در قلعه خواف به دنبال اجرای نقشه رضا شاه روانه کاشمر گردید و در حوالی غروب 27 رمضان 1356 ق. مطابق با دهم آذر 1316 ش. سه جنایتکار و خبیث به نامهای جهانسوزی، خلیج و مستوفیان نزد مدرس آمده و چای سمی را به اجبار به او دادند و چون دیدند از اثر سم خبری نیست عمامه سید را در حین نماز از سرش برداشته، بر گردنش انداختند و آن فقیه بزرگوار را به شهادت رساندند. مشهد این فقیه فرزانه در شهر کاشمر زیارتگاه عاشقان معرفت و شیفتگان حقیقت می باشد.

سخن را با کلامی از امام خمینی - قدس سره - درباره شهید مدرس به پایان

می بریم.

« در واقع شهید بزرگ ما مرحوم مدرس که القاب برای او کوتاه و کوچک است ستاره درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم و جور رضا شاهی تاریک می نمود و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد ارزش این شخصیت عالیمقام را نمی تواند درک کند. »⁽¹⁵⁷⁾

محدث قمی

متوقای 1319 ش.

حدیث اخلاص

سعید عباس زاده

تولد

در سال 1294 ق. شهر قم شاهد تولد کودکی سعادت‌مند بود. پدر او حاج محمد رضا قمی نام آن طفل سپیدبخت را عباس گذاشت و او را آن گونه که شایسته بود تعلیم و پرورش داد.

حاج محمد رضا قمی مردی کاسب بود که مردم او را نیک مردی با تقوا و آشنا به مسائل دینی می شناختند و برای یادگیری احکام دین به نزد وی می رفتند. و این باعث گردیده بود که فرزند عزیزش در فضایی اینچنین تنفس کند. فضایی که در آن عطر قرآن و اخلاص بانفسهای گرم خانواده درهم ریخته بود.

سرآغاز دوران تحصیل

وی دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاهش شهر قم گذراند⁽¹⁵⁸⁾ و دروس مقدماتی را نزد استادانی بزرگ فراگرفت. استادانی که معرفت الهی در روح آنان تجسم یافته بود. او از خرمن دانش این بزرگان خوشه ها چید ولی بیشترین بهره را از محضر عالم آگاه آیه الله حاج میرزا محمد ارباب قمی (متوفی 1341 ق.) برد. عالم فرزانه و پرهیزگاری که در هیچ حال امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی کرد و در هر محفل و مجلسی این دو فریضه را متذکر می شد استاد بسیار دقیق و پرمایه عصر خود بود.

در حوزه نور

او که در دوران جوانی مراحل آغازین تحصیلات حوزوی را به پایان برده بود سرانجام نتوانست خود را به اندوخته های محدود حوزه آن وقت قم قانع سازد از این رو تصمیم به هجرت گرفت. در سال 1316 ق. کوله بار سفر بست و به دنبال فراگیری دانش عازم نجف اشرف گردید.⁽¹⁵⁹⁾ طلبه جوان در بدو ورود به زیارت بارگان منور پیشوای شهیدان و نخستین مظلوم تاریخ شتافت و در کنار تربت پاکش با چهره ای غریبانه و دل گرفته بر غریبی آن مظلوم گریست. او آرزوهای دل را به مقتدایش عرضه داشت و عنایت و توجه بیشتر آن حضرت را از عمق جان درخواست نمود. گویی امام به این جوان قمی که عصاره اخلاص قمیان بود و اینک زائر قبرش و طالب علوم علوی محسوب می شد، چنین خطاب کرد: «ای دلباخته چشمه زلال معرفت، آرام بگیر و نویدت باد که در آینده یکی از ناقلان اخبار و راویان احادیث ما خواهی بود.»

سیراب از کوثر حدیث

از آنجا که شیخ عباس اشتیاق وصف ناپذیری به شناخت راویان و محدثان راستگو و نقل اخبار اهل بیت علیهم السلام داشت استادی را برگزید که از کوثر حدیث سیرابش سازد. از این رو از همان ابتدای ورود به نجف اشرف شیفته عالم آگاه، محدث و محقق بزرگ، حاج میرزا حسین نوری (متوفای 1320 ق.) گشت و در درس او شرکت جست.⁽¹⁶⁰⁾ شیخ عباس قمی بر آن بود تا آنچه را از استاد فرا می گیرد بی کم و کاست بنویسد و همانند استاد بازگویی کند. به همین سبب طولی نکشید که به کمک حافظه قوی و تلاش پیگیر به مقام و منزلت والایی در نزد استاد دلسوز و پر تلاش خود دست یافت. تا آنجا که در همان ایام استنساخ کتاب با ارزش استادش، مستدرک الوسائل را در اختیار گرفت و

به خوبی از عهده این کار بزرگ برآمد. همچنین وی در تالیفات دیگر استاد از کمک شایسته وی دریغ نداشت. محدث قمی درک محضر این استاد را صفت خداوند می داند و می نویسد:

«... پس خداوند متعال به من منت گذارد به ملازمت شیخنا الاجل الاعظم ثقة الاسلام النوری الطبرسی انار الله برهانه . مستدرک الوسائل را برای او استنساخ می کردم که بفرستد برای طبع به ایران و در خدمت او بودم تا سنه 1318 ق.» (161)

وی چهارسال در محضر محدث نوری بود و در این چهارسال تلاش و کوشش او به حدی رسید که جزو شاگردان طراز اول استاد به شمار می رفت.

بازگشت

آن زنده دار حدیث در سال 1322 ق. به قم بازگشت و مشغول تالیف و تدریس و وعظ و ارشاد مردم شد و تا سال 1329 ق. در این شهر مذهبی اقامت داشت. در این ایام عازم بیت الله الحرام شد و پس از مراجعت از زیارت خانه خدا همچنان در قم سکونت داشت. در سال 1332 ق. بنا به عللی و مخصوصا به موجب تنگدستی به مشهد مقدس مهاجرت کرد و در آنجا سکونت گزید. (162)

آثار جاودان

محدث قمی از تبار عالمان بلند اندیش و پرکار و با اخلاص بود و آثار او در علوم مختلف، تاریخ، رجال، تراجم، علوم قرآن، اخلاق، عقاید و علم حدیث نشان از روح تلاشگر و عظمت علمی این عالم ژرف نگر دارد. در اینجا تنها با بیان نام آثارش از دامنه گسترده معلومات ایشان در علوم مختلف یاد می کنیم:

1. کلمات لطیفه: (در علم اخلاق)

2. الدار النظم فى لغات القرآن العظيم
3. كحل البصر فى سيرة سيدالبشر
4. كتاب نقدالوسائل شيخ حر عاملى
5. تقسيم بداية الهداية شيخ حر عاملى
6. شرح الوجيزه شيخ بهائى
7. فيض القدير فيما يتعلق بحديث الغدير
8. علم اليقين (خلاصه حق اليقين علامه مجلسى)
9. مقاليد الفلاح فى عمل اليوم والليله
10. مقلادالنجاح (خلاصه كتاب ياد شده)
11. خلاصه جلد يازده بحار الانوار علامه مجلسى
12. شرح كلمات قصار حضرت على عليه السلام كه در آخر نهج البلاغه آمده است.
13. هديه الانام الى وقايع الايام (خلاصه كتاب فيض العلوم)
14. فيض العلام فى وقايع الشهور و الايام (درباره وقايع ماهها و روزها)
15. سفينه البحار و مدينه الحكم والاثار (تدوين موضوعى بحار الانوار علامه مجلسى و تلخيص ان كه در مدت بيست سال انجام يافته است.)
16. تحفة الاحباب فى تراجم الاصحاب: (درباره اصحاب حضرت محمد صلى الله عليه وآله و ائمه اطهار عليهم السلام به زبان فارسى)
17. فوائدالترجيبه: (وقايع روزها و آداب مستحبه و اعمال ماههاى عربى)
18. الدرہ اليتيه فى تتمات الدرہ الثمينه: (شرح فارسى نصاب الصبيان و تنميم شرح نصاب فاضل يزدى)

19. هیة الزائرین و بهجة الناصرین: (درباره زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام و ثواب آن و تعیین قبور علما و مؤمنان مشهور و مدفون در کنار مشاهد مشرف امامان)
20. اللعالی المنثوره: (در مورد دعا و سایر مستحبات)
21. الفصول العلیه فی المناقب المرتضویه: (شامل مناقب و مکارم اخلاقی حضرت علی علیه السلام)
22. سبیل الرشاد
23. حکمة بالغة و ماء کلمة جامعة: (سخنان کوتاه حضرت علی علیه السلام در عقاید و اصول دین)
24. ذخیره الابرار فی منتخب انیس التجار: (خلاصه انیس التجار ملا مهدی نراقی، در مورد معاملات)
25. غایة القصوی فی ترجمة العروة الوثقی: (ترجمه فارسی العروة الوثقی آیه الله سید محمد کاظم یزدی)
26. مفاتیح الجنان والباقیات الصالحات: (کتاب مشهوری که در اکثر مشاهد مشرف و خانه های شیعیان مورد استفاده بوده و به عربی نوشته شده و به فارسی نیز ترجمه گردیده است. این کتاب شریف در جایگاه خود کم نظیر است. زیرا بسیاری از دعاها و نوافل و مستحبات و زیارات ائمه اطهار علیهم السلام را در یک جا گردآوری کرده و در دسترس همگان قرار داده است.)
27. التحفة الطوسیه والنفعة القدسیة: (درباره زیارت حضرت رضا علیه السلام بعضی فواید مربوط به آستان مقدسش)
28. رساله دستور العمل حضرت سیدالشهداء علیه السلام
29. نفس المهموم (در مقتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام)

30. نفته المصدور: (در تکمیل نفس المهموم اخیرا به ضمیمه نفس المهموم منتشر شده است.)
31. الانوارالبهیه فی تاریخ الحجج الالهیه: (در مورد ولادت و وفات چهارده معصوم علیهم السلام)
32. رساله ای در گناهان کبیره و صغیره
33. منازل الاخره: (بررسی مراحل دشوار سفر آخرت بر اساس روایات).
34. ترجمه مصباح المتهدد مرحوم شیخ طوسی
35. نزهه النواظر: (ترجمه معدن الجواهر دانشور بزرگوار محمد بن علی کراچکی)
36. مقامات علیه: (خلاصه معراج السعاده مرحوم ملا احمد نراقی)
37. ترجمه جمال الاسبوع سید بن طاووس
38. الباقيات الصالحات (در حاشیه مفاتیح الجنان چاپ شده است.) 39.
- منتهی الامال فی تاریخ النبی و الال: (در مورد زندگانی حضرات ائمه اطهار و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دختر گرامیش حضرت زهرا علیها السلام و تاریخ ولادت و وفات و وقایع دوران آنها)
40. تنمة المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء
41. ترجمه مسلک دوم لهوف سید بن طاووس (به خط خود مؤلف در حاشیه یکی از چاپهای لهوف چاپ شده است.)
42. تنمیه التحیه الزائر محدث نوری (این کتاب با رحلت علامه نوری ناتمام مانده بود و شیخ عباس بعد از فوت استادش آن را به اتمام رساند.)
43. چهل حدیث
44. الکنی واللقاب: (درباره زندگانی علما و شعرا و غیر ایشان)
45. هدیه الاجباب فی المعروفین بالکنی واللقاب:

(خلاصه کتاب الکنی واللقاب)

46. فواید الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه

47. بیت الاحزان فی مصائب سیده النسوان

و آثار ارزشمند دیگر

خصوصیات اخلاقی و روحی

محدث قمی درس خواند و عمل کرد و پیش رفت و به جایگاهی که سالها در پی آن بود رسید؛ جایگاهی در ملکوت نه در خاک. مقامی در آستان قرب الهی نه منصبی در دربار دنیا زدگان. محدث قمی در زمان خود یکی از مریبان بزرگ و معلمان اخلاق اسلامی در میان مردم و حوزه های علمیه شناخته می شد و از شهرت ویژه ای برخوردار بود و خصوصیات اخلاقی فراوانی داشت که در این فصل به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

الف - انس با کتاب

یکی از ویژگیهای محدث قمی علاقه فراوان به نوشتن و مطالعه کتاب بود به بطوری که می توان گفت او در کتاب و قلم خلاصه شده بود. محدث یا در کتابخانه بود یا با کتاب. کمتر دیده می شد که او مشغول مطالعه و بررسی کتابی نباشد. عشق محدث به کتاب آن هم کتب حدیثی نورانیت خاصی به او بخشیده بود. فرزند بزرگ ایشان در این باره می گوید: «در اول کودکی با مرحوم پدرم هر وقت از شهر بیرون می رفتم او از اول صبح تا به شام مرتب به نوشتن و مطالعه مشغول بود.»⁽¹⁶³⁾ زمانی که برای زیارت به کشورهای دور مسافرت می کرد اوقات فراغت خود را با کتاب سپری می کرد. «او با عده ای از تجار به سوریه مسافرت کرد. آنان می گفتند هر وقت ما به سیاحت می رفتیم ایشان می نشست و مشغول مطالعه و تالیف می شد و هر چه اصرار می کردیم که با ما

بیرون بیاید امتناع می ورزید و شبها هم که ما به خواب می رفتیم او مشغول مطالعه و تالیف می شد. « (164)

عشق و علاقه محدث قمی به کتاب به اندازه ای بود که وقتی کمترین پولی به دست می آورد آن را در خرید کتاب صرف می کرد و گاه پیاده از قم به تهران به استقبال آن می رفت. او خود می گوید: «زمانی که در قم تحصیل می کردم، خیلی تنگدست بودم تا جایی که یک قران و دو قران جمع می کردم تا اینکه مثلاً سه تومان می شد. آن را برداشته، از قم تا تهران پیاده می رفتم و با آن کتاب خریده، به قم برمی گشتم و به تحصیل ادامه می دادم. « (165)

ب - تواضع و اخلاص

از دیگر ویژگیهای ایشان تواضع بسیار و همه جانبه ای بود که از خود نشان می داد. در خانه، مدرسه و خیابان هر کسی را که می دید - چه کوچک و چه بزرگ - احترام می کرد. در نزد علما و از بین آنان بویژه در حضور کسانی که با حدیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام سروکار داشتند، اوج فروتنی و تواضع را به نمایش می گذارد. هیچ گاه در مجالسی که وارد می شد در صدر نمی نشست و هرگز خود را بر دیگران مقدم نمی داشت. وی از خودستایی و خودپسندی بشدت احتراز می کرد و به هیچ وجه غرور نداشت. محدث قمی حدیث اخلاص بود و آیه زهد. مسیری که می رفت اگر کوچکترین شبهه ای در دلش رخنه می کرد که قدمش برای خدا نیست یا وسوسه ای قلبش را می لرزاند بدون هیچ تامل، از آنجا باز می گشت. نقل است «در یکی از سالها مرد نیکوکاری از محدث قمی خواهش می کند که قبول کند بانی مجلس محدث شود و تعهد می کند که مبلغ پنجاه دینار عراقی به ایشان تقدیم کند. در آن موقع هزینه محدث در هر ماه سه دینار بوده است. محدث قمی می گوید: «من برای امام حسین

مرحوم اصرار می کند تا قبول نماید ولی قبول نمی کند تا اینکه زنان محترم ناامید می شوند و می روند.

پس از رفتن آنها فرزند به پدر می گوید: من هم دیگر از کسبه بازار برای مخارج روزانه قرض نمی کنم! حاج شیخ عباس می گوید ساکت باش! من همین مقدار هم الآن خرج می کنم، نمی دانم فردای قیامت چگونه جواب خدا و امام زمان (عج) را بدهم. در جواب این مقدار معطل هستم، چگونه بارم را سنگین تر کنم؟!

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند⁽¹⁶⁷⁾

درگذشت

محدث قمی پس از عمری تلاش و خدمت به اسلام و مسلمین و تحمل سختیها و مرارات زمان بویژه در اواخر عمر که مصادف با توطئه های دشمنان اسلام و دین زدایی رضاخانی بود، در شب سه شنبه بیست و دوم ذیحجه سال 1359 ق. بدرود حیات گفت و پس از تشییع در صحن مطهر علی علیه السلام (نجف) در جوار استادش مرحوم حاجی نوری به خاک سپرده شد.

آیه الله غروی اصفهانی

متوفای 1312 ش.

غدیر اندیشه

محمد صحتی سردرودی

از نخجوان تا نجف

دیار نخجوان و آذربایجان از دیرباز سرزمینی مسلمان نشین و عالم خیز بوده است و ما تاریخ قفقاز و نخجوان را بیشتر با شخصیت‌های سرشناس و درخشان آن می‌شناسیم. خاندان محقق غروی از آن خانواده‌های متدینی بودند که نسل در نسل در آن ناحیه سکونت داشتند و همیشه میان مردم جایگاه ممتازی را دارا بودند. از اجداد و نیاکان محقق، تنها نام نیکی در تاریخ مانده است که به ترتیب و اجمال نام برده می‌شوند:

پدرش «حاج محمد حسن» که تاجری درست کار و دیندار بود فرزند «علی اکبر» و نواده «حاج محمد حاتم نخجوانی» است. ⁽¹⁶⁸⁾

پس از آنکه در سال 1243 ق. قرارداد ترکمانچای با دستهای خیانت پیشه قاجاریان امضا شد و در نتیجه شوم آن، بخشی از سرزمین پاک ایران (قفقاز و نخجوان و قسمتی از آذربایجان) از پیکر پاک ایران عزیز جدا گشت، مسلمانان آن سوی رود ارس دچار بلاهای بزرگ و درد و رنجهای سنگینی گشتند و در زیر فوج فاجعه‌ها و در حصار حادثه‌ها خرد شدند. گروهی مردند، گروهی ساختند و سوختند و گروهی دیگر هجرت را برگزیده، از خانه و کاشانه چشم پوشیده، تنها جان به سلامت بردند. حاج محمد اسماعیل نخجوانی (پدر بزرگ محقق غروی) از این گروه اخیر بود که به همراه خانواده اش به شهر قهرمان خیز تبریز کوچید.

اما در تبریز هم اوضاع را مساعد ندید و پس از چند صبحی به شهر اصفهان روی آورد. سالیانی را در آن شهر سپری ساخت تا آنجا که خود و فرزندانش به « اصفهانی» شهرت یافتند. ولی دیری نپایید که خاندان نخجوانی از اصفهان هم کوچ کردند تا بالاخره به شهر زیارتی و مذهبی کاظمین پناه بردند و همانجا را برای خود وطن اختیار کردند و در آنجا حاج محمد حسن اصفهانی (یدر غروی اصفهانی) برای خود اسم و رسمی یافت.

حاج محمد حسن دیگر آن مرد غریب نبود که روزی پس از روزگاری آوارگی روی به شهر کاظمین آورد. اکنون همه او را مردی محترم، پر خیر و با کفایت می شناختند. بگذریم از اینکه او در میان مردم و تاجران سرشناس عراق به نیک مردی و کارسازی پرآوازه بود و در حوزه بزرگ آن روز نجف هم تاجری صاحب نام و آبرومند بود و همگان وی را با شهرت «معین التجار» گرامی می شمردند.⁽¹⁶⁹⁾

مولود کاظمین

اقبال خوش معین التجار، بیش از همه آنگاه به اوج رسید که از لطف خدا، او صاحب پسری سالم و کامل گشت.

روز دوم محرم سال 1296 ق. آسمان کاظمین هم مانند دیگر شهرهای مسلمان نشین، بوی کربلا و عطر عشق و عاشورا می داد. همزمانی این تولد مبارک با ماه حماسه های همیشه جاوید حسینی، سبب شد که کودک کاظمین و مولود محرم «محمد حسین» نامیده شود.

حدیث اشتیاق

حاج محمد حسن معین التجار تنها همان یک پسر را داشت و دلخوش بود که وی می تواند پس از مرگش راه او را در جهان تجارت دنبال کند. اما پسرش

محمد حسین در سر سودایی دیگر و فکری فراتر از فکر پدر داشت. جوان پر جنب و جوش کاظمین تنها آرزویش این بود که پدرش اجازه دهد تا راه کمال طلبی و دانشجویی پیش گیرد.

محمد حسین هر گاه فرصت را مناسب می دید، آرزوی خود را با پدر در میان می نهاد و با اصرار از او می خواست که رضایت دهد تا وارد حوزه معارف اسلامی شود. اما پدر که پسری جز او نداشت، راضی به این کار نمی شد.

اما هر چه زمان پیشتر می رفت اشتیاق محمد حسین به تحصیل علوم اسلامی بیشتر می شد و پدر خود را بیشتر از پیش پیرتر احساس می کرد و با جدیت از پسر می خواست که فن تجارت را یاد گیرد و فکر طلبه شدن را از سر بیرون کند. چیزی که این مشکل را از سر راه جوان کمال جوی کاظمین برداشت تنها یک توسل به حضرت باب الحوائج امام موسی کاظم علیه السلام بود. او خود می گوید:

«آن روز هم مثل هر روز با پدرم در نماز جماعتی که عصرها در صحن مطهر کاظمین برپا می شد شرکت جسته بودم. نماز تمام شده بود اما صفوف نمازگزاران هنوز به هم نخورده بود. من در حالی که زانوی غم در بغل گرفته بودم، با فاصله اندکی پدرم را می پاییدم که دیدم با یکی از تجار بغداد گرم صحبت است. همچنانکه نشسته بودم داشتم در آتش اشتیاق می سوختم. چشمم در گنبد زیبای امام کاظم علیه السلام بود که... عنان از کف هر صاحب دلی می ربود. در این حال از دلم گذشت که ای باب الحوائج، ای موسی بن جعفر، تو عبد صالح و از بندگان برگزیده خدایی و در پیش حضرت حق آبروداری، تو را چه می شد اگر از خدا می خواستی دل پدرم را به من نزدیکتر می کرد تا با تصمیم

من - که چیزی جز تحصیل علم و کمال در مکتب شما نیست - راضی می شد... در همین اندیشه ها بودم که دیدم پدرم صدایم می کند:

محمد حسین! محمد حسین، پسرم! اگر هنوز هم آرزومندی که به حوزه بروی تا دروس اسلامی بخوانی برو! از طرف من خاطرت جمع باشد، ناراحت نمی شوم... اگر دلت می خواهد به نجف اشرف بروی برو! (170)

از آن روز زندگانی محقق غروی آغازی دیگر داشت که خشنودی پدر را نیز همراه داشت با خیالی آسوده راه نجف اشرف در پیش گرفت تا روح تشنه اش را از چشمه های جوشان علم و حکمت و عرفان علوی سیراب سازد.

استادان و سرچشمه های نور

کودک کاظمین هنوز در فصل بهاران زندگی بود. تازه در باغ خرم حیات، نونهالی سرسبز بود که توانست هنر ظریف خط و خوشنویسی را - آن هم در انواع گوناگون آن - یاد گیرد. از آنجا که آن روزها هم چون روزگاران گذشته، صنعت خط از هنرهای بدیع و چشمگیر بود، مهارت محمد حسین، آن هم در دوران کودکی وی را در میان آشنایان زبانزد ساخت. پدر هم که به استعداد درخشان فرزندش پی برده بود، با تمام توان وسایل تحصیل و ترقی او را در حوزه علمیه نجف فراهم ساخت تا این استعداد زلال و جوشان هر چه بهتر و بیشتر شکوفا گردد.

محمد حسین در دهه دوم زندگی (در سال 1314 یا 1315 ق) بود که پا به حوزه بزرگ نجف نهاد و چیزی نگذشت که مراحل کمال را در دروس مقدماتی یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و بزودی در حلقه درس بزرگترین اساتید حوزه آن روز شرکت جست. استادان او در مرحله سطح و خارج، به ترتیبی که در تاریخ و کتابهای تراجم نوشته اند، عبارت بودند از:

1. شیخ حسن تویسرکانی (متوفای 1320 ق.)

محمد حسین غروی، پیش از همه، پله های نخست ترقی و تعالی را به پیروی از او پیمود، درس تلاش و تقوا را از او یاد گرفت و بیست و چهار بهار از عمرش می گذشت که استادش تویسرکانی رحلت کرد.

2. آیه الله سید محمد طباطبایی فشارکی (1253 - 1316 ق.)

محقق غروی نتوانست بیش از دو سال از محضر پرفیض این استاد خلیق و بزرگوار بهره مند گردد. آیه الله فشارکی تا سال 1312 ق. در سامرا سکونت داشت.

3. حاج آقا رضا همدانی (1250 - 1322 ق.)

حضور در درس و بحث آیه الله همدانی که بیشتر با اثر بزرگش کتاب «مصباح الفقیه» شناخته می شود، چندان طولی نکشید و محقق غروی بیست و ششمین سال از زندگانی را سپری می ساخت که این استاد بزرگوارش هم به دیار باقی شتافت.

4. آیه الله آخوند خراسانی (1255 - 1329 ق.)

آقا محمد حسین جوانی بیست ساله بود که به حوزه درس آخوند خراسانی راه یافت و تا آخر عمر آخوند، که سیزده سال پس از آن به درازا کشید به طور مرتب در حلقه درس اصول آخوند شرکت جست و در همین سالها بود که بیشترین بخش از شرحش بر کفایة الاصول را نگاشت. او از شاگردان طراز اول آخوند بود و تا ایشان زنده بود به احترام او از تدریس مستقل و متشکل اجتناب می کرد و روزی که آخوند در گذشت آقا محمد حسین مردی بزرگ سرشناس شده بود و در حالی که تنها سی و سه سال از عمرش می گذشت پس از وفات آخوند در جای وی نشست و از مدرسان بنام و پرآوازه نجف گشت.

محقق غروی در نزد این چهار استاد بزرگوارش بیشتر علم فقه و اصول خواند. اما استادان وی در حکمت و فلسفه عبارتند از:

5. حکیم محمد باقر اصطهباناتی شیرازی (متوفای 1326 ق.)

حکیم اصطهباناتی تنها تا سال 1319 ق. در نجف بود و آقا محمد حسین در حدود چهار یا پنج سال از محضر این استاد فرزانه، استفاده کرده است. ⁽¹⁷¹⁾

6. شیخ احمد شیرازی (متوفای 1322 ق.)

با عنایت به تاریخ وفات وی می توان گفت که محقق غروی بیشترین بهره را از این استاد حکیم می توانست ببرد ولی عجیب این است که حتی بیشتر کسانی که زندگانی علامه غروی را نوشته اند از این استاد نام نبرده اند! ⁽¹⁷²⁾

روایت یاران

داستان دوستان حکایتی بس دلکش و آموزنده است و کارساز بودنش در شناخت شخصیتها چنان پر اهمیت است که سعدی می گوید:

تو اول بگو با کیان زیستی

من آنکه بگویم که تو کیستی

اما از یاران علامه غروی چیزی ننگاشته اند تنها از چند شخصیت یادی شده است که نام می بریم:

1. بزرگ عارف معاصر آیه الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی.

2. میرزا علی اصغر ملکی تبریزی.

3. میرزا حبیب ملکی تبریزی.

میرزا علی اصغر و میرزا حبیب دو برادر و پسر عموهای میرزا جواد آقا ملکی تبریزی بودند.

آیه الله غروی با هر سه بزرگوار رفت و آمد داشت اما بیش از همه با میرزا علی اصغر مائونس بود⁽¹⁷³⁾... رفاقت و مصاحبت با عارف واصل میرزا جواد آقا ملکی هم از دیر باز برقرار بود. علامه غروی و میرزا جواد آقا هر دو از شاگردان حاج آقا رضا همدانی بودند و تا سال 1320 ق که میرزا جواد آقا از نجف به ایران بازگشت با هم مائونس بودند. پس از آن نیز توسط نامه از حال همدیگر با خبر می شدند.⁽¹⁷⁴⁾

4. فقیه اصولی میرزا محمد حسین نایینی (1277 - 1355 ق.)

میرزای نایینی و غروی اصفهانی ارتباط تنگاتنگی با هم داشتند و در مواقع دشوار یاور و یاور یکدیگر بودند.

5. آیه الله سید احمد کربلایی تهرانی (م 1322 ق.)

مشایخ

بزرگان بسیاری برای علامه غروی اجازه نامه روایتی نوشته اند که برای نمونه دانشمندان و اندیشوران زیر را می توان نام برد:

1. بزرگ محدث معاصر حاج میرزا حسین نوری طبرسی، گردآورنده مجموعه روایتی شیعه، مستدرک الوسائل⁽¹⁷⁵⁾

2. آیه الله سید حسن صدرالدین موسوی معروف به صدر کاظمی نویسنده کتاب تائیس الشیعه و...⁽¹⁷⁶⁾

3. میرزا محمد باقر اصطهباناتی شیرازی

4. شیخ احمد شیرازی مشهور به «شانه ساز»

5. شیخ الشریعه اصفهانی.⁽¹⁷⁷⁾

در آسمان آثار و ابتکار

مهم ترین امتیازی که در آثار نابغه نجف دیده می شود استدلالی و ابتکاری بودن آنهاست که حکایت از ژرف نگری و دقت نظر او می کند و همین است که او را یکی از استوانه های علم اصول و حکیم ژرف اندیش و عارف پارسا و زاهد شب زنده دار، مشهور و پیرآوازه کرده است و این همه را آثار او و به زبان رسا حکایتگرند. حال بخشی از آثار ماندگار او را در اینجا می آوریم:

الف - علم اصول

1. الاجتهاد والتقليد والعدالة (178)

2. الاصول على النهج الحديث

3. الطلب والارادة عندالامامية والمعتزلة والاشاعرة

این سه کتاب در یک مجلد بزرگ با نام «بحوث فی الاصول» چاپ شده است.

4. چندین رساله در مباحث مختلف اصولی

5. حاشیه بر رساله قطع شیخ انصاری

6. نهاية الدراية فی شرح الفایة، در چهار جلد

در مورد این کتاب که بزرگترین اثر علامه غروی در علم اصول است تجلیل و تعظیم بسیار شده است. به راستی که این شرح، نهایت درایت را داراست و اگر برتر از کتاب کفایه نباشد کمتر از آن نیست. (179)

ب - علم فقه

7. کتاب الاجارة

8. صلاة الجماعة

9. صلاة المسافر

این سه کتاب هم بتازگی در یک مجلد با نام «بحوث فی الفقه» انتشار یافته است.

10. حاشیه کتاب مکاسب

حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری، معروف ترین اثر فقهی علامه غروی است که پس از گذشت دو سال از وفاتش در دو جلد بزرگ به قطع رحلی انتشار یافت.

11. حاشیه بر کتاب الطهاره شیخ اعظم انصاری.

12. چندین رساله فقهی

13. سه منظومه درباره اعتکاف، روزه و نماز جماعت

14. الوسيلة توضیح المسائل به زبان عربی

15. ذخیره العباد. توضیح المسائل فارسی

ج - فلسفه و حکمت

16. تحفة الحکیم. منظومه ای است به سبک منظومه حکیم سبزواری در حکمت متعالیه.

تحفه حکیم از همان روزهای نخستین انتشارش مورد توجه اهل فن بوده و بعضی از حکما و نویسندگان به شرح آن دست زده اند.

17. رساله فی اثبات المعادالجسمانی

18. حاشیه بر اسفار ملاصدرا.

19. مکاتبات فلسفی و عرفانی

مجموعه ای است از 14 نامه در شرح و تحلیل دو بیت شعر از عطار نیشابوری آنجا که می گوید:

دائما او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است

او بسر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجا که اوست
نیمی از نامه ها از حکیم غروی اصفهانی و نیمی دیگر از عارف معروف سید
احمد کربلایی است که دیدگاه یکدیگر را به نقد و بررسی نشستند. حاصل آن
مناظرات علمی این اثر جاوید گشته است.

20. تفسیر قرآن این تفسیر که گویا نیمه تمام مانده تاکنون چاپ نشده است.

21. الانوارالقدسیه مجموعه دل انگیزی از اشعار عربی آیه الله غروی است

22. دیوان مفتقر این کتاب که شعرهای فارسی حکیم غروی را در خود
گردآورده است با نام نامناسبی که هیچ برآزنده ایشان نیست دهها بار چاپ شده
و انتشار یافته است و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که پدر شاعر حکیم و
عارف حوزه نجف حاج محمد حسن اصفهانی معروف به معین التجارک کمپانی
یعنی شرکت راه آهن بغداد - کاظمین را به عهده داشت و او بود که برای
نخستین بار بانی این کار خیر گشت. از اینجا و تنها به همین علت است که
دیوان اشعار فرزندش با نام «دیوان کمپانی» و نام آن حکیم الهی به نام «آیه الله
کمپانی»! معروف گشت. ولی چنانکه شماری نقل کرده اند او از این اسم ناراضی
بود و از شنیدن این کلمه بیگانه به سختی ناراحت می شد.

23. دیوان غزلیات یا مجموعه عارفانه ها (180)

شاگردان

مکتب علامه غروی را چه در علم اصول و فقه و چه در حکمت و فلسفه
باید از مکتبهای بسیار پربرکت شیعه به حساب آورد. بر طبق تحقیقی حدود
یکصد و پنجاه بزرگوار افتخار شاگردی در مکتب علامه غروی را داشته اند.
عجیب اینکه در میان شاگردان، از مرجع تقلید و فقیه و فیلسوف گرفته تا مفسر
و محدث و متفکر و نویسنده و عارف و واعظ و... را می توان دید که همگی

به نوعی به شاگردی غروی اصفهانی مباحثات می کرده اند. اکنون ما تنها از بعضی از آنان نام می بریم،⁽¹⁸¹⁾ حضرات آیات:

سید محمد حجت کوه کمری (1310 - 1372 ق.)،

سید حسین طباطبایی بروجردی (1292 - 1380 ق.)،

سید محمد هادی میلانی (1313 - 1395 ق.)،

سید ابوالقاسم خویی (1317 - 1413 ق.)،

سید عبدالاعلی سبزواری (1328 - 1414 ق.)،

سید محمد کاظم موسوی حسینی (1322 - 1405 ق.)،

شیخ سلمان خاقانی (1331 - 1408 ق.)،

شیخ محمد تقی بهجت فومنی رشتی (متولد 1332 ق.)،

سید محمد باقر طباطبایی سلطانی بروجردی (متولد 1332 ق.)،

شیخ ابوالفضل خوانساری (متولد 1334 ق.)،

سید علی بهشتی بابلی (متولد 1324 ق.)،

میرزا غلامحسین جعفری همدانی (1324 - 1416 ق.)،

شیخ علی خوزانی اصفهانی معروف به «آیه الله مشکات»،

حاج شیخ علی محمد بروجردی (1315 - 1395 ق.)،

شیخ عبداللطیف سمّامی حائری (1330 - 1400 ق.)،

شیخ ابوالحسن شیرازی،

آقا میرزا کاظم دینوری تبریزی (1320 - 1416 ق.)،

سید مهدی اشکوری نجفی (متولد 1336 ق.)،

شیخ احمد اهری (1305 - 1388 ق.)،

علامه سید محمد حسین طباطبایی (1321 - 1402 ق.)⁽¹⁸²⁾

سید محمد حسن الهی طباطبائی (183)

- علامه شیخ عبدالحسین امینی تبریزی (1320 - 1390 ق)،
محمد علی اردوبادی (1312 - 1380 ق)،
شیخ محمد رضا مظفر (1322 - 1384 ق)،
شیخ محمد حسین مظفر (1312 - 1381 ق)،
میرزا شیخ نجم الدین جعفر عسکری (1313 - 1381 ق)،
سید عبدالحسین طیب (1312 - 1412 ق)،
سید محمد حسینی همدانی (1322 - 1417 ق)،
شیخ محمد حسین اعلمی (1320 - 1393 ق)،
سید میرزا محمود موسوی زنجانی (1309 - 1374 ق)،
سید امیر محمد کاظمی قزوینی (1335 - 1414 ق)،
شیخ محمد جواد یثری (1330 - 1415 ق)،
سید محمد تقی آل بحر العلوم (1318 - 1393 ق)،
شیخ عبدالرحیم سامت قزوینی (متولد 1281 ش)،
شیخ محمود شریعت مهدوی (متولد 1335 ق)،
شیخ محمد رضا غراوی (1303 - 1385 ق)،
سید نورالدین میلانی حائری (متولد 1336 ق)،
سید صدرالدین شوشتری جزایری (1313 - 1385 ق)،
سید محمد شبیر (متولد 1330 ق)،
محمد طاهر آل شیخ راضی (1322 - 1400 ق)،
شیخ کاتب طریحی (1303 - 1390 ق)،
محمد طه کرمی هویزی (1317 - 1388 ق)،

شیخ محمد امین زین العابدین بصری (متولد 1333 ق)،
شیخ عبدالمهدی مطر (1318 - پس از 1390 ق)،
حاج شیخ حسین انواری همدانی، توسلی شیرازی،
سید سجاد علوی گرگانی (1322 - 1407 ق)،
حاج سید علی مولانا تبریزی (1320 - 1392 ق)،
حاج شیخ نصرالله شبستری (متولد 1330 - ق) و...

شاگردان برگزیده عرفان

حکیم غروی اصفهانی، مدت زمان طولانی حوزه درس عرفانی خصوصی داشتند که در خانه خود برگزار می کرد. بزرگمردانی که در این حلقه حال و اشراق، گرد هم می آمدند، عبارت بودند از:

1. علامه سید محمد حسین طباطبایی تبریزی

2. آیه الله سید محمد هادی میلانی

3. آیه الله سید ابوالقاسم خویی

4. آیه الله میرزا یوسف ایروانی

5. آیه الله امام زنجانی

6. آیه الله اعتماد رشتی⁽¹⁸⁴⁾

از دیدگاه دیده وران

در تجلیل و تمجید از مقام علمی و معنوی آیه الله غروی اصفهانی داستانهایی گویا و سخنان رسایی از بزرگان و صاحب نظران نقل شده است که همه حاکی از اخلاص و نبوغ فکری اوست. اینک برای نمونه به چند سخن توجه می کنیم:

1. آیه الله سید محمد هادی میلانی:

«شیعه در دو بیست سال اخیر، فردی به جامعیت مرحوم (غروی) اصفهانی به خود ندیده است.»⁽¹⁸⁵⁾

پس از وفات میرزای نایینی اعلامیه ای به امضای مرحوم ملکی (میرزا جواد آقا ملکی تبریزی) و حضرات آیات آقای میلانی و آقای خویی به این مضمون انتشار یافت که:

«بعد از مرحوم شیخ انصاری در این اواخر نظیر آیه الله غروی اصفهانی در روحانیت تشیع پیدا نشده و در حوزه نجف اشرف نظیر ایشان نیست...»⁽¹⁸⁶⁾

2. علامه سید محمد حسین طباطبایی:

«استاد بزرگ، حکیم خداشناس و فقیه پارسا و دایرمدار آسمان پژوهش و تحقیق، و سالک و مرزبان سرزمین دانش و تدقیق، شیخ محمد حسین اصفهانی غروی است که خدا مقام بلندش را بلندتر سازد.»⁽¹⁸⁷⁾

3. علامه ادیب محمد علی اردوبادی:

«... استاد بزرگ ما، یکه سوار هر میدان بود از هر نظر بی نظیر می نمود. و نسبت به هر فضیلت به او مانند نسبت دندانانهای شانه به شانه است...»

او در هر یک از دانشهای حکمت، کلام، فقه، اصول، تفسیر، حدیث، شعر و ادب، تاریخ، معارف، اخلاق و عرفان به طور مساوی وارد بود و در هر کدام از ملکات برتری بخش و روحیات کریمانه و کارهای نیکو و گسترده و فضیلتهای توصیف شده، از جدیت شدید در عبادت و خطر کردن در زهد، و شب زنده داری گرفته تا سجده های طول و دراز و ریاضت و تهذیب و محاسبه نفس، همه و همه برای او یکی و مساوی بود... و به هیچ وجه برای خدا، مشکل نیست که جهان را در یک فرد جمع کند و حکمت نوری است که خدا در دل هر کس که سزاوار باشد می اندازد...»⁽¹⁸⁸⁾

4. استاد و محقق بزرگوار علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی.

«من در تاریخ تشیع، فیلسوفی متعبدتر از آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی نمی شناسم. او عاشق دعا و عبادت و شیفته نماز و زیارت بود. به اهل بیت اطهار علیهم السلام ارادت ویژه ای داشت...» (189)

5. متفکر شهید استاد مرتضی مطهری:

«حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، در تقوا و علم منقولا و معقولا یگانه بود... و اندیشه اش هم اکنون جزو اندیشه های زنده ای است که در میان علما و فضایی حوزه های درس فقه و اصول مطرح است...» (190)

فصل فراق و هجران

پنجم ماه ذیحجه سال 1361 ق. روز دوشنبه بود که از فراز بارگاه قدس مولا علی علیه السلام خبر وفات بزرگ استاد نجف به گوش همگان رسید. این خبر چنان نابهنگام بود که فضلا و دانشوران حوزوی را دچار تحیر غمبار کرد. بزرگ ادیب شیعی، علامه اردوبادی، سوگ سروده ای را که در گرامیداشت استادش گفته بود ورد زبان همگان ساخت مردم بویژه شاگردان و یاران و نزدیکان استاد که سخت از این فاجعه اندوهبار، آزرده و آشفته بودند بیتی از آن سوگواره دلسوز را به هم می خواندند و ناله می کردند. ادیب اردوبادی در آن بیت گفته بود:

حق ان تبکی من بعدالحسین آری تشییع پیکر نابغه نجف و خادم صادق امام حسین علیه السلام با نام و یاد حسین علیه السلام برگزار شد و در آستان قدس علوی، زیر ایوان طلای مولا جنب مناره شمالی مقبره کوچکی در کنار مقبره علامه حلی به خاک سپرده شد. (191)

عاکفان حرمت قبله اهل کرمند واقف از نکته سر بسته لوح و قلمند

خاکساران تو ماه فلک ملک حدوث جان نثاران تو شاه ملکوت قدمند
«مفتقر» دست تو و دامن آنانکه همه خضر جانند و مسیحا نفس و روح دمند

آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی

متوفای 1325

شکوه مرجعیت

محمد اصغری نژاد

سید ابوالحسن در سال 1284 ق. در دهکده کوچک «مدیسه» لنجان اصفهان پا به عرصه وجود نهاد. ⁽¹⁹²⁾ وی در اصل از سادات موسوی شهر بهبهان بود. سالها پیش از تولد وی پدر بزرگش سید عبدالحمید از بهبهان به اصفهان نقل مکان کرده بود. سید عبدالحمید از عالمان وارسته نجف و از شاگردان آیه الله شیخ محمد حسن نجفی معروف به «صاحب جواهر» بود او پس از مراجعت از نجف در اصفهان و لنجان ساکن شد و تا پایان عمر در آنجا به تدریس و انجام امور شرعی اشتغال داشت.

سید محمد پدر سید ابوالحسن نیز در همان ایامی که سید عبدالحمید به مظنور فراگیری علوم دینی به عراق مهاجرت کرده بود، در کربلا متولد شد ایشان اگر چه از زمره عالمان شمرده نمی شد مردی خداترس و روشن ضمیر بود که پس از وفات در شهرستان خوانسار به خاک سپرده شد.

تحصیلات

سید ابوالحسن دروس ابتدایی طلبگی را در زادگاه خود روستای «مدیسه» لنجان نزدیکی از روحانیان آن دیار آغاز نمود و پس از گذراندن دوره ابتدایی تصمیم گرفت به حوزه علمیه اصفهان که در آن عصر یکی از حوزه های مهم شیعی به شمار می رفت مهاجرت نماید. برای این منظور با پدرش سید محمد به مشورت پرداخت اما پدر که از رنجهای دروان طلبگی بر فرزند اندیشناک بود با وی موافقت نکرد. این ممانعت رفته رفته اشتیاق تحصیل را در آن فرزند نیک

فرجام شدت بخشید و وی را بر هدف خود استوارتر می ساخت تا اینکه سرانجام پدر را بر این سفر آسمانی با خویش همراه ساخت.

در اصفهان

سیدابوالحسن در اوایل بلوغ هنگامی که فقط چهارده بهار را پشت سر نهاده بود، به اصفهان رفت و در مدرسه «صدر» حجره ای گرفت و به درس و بحث مشغول شد. شبی از شبهای زمستان وقتی پدرش برای دیدن فرزند خود به حجره او رفت با وضع نابهنجاری روبرو شد. حجره او را خالی از هر گونه وسایل ابتدایی برای زیستن دید. نه فرش و گلیم و زیراندازی، و نه چراغی برای روشن کردن حجره. دلسوزیهای پدر نسبت به نوجوان بی قرارش بار دیگر با کلماتی مایوس کننده روح او را آزرده خاطر و دل شکسته نمود. در این حال رو به سوی قبله ایستاد و امام زمان (عج) را مورد خطاب قرار داد و با چشمانی اشکبار و لحنی ملتسمانه از مولای خود عنایتی کارساز را تقاضا کرد شرح توجه و لطف حضرت به وی مجالی دیگر می طلبید. اما همین اندازه کافی است بدانیم که در پی آن توسل، روح امید و گشایش به جان و راه او دمیدن آغازید و توفیقات وی را انبوه ساخت.

طولی نکشید که ایشان پس از مدتی فراگیری علوم دینی با قلبی شادمان به «مدیسه» بازگشت. (193)

او در اصفهان از محضر استادانی همچون:

آیه الله کلباسی، آیه الله چهار سوقی، آیه الله درچه ای، آیه الله جهانگیرخان قشقای و... بهره نهایی فراوان برد و در همین ایام خود نیز به تدریس ادبیات عرب و فقه و اصول می پرداخت. (194)

در عراق

او نزدیک به ده سال چون پیکارگر میدانهای جهاد در حوزه علمیه اصفهان، پرتلاش به تحصیل و تدریس اشتغال داشت و هنوز به سن 24 قدم نهاده بود که به منظور بالا بردن معلومات خویش در سطح عالی و بهره گیری از دانش شخصیت‌های علمی حوزه بزرگ نجف و سامرا در سال 1307 ق. رهسپار عراق گردید. وی در آنجا از محضر بزرگانی چون آیات عظام: میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) میرزا حبیب الله رشتی، فاضل شریانی، شیخ محمد حسن مامقانی، سید محمد کاظم یزدی، آخوند خراسانی، میرزا محمد تقی شیرازی و آیه الله شریعت اصفهانی بسیار استفاده برد. (195)

وی مدت سه سال در کربلا و سامرا به سر برد. در سامرا در درس آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی شرکت می کرد. پس از آن در سال 1310 ق. به شهر نجف اشرف رفت و تا پایان عمر در آن دیار ماندگار شد. در این سالها از محضر اساتید بزرگ نجف استفاده برد تا خود از جمله مراجع شیعه گردید.

موقعیت علمی و مرجع

آیه الله اصفهانی دارای ذوقی سلیم و فهمی نیکو و نظری صائب در استنباط و درک احکام و مسائل شرعی بود و همین خصوصیت او را در مجالس علمی زبانزد اهل دانش نموده بود ژرف نگری سید و تاءمل و تعمق بسیارش در مسائل علمی ستودنی بود.

جولان فکری و پژوهش بسیار او در جوانب هر مسأله باعث می شد که در یک موضوع، نظریات گوناگونی در طول زمان، ارائه نماید و در مسائل پیچیده فقهی به گره گشایی پردازد. با این همه تا مدتهای طولانی حلقه درس او را شاگردانی اندک تشکیل می دادند. پس از اینکه میرزا محمد تقی شیرازی، مرجع

تقلید شیعیان مردم را در مسائل احتیاطی خویش به وی ارجاع داد، آوازه اش بالا گرفت و روز به روز بر عدد شاگردانش افزوده می شد، تا جایی که پس از درگذشت آیه الله سید محمد کاظم یزدی (1337 ق) حوزه درسش، پررونق ترین مجمع علمی در میان مجامع علمی آن روزگار گردید. (196)

پس از درگذشت آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی (1328 ق) و آیه الله شریعت اصفهانی (1339 ق) سه نفر از علمای بزرگ نجف به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند: آیه الله نایینی، آیه الله کاشف الغطاء و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی ولی با درگذشت آیه الله کاشف الغطاء در سال 1344 ق. و درگذشت آیه الله نایینی در سال 1355 ق. مقام مرجعیت و زعامت دینی شیعیان، در وجود آیه الله اصفهانی متمرکز و منحصر گردید و تا ده سال بعد که زندگی را وداع کرد در این مقام باقی بود.

آثار قلمی

مشهورترین اثر آیه الله اصفهانی، کتاب جامعی در فقه به نام «وسيلة النجاة» است که شامل اکثر مسائل فقهی مورد نیاز مسلمانان آن عصر بود. بسیاری از فقها و مراجع بزرگ بر این کتاب حاشیه زده و شرح نوشته اند. برخی از کتب فقهی که بنا بر ترتیب کتاب «وسيلة النجاة» نگارش یافته عبارتند از «تحریر الوسیله» اثر امام خمینی و حواشی آیات عظام بجنوردی، حمای، شاهرودی، میلانی، خوبی، گلپایگانی و...

دیگر تالیفات آیه الله اصفهانی عبارت از:

1. انیس المقلدین
2. حاشیه بر تبصره علامه
3. حاشیه بر «العروة الوثقی»

4. حاشیه بر نجات العباد
5. ذخیره العباد
6. شرح کفایة الاصول
7. منتخب الرسائل
8. مناسک حج
9. وسیله النجاة الصغری
10. ذخیره الصالحین⁽¹⁹⁷⁾

شاگردان

در مکتب علمی آیه الله اصفهانی بسیاری از دانشوران فقه و اصول و مجتهدان عالیقدر و گرانمایه حاضر می شدند که برخی از آنان عبارت اند از حضرات آیات:

سید محمود شاهرودی، سردار کابلی، سید علی یشربی کاشانی، میرزا آقا اصطهباناتی، محمد تقی آملی، شیخ هاشم آملی، محمد رضا طبسی، سید ابوالحسن شمس آبادی، سید عبدالله شیرازی، شیخ علی علیاری تبریزی، علامه طباطبایی، میرزا مهدی آشتیانی

ویژگیهای اخلاقی

آیه الله اصفهانی افزون بر اینکه در علوم شرعی و معارف اسلامی تبحر خاصی داشت و در این میدان، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود آراسته به صفات و ملکات اخلاقی بود. فروتنی، بزرگواری، خویشتن داری، ایشار، ساده زیستی و توکل بر خداوند و توسل به ائمه اطهار از جمله فضایل اخلاقی این آیت بزرگ الهی بود و دوست و دشمن بدان اذعان داشتند.

در سال 1349 ق. شخصی که به سببی با آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی خصومت و کینه ای شدید در دل داشت دست به جنایت هولناکی زد و فرزند عالم و فاضل وی را در صف نماز جماعت با خنجر مورد حمله قرار داد و به طرز فجیعی او را کشت. پس از دستگیری قاتل، آیه الله اصفهانی شخصی را به نمایندگی از طرف خود به دادگستری فرستاد تا اسباب آزادی او را فراهم کند. آیه الله اصفهانی این گونه از قاتل فرزند خود گذشت و باعث شگفتی همگان گردید.

آیه الله اصفهانی زندگی بسیار ساده ای داشت و به دور از هر گونه مظاهر فریبنده مادی می زیست. در اوایل طلبگی مجبور بود خود را با شرایط سخت و نامناسب مالی که بر حوزه های علمیه حاکم بود و هم اکنون هم نیز هست تطبیق دهد. فشار مالی و شرایط سخت معاش به حدی بود که او مجبور شد به مدت پانزده شبانه روز با خانواده خویش در یک خرابه زندگی کند. یکی از علما در این باره می گوید در خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودم، وقتی از کوچه ای که در آن خرابه ای وجود داشت، گذر کردیم، فرمود: من با خانواده ام پانزده روز در این خرابه ساکن بودیم. چون صاحبخانه ما به من گفته بود که دیگر راضی نیست در خانه اش باشیم. به ناچار آنجا را تخلیه کردیم و به این خرابه منتقل شدیم. تا اینکه بالاخره موفق شدم خانه ای دیگر اجاره کنم. (198)

وی پس از اینکه به مقام مرجعیت تقلید رسید و هر روز از اطراف و اکناف عالم، یول و وجوهات شرعی بسیاری به دستشان می رسید، باز همچنان به زندگی ساده پیشین خود، زاهدانه ادامه می داد، و به زخارف دنیوی به دیده حقارت می نگریست. با اینکه خود سخت محتاج بود، نه خانه ملکی و نه خدمتکاری داشت که در تهیه و خرید مایحتاج زندگی به وی یاری رساند. با

این حال کمتر روزی اتفاق می افتاد که نیازمندی به آیه الله اصفهانی مراجعه کند و با دست خالی باز گردد. بسیار اتفاق می افتاد که با اینکه خود سخت محتاج بود از بخشش به دیگران دریغ نمی کرد و آنان را بر خود ترجیح می داد. نوشته اند: هنگامی که رهبر انقلاب عراق آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی از تنگدستی سید ابوالحسن اصفهانی با اطلاع شد، 500 لیره طلا برای او فرستاد تا با آن مبلغ، برای خود منزلی بخرد، ولی آیه الله اصفهانی آن 500 لیره را در کمال تنگدستی خود به تعدادی از نانویان شهر داد، تا با آن مبلغ نان مصرفی طلاب علوم دینی و تهیدستان تهیه شود. (199)

دورنگر و ژرف اندیش

آیه الله امین جبل عاملی درباره آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی می گوید: در سال 1352 ق. که به عراق سفر کردم او را مورد ارزیابی قرار دادم. دیدم مردی است دارای فکری بزرگ که میدان اندیشه اش وسیع است. در علم و فقه بسیار وسعت نظر دارد. دورنگر است و ژرف اندیش، دارای رایی صائب است و تدبیری نیکو و بسیار موقعیت شناس است. بر همه مردم، شفیق و مهربان و دارای نفس سخاوتمند و سیاستی بزرگ است. و همین ویژگیها باعث شده که ریاست و زعامت عامه شیعیان را به دست گیرد، چون شایستگی چنین منصب و مقامی را دارد. (200)

شهامت در فتوا

آیه الله اصفهانی در باین احکام الهی و آنچه به نظرش صحیح می رسید، بسیار با شهامت بود و از کسی باکی نداشت - گر چه در ظاهر به زیان وی تمام می شد. او مصداق بارز آیه شریفه «... یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون

لومة لائم...» بود. در راه خدا مجاهده می کرد و از سرزنش ملامتگران هراسی به خود راه نمی داد.

از جمله فتوهای آیه الله اصفهانی که جنجال زیادی بر پا نمود، نظریه وی در مورد پاره ای از مراسم ماه محرم و عاشورا بود. وی بر این باور بود که قمه زنی و زنجیر زنی و کوبیدن طبلها و برخی دیگر که در ایام محرم و روز عاشورا مرسوم بود، از نظر شرع اسلام حرام است. چون این فتوا به سنت مردم در ماه محرم پشت پا می زد و از طرفی با عقاید بسیاری از روحانیون و علمای آن زمان نجف هماهنگی نداشت، باعث اختلافات و سر و صدای شدید شد و برخی از وعاظ در سخنرانیهای خود آیه الله اصفهانی را به سختی مورد انتقاد و حتی اهانت قرار دادند. ولی وی هرگز حاضر نشد از فتوا و عقیده خود دست بردارد و خوشایند جاهلان و بی خردان سخن بگوید و فتوا صادر کند.

ایشان همچنین در مقابل استعمارگران وحشی و مزدوران داخلی شان ایستادگی می کرد و با فتاوی خود مردم را به ایستادگی در مقابل آنان ترغیب می ساخت و در این راه مقدس نیز مرارتها و سختیها بسیاری را به جان خرید.

درگذشت

آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی تا واپسین سال حیات خویش در نجف اشرف ماندگار بود. او در اواخر عمر خویش دچار ضعف مزاج گردید و به بیماریهای گوناگونی مبتلا شد. ایشان در آن سالها در فصل تابستان برای درمان ماندن از گرمای زیاد شهر نجف به کاظمین و سامرا می رفت، در آنجا گرچه در ظاهر در استراحت به سر می برد، ولی در عمل اینچنین نبود. او به تنهایی در آنجا به نامه های زیادی که از سوی مسلمانان و دوستدارانش به منظور کسب نظرات فقهی و رهنمودهای علمی وی برایش ارسال می شد، پاسخ می داد و با تنی

خسته و کوفته سر بر بالین می گذارد. چند صبحی پیش از اینکه دار فانی را وداع گوید وضعیت مزاجی وی رو به وخامت گذاشت. به او پیشنهاد کردند که محلی دیگر را که دارای هوایی مناسب است، برگزیند. او ایران را انتخاب کرد اما خیلی زود از سفر به ایران منصرف شد و سفر به بعلبک لبنان را برگزید پس از مدت زمان کوتاهی که ایشان در بعلبک بود بسیاری از بزرگان و دانشمندان جبل عامل، بعلبک، بیروت، دمشق و دیگر نقاط لبنان و سوریه با وی دیدار کردند. پس از اینکه وضعیت مزاجی وی تا اندازه ای بهبود یافت، روزی در اثر سانحه ای به زمین خورد و پس از بازگشت به کاظمین در شب نهم ذیحجه 1365 ق. در 81 سالگی دارفانی را وداع گفت.

پیکر شریف آیه الله اصفهانی پس از حمل از کاظمین به نجف و تشییعی کم سابقه در صحن مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام کنار قبر فرزند شهیدش سید محمد حسن و آرامگاه آیه الله خراسانی به خاک سپرده شد. از آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی فرزندان نیک نامی به یادگار ماند که نام آنان به قرار ذیل است.

1. علامه شهید محمد حسن اصفهانی (1349 ق.).
2. حجة الاسلام سید محمد اصفهانی (متوفای 1326 ق.).
3. سید علی اصفهانی
4. حجة الاسلام سید حسین اصفهانی
5. فاطمه (همسر حجة الاسلام سید میر بادکوبه ای)
6. رباب (همسر آیه الله سید حسین اصفهانی بروجنی)
7. مریم (همسر حجة الاسلام سید جواد اشکوری)
8. زهرا (همسر سید حسین علوی)

9. بتول (همسر سيد عبدالخالق موسوی زاده)

آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی

متوفای 1325 ش.

قامت قیام

محمد باقر پور امینی

شخصیت والا مقام حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی - قدس سره - از مراجع وارسته ای است که در مقاطع مختلف - بخصوص در دوران خفقان رضاخانی - بپاخاست و شجاعانه به ستیز با دشمن پرداخت و دخالت عملی در سیاست را با حضور در صحنه های مختلف سیاسی بخوبی نشان داد بحق او را می توان «قامت قیام» نامید. این نوشتار به اختصار به بررسی دوره های مختلف زندگی و ابعاد اخلاقی، سیاسی، مبارزاتی و علمی آن مرجع و فقیه بزرگوار می پردازد. باشد که مطالعه این اثر مشعلی فرا راه آیندگان و پویندگان قرار دهد.

ستاره ای از قم

او در 28 رجب 1282 هج دیده به جهان گشود و پدر او را «حسین» نامید. خاندان «سید حسین» از بزرگان دین و از شخصیت‌های برجسته ایمانی بودند که نسل پاک آنان با 28 واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. (201)

تحصیل

آقا حسین تحصیلات ابتدایی خود را در یکی از مکتب خانه های قم شروع کرد و پس از آن درسهای مقدماتی این رشته، از قبیل صرف و نحو و منطق را در محضر استادان این فن فراگرفت و تا اوان بلوغ در قم به تحصیل مبادرت ورزید و سپس در پی تکمیل تحصیلات راهی تهران شد. درسهای دوره سطح را - که در بردارنده کتابهایی چون معالم، قوانین، شرح لمعه، و رسائل و مکاسب

است - نزد اساتید آن حوزه خواند و سپس در 22 سالگی عزم سفر کرده، به منظور انجام مراسم حج، راهی مکه و مدینه شد.

حاج آقا حسین در بازگشت از سرزمین وحی، وارد نجف اشرف گردید و پس از زیارت راهی سامرا شد و در جلسه درس آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی شرکت کرد و پس از دو سال اقامت در سال 1306 ق. بار دیگر به تهران بازگشت.⁽²⁰²⁾

او در حوزه علمیه تهران از محضر فرزانه‌گانی چون: آقا علی مدرس (متوفی 1310 ق.)، میرزا ابوالحسن جلوه (متوفی 1314 ق.)، میرزا علی اکبر حکمی یزدی (متوفی 1322 ق.)، میرزا هاشم رشتی (متوفی 1332 ق.)، شیخ علی نوری (متوفی 1335 ق.)، میرزا ابوالحسن کرمانشاهی (متوفی 1336 ق.)، میرزا محمود قمی، شیخ عبدالمحسن مدرس ریاضی، شیخ فضل الله نوری (متوفی 1327 ق.) و میرزا محمد حسن آشتیانی (متوفی 1319 ق.) کسب فیض کرد⁽²⁰³⁾ و پس از پنج سال تحصیل جدی و حضور مستمر در جلسات اساتید فوق، تهران را به قصد آستان مقدس امامان علیهم‌السلام (در عراق) ترک نمود.

او در شهر مقدس نجف اشرف در محفل درس اساتید ذیل حضور یافت. حضرات آیات عظام میرزا حبیب الله رشتی (متوفی 1312 ق.)، حاج آقا رضا همدانی (متوفی 1322 ق.)، آخوند ملا علی نهاوندی (متوفی 1322 ق.)، آخوند محمد کاظم خراسانی (متوفی 1329 ق.)، سید محمد کاظم یزدی (متوفی 1337 ق.) و سید احمد کربلایی.⁽²⁰⁴⁾

حاج آقا حسین در سال 1321 ق. وارد سامرا گردید و به طور جدی و مستمر در درسهای آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی شرکت جست و مراتب عالی علمی را یکی پس از دیگری پشت سر نهاد. استاد بزرگوارش نیز عنایت

خاصی به وی داشت و مقلدان خود را در مسائل احتیاطی به ایشان ارجاع می داد و این امر، آینده درخشانی را برای وی ترسیم می نمود. زیرا ارجاع مسائل احتیاطی در واقع به این معنی است که وی پس از میرزا، اعلم مجتهدان آن زمان می باشد. (205)

با توجه به درخواست اهالی مشهد از محضر آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی، در فرستادن عالمی با تقوا و مجتهدی دانا و توانا به آن سامان، ایشان «حاج آقا حسین قمی» را در پذیرش این امر خطیر مناسب دانسته و سفر به مشهد و اقامت در آنجا را به وی پیشنهاد کرد. او نیز این دعوت را پذیرفت و پس از ده سال سکونت در سامراک به سوی آستان قدس امام هشتم علیه السلام عزم سفر کرد. (206) وی با عزیمت به مشهد مقدس، به دوران چهل ساله تحصیل خود خاتمه داد و با پشتوانه علمی گرانقدر برای رهبری و زعامت مردم، راهی آن دیار مقدس شد شایان ذکر است که حاج آقا حسین از تمام اساتید خود در نجف و سامرا اجازه اجتهاد داشت و از مرحوم سید مرتضی کشمیری نیز اجازه نقل روایت اخذ کرده بود. (207)

مرجعیت

الف - زعامت حوزه علمیه خراسان

آیه الله حاج آقا حسین قمی در نخستین روزهای ورود به مشهد، با برپایی نماز جماعت، ارتباط خود را با مردم برقرار کرد و به نشر احکام دین و پاسخگویی به سؤالات مردم و رسیدگی به وضعیت محرومان و مستضعفان پرداخت و زعامت و سرپرستی حوزه علمیه را به عهده گرفت و علاوه بر رسیدگی به امور محصلان علوم دینی، دانش فقه و اصول را برای طالبان علم، در منزل خود تدریس می کرد.

برخی از شاگردان مکتب او در خراسان از این قرارند: میرزا حسن بجنوردی، حاج آخوند ملا عباس تربتی، شیخ محمد علی کاظمی خراسانی، شیخ فاضل قفقازی، سید صدرالدین جزایری، حاج آقا بزرگ اشرفی شاهرودی، میرزا مهدی حکیم، سید محمد موسوی لنکرانی، سید حسین موسوی نسل، شیخ حسینعلی راشد تربتی، شیخ مجتبی قزوینی، شیخ هاشم قزوینی، میرزا احمد مدرس یزدی، سید حسن طباطبایی قمی، سید مهدی طباطبایی قمی، شیخ کاظم دامغانی، شیخ غلامحسن محامی بادکوبه ای، شیخ یوسف بیارجمندی شاهرودی، شیخ علی توحیدی بسطامی و شیخ عباس علی اسلامی⁽²⁰⁸⁾

حاج آقا حسین قمی اگر چه در طول مدت اقامت خود، به سؤالات شرعی و استفتائات رسیده پاسخ می داد لیکن از مطرح شدن نام خود و قبول مسئولیت مرجعیت و انشار رساله عملیه اجتناب می ورزید، تا آنکه با اصرار و مراجعه فراوان جمع زیادی از متدینین، رساله احکام فارسی ایشان در سال 1351 به نام «مجمع المسائل» به چاپ رسید و مرجعیت ایشان از آن تاریخ آغاز گردید.⁽²⁰⁹⁾ واکنش شجاعانه «آیه الله قمی» نسبت به اقدامات ضد مذهبی رضاخان و حرکت اعتراض آمیز ایشان به تهران، و پس از آن قیام خونین مسجد گوهرشاد، باعث شد که رژیم ستم شاهی پهلوی، مدتی ایشان را در تهران توقیف و در نهایت، در سال 1354 ق. به عراق تبعید کند. از آن پس مرکز مرجعیت ایشان به کربلا منتقل گردید.⁽²¹⁰⁾

ب: احیای حوزه علمیه کربلا

حوزه علمیه کربلا با رحلت مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی رو به ضعف نهاده بود و ایشان پس از استقرار در کربلا جمعی از فضلا و مدرسان خبره حوزه علمیه نجف چون حضرات آیات میلانی، خویی، سید علی بهبهانی،

میرزا مهدی شیرازی و سید صدرالدین جزایری را برای تدریس و کمک به پیشرفت علمی حوزه علمیه کربلا دعوت به همکاری کرد و خون تلاش را در آن مرکز علمی جاری ساخت. با اقدامات و فعالیتهای آیه الله حاج آقا حسین قمی، وضع عمومی حوزه تغییر یافت و جلسات درس و بحث رونق دیگری گرفت. ایشان در کنار اداره حوزه و زعامت دینی مردم و انجام رسالت عظیم مرجعیت، از تدریس و تربیت شیفتگان علم دریغ ننمود و دروس خارج فقه و اصول را برای جویندگان آن بیان می کرد. (211)

برخی از شاگردان مکتب او در کربلا از این قرارند: شیخ محمد علی سرایی، سید زین العابدین کاشانی حائری، شیخ هادی حائری شیرازی (پور امینی)، شیخ محمد حسین صدقی مازندرانی و شیخ محد رضا جرقویه ای اصفهانی. (212)

آیه الله قمی پس از درگذشت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، به اقامت یازده ساله و سراسر برکت خود در کربلا خاتمه داد و راهی نجف اشرف شد.

ج: مرجعیت عامه

علما و مجتهدان نجف اشرف با از دست دادن آیه الله اصفهانی در پی مرزبانی دیگر، برای سپردن مرجعیت عامه و سرپرستی حوزه کهن نجف اشرف به او بودند و تنها شخصیت ارزنده و والامقام حضرت آیه الله قمی را لایق این مسؤ ولیت می دانستند. پس از اصرار فراوان و بیان اینکه قبول این مسؤ ولیت برایشان واجب است آن پیر وارسته را به پذیرفتن این امر وامی دارند و از نیز چاره ای جز قبول نمی بیند و راهی شهر مقدس نجف می شود. (213)

توجه عمومی علما و مردم نه تنها ایشان را خرسند نساخت بلکه به ناراحتیهای وی افزود، تا آن حد که احساس می کرد این مسؤ ولیت ممکن است برای دین و تقوای ایشان خطر ایجاد کند. از این رو از خداوند متعال درخواست

می کند که اگر مردن برای دین و آخرتش بهتر باشد، او را پیش خود بخواند و مرگ وی را برساند.⁽²¹⁴⁾ روزی جمعی از مؤمنین به ایشان عرض می کنند که بعضی از اهل علم نجف اشرف بنا دارند از حضرت آیه الله بروجردی دعوت کنند تا به نجف بیاید و زعامت را عهده دار شود. ایشان با خوشحالی فرمودند: «ای کاش می آمد و این مسوولیت را به عهده می گرفت، تا من راحت شده، به کربلا برمی گشتم و به کارهای خود مشغول می شدم.»⁽²¹⁵⁾

تاءلیفات

آیه الله حاج آقا حسین قمی آثار ارزنده ای در ابواب مختلف فقه از خود به یادگار گذاشته است که به اسامی آنها اشاره می کنیم:

حاشیه بر عروة الوثقی (از اول مسائل تقلید تا بخشی از احکام نماز)، حاشیه بر رساله ارث و نفقات، حاشیه بر رساله ربائیه رضاعیه، حاشیه بر صحه المعاملات، حاشیه بر مجمع المسائل، الذخیره الباقیه فی العبادات و المعاملات، مختصر الاحکام، طریق النجاة، منتخب الاحکام، مناسک حج، ذخیره العباد، هدایة الانام فی المسائل الحلال و الحرام و «رساله احکام».⁽²¹⁶⁾

ریشه ها و زمینه های قیام

دوران دیکتاتوری رضاخان و عملکرد ضد مذهبی او، از مقاطع حساسی است که آیه الله قمی در آن مقطع به مبارزه برخاست و توده های دین باور را بر ضد نظام ستم شاهی شوراند. به منظور روشن شدن عظمت این خیزش دینی (قیام گوهرشاد) ذکر بخشهای مهم تاریخی و رویدادهای تلخ و ناگوار آن دوران، لازم و مناسب است؟!!

در آن ایام اسلام زدایی و محو تدریجی مذهب و منزوی کردن علما از مهم ترین و اساسی ترین استراتژی سیاستمداران وقت انگلستان در برخورد با کشور

ایران قرار گرفت و آنان در این زمینه از دو عنصر سیاسی و نظامی چون سید ضیاءالدین و رضاخان استفاده نموده، در سال 1299 ش. کودتای سیاه را بر پا کردند. رضاخان در سوم آبان 1302 ش. به نخست وزیری منصوب شد و احمد شاه نیز با سفر به اروپا، در عمل کشور را به رئیس الوزرا سپرد. پس از تشکیل مجلس پنجم که عمده نمایندگانش طرفداران دیکتاتور بودند رضاخان در روز نهم آبان 1304 ش. به پادشاهی منصوب گردید. او در تمام دوران تصدی وزارت جنگ، نخست وزیری و پادشاهی، سیاست واحدی را نسبت به مذهب دنبال نکرد. هنگامی که پله های ترقی (؟) را می پیمود خود را مسلمان متعصب معرفی می کرد. چون می دانست که در ایران ریشه عمیق مذهبی وجود دارد و پیمودن مسیر خلاف آن، موفقیت ندارد. او با اتخاذ این شیوه منافقانه و فریبکارانه، حمایت بسیاری از اقشار اجتماع را جلب کرد اما به هنگام دستیابی به قدرت و رسیدن به سلطنت، بتدریج سیاست مذهبی گذشته خود را کنار گذاشت و به منظور ریشه کن کردن آیین مقدس اسلام از جامعه ایران، به سرکوبی و تضعیف علما و روحانیت پرداخت و به صراحت مذهب را منافی تمدن و تجدد معرفی کرد.⁽²¹⁷⁾

این در حالی رخ می داد که کوشش مرموزانه و مستمر فراماسونری و ماسونها در ایران برای ناتوان ساختن روحانیان نیز به یاری اش شتافت.⁽²¹⁸⁾ رضاخان در مدت دوران سلطنت خود اقدامات به اصطلاح تجدد طلبانه ای را در جهت حذف تدریجی مذهب اسلام و روحانیان انجام داد که در ذیل به گوشه ای از آن عملکردها اشاره می کنیم:

1. نظام وظیفه اجباری برای روحانیون⁽²¹⁹⁾

2. حذف تاریخ قمری و جایگزینی تاریخ شمسی - که نشانه تهاجم وسیع و همه جانبه بر فرهنگ اسلامی بود - به بهانه «عربی زدایی» در ایران⁽²²⁰⁾
3. اختلاط دختر و پسر در مدارس⁽²²¹⁾
4. جایگزینی محضرهای رسمی به جای محضرهای شرعی برای منزوی ساختن و طرد روحانیون⁽²²²⁾
5. بستن مساجد و جلوگیری از برپایی مراسم عزاداری
- رضاخان با عملی ساختن این توطئه⁽²²³⁾ تا آن حد پیش رفت که در ایران عاشورایی گذشت لیکن یک مجلس عزاداری بر پا نشد تنها افراد اندکی، نیمه های شب در زیرزمینهای خانه خود به صورت مخفی مجلس سوگواری و عزاداری بپا می کردند یا به بیابان و باغی رفته، به روضه خوانی می پرداختند. در این میان بسیاری از مجالس مخفی نیز کشف می شد و با بانیان و شرکت کنندگان آن محفل با خشونت برخورد می شد. یکی از مورخان تاریخ معاصر ایران چنین می نویسد:
- «به جای عزاداری، کاروان شادی (کارناوال) در ایام عاشورا به راه انداختند و صنوف را مجبور کردند که در برپایی کارناوال پیشقدم شده، هر صنفی رسته خود را شرکت دهد. خوب به خاطر دارم در اواخر سلطنت پهلوی حرکت کارناوال (کاروان شادی) مصادف بود با شب عاشورا، و در کامیونها دسته جات رقاصه با ساز و آواز و پایکوبی و رقص، در شهر به گردش درآمده بودند. در عوض اگر احیانا افرادی از ذاکری با عبا و عمامه دیده شدند، تحت تعقیب قرار می گرفتند.»⁽²²⁴⁾
6. لباس متحدالشکل⁽²²⁵⁾

یکی از اهداف رضاخان برای مبارزه با روحانیت اصیل از طریق محو تدریج لباس خاص اهل علم بود. با اجرای این طرح، نسبت به کسانی که عمامه داشتند سخنگیرهای بسیار می شد. روحانیان نمی توانستند در معابر عمومی ظاهر شوند و ناچار بودند در خانه یا در مدرسه علمیه باقی بمانند، در غیر این صورت گرفتار پلیس می شدند.

7. از کلاه پهلوی تا کلاه لگنی

از تاریخ 1307 ش کلاه یک لبه (پهلوی) با اعمال فشار دولت متداول گردید، اما در خرداد 1314 ش کلاه یک لبه ناگهان به کلاه تمام لبه (شاپو) تبدیل گردید! می گویند این تبدیل کلاه از سوغاتیایی بود که رضاشاه از مسافرت به ترکیه آورده بود، زیرا ترکها هم پس از تغییر رژیم «کلاه فنه» را تبدیل به شاپو کرده بودند. ⁽²²⁶⁾

این اقدامات در پی توطئه «اسلام زدایی» از طریق اشاعه فرهنگ غرب و مقابله با هویت فرهنگی که با اصول اسلامی درآمیخته بود، صورت می پذیرفت.

8. کشف حجاب

رضاخان در اجرای اهداف استعمارگران، اشاعه فرهنگ غرب را یکی از راههای مبارزه با اسلام و تضعیف آن در میان مردم می دانست. او پس از مسافرت به ترکیه به کشف حجاب شدت بیشتری داد و کلیه اقشار جامعه را به شرکت در مجالس جشن و سخنرانی مجبور کرد و آنها را مؤظف ساخت که به اتفاق همسرانشان شرکت کنند. ⁽²²⁷⁾

امام خمینی (ره) در این زمینه می فرماید: «بهاغه دومی که باز به تقلید از آتاتورک بی صلاحیت، آتاتورک مسلح! غیر صالح، باز انجام داد، قضیه کشف حجاب با آن فضاحت بوده. خدا می داند که به این ملت چه گذشت در این

کشف حجاب. حجاب انسانیت را پاره کردند اینها. خدا می داند که چه مخدراتی را اینها هتک کردند و چه اشخاصی را هتک کردند... در بعضی از جشنها (به اصطلاح خودشان) آنقدر گریه کردند مردم، که اینها از آن جشن شاید اگر حیایی داشتند، پشیمان می شدند، یک رشته... » (228)

رژیم رضاخانی رد اجرای این توطئه، به چند شهر بزرگ و مذهبی از جمله شهر مقدس مشهد و قم حساسیت بیشتری از خود نشان می داد زیرا در صورت موفق بودن اجرای این امر و وادار کردن زنان این دو شهر در پذیرش کشف حجاب، عملی شدن آن در سایر شهرها حتمی بود. بر این اساس بیشترین فشار را بر شهرهای مذهبی وارد کردند. در نوروز سال 1306 هـ ش همزمان با ماه مبارک رمضان، اعضای خانواده رضاشاه به طرز بسیار نامناسب و زشت وارد غرفه بالای ایوان آئینه حرم حضرت معصومه علیها السلام در قم شدند که با برخورد آیه الله شیخ محمد تقی بافقی مواجه گردید. (229) کشف حجاب در شهر مقدس مشهد نیز به سختی عملی می شد. آنان در این هتک حرمت کار را به جایی رساندند که زمینه تحولات بعد و قیام گوهرشاد گردید. استاندار خراسان در بخشی از گزارش عملکرد خود به دولت وقت چنین می نویسد: «... در نظر است پس از خاتمه جشنها، ورود صحن و حرم مطهر و بیوتات شریفه برای زنهای با چادر قدغن شود. البته زوار خارجه که تذکره ارائه بدهند، مستثنی خواهند بود. فعلا دستور داده شد زنهای با چادر را در ادارات دولتی و محاضر رسمی نپذیرند. امیدوارم بزودی موضوع مجرد نسوان در مشهد بکلی عملی شود.» (230)

قیام گوهرشاد

علما و مجتهدان مشهد همچون حاج آقا حسین قمی، سید یونس اردبیلی و میرزا محمد آقازاده جلسات متعددی برگزار کردند و توطئه حجاب زدایی و موضوع اجباری شدن کلاه بین المللی و برپایی جشنها و مجالسی همچون جشن مدرسه شاپور شیراز را - که گروهی از دختران جوان با گیسوان نمایان به رقص و پایکوبی پرداخته بودند⁽²³¹⁾ - مورد بحث و نقد قرار دادند. در یکی از نشستها که در منزل حاج آقا حسین قمی برگزار گردید ایشان از اوضاع جاری مملکت و فشاری که بر اسلام وارد شده بشدت متاثر و گریان می شوند و سپس می فرمایند: «امروز اسلام فدایی می خواهد. بر مردم است که قیام کنند.» در نهایت علما تصمیم می گیرند که حاج آقا حسین قمی در اعتراض به اقدامات رضاخان به تهران رفته، با او صحبت کند. ایشان به قرآن تفاعل کرده، پس از خوب دانستن این اقدام، برای سفر مصمم می شود و اعلام می کند که اگر رضاخان از اعمال غیر شرعی خود دست بردارد تا پای جان در انجام این مبارزه خواهد ایستاد. آیه الله قمی، در آخرین جلسه درس خود می فرماید: «به عقیده من اگر پیشرفت این جلوگیری از خلاف مذهب، منوط به کشته شدن ده هزار نفر، که راس آنها حاج آقا حسین قمی است باشد، ارزش دارد.»⁽²³²⁾ ایشان پیش از حرکت، تلگرامی به رضاخان می فرستد و سبب حرکت خود را اعلام می دارد. قبل از حرکت، گروهی از مؤمنین مشهد از وی می پرسند که در ملاقات با شاه چه خواهید کرد؟ معظم له می فرماید: «اول از او درخواست می کنم که از برنامه های غیراسلامی دست بردارد و اگر موافقت نکرد خفه اش می کنم.»⁽²³³⁾

حاج آقا حسین پس از ورود به تهران (29 ربیع الاول 1354) با قید استخاره ای راهی شهر ری شده، در باغ «سراج الملک» منزل کردند. مردم مؤمن و دین باور با حرکت خود به حضرت عبدالعظیم علیه السلام و دیدار با مرجع خود، آمادگی خویشتن را برای هر گونه جانفشانی و فداکاری اعلام نمودند. حضور گسترده دیدارکنندگان موجب وحشت و هراس دولت رضاخانی گردید و در نتیجه ظهر روز دوم ربیع الثانی ملاقات با آیه الله قمی ممنوع اعلام شد و محل اقامت ایشان به محاصره کامل درآمد. پس از گذشت چند روز از محاصره محل، فرستادگان رضاخان به دیدار حاج آقا حسین قمی آمدند و با لحن بی ادبانه اظهار کردند که: عرایض شما به سمع ملوکانه رسیده است. ایشان با بی اعتنایی به آنها فرمودند که «من باید با شخص شاه ملاقات کنم.» این در حالی بود که رضاخان به شدت از انجام این ملاقات واهمه داشت و از تحقق آن دوری می جست. خبر بازداشت حاج آقا حسین قمی به مشهد رسید و حال و هوای شهر را دگرگون ساخت. بسیاری از مردم مشهد در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند و به سخنان وعاظ و خطبا چون شیخ محمد تقی بهلول، شیخ محمد واعظ خراسانی، شیخ عباسعلی محقق، شیخ علی اکبر مدقق، شیخ محمد قوچانی که در مذمت اقدامات رضاخان از جمله اجباری نمودن کلاه بین المللی و تبلیغ کشف حجاب، به ایراد سخن پرداخته بودند، گوش فرادادند. ⁽²³⁴⁾

روز چهاردهم ربیع الثانی 1354 گروههای مختلف مردم مشهد و روستاهای اطراف، به سوی مسجد گوهرشاد حرکت کردند تا به جمع مردم و روحانیون متحصن در مسجد بپیوندند، لیکن قزاقان رضاخان، با نواختن شیپور جنگ بی محابا به روی مردم آتش گشودند و حدود یکصد نفر را شهید و مجروح کردند. اما مردم مقاوم و صبور، با داس و چهارشاخ و بیل به مقابله برخاسته، به حرکت

خود ادامه دادند و پس از عقب راندن قزاقها، به طرف مسجد سرازیر شدند. حضور زنان مسلمان در این قیام بسیار چشمگیر است. با درخواست آنان چادری در مسجد پیرزن که در وسط صحن مسجد گوهرشاد واقع بود، زده شد و آنان در آنجا مجتمع گشتند. نیمه های شب یکشنبه نیروهای قزاق پس از دستور رضاخان به فرماندهی سرهنگ ایرج مطبوعی در نقاط حساس مسجد گوهرشاد و اطراف آن مستقر شدند. مسلسل‌های سنگین را بر بامهای مشرف به حیاط مسجد قرار داده، سپس حمله را آغاز کردند و هنگامی که سپیده صبح زد بیش از دو هزار (تا پنج هزار) شهید در مسجد گوهرشاد و در صحن و دالانهای مسجد در خون غلتان بودند. کامیونهای نظامی برای حمل جنازه ها آماده می شدند. به گفته یک شاهد عینی، پنجاه و شش کامیون جنازه از مسجد بیرون بردند و حتی زخمیان را نیز همراه کشته شدگان در گودال دفن کردند. پس از این حادثه خونبار، رضاخان زمینه اخراج حاج آقا حسین قمی را فراهم کرد و ایشان را به عتبات مقدس تبعید کرد. (235)

مقابله با اشغالگران

با شروع جنگ جهانی دوم در سال 1360 هجری نیروهای مهاجم انگلیسی به کشور عراق حمله کردند، لیکن با مقابله مردم مواجه شدند و نبردهای شدیدی بین آنان صورت گرفت. به گواهی تاریخ، علمای آن عصر نقش سرنوشت سازی را در تهییج مردم مقابله با آنان نیروهای انگلیسی داشتند. آیه الله قمی با صدور فتوایی مردم را به مقابله با نیروهای مهاجم فرا خوانده و دفاع از کیان اسلام را جزو بهترین عبادتها شمرد. ایشان همچنین ضمن دعوت مردم و نیروهای دفاعی به هماهنگی و وحدت نسبت به تلاش برای اختلاف اندازی و تفرقه میان نیروهای مسلمان هشدار داده بود. (236)

تهدید به اعلام جنگ

پس از تبعید خفت بار رضاخان در شهریور 1320 ش. ایران شاهد گسستن رشته های پوسیده اختناق گردید. آیه الله حاج آقا حسین قمی از این فرصت پیش آمده استفاده کرد و به قصد زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام و به منظور پیگیری اقدامات گذشته خود آماده سفر به ایران شد و به ایران بازگشت. ایشان در شهر مشهد تلگرافی به دولت مخابره کرد و پیشنهادهای ذیل را مطرح نمود: لغو کشف حجاب، انحلال مدارس مختلط، برپایی نماز جماعت و تعلیم قرآن و درس دینی در مدارس، آزادی حوزه های علمیه، کاهش فشار اقتصادی از دوش طبقه ضعیف، تلاش برای تعمیر قبور ائمه بقیع علیهم السلام. (237)

بعد از گذشت چند روزی از ارسال تلگرام، حاج آقا حسین قمی به تهران آمده، متوجه می شود که دولت تصمیم ندارد به خواسته های ایشان ترتیب اثر دهد. بر این اساس، به طور علنی با دولت اعلام جنگ می کند. طبقات مختلف مردم و علما به حمایت از درخواستهای مرجع بزرگوار خود برمی خیزند. دولت با ملاحظه این خیزش عمومی و از سویی ایستادگی آن مرد الهی، سرانجام مجبور به عقب نشینی می شود و در تاریخ دوازدهم شهریور 1322 ش. پیشنهادهای ایشان را می پذیرد. (238)

پس از آن آیه الله حاج آقا حسین قمی که ثمره تلاشهای ده ساله خویش را نظاره می کند راهی کربلا می شود.

سزای مرتد

پس از انتشار و پخش کتابهای کسروی - که در برگیرنده افکار منحط و ضد دینی بود - عکس العملهای متفاوتی از سوی مرزبانان مکتب تشیع و مردم معتقد به مقدسات دینی صورت پذیرفت و با آمدن کتابهای کسروی در حوزه

علمیه نجف اشرف و کربلا، سید مجتبی نواب صفوی نزد مراجع و اساتید عالیمقامی همچون آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی و علامه امینی رفته، کتابهای منحنی مزبور را با اظهار ناراحتی و تأسف، به آنان نشان می دهد و منتظر تصمیم و اقدام آن حافظان حریم دین می گردد. حاج آقا حسین قمی پس از مطالعه کتابها احمد کسروی را مرتد دانسته، حکم ارتداد وی را صادر می کند.

(239)

نواب صفوی به حکم وظیفه دینی خویش، با تصمیمی قاطع درس و مدرسه را رها ساخته، به سرعت به وطن باز می گردد تا آن نابخرد را به سزایش برساند. او در روز 24 اردیبهشت 1324 ش به قصد کشتن کسروی به همراه اسلحه کمری عازم آن خانه نابخرد می شود. پس از برخورد با وی او نشانه می گیرد ولی اسلحه گیر می کند. وی صحنه را رها نساخته، به جانب او حمله ور می شود و سر آن مزدور را گرفته، با اسلحه به سر و صورتش می کوبد. این حرکت شجاعانه، ناکام می ماند و کسروی جان سالم بدر می برد. پس از وقوع این حادثه نواب دستگیر می شود. (240) اما با فشار طبقات مردم - بخصوص روحانیون - آن مجاهد خستگی ناپذیر آزاد می شود و پس از آزادی، زمینه قتل کسروی را طرح ریزی می کند. در نهایت، روز 20 اسفند 1324 سید حسین امامی به همراه برادر خود سید علی محمد، بنا به توصیه نواب، پیشتاز شده، کسروی را به درک واصل می کند. (241)

در آینه اخلاق

در پایان نمونه هایی از جلوه های رفتاری و اخلاقی آیه الله قمی را که هر کدام ستاره ای فروزان برای رهروان فضیلت و چراغ هدایتی برای شیفتگان رسیدن به کمال خواهد بود، بیان می کنیم.

پرهیز از خلف وعده

او بارها برای تربیت دیگران می فرمود: «در نظر ندارم در تمام عمر و ایام حیاتم حتی یک مرتبه خلف وعده ای نموده باشم.»⁽²⁴²⁾

برپایی درس و بحث در شبهای احیا

درس و بحثهای علمی آن بزرگوار حتی در شبهای احیای ماه مبارک رمضان دایر بود. در حالی که مردم در کنار مرقد پاک سیدالشهداء علیه السلام سخت مشغول خواندن قرآن، زیارت و انجام اعمال شب قدر بودند، ایشان به درس و بحث مشغول می گشت و می فرمود: «فراگیری علم، از حرم رفتن و قرآن خواندن برتر و افضل است.»⁽²⁴³⁾

شیوه انتخاب همسفر

او هرگاه قصد مسافرت به جایی را داشت با کسانی که در بحث خصوصی او حاضر می شدند همسفر می شد تا درس سفر مشغول مباحثه شوند.⁽²⁴⁴⁾

به خاطر رفاقت وارد جهنم نمی شوم

حاج آقا حسین قمی در دوستی، بر رفاقت صحیح، فوق العاده پای بند بود و رفیق را تا جایی دوست داشت که حدود اسلامی اجازه می داد و هرگز حاضر نبود به خاطر دوستی، ضوابط شرعی را به هیچ مقدار و تحت هیچ عنوانی زیر پا بگذارد. بارها می فرمود: «من تا در جهنم با رفیق هستم ولی به خاطر رفاقت داخل جهنم نمی شوم.»⁽²⁴⁵⁾

وقف بالاسر حضرت علیه السلام

روزی آیه الله قمی در حالی که در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مشغول نماز جماعت بود، نماز خود را قطع کرد و اقتدا کنندگان نیز با تعجب نماز را ناتمام رها کرده، نزد آقا آمدند تا از علت این کار اطلاع پیدا کنند.

حاج آقا حسین فرمود:

در هنگام خواندن نماز، متوجه شدم که کنار فرشی که روی آن ایستاده ام نوشته است «وقف بالاسر حضرت علیه السلام!» سریعا فرش را بردارید و سر جای خود پهن کنید تا دوباره نماز را شروع کنم. ⁽²⁴⁶⁾

فراسوی فروتنی

روزی گروهی از برادران عرب زبان که به حرم امام حسین علیه السلام آمده بودند در نماز جماعت حاج آقا حسین قمی شرکت کردند. بعد از اتمام نماز به حضور آقا رسیدند و گفتند: ما به شما اقتدا کردیم در حالی که اطمینان به صحت قرائت شما نداشتیم، چون اصل زبان شما ایرانی است! حاج آقا حسین در پاسخ به آنان با تواضع و فروتنی فرمود: «من هم اینک نزد شما می نشینم و حمد و سوره را قرائت می کنم تا مطمئن شوید. ⁽²⁴⁷⁾»

رحلت

پس از رحلت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، که مرجعیت عامه شیعه به آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی سپرده شد، ایشان از پذیرش و قبول این مسؤ ولیت سنگین بسیار ناراحت و غمگین گردید. لذا با خواندن نمازهای حاجت و نماز جعفر طیار از خداوند متعال درخواست می کرد که مرگش زود فرا رسد. ⁽²⁴⁸⁾ آیه الله سید محمد هادی میلانی (ره) که ارتباط نزدیکی با آن فقیه زاهد داشت در این باره می گوید:

«به حرم سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدم، آقا بالای سر مطهر نشسته بودند؛ به من اشاره نموده، نزد ایشان رفتم و آقا اظهار داشتند: ریاست به من روی آورده و من می ترسم به دینم لطمه بخورد! من دعا می کنم شما آمین بگویید (با

بالعکس) (سپس فرمودند: خدایا! اگر این ریاست به دین من مضر است، جان مرا بگیر! و آن قدر گریه کردند که زمین از آب دیده ایشان تر شد. ⁽²⁴⁹⁾»

پس از آن، بیماری سختی بر آقا عارض شد و ایشان احساس کرد که خداوند دعایش را اجابت کرده و لحظه ترک این دنیای فانی فرا رسیده است. سرانجام ایشان دقایقی پس از طلوع آفتاب روز پنجشنبه 14 ربیع الاول 1366 ق. در 84 سالگی به دیار باقی شتافت و جهان اسلام را که چند ماهی به غم از دست دادن آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی عزادار شده بود به فوت فرزانه ای دیگر داغدار ساخت.

جنازه مطهر مرحوم آیه الله العظمی قمی ابتدا در شهر بغداد با حضور مسلمانان و مؤمنان آن شهر تشییع و سپس آن را به شهر کربلا روانه ساختند. مردم کربلا با حضور وسیع و کم نظیر خود در تشییع جنازه وی ارادت و اخلاص گذشته خویش را بار دیگر به اثبات رساندند و پس از طواف آن بیکر پاک در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و اقامه نماز میت، با جنازه مطهر وی وداع کردند. با انتقال جنازه ایشان به نجف، مردم با شور و حماسه وصف ناشدنی، آن را بر دوش خود حمل کرده، راهی حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدند پس از طواف، در مقبره شیخ الشریعه اصفهانی (واقع در صحن مطهر) به خاک سپردند.

از مرحوم حاج آقا حسن قمی فرزندان دانشمند و نوادگان فرهیخته ای به یادگار مانده است. آیه الله آقا موسی صدر نوه دختری ایشان می باشد. ⁽²⁵⁰⁾

آیه الله شاه آبادی

متوفای 1328 ش.

آسمان عرفان

محمد علی محمدی

طلوع ستاره

در سال 1292 ق. در محله حسین آباد اصفهان در خانه آیه الله میرزا محمد جواد بیدآبادی طفلی پا به عرصه وجود نهاد که او را «محمد علی» نامیدند. آیه الله بیدآبادی که خود فقیهی وارسته بود به تربیت فرزندانش همت و توجه فوق العاده ای داشت و به برکت همین تلاش، فرزندانش هر یک چون ستاره ای تابناک بر تارک حوزه های علمیه درخشیدند.

کلاس نور

محمد علی، مقدمات علوم را نزد پدر آموخت و آنگاه در کلاس درس برادر بزرگترش (شیخ احمد مجتهد) که یکی از اساتید معروف آن روز اصفهان بود حاضر شد و چون به دهمین بهار عمر قدم نهاد در درس آیه الله میرزاهاشم خوانساری (نویسنده کتاب مبانی الاصول) شرکت نمود و معلم درس ریاضیات وی نیز آقا میرزا عبدالرزاق سرتیپ بود.

در سال 1304 ق. ناصرالدین شاه قاجار، آیه الله بیدآبادی را به همراه دو فرزندش محمد علی و علی محمد به تهران تبعید کرد و محمد علی در تهران در درس فقه و اصول آیه الله میرزا حسن آشتیانی - که خود از شاگردان بزرگ آیه الله شیخ مرتضی انصاری بود - شرکت نمود و فطرت توحیدی و عشق به شناخت معارف الهی او را به درس فلسفه حکیم بزرگ میرزا ابوالحسن جلوه مشتاق ساخت.

میرزا محمد علی نخستین سالهای بلوغ را پشت سر می گذاشت که در کلاس درس عرفان نشست و آنگاه که وارد هیجدهمین سال عمر خود شد در سال 1310 ق. به درجه اجتهاد نایل آمد.

او در سال 1312 ق. اولین و بهترین استاد خود یعنی پدر مهربانش را از دست داد ولی این حادثه تلخ نتوانست در روح او خللی ایجاد کند و به رغم مشکلات فراوان به تحصیل ادامه داد. وی حدود شانزده سال در تهران اقامت کرد و در این مدت علاوه بر تحصیل به تدریس اشتغال داشت. (251)

در سال 1320 ق. میرزا محمد علی به قصد عزیمت به نجف اشرف و حضور در درس آیه الله العظمی محمد کاظم خراسانی (مشهور به آخوند خراسانی) ابتدا راهی اصفهان شد و پس از دو سال اقامت در آنجا راهی نجف گردید. در این سفر مادر و پدر همسرش نیز او را همراهی می کردند.

در این زمان میرزا محمد علی با آنکه خود مجتهد بود با شور و شوقی وصف ناپذیر درس آخوند خراسانی حاضر می شد. اقامت ایشان در نجف هفت سال طول کشید و طی آن توانست در دو دوره کامل درس خارج اصول آخوند شرکت کند که نتیجه آن یک دوره شرح بر کتاب کفایة الاصول است که به قلم ایشان نگارش یافته است.

همچنین ایشان در نجف در درس آیه الله شیخ فتح الله شریعت (شیخ الشریعه) و آیه الله میرزا محمد حسن خلیلی شرکت می جست.

پس از رحلت آخوند خراسانی - که آقا میرزا محمد علی برای ایشان احترام فوق العاده قائل بود و او را عقل مجسم می شمرد - جناب میرزا راهی سامرا شد تا از خرمن علوم آیه الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی خوشه چینی کند. ایشان پس از درس استاد در جایگاه تدریس می نشست و بسیاری از شاگردان

استاد در کلاس او شرکت می کردند در این میان میرزای شیرازی خود نیز به آیه الله شاه آبادی توجه ویژه ای داشت و به همین دلیل است که آیه الله شاه آبادی یکی از شش نفری است که از میرزای شیرازی گواهی اجتهاد دریافت کرده است. چنانکه آیات عظام شیخ الشریعه اصفهانی، سید اسماعیل صدر، شریانی، میرزا خلیل تهرانی هم به عارف کامل شاه آبادی گواهی اجتهاد داده بودند. (252)

بازگشت

آیت حق، شاه آبادی بعد از هشت سال اقامت در عراق به رغم میل باطنی خود و به خاطر درخواست مادرش - که دوری از دیگر فرزندان کاسه صبرش را لبریز کرده بود - به طرف ایران حرکت کرد و آنگاه که علمای سامرا دریافتند که ایشان در حال آماده سازی وسایل سفر برای حرکت به طرف ایران است با اصرار زیاد از ایشان خواستند که در سامرا بماند ولی ایشان رضایت مادر را که رضایت خداوند در آن بود به تدریس و اقامت در سامرا ترجیح داده و به طرف اصفهان به راه افتاد.

چون مردم تهران از ورود آیه الله شاه آبادی به ایران مطلع شدند از ایشان خواستند که به تهران بروند و وی پذیرفت و چون منزل ایشان در خیابان شاه آباد (جمهوری اسلامی کنونی) بود به آیه الله شاه آبادی معروف شد.

ایشان نخست در منزل اقامه جماعت و سخنرانی می نمود و بعد به سبب کمبود جا سنگر را به مسجد سراج الملک منتقل کرد.

آن بزرگوار از سال 1330 ق. تا 1347 ق. در تهران اقامت داشت. در آن زمان چون تازه رضاخان به قدرت رسیده بود یکی از مهم ترین اقدامات آیه الله شاه آبادی مبارزه با ظلم ستم شاهی وی بود، چنانکه امام «قدس سره» می فرمایند:

«مرحوم آیه الله شاه آبادی علاوه بر آنکه یک فقیه و عارف کامل بودند یک مبارزه به تمام معنا هم بودند.» (253)

در اوج خفقان رضاخانی، آیه الله شاه آبادی، از علمای تهران و دیگر شهرها خواست که در اعتراض به ستمهای شاه در پناه حضرت عبدالعظیم در شهری گرد آمده، متحصن شوند. ولی علما نتوانستند ایشان را همراهی کنند و در حالی که تنها دو نفر ایشان را همراهی می کردند دست از مبارزه خود برداشت و چون ماه محرم بود همه روزه با سخنرانیهای کوبنده فجایع رژیم را برای مردم بازگو می نمود.

آن بزرگوار حدود پانزده ماه به تحصن ادامه داد و آنگاه در سال 1347 ق. راهی شهر مقدس قم شد. و به تعلیم و تربیت طلاب علوم دینی همت گمارد. (254)

سر عشق

یکی از افرادی که از محضر این عالم بزرگ کسب فیض نمود امام امت (ره) است که نزد آیه الله شاه آبادی کتابهای عرفانی فصوص الحکم، مفتاح الغیب و منازل السائرین را فراگرفت. امام (ره) چگونگی آشنایی خود با آیه الله شاه آبادی را چنین توضیح می دهد:

«من پس از آنکه توسط یکی از منسوبین مرحوم شاه آبادی با ایشان آشنا شدم، در مدرسه فیضیه ایشان را ملاقات کردم و یک مساءله عرفانی از ایشان پرسیدم. شروع کردند به گفتن، فهمیدم اهل کار است. به دنبال ایشان آمدم و اصرار می کردم که با ایشان یک درس داشته باشم و ایشان در ابتدا قبول نمی کردند تا به گذر «عابدین» - یکی از محلات قم - رسیدیم و بالاخره ایشان که فکر می کرد من فلسفه می خواهم قبول کردند.

ولی من به ایشان گفتم که فلسفه خوانده ام و عرفان می خواهم و ایشان دوباره بنا را گذاشتند بر قبول نکردن و من باز هم اصرار کردم، تا بالاخره ایشان قبول کردند و من حدود هفت سال نزد ایشان فصوص و مفتاح الغیب خواندم. «
آیه الله شاه آبادی به امام علاقه زیادی داشت به گونه ای که هر گاه می خواست او را صدا کند بدون آوردن پسوندها یا پیشوندی همان گونه که پدران فرزندان خود را صدا می کنند می فرمود روح الله! آری، او امام را روح خدا می دانست. البته علاقه امام هم به استادش بسیار زیاد بود تا آنجا که هر گاه از ایشان نامی به میان می آورد می فرمود: روحی له الفداء، جانم فدای او باد! این مطلب در کتابهای امام (ره) بخصوص در کتابهای عرفانی ایشان کاملاً مشهود است. (255)

یکی دیگر از افرادی که در قم از خرمن علم آیت حق، شاه آبادی خوشه ها چید آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی است.

آهنگ رجعت

آیه الله شاه آبادی هفت سال در قم اقامت گزید. زمانی نیز مردم تهران به قم آمده، از ایشان خواستند به تهران مراجعت کند و وی به رغم میل باطنی خود، در پی احساس وظیفه در سال 1354 ق. راهی تهران شد. ابتدا حدود دو سال در مسجد امین الدوله - واقع در بازار چهل تن - به امامت جماعت و ارشاد و هدایت پرداخت و آنگاه که یکی از شبستانهای مسجد جامع - که قبل از آن تبدیل به انبار شده بود - آماده شد، نماز و سخنرانی را بدانجا منتقل نمود و از آن پس مسجد جامع سنگر مبارزه با رضاخان گردید. (256)

شیر بیشه حق

در موقعیتی که رضاخان تمام مساجد و منابر را تعطیل نموده بود آیه الله شاه آبادی هیچ گاه نماز و سخنرانی اش قطع نشد. زمانی هم که رضاقلدر پوشیدن لباس روحانیت را ممنوع کرده بود او فرزندان را به روحانی شدن و پوشیدن لباس مقدس روحانیت تشویق کرد و به برکت همیت تلاش مخلصانه هفت تن از فرزندان ایشان روحانی شدند.

ماءموران رضاخان، برای آنکه بتوانند صدای حق طلب آیه الله شاه آبادی را خاموش کنند، منبر او را از مسجد جامع دزدیدند ولی از آن پس ایشان ایستاده سخنرانی می کرد و می گفت

«منبر سخن نمی گوید اگر می خواهید سخنرانی تعطیل شود، باید مرا ببرید و من هر روز قبل از اذان صبح تنهایی از منزل به طرف مسجد می آیم، اگر عرضه دارید آن وقت بیایید و مرا دستگیر کنید!»

بر پایه این گفتار شجاعانه روزی عده ای روباه صفت برای دستگیری شیخ عارف به مسجد جامع حمله ور شدند و با بی شرمی تمام همچون لشکر یزید چکمه پوشان وارد مسجد شدند که ناگاه آیت حق نهیبی بر آنها زد و همگی آنها پا به فرار گذاشتند و برای دستگیری ایشان در بیرون مسجد کمین کردند و آنگاه که آیه الله شاه آبادی از مسجد خارج شد فرمانده آنها رو به شیخ عارف کرد و گفت: «آقای شاه آبادی! آقای شاه آبادی! تو باید همراه ما بیایی کلانتری!»

آیه الله شاه آبادی ایستاد و در حالی که ابروانش به هم گره خورده بود گفت:

«برو به بزرگترت بگو بیاد!» و به راه خود ادامه داد. (257)

فقیه بیدار

از دیگر اقدامات فرهنگی و ابتکارات آیه الله شاه آبادی برپایی جلسات سخنرانی خانگی - دور از چشم ماءموران رژیم - بود که نقش مهمی در مبارزات و آگاهی سیاسی مردم ایفا می کرد.

شیخ عارف کامل از تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان نیز غافل نبود و در پی این مقصود منزل شخصی خود را به تدریس و تعلیم نونهالان اختصاص داده بود. او چند مرد صالح و مؤمن انتخاب کرد که به دانش آموزان درس بدهند و خود نیز بر کار مدرسه نظارت داشت و هفته ای یک بار با سخنرانی برای دانش آموزان و اولیای آنها، آنها را در حفظ شعائر اسلام راهنمایی می کرد.

آیت حق برای امر به معروف و نهی از منکر اهمیت زیادی قائل بود و در انجام این واجب الهی از مردم و اهالی مسجد هم استمداد می جست. چنانکه آورده اند پزشکی که در همسایگی ایشان بود با آوردن معلم موسیقی و وسایل آن، موجبات ناراحتی ایشان و همسایگان را فراهم کرده بود و چون حضرت آیه الله شاه آبادی از او خواست که از این عمل شیطانی دست بردارد قبول نکرد!

آیت حق در سخنرانی شب جمعه فرمود:

«خوب است از این پس هر کسی از جلو مطب این دکتر می گذرد با خوشرویی از او بخواهد که از این عمل دست بردارد.»

چند روز گذشت. پزشک هر روز با دهها مراجعه کننده مواجه می شد که همگی بدو تذکر می دادند که دست از این عمل بردارد. او چاره ای جز تعطیل کردن کلاس ندید و آنگاه که با آیه الله شاه آبادی مواجه شد گفت:

«آقای شاه آبادی! با قدرت ملت کار را تمام کردی... من جواب مراجع قضایی و قانونی را می توانستم بدهم ولی هرگز درباره این روش مردمی نیندیشیده بودم.»

آری، بر اثر تلاش خستگی ناپذیر ایشان و دیگر مؤمنان کلیه مراکز فساد در مدت کوتاهی از آن منطقه برچیده شد. (258)

قافله سالار نور

مهم ترین اقدام فرهنگی ایشان تدریس و بعد از آن تالیف است. وی در حوزه علمیه قم روزی نه تا ده درس تدریس می کرد و نکته جالب توجه اینکه هر یک از علما که در درسی از درسهای ایشان شرکت می کرد، استاد را در همان رشته خاص بسیار می ستود؛ چنانکه امام (ره) که در درسهای عرفان ایشان حاضر می شد استادش را در عرفان فوق العاده می ستود و آیه الله میرزا هاشم آملی (ره) معتقد بود مهارت ایشان در فقه و اصول بیش از فلسفه و عرفان است.

آنچه ایشان تدریس می نمود عبارت بود از: 1. فقه و اصول (دوره سطح و خارج)

2. تفسیر

3. عرفان

4. فلسفه و منطق و... که دانش پژوهان بسیاری از آنها استفاده می کردند.

(259) در ذیل نام چند تن از آنان را یادآور می شویم:

1. حضرت امام خمینی (ره)

2. آیه الله حاج شهاب الدین مرعشی نجفی

3. آیه الله حاج میرزا هاشم آملی

4. آیه الله شیخ محمد رضا طبسی نجفی

5. آیه الله حاج محمد ثقفی تهرانی (پدر همسر حضرت امام) و...

پربهاتر از خون شهیدان

از شیخ عارف کامل کتابهای فراوانی بر جا مانده که برخی از آنها چاپ شده و بعضی دیگر هنوز به چاپ نرسیده است. در این میاه، بعضی از رساله ها و کتابهای چاپ نشده ایشان، پس از رحلت استاد در اختیار حضرت امام (ره) قرار داشت که در سال 1343 ش. در حمله ساواک به کتابخانه و منزل امام در قم همراه آثاری از امام راحل ربوده شد.

اینک مروری بر آثار آیه الله شاه آبادی:

1. شذرات المعارف نام دیگر این کتاب حرام الاسلام است و در ایران چند بار به چاپ رسیده است. این کتاب در دو جلد جیبی و درباره مطالب اخلاقی و مبارزه با تهاجم فرهنگی است.

2. رشحات البحار. عربی و شامل 3 بخش است: الف: القرآن والعتره ب: الايمان والرجعه ج: الانسان والفقرة.

3. مفتاح السعادة فی احکام العبادة (توضیح المسائل)

4. حاشیه نجات العباد: چنانکه از نام آن برمی آید شامل حاشیه هایی است که ایشان بر کتاب نجات العباد استاد بزرگ شیخ محد حسن صاحب جواهر نوشته است.

5. منازل السالکین: موضوع این کتاب اخلاق است که در هزار منزل تنظیم شده است.

6. حاشیه کفایة الاصول آخوند خراسانی

7. حاشیه فصول الاصول

8. رساله العقل والجهل

9. تفسیری مشتمل بر توحید، اخلاق و سیر و سلوک

10. چهار رساله درباره نبوت عامه خاصه و تعدادی کتب و رساله دیگر. (260)

آخرین منزل هستی

و سرانجام در ساعت 2 بعد از ظهر روز پنجشنبه سوم آذر 1328 ش. (سوم صفر 1369 ق.) پس از هفتاد و هفت سال عمر پر برکت روح او به ملکوت اعلی پرواز کرد.

جنازه پاک او با تشییع هزاران نفر از مردم مؤمن به حضرت عبدالعظیم منتقل و در مقبره شیخ ابوالفتوح رازی (مفسر بزرگ) مدفون گشت.

فرزندان

آیه الله شاه آبادی ده فرزند پسر داشت که هفت تن آنان روحانی می باشند. در ذیل بخشی از زندگی یکی از فرزندان رشید ایشان شهید حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ مهدی شاه آبادی را از نظر می گذرانیم.

ایشان در سال 1309 ش. متولد و در چهار سالگی به منظور فراگیری قرآن مجید راهی مکتب خانه شد و پس از دو سال راه دبستان را پیش گرفت. آنگاه که چهاردهمین بهار عمر خود را می گذراند وارد مدرسه علمیه هروی شد و پس از سپری کردن دوره های مقدماتی راهی شهر مقدس قم شد.

او کتاب رسائل را از آیه الله مشکینی، مکاسب را از آیه الله ستوده و کفایة الاصول را از آیه الله مجتهدی آموخت و در 25 سالگی در کلاس درس خارج فقه و اصول نشست. اساتید او در درس خارج، حضرت امام (ره) و آیات عظام بروجردی، گلپایگانی و اراکی بودند.

شروع مبارزات شیخ مهدی از زمان مبارزات مجاهد بزرگ آیه الله کاشانی و رویدادهای ملی شدن صنعت نفت بود. وی در سال 1332 پس از کودتای ننگین 28 مرداد برای اولین بار دستگیر و زندانی شد. اوج گیری مبارزات ایشان هنگامی بود که امام (ره) برای سرنگونی فرعون زمان به مبارزه برخاسته بود و شیخ مهدی هم سعی می کرد به دنبال امام باشد و به همین سبب چندین بار زندانی و شکنجه شد. آخرین زندان ایشان در سال 1357 ش. بود که در سوم بهمن سال - چند روز قبل از ورود امام (ره) به ایران - از زندان آزاد شد.

حجة الاسلام شاه آبادی پس از پیروزی انقلاب مسؤ ولت‌های زیادی به عهده داشت که به بعضی از آنها اشاره می شود: عضویت در شورای مرکزی کمیته انقلاب اسلامی، عضو هسته مرکزی جامعه روحانیت مبارز، نمایندگی امام در هیأت بررسی عملکرد بنیاد مستضعفان، نمایندگی دوره اول و دوم مجلس شورای اسلامی.

و سرانجام این مجاهد نستوه که در عشق به جبهه ها و رزمندگان می سوخت برای چندمین بار در تاریخ پنج اردیبهشت 1363 ش. راهی جبهه های نور علیه ظلمت شد و در عصر پنجشنبه ششم اردیبهشت در جزایر مجنون، خمپاره ای در کنارش فرود آمد و او به سوی پروردگار خود بال گشود و به خیل شهدا پیوست.

بیکر مطهر این شهید عزیز به تهران منتقل شد و در بهشت زهرا در کنار دیگر شاهدان گلگون کفن آرمید. (261)

سید محسن امین

متوفای 1331 ش.

آل امین در گذشته های دور قبیله «قشاقش» یا «قشاقیش» شهرت داشت و در حله روزگار می گذراند. دست سرنوشت این مردم سخت کوش را به «حبل عامل» کوچاند مدتی پس از مهاجرت، ستاره ای به نام سید محمد امین در آسمان ریاست قبیله درخشید و بدین ترتیب «امین» زیور جاودان این خاندان شد. خاندانی که از وابستگان اهل بیت پیامبر ﷺ به شمار می آمد و نسب به امام علی بن الحسین می رساند.

عبدالکریم فرزند رئیس سید علی و نوه سید محمد امین بود. از پیوند این نیک مرد عابد با دختر شیخ محمد حسین فلحه - دانشور پاک نهاد جبل عامل - گوهری پدید آمد که سید محسن نام گرفت، روستای «شقرا» را شهرتی جاودان بخشید و سال 1284 ق. را به عنوان سال میلاد خویش، تاریخی به یاد ماندنی ساخت.

سید محسن قرآن، نوشتن، شنا و اسب دوانی را به یاری پدر، مادر و خویشاوندان آموخت. چون به 6 سالگی گام نهاد، به نحو و خوشنویسی روی آورد و از محضر دانشوران قبیله کامیاب شد. در 1297 ق. به روستای «عیثالزط» شتافت و از سید جواد مرتضی دانشمند آن سامان بهره گرفت.

توقف در «عیثالزط» تا حدود 1300 ق. به دراز کشید و با هجرت سید جواد به عراق پایان پذیرفت. سید محسن در این روستا با پرهیزگاری به نام شیخ محمد دبوق آشنا شد. مردمی هوشمند، پارسا، شیفته دانش و ادیب که سید محسن آشنایی با او را نعمتی الهی می دانست. شرح قطر، صرف، شرح ابن ناظم

بر الفیه، شرح جاربردی بر کافیه و مغنی از اندوخته های فرزند عبدالکریم در «عینالزط» بود.

با مهاجرت سید جواد نوجوان «شقرا» در پی استادی دیگر برآمد، سرانجام در 1301 ق. به بنت جبیل رفت و همواره شیخ محد دبوق از محضر سید نجیب فضل الله حسنی عینائی و شیخ موسی شراره بهره برد. در این سالها دوست صمیمی اش شیخ محد دبوق به خدمت نظام فرا خوانده شد و سید محسن دیگر بار تنها ماند. حضور در بنت جبیل تا 1304 ادامه یافت. در این سال شیخ موسی شراره دیده از جهان فرو بست و فرزند عبدالکریم که تا بحث استصحاب معالم پیش رفته بود. ناگزیر در جستجوی استادی دیگر برآمد استادی که هرگز نیافت و چون توان مالی نداشت، هوای جنوب از سر برون کرده به گوشه نشینی، تدریس و مطالعه روی آورد. ولی دریغ که سرنوشت آسودگی بروی نمی پسندید. ستاره «شقرا» به خدمت نظام فرا خوانده شد و برای گریز از این امر سفری دراز آغاز کرد. او پس از مدتی به وطن بازگشت تا رنج سفر ناخواسته از پیکر برون سازد، ولی با بیماری مرگ مادر روبرو شد.

سالهای تاریک

بی تردید مرگ مادر برای دانشجوی جوان «شقرا» بسیار دشوار بود ولی هنوز امید به آموختن و پیشرفت در وجودش شعله می کشید. امیدی که با درد دیدگان پدر و نابینایی وی به نومییدی گرایید. سرپرستی دو خواهر و پدر پیر، تنگدستی و ناداری، جوان «شقرا» را به کارهای مادی، که هیچ تجربه ای در آن نداشت، کشید. البته در کنار همه این نامرادیها فراخوانی دوباره به خدمت نظام نیز بر فشار روانی فرزند عبدالکریم می افزود. مشکلی که سرانجام به یاری شیخ ابوالخیر خطیب دمشقی، قاضی صور، از میان برداشته شد. او مدرسه حیدریه

«عیثالزط» را به صورت مدرسه ای معتبر و رسمی درآورد و دانشجویان شرکت کننده در آزمون سالانه را از گواهی تحصیلی برخوردار ساخت.

از رنجهای سرپرستی خانواده و دوری از استادان دانشور که بگذریم در این روزگار خبری دانشجوی جوان جبل عامل را شادمان ساخت. سرانجام تلاشهای بزرگان بنت جبیل به بار نشست و سید مهدی حکیم از نجف بدان سامان گام نهاد. شاگردان شیخ موسی شراره دیگر بار به مدرسه آن مرحوم بازگشتند تا از محضر دانشور تازه وارد بهره برند. سید محسن نیز همراه همسرش به بنت جبیل روی آورد، ولی دریغ که روش استاد فرزانه جدید با شیخ موسی تفاوت داشت. او همه توانش را در ارشاد مردم به کار می گرفت و اندک اندک سید محسن دریافت که هر چند بنت جبیل فقیهی شایسته یافته، ولی روزگار طلایی درس دیگر تکرار نخواهد شد؛ پس به «شقرا» بازگشت.

در این هنگام گروهی از دانش آموزان جبل عامل و حمص، که آوازه شهرت گوهر «شقرا» بدانها رسیده بود، به آستان وی روی آوردند تا از خرمن اندوخته هایش بهره گیرند. سید محسن در کنار تدریس از مطالعه و پژوهش غافل نبود و در این سالها شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را، که ارمغان یکی از سفرهای پدرش به شمار می آمد، مورد بررسی و مطالعه عمیق قرار داد. او بدین شیوه از زندگی خو گرفته بود که دیدار یک دوست همه چیز را دگرگون ساخت.

دیدار سبز

در یکی از روزهای سال 1208 ق. شیخ حسین مغنیه به دیدار سید محسن شتافته، تصمیم گروهی از دانشجویان جبل عامل را با وی میان نهاد. او گفت: ما برآنیم که سمت عراق رویم، تو نیز بیا!

سید محسن که سالها در انتظار چنین فرصتی بود، نومیدانه پاسخ داد: بدین سفر شوقی شگفت دارم، ولی حال پدرم را مشاهده می کنی، با او در این باره گفتگو کن!

پدر که بیش از هر چیز به نیکبختی فرزند می اندیشید، پسر را به استخاره فرا خواند. استخاره سفر را نیک نمایاند و بدین ترتیب سید محسن در واپسین روزهای رمضان 1308، بی هیچ درهمی، رهسپار عراق شد.

به سوی دریا

کاروان عاملیان پس از چند ماه به نجف رسید. سید محسن در نخستین فرصت خانه ای در محل «خویش» اجاره کرد و در درس بزرگان حوزه حضور یافت. سید علی بن سید محمود عاملی، سید احمد کربلایی، شیخ محمد باقر نجم آبادی، شیخ الشریعه اصفهانی گروهی از استادان نجف شمرده می شدند که ستاره «شقرا» را در آموختن کتابهای شرح لمعه، قوانین و رسائل یاری دادند. سید محسن سپس در درس خارج اصول شیخ محمد کاظم خراسانی شرکت جست، یک دوره اصول فقه از آن بزرگمرد بهره برد و در کنار آن از درس فقه حاج آقا رضا همدانی و شیخ محمد طه نجف نیز کامیاب شد.

هر چند ستاره جبل عامل دانشجویی تهیدست بود و حتی نان خویش را از نیک مردی به نام حاج احمد نسبه می خرید ولی پاکدلی و اخلاص در دانش اندوزی را با هیچ ثروتی عوض نمی کرد. بنابراین هنگامی که برخی از آشنایان از وی خواستند تا در درس استادی که توانایی مادری بسیار داشت حضور یابد، بی درنگ گفت هر چند آن استاد دانشوری گرانقدر است ولی نمی توانم خود را راضی کرده، در درسی حاضر شوم که بهره مندی از ثورت استاد می تواند یکی از انگیزه های آن شمرده شود.

روزهای دشوار

سالهای زندگی سید محسن در نجف، سالهایی دشوار بود. تنگدستی جانگزا، درگیری دو قبیله مهم شهر با یکدیگر و از همه مهم تر انتشار بیماری واگیر و در پی آن خشکسالی هر یک به گونه ای خاص، دانش پژوهان را آزرده ساخته، آنها را از دانش اندوزی باز می داشت. بیماری واگیر که با تب شدید همراه بود، بسیاری از ساکنان شهر را گرفتار ساخت. در این شرایط سید محسن، شیخ موسی قبلان را به یاری خواند و رسیدگی به اوضاع دانشجویان بیمار جبل عامل را وظیفه خود قرار داد. این کار بسیار دشوار و توانفرسا بود. ستاره جبل عامل برای آنکه شیخ موسی خسته نگردد و در نتیجه از ادامه این امر مهم چشم نپوشد. کارهای دشواری چون شستن ظرفها، پاکیزه ساختن اتاق بیمار، آماده سازی و خوراندن دارو را خود به عهده می گرفت و مردگان را به یاری شیخ موسی به گروستان رساخره، دفن می کرد. در این گردباد مرگ بسیاری از ساکنان حریم آسمانی امیر مؤمنان به دیار جاودانگی شتافتند سید جواد عاملی، از نوادگان صاحب مفتاح الکرامه و خویشاوندان نزدیک سید محسن، نیز در شمار آنها جای داشت. فرزند «شقرا» در سوگ سید جواد بسیار اندوهگین شده، مرثیه ای غمبار سرود.

چون تب بیماری واگیر فرو نشست، رنجوری همسر، دانش پژوه خسته جبل عامل را در نگرانی فرو برد. او اینک علاوه بر کارهای روزانه خویش باید به تیمار نوزاد و همسر بیمارش نیز می پرداخت. هر چند سرانجام توفان دردها و ناتوانیها فرو نشست، ولی نگرانی و اندوه دانشور «شقرا» پایان نیافت. نامه عبدالکریم کهنسال که در آن سید محسن را به گزینش یکی از دو کار زندگی در

«شقرا» و یا انتقال پدر به نجف ناگزیر ساخته بود، پژوهشگر تهیدست جبل عامل را در غمی جانگاہ فرو برد.

او نه یارای دل بریدن از نجف داشت و نه توان مالی انتقال پدر، ناگزیر به حرم امیرمؤمنان علی علیه السلام پناه برد، امام را به یاری فرا خواند. این توسل سرانجام مؤثر افتاد، نامه دیگری از «شقرا» رسید و عبدالکریم، فرزند را به تلاش در دانش اندوزی و فراموش کردن دشواریهای زندگی پدر فرا خواند. البته کرامت علوی بدین نامه محدود نبود چند سال بعد سید عبدالکریم بی آنکه هزینه ای بر فرزند تحمیل کند، همراه گروهی از نیکان سمت نجف رهسپار شد. مسافران جبل عامل چنان عبدالکریم کهنسال را از احترام و خدمت برخوردار ساختند که او بعدها به فرزندش گفت: اگر گروهی از فرزندان همراهم بودند، هرگز اینگونه به من خدمت نمی کردند و اسباب آسایشم را فراهم نمی آوردند. سرنوشت چنان تدبیر کرده بود که روشندل سالخورده جبل عامل به امید زندگی بهتر به عراق گام نهد و در روزهای پایان عمر به تجربه دشوار خشکسالی عراق نشیند. خشکسالی شگفتی که به فروش کتابهای سید محسن و زیور اندک همسرش انجامید. همزمان با پایان آن سالهای سخت سید عبدالکریم زندگی را وداع گفت و به سفارش خود در صحن حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد.

البته ستاره جبل عامل در کنار همه مشکلات نجف لحظه های زیبایی نیز داشت. لحظه هایی که پیاده تا کربلا راه سپردن، سفرهای زیارتی به جایگاههای مقدس و نشست با دوستان صمیمی را باید در شمار آنها جای داد.

هجرت به کویر

نامه های فراوانی که شیعیان دمشق سمت نجف فرستادند، سرانجام سودمند واقع شد و دانشور بزرگ خاندان امین را به خدمت در آن سامان مشتاق ساخت. بنابراین در واپسین روزهای جمادی الثانی سال 1319 ق. نجف را - پس از دو سال و نیم اقامت - ترک گفته، رهسپار دمشق شد و در روزهای پایانی شعبان بدان شهر رسید.

آفتاب «شقرا» که به چیزی جز نیکبختی مسلمانان نمی اندیشید با همه توان برای از میان برداشتن سه عامل تیره روزی مؤمنان ناآگاهی، تفرقه و کژروی ها به نورافشانی پرداخت ایجاد مدرسه هایی برای آموزش و پرورش دختران و پسران، وقف زمین و ساختمانهایی برای پیشبرد اهداف آموزشی و چاپ و انتشار کتاب های ویژه این آموزشگاهها بخشی از تلاشهای دانشور بیدار جبل عامل در زدودن زنگار ناآگاهی و جهل از جامعه اسلامی به شمار می آید.

نگارش کتاب «لواعج الاشجان» درباره شهادت امام حسین علیه السلام و نیز مجموعه پرارزش «المجالس السنیه» در مناقب و مصایب معصومان پاک علیهم السلام گوشه ای از کوششهای وی در از میان برداشتن کژروی های موجود در برگزاری عزای پیشوایان پاک بویژه حضرت امام حسین علیه السلام شمرده می شود. البته آن بزرگوار بدین بسنده نکرده، با نوشتن رساله «التنزیه» ضربه ای اساسی بر پیکر کژاندیشان ناآگاه وارد ساخت. در پی انتشار این اثر، که با هدف پاکسازی گردهمایی مذهبی را از بدعتها و گمراهیها انجام شد، مردم ناآگاه چنان در برابرش موضع گرفتند، که برخی از دوستانش خطر «انقلاب عوام» را به وی گوشزد کردند. آفتاب درخشان دمشق خود در این باره می گوید:

در برابر این رساله برخی از مردم برخاسته، هیاهو برپا ساختند و ناآگاهان را به هیجان آوردند... آنها در میان بخش گسترده ناآگاه جامعه چنین پخش کردند که فلانی (سید محسن امین) بر پا داشتن عزای امام حسین علیه السلام را حرام کرده و علاوه بر این مرا به خروج از دین متهم ساختند.

تبلیغات فراگیر درباره اندیشمند مصلح دمشق چنان مؤثر افتاد که حتی گروهی از گویندگان مذهبی در مسجدها به بیان گمراهیهایش پرداختند و برخی از مردم با گروه نهادن خانه خود و به دست آوردن اندکی پول، در جهاد نامقدس ضد سید محسن شرکت جستند.

تها در توفان

1321 ق. برای دانشور پاک نهاد جبل عامل سال برآورده شدن آرزوهای دیرین بود. او در این سال به زیارت بیت الله الحرام، مدینه النبوی صلی الله علیه و آله و بیت المقدس توفیق یافت و با کوله باری از خاطره، تجربه و آرزوی تکرار زیارت به «شقرا» بازگشت. اندک اندک 1322 ق. فرا رسید و آتش جنگ نخست جهانی شعله ور شد. سرور فقیهان جبل عامل که در چنان شرایطی هرگز دوری از دمشق را پسندیده نمی دید، فرآورده های کشاورزی اش را به بهایی اندک فروخته، رهسپار دمشق شد ولی بزودی دریافت که زندگی در روستای «شقرا» آرام تر و بهتر است، بنابراین دیگر بار به زادگاهش روی آورد و با کار کردن در زمینهایی که از پدر به ارث برده بود، زندگی ساده ای را آغاز کرد. هر چند به سبب جنگ وضعیت اقتصادی روز به روز دشوارتر می شد و عرصه بر تنگدستانی چون وی تنگ تر می گشت، ولی مصیبتی سخت تر از قحطی همه منطقه را فراگرفت. این مصیبت چیزی جز بیماری همه گیر «وبا» نبود. بیماری وحشتناکی که هوای زرد نامیده می شد و در یک روز - تنها در «شقرا» -

دوازده قربانی بر جای نهاد. مردم نگران از سرایت بیماری مردگان را رها کرده، از شستن، حمل و تدفین آنها خودداری می کردند. دانشمند بزرگ جبل عامل این بار نیز مانند سالهای بیماری واگیر نجف، خدمت به انسانهای دردمند را وظیفه خویش قرارداد و همراه «علی زین» و «عشما بنت الذیب»، که به سبب تنگدستی به شستشوی مردگان تن داده بودند، به کار دشوار حمل و نقل و تدفین مردگان پرداخته، از کوچیدن به آبادیهای سالم خودداری کرد. او پس از سالها آن روزهای تلخ را چنین به خاطر آورده است:

هنگامی که کسی می مرد، «علی زین» با «عمشا» - یکی از این دو تن - او را می شست. سپس من به خانه های مردم رفته، به آنان می گفتم: خارج شوید. آنها برون آمده، جنازه را حمل می کردند من نیز پشت سر آنها می رفتم، بر جنازه نماز می گزاردیم و آن را به خاک سپرده، راه آبادی پیش می گرفتیم؛ ولی هنوز به خانه نرسیده، خبر جنازه دیگر می رسید. ما دیگر بار به نماز و تدفین می پرداختیم و بدین ترتیب همه روز ما در این کار می گذشت. روزی زنی تهیدست درگذشت، هیچ کس حاضر نشد که زن در خانه اش شستشو داده شود. خرابه ای در آن نزدیکی بود، گفتم او را در خرابه شستشو دهید، ولی همسایگان جلوگیری کردند. سرانجام گفتم وی را درون ظرف بزرگی که شیره انگور می فشارند غسل دهند. اندکی بعد شستشو انجام یافت، ولی کسی نبود که جسد را به گورستان حمل کند. در این لحظه چند مرد و زن دیدم و آنها را به برداشتن پیکر واداشتم، سه سوی تابوت را به آنها سپردم و خود سمت چهارم را گرفتم. در راه به مردی برخوردیم که به جای من زیر تابوت قرار گرفت. پس از اندکی راه پیمایی حمل کنندگان جسد، از غفلت من سود جست، تابوت را در گوشه ای بر زمین نهادند...

این روزگار دشوار تا پایان جنگ جهانی ادامه یافت. سید محسن در یادآوری روزهای ناگوار قحطی، بیماری و گرسنگی این شعر را زمزمه می کرد:

ثم انقضت تلک السنون واهلها فکانها و کانهما احلام

مشکل عثمانیان

در این سالها دو تن از ساکنان «هرمل» به «شقرا» آمده، از دانشور بزرگ جبل عامل خواستند برای پایان دادن به درگیری دو گروه از ساکنان آن دیار به «هرمل» سفر کند. هر چند با توجه به شرایط موجود سفر بدان آبادی کار آسانی نمی نمود ولی آفتاب «شقرا»، که از میان برداشتن درگیریهای مؤمنان را وظیفه الهی خویش می دانست، دشواریها را به جان خریده روانه «هرمل» شد.

مسأله ای شگفت پیش آمده بود. یکی از سرمایه داران با بانویی ازدواج کرده، پیش از تولد فرزندش زندگی را وداع گفته بود. پس از مرگ وی همسرش پسری به دنیا آورد. بستگان حاج محمد علی ادعا می کردند که نوزاد بدون آثار حیات تولد یافته است ولی همسر بر این باور بود که فرزندش زنده پای به گیتی نهاده و پس از لحظه ای درگذشته است.

یکی از مسؤ ولان بلند پایه «هرمل» با ورود ستاره تابناک جبل عامل به وی گفت: از دو جهت در تنگنا واقع شده ایم یکی تنگنای اختلاف نژادها و مذهبها و دیگری تنگنای دین که دست ما را بسته است.

سید محسن پاسخ داد اختلاف نژادها و مذهبها موجب دشواری و تنگناست، این را می پذیرم ولی تنگنای دین قابل پذیرش نیست. مشکل حکومت عثمانی از ترک دین سرچشمه گرفته است. اگر شما به فرمانهای پروردگار عمل می کردید هرگز در سرایشی سقوط و انهدام قرار نمی گرفتید.

آنگاه محفل دادرسی تشکیل داد و پس از تحقیق حق را با زن یافت. ولی از آنجا که هیچ کس حتی مامای دهکده حاضر به گواهی حیات نوزاد در لحظه تولد نبود، ناگزیر از دو طرف خواست به صلح روی آورند. سپس در نشستی که با نمایندگان دو طرف داشت میان آنها صلح برقرار کرد و مسأله ای که می رفت، به رویارویی دو قبیله انجامد، فرجامی نیک یافت.

باز در قدس

با پایان جنگ جهانی امیر فیض بن الحسین فرمانروای دمشق شد. سرور دانشوران جبل عامل، که در پی اصلاح امور مسلمانان بود، چنان می پنداشت که مردی چون فیصل - با توجه به شیعه بودنش - می تواند وی را در این امر مهم یاری دهد بنابراین همراه گروهی از دانشمندان جبل عامل به دیدارش شتافت و توانست از قدرت مالی وی برای پیشبرد امور فرهنگی، آموزشی مؤمنان بهره گیرد.

در پی این سفر جاذبه فلسطین یک بار دیگر آفتاب «شقرا» را سمت خویش کشاند. آنچه در این سفر بسیار قابل توجه می نماید. توجه آن بزرگ مرد به وحدت صفوف دین باوران است. چون هنگام نماز عصر فرا رسید، خدمتکار مسجد صخره، که بزرگی و دانش سید را دریافته بود، آنها را به گوشه ای مسجد برد تا با خاطری آسوده به عبادت پردازند. آفتاب شقرا پرسید: چرا ما را بدین جای آورده ای می خواهیم در نماز جماعت شرکت کنیم.

خادم گفت: آقای من! شما با ما نماز می گزارید؟

مرجع شیعیان جنوب لبنان و دمشق پاسخ داد: چرا با شما نماز نگزاریم؟ آیا

ما و شما هر دو مسلمان نیستیم؟

آنگاه همگی برخاسته، همراه امام مسجد نماز جماعت به جای آوردند.

نماز باران

دانشور بزرگ جنوب لبنان علاوه بر دانش و روشن بینی از عرفان، یقین و معنویت فراوان بهره می برد، پس از بازگشت به وطن مشاهده بی آبی زمین و بی ابری پیوسته آسمان وی را در اندوه فرو برد. او، که همه چیز را از خداوند می دانست، مردم را به تلاش در جلب عنایتهای ویژه پروردگار فرا خوانده، به روزه در روزهای چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه دعوت کرد و روز سوم فرمان داد در حالی که دامن جامه را فرو چیده اند، برهنه پای و شکسته دل سوی دشت حرکت کنند. در دشت سید نیایشی سراسر فروتنی و پاکدلی به جای آورد و در پی آن نماز باران گزارده، تا شامگاه هبه ندبه و نیایش ادامه داد. همزمان با اذان مغرب همه افطار کرده، نماز شامگاهی به جای آوردند و سمت خانه هاشان روان شدند. هنوز به خانه نرسیده بودند که باران رحمت الهی فرو بارید و سراسر شب زمینهای تشنه را کامیاب ساخت. البته این تنها نماز باران سید نبود و چند سال بعد نیز تکرار شد.

مرجع وحدت و استقلال

با فروکش کردن شعله های نبرد جهانی و اشغال سرزمینهای اسلامی از سوی فرانسه و انگلیس، آفتاب «شقرا» به عنوان مرجع مؤمنان منطقه به تاءبید، تقویت و هدایت نروهای استقلال طلب پرداخت. فرانسویان در نخستین اقدام پاشیدم بذرهای تفرقه را تنها راه مقابله با مسلمانان یافتند. البته این امر با مهارتی ویژه انجام می شد. برای مثال قانون ضد اسلامی وضع می کردند و چون با مخالفت دانشمندان دینی و مردم روبرو می شدند اهل سنت را از اجرای آن معاف می ساختند. بدین ترتیب را دو گروه مسلمان از یکدیگر جدا می شد. سید محسن در برابر این نقشه پلید ایستادگی کرده، با اقدامهای خویش آن را بی اثر ساخت.

او برای اینکه نشان دهد میان شیعه و سنی فاصله ای نیست در مدرسه علویه، که خود بنیاد نهاده بود، از استادان شیعه و سنی یکسان بهره می برد. وحدت در این مدرسه چنان بود که علی قزمانی - دانش آموز اهل سنت - به عنوان مؤذن انتخاب شده، هر روز به روش برادران اهل سنت در مدرسه اذان می گفت. مرجع کهنسال شیعه خود را پدری مهربان برای همه مسلمانان و بلکه همه انسانها به شمار می آورد و درگیری و نبرد میان آنان را شایسته مقام انسانیت نمی دانست روزی یکی از برادران اهل سنت نزدش شتافته، گفت: می خواهم شیعه شوم.

سید فرمود: فرقی میان شیعه و سنی نیست. هر وقت خواستی می توانی به نظارت مجتهدان شیعه عمل کنی.

مرد که هرگز گمان نمی کرد بدین سادگی در جمع شیعیان جای گیرد، همچنان از سید می خواست او را شیعه کند. مرجع مسلمانان نگاهی مهرآمیز به وی افکنده، فرمود:

بگو لا اله الا الله، محمد ﷺ رسول الله.

چون این مرد این کلمات را بر زبان راند، سید فرمود: اینک شیعه جعفری شدی.

مرد شگفت زده و ناباورانه مجلس را ترک گفت. کردار و گفتار مرجع بزرگ مسلمانان جبل عامل سبب شد که استعمار هرگز نتواند نقشه اختلاف میان برادران مسلمان را پیاده کند.

البته آن مردالهی تنها بدین مقدار بسنده نکرده، با سخنان روشنگرانه خویش مردم را به سوی استقلال و رهایی از بند بیگانگان فرا می خواند. کارگزاران فرانسوی که وجود دانشمند پرنفوذی چون سید محسن را در صفوف مردم به

سود خویش نمی دید بر آن شدند تا با سپردن مقام «رئیس علمای شیعه در سوریه و لبنان» بدان بزرگوار، وی را به خویش نزدیک ساخته، فعالیتهايش را تحت کنترل قرار دهند. آفتاب «شقرا» از پذیرش پیشنهاد افسر فرانسوی سرباز زده، فرمود

من از سوی خداوند وظیفه ای که یادآوری کردید، به عهده دارم و کسی که از سوی پروردگار وظیفه ای را به عهده گرفته، ممکن نیست از سوی فرمانده شما نیز بدان گمارده شود. پس به خاطر اعتمادی که فرمانده به من نشان داد، تشکرم را به وی ابلاغ کن و بگو خداوند به یاری قناعت مرا از خانه خوب، اتومبیل ویژه، مقام والا و همه آنچه پیشنهاد کردید، بی نیاز ساخته است.

البته مرجع بزرگ مسلمانان و سوریه هرگز به نجات کشور و مردمی خاص نمی اندیشید. در نگاه آسمانی وی همه کشورهای اسلامی وطن شمرده می شدند و همه ساکنان آن برادران یکدیگر به شمار می آمدند. بنابراین هنگامی که فلسطین به وسیله بریتانیا اشغال شد و مردمش تحت فشار قرار گرفتند، قدرتمندانه به میدان مبارزه گام نهاد و مردم را به دفاع از آن فراخواند.

ناگفته پیداست که تلاشهای خستگی ناپذیر آفتاب «شقرا» در از میان برداشتن اختلافها و پیشگیری از تفرقه مسلمانان به زمانی خاص محدود نبود. آن بزرگوار پس از استقلال نیز بر وحدت ارج بسیار می نهاد و هیچ چیز را با این گوهر رهایی بخش معاوضه نمی کرد. برای مثال هنگامی که دولت سوریه قانون انتخابات را تصویب کرد، در اطلاعیه ای اعلام داشت که تعدادی از کرسیهای مجلس را در اختیار اهل سنت و بقیه را در اختیار اقلیتهای مذهبی قرار داده است. مرجع بزرگ شیعه در برابر این قانون که آشکارا شیعه را از برادران اهل سنت جدا ساخته، در گروه اقلیتها قرار می داد، ایستادگی کرد و در

نامه ای به سران دمشق یا آور شد که شیعه مسلمانان را یک گروه می داند و هرگز خود را از برادران اهل سنت جدا نمی شمارد.

بدین ترتیب حکومت قانون را اصلاح کرد و شیعه و سنی را در یک گروه جای داد. مجموعه تلاشهای آن فقیه وارسته در قبل و بعد از استقلال سوریه دولت را بر آن داشت که نام محله زندگی آن آفتاب بی غروب را به محله امین تغییر دهد.

آن بزرگوار در 1352 ق. فرصت یافت تا دیگر بار به عراق شتابد و از زیارت پاکان آن دیار بهره مند شود. سید پارسایان لبنان و سوریه پس از توقیف اندک در عراق راه ایران پیش گرفت. او در بهار 1352 ق. بدان سرزمین گام نهاد و ضمن زیارت امام هشتم، علی بن موسی الرضا بخشهایی از تاب نفیس اعیان الشیعه را نیز به پایان رساند.

فصل مرثیه

سرانجام رجب 1371 ق. فرا رسید و سرور دانشوران لبنان پس از مدتی بیماری، سرانجام برای همیشه دیده از جهان فرو بست.

مؤمنان پیکر پاکش را تا زینبیه دمشق همراهی کردند و چنانکه سفارش کرده بود، همراه ادوات، عینک و قلمهایش به خاک سپردند.

از آن بزرگ مرد علاوه بر شاگردان فرزانه، حدود 100 جلد کتاب و رساله بر جای مانده است. کتابهای گرانقدری که باید اعیان الشیعه، تاریخ جبل عامل، البحر الزخار فی شرح احادیث الائمة الاطهار، حذف القتل عن علم الاصول، حاشیه بر عروة الوثقی، المجالس السنیة فی مناقب و مصائب العترة النبویه و لواعج الاشجان را از مهم ترین آنها به شمار آورد.

منابع

1. اعيان الشيعة، سيد محسن امين، ج 10.
2. الامام السيد محسن الامين.
3. دائرالمعارف الاسلاميه الشيعيه، حسن امين، ج 3.
4. معجم المؤلفين، تراجم مصنفى الكتب العربيه، عمر رضا كحالة، ج 4.

آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری

متوفای 1331

بر چشمه سازان حضور

حسن ایدرم

از ولادت تا هجرت

در یکی از روزهای اردیبهشت سال 1267 ق. که بهار با ماه رمضان تواءمان گشته بود و غنچه های یاد در آن می شکفتند، در خوانسار شهری که جای جایش چشمه ای سر به بیرون آورده و چون نگینی سبز و بلند با دستهایی گشوده سخاوت را به تمام معنا به رخ می کشد، در خانه سید اسدالله، عالم بزرگ شهر، نورسیده ای پای در حیات نهاد که نام او را محمد تقی گزاردند.

سید محمد تقی جوانه ای بود روییده بر شاخه سار تباری که در عرصه علم و زندگی درخت تناوری را شکل داده بودند و این طلّیعه نیکویی برای او به شمار می آمد. سلسله نسب او چنین بود سید محمد تقی خوانساری فرزند علامه سید اسدالله و او فرزند دانشمند محقق سید حسین و او فرزند عالم بزرگوار سید ابوالقاسم، فرزند دانشمند گرانمایه علامه سید حسین و او فرزند عالم فرزانه حاج میرزا ابوالقاسم، فرزند دانشمند گرانمایه علامه سید حسین و او فرزند عالم فرزانه حاج میرزا ابوالقاسم... .

و در پایان سلسله نیز سرچشمه دانش و عصمت امام موسی بن جعفر علیه السلام قرار داشت.

ایام مکتب آمد، سید محمد تقی در تیزهوشی گوی سبقت از همگان ربود. او در این سنین کم هم جذبه های معنوی را در خود احساس می کرد. او که در

مکتب خط را بخوبی آموخت و قرآنی را به خط خود نشوت و آن را وقف مسجد کرد.

حوزه خوانسار که در آن زمان به برکت پدران سید محمد تقی و دیگر فرزانه های علمی اش رونقی داشت، دومین جایی بود که سید محمد تقی در دامنش استواری یافت و قامت راست کرد. سرعت فراگیری سید محمد تقی چنان بود که به هفده سالگی نرسیده، ادبیات عرب و دیگر پایه های مقدماتی علوم اسلامی را فراگرفت. او در همین مدت قسمتهایی هم از فقه و اصول دوره سطح را خواند. (262)

پای درس بزرگان

خوانساری جوان پس از مشورتهایی که با پدر کرد برای تکمیل اندوخته ها رهسپار حوزه دیرپای نجف شد. هجرت به نجف بر شتاب حرکت او افزود. او در نجف پس از تکمیل درسهای ناتمام، در درس محققان بزرگ این رشته ها حاضر شد تا جوانه های اجتهاد که از توانایی در تحقیق ریشه می گیرد در او برویند. خوانساری جوان چهار سال در درس فقه و محقق بزرگ اصولی آیه الله آخوند خراسانی شرکت کرد. در کنار این آدرس به درس فقیه برجسته آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی هم حاضر گشت. بعد از ارتحال این دو او از درسهای اصول آیه الله نائینی، آیه الله آقا ضیاء عراقی و از درس فقه آیه الله در گرفتن اجتهادنامه خود از اساتیدش کوشش نکرد. اما آقا ضیاء عراقی - که بارها مقام این شاگردش را ارج نهاده و گفته بود «و حفظ مقام و نگهداری شؤ و نات آقای خوانساری را مانند علمای متاءخر بر خود فرض می دانم» هنگامی که او بعدها به ایران بازگشته بود، اجتهادنامه وی را از نجف برایش فرستاد. افزون بر این آقای خوانساری از این استاد خود اجازه روایی نیز یافته بود. (263)

بر بلندای حماسه

با شروع جنگ جهانی اول که حکومت عثمانی به نفع آلمان درگیر این جنگ شد و در صف متحدین قرار گرفت، قمر و عثمانیها در حیطه جنگ واقع گردیدند. در 28 آبان 1293 ق. بصره و حوالی آن به تصرف قوای انگلیس درآمد. موقعیتی حساس بود، دولت عثمانی از روحانیون کمک طلبید علمای شیعه با آنکه استبداد گسترده از طرف آن دولت بر جامعه اکثریت شیعی عراق روبرو بودند، نتوانستند در چنین هنگامه ای ناظر پایمال شدن سرزمین مقدس عراق شوند. این بود که جمع بسیاری از مراجع فتوای جهاد دادند و چون خود در سنین پیری بودند فرزندانیشان را به نیابت خویش رهسپار نبرد کردند و گروه دیگری از مجتهدان نیز خود راهی صحنه جهاد گشتند. در ایام محرم فتواهای شورانگیز جهاد شراره حماسه را بویژه در جان طلایه داران دانش برانگیخت و در این میان آقای خوانساری نیز کرسی درس و تحقیق را رها کرد و در صف رهسپاران جهاد قرار گرفت. او به گروه مجاهدانی که به همراه آیه الله سید مصطفی کاشانی عازم نبرد بودند، پیوست. این گروه سوار بر کشتی در رود دجله و فرات پیش تاختند و خود را به صفوف مقدم جبهه در حوالی بصره رسانیدند. آقای خوانساری در سنگرهای جلو جبهه همراه با همدرسان خود آقای سید ابوالقاسم کاشانی و آقای بختیاری زاده مستقر گشت. او در نبرد با هزار تیری که داشت و با مهارتی که در تیراندازی یافته بود سینه سپاهیان دشمن را آماج خشم ساخت و آنگاه که دشمن برای درهم شکستن مقاومت جنوب هجومی سخت را آغاز کرد او پر نشاط برود و خنده های بلندش تعجب دوستان را برمی انگیخت و وقتی هم که سایه رخوت بر گروهی از جنگاوران افتاد باز فریاد او که حرام بودن عقب نشینی در برابر دشمن را اعلام می کرد، پرطنین بود، و

شگفت تر زمانی بود که با تنگ تر شدن حلقه محاصره دشمن مجاهدان مهبیای مرگ می شدند و او شور نماز داشت و همگان را به آن می خواند. گویی نماز عاشورایی حسین علیه السلام در ذهنش زندگی یافته بود.

قوای دشمن پیروزیهای شایانی در جبهه فرات به دست آورد. ولی شکست در کوت العماره پای رفتن را از آنان گرفت و به ناچار جبهه جنگ از جنوب به شرق تغییر یافت.

با اشغال بغداد که مقارن با پیروزیهای دیگر متفقین بود، پایان جهاد فرارسید. از آن سو اشغالگران در تعقیب نیروهای مقاومت برآمدند. دستگیریهای وسیعی آغاز گشت و سرانجام خوانساری جوان هم که در نبرد از قسمت پا مجروح شده بود، دستگیر شد. مجاهدان عرب تنها با سپردن تعهدی آزاد گشتند اما برخورد با مجاهدان دیگر متفاوت بود. انگلیسی ها از آزادی آنان اجتناب ورزیدند. در این میان وساطتهایی نیز برای آزادی آقای خوانساری صورت گرفت ولی بی ثمر بود. اشغالگران اسرای جنگی را در بندر بصره جمع نموده، آنجا یا کشتی هایی به اسرارگاههای خود در مستعمراتشان فرستادند و آقای خوانساری و قریب چهارصد تن دیگر از اسراء به جزیره سنگاپور برده شدند. چهار ماه طول کشید تا کشتی آنان در آن سرزمین پهلو گرفت. در سنگاپور، اسرا در زندانی صحرائی قرار داده شدند. در این زندان گروهی از مردمان وحشی جزیره نیز به نام کوکا به چشم می خوردند. آنها به آدمخواری معروف بودند از آن رو هر روز صبح که شیفت زندانبان عوض می شد اسرا سرشماری می شدند. در آن محیط خش آقای خوانساری به تلاش علمی روی آورد. او علاوه بر تدریس منطق و حکمت، خود نیز به آموختن پرداخت و توانست زبان انگلیسی را از یک راجه هندی بیاموزد. رئیس زندان که متوجه مقام علمی او

شده بود با توجه به آشنایی او به زبان انگلیسی از او خواست کتابی گمراه ساز را ترجمه کند. او با آنکه روزهای سختی را پیش روی خود داشت با این درخواست مخالفت نمود. و شاید هم برای انتقام از این سرسختی بود که زندانبانان قصد جان او را کردند. او خود در این باره گفته است:

«روزی همه به بیرون رفته بودند و من تنها بودم. زندانبانان حیوانی وحشی را از آن دم در بر درون زندان ول کردند. حیوان جستی زد و بسرعت به طرف من آمد. خیلی نزدیک شد اما کاری به من نداشت. به دم در رفت و دو مرتبه برگشت. چند دفعه این کار را انجام داد ولی کاری با من نکرد.»

بعدها که راجه هندی آزاد شد در آزادی آقای خوانساری کوشید. در نتیجه آقای خوانساری نیز پس از گذشت چهار سال تحمل رنج اسارت، آزاد گشت.

(264)

مرجعیت

آیه الله خوانساری بعد از رهایی از اسارت به زادگاهش خوانسار بازگشت. پس از آن، آوازه حوزه نوبنیاد سلطان آباد اراک، در او شیفتگی نخستین را زنده ساخت و از همین رو در حوزه سلطان آباد به احترام آیه الله حائری در درسشان شرکت جست و خود نیز جداگانه به تدریس فقه، اصول و حکمت پرداخت. دیری نگذشت که او توجه آیه الله حائری را به خود برانگیخت. آقای خوانساری در سلک یاران نزدیک و مشاوران برجسته (هیئات استفتایی) آیه الله حائری قرار گرفت. وی در پی این نزدیکیها نقش برجسته ای در شکل گیری حوزه علمیه قم ایفا کرد و مشوقی در هجرت آیه الله حائری به قم بود. در سال 1315 ش. حوزه قم در ماتم از دست دادن بنیانگذارش به سوگ نشست. در آن موقعیت خطیر آیه الله صدر و آیه الله حجت و همچنین آیه الله خوانساری که سه تن از شاگردان و یاران برجسته آیه الله حائری بودند، برای تصدی مسؤ

ولیت حوزه و عهده داری رهبری دینی مردم مورد توجه قرار گرفتند. در این میان آیه الله خوانساری با شایستگی های فراوان اخلاقی و علمی که داشت پیشگام نگشت، اما شیخ محمد صدوقی و شیخ مجتبی عراقی و تنی چند از دوستانشان در پاگیری مرجعیت ایشان تلاش ورزیدند. درس خارج برای ایشان تدارک گردید و قرار شد ادامه درس استادش حائری را بگوید. رفته رفته این شخصیت برجسته مورد اقبال جامعه ایرانی قرار گرفت و با طرح جواز رجوع در مسائل احتیاطی به ایشان از طرف آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی دامنه مرجعیت او گسترش یافت. اما با این همه او آیه الله صدر و آیه الله حجت برای حاکم نمودن وحدت رهبری دینی مردم و زدودن شائبه های تفرقه، آیه الله بروجردی را به قم خواندند و با اصرار زیاد او را بر این سمنند نشانند.

سالهای طولانی تدریس آیه الله خوانساری که از حوزه نجف آغاز گشت، جمع زیادی از آموختگان فضل او را همراه داشت. در سالهای آخر تدریس هم درس خارج او چنان با عمق و دقت طرح می شد که تنها شایستگانی چند یارای حضور در آن را یافتند. آثار علمی ایشان غیر از آن رساله های فتوایی که نظریات فقهی ایشان را در بر داشت، تقریرات درسهای خارجی بود که شاگردانش جمع آوری کرده بودند. از آن جمله درس طهارت ایشان بود که به همت شاگرد برجسته اش آیه الله محمد علی اراکی و درس صلوة که از سوی شاگرد فرزانه دیگرشان آقا مجتبی عراقی نگارش یافت. (265)

نماز

نماز آیه الله خوانساری حدیث شگفتی داشت. در او چنان باور خدا تجلی کرده بود که در نماز حجاب برمی کشید و روحش به بهشت یاد درمی آمد. او خود در این باره چنین گفته بود: در نماز که می ایستم مثل این که است که با

خدا شفاهی صحبت می‌کنم و انگار رخ به رخ هستم. در پی نمایاندن این چهره معنوی او بود که با درخواست جمعی از دل‌باوران، آیه الله سید احمد خوانساری، برقراری نماز جماعت فیضیه را به او وا گذاشت. در این نماز پرشکوه حتی مقدسانی که تردیدشان در عدالت امامان جماعت بسیار بود و به هر کس اقتدا نمی‌کردند، بی‌هیچ وا همه‌ای با او به نماز می‌ایستادند. بعضی از شبها هم که آقای خوانساری نمی‌آمد آیه الله (امام) خمینی که از اساتید بنام حوزه بود اقامه نماز می‌کرد. از آن رو که نماز جمعه در نظرگاه فقهی آیه الله خوانساری واجب احتیاطی بود در حوالی سال 1320 بعد از سالیان سال این نماز متروک و مهجور مانده بود، از سوی آن فقیه بزرگ در مدرسه فیضیه پیا شد. بعدها فیضیه هم گنجایش خیل آن همه مشتاقان نداشت. برای همین، مکان نماز به مسجد امام حسن عسکری علیه السلام انتقال یافت. برگزاری این نماز چنان پرتاءثیر شد که به دنبال آن در بیشتر شهرها نماز جمعه جانی تازه گرفت. ⁽²⁶⁶⁾

نماز باران

یکی از حوادث مهم که از آثار شهودی آقای خوانساری از نگاه دینی، نماز بارانی است که او آن را اقامه نمود تا تجلی دعا و نماز را در زندگی به گونه‌ای ملموس آشکار کند. در شهریور 1320 که متفقین در ایران به طور انبوه حضور یافتند. در آن موقع موجی از قحطی و نابسامانی در کشور به راه افتاد. قسمتی از سپاه متفقین در منطقه خاکفرج قم استقرار یافت و بعد از مدتی کنترل شهر در دست آنان قرار گرفت. اشغال هنوز ادامه داشت که زمینهای مساعد و وسیع شهر قم - که به صورت دیم کشت می‌شد - با گذشت دو ماه بهاری از سال 1323 هنوز تشنه بودند. با بروز این خشکسالی موقعیت غذایی مردم بحرانی شد. اهالی قم، چاره در خواندن نماز باران دیدند. آنان به جستجوی امامی برآمدند تا آنها

را به ساحل اجابت رساند و با خلوص و صفایش خواستن را معنی بخشید. مردم راهی خانه های آقایان صدر، حجت و خوانساری شدند. آقایان صدر و حجت در پاسخ مردم گفتند اگر شما وظیفه های شرعی خود را بجا آورید، آسمان و زمین دستهایشان بر شما گشوده خواهد بود. اما آقای خوانساری نتوانست جواب نه بگوید و مردم هم گمان بردند او موافق با خواندن نماز باران است. به همین علت اطلاعیه هایی در سطح شهر نصب گردید که آقای خوانساری در روز جمعه نماز استسقا خواهد خواند. گروهی ایشان را از پایان بد کار بیم دادند اما او گفت حالا که چنین شده، خواندن این نماز بر من تکلیفی است و هر چه صلاح باشد همان واقع خواهد شد. با نزدیک شدن لحظه موعود بهائیان شهر، متفقین را به انگیزه های این حرکت بدبین نمودند تا جایی که این نیروها در پوششی دفاعی رفتند. در روز موعود، جمعیت از گوشه و کنار شهر روانه شدند تا به صحرای خاکفرج که در نیم کیلومتری شهر قرار داشت و مصلاهی آن محسوب می شد بروند. آیه الله خوانساری هم با طمأنینه و آرامش مخصوص و در حالی که پاها را برهنه کرده و تحت الحنک انداخته بود با عده ای از همراهان به سمت آن نقطه حرکت نمودند. جمعیت افزون بر بیست هزار نفر بود و 2/3 ساکنان شهر را در بر می گرفت. با عبور آرام مردم از کنار پادگان، شائبه های تردید زدوده شد و توطئه بهائیان بی اثر ماند. آن روز نماز خوانده شد اما اثری از اجابت دیده نشد. آیه الله خوانساری که بارها عطوفت و مهربانی پایان ناپذیر خدا را با همه وجود خود درک کرده بود، بخوبی می دانست که خواستن را با اصرار معنا بخشد. چه آنکه اگر خواهش باشد اجابت حتمی است. او بعد از پایان درس و بحث از شاگردانش خواست که تا همپای او باز به کوی خواهش روند و نماز بارانی دیگر بخوانند. این بار نماز در باغهای

پشت قبرستان نوبیاگشت. غروب یکشنبه فرا رسید و آسمان بی تکه ابری سرخ
گونگی خورشید را به نظاره نشست. گزارش هواشناسان غربی که در پادگان
خاکفرج بودند گویای این بود که بارشی روی نخواهد داد.

دین ناباوران زبان تمسخر گشودند. استاد رسولی در خاطره خود می گوید:
«آن روز گذشت و ما مطابق معمول به نماز جماعت آیه الله خوانساری در
مدرسه فیضیه رفتیم. اکنون یادم نیست که به چه مناسبتی شبها در مدرسه فیضیه
بعد از نماز جلسه روضه خوانی و سخنرانی بود. مرحوم حاج محمد تقی اشرافی
به منبر رفت و هنوز اوایل سخنرانی ایشان بود که باران شروع شد... آن شب
باران مفصلی آمد.»

این باران چنان گسترده و بی امان بود که تا آن وقت چنین بارشی را کسی
سراغ نداشت. بی سیم های پادگان خاکفرج به کار افتاد و خبر این حادثه
شگفت به جهان مخابره شد و در مدتی کوتاه پس از تاءیید آن از طرف مقامهای
رسمی لندن و آمریکا، از طریق رادیو انعکاس جهانی یافت. (267)

حج نمونه

تا شهریور 1328 ش هفت سال می گذشت که ایران از حج محروم بود. در
آن سال حضور روحانیان که تشنه تر از همه می نمودند در این حج، حضوری
پر جلوه بود. حضوری آنچنان که حج آن سال را حجة العلماء نامیدند. روحانیان
بزرگی چون آیه الله میرزا محمد فیض و تنی چند از علمای برجسته در این
حرکت به چشم می خوردند. آیه الله خوانساری هم به دعوت یکی از بازاریان
تهران به این کاروان پیوست. در همان روزهای نخست ورود ایشان به مکه او
وحدت آفرین گشت و با اعلام ثبوت رؤیت ماه از طرف ایشان اختلاف رخت
بربست و وقتی هم که جمعی از شیعیان از او تقاضای برپایی جماعت نمودند، او

بی اعتنا به درخواست ایشان، به نمازجماعت برادران اهل سنت رفت. چه آنکه این حج برای همبستگی بود و دلبستگی و دمیدن روح برادری، تا در سایه وحدتی ظاهری روحها به وحدت رسند در مدینه نحل اقامت آیه الله خوانساری جای آمد و شد هیئت ها و کاروانهای مذاهب مختلف بود. از جمله آنها هیئت علمای مصر به سرپرستی شیخ حسن البناء، مرشد عام جمعیت اخوان المسلمین بود. گفتگوهای دوستانه اش آغاز گشت و تلاش آیه الله خوانساری در نزدیکی و ایجاد تفاهم هر چه بیشتر بود. در پاسخ به این خبر اخوان وحدت، خطبای مصری هم با او، همصدا گردیدند. (268)

فتوای شورآفرین

آیه الله خوانساری همگام با آیه الله حاج آقا حسین قمی، پیشگام مبارزه علیه کشف حجاب، در این مبارزه شرکت نمود. او در آن جو پراختناق در فتوای روشنگرانه بر زروری بودن حجاب پای فشرده. (269)

با شروع شکل گیری توطئه اشغال فلسطین، آیه الله خوانساری با فریاد آیه الله کاشانی هم‌نوا بود. او در فتوایی فداکاری و کمک مسلمانان را در قضیه فلسطین و جنگ صهیونیسم واجب شمرد سرانجام فریادها کارساز شد و هزاران فدایی اسلام آماده عزیمت به فلسطین گردیدند اما با سنگ اندازی های دولت وقت این اعزام چشمگیر انجام نپذیرفت. (270)

همگامی آیه الله خوانساری با آیه الله کاشانی مرزهای فراتری پیموده است. او با فتوایی سرنوشت ساز ملی شدن نفت را اعلام کرد و قطع دست غارتگران را از این سرمایه خداداد خواهان گردید. در هنگام برگزاری انتخابات مجلس هفدهم که پس از پیروزی نهضت ملی انجام گرفت، ایشان بار دیگر به یاری رهبری نهضت آیه الله کاشانی شتافت و در فتوایی مهم شرکت در انتخابات را

ادای وظیفه شرعی دانست و سستی در این راه را عملی مسؤ ولیت آفرین در پیشگاه خدا قلمداد نمود. انتشار این فتوا، تاءثیر بسزایی در انتخابات مزبور گذاشت. و در تهران تاءثیر آن شگفت آورتر بود. (271)

پاییز حزن

سال 1331 ش علما و مردم شهر همدان که از حال نامساعد آیه الله خوانساری با خبر بودند، از او خواستند تابستان را در هوای بیلاقی همدان سپری کند. با قبول این درخواست، آیه الله خوانساری با همراهانش آیه الله اراکی، آیه الله آخوند ملاعلی همدانی، آیه الله خمینی و فرزند بزرگشان سید محمد باقر، مؤلف محترم آقای مجتبی عراقی راهی آنجا گردید.

آیه الله خوانساری در استقبالی پرشور وارد شهر شد. در پی اغتنام از انفساس قدسی او مردم شهر از وی تقاضای اقامه جماعت در مسجد جامع کردند. در یکی از آن روزها که او برای برپایی نماز به مسجد می رفت، در بین راه دچار حمله قلبی گشت و سرانجام نزدیکیهای ظهر هفتم ذیحجه 1371 ق به احرام جانان در آمد و لبیک گویان به سرای او شتافت که حج چهره ای از زندگی هر روز است. و چنین شد که رؤیای آیه الله بروجردی نیز تعبیر گشت. او در رؤیای در همان شبهای قبل از وفات آن فقیه نامدار دیده بود که سید مرتضی رحلت کرده و او را به شهر قم می آوردند. قبر او اینک در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام هم آغوش استادش آیه الله حائری قرار دارد. (272)

علامه سردار کابلی

متوفای 1331 ش.

ستاره خاور

خرم گلی که بشکفتد از شاخسار علم خوش سبزه ای که سرزند از جویبار علم
علامه حیدرقلی فرزند سردار نور محمد خان در هیجدهم محرم 1293 ق.
در محله شیعه نشین قزلباشهای «چنداوول» کابل⁽²⁷³⁾، طلوع نمود. او یکی از
پرغوغ ترین اختران حوزه تشیع بود که شصت سال و اندی از عمر پربرت
خویش را در عالم هجرت برای کسب دانش و نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام به
سر برد و حدود نیم قرن قبل (1372 ق) در باختر مشرق اسلامی یعنی دیار
«باختران» این ستاره گمنام از آسمان علم و حکمت غروب نمود.
اینک به مناسبت فرارسیدن چهل و سومین سال عروج این حکیم نامور و
فقیه فرزانه گوشه هایی از زندگی را مرور می کنیم:

خاطرات

حیدرقلی کودک چهار ساله بود که استعار پیر انگلیس سایه سیاه خود را بر
اکثر کشورهای شرقی و غربی گسترده بود. در همین امر دولتمردان انگلیس
یکی از مهره های خطرناک و وابسته به استکبار جهانی را در افغانستان به
قدرت رساندند. با روی کار آمدن «امیر عبدالرحمن خان» شاه جنایت پیشه و
مزدور دست به طرحی استعماری زد که عبارت بود از مخالفت با رهبران
مذهبی، سیاسی و سرکوب ملیتهای مظلوم و محکوم دیار تشیع. او در مخالفت و
نابودی مذهب جعفری از هیچ تلاشی دریغ نورزید؛ از کشتار دسته جمعی
شیعیان گرفته تا تبعید و به سیاهچال انداختن جمعی از رجال شیعی. نور محمد
خان که از سرداران عالی رتبه ارتش محسوب می شد همراه با خانواده اش به

یکی از ایالات مستعمره بریتانیا (هند شهر تاریخی لاهور) تبعید شد. خانواده سردار مدت هفت سال (1297 - 1304 ق) در لاهور مهاجر بودند. در این ایام حیدرقلی فرزند ارشد سردار راهی مکتب خانه و مدارس دولتی گردید. وی در مدت هفت سال تمام پایه های علوم جدید را در لاهور فراگرفت و در مکتب خانه، علوم دینی و قرآن را آموخت. در حالی که هنوز دوازده بهار از سن حیدرقلی سپری نشده بود از جمله دانشمندان جوان و ریاضیدان هوشمند لاهور به حساب می آمد. او در عنفوان جوانی در بیشتر علوم و فنون روز صاحب نظر و رآی بود و در میان دانش آموزان شهر لاهور رتبه اول را از آن خود نموده بود، به طوری که معلمان و اساتید کلاس حیدرقلی از فضل و آن دانش آموز مهاجر بهره می بردند و نسبت به وی احترام خاصی به جا می آوردند. چندی نگذشت که آوازه علمی حیدرقلی شهره شهر گشت. دولت مستعمره هند هر چند گاهی اسباب اذیت و آزار خانواده سردار را فراهم می ساخت و با بهانه گیریهای واهی روزگار را بر آنان تنگ می ساخت و توسط عوامل دولت دست نشانده کابل چنگ و دندانی علیه سردار مهاجر نشان داده می شد.

نور محمد خان مجبور شد شهر لاهور را به قصد عراق، «دیوار ابرار و احرار» روزگار ترک نماید. بر این اساس (سال 1304 ق) از مسیر اقیانوس هند دل به دریا زده، وارد بندر ساحلی بصره گردید. او و خانواده وی که سالها در فراق چنین لحظه ای دقیقه شماری می کردند هم اکنون از تمنای دیدار و عطر گلگون گلهای محمدی اشک شوق روان می سازند.

سردار نور محمد خان توانست برای همیشه خود و فرزندان دلبندش را از توفان حوادث نجات بخشیده، بر ساحل بیکران کشتی نوح اهل بیت خود را بیمه نماید.

در محضر خورشید

حیدرقلی هم اکنون مهمان خورشید و در محضر امامان معصوم علیهم السلام قرار گرفته است. او آمده است تا از سرچشمه زلال «قرآن» و کوثر کلام «اهل بیت علیهم السلام» جرعه ای بنوشد.

ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم رهرو منزل عشقیم ز سر حد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم حیدرقلی پس از زیارت مزار پیشوایان اسلام و آشنایی با اختران حوزه نجف اشرف نزد اساتید زبده و وارسته نجف چون شیخ علی اصغر تبریزی، تحصیل علوم حوزوی را آغاز کرد. وی پس از شش سال تلاش بی وقفه توانست بر قله رفیع اجتهاد و استنباط علوم اسلامی قرار گیرد. وی در میان طلاب معاصر خود در فضل و دانش نمونه بود و همه او را به حکیم، دانشمند و مجتهد بزرگ می شناختند.

مشایخ اجازه

حکیم وارسته علامه سردار کابلی پس از کسب مدارج علمی و رسیدن به درجه اجتهاد و فتوا موفق شد از رجال نامی و استوانه های بزرگ حوزه همچون:

- 1- آیه الله سید حسن صدر (ره)
- 2- آیه الله میرزا محمد علی دشتی (ره)
- 3- آیه الله حاج سید عباس لاری (ره)
- 4- آیه الله حاج شیخ عباس قمی (ره)
- 5- آیه الله سید یحیی خراسانی (ره)
- 6- آیه الله شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره)

مفتخر به دریافت «اجازه» و نقل روایات گردد.

آشنایی با زبانهای خارجی

سردار همراه با فراگیری علوم معقول (فلسفه، حکمت و هیئت) و منقول (فقه و اصول) به زبانهای زنده جهانی (عربی، انگلیسی، عبری و اردو) آشنایی کامل پیدا کرد و با لهجه مخصوص هر زبان قادر به تکلم و محاوره بود و برخی از تالیفات خود را به نگارش درآورد و بعضی از کتب خارجی را ترجمه نمود. وی تحقیقاتی درباره زبان عبری به عمل آورد و برخی از نظرات دانشمند مسیحی عراق (اب انستاس...) درباره «فقه اللغة» را رد کرد. و نیز کتاب «انجیل برنابا» را از عربی به فارسی درآورده، و با نسخه انگلیسی آن تطبیق داد. وی سروده هایی نیز به زبان اردو و انگلیسی دارد. (274)

هجرت از حوزه

حکیم گمنام علامه سردار کابلی در اوج شکوفایی علمی و در بحبوحه جوانی و رسیدن به قله بلند اجتهاد آهنگ هجرت از حوزه را به صدا درآورد و در تاریخ 1310 ق همراه خانواده به قصد تبلیغ اسلام و انجام رسالت برای تنویر و ارشاد جامعه اسلامی، با حوزه وداع گفت. با اینکه همه نوع امکانات برای او فراهم بود و هیچ گونه مشکل سیاسی و مالی او را تهدید نمی کرد، با کوله باری از علم و حکمت، حوزه را رها نموده، وارد سرزمین باختران گردید. آن روز شهر باختران از محروم ترین مناطق غرب ایران به حساب می آمد. با رسیدن کاروان زائر کربلا شهر غرق در شادی و شغف گردید. مردم آن دیار به گرمی از سردار کابلی استقبال نمودند و او را همچون نگینی در بر جان گرفتند از آن روز به بعد شهر باختران منزلگاه ستارگان علم و حکمت گردید و هر چند مدت کاروانی از عالمان و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام و پیروان سایر مذاهب

برای دیدار او کسب فیض از خرمن علوم سردار وارد این دیار می شدند و در طول سال مهمانخانه سردار آکنده از دانشمندان و دانش پژوهان علوم اسلامی و زائران حرم امام حسین علیه السلام بود که برخی از آنان آشنا به «علوم غریبه» بودند. از آن میان شیخ عبدالرحمن مکی بود که از وی فن کیمیاگری را آموخت. هجرت ناباورانه علامه بزرگوار، فقیه روزگار، حوزه های علمیه را تکان داد. البته باید یادآور شد که سردار تنها مهاجر حوزه نبود بلکه بزرگان دیگری هم قبل از ایشان پس از اتمام یک دوره از دروس حوزه و رسیدن به اعلام مراتب معرفت و صعود بر سکوی وعظ و خطابه حوزه را ترک گفته، به شهرهایی چون بلخ و بخارا و...

هجرت نموده اند و امروز حضور چشمگیر پیروان تشیع در هند و چین و کشمیر مرهون زحمات همین ستارگان تابناک حوزه هاست. چه بسزاست سیره سلف احیا گردد و تتی چند از امروزیان نیز همانند سردار کابلی و فاضل هندی حوزه را برای سامان بخشیدن اوضاع دینی دیار خود ترک گویند و بدان سرزمینها رو کنند.

میراث فرهنگی

تمرکز فکری سردار بسیار عالی بود. با اینکه در میان مردم و همواره مآءنوس با آنان بود از فعالیتهای علمی و کنکاش در علوم تجربی و فکری غافل نشد. چه بسا در تحقیقات و تالیفات خود بیشتر از حوزه درس و بحث موفق بوده و شبانه روز بهترین لحظات زندگی خود را صرف مطالعه و تحقیق و فراگیری علوم و فنون می کرد در پی همین پشتکاری که داشت فن «کیمیا»گری را در باختران از دانشمندانی که با وی دیدار داشتند آموخت و به نتایجی بسیار ارزنده و دست یافت.

وی تا آخرین دقایق عمرش از کتاب، قلم و دوات فاصله نگرفت. همیشه می نوشت و تفکر می کرد. هم اکنون آثار ارزشمندی در زمینه های مختلف از وی به یادگار مانده است که بیشتر آنها به صورت پراکنده در کتابخانه های عمومی و شخصی در ایران وجود دارد از مجموع 32 جلد تالیفات وی به تعدادی اشاره می گردد:

- 1- کتاب اربعین (این کتاب حاوی چهل حدیث در فضایل امام علی علیه السلام از طرق اهل سنت می باشد.)
- 2- نظم باب حادی عشر
- 3- شرح دعای صباح
- 4- درالنشیر
- 5- رساله در معرفت (جو) ⁽²⁷⁵⁾
- 6- غیة التعديل (قبله شناسی)
- 7- ترجمه انجیل برنابا و...

قبله شناس

علامه مجلسی (ره) محدث بزرگ شیعه معتقد بود که محراب قبله مسجد مدینه از سوی سلاطین جور از جایگاه اصلی خود منحرف گردیده است. با اینکه سردار کابلی اکثر محرابهای موجود زمان خود را منحرف از قبله می دانست و خود با اندک انحراف از محراب مساجد نماز می گزارد، با نبوغی که در هیئت و حکمت داشت توانست با فرمولهای پیچیده ریاضی مسأله «انحراف قبله مسجد مدینه» را رد و حکیمانه مدعای خویش را اثبات نماید. وی معتقد است که محراب مسجد مدینه صد در صد درست و طبق موازین ریاضی و

هیئت است و حتی انحراف نداشتن قبله مسجد پیامبر ﷺ را از معجزات بارز مکتب اسلام دانسته و دلایلی در این باره اقامه نموده است. (276)

انس با کتاب

سردار بیشتر اوقاتش را صرف مطالعه یا نوشتن کتاب می کرد، از کتبی که همیشه در کنار خود می گذاشت و دم به دم به آنها مراجعه می کرد «تاج العروس»⁽²⁷⁷⁾ و «دائرة المعارف بریتانیا»؟ بود و کمتر شب و روزی بر او می گذشت که ریاضیات مطالعه نکند. اکثر کتب کتابخانه اش را خوانده بود و هر کتابی را که می خرید ضمن مطالعه، اغلاط آن را تصحیح می کرد و برای بیشتر کتابهای مهم خود که چاپ قدیم و فاقد فهرست بودند، فهرست تهیه می کرد و حاشیه می زد.

خط سردار

او علاوه بر فضایل و مناقبی که وی داشت هنرمند خوبی بود و در نستعلیق و شکسته قلمی توانا و نقش آفرین داشت. نمونه این دو خط را می توان از حواشی سردار بر کتاب «شهاب» تاءلیف قاضی ابوعبدالله خضاعی و در «غیة التعدیل» مشاهده نمود که هر دو کتاب به طریق افست چاپ گردیده است.

آیین اخلاق

سردار کابلی نه فریفته دنیا شد و نه مغرور دانش خود او از آغاز تا آخر عمر، طلبه به معنای واقعی کلمه بود و نه به فکر جاه و مقام افتاد و نه به یاد لشکر و حشم. از تمام وجود او عزت و شرف می بارید.

به غنای عجیبی دست یافته بود. در چهره اش آثار کبر و نخوت دیده نمی شد انسانی بود قانع، صبور، خوشرو و خوش لهجه. وقتی راه می رفت زمین را می نگرید و وقتی می نشست در حال فکر کردن بود. وقتی به کسی می رسید

با تبسم احوالپرسی می کرد و اگر سخن از علم و فضل او به میان می آمد می گفت: «من ذره ای بیش نیستم.» و...

او ظاهری ساده و بی آلایش داشت. لباس ساده می پوشید، ساده سخن می گفت و غذای ساده می خورد مهربان بود و با مردم صمیمانه می نشست و صادقانه برخورد می رکد. از تمام وجودش اخلاص و صفا نمایان بود.

ادب و تواضع آن مرد کریم، دوستان و آشنایانش را به شگفتی وا می داشت. بزرگانی که به کرمانشاه وارد می شدند و اشتیاق به ملاقات با او را داشتند، او از باب احترام و ادب ابتدا به دیدن آنها می رفت تا آمدن آنها به منزل او جنبه بازدید داشته باشد. وی این احترام را نسبت به هر شخصی مراعات می کرد بدون آنکه ملاحظه ای به مقام و مرام و مسلک طرف داشته باشد.

غروب ستاره خاور

سرانجام حکیم فرزانه دانشمند برجسته، ستاره خاور، مهاجر گمنام علامه حیدرقلی، در عالم هجرت و غربت پس از نیم قرن و اندی تلاش، بررسی و نشر معارف اسلامی، در سحرگاه جمادی الاول 1372 ق در حال راز و نیاز با ذات بی نیاز در سر سجاده نماز در 79 سالگی یا قلب آرام و ضمیر امیدوار از آسمان باختران غروب کرد و حوزه های علمیه و سرداران علم و معرفت را از رحلت خود عزادار و سیاهپوش ساخت.

پس از مراسم تشییع و عزاداری در باختران تابوت سردار را طبق وصیت خودش به نجف اشرف انتقال دادند. پیکر مطهر او در چهارم جمادی الاول 1372 ق در میان اشک و آه طلاب و رجال بزرگ حوزه نجف تشییع و در قبرستان وادی السلام در جوار مرقد مطهر «بوتراب» امام علی علیه السلام به خاک سپرده شد.

در فراق ستاره

نزدیک به نیم قرن از غروب دانشور بزرگ فیلسوف گمنام آیه الله سردار کابلی (ره) می گذرد. هنوز هم ارباب خرد و دانش در فراق سردار می سوزند و تنها از نظرات وی در محافل و سمینارهای علمی بهره می جویند. یکی از آن سرداران نام آور معاصر، حکیم بزرگوار علامه آیه الله حسن زاده آملی - دام عزه - است که بارها در دروس هیئت و حکمت خود از عظمت علمی سردار کابلی با این جملات قدردانی نموده است:

«ایشان ملای عجیبی بود. ملای مجهول القدری بود. در زمان ما جایشان

خیلی خیلی در حوزه خالی است. رضوان الله تعالی علیه...» (278)

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جویم، از گلاب

کاشف الغطاء

متوفای 1333 ش.

سوره خشم

محمد رضا سماک امانی

ولادت

شیخ محمد حسن کاشف الغطا در سال 1294 ق. در محله عماره نجف دیده به جهان گشود. (279)

جد او آیه الله شیخ جعفر کاشف الغطا (متوفی 1228 ق.) سرشناس ترین و پرآوازه ترین فرد این خاندان است و فرزندان و نوادگان وی از دانشمندان و مجتهدان بزرگ عراق بودند. آیه الله شیخ علی کاشف الغطا (متوفای 1320 ق.) - پدر قهرمان این دفتر - از مراجع بلند پایه تقلید عراق بود. (280)

سالهای سبز

محمد حسین در ده سالگی وارد حوزه علمیه نجف شد. ادبیات عرب، حساب، نجوم، فقه و اصول را با پشتکار و شوق فراوان فراگرفت. عطش یادگیری او را بی قرار کرده بود. نوجوان بود و آرزومند فراگیری علوم بیشتر. محمد حسین در کنار تحصیل علوم حوزوی به مطالعه عمیق در ادبیات عرب پرداخت. ذوق ادبی خوبی داشت. نثر و نظم زیبای نوشته ها و سروده های او از ابتدای نوجوانی، هویدای روح لطیف و مهربانش بود. محمد حسین از ابتدای نوجوانی به سرودن شعر و نویسندگی پرداخت. پانزده ساله بود که کتاب «العبارات العنبریه...» را درباره خاندان خود نوشت. هنوز هیجده بهار بیش ندیده بود که دروس سطح حوزه را به پایان برد و به درس خارج فقه و اصول آیه الله سید محمد کاظم یزدی و آیه الله آخوند خراسانی راه یافت.

روح ناآرامی داشت. ادبیات عرب و تاریخ نتوانست عطش ذهنش را فرو نشاند. به امید اینکه گمشده اش را در اشعار شاعران و تاریخ خاندانش بیاید، سالها در وادی شعر و ادب و تاریخ گام نهاد. اما باز تشنه بود. شگفت که خود نمی دانست تشنه چیست! به سراغ برکه حکمت و فلسفه رفت تا روح تشنه اش را سیراب نماید. وی در این باره می گوید:

تمام کتابهای صدرالمتألهین، ملاصدرا شیرازی - از مشاعر، عرشیه و شرح هدایه گرفته تا اسفار و شرح اصول کافی - را نزد استادان برجسته آموختم....
زمانی نیز به یادگیری علم حدیث، تفسیر و عرفان پرداخت تا بتواند اندکی از عطش خود بکاهد. به کتابهای فصوص، نصوص، فکوک و دیوان اشعار مولوی، جامی و... پناه برد.

سالها نزد استادان برجسته حوزه علمیه نجف مانند آیات بزرگوار مصطفی تبریزی، میرزا محمد باقر اصطهباناتی، احمد شیرازی، علی محمد نجف آبادی، ملا علی اصغر مازندرانی، حاج آقا رضا همدانی، محمد تقی شیرازی و علامه حسین نوری (محدث نوری) به شاگردی پرداخت. (281)

در این میان، کاشف الغطا علاقه وافری به محدث نوری داشت. محدث نوری از کارشناسان سرشناس علم حدیث بود. کاشف الغطا همواره با استاد نشست و برخاست داشت. از پندهای استاد برای سیر و سلوک و پیمودن راههای سعادت بهره می جست. روزی به استاد گفت: رطوبت جوانی در جان من رسوخ کرده و مرا از برخاستن برای نماز شب سنگین نموده است. از این رو، در برخی از شبها، نماز شب از دستم می رود. استاد فریاد برآورد: چرا؟ چرا؟ برخیز! برخیز!

کاشف الغطا سالها پس از رحلت استاد، از آن سرزنش استاد یاد می کند می گوید: صدای استاد مرحومم، در هر شب، پیش از سحر مرا برای نماز شب بیدار می کند. (282)

کاشف الغطا چند دوره در درس خارج فقه و اصول آیه الله سید محمد کاظم یزدی و آیه الله آخوند خراسانی شرکت کرد (283) تا توانست قله اجتهاد را فتح نماید. وی شرحی بر کتاب «العروة الوثقی» نوشته آیه الله سید محمد کاظم یزدی نگاشت که احتمالاً نخستین شرحی است که بر این تاب نوشته شده باشد، این شرح چهار جلد است. (284)

آیه الله کاشف الغطا پس از سالها تحصیل و رسیدن به مقام اجتهاد، به تدریس آموخته هایش برای طلاب جوان پرداخت. دهها طلبه در مسجد هندی و مقبره میرزای شیرازی در صحن حرم حضرت علی علیه السلام گرد می آمدند و در درس او شرکت می جستند.

سه یار

استعمارگران برای چپاول کشورهای اسلامی بهترین راه را در تفرقه انداختن بین مسلمانان دیده اند. برخی از دانشمندان اهل سنت نیز ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن می ریخته اند. گروهی نیز آگاهانه به شیعه حمله ور شده و در سخنان و کتابهایشان علیه شیعه وارد میدان شده اند. جرجی زیدان (متوفی 1914 م) نویسنده شهیر اهل سنت درباره شیعه می نویسد: «شیعه طایفه ای کوچک بود که آثار قابل اعتنایی نداشت. اکنون شیعه ای در دنیا وجود ندارد.» از آن پس سه دانشمند شیعی با هم پیمان می بندند که به معرفی شیعه و آثار آن پردازند. آیه الله سید حسن صدر (متوفی 1354 ق.) و علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (متوفی 1389 ق.) با کاشف الغطا عهد می بندند که به یاوه های جرجی

زیدان پاسخ دهند. قرار شد که آیه الله صدر درباره نقش شیعیان در تاءسیس علوم اسلامی کتابی بنویسد. او پس از سالها تحقیق موفق شد کتاب «تاءسیس الشیعه لعلوم الاسلامیه» را بنویسد.

علامه شیخ آقابزرگ تهرانی متعهد شد که فهرستی برای کتابهای نوشته شده به دست شیعیان بنویسد. او سالیان دراز به کاوش و جستجو پرداخت. به کشورهای اسلامی سفر کرد. تا تلاشی جانفرسا، با مراجعه به کتابخانه های فراوان توانست فهرست آثار شیعیان در طول تاریخ، که شامل بیش از پنجاه هزار کتاب در موضوعهای مختلف را، از فقه، اصول، فلسفه، تفسیر، کلام، ادبیات، پزشکی، فیزیک، جبر، مثلثات، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا و... بود، تهیه نماید و به معرفی اجمالی آنها پردازد. «الذریعه الی تصانیف الشیعه» اثر گرانسنگ او در 29 جلد به چاپ رسید.

کاشف الغطا کتاب «تاریخ آداب اللغه» جرجی زیدان را نقد کرد. کاشف الغطا بر کتاب جرجی زیدان، در «بویوس آیرس» آرژانتین به چاپ دوم رسید.⁽²⁸⁵⁾

سفرهای پربار

کاشف الغطا در سفر حج با دانشمندان اهل سنت حجاز به گفتگو نشست و آنها را به وحدت فرا خواند. «نزهة السمر و نهضة السفر» سفر نامه حج اوست. سپس به سوریه و لبنان رفت و مسلمانان را با ترفندهای استعمارگران و راههای مبارزه با آنها آشنا کرد. با علمای شیعه و سنی سخن گفت. پرهیز از اختلاف و همکاری دانشمندان شیعه و سنی از سخنان اوست که با اندیشمندان در میان می گذاشت. کاشف الغطا در لبنان ازدواج کرد. پس از ماهها اقامت در لبنان که به گفتگو با دانشمندان بر جسته شیعه، سنی و مسیحی، نقد مقاله ها و فعالیتهای تبلیغی و علمی گذشت، به مصر رفت و به تدریس در «الازهر»، بزرگترین

حوزه علمیه جهان اهل سنت پرداخت، او که نفوذ مسیحیت در مصر را احساس می کرد. با کشیشان درباره انجیل و مسیح ﷺ سخن گفت و اسلام را به آنها معرفی کرد. «التوضیح فی بیان ما هو الانجیل و من هو المسيح» نوشته اوست که جلد اول آن در سال 1331 ق. در «صیدا» چاپ شد. مجتهد جوان با شور و شغف وصف ناپذیری به تبلیغ فرهنگ شیعه و دعوت تمام مسلمانان به یکپارچی در راه مبارزه با استعمار پرداخت. هنوز به چهل سالگی نرسیده بود ولی اندیشه پربار و سخنان جذابش همه را شیفته ساخته بود. او فرصتها را از دست نمی داد. سه سال در مصر و لبنان اقامت کرد و به ارشاد مردم پرداخت. شروع جنگ جهانی اول و اشغال عراق به دست انگلیس او را برای دفاع از وطن، به بازگشت به میهن فرا خواند. (286)

دفاع از وطن

جنگ جهانی اول در سال 1332 ق. آغاز شد، انگلستان بسیاری از شهرهای عراق را تصرف کرد. کاشف الغطا خود را به «کوت» که خط مقدم نبرد با انگلیسیها بود، رساند و اسلحه به دست گرفت و از میهنش دفاع کرد. مراجع تقلید شیعه فتوای جهاد داده بودند و بسیاری از مجتهدان، استادان و طلبه های حوزه های علمیه در خط مقدم جبهه با متجاوزان می جنگیدند، کاشف الغطا بارها به جبهه رفت و در کنار رزمندگان سلحشور به دفاع از وطن پرداخت. (287)

مدرسه کاشف الغطا

برخی از مقلدان آیه الله سید محمد کاظم یزدی که پس از فوت او، از کاشف الغطا تقلید می کردند. نزدش آمدند و با اصرار از او خواستند که رساله عملیه خود را چاپ کند. «شرح تبصرة المتعلمین» و «وجیزه الاحکام» نوشته اوست که در پی اصرار مقلدانش نوشته شده است. حاشیه بر «سفینه النجاه» نوشته

برادرش، حاشیه بر «مجمع الرسائل» که حاوی فتوهای مراجع تقلید مشهور است، «مناسک حج» و... از کتب فقهی وی و «سؤال و جواب» و «زادالمقلدین» پاسخ استفتائات مقلدان اوست.

کاشف الغطا در طول سالیان دراز تدریس شاگردان بسیاری تربیت نمود. آیه الله العظمی سید محسن حکیم، آیه الله محمد جواد مغنیه (نویسنده معروف) و شهید آیه الله قاضی طباطبایی (امام جمعه تبریز) از شاگردان اویند. تولیت مدرسه علمیه «معتمد» با پیشینه یک قرن بر عهده خاندان کاشف الغطا بود. این مکان که زمانی رونقی چشمگیر داشت به مرور زمان رو به خرابی نهاد اما ایشان آن را باز سازی کرد و رونقی تازه بخشید.⁽²⁸⁸⁾ کتابخانه مدرسه کاشف الغطا از کتابخانه های بزرگ نجف بود که کتابهای خطی کمیابی در آن وجود داشت. کاشف الغطا هر روز به مدرسه می آمد و بیشتر دیدارهای سیاسی او و گفتگوهای علمی اش با نویسندگان و دانشمندان عراق در مدرسه صورت می گرفت.

ایشان همواره در اندیشه حل مشکلات طلاب بود و با زحمات فراوان توانست برای طلاب مدرسه، معافیت تحصیلی بگیرد.⁽²⁸⁹⁾

کنگره جهانی اسلام

در سال 1350 ق. یک صد و پنجاه نفر از شخصیتهای سیاسی و مذهبی کشورهای مسلمان از سراسر دنیا، در کنگره جهانی اسلام، گرد آمدند. مفتی بیت المقدس از سوی مجلس اعلاى فلسطين، کاشف الغطا را به شرکت به این گردهمایی فرا خواند. این در حالی بود که فلسطین هنوز اشغال نشده بود و بیش از هفتاد هزار نفر از مردم فلسطین به بیت المقدس آمده بودند تا از سخنان رهبران فرقه های اسلامی و شخصیتهای برجسته سیاسی و مذهبی کشورهای

مسلمان بهره جویند. رشید رضا (نویسنده سنی مذهب تفسیر المنار) و علامه اقبال لاهوری نیز در این همایش بزرگ حضور داشتند.

هر شب چند نفر از دانشمندان سخنرانی می کردند تا اینکه نوبت به جناب کشف الغطا رسید. اینک چکیده ای از سخنان وی را می آوریم:

... از نخستین شبی که با این اجتماع بزرگ روبرو شدم پیوسته خود را در میان ترس و امید می بینم. گاه نسبت به این کنگره خوشبین هستم و گاه دلم شور می زند... ترس من به چند دلیل است:

1- شرقیها، به ویژه مسلمانان - مراد من برادران حاضر در این کنگره نیست - از پایداری در هدف برخوردار نیستند. چه بسا مسلمانانی که حرکتی آتشین آغاز کردند ولی پس از مدتی حرکتشان به خاموشی گرایید.

2- اختلاف و جدایی از خصلتهایی است که در درون ما ریشه دوانیده و ما را بیچاره ساخته است. اختلاف اندیشه و آزادی فکر از ویژگیهای انسان است... اما مصیبت این است که اختلاف نظر به دشمنی بگراید... مسلمانان برادران یکدیگرند. آیا برادر با برادر دشمنی می ورزد؟ ای یکتا پرستان! یکی شوید. من پیش از این، دو کلمه گفتم که امیدوارم از سخنان ماندنی باشد. گفتم:

گنبد اسلام بر دو پایه استوار است.

کلمه توحید و توحید کلمه. ای مسلمانان! اگر سخن ما یکی نشود، باید با اسلام وداع کنیم...

3- سومین بیماری ما این است که شرقیها عادت داریم به جای عمل، حرف بزنیم و در جایی که باید اندیشه خود را به کار بندیم، کارها را بدون فکر انجام می دهیم.

هر ملتی با سه چیز می تواند قیام کند: مردم توانا، اندیشه درست و کوشش
دایم. (290)

سخنان کاشف الغطا غوغایی پیا کرد. در آن شب با اصرار از کاشف الغطا
خواستند که امام جماعت نماز عشا باشد، او نیز پذیرفت. تمامی علمای اهل
سنت، حتی وهابیون، ناصبی ها و خوارج نیز به او اقتدا کردند. از آن روز به
بعد، کشف الغطا امام جماعت کنگره شد. نماز جمعه هم به امامت او برگزار شد.
روزنامه ها و مجله های کشورهای اسلامی سخنان کاشف الغطا را چاپ
کردند. بسیاری از نویسندگان و دانشمندان اهل سنت از آن به بعد، نسبت به
شیعه روش ملایم تری برگزیدند.

کاشف الغطا پانزده روز در فلسطین ماند. به شهرها و روستاهای فلسطین
رفت و با علما و مردم صحبت کرد. آنان را به وحدت فرا خواند. بسیاری پس
از سخنرانی او در کنگره، وی را «امام کاشف الغطا» می خواندند، دانشمندان
اهل سنت از وسعت نظر، قدرت بیان و سخنان پر مغز او به شگفت آمده بودند.
کشف الغطا به عراق بازگشت و بسیاری از طلاب و فضایی حوزه علمیه
نجف که آوازه سخنان او در کنگره و تاءثیر آن را در روزنامه ها خواند بودند، به
پیشواز او آمدند. حسینیه کرخ بغداد آکنده از جمعیت بود. روزنامه نگاران،
شاعران، شخصیت های فرهنگی و سیاسی عراق در حسینیه گرد آمده بودند.
کاشف الغطا برای مردم صحبت کرد و آنها را از آنچه در کنگره گذشت، مطلع
ساخت.

وی پس از سه روز اقامت در بغداد، به کربلا رفت و پس از زیارت مرقد امام
حسین علیه السلام به نجف بازگشت. هر شب، مردم به دیدار او می رفتند و از سخنان
او درباره مسافرتش استفاده می کردند. بسیاری از شاعران و شخصیت های

فرهنگی و سیاسی نجف حضور موفق او در کنگره را به وی تبریک می گفتند و شاعران بیش از ده هزار بیت شعر درباره سفر او سرودند. مردم کوفه از او دعوت کردند تا به شهرشان بیاید. مسجد بزرگ کوفه، هزاران نفر را در خود جای داده بود. کاشف الغطا برای مردم صحبت کرد. سخنرانی او به نام «الاتحاد و الاقتصاد» چند بار چاپ شد. در سخنان او آمده بود. غرب به وسیله صنعت و مکیدن چشمه های ثروت شرق، بر آنان سیطره یافت. اسلام همه راههای سالم به دست آوردن ثروت را بیان و ضرورت رشد اقتصادی را گوشزد کرده است. سعادت کشورهای اسلامی با اتحاد و اقتصاد به دست می آید. (291)

برای وحدت

«اصل الشیعه و اصولها» از زیباترین نوشته های کاشف الغطاست. کاشف الغطا درباره انگیزه نگارش این کتاب می نویسد:

«دو سال پیش، یکی از جوانان پر شور که با هیئت علمی از سوی دولت عراق، برای تحصیل در «دارالعلوم العلیا» به مصر رفته بود، در نامه ای طولانی به من نوشت:... من با برخی از دانشمندان دانشگاه الازهر رفت و آمد دارم. گاه و بیگاه از نظام آموزشی و دانشمندان حوزه علمیه نجف سخن به میان می آید استادان الازهر از اندیشمندان حوزه علمیه نجف به بزرگی یاد می کنند، ولی می گویند: متأسفانه شیعه هستند! من از این سخنان آنها شگفت زده شدم. به آنها گفتم: مگر شیعه بودن گناه است؟! مگر شیعیان مسلمان نیستند؟! برخی از آنها در پاسخ گفتند: شیعیان مسلمان نیستند و... من جوانی هستم که از پیدایش شاخه های گوناگون مذهبها در اسلام آگاهی ندارم. اکنون از سخنان دانشمندان

بزرگ اهل تسنن به تردید افتاده ام که آیا شیعه فرقه ای از اسلام است؟ اگر مرا از این سرگردانی نجات ندهید مسؤ ولیت لغزش و گمراهی من بر عهده شماست. من به وسیله نامه درباره تاریخ شیعه و پاسخ به تهمت‌های آنان، او را راهنمایی کردم. ولی در شگفت بودم که چگونه برخی از دانشمندان بزرگ اهل سنت، این گونه سخن می گویند! تا اینکه کتاب «فجر الاسلام» نوشته احمد امین، نویسنده بزرگ مصری به دستم رسید. مغزم از دروغهای شاخدار این کتاب سوت کشید. احمد امین، سال پیش (1349 ق.) همراه شماری از استادان، دانشجویان و دانشمندان مصر، به نجف، شهر دانش آمد. او در نجف همراه دوستانش در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان به دیدن من آمد. من او را به نرمی سرزنش کردم که چرا چنین دروغهایی را به شیعه نسبت داده است! آخرین عذر احمد امین این بود که آگاهی کافی درباره شیعه نداشتم. من گفتم: این بهانه پذیرفته نیست. نویسنده باید در موضوعی که می خواهد بنویسد، خوب بررسی کند چرا کتابخانه های نجف، از جمله کتابخانه خصوصی خودم که 5000 جلد کتاب دارد که بیشتر نویسندگان آنها از اهل سنت هستند، ولی در کتابخانه های قاهره کتابهایی که نویسندگان آنها شیعه اند، بسیار کم پیدا می شود؟!

چند ماه پیش، یکی از جوانان پاک شیعه بغداد، در نامه ای به من نوشت سفری به استان «دلیم»، همسایه استان بغداد داشتم، بیشتر مردم آنجا سنی هستند. من با مردم نشست و برخاست داشتم. آنها از سخنان و ادب من بسیار خوشحال بودند. اما هنگامی که فهمیدند من شیعه هستم. گفتند: ما گمان نمی کردیم شیعیان با ادب باشند، چه رسد به دانش و دین آنها! ما آنها را یک مشت وحشیان بیابان می پنداشتیم! مدتی بعد به سوریه و مصر رفتم. شگفت آور بود.

مسلمانان، سنی مصر نیز همان سخنان مردم «دلیم» را گفتند، آیا موقع آن نرسیده است که به دفاع از شیعه بپردازید؟⁽²⁹²⁾

روزنامه های مصر، سوریه و... مقاله های مسمومی درباره شیعه می نویسند. دیگر تاب نیاوردم و سکوت نکردم. نه از این نظر که ستمی بر شیعه شده باشد و من بخواهم در برابر سیل تهمتها از آن دفاع کنم. بلکه از این نظر که پرده های نادانی را از برابر چشم مسلمانان کنار بزنم تا افراد با انصاف در داوری درباره شیعه راه عدالت پیش بگیرند و عذر و بهانه ای هم برای آن دسته از دانشمندان که یاوه هایی بر زبان شیعه می گویند و می نویسند، باقی نماند که بگویند دانشمندان شیعه، مذهب خود را معرفی نکردند. (این جمله را احمد امین در دیدار با کاشف الغطا گفت) و از همه مهمتر امید می رود در سایه این کتاب پیوندهای دوستی در میان مسلمانان استوار گردد و دشمنی از بین آنها برچیده شود. شاید پس از نوشتن این کتاب، نویسنده کتاب «فجر الاسلام» دگر بار نویسد «تشیع پناهگاه دشمنان اسلام بوده و هست. تشیع پناهگاه افرادی است که می خواهند اندیشه های پدران یهودی، نصرانی و زردشتی خود را وارد اسلام کنند.»⁽²⁹³⁾

«اصل الشیعه واصولها» در سال 1351 ق. چاپ شد و مورد استقبال خوانندگان قرار گرفت.

کاشف الغطا در این کتاب می نویسد:

نخستین فردی که بذر تشیع را در سرزمین اسلام کاشت بنیانگذار اسلام، حضرت محمد ﷺ بود. دهها حدیث در کتابهای اهل سنت آمده است که در آن ها پیامبر ﷺ، و علی ؑ و شیعیانش او را رستگاران جهان آخرت یاد کرده است... اندیشه شیعی از زمان پیامبر آغاز شد. شیعه در لغت به معنای «پیرو»

است و به پیروان حضرت علی علیه السلام در زمان پیامبر، شیعیان علی علیه السلام می گفتند...

سلمان فارسی که پیامبر درباره اش فرمود سلمان از اهل بیت ماست و ابوذر که پیامبر درباره اش فرمود آسمان سایه نیفکنده و زمین در بر نگرفته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد، هر دو از یاران حضرت علی بودند.

ابوالاسود دوئلی، بنیانگذار علم نحو از شیعیان حضرت علی است. خلیل بن احمد فراهیدی، بنیانگذار علم لغت و عروض نیز از یاران اوست. ابومسلم معاذ بن مسلم هراء، پایه گذار علم صرف و عبدالله مفسر بزرگ قرآن نیز شیعه بودند. محمد بن عمر واقدی نخستین فردی که علوم قرآنی را گردآوری کرد، شیعه بود. ابورافع بنیانگذار علم حدیث و پسرش علی که نخستین فردی است که کتابی در علم فقه نوشت و پسر دیگرش عبدالله که نخستین مسلمانانی است که کتابی در علم تاریخ نوشت، شیعه بود.

ابان بن عثمان الاحمر شیعی نخستین فردی است که کتابی در علم تاریخ اسلام نوشت... نابغه جعدی، کعب بن زهیر، فرزدق، کمیت، حمیری، دعبل، ابونواس و... بسیاری از شاعران بزرگ عرب در دامان مکتب شیعه پرورش یافتند. (294)

آیا این بزرگان میدان دانش، ادب و جهاد می خواستند اسلام را نابود کنند؟!

ولایت فقیه

کاشف الغطاء بخوبی نقش زمان و مکان در اجتهاد را یافته بود و بر این باور بود که نباید احکام اسلامی در تنگنای سلیقه مجتهد قرار بگیرد، زیرا فرجام چنین کاری این است که احکام اسلام، به صورت خشک و بی روح درآید.

کاشف الغطا در مورد اختیارات ولایت فقیه نظرات بسیار بلندی دارد. امام خمینی (ره) می فرماید:

ولایتی که برای پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و امامان است، برای فقیه نیز ثابت است. موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم. بلکه این مساله از اول مورد بحث بوده است... به طوری که نقل کرده اند، مرحوم کاشف الغطا نیز بسیاری از مطالب را فرموده اند. (295)

او درباره حدود اختیارات ولی فقیه می نویسد:
ولایت فقیه همه مواردی را که به مصلحت اسلام و مسلمانان است، در بر می گیرد.

فلسطین در اسارت

صهیونیستها در سال 1327 ش. / 1367 ق. / 1948 م فلسطین را اشغال کردند. در همین ایام برخی از دولتهای عربی به نبرد با متجاوزان برخاستند. کاشف الغطا پیامی برای رزمندگان مسلمان فرستاد و آنها را به ادامه نبرد تشویق نمود او همواره در سخنرانیها و پیامهای خویش از فلسطین یاد می کرد و مسلمانان را به آزاد سازی آن فرامی خواند. (296)

کنفرانس اسلامی پاکستان

جمعیت اخوت اسلامی کراچی دومین گردهمایی جهان اسلام را در سال 1371 ق / 1330 ش.، در کراچی برگزار کرد. آیه الله کاشف الغطا به این همایش بزرگ دعوت شد. اینک بخشی از سخنان وی در این گردهمایی را می آوریم:

... ما می گوئیم مسلمانیم ولی تاریخ ما مسیحی و زردشتی است. مسلمانیم ولی روزه یکشنبه را تعطیل می کنیم مسلمانیم اما به زبان انگلیسی صحبت می

کنیم. مسلمانیم اما از زبان عربی چیری نمی دانیم. عربی، زبان قرآن را نمی دانیم ولی به زبان بیگانگان خوب حرف می زنیم.

تبلی و سهل انگاری چنان ما را فرا گرفته است که شنیده ایم دانشمندان مسلمان این گردهمایی که درباره اسلام بحث می کنند، هنگامی که مؤذن بانگ بر می آورد «حی علی الصلوة» بر نمی خیزند تا نماز بخوانند...

ای مردم مسلمان! نیروهای خود را در یک جا گرد آورید و صفها را منظم کنید و اسلحه ها را بر دوش بگیرید که سیاست جهان، کشورهای عربی و اسلامی را مورد حمله قرار داده است.

سخنرانی کاشف الغطا به زبانهای مختلف ترجمه و چاپ شد. کاشف الغطا چهل روز در پاکستان ماند و به شهرهای لاهور، راولپندی، کشمیر آزاد (مظفر آزاد) و پشاور سفر نمود. با مردم و علما صحبت کرد و آنها را به وحدت، عمل به قرآن و مبارزه با استعمار فرا خواند.

فریاد

آمریکا در پوشش برگزاری سمیناری فرهنگی در صدد فریب دانشمندان مسلمان برآمد. جمعیت آمریکایی دوستداران خاور میانه از 25 شخصیت برجسته مسلمان، از سراسر دنیا دعوت نمود تا در سمیناری که درباره ارزشهای اخلاقی اسلام و مسیحیت، در تاریخ 23 آوریل 1945 م، در هتل «امسادور»، واقع در «بحمدون» لبنان برگزار می گردد، شرکت کنند.

بسیاری از اندیشمندان مسلمان و مسیحی دعوت کنگره را پذیرفتند. اما کاشف الغطا با تیزبینی توانست متوجه حيله آنها شود. آمریکا، این ابر قدرت نو که استعمار پیر انگلیس را کنار زده بود، در جنگ سرد روانی علیه شوروی، از

هر وسیله ای بهره می جست و اینک در پوشش نوعی فعالیت فرهنگی می خواست اندیشمندان مسلمان و مسیحی را با خود همراه کند.

کاشف الغطا در 78 سالگی، بسان یک سیاستمدار جوان از تحولات سیاسی جهان با خبر بود. وی در اندیشه بر ملا ساختن اهداف کنگره بود. اما چگونه؟ او در پاسخ دعوتنامه طولانی جمعیت دوستداران خاور میانه، بسیار کوتاه نوشت: نمی توانم شرکت کنم.

کاشف الغطا تا آغاز نکرده کنگره یک ماه فرصت داشت. او در یک مدت توانست نامه ای بسیار مفصل درباره اهداف کنگره بنویسد و همزمان با آغاز کنگره در لبنان پخش کند و بدین سان آمریکا را رسوا نماید. آگاهی او از اوضاع سیاسی و ترفندهای بسیار پیچیده استعمارگران به خوبی در این نامه هویداست. مرجع تقلید شیعیان که بیشتر وقت خود را به تدریس، تاءلیف، دیدار با مردم و پاسخ به سؤالات شرعی آنان می گذراند، از آخرین تحولات سیاسی جهان به خوبی آگاه است. اینک چکیده ای از پاسخ او به کنگره را می آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای گارلندا یوانز هایکینر، معاون جمعیت دوستداران خاور میانه... تمام موضوعهای مورد بحث در دو مطلب خلاصه می شود:

- 1- ارزشهای معنوی و نمونه های عالی اخلاقی در اسلام و مسیحیت.
 - 2- خطر کمونیست برای بشریت و راه مبارزه با آن در اسلام و مسیحیت.
- پیش از هر چیز باید بدانید که زبان عمل از زبان حرف برنده تر است. هزاران کنگره از طرف آنان که پای بند به ارزشهای معنوی نیستند، بی اثر است... ای دولت ایالات متحده و ای دولت انگلیس! آیا شما دارای چنین

صفت‌هایی هستید؟!... آیا جنایت‌هایی که شما در فلسطین کردید شما را رو سیاه نکرد؟... مگر به آنها پول و اسلحه نمی دهید؟! (297)... شما و نهصد هزار عرب (298) (فلسطینی) را بی خانمان، آواره بیابانها، زمین را بستر و آسمان را لحاف آنها نکردید؟! آنها در وطن خود عزیز بودند و شما کاری کردید که دل سنگ به حال آنها می سوزد... آیا نرون (امپراتور روم و جنایتکار بزرگ تاریخ) به اندازه شما جنایت کرد؟ شگفتا که شما از مسلمانان و اعراب انتظار همکاری دارید و از آنها می خواهید که با شما همفکری و همکاری کنند. شما عرب را لگدمال می کنید. با یک دست بر سرش می کوبید و با دست دیگر او را نوازش می کنید. اکنون شما از در دیگری وارد شده اید. امروز از ما می خواهید که با شما در کنگره ها بر سر یک میز بنشینیم و درباره ارزشهای معنوی به مذاکره پردازیم. آیا خونهایی که در ایران (299) سوریه، مصر و لبنان ریخته می شود، ناشی از توطئه های شما نیست؟! آی ا شما در شرق و غرب جهان به مرم بی گناه ستم روا نمی دارید؟! تونس، مراکش و الجزایر در غرب جهان، در آتش بیداد شما می سوزند و کره، هندوچین (ویتنام) و کنیا در شرق جهان، در آتش شما خاکستر شدند. تمام این دشمنیهای شما برای ماده پرستی شماست. همان چیزی که در نامه خود از آن نکوهش کرده و آن را زنگ خطری برای مردم دنیا بیان کردید. آیا شما چیزی جز ماده را می پرستید؟! آیا شما دینی غیر از دنیا پرستی دارید؟!!

شما بمب اتمی را برای چه ساخته اید؟! آیا تلاش در راه استثمار ملتها و به بند کشیدن آنها به خاطر دنیا پرستی و پول پرستی شما نیست؟ تمام برنامه های شما - حتی آنهایی که به نام دین انجام می دهید - به خاطر دنیا پرستی است....

... شما فلسطین را ذبح کردید، اما با دست دولتهای عرب، بلکه به دست دولتهای اسلامی تا ذبح شرعی باشد! به دست مسلمان و رو به قبله، تا برای شما و صهیونیستها خوردن آن حلال باشد! چرا که شما اهل دین (?) و در پس ارزشهای معنوی هستید! و جز غذای پاک و حلال نمی خورید!

شما به این اندازه جنایت بسنده نکردید. بلکه تلاش می کنید که عرب را وارد پیمان دفاع مشترک کنید و این مرغ ضعیف و بی بال و پر را در دامی دیگر بیندازید... کمکهای مالی شما سرابی است که تشنه را می فریبد، اما سیرابش نمی کند. آمریکا اگر یک دلار کمک می کند، ده برابر آن را پس می گیرد بعضی می گویند: انگلیس، فرانسه و دولتهای اروپایی در پیمان آتلانتیک وارد شدند و استقلال خود را از دست ندادند. بنابراین چه مانعی دارد که ما نیز در پیمانهای دفاعی وارد بشویم. در پاسخ می گوئیم: همین دولتها هم استقلال سیاسی، دفاعی و اقتصادی خود را از دست داده و تابع آمریکا شده اند. به همین خاطر است که بسیاری از حزبهای آن کشورها، با آن مخالفند، مانند حزب کارگر انگلیس که حزب بزرگی است.

مصالح ما هیچگونه ارتباطی با مصالح آمریکا ندارد. آنها فقر، نادانی و عقب ماندگی ما را می خواهند و ما خواهان دانش، سعادت و پیشرفتیم.

... من دولتهای عرب را نصیحت می کنم که تسلیم دولتهای استعماری نشوند، زیرا مشکلی را برایشان حل نخواهد کرد. به جوانان می گویم که راه رهایی ما بازگشت به قرآن و اسلام است. فرهنگ یربار اسلامی می تواند پشتوانه مبارزه شما با استعمار باشد، نه مرام کمونیستی که فرهنگی وارداتی است.

... اگر آمریکا بویی از انسانیت و معنویت برده بود، سیاه پوستهای آمریکایی الاصل را که در حال نابودی اند، حمایت می کرد. اگر ذره ای عدالت در دولت

آمریکا بود، با پانزده میلیون سیاه پوست این همه بدرفتاری نمی کرد. دویست سال است که شما آمریکائیا سیاهان را به بردگی گرفته اید.

... آمریکا به اسرائیل کمکهای نقدی می دهد و اسلحه فراوان در اختیار او می گذارد. اما در مورد کشورهای عربی بجز وعده های تو خالی، هیچ چیز به آنها نمی دهد. اگر اسلحه ای به کشورهای عربی بدهد، به این شرط است که با اسرائیل نجنگد. شگفتا! اگر ما با اسرائیل نجنگیم، با که بجنگیم؟! ما جز اسرائیل دشمنی نداریم.

... ما این ذلتها را چگونه فراموش کنیم و با شما کنار یک میز بنشینیم و درباره ارزشهای معنوی و نمونه های عالی اخلاقی به گفتگو پردازیم؟

... سوگند به همه مقدسات که اگر دولتهای عربی با هم متحد شوند، بر آمریکا، انگلیس و اسرائیل پیروز می شوند، شما شیطانها بهتر است دست از جنایت های خود بردارید و فلسطین را به صاحبان اصلیش بسپارید. آنگاه درباره ارزشهای معنوی کنفرانس تشکیل دهید. اگر در عرف سیاست رواست که با یک دست تسبیح و با دست دیگر کارد بگیرید و سینه مظلومان را بشکافید، این کار از نظر عقل روا نیست.

... مسلمانها نسبت به یکدیگر مغرورند، ولی در برابر دشمن مانند گوسفند ذلیل اند.

سال گذشته به سفیر انگلیس گفتم: عرق از زمانی که به اشغال در آمد، روز به روز وضعش بدتر شده است. وی پاسخ داد: این چه حرفی است؟ اکنون کارها رو به راه شده و آبادانی و اقتصاد پیشرفت کرده است. برای نمونه، قصر شاه همه ساله در محاصره سیل قرار می گرفت، ولی اکنون آسیبی از این جهت به آن نمی رسد. به او گفتم:

حفظ کاخ شاه، حفظ پایگاه شماس، کاخ شاه مهم نیست. کوخ کشاورز مهم است... همین امسال شاهد طغیان بی سابقه رود کرخ بودیم. بغداد و بسیاری از روستاهای آن آسیب دید. میزان خسارت تا بیست میلیون دینار بر آورد شد. بیش از پنج هزار نفر غرق شدند. همان انسانهایی که ستون فقران مملکت و گرداندگان اصلی چرخهای کشورند. مهار کردن رود کرخ و جلوگیری از سیل به مصلحت استعمارگران نیست وگرنه آنهایی که برج ایفل را ساختند، می توانستند سیل بنده هایی در بغداد بسازند.

... اگر پیامبران اولوالعزم پنج نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ طاغوتهای اولوالعزم نیز پنج نفرند: روزولت، تروس آیزنهاور، چرچیل، وایدن. اینها جرثومه فسادند...

ارزشهای عالی اخلاقی در اسلام است، نه در بحدون. شاید در این روزها افرادی که دعوت کنگره بحدون را پذیرفتند، در آنجا گرد آمده باشند. می خواهم از آنها بپرسم آیا می دانید که چند سال پیش، صهیونیسم به «دیر یاسین» حمله کرد، مردان، زنان و کودکان را کشت...؟! آیا می دانید که همه اسلحه های صهیونیستها آمریکایی بود؟

... شما از بازماندگان کشته ها می خواهید با قاتل صلح کنند و دستش را ببوسند. وای بر شما! ای فرزندان سکسون، به خدا سوگند! اگر همه ستمهای تاریخ را در یک کفه ترازو نهند و بیداد شما بر عرب و اسلام را در کفه دیگر، ظلم شما می چربد. شما خیال می کنید که پیرو حضرت عیسی ﷺ هستید؟!

... کاش فرزندان عموسام و برادرزاده اش، سکسون شرشان را از سر ما کم می کردند که ما را به خیرشان امیدی نیست... آمریکا با ژاپن چه کرد؟ شهر

هیروشیما را با بمب اتمی ویران کرد. گناه مردم هیروشمیا چه بود؟ مگر آمریکا مسیحی نیست؟! مگر تورات و انجیل از آدمکشی نهی نکرده است؟!...»⁽³⁰⁰⁾

پاسخ کاشف الغطا به کنگره با نام «المثل العلیا فی الاسلام، لافی بحمدون» (نمونه های عالی اخلاقی در اسلام است، نه در بحمدون) در کنفرانس پخش شد. روزنامه های لبنان نامه کاشف الغطا را چاپ کردند. مردم با اهداف پشت رده کنگره آشنا شدند. یکی از اندیشمندان مسلمان درباره این نامه گفت:

کاشف الغطا کشف الغطا کاشف الغطا پرده را کنار زد.

نامه کاشف الغطا مورد استقبال کم نظیر خوانندگان قرار گرفت و بدین خاطر سه بار در آن سال چاپ شد. نزدیک به صد هزار نسخه از کتاب «المثل العلیا فی الاسلام، لافی بحمدون» در کشورهای مسلمان چاپ و به زبانهای انگلیسی و فارسی ترجمه شد.

اهل سیاست

آیه الله کاشف الغطا همواره در مسایل سیاسی دخالت می کرد. برخی از کج اندیشان که دین را از سیاست جدا می دانستند. از او می پرسیدند چرا در سیاست دخالت می کند. او در پاسخ می گفت: اگر سیاست به معنای پند، راهنمایی، نهی از فساد، نصیحت و مبارزه با استعمار است، من اهل سیاستم. آری، من تا فرق سر غرق در سیاستم. چنین سیاستی از واجبات است. پدر، پدربزرگ، جد و تمام خاندان من، بیش از سیصد سال رهبری دینی جهان اسلام را بر عهده داشتند. در زیارت جامعه، درباره ائمه معصوم آمده است: انتم ساسه العباد: شما سیاستمداران مردم هستید. سیاست ما سیاست پیامبر و امامان است.

زمانی هم کاشف الغطا نامه ای به محمد علی جناح، اولین نخست وزیر پاکستان می نویسد و هدفهای استعماری پیمانهای نظامی آمریکا را به او گوشزد می کند. (301)

سرجان تروتییک، سفیر انگلیس در عراق، در تاریخ 27 محرم 1373 ق. به دیدار کاشف الغطا می رود. گفتگو بین آنها درباره کمونیسم، اسرائیل و مسایل دیگر صورت می گیرد. کشف الغطا جنایتهای انگلیس در جهان را به او گوشزد می کند. سفیر که درمانده بود، می گوید: آیا در این کتابخانه بسیار بزرگ شما که هزاران جلد کتاب در آن هست، کتابی علیه ما هست. سفیر فکر می کرد که کاشف الغطا پاسخی نخواهد داشت. زیرا کتابهای او درباره فقه، اصول، تفسیر، حدیث و دیگر علوم اسلامی است که در آنها اسمی از انگلیس هم نیامده است. کاشف الغطا فریاد برآورد: کتاب که چیزی نیست. قلبهای همه ما علیه شماست. از دل یکایک ما به خاطر نیزه ای که شما به جهان عرب زدید، خون می چکد. گفتگوی کاشف الغطا با سفیران انگلیس و آمریکا با نام «محاورة الامام مع السفیرین»، سه بار در نجف و یک بار در آرژانتین چاپ شد. (302)

پایان

آیه الله العظمی شیخ محمد حسین کاشف الغطا سرانجام پس از عمری تلاش خستگی ناپذیر، در ذیقعه 1373 ق. رخت از جهان بر بست. تشییع جنازه با شکوه او در نجف تا قبرستان وادی السلام گویای علاقه وافر مردم به او بود. مراسم یادبود رحلت او در عراق، ایران، پاکستان، لبنان و بسیاری از کشورهای مسلمان برگزار شد. (303)

کاشف الغطا از نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. بیش از هشت هزار بیت شعر از او به یادگار مانده است. او کتابهای بسیار سودمندی نیز به نگارش درآورد. که چندی از آنها چاپ شده است.

آثار چاپ شده او عبارتند از:

1. الدین و الاسلام یا «الدعوة السلامية»
2. المراجعات الريحانية یا «النقود و الردود» یا «المطالعات و المراجعات»
3. الايات البينات فى قمع البدع و الظلالات
4. التوضیح فى بیان ما هو الانجیل و من هو المسيح
5. الفردوس الاعلى
6. اصل الشیعه و اصولها
7. الارض و التربة الحسينیه
8. نبذه من السياسیه الحسينیه
9. الحکمه و السياسه
10. المثل العليا فى الاسلام لافى بحمدون
11. محاروه الامام المصلح کاشف الغطا مع السفیرین البريطانى و الامیریکی
12. عین المیزان
13. نقد «ملوک العرب» نوشته امین ریحانی
14. مختارات من شعر الاغانى
15. خطبة الاتحاد و الاقتصاد
16. الخطب الاربع
17. خطبة الباكستان
18. مبادئ الايمان

19. مقتل الحسين عليه السلام
20. قضيه فلسطين الكبرى فى خطب الامام الراحل محمد حسين كاشف الغطا
21. حاشيه بر تبصره
22. سؤال و جواب
23. وجيزه الاحكام
24. زادالمقلدين
25. مناسك حج (عربى)
26. مناسك حج (فارسى)
27. حاشيه بر العروة الوثقى
28. حواشى بر سفينه النجاة، نوشته آية الله احمد كاشف الغطا (4 جلد) 29.
- تحرير المجله
30. حواشى بر عين الحياة، ترجمه سفينة النجاة
31. حاشيه بر مجمع الرسائل (فارسى)
32. تعليقات و تراجم بر دويان سيد جعفر الحلى، معروف به «سحر باب و سجع البلايل»
33. تعليقات بر ديوان سيد محمد سعيد الحبوبى
34. تعليقات بر الوساطه بين المتنبي و خصومه
35. تعليقات بر معالم الاصابة
36. تعليقات بر الكلم الجامعة و الحكم النافعه
37. صحائف الابرار فى وظائف الاسحار (دعا)
38. جنة المآوى
39. السياسه و الحكمه

40. النظر الثاقب و نيل الطالب (حاشيه بر كتاب مكاسب، نوشته شيخ

انصارى)

41. منظوم كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار

42. المسائل القندهاريه (فارسي).⁽³⁰⁴⁾

شهید نواب صفوی

شهادت: 1334 ش.

سفیر سحر

سید علی رضا سیدکباری

طلوع ستاره

سال 1303 هجری شمسی است. آفتاب در پس ابرهای سیاه ستم، آخرین نفسهای خود را می کشد. نور کم سویی به زمین می رسد. پاها در بند است. دستها رهایی ندارند و فریادها در گلو خفه می شوند. ناگاه صدای کودکی در فضای خانه می پیچد. ستاره ای به خانه کوچک آقا سید جواد قدم می نهد. نوای آسمانی دعا بر زبان پدر جاری می شود. آقا سید جواد میرلوحی نام فرزند را سید مجتبی می گذارد تا در لحظه لحظه زندگی به یاد خاندان پیامبر باشد.

سرود نور

سید مجتبی هنوز اندک سالی است که با دنیای خردسالی فاصله گرفته است. او سوره های کوتاه قرآن را به تشویق پدر و مادر خویش حفظ می کند و با پدر روحانی خود در مجالس پر نور قرائت قرآن شرکت فعال دارد. قفرآن مجید کتاب زندگی اوست و به آن عشق می ورزد. هفت ساله است که راهی دبستان می شود و پس از اتمام دوره ابتدائی در «مدرسه حکیم نظامی» وارد مدرسه صنعتی آلمانیها می گردد.

رضا خان که بتازگی از طرف دولت استعمارگر انگلیس به سلطنت رسیده است از مخالفان سرسخت اسلام و روحانیت است. از نخستین کارهای او منع به کارگیری تاریخ هجری قمری است. تاریخ هجری شمسی جایگزین تاریخ

قمری می شود و او نام این تهاجم وسیع بر ضد فرهنگ اسلامی را طرد یک سنت عربی تحمیل شده می نامد.

بعد از تغییر تاریخ، بر سر گذاشتن کلاه پهلوی شبیه کلاه سربازی، برای همه اجباری می گردد. چیزی نمی گذرد که او مدارس را مختلط اعلام می کند و دختر و پسر را در کنار هم قرار می دهد. پسرها باید هنگام مدرسه رفتن، شلوار کوتاه بپوشند و دخترها باید حجاب اسلامی را به کناری نهند.

در این حال روحانیان بیدارگر با تهاجم فرهنگی استعمار و اسلام زدایی رضا خان به مبارزه بر می خیزند و بر ضد وی قیامهای اصلاحی مختلفی را بر پا می دارند در چنین زمانی است که آقا سید جواد میرلوحی، پدر سید مجتبی مجبور می گردد از پوشیدن لباس روحانیت صرف نظر کند. رضا خان دستور داده است تا مردم همه از لباس یک شکل استفاده کنند در این زمان آقا سید جواد از فرصت استفاده نموده، برای احقاق حقوق مظلومان، در دادگستری وکیل دعاوی می شود. (305)

چندی نمی گذرد که با داور وزیر دادگستری - سال 1315 یا 1314 - درگیر می شود و در پی گفتگوی اعتراض آمیز به نظام ستم شاهی پهلوی، گوش وزیر را با سیلی خود آشنا می سازد و خود روانه زندان می گردد. سه سال در زندان رضا خانی می ماند و بعد از سه سال به دیدار خدا می شتابد.

با رحلت پدر، سید محمد نواب صفوی، دایی سید مجتبی سرپرستی خانواده ایشان را برعهده می گیرد. سید مجتبی عشق و علاقه زیادی به دروس اسلامی دارد و مایل است به درس حوزه بپردازد، لیکن دایی وی که سرپرستی او را بر عهده گرفته و خود قاضی دادگستری است با سید مخالفت می کند. (306)

سید مجتبی از عقیده خود دست بر نمی دارد و در مسجدی که در خانی آباد است. شروع به فراگیری درسهای حوزه می کند و همزمان در مدرسه آلمانیها به درس جدید می پردازد.

سید در عصری واقع شده است که نظام آموزشی غرب در کشور به صورت نوشارویی برای پیشرفت به مردم عرضه می شود، وی در یکی از مدارس غربی تحصیل می کند. در مدرسه چیزهایی مطرح است که با آرمانهای اسلامی وی سازگار نیست. او در فرصتهای مناسب آنچه را فهمیده به همکلاسیهای خویش می گوید و اوضاع سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور را برای آنان شرح می دهد.

سید در 17 آذر 1321 ش. در یک سخنرانی پرشور از دانش آموزان می خواهد تا به سوی مجلس رفته، نسبت به هجوم اجانب و تهدید فرهنگ غرب اعتراض نمایند و در خواستشان را طرح کنند.⁽³⁰⁷⁾

با سخنرانی سید دانش آموزان مدرسه دست به تظاهرات می زنند. از مدرسه آلمانیها به مدرسه ایرانشهر و از آنجا با دارالفنون رفته، مدارس را تعطیل می کنند و با هم به طرف مجلس حرکت می کنند. در بین راه از مردم هم افرادی به آنها می پیوندند. تظاهرات با شکوهی روی می دهد و با تیراندازی مأموران به سوی مردم دو نفر کشته می شوند و چیزی نمی گذرد که دولت اقوام سقوط می کند.

سید در 1321 هجری تحصیلات خود را به پایان برده، در خرداد 1322 در شرکت نفت استخدام می گردد و بعد از مدت کوتاهی از تهران به آبادان انتقال می یابد. وضع نابسامان کارگران شرکت، وی را رنج می دهد و دیگران را در حقوق خویش شریک می کند. علاقه ای بین کارگران شرکت نفت و سید به

وجود می آید. وی شبها جلساتی برای آنها دائر می کند و وظایف دینی و اجتماعی شان را گوشزد می نماید.

وی در طی آموزشهای خویش یادآور می شود که نفت از آن ملت ایران است و خارجیان آمده اند تا برای ما کار کنند، نه اینکه ما را زیر سلطه خود در آورند و قسمتهایی از آبادان را در اختیار گرفته، اجازه ورود به ما ندهند! سید سیمای زشت استعمار را در کارها و فعالیتهای آنها نشان می دهد، می گوید:

این چیست که در چند جای شهر نوشته اند «ورود ایرانی و سگ ممنوع»!! آنها ایرانیان را در ردیف سگ قرار داده اند. در حالی که خود مستخدم ما هستند.

شش ماه از ورود سید مجتبی به شرکت نگذشته است که یکی از انگلیسی ها با کارگری ایرانی حمله کرده، وی را زخمی می کند. همان شب جلسه ای تشکیل می شود و قرار می گذارند که صبح قبل از شروع به کار در پالایشگاه جمع شوند.

سید شروع به سخنرانی می کند و چنین می گوید:
«چون ما مسلمان هستیم و قصاص یکی از احکام ضروری ماست یا باید آن انگلیسی اینجا بیاید و در جلو جمع از این برادر ما پوزش بخواهد و یا اگر این کار را نکند، عین کتکی که به آن زده یا عین جراحی که به او وارد کرده، ما به او وارد می کنیم.»

هنوز سخنان سید به پایان نرسیده بود که کارگران به خشم آمده، به سالن آن انگلیسی رفته، آنجا را خراب می کنند. پلیس دخالت می کند و فرد انگلیسی موفق به فرار می شود.

چند نفر از کارگران دستگیر می گردند. سید به خانه یکی از دوستانش رفته، شبانه توسط یکی از لنجها از آبادان راهی نجف می شود. (308)

مهاجر عاشق

سید مجتبی تجربه های زیادی از زندگی آموخته و زندگی مردمان بسیاری را دیده و با شیوه زندگی آنها آشنا شده است. اکنون در نجف اشرف برای انجام کاری آمده است و آن آموزش صحیح اسلام است، آن گونه که بتواند مسیر حرکت او را در این دنیای رنگارنگ مشخص نماید.

هدف از زندگی چیست؟ سید در ضمن آموزش می خواهد جواب این سوال را از آن سان که باید، دریابد. سعادت به استقبال سید آمده است. او می تواند در مدرسه قوام از مدارس حوزه علمیه نجف اقامت گزیند. در همان روزها علامه امینی در یکی از حجره های فوقانی مدرسه کتابخانه ای دایر کرده و به تالیف «الغدیر» مشغول است. این امر سبب می شود که مهاجر عاشق که تازه از ایران رسیده است با حضرت علامه امینی آشنا گردد.

سید که علوم مقدماتی را در تهران به انجام رسانیده، در نجف به دنبال اساتیدی است که سطوح عالی را از آنها بیاموزد، از جمله اساتیدی که وی از آنها فقه و اصول، تفسیر قرآن و اصول سیاسی و اعتقادی را آموخت، نامبردگان ذیل اند:

1- حضرت علامه نستوه آیه الله امینی

2- حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی

3- حضرت آیه الله آقا شیخ محمد تهرانی

سید بزرگوار نواب از این سه استاد گرانقدر علاوه بر علوم متداول حوزه، اصول فلسفه سیاسی اسلام را آموخت و با فقه سیاسی اسلام آشنا شد. در همین

زمان که وی در نجف مشغول تحصیل است، یکی از کتابهای کسروی به دستش می‌رسد. نوشته‌ای که مؤلف در آن به حضرت امام صادق علیه السلام توهین نموده است.

ایشان کتاب را به چند تن از اساتید و مراجع تقلید نجف اشرف عرضه می‌دارد و حضرت آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی با صراحت حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام می‌دارد.

جناب نواب به حکم وظیفه دینی خویش با تصمیمی قاطع رو به وطن خویش می‌گذارد تا آن نابخرد را بر سر عقل آورد.

پیش از حرکت او از نجف به ایران، مردم تبریز و مراغه و سران برخی روزنامه‌ها به مقابله با احمد کسروی برخاستند و از دولت وقت درخواست نمودند تا وی را به جرم انتشار کتب گمراه‌کننده محاکمه کند.

دولت قدرت چندانی ندارد و از طرفی برنامه‌های پهلوی با کارهای کسروی، چندان رو در رو نیست و در حقیقت هر دو در جهت اسلام‌زدایی گام برمی‌دارند و کارهای کسروی، فعالیت‌های دولت را تحت الشعاع قرار داده است، از این رو به مقابله با وی برنیامد.

ایرادهای وی به اسلام بیشتر از کتب مبلغین آمریکایی و مستشرقین اخذ شده بود و اشکالهایی را که متوجه مذهب تشیع می‌ساخت، غالب آنها را از علمای متعصب سنی مانند ابن حجر و موسی جارالله عالم سنی معاصر برگرفته بود. ⁽³⁰⁹⁾

نواب با قاطعیتی تمام وسائل زندگی را جمع کرده، به طرف ایران حرکت می‌کند. وی که در بین راه اطلاع یافته بود کسروی در آبادان است به آبادان می‌رود. در یکی از مساجد بزرگ شهر سخنرانی می‌کند و او را به مناظره می‌خواند. ولی کسروی به تهران رفته بود. او نیز به تهران می‌آید و با تنی چند از

آقایان تماس می گیرد و پس از مشورت به این نتیجه می رسد تا با وی به بحث بنشینند. آیه الله طالقانی ایشان را تشویق می کند و جناب وی به کلوب کسروی می رود.

«باهماد آزادگان، نام باشگاه کسروی است. نواب چند روزی در مورد دین و مسائل اجتماعی با وی بحث می نماید. لیکن او قانع نمی شود. دو دستگی در جمع حاکم می شود. حرف آخر سید به کسروی این است که:

«من به تو اعلام می کنم و تو را به عنوان یک مانع نسبت به مذهب، حتی نسبت به مملکت می دانم.» ⁽³¹⁰⁾

«موقعی که عضوی از پیکر انسانی چنان فاسد شود که نه تنها موجب فساد دیگر اعضای آن پیکر گردد، بلکه تباهی خود آن عضو با مجموع اعضای دیگرش را نتیجه دهد، نباید در ریشه کن کردن آن هیچ گونه مسامحه ای روا داشت.

زیرا این مسامحه چه ناشی از ترحم و مهر و محبت باشد و چه معلول بی توجهی به اهمیت حیاتی قضیه، موجب از ارزش افتادن و تباهی دیگر اعضای پیکر جامعه خواهد گشت.» ⁽³¹¹⁾

نواب جوان در طی جلساتی دلایل و براهین لازم را برای کسروی عرض می کند لیک دیگر گوش شنوایی برای وی باقی نمانده است. برای شاگرد مکتب توحید، مسأله ارتداد وی مسلم می شود و به فکر مقابله با این عنصر فاسد می افتد.

سید بزرگوار از حضرت آیه الله مدنی و آقا شیخ محمد حسن طالقانی برای تهیه اسلحه پول می گیرد و در ساعت 13 و 30 دقیقه روز بیست و سوم اردیبهشت سال 1324 کسروی در میدان حشمت الدوله هدف قرار می گیرد. اما

به علت فرسودگی اسلحه موفقیت حاصل نمی شود. نواب به زندان می افتد و علمای ایران و نجف خواستار آزادی حضرت نواب می گردند و ایشان بعد از دو ماه با قید کفایت آزاد می گردد.

فدائیان اسلام

حضرت نواب با آزادی از زندان به فکر تشکیل «فدائیان اسلام» می افتد، تا به وسیله آن با عناصر فاسد در جامعه به مبارزه برخیزد و با انتشار اعلامیه ای موجودیت فدائیان اسلام را اعلان می دارد.

او در بر پایی این سازمان اسلامی می گوید:

در خواب جدم سیدالشهداء را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود: «فدائیان اسلام»

انتشار اعلامیه مسلمانان غیور را متوجه فدائیان اسلام می نماید و افرادی به گروه او می پیوندند. ساعت 10 صبح روز بیستم اسفند ماه 1342 آیات قهر الهی آشکار می شود و کسروی توسط چهار تن از فدائیان اسلام سید حسین و سید علی امامی، جواد مظفری و علی فدایی از میان برداشته می شود تا جامعه اسلامی به حرکت خود در مسیر الهی ادامه دهد.

فدائیان اسلام، با بانگ تکبیر از محوطه دادگستری دور می شوند و در حین پانسمان زخمهای خود در بیمارستان سینا دستگیر می گردند.

رهبر فدائیان به مشهد الرضا علیه السلام می رود، و از راه شمال به آذربایجان، همدان و کرمانشاه راهی می شود. در بین راه روحیه عشایر را مورد ارزیابی قرار می دهد و با علمای شهرستانها تماس حاصل کرده، در خواست می کند تا برای آزادی فدائیان اسلام تلگرافهایی به دولت بفرستند و خود از همانجا به نجف اشرف می رود.

در همین ایام حضرت آیه الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی وفات می یابد. به همین مناسبت عده ای از دولتمردان ایران برای عرض تسلیت به مراجع نجف از طرف شاه راهی نجف می شوند.

در یکی از مجالس که فرستادگان شاه حضور دارند. جناب نواب منبر رفته، ضمن حمله شدید به دولت «قوام السلطنه» (نخست وزیر وقت) می گوید: چطور شما برای فوت یک نفر روحانی بزرگ به نجف آمده و به مقامات روحانی تسلیت می گوید در حالی که روحانی دیگری همچون آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی را در ایران به جرم دفاع از اسلام به زندان افکنده اید؟! ایشان آزادی حضرت آیه الله کاشانی و فدائیان اسلام را در جلسه مطرح نماید و حوزه علمیه نجف اشرف آزادی زندانیان را از مقامات مسئول می خواهد و پس از چندی خوسته شان جامه عمل می پوشد.

بعد از آزادی آیه الله کاشانی دیدارهایی با ایشان صورت می گیرد. جناب نواب نظرات خود را به ایشان عرضه می دارد و اعلام می کند و که در صد ایجاد حکومت اسلامی در ایران است.

حضرت آیه الله کاشانی از مبارزان و مجاهدان بزرگ عصر خویش است و در گذشته در جنگ انگلیس با عرق شرکت فعال داشته و در اثر همین فعالیتها به ایران تبعید شده است اینک با نواب میثاق می بندد تا در ایران حکومت اسلامی بنا نهند.

شهر پیامبران

16 مه 1916 انگلیس و فرانسه بیمانی نهانی درباره تقسیم منطقه آسیایی ترکیه بستند که به نام «موافقت نامه سایکس - پیکو» خوانده شد و بر پایه آن قرار شد فلسطین زیر سرپرستی هیئت ملی بین المللی که شکل آن بعدها با توافق

روسیه تزاری تعیین خواهد گشت، اداره شود. ولی بریتانیا از امضای این پیمان، هدفی جز انجام یک مانور نداشت و همواره در پی آن بود که فرصتی به دست آورد و شانه از زیر بار تعهد خود خالی کند.

در دوم نوامبر 1917 انگلستان اعلامیه «بالفور» را که خواستار پایه گذاری «میهنی قومی» برای یهودیان بود، منتشر کرد.⁽³¹²⁾

ایجاد «حکومت یهود» ابتدا به وسیله تئودور هرتسل، در سال 1896 طراحی شد و در پی برپایی اولین کنگره صهیونیستها در شهر «بال» سویس به سال 1897 نیز مفاد آن به تصویب رسید.

صهیونیستها با اشتیاق فراوان به کمک انگلیسی ها شتافتند و با حمایت بی دریغ از هدفهای جنگی آنها در خاک فلسطین (در جنگ جهانی اول) سرانجام ارتش انگلیس را در این سرزمین به پیروزی رساندند.

«فلسطین به صورت یک موجودیات سیاسی و به نام یک دولت به سال 1948 و در پی برداشته شدن سرپرستی بریتانیا از آن از میان رفت. بر پایه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد، در بخشی از آن، دولتی به نام «اسرائیل» پایه گذاری شد. بازمانده فلسطین نزدیک 6/5 هزار کیلومتر مربع را ملک عبدالله بن حسین شریف هاشمی، پادشاه اردن ضمیمه کشور خود کرد.»⁽³¹³⁾

فعالیت‌های استعمارگران انگلیس دیگر بار مردم مسلمان ایران را به خشم آورد. روز جمعه سی و یکم اردیبهشت 1327 آیه الله کاشانی و جناب نواب صفوی قطعنامه ای مبنی بر اظهار همدردی با عربهای اهل فلسطین صادر نمودند. روزهای بعد محلهایی برای نام نویسی داوطلبان جنگ با یهود در مراکز مختلف شهر افتتاح شد و پنج هزار نفر ثبت نام کردند. در پی ثبت نام مردم

غیور ایران فدائیان اسلام اعلامیه ای صادر کردند و از دولت اجازه حرکت به سوی فلسطین خواستند.⁽³¹⁴⁾

دولت که خود از سر سپردگان غرب است برنامه اعزام به فلسطین را لغو می کند. چه او از پیش برای تاءسیس دولت یهود افرادی چون سید ضیاءالدین طباطبایی را به کمک صهیونیستها فرستاده است.⁽³¹⁵⁾

غرب برای از میان برداشتن نیروهای فعال و مذهبی به رهبری آیه الله کاشانی و نواب طرخی را پی می ریزد و آن ترور شاه است. او که عنصری غیر مفید شناخته شده است باید از میدان خارج شده، «علی رضا» یا «رزم آرا» جای او را بگیرد.

در روز 15 بهمن، شاه در دانشگاه به وسیله ناصر فخر آرایبی (عضو جوانان حزب توده) مورد هدف قرار می گیرد. تیرها از کنار لبش رد می شوند و سرتیب صفاری و سرتیب اختری، فخر آرایبی را از بین می برند. صبح روز شانزدهم حزب توده منحل اعلام می شود و کلوپ و باشگاهش و حزبش را چپاول می کنند و به تاراج می برند.

در شب 16 بهمن تانک به در خانه حضرت آیه الله کاشانی می آید. ایشان را دستگیر نموده، به قلعه فلک الافلاک در خرم آباد می فرستند. عده ای از روحانیان مبارز هم دستگیر می گردند. سید عبدالحسین واحدی - فرد شماره دو فدائیان اسلام - از آن جمله است.

نواب چهل تن از لوستان و فدائیان اسلام را روانه قم می کند تا با توسل به آیه الله بروجردی ایشان را آزاد کنند. موقعیتی حاصل نمی شود و منزل آیه الله بروجردی محاصره می شود. بعد از ده روز از گذشت این ماجرا جریان فدائیان اسلام از خانه خارج شده، با یک اتوبوس راهی تهران می شوند. در حسن آباد

جلو آنها گرفته، همگی به زندان منتقل می شوند. آیه الله کاشانی هم که در فلک الافلاک زندانی است، به لبنان تبعید می گردد.

نامه های سرخ

دوره مجلس پانزدهم رو به اتمام است. دولت وقت استیضاح می شود و از دزدی و چپاول اموال عمومی سخن به میان می آید و مسائل شرکت نفت مطرح می گردد. شاه در صدد بر می آید متممی برای قانون اساسی نوشته شود که در آن سه اصل زیر بیاید:

1- نمایندگان مجلس فرماندهی کل قوا را در اختیار شاه قرار دهند.

2- مجلس سنا تاسیس گردد.

3- انحلال مجلسین در اختیار شاه باشد.

همچنین قرار بود «مذهب حقه جعفری» الغا و از رسمیت بیفتد، که در این زمان جناب نواب پانزده نامه با جوهر قرمز به پانزده وکیل انتصابی (انتخابی - فرمایشی) نوشته، در آن مخالفت خود را اعلان می دارد.

روزی که قرار است مجلس تشکیل گردد، جلسه ای بر قرار نمی شود و با بیست و چهار ساعت (48 ساعت) تاءخیر این ماده از دستور جلسه حذف می گردد.

به ترتیب، انتخابات مجلس سنا و ملی انجام می شود. لیکن آراء ملت کنار نهاده می شود وکلای دولتی به مجلس می روند. این مسأله و تمامی مسائل دولتی با وزیر دربار وقت، هژیر بود. به همین علت او در روز جمعه دوازدهم محرم در مسجد سپهسالار به دست سید حسین امامی مورد حمله قرار می گیرد و یک روز پس از واقعه چهاردهم آبان 1328 هجری شمسی به هلاکت می رسد. وی تبعید آیه الله کاشانی را خود برنامه ریزی کرده و دستور داده بود.

با اعدام انقلابی هژیر، تاریخ افتتاح مجلس سنا تغییر می کند و انتخابات مجلس شورای ملی که با تمهیدات وی صورت گرفته بود، از طرف رئیس انجمن نظارت باطل اعلام می شود. شاه روحیه خود را باخته، با هواپیمای اختصاصی ترومن به سمت آمریکا پرواز می کند.

سید حسین امامی دستگیر و پس از پنج روز به شهادت می رسد. فدائیان اسلام با انتشار اعلامیه ای از مقام شهید تجلیل به عمل می آورند. انتخابات دوره شانزدهم مجلس برگزار می گردد و آیه الله کاشانی با استقبال بی نظیری به میهن اسلامی باز می گردند.

تابوت

از مدتها پیش مقبره ای برای رضا خان ساخته شده بود ولی این ناآرامگاه همچنان خالی بود. دیکتاتور خارج از کشور مرده بود و فرزندش جرات نداشت جسد وی را به ایران بازگرداند. یاد ستم رضاخانی حرکت امت اسلامی را توفنده تر می ساخت.

بعد از تهیه مقدماتی شاه خواست جسد رضا خان را از مصر به ایران منتقل نماید و به برپایی مجالس و استقبال مردم همراه سازد. نواب صفوی از نقشه دولت آگاه می شود و به قم رفته، بعد از درس آیه الله بروجردی در مدرسه فیضیه به سخنرانی می پردازد. این شیوه تا روز دفن ادامه می یابد. از آن رو آرزوی رژیم عملی نمی شود و دیکتاتور بی هیچ تشییعی دفن می گردد.

ملی شدن صنعت نفت

خرداد 1329 علی منصور بی هیچ مقدمه ای استعفا می دهد و رزم آرا به نخست وزیری می رسد. وی مورد تاءیید انگلیس و آمریکاست و آیه الله کاشانی این مسأله را در طی اعلامیه ای فاش می سازد و لایحه «گس -

گلشائیان» از طرف کمیسیون مجلس رد می شود. آیه الله کاشانی طی بیانیه ای با تاءکید بر ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور از مردم می خواهد با پافشاری خویش طرفداران شرکت نفت را به اطاعت خود وادارند.

رزم آرا در نظر دارد نهصفت ملی کردن صنعت نفت و مبارزات ضد استعماری مردم را عقیم سازد. آیه الله کاشانی و جبهه ملی در از بین بردن رزم آرا وحدت نظر دارند. لذا با استمداد از فدائیان اسلام در صدد از بین بردن وی بر می آیند. خلیل طهماسبی این مسولیت را بر عهده می گیرد. شاه این خبر را شنیده، خشنود می شود. چه اینکه رزم آرا برای خود وی نیز خطرآفرین است. اطرافیان شاه به او می فهمانند که ترور رزم آرا، حکم شمشیر دولبه را دارد که یک طرف آن متوجه رزم آرا و طرف دیگرش متوجه خود اوست. یعنی اگر رزم آرا زنده بماند، بهترین بهانه به دست او خواهد افتاد و تحت این عنوان تمام مخالفان و حتی خود شاه را از میدان بیرون خواهد کرد. به همین سبب نابود کردن رزم آرا به گونه ای دیگر طرح ریزی می شود. یکی از گروهبانههای دیگر ارتش در لباس غیر نظامی ماءمور انجام کار می گردد، که همواره با علم وزیر کار بلافاصله پشت سر رزم آرا حرکت کنند. او ماءمور بود همین که طهماسبی مبادرت به تیراندزای کرد. باگلوله کلت وی (رزم آرا) را بکشد.

خلیل در مجلس ختم آیه الله فیض وی را مورد حمله قرار می دهد و با گلوله گروهبان شاه رزم آرا از پای در می آید. ⁽³¹⁶⁾

قتل رزم آرا زنگ خطری برای نمایندگان وابسته به انگلیس در مجلس شانزدهم است که مانع ملی شدن نفت بودند. فدائیان اسلام با از بین بردن رزم آرا، ملی شدن صنعت نفت را می خواستند. اصلی که پس از بازگشت آیه الله کاشانی از تبعید، هر چه بیشتر روی آن تاءکید می شد.

فردای روزی که رزم آرا کشته شد، کمیسیون نفت به اتفاق آرا، اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور را می پذیرد و ملت مسلمان ایران به آرزوی خویش نائل می آیند.

منشور حکومت اسلامی

جناب نواب صفی با تالیف کتابی تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» و انتشار آن در آبان سال 1329 روش صحیح حاکمیت را بیان می دارد. او معتقد است جز با حرکت ریشه ای و تقویت فرهنگ اصیل اسلامی در جامعه با استکبار جهانی نمی توان مقابله کرد. این سید مجاهد به پیروی از نامه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک اشتر، اصول سیاسی اسلام را به مردم بیان می کند و به شاه و غاصبان حکومت هشدار می دهد که در صورت اجرای نکردن دستورهای اسلامی به دست فرزندان مقتدر و فداکار اسلام از بین خواهند رفت. نواب صفوی در جهت نیل به حکومت اسلامی و استقرار مدینه قرآنی غدیر گام بر می دارد و خود را به قالبهای نظام مشروطه محدود نمی سازد. در این مسیر وی علاوه بر استادش در نجف اشرف (علامه امینی)، از حضرت امام خمینی در حوزه عملیه قم منشور حکومت اسلامی را فرا می گیرد و بی محابا به برپایی آن نظام مقدس اقدام می نماید.

نواب در زندان مصدق

تیرماه سال 1330 وقتی نواب از خانه یکی از افراد فدائیان اسلام خارج می شود، از سوی مأموران آگاهی دستگیر و زندانی می گردد. سید به خاطر سخنرانی دو سال پیش در آمل و شکستن شیشه مشروب فروشی به زندان می افتد. این در حالی رخ می دهد که مصدق نخست وزیر این دوره است. (317)

حقیقت این است که نواب صفوی خواستار اجرای احکام اسلامی و در مراحل بعد، تاسیس نظام اسلامی است لیکن مصدق و جبهه ملی موافق او نیست. پس از دستگیری نواب (رهبر فدائیان اسلام) افرادی که پیش از وی دستگیر شده بودند، آزاد می شوند. سید محمد واحدی از آن جمله است. واحدی نامه ای به مصدق نوشته، خواستار آزادی رهبر فدائیان اسلام می گردد و با جواب نامساعد وی، در اواخر مرداد 1330 فدائیان اسلام اعلام برگزاری مراسم سخنرانی داده، در پی آن 38 نفر از آنها بازداشت و تبعید می شوند. نواب صفوی با شنیدن این خبر اعتصاب غذا می کند و آیه الله سید محمد تقوی خوانساری و آیه الله صدر طی نامه های جداگانه ای به آیه الله کاشانی و دادستان وقت آزادی رهبر فدائیان اسلام و تبعیدیها را خواستار می شوند. پس از یکی دو روز تبعیدیها باز می گردند و نواب پس سه ماه حبس در عصر مصدق آزاد می گردد.

کنگره اسلامی

شب معراج رسول اکرم (ص)، 27 رجب 1350 ق. مطابق با 1931 م. است. از اندیشمندان اسلامی دورترین نقاط جهان دعوت به عمل آمده تا خشم امت اسلامی را در مورد انتقال اراضی مسلمانان به یهودیه به معرض نمایش گذارند و نظرات خویش را برای آزادی قدس بیان دارند.

یازدهم شهریور 1332 مجاهد نستوه دست به این سفر مقدس می زند تا با حمایت از مردم مسلمان فلسطین، سیاست صهیونیستی انگلستان را محکوم سازد. مسیر حرکت نواب از ایران به بغداد و از آنجا به بیروت و بیت المقدس است. وی در اولین جلسه از جلسات شش روزه کنگره عظیم اسلامی با نطقهای حماسی خویش به زبان عربی، فریاد بیدار باش سر می دهد و زمانی که برای

تماشای بخش اشغالی قدس می روند با لحنی آمرانه همراهان را به نماز می خواند، نماز در مسجد مخروبه ای که در یک کیلومتری شهر قدس قرار دارد. وی می گوید:

هر کس آماده شهادت است، همراه ما شود.

تمامی اعضا به امامت آن سید مجاهد نماز می گزارند. سربازان اسرائیلی مسلح، دست روی ماشه مسلسلها، از کار سید در حیرت می مانند. سید با این حرکت یادآور می شود که برای آزادی باید با پرچم سرخ شهادت به میدان رفت.

تا بیکرانها

پس از پایان کنگره اسلامی، نماینده جمعیت اخوان المسلمین مصر با نواب صفوی آشنا می شود و شیفته وی می گردد و از او دعوت می کند تا به سفر خویش ادامه داده، از مصر هم دیدن نماید. نداشتن امکانات مالی این سفر را به تعویق می اندازد. تا حضرت علامه امینی زمینه سفر را آماده می سازد.

دولت ژنرال نجیب بر سر کار است و در بین آنها بر سر قدرت بین نجیب و عبدالناصر کشمکش وجود دارد. در این حال دو جوان از جمعیت اخوان المسلمین به شهادت رسیده اند و از نواب دعوت می شود تا در دانشگاه الازهر قاهره سخنرانی کند.

ماءموران نظامی با شلیک تیر نظم مجلس را بر هم می زنند و چند نفر پلیس نواب را تحت الحفظ به وزارت کشور می برند و مورد بازجویی قرار می دهند. سید می گوید: در مصر باید احکام قرآن اجرا گردد. باید مصر وابستگی خود را قطع کند و کانال سوئز ملی شود.

دولت مصر جمعیت اخوان المسلمین را منحل اعلام می کند و اخراج فوری نواب را صادر می نماید اما بعد دستور پذیرایی وی به حسن البائوری (وزیر اوقاف مصر) ابلاغ می شود. نواب طی ملاقاتهایی با نجیب و جمال عبدالناصر، موقعیت اخوان المسلمین را برای تحکیم دولت انقلابی مصر یادآور می شود.

دام اهریمن

بعد از رخداد 28 مرداد 1333، سه پیشنهاد از طرف شاه، توسط امام جمعه به نواب داده شد. وی صد هزار تومان وجه نقد به همراه داشت تا با قبول پیشنهاد به نواب دهد.

پیشنهادهای اهریمنی شاه که برای به دام انداختن نواب چیده شده بود، عبارتند از:

- 1- در یکی از کشورهای اسلامی به عنوان سفیر اعزام گردد.
 - 2- منزلی برای وی در نظر گرفته شود و محل جلوس ایشان باشد و ماهی ده هزار تومان حق سفره پرداخت شود.
 - 3- با همکاری شما یک حزب بزرگ اسلامی تشکیل شود و مخارج آن را دربار تاءمین نماید.
- نواب با کمال قاطعیت به امام جمعه می گوید: «خجالت نمی کشی مرا به درگاه معاویه دعوت می کنی؟»
- امام جمعه وجه نقد را برداشته، به سرعت می رود. پیش از آن برای رهبر فدائیان اسلام تولیت آستان قدس رضوی پیشنهاد شده و ایشان رد کرده بود.

پیمان شیطانی

پیمان شیطانی سنتو مساءله ای است که پس از آمدن نواب به ایران پیش آمده است. در این پیمان هشت ماده ای تلاش بر آن است تا امنیت خاورمیانه به

سود امپریالیزم آمریکا و انگلیس تضمین گردد و با خطر کمونیزم مقابله شود. در واقع با وارد شدن ایران به این پیمان، ایران پایگاه نظامی آمریکا در منطقه شناخته خواهد شد. رهبر فدائیان اسلام با انتشار اعلامیه ای مخالفت خویش را ابلاغ کرد و گفت:

«مصلحت مسلمین دنیا پیوستن و تمایل به هیچ یک از دو بلوک نظامی جهان و پیمانهای دفاعی نبوده، باید برای حفظ تعادل نیروهای دنیا و استقرار صلح و امنیت یک اتحادیه دفاعی و نظامی مستقلی تشکیل دهند.»

بدین وسیله نواب آشکارا در مقابل آمریکا و مهره های دست نشانده آن قرار گرفت و به آنها اعلان جنگ داد. این زمانی است که وی به همراه یارانش در این حرکت الهی یکه تاز میدان نبرد با استکبار جهانی هستند.

اعدام انقلابی حسین علا، نخست وزیر و طرف ایرانی در انعقاد پیمان سنتو مورد نظر رهبر فدائیان اسلام بود. یاران بسیج می شوند تا وی را قبل از خروج از ایران اعدام کنند. ذوالقدر در مسجد شاه و سید عبدالحسین واحدی در آبادان این مهم را بر عهده گرفتند. در این نبرد رهبر فدائیان اسلام و یاران ایشارگرش می دانستند که با این اقدام مهر شهادت بر شناسنامه زندگی پربارشان خواهد خورد، از این رو مشتاقانه دست به این کار می زدند. آنان کسانی بودند که سالها چوبه دار بر دوش خویش حمل می نمودند و خونریز طلب می کردند تا با شهادت، سعادت ابدی را در آغوش کشند و به لقای محبوب رسند.

روز پنجشنبه 34/8/25 مجلس ترحیمی به مناسبت فوت مصطفی کاشانی فرزند ارشد آیه الله کاشانی در مسجد شاه منعقد بود. ساعت 3/45 بعد از ظهر حسین علا در مسجد حاضر شد. مظفر علی ذوالقدر به وی حمله برد. ولی بعد

از شلیک تیری، فشنگ دوم در لوله گیر کرد. وی تنها توانست علا را مجروح نماید و خودش به دست ماءموران دستگیر شد.

رهبر فدائیان اسلام به همراه یارانش در منزل آیه الله طالقانی و پس از آن در خانه حمید ذوالقدر به سر می برند. ماءموران عصر چهارشنبه 1334/9/1 به منزل ذوالقدر وارد می شوند و نواب صفوی و سید محمد واحدی را دستگیر می کنند. حسین علا با جراحی که دارد، راهی بغداد است. سید عبدالحسین واحدی و اسدالله خطیبی برای اعدام وی لحظه شماری می کنند تا در صورت عدم موفقیت ذوالقدر، وی را به هلاکت رسانند، لیکن در 34/9/1 شناسایی و دستگیر می گردند. عبدالحسین واحدی در اتاق تیمور بختیار به دست وی به شهادت می رسد و اعدام مهره استعمار با عدم موفقیت روبرو می شود همزمان با دستگیری فدائیان اسلام، آیه الله کاشانی نیز بازداشت می گردد.

نماز عشق

به او ندایی می رسد که رفتنی است. وضوی عشق می سازد و به نماز می ایستد. نماز عشق. او به خون وضو می سازد تا نماز عشق راست آید.

25 دی ماه 1334 بیدادگاه دژخیم به سید مجتبی نواب صفوی و سه یار فداکارش حکم اعدام می دهد. ⁽³¹⁸⁾ آنان در 27 همان ماه مطابق با سالگرد شهادت صدیقه طاهره حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به خل شهدا می پیوندند. وی به هنگام شهادت، در لحظه های آخر حیات با لحنی دلنواز آیاتی از قرآن کریم را تلاوت نموده، بانگ اذان سر می دهد و نزدیکیهای طلوع فجر به آسمانیاں می پیوندد. شهدا در مسگرآباد به خاک سپرده می شوند. وقتی تصمیم گرفته می شود تا آنجا پارک شهر شود شبانه از تهران به قم انتقال یافته و در «وادی الاسلام» جای می گیرند.

شهید نواب صفوی در دی ماه 1326 با نیره السادات احتسام رضوی ازدواج کرده بود طی 8 سال زندگی با هم دارای سه فرزند دختر می شوند، تولد فرزند سوم پس از شهادت اوست.

شرف الدین عاملی

متوفای 1337 ش.

چاوش وحدت

مصطفی قلی زاده

تولد

سید عبدالحسین شرف الدین در یکی از روزهای سال 1290 ق. در شهر کاظمین دیده به جهان گشود.⁽³¹⁹⁾ وی در دامان پر مهر مادر پاکدامن و مهربانش «زهرا صدر» و تحت نظارت پدر عالم و روحانی اش «سید یوسف شرف الدین» پرورش یافت. یک ساله بود که پدرش تصمیم گرفت برای گذراندن مراحل عالی تحصیل به نجف اشرف مهاجرت کند، و به این ترتیب، سید عبدالحسین به همراه پدر و مادر راهی آن دیار شد. شش سال داشت که در نجف اشرف به مکتب خانه گذاشته شد تا قرآن را از معلمان متدین و عالم فرا گیرد. در هشت سالگی پس از بازگشت خانواده به جبل عامل، در محضر پدر عالم و روحانی خود، به خواندن ادبیات عرب پرداخت و سالها به فراگیری صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع، شعر، انشا، تاریخ و خط مشغول شد و با تمرین و ممارست، معلوماتش را به کمال رسانید. پس از آنکه در ادبیات، منطق و اصول فقه معلومات لازم و ضروری را کسب کرد در محضر پدر به تحصیل فقه پرداخت و با عزمی جزم، کتابهای فقهی نجات العباد، المختصر النافع فی فقه الامامیه و شرایع الاسلام را به نحو شایسته ای فرا گرفت.⁽³²⁰⁾ سید علاوه بر این کتابها در زمینه های ادبیات، تاریخ، تفسیر، فقه، اصول، منطق، اخلاق، اعتقادات، و... با شور و شوق جوشانی به مطالعات دامنه دار و عمیقی دست زد، استعداد درخشان خویش را پروراند و به دانستنیهای سرشاری نائل آمد. در همین سالها

بود که وی به پیشنهاد پدر و مادر، با دختر عموی خویش پیمان زناشویی بست.
(321)

در سال 1310 ق. به همراه مادر، همسر و برادرش رخت سفر به عراق
بربست و در پی توصیه پدر بزرگش آیه الله سید هادی صدر و دیگر آشنایانش،
به همراه خانواده اش به سامرا رفت. شرف الدین پس از گفتگو و تبادل نظر با
دایی فرزانه و عالم خود آیه الله سید حسن صدر، تحصیلات فقهی و اصولی
خویش را در نزد دو استاد معروف حوزه علمیه سامرا، شیخ حسن کربلایی
(متوفی 1322 ق.) و شیخ باقر حیدر (متوفی 1333 ق.) آغاز کرد. (322)
همچنین هر صبح جمعه، وی با شور و رغبت وصف ناپذیری، پای درس اخلاق
حکیم الهی آیه الله شیخ فتحعلی سلطان آبادی حضور می یافت. (323) و دل
عطشناکش را از آن سرچشمه عشق حق سیراب می ساخت.

پس از گذشت یک سال و در هنگامی که مرجع تقلید شیعیان جهان آیه الله
میرزای شیرازی بنا به عللی سامرا را به قصد نجف ترک کرد، شرف الدین نیز با
دیگر عالمان و مدرسان حوزه علمیه سامرا، راهی نجف، دیار عشق و قبله
طالبان علم شد. (324) وی برای تحصیل دوره های عالی فقه، اصول، حدیث، کلام
و... سالها پای درس عالمان و فقیهان بزرگ حوزه علمیه نجف از جمله:

آقا رضا اصفهانی (متوفی 1322 ق.)

شیخ محمد طه نجف (متوفی 1323 ق.)

آخوند خراسانی (متوفی 329 ق.)

شیخ الشریعه اصفهانی (متوفی 1303 ق.)

شیخ عبدالله مازندرانی (متوفی 1330 ق.)

سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (متوفی 1337 ق.)

میرزا حسین نوری (متوفی 1320 ق.) نشست. (325)

بازگشت

شرف الدین پس از دوازده سال تحصیل، تحقیق و مناظرات علمی و اعتقادی و در نهایت شوق و تلاش و پشتکار ویژه طلبگی، به مرتبه بلند فقاقت و اجتهاد دست یافت و از سوی فقهای طراز اول نجف، صاحب اجازات و تاءیدات اجتهادی شد و در سی و دو سالگی، اجتهاد مطلق او مورد قبول و تاءید همه مجتهدان بزرگ حوزه علمیه نجف، کاظمین، کربلا و سامرا قرار گرفت. او در این مدت، در کنار تحصیلات علمی و فقهی، با جدیت تمام به فعالیت‌های ادبی و تلاش در جهت تسلط کامل بر رموز بلاغت، صنایع ادبی و شیوه‌های سخنوری، نویسندگی و بحث دست زد و در این فنون نیز ممتاز گشت.

در تاریخ نهم ربیع الاول سال 1322 ق. همراه با خانواده اش نجف اشرف را ترک کرد و از راه دمشق رهسپار جبل عامل شد⁽³²⁶⁾ و در میان امواج خروشان احساسات و عواطف پاک هموطنانش، به وطن قدم نهاد.

ابتدا در «شحور» اقامت کرد و در کنار پدر بزرگوارش به ارشاد مردم و تدریس، تعلیم و تربیت نسل جوان همت گماشت،⁽³²⁷⁾ پس از سه سال، به دعوت مردم صور، راهی آنجا شد. وی با تاءسیس حسینیه صور⁽³²⁸⁾ آنجا رابه مرکزی برای برگزاری برنامه‌های گوناگون دینی واجتماعی تبدیل کرد.

چاووش وحدت

شرف الدین، به مثابه عالمی آگاه به زمان، روشن بین و آشنا به حقایق اصیل مکتب آسمانی اسلام، از روزگار جوانی، از اوضاع نابسامان و آشفته آن روز جوامع اسلامی و اختلافات بیهوده و تاءسف بار مسلمانان رنج می برد. او نه تنها به اصلاح و سازندگی جوامع شیعی می اندیشید، بلکه از آغاز اقدام‌های

اجتماعی و دینی خود، در اندیشه اصلاح و عزت بخشی به همه ممالک اسلامی و ایجاد اتحاد و برادری در بین فرقه های مختلف مسلمانان بود.

وی نیم قرن تمام با همه توان علمی و معنوی اش و با قلم، بیان و عمل صادقانه اش، در متحد ساختن امت محمد (ص) کوشید و از هیچ سعی و تلاش دریغ نورزید. ⁽³²⁹⁾

نخستین گام بلند و سنگین وی در راه وحدت امت اسلامی، تالیف کتاب گرانقدر «الفصول المهمة فی تالیف الامة» بود که در سال 1327 ق. در شهر صور به زیور طبع در آمد. ⁽³³⁰⁾ از این تاریخ تا پایان عمر (1377 ق.) همواره به دنبال تحقق این آرمان الهی خویش حرکت کرد و به نتایج درخشان و ثمر بخشی دست یافت.

در اواخر سال 1329 ق. برای دیدار از مصر و آشنایی با علمای دینی، دانشمندان، متفکران و نویسندگان آن دیار و مساعد کردن زمینه ایجاد اتحاد ملت اسلام، راهی آن دیار شد وی دریافته بود که بهترین نقطه حرکتش دانشگاه الازهر، بزرگترین مرکز علمی و دینی مسلمانان اهل سنت است.

دست تقدیر شرف الدین را با مفتی بزرگ و استاد معروف دانشگاه الازهر، شیخ سلیم بشری مالکی، آشنا کرد. ثمره این آشنایی علمی و مذهبی، مباحثات و مکاتبات شورانگیز و شگفتی زایی بود که در تاریخ اسلام می تواند در راه اتحاد ملل مسلمان و دست یافتن به حقایق و وقایع تاریخ، سرمشق عالمان و متفکران مسلمان باشد.

بیست و پنج سال بعد از آن واقعه، در سال 1355 ق. شرف الدین مجموعه مکاتبات خود را شیخ سلیم را که 112 نامه بود. به همراه مقدمه ای روشنگر، به صورت کتابی با نام المراجعات، در شهر صیدا به چاپ رساند. ⁽³³¹⁾

از ویژگیهای این کتاب، کاربرد واژه های نو و پرمعنا، جملات کوتاه و آهنگین، تعبیرات بدیع و دلنشین و پربار کردن مطالب از اشعار و امثال عرب، افزون بر جنبه های علمی و استدلالی کتاب بود که این اثر را در نوع خود بی نظیر ساخته است.

در مصر، شرف الدین ضمن مکاتبه با شیخ سلیم بشری، با دیگر عالمان و دانشوران اهل سنت نیز ملاقات و مباحثات علمی، دینی و فلسفی داشت و بزرگان آنان مانند شیخ محمد نجیب، شیخ محمد سلموطی، شیخ محمد عبده و شیخ عبدالکریم الکتانی ادریسی، با نوشتن اجازات و تاءبیدات علمی، مقام علمی و فکری شرف الدین را گرامی داشتند و از او تجلیل کردند.

دوران جهاد و مبارزه

در اواخر سال 1330 ق. وی پس از انجام رسالت خویش و فتح دلهای مخالفان، از مصر عازم لبنان شد. در آن زمان مردم لبنان نیز بسان دیگر مردم سرزمینهای اسلامی خواستار استقلال کشورشان و رهایی از زیر سلطه عثمانیها بودند.

برای اولین بار و با تاءبید حرکت گروههای استقلال طلب، شرف الدین وارد میدان مبارزانت سیاسی و درگیریهای اجتماعی شد. در دوران جنگهای استقلال لبنان، وی در کنار مردم ماند و رهبری دینی و سیاسی و پناه دادن به مردم بی پناه جیل مال را تقبل کرد. او برای شکل دادن به قیام همگانی و هماهنگ کردن حرکتهای ضد فرانسوی در سرتاسر کشور، علما و رهبران جیل عامل را برای تشکیل یک کنگره عمومی در شهر وادی الحجیر - در مرز لبنان و سوریه - فرا خواند و در ضمن سخنرانی در این کنگره، علیه فرانسویان فتوای جهاد داد. (332)

در پی جستجوی فرانسویان برای دستگیری شرف الدین، وی ابتدا به جبل عامل و سپس به دمشق هجرت کرد. و در اجتماعات سیاسی، علمی و دینی دمشق حضور یافت. چون آوازه علمی و سیاسی اش آفاق کشورهای اسلامی را پر کرده بود، هر جا می رفت قدر میدید و بر صدر می نشست. او علما، دانشمندان، سیاستمداران، روشنفکران و مبارزان را راهنمایی می کرد و راه درست مبارزات سیاسی را به آنان نشان می داد. فرانسویان که به شرف الدین دست نیافتند، خانه و کتابخانه اش را آتش زدند و بسیاری از آثار خطی او را سوزاندند! (333)

شرف الدین علاوه بر فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در دمشق، به اوضاع تبعیدیان مسلمان لبنانی و غیر لبنانی رسیدگی می کرد. او و دیگر مبارزان لبنانی، مدتی را در دمشق گذراندند، تا اینکه فرانسویان توطئه طلب و تجاوز کار، دامنه تجاوزات خود را گسترش دادند و خاک سوریه را نیز اشغال کردند. شرف الدین به همراه خانواده اش به فلسطین رفت و در شهر «حیفا» سکنی گزید. چندی بعد در سال 1338 ق. با لباس مبدل و برای دومین بار عازم مصر شد. وی علاوه بر حضور در مساجد و محافل علمی، سیاسی و ادبی هر روز با افراد و محافل علمی، سیاسی و ادبی هر روز با افراد و گروههای مختلفی دیدار و گفتگو می کرد و اکثر سخنانش در نشریات آن روز مصر به چاپ می رسید. در یکی از سخنرانیهای پر شور خود جمله پر محتوا و عمیقی گفت که حقیقت وحدت اسلامی را بیان می کرد. سید رشید رضا، عالم و نویسنده مشهور مصری که در آن محفل حضور داشت، آن جمله را با خط درشتی در مجله خود «المنار» چاپ کرد و آن جمله این بود:

شیعه و سنی را روز نخست، سیاست (و مطامع سیاسی) از هم جدا کرده است و اکنون نیز باید سیاست (و مصالح سیاسی اسلام و مسلمانان) آن دو را در کنار هم بنشانند و متحدشان کند.⁽³³⁴⁾

شرف الدین مدتی در مصر ماند. سپس بر آن شد تا در نزدیک ترین نقطه لبنان حضور یابد، و از نزدیک برای آزادی کشور و ملتش تلاشی شایسته را به انجام رساند.

وقتی وارد بیروت شد، فرانسویان خواستند مقدمات عزیمت او را به شهر صور زودتر فراهم کنند، ولی شرف الدین در بیروت توقف کرد تا برای آزادی دیگر مبارزان و آزادیخواهان مهاجر، تبعیدی و متواری، با حاکمان مذاکره و گفتگو کند. به هر تقدیر، با آزادی و بازگشت دیگر مبارزان و آزادیخواهان موافقت به عمل آمد و شرف الدین با خیالی آسوده، آهنگ صور کرد.

روز بازگشت شرف الدین به وطن، از ایام بیادماندنی، تاریخ لبنان است. مردم مبارز و مسلمانی که حدود یک سال از نعمت حضور عینی رهبر دینی و انقلابی خود محروم بودند، به هنگام بازگشت شکوهمند او، تمام احساسات درونی خویش را با شور و هیجان و تظاهرات و شعر و خطابه اظهار می کردند.⁽³³⁵⁾

شرف الدین مردانه با استیلای بیگانگان غربی به مخالفت برخاست و تا خروج آخرین عمال آنان از لبنان و به رسمیت شناختن استقلال این کشور در سال 1945 م مبارزه کرد. در دورانی که او با سلطه فرانسه در لبنان مبارزه می کرد فلسطین تحت سیطره انگلستان قرار داشت و هنوز مسأله فلسطین به صورتی که بعد از سال 1948 م. مطرح شد. در نیامده بود، ولی زمینه آن آماده می شد. در آن دوران، شرف الدین مهاجرت یهودیان جهان به خاک فلسطین را برای آینده آن کشور خطرناک می دانست و به همین جهت، همواره خطر می

دانست و به همین جهت، همواره خطر یهودیان صهیونیست را برای فلسطین تذکر می داد. (336)

سفرهای زیارت

حج سال 1340 ق. از باشکوه ترین مراسم حج بود که تاریخ به یاد دارد. حضور شرف الدین در این کنگره عظیم جهانی مسلمانان، جلوه و صفای دیگری به آن داده بود، به تقاضای ملک حسین، نماز جماعت بود که به امامت یک عالم شیعه در مسجد الحرام برگزار می شد. (337)

پس از پایان مراسم حج، شرف الدین با هموطنانش و در میان مشایعت، احترام و اکرام دولتمردان عربستان، به جبل عامل عزیمت کرد. در اواخر سال 1355 ق. پا در رکاب سفر نهاد و به عراق رفت. ابتدا وارد بغداد شد و سپس برای زیارت امامان معصوم (ع) عازم نجف کاظمین، سامرا و کربلا شد.

در واپسین روزهای سال 1355 ق. مقارن 1315 ش. شرف الدین از عراق راهی ایران شد تا مرقد هشتمین پیشوای شیعیان حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) را زیارت کند. در تهران عده زیادی از علما، روحانیون و شخصیت‌های علمی و دینی از او استقبال کردند. همچنین مردم دیندار، عالمان شهر به دیدار و زیارت او شتافتند و به اکرام و احترامش همت گماشتند.

شرف الدین از تهران به قم عزیمت کرد تا مرقد پاک حضرت فاطمه معصومه (ع)، دخت ولاگهر امام موسی کاظم (ع) را زیارت کند و از نزدیک با حوزه علمیه و علما و فقهای قم که به سختی تحت فشار اختناق و استبداد رضاخانی بودند، آشنا شود. پس از این زیارت و دیدار، رخت سفر به دیار خراسان کشید

و عازم شهر شهادت، مشهد مقدس شد و بوسه به آستان قدسی حضرت امام رضا (ع) زد... و به آرزوی دیرین خویش دست یافت.

سفر شرف الدین به ایران، نزدیک به یک ماه طول کشید و در اوایل سال 1356 ق. به وطن خود بازگشت. (338)

سرچشمه های هدایت

شرف الدین برای مقابله با وضع آشفته و نابسامان فرهنگی و آموزشی در لبنان که در اثر گسترش و تحکیم سلطه خیانت آمیز استعمارگران غربی در این بار به وجود آمده بود، تصمیم به اصلاح دستگاههای آموزش و پرورش جامعه خود گرفت. وی تصمیم گرفت مدرسه ای در صور بسازد. در این کار از تمام کسانی که امکان کمک مادی داشتند، دعوت به همکاری کرد.

ابتدا در سال 1357 ق. مدرسه ای ابتدایی برای آموزش و پرورش دانش آموزان مسلمان با نام المدرسة الجعفریة بنا نهاد. این مدرسه به طور رایگان اداره می شد و علاوه بر تعلیم درسهای جدید، از درسهای معارف و اخلاق اسلامی نیز بهره می جست. (339)

شرف الدین در مقام یک مصلح دلسوز و آگاه، باشگاه مجلل و زیبای نادى الامام الصادق علیه السلام را تاسیس کرد تا بدین طریق از شرکت جوانان در محافل دشمنان و بدخواهان جلوگیری کند. علاوه بر آن. مسجدی در نزدیکی مدرسه جعفریه و باشگاه امام صادق علیه السلام ساخت تا دانش آموزان و کسانی که به باشگاه می آیند، فرایض دینی خود را در مسجد انجام دهند. (340)

شرف الدین خوب می دانست که دختران امروز، مادران فردايند و در تربیت فرزندان مسلمان نقشی اساسی دارند. با احساس این نیاز و پس از تهیه مقدمات، در سال 1361 ق. مدرسه دخترانه «الزهرا» را تاسیس کرد. پس از

مدتی، مخالفان سیاسی او که از دست نشانندگان فرانسه بودند، با توسل به زور و کمک دولت وابسته لبنان و سربازان دولتی، مدرسه الزهرا را بستند! اما شرف الدین بدون هیچ ترس و یأسی، کلاسهای آن سال را در خانه خود بر پا کرد و تا آخر ادامه داد و سال بعد، مجدداً مدرسه بازگشایی شد و در کنار مدرسه جعفریه، کار خود را آغاز کرد.⁽³⁴¹⁾ بعدها دانشکده جعفریه را نیز تاسیس کرد.⁽³⁴²⁾

شرف الدین به اندازه توان مادی خویش همواره در جهت رفع نیاز فقرا و مستمندان می کوشید. خانه اش در صور پناهگاه تهیدستان و حاجتمندان بود. وی در ادامه راه اصلاح و سازندگی اجتماعی خویش، مؤسسه خیریه ای را به نام «انجمن نیکوکاری و احسان» به همین منظور در سال 1365 ق. تاسیس کرد.⁽³⁴³⁾ تاسیس این مؤسسه از کارهای بسیار درخشان، کارساز و اساسی شرف الدین در سالهای آخر عمرش بود.

اجتهاد در مقابل نص

کار علمی و تحقیقی مهم دیگری که شرف الدین در واپسین سالهای عمرش به انجام آن موفق شد نوشتن کتاب مشهور و شگفت انگیز النص والاجتهاد بود. این کتاب یکی دیگر از آثار وحدت آفرین شرف الدین است.

در این کتاب، وی حدود صد مورد اجتهاد در مقابل نص (اعمال نظر شخصی در مقابل کلام صریح پیامبر) را که خلفا، حاکمان و برخی از بستگان آنان، در زمان رسول خدا یا بعد از رحلت آن حضرت مرتکب شدند، بر اساس کتابهای معتبر اهل سنت بر می شمارد و در مورد هر یکی، نظرات علمی، تحقیقی و منتقدانه خود را بیان می کند.⁽³⁴⁴⁾

نوشتن چنین کتاب ارزشمندی، در ادامه راه اصلاح و سازندگی فرهنگی امت جدش، آخرین کار جاودان و حسن ختام یک عمر تلاش او برای خوشبختی و سعادت و وحدت مسلمانان جهان محسوب می شود.

در انتهای راه

شرف الدین هیچ گاه ناتوانیهای جسمی و بیماریهای مربوط به دوران سالخوردگی را بهانه قرار نداد و شانه از زیر بار مسؤ ولت‌های شرعی و اجتماعی خالی نکرد. هنگامی که در بیمارستان بیروت بستری بود، هر روز مردم بسیاری از اقشار مختلف و از همه شهرهای لبنان، برای عیادتش می آمدند.

روزها در بیم و امید و اضطراب می گذشت تا اینکه در صبح روز دوشنبه 8 جمادی الثانی سال 1377 ق. آن شعله فروزان و آن چشم همیشه بیدار، پس از 87 سال درخشش خیره کننده خاموش شد.

خبر درگذشت شرف الدین در دنیای اسلام، انعکاس غم انگیزی داشت و مردم صور برای همیشه در حسرت دیدن دوباره آن چهره درخشان الهی و امید دلها، سوختند.

سرانجام دو روز پس از وفات و تشییع مجلل و چشمگیر در بیروت، بغداد، کاظمین و نجف، پیکر پاک شرف الدین در سمت جنوبی صحن امام علی علیه السلام و مجاور آرامگاه استادش، فقیه بزرگ سید محمد کاظم یزدی به خاک سپرده شد. ⁽³⁴⁵⁾

آثار

گفتیم که بسیاری از آثار خطی شرف الدین، در کشاکش مبارزه و هجرت، به دست فرانسویان به آتش کشیده شد و از بین رفت. با این حال، آثار قلمی که

- نظیر و جاودانی از او مانده است که از شاهکارهای علمی و دینی و ادبی و تاریخی و پرافتخار تشیع بلکه جهان اسلام به شمار می رود.
- ما در اینجا به معرفی اجمالی⁽³⁴⁶⁾ آنها می پردازیم:
- 1 - الفصول المهمة ؛ به فارسی هم ترجمه و تحت عنوان «در راه تفاهم» چاپ شده است.
 - 2 - الكلمة الغراء فی تفضیل الزهراء، درباره بانوی بانوان عالم حضرت فاطمه زهراست.
 - 3 - المراجعات، درباره این کتاب سخن گفتیم. شایان ذکر است که این کتاب در سال 1365 ق. در حالی سید خود حیات داشت به قلم فرزانه بزرگ علامه «حیدرقلی سردار کابلی» به فارسی ترجمه و در تهران چاپ شد.
 - 4 - النص والاجتهاد، درباره این کتاب هم سخن گفتیم. به قلم علی دوانی به فارسی هم ترجمه و تحت عنوان «اجتهاد در مقابل نص» چاپ شده است.
 - 5 - ابوهریره، کتابی است تحقیقی درباره ابوهریره.
 - 6 - المجالس الفاخرة فی ماتم العترة الطاهرة، مقدمه ای بوده است بر کتابی به همین نام در چهار جلد، که در آتش افروزی فرانسویان فرهنگ ستیز، سوخته و فقط همین مقدمه مانده است.
 - 7 - فلسفة الميثاق و الولاية، بحثی پیرامون میثاق الهی ازلی.
 - 8 - اجوبة مسائل جارالله، پاسخی است علمی و مستند به 20 سؤال که «موسی جارالله» از علمای شیعه کرده بود.
 - 9 - مسائل فقهیه، مسائلی است بر اساس فقه مذاهب اسلامی.
 - 10 - کلمة حول الروية، در مسائل اعتقادی.

- 11 - الى المجمع العلمی العربی بدمشق، پاسخهایی است علمی به تهمتهایی که مجمع علمی دمشق در آن ایام نسبت به شیعه روا داشته بود.
- 12 - ثبت الاثبات فی سلسلة الرواة، رساله ای است در ذکر استادان و مشایخ مؤلف از علمای مذاهب اسلامی.
- 13 - مؤلفوا الشیعة فی صدر الاسلام، درباره مولفان و کتاب نویسان شیعه از عصر نبوت تا عصر امام هادی علیه السلام.
- 14 - زینب الكبرى.
- 15 - بغية الراغبین فی احوال آل شرف الدین، کتابی است ادبی، تاریخی و رجالی در شرح حال عالمان خاندان شرف الدین و صدر.

فرود:

لعل گردد در برخشان، یا عقیق اندر یمن	سالها باید که تا یک سنگ اصلی، ز آفتاب
عالمی نیکو شود، یا شاعری شیرین سخن	عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
بوسعیدی در خرسان یا اویسی در قرن	قرنها باید که تا از لطف حق پیدا شود

حکیم سنائی

آیه الله العظمی سید حسین بروجردی

متوفای 1340 ش.

زعیم بزرگ

عباس عبیری

در روزهای پایانی صفر 1292 ق. خانه حجة الاسلام حاج سید علی بن سید احمد طباطبایی با تولد نوزادی که «حسین» نام گرفت⁽³⁴⁷⁾. غرق در ذکر و سپاس پروردگار شد.

سید حسین اندک اندک بالید، جامع المقدمات، سیوطی، منطق و گلستان سعدی را در مکتب آموخت و سپس در مدرسه نوربخش به تکمیل اندوخته ها و تهذیب نفس پرداخت. نحو، صرف، بدیع، عروض، منطق، فقه و اصول بخشی از دستاورد سالهای مدرسه نور بخش شمرده می شد⁽³⁴⁸⁾. سالهایی که سید حسین سخت کوشید و در پناه عنایتهای ویژه الهی به پیشرفتی چشمگیر دست یافت.

آنگاه عزم اصفهان سپاهان کرد و پس از جلب رضایت پدر سمت آن سرزمین دانش خیز به راه افتاد. آقا نوح الدین، پسر عمو سید حسین، در مدرسه صدر روزگار می گذراند؛ دانشجوی سخت کوش بروجرد یکسره نزد پسر عموی شتافت و در حجره او اقامت گزید. رابطه پسر عموهای بروجردی بسیار نیک بود. آقا نوح الدین در روزهای آغازین به سید حسین گفت: اگر می خواهی در دانش اندوزی و تدریس کامروا شوی باید در محافل علمی سخن بگویی و در درس اشکال کنی و گرنه تا پایان عمر چون من گمنام می مانی.

(349)

زیر باران

سید حسین نخست در درس استاد گرانقدر آقا سید محمد باقر درجه ای شرکت جست.

دانشور درجه ای، که نورالهی در دیدگان داشت، بزودی گوهر یگانه بروجرد را باز شناخت، او را به خود نزدیک کرد و از عنایات ویژه خویش برخوردار ساخت. حضرت آیه الله ملا محمد کاشی، مجتهد وارسته میزار ابوالمعانی کلباسی، دانشور گرانمایه سید محمد تقی مدرس و حکیم برجسته میرزا جهانگیر قشقایی از دیگر استادان ستاره تابناک بروجرد شمرده می شدند.

استادان گرانپایه ای که هر یک به گونه ای سید حسین را از عنایت خویش بهره مند ساختند و در شکل گیری شخصیت گوهر گرانبهای خاندان طباطبائی دخالت داشتند. سید دانش پژوهان بروجردی در بامداد یکی از روزهای ربیع الاول 1314 سرمست از باده دانش و حکمتی که استادان نامور حوزه سپاهان در کام روانش می ریختند، در برابر حجره اش نشسته بود که پیکی نامه پدر را به وی سپرد.

هر چند نامه پدر سید حسین را در شادی فرو برد ولی این سرور دیری نپایید زیرا پدر او را به وطن فرا خوانده بود. ستاره بروجرد با این اندیشه که شاید پدر می خواهد او را به نجف گسیل دارد رنج سفر و بریدن از درس را به جان خرید و به زادگاهش برگشت ولی پدر اندیشه ای دیگر در سر داشت. او با پای فشاری بر خواسته خویش مقدمات ازدواج فرزند را فراهم آرد. بدین ترتیب دانشجوی جوان بروجردی در 22 سالگی ازدواج کرد.⁽³⁵⁰⁾ دو یا سه ماه در زادگاهش ماند و سپس با خانواده سمت اصفهان رهسپار شد.⁽³⁵¹⁾

نامه سرنوشت

1319 ق. برای گوهر یگانه بروجرد سال تحول بود. نامه پدر به دستش رسید و او را آماده سفر ساخت. پدر چنان نوشته بود که می خواهد وی را به نجف گسیل دارد. بنابراین پس از نه سال زندگی سراسر تلاش و پژوهش در اصفهان به زادگاهش بازگشت. اندکی در آن سامان توقف کرد و سپس همراه برادر کوچکش، سید اسماعیل، رهسپار نجف شد. (352)

برادران بروجردی در 1320 به حریم پاک امیر مومنان علیه السلام گام نهادند. سید حسین، که 28 سال داشت و مجتهدی جوان شمرده می شد، به درس حضرت آیه الله العظمی محمد کاظم خراسانی شتافت و خود را در برابر تابش مستقیم آفتاب دانش آن مرجع وارسته جای داد. بزودی نظرهای بجا و قابل تامل دانشو تازه وارد توجه استاد بزرگ حوزه نجف را جلب کرد و میان آنها پیوندی ناگسستنی پدید آورد. به گونه ای که اگر پس از درس آخوند خراسانی، سخنی بر زبان نمی آورد، استاد وی را مخاطب قرار می داد و می فرمود: آقا نظری ندارید؟

اندک اندک ارج سید حسین بر شاگردان محفل آخوند نیز آشکار شد. آنها از او خواستند تا پس از خروج استاد از محفل، درس وی را با شرح و توضیح فزونتر بازگو کند. بدین ترتیب یکی از برنامه های مجتهد بروجردی تقریر درس استاد شد. (353)

آن بزرگمرد هشت سال در حریم حضرت علی علیه السلام اقامت گزید. علاوه بر آخوند خراسانی از بزرگانی چون حضرات آیات شیخ الشریعه اصفهانی و سید محمد کاظم یزدی بهره کافی برد، گروهی از دانشجویان را از درس فصول (در علم اصول) خویش کامروا ساخت، سر انجام در اواخر 1328 به اصرار پدر راه

بروجرد پیش گرفت و در 1329 با استقبال پرشور مردم به زادگاهش گام نهاد.
(354)

او بر آن بود که پس از اقامتی کوتاه در وطن دیگر بار سمت نجف بال گشاید و به آستان مقدس علوی پناهنده شود. ولی بیماری و مرگ پدر سفرش را به تاءخیر انداخت. در این سوگ نامه صاحب کفایة الاصول سبب تسلای خاطرش شد. آخوند خراسانی ضمن تسلیت وفات حاج سید علی از اشتیاق وافر خویش برای دیدار مجتهد بروجرد پرده برداشته بود.

این نامه مهرآمیز سید دانشوران بروجرد را بر آن داشت که امور خانواده را سامان دهد و به نجف شتابد. چند ماه بعد همه چیز برای سفر آماده بود که خبر رحلت استاد گرانقدرش وی را در اندوه فرو برد. آن بزرگمرد پیوسته می گفت: مرگ دو پدر در مدت کوتاه کمتر از 6 ماه بسیار بر من سنگین و ناگوار بود.
(355)

خبر مرگ استاد اشتیاق سفر را در وجودش میراند. زندگی در نجف بی حضور استاد خراسانی برایش دشوار بود. پس اندیشه هجرت از سر بردن کرد و در بروجرد بساط تدریس و ارشاد مردم گسترده. اندک اندک مؤمنان شهر ارج ستاره خاندان طباطبایی دانستند و زمام امور معنوی خود را به وی سپردند. ارادت حضرت آیه الله حاج محمد رضا دزفولی به سید مجتهدان بروجرد بر شهرت و اعتبارش افزود. پس از رحلت فقیه دزفولی انبوه مقلدانش به آن مجتهد وارسته رجوع کردند و مرجعیت آن بزرگمرد در منطقه گسترش یافت.
(356)

در برابر شب

در این سالها تبلیغ بهایی گری از سوی برخی از مسؤ ولان شهر و اهانت آشکار آنها مقدمات دینی مردم سرور مجتهدان بروجرد را در نگرانی فرو برد. او

با تهران تماس گرفت، وضعیت نامطلوب برخی از ادارات را با پایتخت نشینان در میان نهاد، خواستار برکناری مسوولان دین ستیز شد و چون بی‌اعتنایی سران دولت را مشاهده کرد معترضان شهر را ترک گفت.

پیروان پاکدل آن مرجع روشن بین در مساجها گرد آمدند، سخنرانان بر منبرها جای گرفتند و همه یکصدا به حمایت از مرجع دلاور بروجرد پرداختند. مسوولان شهر که توان رویارویی با مردم را در خویش نمی‌دیدند خواسته فقیه طباطبایی را اجابت کردند و آن راهبر توانا در میان ابراز احساسات پرشور مؤمنان به شهر بازگشت. (357)

سفر سبز

از رخدادهای مهم دیگر این سالها وفات دخت گرانقدر مرجع پارسای بروجرد بود. استاد پس از این حادثه ناگوار راه خراسان پیش گرفت تا در پناه آفتاب توس دمی از رنج هستی بیاساید.

چون توقف آن فقیه فرزانه در مشهد به درازا کشید نمایندگان مردم بروجرد نزدش شتافتند و او را بدان دیار خواندند. دانشمند فروتن طباطبایی خواسته آنها را اجابت کرد، پس از سیزده ماه رهسپار زادگاهش شد و پس از توقفی کوتاه در قم و تهران در میان استقبال پر شور مؤمنان به بروجرد گام نهاد.

او سپس راه عراق پیش گرفت، مدتی در نجف ماند و با بزرگانی که به استقبالش شتافته بودند، دیدار کرد. آنگاه رهسپار حجاز شد، پس از به جای آوردن مراسم حج به عراق بازگشت، چندی در حریم امیرمؤمنان توقف کرد و سپس روانه ایران شد. (358)

در بند دژخیم

همزمان با اوج گیری اعتراضهای مؤمنان علیه رضا خان و هجرت اعتراض آمیز روحانیان کشور به قم، سرور فقیهان بروجرد به مرز ایران گام نهاد. مزدوران دربار، که از پیوستن او به مهاجران و رساندن پیام مراجع نجف به معترضان می هراسیدند در مرز قصر شیرین وی را دستگیر کردند و به پایتخت بردند.

در تهران رضاخان به دیدارش شتافت. او که در پی یافتن فردی برای رویارویی با شیخ عبدالکریم حائری بود با سید مهربانی کرده، گفت: چیزی از من بخواه.

فقیه بروجردی اظهار بی نیازی کرد ولی در برابر پافشاری شاه ناگزیر لب گشاده، فرمود: وقتی در ارکان حرب بودم مقدار جیره غذایی سربازان را ناکافی دیدم، اگر می خواهید کاری کنید فرمان دهید جیره آنها فزونی یابد.

آنگاه در پاسخ رضا خان، که مسأله نادیده گرفتن جایگاه آیه الله العظمی حائری و پیروی دولتیان از مجتهد بروجردی را مطرح کرد، فرمود: خیر، شما با ایشان تماس بگیرید، من هم اگر کاری داشتم از طریق آن جناب با شما در میان می نهم.

آنگاه وی را به همراهی با روحانیت و عمل به دستورات الهی فرا خوانده، چون می دانست اجازه سفر به قم و بروجرد به او نمی دهند، فرمود برآنم به مشهد سفر کنم.

اندکی پس از خروج رضا خان تیمورتاش پنجاه هزار تومان نزد آن مرجع وارسته آورد. فقیه بروجردی از پذیرش هدیه درباره خودداری کرد⁽³⁵⁹⁾ و بامداد روز بعد راه خراسان پیش گرفت.

دیدار بزرگان

مدتی پس از بازگشت سید به زادگاهش، ورود حاج آقا حسین قمی به تهران و پیشنهادهای وی به دولت بار دیگر آن رادمرد را به عرصه تلاشهای سیاسی آشکار کشاند. او که چون آیه الله العظمی قمی به لزوم پیروی از دستورات الهی می اندیشید بر آن شد سمت تهران رهسپار شود ولی بستگان، وی را از این کار باز داشتند. فقیه روشن بین از رؤسای عشایر خواست با تهران تماس گرفته، حمایت عشایر از پیشنهادهای حاج آقا حسین قمی را به پایتخت گزارش دهند. البته آن بزرگوار خود نیز به تهران تلگراف زد که، اگر دولت سخن آیه الله قمی را نپذیرد به پایتخت خواهد رفت و مسؤولیت فرجام چنین اقدامی تنها به عهده دولت است.

در سایه تلاشهای آن راهبر سخت کوش سرانجام دربار خواستهای حاج آقا حسین را پذیرفت و آن بزرگوار سمت عراق رهسپار شد. فقیه بروجردی در ملایر به دیدار آن دانشور برجسته شتافت و یک ساعت با وی گفتگو کرد. (360)

هجرت

بیماری استاد فقیهان بروجرد را باید در شمار دیگر رخدادهای مهم سالهای زندگی آن مرجع وارسته در زادگاهش به شمار آورد. بیماری دشواری که سرانجام با عمل جراحی و استراحت هفتاد روزه در بیمارستان فیروزآبادی تهران مهار شد. (361)

چون او از بند بیماری رهایی یافت، با دو پیشنهاد روبرو شد: از یک سو نمایندگان بروجردیان برای بازگرداندنش پیاپی به تهران می شتافتند و از سوی دیگر دانشوران ساکن قم او را به زندگی در حریم حضرت معصومه علیها السلام فرا می خواندند. استاد برای اقامت در قم با قرآن به رایزنی پرداخت. آیه سوره مؤمنون

چراغ سبز الهی به این نیت پاک بود. پس همراه دانشمندان قم راه آن دیار پیش گرفت و در میان استقبال مردم و بزرگان حوزه بدان سرزمین آسمانی گام نهاد. (362)

بدین ترتیب آفتاب رخشان فقاقت در چهاردهم محرم 1364 ق. (363) از افق قم بر آمد و جهان را از نور دانش گرمای معنویت خود سرشار ساخت.

در تابش آفتاب توس

مدتی پس از اقامت در قم ستاره تابناک مرجعیت رهسپار توس شد تا در پناه خورشید ولایت جام وجودش را از امدادهای سبز پیشوای هشتم شیعه آکنده سازد. در این سفر دانشور وارسته حضرت آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی جایگاه نماز خویش در مسجد گوهرشاد را به وی سپرد و از آن بزرگمرد خواست، ماه مبارک رمضان در آن مکان نورانی اقامه جماعت کند. (364) استاد بزرگ حوزه پس از ماه مبارک رمضان به قم شتافت و دیگر بار به وظایف سنگین خویش روی آورد.

مرجع موید

با رحلت مرجع بزرگوار حضرت آیه الله العظمی سید الوالحسن اصفهانی مرجعیت گوهر یگانه بروجرد فراگیر شد و مؤمنان از هر سو به آن فقیه وارسته مراجعه کردند.

ناگفته پیداست که عنایات و تاءبیدات الهی در رویکرد عمومی به آن فقیه وارسته نقشی سبز داشت. خاطره ها و سخنان بر جای مانده از دانشوران آن روزگار نشان می دهد که آفتاب رخشان سلسله طباطبایی زیر باران پیوسته امدادها و عنایتهای فرامادی قرار داشت. برای مثال حضرت آیه الله حاج شیخ

علی اکبر نهاوندی، که خود از بزرگان روحانیت شیعه بشمار می آمد، پس از وا نهادن مجراب خویش به مرجع بروجردی به نجف شتافت.

مرجع شیعیان جهان، حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی، که از بیماری رنج می برد، جناب نهاوندی را ماء مور اقامه جماعت کرد. شیخ نهاوندی دنباله این ماجرا را چنین بیان کرده است:

شب اولی که به جای ایشان برای خواندن نماز جماعت رفتم، وقتی بر سجاده قرار گرفتم، آوایی شنیدم که گفت «عظمت ولدی عظمتک» - فرزندم را بزرگ داشتی من نیز تو را بزرگ داشتم - برگشتم، به همه سو نگاه کردم، مردم در صفهای جماعت نشسته بودند، کسی جز من پیام غیبی را در نیافته بود. (365)

علاوه بر گفتار دانشمند گرانمایه حضرت شیخ علی اکبر نهاوندی کردار آن مرجع وارسته بویژه در سالهای زندگی قم دلیل روشنی بر معنویت و همراهی پیوسته تایید الهی با فقیه فروتن بروجردی است. کرداری که شاگردانش از آن پرده برداشتند و برای همیشه در سینه تاریخ به یادگار نهادند:

1- همسر یکی از دانشجویان باردار بود. هنگام زایمان او را نزد پزشکی به نام اسماعیل موسوی برد. پس از زایمان، پزشک به پدر نوزاد گفت: این پسر را من نجات دادم، اگر من نبودم می مرد، دوست دارم نامش را اسماعیل بگذاری.

دانشجوی جوان نیز نام کودک را اسماعیل نهاد ولی دریغ که نوزاد از نخستین روز تولد در بیماری و درد فرو رفت. تلاشهای شبانه روزی پدر و مادر و مراجعه به پزشکان گوناگون سودمند واقع نشد و کودک میان دنیا و برزخ سرگردان ماند. دانشجو، که دستش از همه جا کوتاه می نمود، نزد استاد وارسته حوزه حضرت آیه الله العظمی بروجردی سفره دل گشاد و گفت: آقا، خداوند

نوزادی به من داده که از نخستین روز تولد تا کنون پیوسته بیمار است، نمی دانم چه کنم:

استاد مهربان فرمود: نامش را عوش کنید خوب می شود.

دانشجو، که هرگز داستان سفارش پزشک و نامگذاری نوزاد را برای استاد نگفته بود، شگفت زده به خانه رفت، نام کودک را «امیر» نهاد و او را برای همیشه از بیماری و رنج رهایی بخشید. (366)

2- دانشجویی دیگر داستان دلدادگی اش به استاد را چنین باز گفته است:

وقتی تازه به قم آمده بودم، آقا برایم شهریه فرستاد. من پذیرفتم و گفتم: زمینی در شمال دارم که در آمدش مراکافی است.

پس از چندی خشک سالی شمال را در بر گرفت. من برای گذران زندگی به قرص روی آوردم. چون میزان بدهی ها زیاد شد، ناگزیر فرشهای خانه را جمع کردم و یکی از بازاریان را به خانه بردم تا آن را بخرد. مرد بازار بهایی اندک برای فرش بر زبان آورده، بهایی که برای پرداخت بدهی هایم کافی نبود. بازاری دیگری را به خانه بردم، اما او بهایی کمتر از اولی پیشنهاد کرد.

من سرگردان و مردد بودم که ناگهان صدای در مرا به خود آورد، شتابان سمت در دویدم؛ حاج احمد، خادم استاد، پشت در بود. او پاکتی به من سپرد و گفت: این را آقا برای شما فرستاده.

به پاکت نگریدم، اثری از پول در آن نبود. چون گشودم چکی در آن یافتم. چکی که مبلغ آن درست به اندازه بدهی ام بود. شگفتی وجودام را فراگرفت زیرا جز من و خداوند هیچ کس از میزان کامل بدهی ام خبر نداشت. (367)

سالهای درخشان

حضور فقیهی با چنین معنویت و تاءید الهی حوزه مقدس قم را که، زیر ضربات پیوسته عوامل رضاخان ناتوان شده بود، جانی تازه بخشید. اینک همه چیز برای گسترش حوزه و مستحکم ساختن بنیادهای علمی و اقتصادی آن آماده بود. پیروان مؤمن فقیه بروجردی انبوه وجوه شرعی و هدایای خویش را نزد مرجع وارسته شان گسیل می کردند و دانشجویان از گوشه و کنار کشور برای بهره گیری از دریای دانش آن بزرگمرد به قم می شتافتند.

مرجع پاکدلان با روشن بینی خاص خویش آستین همت بالا زد و در کنار تدریس روزانه به اصلاحات اساسی دست یازید.

سامان دادن به وضعیت درسی حوزه.

رسیدگی به مسایل مالی دانش پژوهان، برقرار ساختن ارتباط با دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه و محافل رسمی برادران اهل سنت برای ایجاد وحدت میان گروههای مسلمان،⁽³⁶⁸⁾ گسیل کردن نمایندگانی به اروپا و امریکا⁽³⁶⁹⁾ برای شناساندن اسلام واقعی به مردم آن مناطق بخشی از اقدامات آن آفتاب فروزان به شمار می رود.

ناگفته پیداست که فقیه فرزانه ای چون وی هرگز نمی توانست در برابر رویدادهای داخلی بی تفاوت باشد. او چنان می اندیشید که «اگر مردم عالم شوند و دین هم بطور صحیح و معقول به آنها تعلیم گردد، هم دانا خواهند شد و هم متدین»⁽³⁷⁰⁾ پس در کنار رسیدگی به وضع دانشجویان علوم دینی و حوزه ها دبستانها و دبیرستانهای دولتی را نیز از کمکهای نقدی خویش بهره مند ساخت و در رونق آنها کوشید.⁽³⁷¹⁾

او پیوسته مراقب بود تا بیگناهی به زندان اتهام نیفتد و مؤمنی ناخواسته در دام اهریمنان جای نگیرد. بنابراین چون از مسأله متهم شدن یک مسلمان بی گناه به قتل فردی بهایی آگاه شد در نگرانی فرو رفت.

چند بهایی یکی از همکیشان خود را کشته، با نیرنگ جوانان مؤمن را به قانون سپردند. یکی از این جوانان به اعدام محکوم شد و حکم باید در روز نیمه شعبان به اجرا در می آمد. این خبر مرجع پارسای قم را در نگرانی فرو برد. بی درنگ نامه هایی خطاب به شاه، نخست وزیر و آیه الله بهبهانی نوشته، به تهران گسیل داشت، سپس به هر که سودمند می دانست تلفن زده، قضیه را دنبال کرد تا سرانجام نیمه شب خبر لغو حکم اعدام را به وی رساندند. با شنیدن این خبر اشک از دیدگانش روان شد و پروردگار را بسیار سپاس گفت: در این لحظه یکی از نزدیکان به اتاقش آمد و پرسید: شما هنوز بیدارید؟

مرجع بزرگ شیعه پاسخ داد: خیلی مهم بود ولی به خیر گذشت. هر وقت فکر می کردم خون مسلمان بی گناهی ریخته می شود، همه بدنم می لرزید و متحیر می ماندم که فردای قیامت جواب خداوند عالم را چه بگویم.⁽³⁷²⁾

آنچه گذشت در کنار خدمات رفاهی فقیه بروجردی به مسلمانان سراسر جهان، که تاسیس بیش از هزار مسجد، مدرسه، بیمارستان، کتابخانه، گرمابه و دبستان در ایران، عراق، لبنان، آفریقا و اروپا⁽³⁷³⁾، نمونه کوچکی از آن شمرده می شود، مرجع شیعیان را از محدوده مرزهای کشور فراتر برد و به شخصیتی جهانی تبدیل کرد. شخصیتی که شاعران و نویسندگان اهل سنت در شعرها و مقاله های خویش وی را می ستودند⁽³⁷⁴⁾. شاهان شیعه و سنی برایش هدیه فرستادند. برای مثال زمانی ملک سعود، پادشاه حجاز، یک چمدان بزرگ

حاوی پانزده نسخه قرآن کریم، قطعاتی از پرده خانه خدا و چیزهای گرانبهای دیگر نزد آن دانشمند وارسته گسیل داشت.

سرور فقیهان شیعه تنها قرآن‌ها و پرده کعبه را پذیرفت و باقی را همراه نامه ای به ملک سعود بازگرداند و گفت چون هدیه نمی پذیرم، این را نیز نمی توانم قبول کنم ولی ناگزیر قرآن و پرده کعبه را می پذیرم و باقی را به رسم هدیه به شما باز می گردانم تا هنگام دعا به یادم باشید. ⁽³⁷⁵⁾

دانشور جامع

یکی از نکات مهم و قابل توجه در شخصیت آیه الله العظمی بروجردی جامعیت علمی آن بزرگوار بود. استاد فقیهان شیعه را نمی توان تنها یک فقیه به شمار آورد. او از علوم دیگر روزگار به اندازه ای آگاهی داشت که موجب شگفتی صاحب نظران می شد. دو خاطره ای که تاریخ در این باره ثبت کرده است می تواند دلیل روشنی بر درستی این سخن باشد:

1. وزیر فرهنگ وقت همراه مسعودی، رئیس روزنامه اطلاعات، نزد ایشان شتافت. کسی که آنها را خدمت آقا برده بود دست مبارکش را بوسید، در پی او وزیر فرهنگ نیز چنین کرد ولی مسعودی از این کار سرباز زد. پس از معرفی، آقا درباره تاریخچه روزنامه، نگاری، اهداف آن، اولین روزنامه نگار و... سخن گفت.

آنگاه پرسشی جغرافیایی مطرح کرد و چون وزیر فرهنگ از پاسخ باز ماند خود به تبیین پاسخ و توضیح آن پرداخت.

هنگام خداحافظی مسعودی پیش از همه دست آقا را بوسید و پس از بیرون آمدن گفت: آقا چنان پیرامون روزنامه نگاری صحبت کرد که گویا یک روزنامه نگار است. ⁽³⁷⁶⁾

2. روزی دیگر سرتیپ رزم آرا خدمت گوهر یگانه دریای فقاقت شنافت تا قبله نماى اختراعى خویش را به وی بنمایاند. آقا درباره نجوم و ریاضی مطالبی بیان کرد. سرتیپ پس از خروج گفت: من خیال می کردم آقا تنها در فقه و اصول مجتهد است ولی معلوم می شود در هر فنی تخصص دارد چون مطالبی که امروز اظهار داشت از مسایل دقیقی است که حتی بسیاری از استادان از آن آگاهی ندارند. (377)

میراث ماندگار

مرجع روشن بین شعیه در کنار تدریس و کارهای روزانه به تحقیق نیز می پرداخت و نتایج پژوهشهای خویش را ثبت می کرد. آن بزرگوار در پاسخ علاقه مندانی که در پی بهره گیری از نگاشته هایش بودند فرمود: زیاد چیز نوشته ام... بعضی از آنها بر اثر نقل و انتقال از بروجرد به قم مفقود شده است. ذکر نام بخشی از آثار علمی آن دانشور وارسته می تواند نشانه تلاش فراوان وی در این راه باشد:

1. تجرید اسانید الکافی
2. تجرید اسانید التهذیب
3. اسانید کتاب من لایحضره الفقیه
4. اسانید رجال کشی
5. اسانید استبصار
6. اسانید کتاب خصال شیخ صدوق
7. اسانید کتاب امالی
8. اسانید کتاب علل الشرایع شیخ صدوق
9. تجرید فهرست شیخ طوسی

10. تجرید رجال نجاشی
11. حاشیه بر کفایه الاصول
12. حاشیه بر نهاییه شیخ طوسی
13. حاشیه بر عروة الوثقی
14. حواشی و مستدرکات فهرست شیخ منتجب الدین رازی
15. حواشی کتاب مبسوط
16. رساله ای درباره سند صحیفه سجادیه
17. اصلاح و مستدرک رجال طوسی
18. بیوت الشیعه
19. جامع احادیث الشیعه

آن بزرگوار از سالهای زندگی در بروجرد همواره در اندیشه نگارش مجموعه ای بود که فقیهان را در استنباط احکام یاری دهد و آنها را از مراجعه به کتابهای روایی متعدد بی نیاز سازد. چون به قم گام نهاد. و شاگردانی خبره تربیت کرد این اندیشه را با آنها در میان گذاشت و به یاری گروهی از آنان در مدت هشت سال اثر بیست جلدی «جامع احادیث الشیعه» را آماده چاپ ساخت. (378)

فقیه یگانه جهان اسلام در کنار تلاشهای علمی و اجتماعی فراوان به پاسداری از میراث دانشوران پیشین نیز ارج می نهاد در فرصتهای گوناگون آثار علمی مخطوط و کمیاب را به چاپ می رساند. کتابخانه های کوچک و بزرگ بنیاد می نهاد و آثار دانشمندان را از این راه در اختیار جویندگان دانش می گذاشت. کتابخانه بزرگ آن فقیه نستوه در کنار مسجد اعظم قم نشانه توجه مرجع شیعه به این امر خدایسندانه است.

دربار و مرجعیت

دربار از مشکلات پیوسته فقیه پاکرایی بروجرد به شمار می آمد. تبلیغات پر حجم و زنامه ها و مجلات وابسته در راه دین زدایی و دور ساختن مردم از فرهنگ اصیل اسلامی مرجع بیدار شیعه را رنج می داد. بنابراین گاه بر می آشت و خشمگینانه به شاه هشدار می داد. روزی به اقبال، نخست وزیر وقت، گفت: پدرش (رضا خان) بی سواد بود ولی یک مقدار شعور داشت. اما این شعور هم ندارد و چیزی ملتفت نمی شود. (379)

گاهی از پذیرش او خودداری می کرد و می فرمود: حتما می خواهد همانطور که چند تا عکس با زنش در این مسافرت گرفته است بیاید با من هم عکس بگیرد.

و زمانی به شدیدترین وجه ممکن در برابر نقشه های او می ایستاد. برای مثال وقتی شاه مسأله تغییر خط ایران از فارسی به لاتین را مطرح کرد. در این راه تبلیغات فراوان انجام داد، مرجع دلاور شیعه چون سدی آهنین در برابر دربار ایستاد و گفت:.... من تا زنده ام اجازه نمی دهم این کار را عملی کنند به هر جا که می خواهد منتهی شود. (380)

منابع موجود نشان می دهد که آن پیرفرزانه در کنار کمک به انقلابیون مؤمن سیاسی بسیار دقیق داشت. او چنان می اندیشید که مردم برای تحمل دشواریها آمادگی ندارند و اگر با فشار نیروهای دولتی روبرو شوند مرجعیت را تنها می نهند. بنابراین زمان را برای رویارویی مستقیم با دربار مناسب نمی دید. از سوی دیگر رها کردن شاه و راندن کامل وی را موجب فرو غلتیدن فزونتر او در دامان بیگانگان می دانست پس گاه با وی مدارا می کرد تا آن جوان مغرور جای پای خود را سست نبیند و برای حفظ خویش به بیگانگان پناه نبرد. (381)

فصل سوگ

اندک اندک شوال 1380 ق. فراسید و بیماری بر پیکر مرجع نود و سه ساله جهان اسلام پنجه افکند. بیماری دشواری که با دیگر رنجوریهای استاد فقیهان تفاوت داشت. در چنین روزهایی گروهی از ارادتمندان به عیادتش شتافتند. استاد، که بسیار اندوهگین می نمود، سربلند کرد و گفت: خلاصه عمر ما گذشت ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل با ارزشی انجام دهیم. یکی از حاضران گفت: آقا، شما دیگر چرا؟ بحمدالله این همه آثار نیک از خود بر جای نهاده اید شاگردان پرهیزگار تربیت کرده اید، کتابهای پرارزش به رشته نگارش کشیده اید. مسجدها و کتابخانه ها ساخته اید. ما باید چنین سخنی بر زبان رانیم.

فقیه پارسای شیعه فرمود: *خلص العمل فان الناقد بصیر بصیر*. (باید کردارت را خالصانه برای خدا انجام دهی زیرا او به همه چیز بیناست و از انگیزه های بشر آگاه است.)

این سخن حاضران را بسیار تحت تاءثیر قرار داد. ⁽³⁸²⁾

چند روز پس از این گفتگو پیکر استاد رنجورتر شد و سرانجام در سیزدهم شوال 1380 ه ق برابر با دهم فروردین 1340 ه ش، برای همیشه چشم از جهان فروبست و در مسجد اعظم قم، که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپرده شد. ⁽³⁸³⁾

آیه الله کاشانی

متوفای 1340 ش.

رایت استقلال

علی محمدی

سپیده صبح

در سحرگاهی مبارک از سال 1264 ش. در تهران، سپیده ای نمایان گشت که او را «ابوالقاسم» نامیدند.

پدرش، آیه الله حاج سید مصطفی کاشانی، از علما و مراجع بزرگ شیعه در عصر خویش بود که در سال 1280 ش. از ایران به نجف اشرف هجری کرد و به تحقیق و تدریس پرداخت.

سید ابوالقاسم که در این هنگام، جوانی شانزده ساله بود - همراه پدر عازم نجف اشرف گردید و در آنجا علاوه بر استفاده از حلقه درس پدر و دیگر اساتید، دوره سطح را به پایان برد و سپس در درس آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی و آیه الله آخوند خراسانی شرکت جست.

او از همان آغاز جوانی به نکته سنجی و دقت نظر مشهور شده و در دانش سر آمد بود؛ بطوری که در 25 سالگی به درجه اجتهاد دست یافت و بزرگانی مانند آیه الله شیخ الشریعه اصفهانی، آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی و آیه الله صدر در نوشته های خود، مقام علمی اش را با القابی نظیر «شکافنده دریای علم»، «کلید در گنجهای دقیق» و... ستودند و آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی، تقلید از وی را تاءبید می نمود. (384)

او از جوانی دارای افکار آزادیخواهانه و ستم ستیز بود و از این رو در منطقه ای به وسعت جهان اسلام با استعمار و استبداد وارد مبارزه شد.

آیه الله کاشانی در نهضت مشروطه، مشاور شخصیتی چون آیه الله آخوند خراسانی (از رهبران اصلی نهضت) بود و او را در تصمیم گیری ها و تنظیم اعلامیه ها یاری می داد.

در جنگ جهانی اول - که نیروهای انگلیسی بعضی از شهرهای عراق از جمله «فاو» و «بصیره» را اشغال کرده بودند، آیه الله کاشانی به دلیل جوان بودن و پرشورتر بودن، در صف اول نبرد علمای شیعه با متجاوزین قرار داشت، آنان با جنگهای چریکی و پی در پی، نیروی های دشمن را در منطقه «کوت العماره» زمین گیر کردند و سرانجام پس از هیجده ماه جنگ و مقاومت، به کمک دولت عثمانی، نیروهای انگلیسی را وادار به تسلیم نمودند.

انقلاب 1920 عراق

او در این انقلاب نقشی یگانه داشت، آیه الله کاشانی به منظور آماده کردن، مردم و سران عشایر برای مبارزه با سلطه استعمار، از نجف به کاظمین رفت و آنجا را برای شروع یک حرکت انقلاب برگزید.

با آغاز فعالیتهای ضد استعماریش، علمای بزرگی چون آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی و شیخ الشریعه اصفهانی با نوشتن نامه هایی به یاری وی برخاستند و به دنبال آن، عمده ای از سران عشایر نیز به تاءیید حرکت او پرداختند.

پس از آن که راههای مسالمت آمیز برای استقلال عراق به نتیجه نرسید، آیه الله کاشانی عده ای را در پانزدهم شعبان 1338 ق. به منزل خود در کربلا فرا خواند. و مساءله قیام مسلحانه بر ضد استعمار انگلیس را به بحث گذاشت. در آن جلسه مخفیانه تصمیم بر آن شد که پنج نفر از شرکت کنندگان، مساءله را با آیه الله شیرازی در میان بگذارند و آنان نیز پس از صحبت با آن مرجع بزرگ، از او اجازه قیام مسلحانه گرفتند.

با شروع نبرد بین انقلابیون و نیروهای انگلیسی، آقای کاشانی از آیه الله شیرازی فتوای جهاد گرفت و به این ترتیب قیام در سرتاسر مناطق اشغالی فراگیر شد و بعضی از شهرها و مناطق بدست مسلمانان آزاد گردید. (385)

پس از شکست انقلاب عراق، او به تقاضای عده ای از مردم عراق و سران عشایر برای در امان ماندن از کینه استعمار انگلیس، عازم ایران گردید و بعد از چند روز توقف در شهر قم، در سی ام بهمن 1299 وارد تهران شد.

انتقام جوئی استعمار

با شروع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، استعمار انگلیس که از مبارزات آیه الله کاشانی در عراق ضربات سختی خورده بود با شایع کردن همکاری او با آلمانیها، تصمیم به دستگیری اش گرفت تا بدون مزاحمت وی بتواند در انتخابات دوره چهاردهم مجلس دخالت کند. به همین منظور در خرداد 1322 چند افسر انگلیسی برای دستگیری آن روحانی مجاهد به منزلش هجوم بردند. اما بر اثر هوشیاری و فداکاری یارانش تا کام ماندند آیه الله کاشانی به ناچار مخفی گردد.

کاشانی مدت یک سال، مخفیانه به مبارزه اش ادامه داد تا این که انگلیسیها در هنگام انتخابات مجلس از محل اقامتش در تهران (امامزاده قاسم شمیران) با خبر شده و او را دستگیر کردند. با وجود اینکه وی از سوی مردم تهران به عنوان نماینده انتخاب گردیده بود، به دستور فرستاد ارتش متفقین، از لیست اسامی نمایندگان حذف شد و به زندان روسها در رشت فرستاده شد. او پس از چندی به زندان انگلیسیها در اراک و سپس به زندانی در کرمانشاه منتقل گردید.

سرانجام پس از تحمل یک سال و چهار ماه زندان در سخت ترین شرایط، در 24 مرداد 1324 آزاد گشت و روز جمعه، سی و یکم شهریور، میان انبوه استقبال کنندگان وارد تهران شد. (386)

مخالفت با دولت قوام

در انتخابات دوره پانزدهم مجلس، نخست وزیر (قوام السلطنه) در صدد بود تا آن را بصورت فرمایشی برگزار کند. مجاهد نستوه که چندین ماه از آزادی اش نگذشته بود، برای افشا کردن ماهیت قوام بپاخاست و پس از سخنرانی در تهران، عازم مشهد شد و در شهرهای مسیرش، مردم را از وابسته بودن قوام به انگلیس و دخالت او در انتخابات آگاه می کرد. قوام از این اقدام به وحشت افتاد و او را در تیرماه 1325 در بین راه شاهرود - مشهد دستگیر که و به بهجت آباد قزوین تبعید نمود.

آیه الله کاشانی یک سال در تبعید بسر برد تا این که بر اثر فشارهای سیاسی از سوی علما و مردم، در 21 خرداد 1326 آزاد گردید و دوباره به تهران برگشت.

شاه ایران پس از اقوام، عبدالحسین هژیر، یکی دیگر از نوکران استعمار، را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد.

کاشانی که از وابستگی هژیر اطلاع داشت، به مخالفت برخاست و در 27 خرداد 1327 یعنی روزی که قرار بود، هژیر برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس برود، مردم را به راهپیمایی در جلوی مجلس فرا خواند. مردم در آن روز تظاهرات پرشوری به راه انداختند به گونه ای عده ای در درگیری با مزدوران رژیم به شهادت رسیدند.

تبعید به لبنان

مخالفت‌های آیه الله کاشانی سبب گشت تا در آستانه تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی، او را از ایران دور گردانند. از این رو پس از واقعه ساختگی ترور ناموفق شاه بدست فخرایی در پانزدهم بهمن 1327، به دستور هژیر آیه الله کاشانی را به بهانه دست داشتن در ترور دستگیر و به لبنان تبعید کردند.

او در تبعیدگاه بیروت نیز از آنچه که در ایران می گذشت، غافل نبود و در اعلامیه هایش خطاب به ملت ایران و نمایندگان مجلس، آنان را به وظائفشان توجه می داد. (387)

سرانجام اعلامیه ها مؤثر افتاد و آیه الله کاشانی و تعدادی دیگر از افراد مبارز در انتخابات دوره شانزدهم رای لازم را به دست آوردند. ولی رژیم برای جلوگیری از ورود نمایندگان واقعی ملت به مجلس، در تعداد آراء تقلب کرد. مردم از این کار رژیم خشمگین گشتند و سید حسین امامی که از طرفداران کاشانی و شاهد تعویض آراء بود، به دستور فدائیان اسلام، هژیر (کارگردان تقلب در آراء) را ترور کرد و به هیات ننگین او خاتمه داد.

از این رو پس از تشکیل مجلس شانزدهم، منصور الملک، نخست وزیر وقت ایران با فرستادن تلگراف، از آیه الله کاشانی عذر خواهی کرد و خواستار بازگشت وی به ایران شد و او در روز بیستم خرداد 1329 به وطنش برگشت.

مبارزه با رزم آرا

سپهد رزم آرا به منظور تمديد و توسعه امتیاز نفت جنوب (قرار داد گس - گلشائیان) در پنجم تیر 1329 به مقام نخست وزیری رسید.

روحانی مجاهد که هدف روی کار آمدن رزم آرا را دریافته بود، با نخست وزیر به مخالفت برخاست و مردم و نمایندگان را از نقشه شوم دشمن آگاه کرد. به دنبال مخالفت وی با رزم آرا، بازار تهران به حال تعطیل در آمد و هزاران نفر در میدان بهارستان اجتماع کرده تا از ورود او به مجلس جلوگیری کنند. آیه الله کاشانی برای جلوگیری از تصویب قرار داد نفت در مجلس، اعلامیه ای خطاب به ملت ایران، درباره ملی کردن صنعت نفت صادر کرد.⁽³⁸⁸⁾ اما رزم آرا با گستاخی تمام و بی اعتنا به نظر علما و نمایندگان مجلس و مردم، همچنان بر تصویب قرار دادالحاقی نفت جنوب پافشاری می کرد و با بی شرمی، در حضور نمایندگان ملت به لیاقت مردم ایران در اداره صنعت نفت، اهانت نمود.

سر انجام رزم آرا در شانزدهم اسفند 1339 با گلوله آتشین خلیل طهماسبی (از اعضاء فدائیان اسلام) از پای در آمد و پرونده خیانتش بسته شد. او در برداشتن آخرین گامها برای ملی کردن صنعت نفت، همزمان با دفن جنازه رزم آرا، دستور برپایی تظاهرات همگانی را صادر کرد. وقتی این خبر به گوش نوکران استعمار رسید، آنان سر درگم شدند و کفیل نخست وزیری با عجله هیئت وزیران را به جلسه ای اضطراری فرا خواند. در این جلسه تصمیم گرفته شد تا با کاشانی مذاکره کنند و او را از این اقدام منصرف نمایند و یا تظاهرات را به تاءخیر بیندازد. اما آن رهبر آگاه، فرصت را از دست نداد و گفت: من آرامش تظاهرات را تا آخرین دقیقه تضمین می کنم به شرط این که شما نظم ما را بر هم نزنید.

از این رو تظاهرات بزرگ صد هزار نفری در تهران با شعارهایی در حمایت از اسلام و مخالفت با دخالت انگلیس در امور ایران به راه افتاد.

ملی شدن صنعت نفت

پس از ترور رزم آرا هیچکس جرات مقاومت در برابر طرح ملی شدن صنعت نفت را نداشت. از این رو با تلاش تعداد کمی از نمایندگان مجلس، در 24 اسفند 1339، طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی به تصویب رسید و در 29 اسفند همان سال از تصویب مجلس سنا نیز گذشت و به این ترتیب در اثر تلاش و فداکاری مردم به رهبری آیه الله کاشانی یکی از آرزوهای ملت ستمدیده ایران، به ثمره نشست.

حسین علاء که پس از رزم آرا به نخست وزیری رسیده بود، بیش از دو ماه دوام نیاورد. بعد از استعفای علاء، دکتر مصدق در هفتم اردیبهشت 1330 به نخست وزیری رسید و آیه الله کاشانی در حمایت از او اعلام داشت که دست وی را در انتخاب وزیران باز خواهد گذاشت و هیچ گونه دخالتی در این باره نخواهد کرد.

او برای پشتیبانی از دولت دکتر مصدق در برابر کار شکنی ها و تهدیدهای انگلستان، مردم را به اجتماع در میدان بهارستان فراخواند و طی پیامی که برای اجتماع کنندگان فرستاد، آنان را نسبت به کارشکنیهای انگلیس و همدستی آمریکا با وی، آگاه کرد. (389)

همچنین هنگامی که دولت مصدق برای تامین کمبود بودجه دولت، اقدام به پخش اوراق قرضه کرد، آیه الله کاشانی مردم را به یاری دولت فراخواند و خرید اوراق قرضه را بر همه افراد واجب نمود. (390)

پس از تهدید دولت مصدق از سوی استعمار مبنی بر دخالت نظامی و گسیل داشتن چهار هزار چترباز و حرکت ناوهای جنگی به طرف سواحل ایران،

مجاهد سخن به میان آورد و گفت: اگر انگلیسیها به خاک ایران تجاوز کنند، خوزستان را برای آنها به جهنم تبدیل می کند. ⁽³⁹¹⁾

در نتیجه انگلیس موقعیت را برای دخالت نظامی مناسب ندید و با همکاری آمریکا به محاصره اقتصادی ایران دست زد.

توجه به جهان اسلام

آیه الله کاشانی هیچگاه از مسائل جهان اسلام غافل نبود؛ از این رو سال 1326 ش. که تاءسیس دولت غاصب اسرائیل اعلام گردید، اعلامیه ای خطاب به مسلمانان جهان صادر کرد و در آن، ضمن بر شمردن اهداف تشکیل سازمان ملل و شعارهای دروغین آن، به موضع گیری ظالمانه سازمان ملل درباره اندونزی، مصر و فلسطین اشاره کرد و راءی این سازمان در تقسیم سرزمین فلسطین بین صهیونیستهای مهاجر و مردم عرب و مسلمان آن را زیر سؤال برد. او مسلمانان را نسبت به فسادی که دولت غاصب اسرائیل در آینده ایجاد خواهد کرد، هشدار داد و از آنان خواست تا تمام کوشش خود را برای ریشه کن کردن این غده سرطانی بکار گیرند. ⁽³⁹²⁾

او مردم ایران را به تظاهرات بر ضد اسرائیل غاصب دعوت کرد که در روز بیستم دیماه 1326، بیش از سی هزار نفر در تهران به این دعوت لبیک گفتند.

وی در سی ام اردیبهشت 1327 بار دیگر مردم را به تظاهرات بر ضد اسرائیل فراخواند و خود در اجتماع پر شور تظاهر کنندگان سخنرانی نمود و وضع نابسامان مسلمانان را نتیجه دخالت استعمارگران در امور آنها و از بین رفتن روح اتحاد و دوری از احکام اسلام دانست. ⁽³⁹³⁾

آیه الله کاشانی مسلمانان مصر را نیز در مبارزات استقلال طلبانه آنان، مورد حمایت قرار و در بحران کانال سوئز، پیام تاءییدی خطاب به جمال عبدالناصر

(رئیس جمهور مصر) فرستاد و در مسجد ارک تهران مراسمی برای گرامی داشت یاد شهدای مصر و ارج نهادن به فداکاریهایشان برپا کرد. او در جریان مبارزه مردم مسلمان تونس برای رهایی از سلطه استعمار فرانسه، بیانیه ای صادر کرد و تنفر شدید خود را نسبت به برقراری جو ترور و وحشت توسط فرانسه در خاک تونس، بیان داشت. وی در این باره از آقای مصدق خواست تا به نماینده ایران در سازمان ملل دستور دهد که تلاش کند قضیه تونس در دستور کار شورای امنیت قرار گیرد و هر چه زودتر به تونس استقلال کامل داده شود. (394)

آیه الله کاشانی در سال 1331 ش. پس از بازگشت از مراسم حج، نامه ای به تمام کشورهای اسلامی فرستاد و از آنها خواست برای شرکت در کنگره اسلامی و تبادل نظر درباره اتحاد جهان اسلام، نمایندگانی به ایران بفرستند. (395) این فکر با استقبال شایانی در میان کشورهای اسلامی روبرو گشت و نظرهای موافق پی در پی به ایران می رسید؛ اما استعمارگران که از اندیشه اتحاد جهان اسلام وحشت داشتند، به کمک جیره خواران داخلی خود تصمیم گرفتند، شخصیت آیه الله کاشانی را ترور نمایند. از این رو زمزمه های مخالفت با تشکیل کنگره، از حلقومهای مختلف بلند شد و از تحقق این فکر جلوگیری کردند.

نخست وزیری چهار روزه

دکتر مصدق در 1331/4/25 نسبت به در اختیار گرفتن وزارت جنگ (که به دست شاه بود) با شاه اختلاف پیدا کرد و به دنبال آن بدون این که مجلس یا کسی دیگر را در جریان قرار دهد، استعفا داد.

شاه نیز با اشاره انگلیس، احمد قوام را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد. قوام برای کنترل اوضاع، به فریب و تهدید مردم دست زد تا استعمار را در برگرداندن منافع از دست رفته اش یاری دهد.

در فضایی که کسی جرأت اعتراض نداشت و همه مهر خاموشی بر لب زده بودند، آیه الله کاشانی خروشی دیگر آغاز کرد و با نادیده گرفتن یاهو های قوام، یک بار دیگر ملت ایران را برای به نمایش گذاردن قدرت خویش به قیام دعوت و ضمن اعلامیه ای اظهار داشت:

«... احمد قوام باید بداند که در سرزمینی که مردم رنج دیده آن پس از سالهای رنج و تعب، شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده اند، نباید رسماً اختناق افکار عقاید را اعلام و مردم را به اعدام جمعی تهدید نماید. من صریحاً می گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است در این راه جهاد اکبر، کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در بدست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است...» ⁽³⁹⁶⁾

به دنبال انتشار این اعلامیه، مردم برای مبارزه به صحنه آمدند و تلاش شاه و قوام برای به سازش کشاندن کاشانی مؤثر نیفتاد، از این رو قوام در شب 29 تیره ماه 1331 حکم دستگیری آن مجاهد نستوه را صادر کرد.

فردای آن شب که ماءموران امنیتی برای دستگیری او رفتند، بسیار دیر بود. زیرا مردم منزل رهبر خویش را تا محدوده صد متری همچون نگینی در میان گرفته بودند.

در این هنگام، آیه الله کاشانی در مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی آخرین ضربه را بر پیکر نیمه جان دولت قوام نواخت و اعلام داشت که: روی کار آمدن قوام، زیر نظر انگلیسیها بود و ما تا آخرین قطره خون ایستادگی

خواهیم کرد و اگر اقوام تا 48 ساعت دیگر، استعفا ندهد، خود کفن می پوشم و پیشاپیش صفوف مردم مسلمان حکومت او را سرنگون خواهم کرد.⁽³⁹⁷⁾

پس از این مصاحبه، مردم با هجوم یکپارچه و جانفشانی بسیار، در کمتر از بیست ساعت دولت قوام را ساقط کردند و نخست وزیری اش چهار روز بیشتر طول نکشید.

به این تربیت دکتر مصدق بعد از پنج روز خانه نشینی و انزوا، دوباره به نخست وزیری رسید.

منزوی کردن آیه الله کاشانی

در این هنگام استعمار انگلیس برای ضربه زدن به جبهه انقلابیون، نقشه ترور شخصیت کاشانی را اجرا کرد و از رو تبلیغات وسیعی علیه او به راه انداخت و دشمنان آگاه و دوستان نادان دست به دست هم داده تا به آرزوی نامیمون استعمار جامه عمل ببوشانند و ضمن ایجاد شکاف بین مصدق و آن عالم بیدار عده ای به طرفداری از مصدق، خانه آیه الله کاشانی را با مواد آتش زا، چوب و سنگ مورد حمله قرار دادند.⁽³⁹⁸⁾

با این حال، وقتی این روحانی دلسوز نسبت به دولت مصدق احساس خطر کرد در روز 27 مرداد 1332 نامه ای به مصدق نوشت و او را از وقوع یک کودتا به دست زاهدی آگاه کرد.⁽³⁹⁹⁾

ولی با تأسف در اثر بی توجهی، سهل انگاری و همکاری مصدق با عوامل کودتا⁽⁴⁰⁰⁾، در روز 28 مرداد 1332 سرلشکر زاهدی به کمک آمریکا کودتا کرد و مصدق بدون هیچگونه مقاومت شایسته ای کشور را به دشمن سپرد و نتایج سالها تلاش و فداکاری ملت بر باد رفت.

خروشی دیگر

زاهدی پس از به قدرت رسیدن، امینی را به منظور امضای قراردادی با کنسرسیوم نفتی متشکل از کمپانیهای نفتی انگلیس، آمریکا، هلند و فرانسه تعیین نمود.

در این هنگام آیه الله کاشانی با فریادی حسینی، سکوت مرگبار حاکم بر جامعه را شکست و با صدور اعلامیه ای، مردم را از خیانتهای زاهدی و هجوم دوباره استعمارگران به کشور، آگاه کرد⁽⁴⁰¹⁾ درباره رابطه با انگلستان اعلام کرد: روزی که دولت تجدید رابطه را اعلام بکند، روز عزای ملی است و مردم باید نوار سیاه به سینه خو نصب کنند.⁽⁴⁰²⁾

او در جریان انتخابات دوره هیجدهم مجلس، شبنامه ای علیه انتخابات نمایشی و فرمایشی زاهدی پخش کرد و با فرستادن نامه ای به دبیر کل وقت سازمان ملل وضع اسفبار ایران، جو ترور و وحشت و نیز برگزاری انتخابات در محیطی ناسالم و بسیاری مسائل دیگر را بیان کرد تا همگان را از اوضاع ایران آگاه سازد.⁽⁴⁰³⁾

تا مرز شهادت

در سال 1334 ش. شاه برای اینکه در پیوستن به پیمان «سنتو» مشکلی از جانب کاشانی نداشته باشد، ترتیبی داد تا در دیماه او را به بهانه شرکت در ترور رزم آرا دستگیر و روانه زندان کنند.

آنگاه وی را پس از شکنجه های بسیار به پای میز محاکمه کشیدند و تا آستانه اعدام پیش بردند. ولی به موجب اعتراض یکپارچه روحانیت، بویژه آیه الله بروجردی، به ناچار از اعدامش دست کشیده و پس از مدتی آزادش کردند.

سرانجام روحانی مجاهد با دلی پر خون از شکست نهضت و برقراری دوباره حکومت فساد، در 23 اسفند 1340 چشم از جهان فرو بست و پیکرش در میان انبوه مشتاقان تا حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام تشییع گردید و بین مزار آن حضرت و امامزاده حمزه به خاک سپرده شد.

شیخ محمد رضا مظفر

متوفای 1342 ش.

رایت اصلاح

ماه مجلس

در جنوب شرقی نجف اشرف و در مجله براق، منزل آیه الله شیخ محمد رضا مظفر واقع بود، پنج ماه پس از درگذشت شیخ، در پنجم شعبان سال 1322 هجری آخرین یادگار آن مرد حق دیده به جهان گشود و «محمد رضا» نامیده شد. (404)

مادر محمد رضا دختر علامه شیخ عبدالحسین طریحی (1293-1235 ق.) است (405) و او در دامان آن زن با فضیلت و با سرپرستی برادر بزرگش شیخ عبدالنبی مظفر (1291-1337 ق.) رشد کرد. پس از درگذشت شیخ عبدالنبی برادر دیگرش شیخ محمد حسن (1301 - 1375 ق.) سرپرستی او را به عهده گرفت و راهنمایی زندگی اش گردید. (406)

محمد رضا از خاندان علمی و ادبی بنام و معروف شیعی موسوم به «آل مظفر» برخاسته است. این خاندان از نیمه سده دوازده قمری در حوزه نجف اشرف شناخته شد و چهره های نامدار و متکبر آن در عرصه های متعدد و رشته های متنوع علوم اسلامی درخشید و شعاع پرتو نورشان گسترده مراکز علمی - تحقیقی شیعه و غیر آن را در نور دید. (407)

در حوزه نور

محمد رضا پس از فراگیری خواندن و نوشتن، در سیزده سالگی راهی مکتب علوم دینی شد و به آموختن مبانی و اصول ادبیات عرب پرداخت و در این مقطع از استاد شیخ محمد طه حویزی بسیار بهره برد. (408) او سپس با عزمی

راسخ دوره سطح فقه و اصول را سپری کرد و آنگاه در جلسات دروس عالی این دو علم و همچنین حکمت و فلسفه و عرفان که از سوی اساتید بنام ذیل تدریس می شد، حاضر گشت:

1. شیخ محمد حسن مظفر، شیخ محمد رضا به همراه برادر دیگرش شیخ محمد حسین در درس بردار بزرگشان شرکت می کردند.
2. میرزا محمد حسین نایینی (متوفای 1355 ق. .)
3. شیخ آقا ضیاء الدین عراقی (1278-1361 ق. .)
4. میرزا عبدالهادی شیرازی (1305-1382 ق. .)
5. سید علی قاضی طباطبایی (1366-1385 ق. .)
6. شیخ محمد حسین اصفهانی (1296-1361 ق. .) ⁽⁴⁰⁹⁾

این شخصیت را می توان معماران بزرگ علمی شیخ محمد رضا دانست که در شکل دهی شخصیت او تاءثیر بسیاری داشت، بدان حد که خط مشی اصولی، فقهی و فلسفی او بیشتر متاثر از دیدگاههای این استاد است. احترام و تجلیل فراوان مظفر از مقام شیخ محمد حسین گواه ارتباط تنگاتنگ و علاقه بی حد اوست. ⁽⁴¹⁰⁾

سرانجام پس از تلاش پی گیر، حضور در محفل اساتید فن و امداد پروردگار، شیخ محمد رضا به مقام والای اجتهاد رسید و حضرات آیات شیخ محمد حسین اصفهانی، شیخ محمد حسن مظفر و سید عبدالهادی شیرازی اجتهاد او را گواهی کردند. ⁽⁴¹¹⁾

مظفر در سیر کسب دانش، علاوه بر علوم دینی به فراگیری دانشهایی چون حساب، هندسه، جبر، هیئت و عروض روی آورد و در 21 سالگی کتابی در علم عروض به رشته تحریر درآورد.

شیخ محمد رضا مظفر در کنار تحصیل، مطالعه و تحقیق، به تدریس معارف حوزه علمیه اشتغال داشت و نخست به تدریس کتاب مکاسب (در فقه) و رسائل (در اصول) پرداخت و آنگاه به تدریس دوره خارج فقه و اصول اهتمام ورزید. او همچنین فلسفه اسلامی را به طالبان این فن آموخت و از آن جمله کتاب اسفار اثر ملاصدرا را در منزل خود تدریس می کرد. (412)

پیشگام اصلاح و نوآوری

با یک نگاه کوتاه به حیات استاد مظفر، می توان به وجود دو دوره و مقطع فکری و علمی در زندگی او پی برد؛

دوره اول شامل یادگیری، مطالعه، تحقیق و تدریس به شکل متداول حوزه، همچون حضور و بر پایی بحثها و درسهای مختلف و نیل به مقام اجتهاد و گام نهادن در مسیر مرجعیت بود.

دوره دوم عبارت است از فداکردن موقعیت سنتی حوزوی و روی آوردن به تلاش و کوشش در پی اصلاح حوزه با استفاده از شیوه های بهینه آموزش، تدریس، تالیف و... (413)

به اعتراف بسیاری از شخصیت های علمی و دینی، اگر آیه الله مظفر سرمایه عمر خود را در پی اصلاح حوزه نمی گذاشت، بی شک یکی از مراجع تقلید می بود. (414)

استاد مظفر اوضاع حوزه نجف را از همه جوانب تحت مطالعه در آورد و نواقص آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد ولی با این حال می دانست که تنها بررسی مشکل، درد را دوا نمی کند و باید در عمل کوششهای صادقانه و خالصی را در راه جبران این نواقص و حل این نارساییها صورت داد.

در سال 1349 هجری، هنگام هجوم فرهنگی کتابهای دشمنان، او به همراه شیخ محمد جواد حجامی، شیخ محمد حسین مظفر، سید علی بحر العلوم، شیخ علی ثامر و تعدادی دیگر به منظور تاسیس جمعیتی برای نشر و تالیف تلاش کرده و نشستهای متعددی را برپا نمودند و به ابتکار جمع، علامه شیخ محمد جواد بلاغی به تالیف و تفسیر «آلاء الرحمن» پرداخت، البته این تمام نتیجه حرکت مورد نظر بود. (415)

برنامه ها و فعالیت های اصلاحی استاد نام او را در زمره یکی از احیاگران عصر حاضر، در تاریخ کهن حوزه علمیه نجف اشرف جاودان ساخت، اقدامات اصلاحی آیه الله مظفر به قرار ذیل است:

الف - جمعیت منتدی النشر

این نهاد - که در سال 1353 هجری مجوز تاسیس را دریافت کرد - بهترین وسیله برای تحقق اهداف اصلاحی در پی نشر فرهنگ دینی و ایجاد روح اسلامی در مردم و استحکام اخلاق بود.

آیه الله مظفر و همفکران دیگر او، خطر تهاجم فرهنگی غرب را بهنگام شناخته و به سرعت جوانان را دریافتند و برای در امان ساختن آنان از شبیخون دشمن، ایشان را در زیر چتر اندیشه های اسلامی جای دادند و مراکز عالی آموزشی را تاسیس کردند.

در ماده 4 اساسنامه جمعیت چنین آمده است:

«اهداف منتدی النشر عبارت است از عمومیت دادن فرهنگ اسلامی و علمی، و اصلاح اجتماعی به وسیله نشر، تالیف، آموزش و... با استفاده از شیوه های مشروع» (416)

استاد محمد رضا مظفر ریاست این جمعیت را به عهده داشت و حمایت آیه الله العظمی سید به ابوالحسن اصفهانی از این نهاد نوپا بسیار راهگشا بود.

ب - دانشکده منتدی

آیه الله مظفر در سال 1355 ق. به دنبال تحقق اهداف جمعیت منتدی النشر، یک مدرسه عالی علوم دینی و به عبارتی «دانشکده اجتهاد» را تاسیس کرد و در دوره اول چهار ماده درسی همچون فقه استدلالی، تفسیر، علم اصول و فلسفه به دانش پژوهان ارائه می شد. علامه شیخ محمد جواد بلاغیت شیخ عبدالحسین دشتی و شیخ عبدالحسین حلی از اساتید این دانشکده بودند.

ج - مدارس منتدی

تاسیس مدارس منتدی النشر گام بعدی استاد مظفر بود که با استقبال بزرگان حوزه نجف و خاندانهای مشهور این شهر مواجه شد و این اقبال عمومی در توسعه اش کارگشا بود.

در این مدارس، در طول چند دهه، مقاطع تحصیلی ابتدایی، متوسطه (ثانویه) و پیش دانشگاهی (اعدادیه) دایر بود و در مجموع دروس جدید با گرایش ترویج فرهنگ دینی آموزش داده می شد. (417)

د - دانشکده فقه

آیه الله مظفر در سال 1376 ق. دانشکده فقه را در نجف اشرف تاسیس کرد و وزارت فرهنگ عراق در سال 1377 آن را به رسمیت شناخت. مواد درسی این دانشکده عبارت بودند از: فقه امامیه، فقه تطبیقی، اصول فقه، تفسیر و اصول و مبانی تفسیر، حدیث و اصول حدیث (درایه)، علوم بیتی و روان شناسی، ادبیات و تاریخ ادبیات، جامعه شناسی، تاریخ اسلام، فلسفه اسلامی، فلسفه جدید، منطق، تاریخ جدید، اصول تدریس، نحو، صرف و یک زبان بیگانه.

شیخ محمد رضا خود در دانشکده به تدریس فلسفه اسلامی می پرداخت و مجلات کتاب «اصول الفقه» را آماده میکرد تا در دانشکده فقه تدریس شود او همچنین به سرپرستی دانشکده و نظارت بر کارهای تالیفی آن می پرداخت. وی زندگی خود را بطور کامل در اختیار این مرکز علمی گذارد و به شجره جان و روان آن را مستحکم و پایدار کرد و همه تواناییها و امکاناتش را در این دانشکده بذل نمود. (418)

ه تدوین کتابهای درسی

در قرن اخیر جمعی از اندیشوران حوزه، تغییر برخی متون درسی و کوتاه کردن طور مدت آموزش را به منظور دستیابی سریع به اهداف متعالی پیشنهاد کرده اند و برخی از مصلحان نیز تحدید بنای علمی و تدوین کتابهای روز آمد را - با توجه به حفظ عمق و اصالت مطالب آنها - وجهه نظر خود قرار داده اند که این تغییر و جایگزینی همواره با مقاومت برخی دیگر مواجه بوده است.

آیه الله مظفر در میان دو دوره سطح و خارج، دوره نخست را به دلیل نقص در موارد درسی و سبک تحصیل و تدریس - نیازمند اصلاح می دانست و از این رو در پی تاسیس منتدی النشر و دانشکده فقه، تنظیم وضعیت آموزشی و افزودن متون آموزشی جدید را هدف کار خویش قرار داد. تدوین کتابهای «المنطق»، «اصول الفقه» و «عقاید الامامیه» یک نوسازی در نگارش کتابهای درسی به شمار می آید که هم اکنون دو کتاب نخست از متون درسی حوزه های علمیه بخصوص حوزه مقدس قم می باشد. (419)

و - ترمیم امر تبلیغ

استاد مظفر، خطابه و تبلیغ متداول در نجف را در شأن آن حوزه کهن نمی دانست، زیرا امروزه هیچ خطیبی بدون آگاهی از افکار زمان و مسائل و

موضوعات علوم جدید از یک طرف و احاطه کامل به تعالیم و معارف اسلامی از فقه تفسیر و حدیث و تاریخ از سوی دیگر نمی تواند رسالت اسلامی خود را در سطح عالی و وسیع انجام دهد. او خطابه حسینی را یکی از مهم ترین وسائل تبلیغ می شناخت و وضع موجود حوزه را رسا نمی دانست و افتتاح مؤسسه و مدرسه ای برای تربیت خطیب را یگانه راه نجات از آن نارسایی تلقی می کرد. گشودن دانشکده و عظم و ارشاد از آرزوهای شیخ بود. در سال 1363 ق. مجموعه ای به ریاست خطیب برجسته عراق «شیخ محمد علی قسام» و با نظارت آیه الله مظفر تشکیل شد و کار آزمایشی خویشی را - قبل از افتتاح رسمی دانشکده - با برپایی یک کلاس آغاز کرد و درسهایی چون فقه، علوم عربی، اصول دین و اصول حدیث (علم درایه) در آن تدریس می شد. مدت کوتاه از عمر آن نگذشته بود که حملات پیاپی بر آن وارد آمد و اتهامات ناروایی بر آن زده شد، در حالی که این مؤسسه با اهدافی عالی و انگیزه ای مخلصانه تأسیس شده بود هدفی جز زدودن پیرایه ها نداشت. ⁽⁴²⁰⁾ اما افسوس که مصلحان همیشه در معرض اتهام اند و ناآگاهان سدی در مقابل اندیشه های والای ایشان!

ز - تربیت یافتگان

استاد مظفر در دوره حیات علمی خود، دانش پژوهان بسیاری را در سایه تربیت و تدریس قرار داد و آنان را با معارف دین آشنا ساخت. اسامی برخی از شاگردان آن عزیز را - چه در داخل منتهی النشر و دانشکده فقه و چه بیرون از آن - مرور می کنیم:

شیخ احمد قیسی، شیخ احمد وائلی، سید جواد شبر، شیخ جواد قسام، سید حسین خرسان، شیخ صالح آل شیخ راضی، سید عبدالکریم قزوینی، شیخ

عبدالهادی فضل‌ی، سید عبدالهادی محسن حکیم، شیخ غلامرضا عرفانیان، دکتر سید محمد بحرالعلوم، سید محمد تقی طباطبایی تبریزی، سید محمد جمال هاشمی، شیخ محمد حسن طریحی، سید محمد حسن قاضی، سید محمد صدر، شیخ محمد علی ایروانی، شیخ محمد علی تسخیری، شیخ محمد مهدی آصفی، دکتر محمود بستانی، دکتر محمود مظفر، سید مرتضی حکمی، سید هادی فیاض، شیخ یونس مظفر و... (421)

ح - بر بال قلم

آیه الله محمد رضا مظفر یکی از نویسندگان چیره دست و نامدار معاصر است که زیبایی تعبیر، رسایی متن، حسن انسجام و بیان جذاب همراه با استحکام مطالب و دقت نظر در نوشته هایش هویداست. این امتیاز مرهون تلاشهای دوران جوانی او در آشنا شدن با متون ادبی و ادبیات معاصر و ممارست بر روز آمد کردن تالیفاتش می باشد بدان حد که آثار هم آمیخته دانش و ادبیات وی، عقل را اشباع می سازد و عاطفه را آرامش می بخشد.

ساده نویسی در مطالب علمی از هنرهای ادبی اوست و آن بر بال قلم نشسته، شیفتگان علم را به آسمانهای فلسفه و منطق و اصول و کلام پرواز می داد و دانشهای دقیق را به شیوه ای روان به ایشان عرضه می کرد و بر خلاف دیگران که به شیوه سنتی انس داشتند، او مرحله جدید تدوین آثار اسلامی، با بهره گیری از اسلوب نثر فنی جدید را به حوزه ارائه داد.

نوشته های ارزنده او عبارتند از:

1. اصول الفقه: این اثر زیبا به حقیقت نوعی نوسازی در نگارش کتابهای

درسی دوره سطح محسوب می شود و مؤلف فرزانه، آن را به منظور تدریس در دانشکده فقه نجف نوشته است. نوآوری علمی، اتقان و عمق مطالب، اصول

فقه را اثری جاودان و ماندنی ساخته و استاد به منظور رفع خلاء موجود بین دو کتاب «معالم» و «کفایه» و با تاسی از ابتکار استاد خویش شیخ محمد حسین اصفهانی - در دسته بندی مباحث - آن را تنظیم کرده است.

2. عقاید الامامیه: این کتاب، مجموعه ای از عقاید اسلامی بر اساس روش اهل بیت علیهم السلام می باشد که به صورتی فشرده و رسا تنظیم شده است، اثری که از هرگونه پیچیدگی های رایج کتب کلامی عاری بده و برای همگان در خور فهم است. استاد پیشتر این مطالب را در سال 1363 ق. در دانشکده دینی منتدی ارائه کرده بود و سپس آن را بدنی نام و همچنین به نام «عقاید الشیعه» به چاپ رساند و هدف عالی او از نگارش آن تقریب بین مذاهب اسلامی بود.

3. المنطق: این اثر مجموعه درسهای ارائه شده ایشان از سال 1357 ق. در دانشکده منتدی النشر می باشد و به عنوان متن مهم درسی جایگاهی ویژه را به خود اختصاص داده است.

دیگر آثار چایی و خطب استاد از این قرار است:

4. احلام الیقظه،
5. تاریخ الاسلام،
6. تنمه احکام الیقظه،
7. حاشیة المکاسب،
8. حرية الانسان و ارتباطها بقضاء الله،
9. دیوان شعر،
10. رسالة عملية في ضوء المنهج الحديث،
11. الزعيم الموهوب السيد ابوالحسن اصفهانی،
12. السقيفة،

13. شرح حال صدرالدين شيرازى (ملاصدرا).
14. شرح حال شيخ محمد حسن نجفى (صاحب جواهر)،
15. شرح حال شيخ حسين اصفهانى،
16. شرح حال مولا محمد مهدى نراقى،
17. شيخ الطوسى مؤسس جامعة النجف،
18. على هامش السقيفة،
19. فلسفة ابن سينا،
20. الفلسفة الاسلامية،
21. فلسفه الامام على عليه السلام،
22. فلسفه الكندى،
23. المثل الافلاطونية عند ابن سينا،
24. مجموعه اى اشعار (در كتاب شعراء الغرى)،
25. مجموعه اى از رسائل در علم كلام،
26. مذاكرات الشيخ،
27. النجف بعد نصف قرن، ⁽⁴²²⁾

استاد همچنين مقدمه هاىي بر آثار مكتوب ديگران نوشته اند:

از آية الله مظفر مقالات متعددى - با نام صريح يا مستعار - در مجله هاىي چون «العرفان» در صيدا، «الدليل»، «الهاتف» و «النجف» در نجف، «الكحلاء» در عماره، «المرشدالعربى» در لاذقيه، «الفكر» در بغداد و «الرسالة» در مصر به چاپ رسيد. ⁽⁴²³⁾

شب‌نم شعر

استاد مظفر از جوانی به شعر روی آورد و جرقه های آغازین آن نزد شیخ محمد طه حویزی افروخته شد و در پرتو راهنماییهای استاد به سرودن شعر پرداخت و بخوبی از عهده ظرافتها و نکات دقیق آن برآمد. هرکس به سروده های او نظر بنماید در آن فنون شعر لطیف و ظریفی می یابد و به افقهای ادبی نوی برخورد می کند.

در «دیوان شعر»⁽⁴²⁴⁾ ایشان، حدود پنج هزار بیت وجود دارد.⁽⁴²⁵⁾

برخی از سروردهای استاد در بعضی از کتابهای فاخر موجود است.⁽⁴²⁶⁾

چشمه بیداری

آیه الله مظفر زندگی اش را تنها به فعالیتهای فرهنگی و علمی حوزه محدود نساخت، بلکه اندیشه نافذش، مسائل و موضوعات اجتماعی و سیاسی جامعه و امت اسلامی را درنوردید و هر پدیده مهم را به دقت دنبال می کرد. بحرانها و مشکلات تحمیل شده بر مسلمانان، او را بیشتر تحت تاءثیر قرار می داد و استاد را به تلاش وامی داشت.

فشارهای روزافزون فرانسویان بر مردم الجزیر و نامردمیهای صهیونیستها نسبت به مردم فلسطین، حوادث ناگواری است که از دید نافذ او پنهان نبود و آن فقیه فرزانه را در رنج فرو می برد و گاهی در برخی از نشریات مقالات مفیدی می نگاشت. وی همچنین در جنگ بین مصر اسرائیل در سال 1956 م. تلگرافی خطاب به شیخ الازهر فرستاد و همدردی خود را با ملت مصر اعلام داشت.⁽⁴²⁷⁾ آن استاد صهیونیسم را خطر بزرگ برای جامعه اسلامی می دانست و اصولاً انحراف سردمداران کشورهای اسلامی از حق و مسامحه ایشان با دیوسیرتان غرب را عامل بدبختی مسلمانان و ریشه رشد صهیونیستها می دانست.⁽⁴²⁸⁾

آیه الله مظفر با همکاری گروهی از اندیشمندان مسؤ ولایت شناس، برای مقابله با افکار الحادی، «جماعة العلماء» را در نجف اشرف پی نهاد تا این نهاد برخاسته از حوزه مبارزه با بی دینی و تهاجم فرهنگی دشمنان را پی گیرد و جلوگیری از گسترش افکار کمونیسم را رهبری کند. بیانیه های منتشره این گروه، گواه بینش و بلند نظری مؤ سسان آن است. (429)

در پی مخالفت امام خمینی (ره) و دیگر مراجع بزرگ ایران با فعالیت های ضد اسلامی شاه ایران، علمای نجف همچون آیه الله مظفر با ایشان همصدا شده، از حرکت انقلابی روحانیون حوزه علمیه قم حمایت و پشتیبانی کردند و ضمن صدور چندین اطلاعیه، مخالفت خود را با تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی اظهار داشته و انزجار خود را از اقدام ظالمانه رژیم پهلوی در فاجعه خونبار مدرسه فیضیه اعلام کردند. (430)

در گذشت

آیه الله شیخ محمد رضامظفر در شانزدهم ماه مبارک رمضان سال 1383، در سن 62 سالگی مرگ را در آغوش کشید و پرستوی آسمان گردید و به سوی حق پرواز کرد و پیکر مطهر او با حضور مراجع بزرگ، علما و مردم تشییع شد و در مقبره خانوادگی واقع در جاده کوفه، در کنار مرقد برادرش شیخ محمد حسن مظفر به خاک سپرده شد. (431)

امید است حرکت اسلامی استاد به وسیله اندیشمندان مصلح و پرتوان حوزه ها ادامه یابد.

هبة الدین شهرستان

متوفای 1345 ش.

سید حسین عابد از تبار آسمانیان بود. نیاکانش از محسن صراف تازید، فرزند گرانقدر امام علی بن الحسین علیه السلام همه در شمار نیکان جای داشتند. ⁽⁴³²⁾ او با این پیشینه سپید دل به مهر خاندانی بست که از پشتوانه های افسانه ای بهره می بردند.

دودمان شهرستانی در مناطق کربلا، نجف، کاظمین، کرمانشاه بر، همدان و اصفهان پراکنده بودند ⁽⁴³³⁾ و از پارسایان نیک اختر به شمار می آمدند. ستارگان فروزان این خاندان، که ریشه در آسمان عصمت اهل بیت علیهم السلام داشتند، یکی پس از دیگری جهان را از پرتو اکسیری دانش و ایمان سرشار ساخته بودند. اینک مریم ⁽⁴³⁴⁾ دختر دانشور و نیک نهاد دودمان مقدس شهرستانی به همسری سید حسین بن سید محسن صراف در می آمد تا مقدمات میلاد یکی از بزرگترین بیدارگران خاور زخم خورده فراهم آید.

رویای صادق

اندک اندک رجب 1301 ق. فرا رسید در بامداد سه شنبه بیست و چهارم این ماه میرزا علی شهرستانی، دانشور ارجمند سامرا، به خانه سید حسین عابد شتافته، وی را از رازی سترگ آگاه ساخت. سخن میرزا علی کوتاه و روشن بود:

دیشب طنین مهرآمیز آوایی، سکوت سنگین رویایم را شکست و گفت: فردا نوزاد مریم پای به گیتی می دهد او را محمد علی بخوانید و هبة الدین لقب دهید.

⁽⁴³⁵⁾

نیمروز فرزند مریم چشم به جهان گشود⁽⁴³⁶⁾ و بر درستی رویای دوشین میرزاعلی گواهی داد.

آغاز راه

سید حسین، که عابد شهرت داشت، دانشوری پارسا و پژوهشگری توانا بود. پژوهشگری که بیشتر وقتش را در تحقیق مسایل معنوی می گذراند. کتابهایی مانند الفتوحات الغیبیة فی الختوم و الاحراز و الادعیة و دموع الشمعة فی ادعیة لیلة الجمعة، که از آن بزرگمرد بر جای مانده، نشانگر دانش، بینش و کردار عارف بیداردل سامراست.⁽⁴³⁷⁾

همسرش مریم نیز در گروه دانشوران جای داشت و در ریاضیات، تاریخ ادبیات و شعر سرآمد بانوان روزگار بود.⁽⁴³⁸⁾

بی تردید تعیین نخستین روزهای آموزش برای فرزندی، که از چنین پدر و مادری بهره می برد دشوار است. ولی می توان گفت که آموزش رسمی هبه الدین از ده سالگی آغاز شد. فرزند پیر پارسای سامرا در مدتی کوتاه، صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، حدیث، درایه، رجال، فقه و اصول سطح متوسط، تاریخ، هیئت، حساب و هندسه را در کربلا به پایان رسانده،⁽⁴³⁹⁾ می رفت تا در سایه عنایتهای پروردگار بر قله های بلند دانش و معنویت فراز آید که نیمه ذی قعدة 1319 ق. فرارسید و عارف روشن بین سامرا در 73 سالگی چشم از جهان فرو بست.⁽⁴⁴⁰⁾

آیه روشن

اندکی پس از تدفین پیکر سید حسین در حریم امام کاظم علیه السلام⁽⁴⁴¹⁾ دانشمند برجسته نجف، سید مرتضی کشمیری، که با عارف از دست رفته آشنایی دیرین داشت، در کربلا به دیدار سید محمد علی شتافته، ضمن تسلیت مرگ پدر، از

وی خواست برای ادامه تحصیل رهسپار حریم امیر مؤمنان علیه السلام شود. ولی فرزند مریم نمی توانست بدنی پیشنهاد پاسخ مثبت دهد. مخارج فراوان کوچیدن، شیوه نامعلوم زندگی در آن دیار و از سوی دیگر هوای بهره گیری از محضر بزرگان آن سامان وی را در تردید افکنده بود. سید کشمیری با مشاهده دودی فرزند سید حسین گفت: شایسته است به کتاب خداوند روی آوریم. آنگاه قرآن گرفته، با آفریدگار به رایزنی پرداخت. کلام الهی چنین آشکار بود که نه تنها هبة الدین بلکه میهمانش را نیز در شگفتی فرو برد:

«و جعلنا ابن مریم و امه آية و آوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین»⁽⁴⁴²⁾

پسر مریم و مادرش را دو نشانه خویش گردانیدیم و آنها را در فرازی دارای آرامش و آب گوارا پناه دادیم.

فرزند بانوی پاک نهاد شهرستانی با شنیدن پیام روشن پروردگار، همه تردیدها را کنار نهاده، در 21 شعبان 1320 ق. رهسپار نجف شد.⁽⁴⁴³⁾

سفر سبز

هبة الدین در حریم پاک امیر مؤمنان علیه السلام از فقیهان نامور شیعه شیخ محمد کاظم خرسانی، سید کاظم یزدی و شریعت اصفهانی فیض برد⁽⁴⁴⁴⁾ و در شمار مجتهدان شیعه جای گرفت. او که بیش از هر چیز به بیداری مسلمانان می اندیشید با شیخ محمد عبده، مفتی مصر، سید محمد را دانشور شهره جهان اسلام و صاحب مجله «النهار» و گردانندگان مجلات «المقتطف» و «الهلال» ارتباط برقرار ساخته،⁽⁴⁴⁵⁾ میان مراکز فرهنگی شیعه و سنی در عراق، مصر و سوریه پیوندی ناگسستنی پدید آورد و با انتشار مقاله ها، شعرها و گزارشهای روشنگر در مجلات جهان عرب هدف بلند بیداری و آحاد مسلمانان را دنبال کرد. در این روزگار فریاد مشروطه خواهی در ایران بالا گرفت. فقیه بیدار سامرا به حمایت

از این جنبش برخاسته، با شرکت در محافل آزادیخواهان، آنها را در گزینش شیوه های درست مبارزه یاری داد. (446)

در 1328 ق. تلاشهای خستگی ناپذیر دانشور مصلح جهان اسلام به بار نشست و نخستین شماره ماهنامه دینی، فلسفی و علمی «العلم» انتشار یافت. (447) این ماهنامه دو سال منتشر شد (448) ولی خبر پیوستن گروهی از مسلمانان بحرین به آیین ترسایان هبة الدین را اندوهگین ساخته، سمت بحرین روانه کرد. (449) بدین ترتیب دفتر مجله العلم برای همیشه بسته شد. (450) فقیه دردمند سامرا با افتتاح دو مدرسه اسلامی به نامهای «اصلاح» و «اسلام»، یک ساختمان ویژه برای ارشاد ناآگاهان و سخنرانیها و نشستهای علمی فراوان سرانجام جمع ترسایان بحرین را پراکنده ساخته، مومنان آن سامان را قدرتی تازه بخشید. (451)

آنگاه راه هندوستان پیش گرفت تا پس از گفتگوهای سازنده با دین باوران هند و تشکیل انجمنهای مذهبی، رهسپار ژاپن شود؛ ولی دیدار با سید جلال الدین مویدالاسلام حسینی کاشانی، نویسنده روزنامه جبل المتین، در کلکته مسیرش را دگرگون ساخت. (452)

مویدالاسلام در آن سالهای بحرانی، که شمارش معکوس جنگ نخست جهانی آغاز شده بود، سفر به ژاپن را سودمند نمی دانست. بنابراین هبة الدین راه یمن پیش گرفته، از آنجا به حجاز شتافت و سرانجام پس از اصلاحات در آن سرزمین ها به نجف بازگشت. (453) او بر آن بود در هر شهر و دیار انجمن مذهبی سازمان داده، آنها را با انجمن مرکزی نجف به یکدیگر پیوند دهد تا به هنگام نیاز نیروهای پاکدل شتابان وارد عمل شده از مرزهای اعتقادی دین پاسداری کنند. ولی دریغ که آتش نبرد جهانی همه کشته هایش را خاکستر ساخت. (454)

سالهای جهاد

در سال 1332 ق. جنگ نخست جهانی آغاز شد و غرش توپها آینده را در ابهام فرو برد. شیخ الاسلام استانبول، به عنوان رهبر معنوی مسلمانان و برترین مقام دینی دولت عثمانی ضمن صدور اطلاعیه ای مردم را به جهاد و مقاومت در برابر فرانسه، بریتانیا و روسیه فراخواند. (455)

هر چند این فتوا در بیست و سوم محرم 1333 ق. در همه مساجد بغداد خوانده شد ولی دانشمندان دینی دست پرورده عثمانیان نه تنها آن را تایید نکردند، بلکه با ارسال پیامهای محرمانه دولت بریتانیا را مورد حمایت و تشویق قرار دادند. دولت عثمانی در تنگنایی تاریک گرفتار آمده بود. کسانی که در سایه سلطان استانبول باغها، ثروتها و عنوانهای مذهبی گرد آورده بودند، یکباره پدر خوانده ترک خویش از یاد برده، پیک دوستی سمت بریتانیا گسیل می کردند. البته مقامهای رسمی مذهبی در این موضع گیری تنها نبودند، بلکه نمایندگان عراق در پارلمان عثمانی و عراقیان پرورش یافته در مدرسه های نظامی استانبول نیز از سلطان عثمانی روی گردانده، برای خدمت به ملکه بریتانیا به رقابت پرداختند. (456)

در چنین شرایطی شیعیان، که همواره شهروندانی درجه دوم و سزاوار اهانت به شماره می آمدند، به پیروی از فقیهان نجف احساس مسؤ ولیت کرده، سرنوشت خویش را با سرنوشت دولت سست بنیاد عثمانی پیوند زدند. (457) سید هبه الدین همراه روحانیان بزرگ چون شیخ الشریعه اصفهانی میرزا مهدی بن ملاکاظم خراسانی و سید مصطفی کاشانی رایت مقدس بارگاه علی علیه السلام برداشته، در میان شعارهای پیوسته مردم سمت جبهه روان شد. آنها شب را در

کوفه به سر برده، بامداد همراه سید محمد فرزند حضرت سید کاظم یزدی و سوارانی که بدانان پیوسته بودند، ادامه مسیر دادند. (458)

انبوه مجاهدان در 21 محرم 1334 به بغداد رسیدند. بغداد در آن سال نقطه اوج همایشهای وحدت بود. عصر جمعه، بیست و پنجم محرم، حضرت آیه الله العظمی شیخ الشریعه اصفهانی همراه سید هبه الدین و دیگر دانشوران عازم جبهه به دیدار اندیشمندان اهل سنت در اعظمیه شتافتند و در محفلی سراسر یگانگی، روشنی و دوستی شرکت جستند. هبه الدین که نمی توانست بدین مقدار، در وحدت شیعه و سنی، بسنده کند، در راستای نزدیکی فزونتر نیروهای فرهنگی مسلمان، دو روز بعد در یکشنبه بیست و هفتم محرم از دفتر نشریه صدی الاسلام باز دید کرد و تلاش دست اندرکاران آن نشریه را ستود. (459)

سپاه ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام سرانجام به جبهه رسید و در نبرد با نیروهای بریتانیا دلاورانه شرکت جست. توجه به یکی از تلگرافهای فقیه سامرا از جبهه کوت می تواند نشانه روشن شجاعت و تلاش آن بزرگمرد در تقویت روحیه مردم و رزمندگان باشد:

فقی ثالث شباط بالعلم الحیدری الشریف مع الوفد العلمی النجفی زرنا معسکر الاسلام المحیط بالکوت فشکرنا من صمیم القلب شجاعة عسکرنا الابطال و مفاداتهم فی استرجاع اراضینا المغصوبة و بهم قاندهم الغیور المبطل الجسور نادرۃ الایام حضرة خلیل بک القائد العام فی العراق بهذا الانتظام و الترتیب مستخضرة للقوی التمنعیه حسب القانون الالهی و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة فالمنتظر سرعة محو الاعداء بعون الله تعالی. « (460)

در سوم شباط با پرچم شریف علی علیه السلام، همراه گروهی از دانشوران نجف لشکرگاه سپاه اسلام در جبهه کوت را زیارت کردیم. از صمیم قلب شجاعت

سپاهیان دلیر و فداکاربهای آنان را در بازپس گیری سرزمینهای غصب شده، سپاس گفتم، در حالی که فرمانده دلاور و بی باکشان، مرد کمیاب روزگار، فرمانده کل حضرت خلیل بک نیز در میان آنها بود. ما همه بر این باوریم که سپاه ما تا کنون هرگز در عراق چنین نظم و ترتیب نداشته، این گونه به حکم قانون الهی «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» آماده دفاع نبوده است. انتظار می رود دشمنان، به یاری پروردگار بسرعت نابود شوند.

ارمغان اشغالگران

تلاشهای خستگی ناپذیر فقیهان نجف سرانجام در اثر بی کفایتی افسران و سربازان عثمانی و عدم تجربه و تجهیزات کافی مؤمنان رزمنده به ضعف گرایید و در 1336 ه ق عراق زیر چکمه ارتشیان بریتانیا قرار گرفت. برق سرنیزه های انگلیسی زندگی را در کام فقیه آزاده سامرا ناگوار ساخته، وی را به بازنگری در استراتژی مبارزه فراخواند. بدین ترتیب مجتهد دلاور شهرستانی یکباره در نیام خاموشی فرو رفت و سکوت را پوشش تلاشهای فراوان خویش ساخت. (461)

کارگزاران لندن که خاموشی هبة الدین را دلیل چشم پوشی وی از مبارزه می پنداشتند، بر آن شدند تا با کشاندن او به صفوف انگلیسیان جای پای بریتانیا در عراق را استحکام بخشند. در این راستا محمد سرور خان نیابت فرماندار سیاسی کربلا در 1337 ق. از هبة الدین خواست تا با اختیارات کامل و بی هیچ شرطی مقام قضاوت را بر عهده گیرد. فقیه بیدار سامرا که با روشن بینی الهی خویش نقشه دشمنان را خوانده بود، از پذیرش این مقام سرباز زد. (462)

اشغالگران برخلاف شعارهای روزهای آغازین جنگ، که خود را ناجی اعراب می خواندند، از هیچ ستمی بر مردم نگون بخت عراق فروگذار نمی کردند. خاطره ای که عبدالعزیز قصاب، یکی از شهروندان آن روزگار عراق، به

رشته نگارش کشیده، می تواند تصویر روشنی از شیوه برخورد آنان با مردم ترسیم کند:

آنها هرکس را که با نظام عبور و مرور در خیابانها و بویژه پل مخالفت می کرد با بی رحمی تمام آماج ضربات خویش قرار می دادند. روزی کاروانی از زایران ایرانی از پل می گذشت... همه کاروانیان چنانکه نیروهای انگلیسی تصویب کرده بودند، از اسبها به زیر آمده، در حالی که چارپایان را یدک می کشیدند، پیاده از پل می گذشتند. تنها یکی از مسافران به دلیل معلولیت همچنان سواره راه می پیمود. سرباز بریتانیایی با مشاهده وی، خشمگینانه یورش برده، او را آماج ضربه های شدید عصای زمخت خود قرار داد. مسافران بدان امید که سرباز از کردار ناپسندش دست بردارد، فریاد زدند: بیمار است، عاجز است. ولی سرباز آنقدر به زدن ادامه داد، که زایر معلول از استر به زیر افتاد. همراهانش ناگزیر وی را بر کتف نهاده، از پل عبور دادند. (463)

خشونت بسیار سربازان اشغالگر و بی احترامی آنها به مقدسات مذهبی مردم (464) روز به روز فزونی می یافت و فضای جامعه را برای شورشی فراگیر آماده می ساخت. لندن با درک شرایط در 1336 ق. به سیاسی نوین روی آورد. سیاستی که حضورشان را مشروع جلوه دهد و منافع دراز مدتشان را تاءمین سازد. بنابراین مسأله همه پرسی درباره آینده عراق را مطرح کردند. (465) سید هبة الدین که از نقشه های استعمارگران آگاه بود. با همکاری شیخ محمد رضا شیرازی - فرزند میرزا محمد تقی شیرازی مرجع عصر - و گروهی از مؤمنان انجمن سری «الجمعية الوطنية الاسلامية» را بنیاد نهاد. (466) هدف این گروه استقلال کامل عراق بود. هدفی که با فتوای مشهور مرجع بزرگ روزگار میرزا محمد تقی شیرازی مبنی بر اینکه هیچ مسلمانی حق ندارد غیر مسلمان را برای

حکومت بر مسلمانان انتخاب کند، فراگیر شد⁽⁴⁶⁷⁾ و نقشه همه پرسی اشغالگران را با ناکامی روبرو ساخت.

در جبهه استقلال

تلاشهای بسیار «الجمعية الوطنية الاسلامية» سرانجام گردهمایی استقلال جویانه در بغداد و کاظمین را پی افکند. پیام مرجع بزرگ شیعه حضرت آیه الله العظمی شیرازی، درباره لزوم شرکت فراگیر مردم در تظاهرات و همایشهای صلح آمیز استقلال، آتش استقلال خواهی را در همه عراق شعله ور ساخت. در پی این پیام شورای سری رهبری انقلاب که هبة الدین نیز در شمار اعضای آن جای داشت، زیر نظر آیه الله العظمی شیرازی تشکیل شد، تا خیزش مردمی را هدایت کند.⁽⁴⁶⁸⁾

از سوی دیگر انگلیس، که هرگز نمی توانست منافع سرشار عراق را نادیده بگیرد، در برابر تظاهرات مسالمت آمیز مؤمنان به خشونت فروتر روی آورد، خشونت که به یورش عشایر منطقه «رمیشه» به اشغالگران انجامید. این یورش هر چند آغازی پیروزمند داشت ولی اندک اندک به ضعف گرایید و آمار شهیدان و مجروحان فزونی یافت.⁽⁴⁶⁹⁾

مرجع بیدار شیعه، که از خونریزی و ناهماهنگی نیروها در رویارویی با اشغالگران بیمناک بود، سید هبة الدین و میرزا احمد خراسانی را به بغداد فرستاد تا ضمن تهدید انگلیستان به جهاد فراگیر مردمی، آنها را از خونریزی بیشتر باز دارند. ولی ویلسون، نماینده بریتانیا در عراق، از پذیرش پیشنهاد آتش بس خودداری کرد.⁽⁴⁷⁰⁾ بدین ترتیب همه چیز برای انقلاب آماده شد و فتوای مشهور مرجع بزرگ میرزا محمد تقی شیرازی زنگهای جهاد را به صدا در آورد.⁽⁴⁷¹⁾

هبة الدین در این خیزش همگانی نقشی ارزنده داشت. او از سوی مرجعیت شیعه به سران قبیله ها پیام می فرستاد، از آنان درباره کردارشان توضیح می خواست و آنها را در برآوردن نیازهایشان یاری می داد. نقش آن بزرگمرد چنان بود که فرماندهان وی را «هیبت الدین» می خواندند. ترجمه یکی از نامه های باقی مانده از آن روزگار سراسر آتش و خون می تواند گویای این حقیقت باشد:

به حضرت هبة الدین سید محمد علی شهرستانی دام ظلّه العالی سلام رحمت خداوند و برکاتش بر شما باد! به عرض می رساند سید عباس و سید علوان را به سوی شما فرستادیم... امید به احسان، یاری و همت شما بسته ایم. باشد که تلاشها را ملاحظه کنید و کمکهایی برای مصرف مجاهدان گسیل دارید؛ یا اجازه دهید به وطن بازگردیم. اکنون هشت ماه است که به نبرد مشغولیم. اندوخته هامان پایان یافته است. اگر بخواهیم از مردم وام گیریم، نمی دهند. بی آنکه چیزی را برای مصرف داشته باشیم، باقی مانده ایم. این مطلب بر شما پوشیده نیست و آشکار نیز می گردد.

شعلان الجبر، رئیس قبیله آل ابراهیم علیهم السلام.

در کشاکش این نبرد نابرابر مردم کربلا به ارگانهای دولتی یورش برده، کنترل شهر را در دست گرفتند و برای اداره شهر دو مجلس علمی و ملی تشکیل دادند. هبة الدین، سید ابوالقاسم کاشانی، سید حسین قزوینی و گروهی دیگر از روحانیان در شمار اعضای مجلس علمی جای داشتند وظیفه این مجلس گسترش انگیزه ای دینی انقلاب و رسیدگی به اختلافهای مردم بود. (472)

آتش انقلاب روز به روز شعله ورتر می شد و همه چیز برای پدید آمدن پیروزی همه جانبه مسلمانان آماده بود ولی دریغ که حادثه ای نگران کننده

آینده را در ابهام فرو برد. چهار ماه از صدور فتوای جهاد مرجع کربلا به سرای جاودانگی شتافت.⁽⁴⁷³⁾ وظیفه سید هبة الدین به عنوان رکن اساسی شورای رهبری انقلاب بسیار سنگین شده بود. پیشگیری از تضعیف روحیه رزمندگان و تلاش در استمرار قدرتمندانه جهاد بخشی از این وظیفه الهی بود. پیام تسلیت آن بزرگمرد به فرماندهان نیروهای مردمی می تواند نشانگر گوشه ای تلاشهای وی در این باره باشد:

در گذشت حجة الاسلام و رئیس علمای اعلام، رکن نهضت عربی و روح خیزش اسلامی شیخ میرزا محمد تقی شیرازی قدس الله روحه و نور ضریحه را به شما و همه جهان اسلام تسلیت می گوئیم. خورشید زندگی قدسی او هنگام غروب خورشید سه شنبه، سوم ذی حجة 1338 (شنبه سوم از ذی حجة) پس از آنکه سی درجه از فلک عمر شریفش در زنده کردن علم و نابودی کافران سپری شد، غروب کرد. اما آنچه دل‌های سوگوارانش را تسلی می دهد، توانمندی اهداف بلندش و پایداری مردم در راه اوست.

بی شک اسلام به وسیله سربازان و یارانش که پس از وی باقی مانده، راهش را می پیمایند، زنده است پیوسته منتظر اخبار ارزشمندتان بوده و هستیم.

سوم ذی حجة 1338 خدمتگزار دین و دانش محمد علی شهرستانی⁽⁴⁷⁴⁾ هر چند سید هبة الدین در شعله ور نگهداشتن آتش نبرد تلاش فراوان کرد، ولی اختلاف عشایر، توطئه های عوامل دشمن، طولانی شدن نبرد و بهره گیری بریتانیا از سلاحهای پیشرفته و تجربه های دیرین، سرانجام رزمندگان مؤمن را به ناتوانی کشاند. در این شرایط ورود نماینده جدید لندن به صحنه سیاست عراق و تبلیغات فراوان او در پذیرش خواسته های انقلابیان از سوی انگلیس، بر تردید رزمندگان افزود و اندک اندک معادله نبرد را به سود اشغالگران دگرگون

ساخت. (475) گروهی از کربلاییان شوریده، بر شورای رهبری انقلاب چیرگی یافتند و نمایندگان را برای صلح به بغداد فرستادند. نمایندگان انگلیس با پنج شرط، پیشنهاد صلح را پذیرفتند؛ شرطهایی که نخستین آنها تسلیم هفده نفر به نیروهای بریتانی، در مدت 24 ساعت، بود. هبة الدین در شمار این هفده نفر جای داشت. (476)

بدین ترتیب فقیه نستوه سامرا به زندان افکنده شد و اندکی بعد از سوی دادگاه ویژه نظامی به اعدام محکوم گردید. (477)

او در 1339 پس از نه ماه مورد عفو عمومی پادشاه قرار گرفت (478) و دیگر بار به عرصه مسؤولیت‌های خطیر گام نهاد.

فهرست طلایی

در سال 1339 ق. سرانجام سیاستهای نوین بریتانیا به بازنشست و نیروهای اشغالگر هراسان از نفرت فزاینده مردم به حاشیه ناپیدای صحنه پناه برده، فرمانروایی متن را به ملک فیصل سپردند. (479) فیصل که برای به دست آوردن اعتماد مردم چاره ای جز گماردم برخی از خوشنامان در دستگاه اداره کشور نمی دید، پست وزارت معارف را به فقیه بیدار سامرا پیشنهاد کرد.

هر چند سید هبة الدین پذیرش این پیشنهاد را نمی پسندید و آن را فرصتی برای بهره گیری راز نام نیک مبارزان راه آزادی می دانست ولی پافشاری فراوان آشنایان در استفاده از فرصتی، که شاید دیگر هرگز تکرار نمی شد، وی به پذیرش واداشت. (480) او در این مقام نخست مستشاران بریتانیایی و استادان خارجی را از کار برکنار کرد، مدرسه های ابتدایی و متوسطه بنیاد نهاد، عشایر را از مدارس سیار برخوردار ساخت، مدرسه صنایع بغداد را از انگلیسیان باز پس گرفت و برای نخستین بار در تاریخ آموزش و پرورش نوین کشورهای

اسلامی مسأله تربیت دینی دانش آموزان را استادان را موارد تاءکید قرار داد.
(481)

پیروزیهای فقیه سامرا در اصلاح نظام آموزشی عراق استعمارگران را در نگرانی فرو برد. بنابراین چنان عرصه را بر وی تنگ ساختند که ناگزیر در بیستم ذی حجة 1340 ق. استعفا داد. (482)

مدتی بعد دیوان عالی تمییز احکام بر اساس مذهب جعفری شکل گرفت و مسوولیت آن به سید هبة الدین سپرده شد. هر چند دانشور بزرگ سامرا پس از تجربه وزارت معارف، شرکت در کارهای اجرایی را شایسته نمی دانست، ولی دیگر بار به اصرار برخی از فقیهان شیعه مسوولیت پذیرفت. (483) تلاش در سازماندهی دادگاههای شرعی و پیوند آنها با دیوان عالی، گزینش داوران شایسته، تبیین احکام و تنظیم قوانین لازم در شیوه دادرسی بخشی از اقدامات فقیه بیدار سامرا در این مقام به شمار می رود. (484)

سالهای بیماری

در 1342 همزمان پذیرش مسؤ ولیت دیوان عالی تمییز، بیماری چشم هبة الدین را در رنج فرو برد. بیماری دشواری که با جراحی سال 1345 اندکی بهبود یافت (485) ولی هرگز ریشه کن نشد؛ حتی سفر 1349 به سوریه و بهره گیری از تخصص پزشکان آن سامان نیز دستاوردی جز رنج فزونتر در پی نداشت. (486) البته بیماری هرگز به معنای پایان کوششهای معمول و گوشه گیری فقیه بیدار عراق نبود. آن بزرگمرد در سال 1353 برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی از دیوان عالی تمییز احکام جعفری کناره گرفت و به عنوان نماینده استان بغداد رهسپار مجلس شد. مجلسی که بیش از چند ماه دوام نیاورد و سرانجام در ذی حجه همان سال منحل شد. (487)

انحلال مجلس برای سید هبة الدین فرصتی طلایی بود. او هر چند از درد چشم و کاهش شدید بینایی رنج می برد، ولی می توانست دیگر بار به پژوهشهای ژرف خویش پردازد. بنابراین در صحن شریف امام کاظم علیه السلام کتابخانه ای با عنوان «مکتبة الجوادین العامه» بنیاد نهاد، جایگاهی برای پذیرش میهمانان در آن پدید آورد تا ضمن دیدار با مردم و اندیشمندان، آنها را با دردهای جامعه آشنا سازد. البته آن فقیه بیدار بدین مقدار بسنده نکرده، همه روزه به انبوه نامه های رسیده، پاسخ می گفت و مخاطبانش را با مسؤ ولیتهایشان آشنا می ساخت. ⁽⁴⁸⁸⁾

سرانجام تیرگی بر دیدگان مصلح بزرگ جهان اسلام سایه افکند و آن دانشور فرازانه را در نابینایی فرو برد. البته از دست دادن بینایی هرگز وی را از تحقیق و نگارش باز نداشت. هر روز کتابهای مورد نیاز را برایش می خواندند و آن بزرگمرد به عادت معمول مقاله یا کتاب می نوشت. ⁽⁴⁸⁹⁾ او همواره می گفت: پروردگار لطف کرده هر روز می توانم به اعانت دست چهل صفحه بنویسم. ⁽⁴⁹⁰⁾

شوال سوگناک

اندک اندک بیماری بر پیک مصلح کهنسال سامرا پنجه افکند و اندیشه والایش در ناتوانی فرو رفت، به گونه ای که دیگر حتی دوستانش را نیز به خاطر نمی آورد. این امر بر آشنایان نزدیکش گران آمد، بنابراین زیارتش را محدود ساختند، ⁽⁴⁹¹⁾ برای نخستین بار پس از 85 سال هبة الدین با خاموشی پیوند خورد. سکوتی که چیزی جز آرامش بیش از توفان نبود. سرانجام گردباد مرگ وزیدن گرفت و در شب دوشنبه بیست و ششم شوال 1386 ق. ⁽⁴⁹²⁾ ریشه های یکی از کهنسال ترین درختان حوزه های علمیه را از خاکهای مادیت برون آورده، به جهان ناپیدای جاودانگی برد.

از آن بزرگمرد، که در حریم پاک امام کاظم علیه السلام به خاک سپرده شد،⁽⁴⁹³⁾
بیش از 109 کتاب و رساله به یادگار مانده است.

المحیط فی تفسیر القرآن، فیض الباری یا اصلاح منظومه سبزواری، الهیئة و
الاسلام، الشریعة و الطبیعة، الدلائل و المسائل، التوت و الملكوت و نور الناظر
فی علم الرایا و المناظر بخشی کوچک از گنجینه بزرگ آثار آن دانشور سخت
کوش شمرده می شود.

سید اسماعیل بلخی

متوفای 1347 ش.

سفیر آزادی

سید حسن احمدی نژاد

سید اسماعیل بلخی سال 1295 ش. در قریه «سرپل بلخاب» در یک خانواده روحانی زاده شد. بلخاب سرزمینی است خوش آب و هوا و کوهستانی که در قسمت جنوبی استان مزار شریف و در مسیر رودخانه «بلخ آب» که از «بامیان» سرچشمه می گیرد قرار گرفته است. این خطه از دیرباز مرکز تشیع و پایگاه ستارگان علم و ادب در ترکستان⁽⁴⁹⁴⁾ زمین بوده و امروز پس از گذشت قرن‌ها نام ستارگانش چشم و چراغ ملت مسلمان به حساب می آیند اینک نیم نگاهی به گذشته این دیار می اندازیم.

فرزانگان بلخاب

بلخاب تا قبل از ورود «میر سید علی فرزند میر سید جلال الدین بخارایی» شهرت چندانی نداشته ولی بعد از سال 810 ق. با ورود این عالم زبردست و دانشمند نام و آوازه این دره گمنام از «سمرقند» تا «هرات» پیچید. بدین مناسبت کاروانهایی از عالمان و دولتمردان به قصد زیارت و دیدار این عارف وارسته وارد بلخاب شدند. تا جایی که «شاهرخ» به این شخصیت علاقه مند شد و چندین بار وی را از بلخاب به مرکز حکومت خراسان یعنی «هرات» دعوت نمود و دخترش را به عقد او درآورد. و در آخرین سفر میرسیدعلی در حالی که شاهرخ در «شهر ری» دار فانی را وداع گفته بود بر طبق وصیتش جنازه او را به هرات حمل نمودند و میرسیدعلی ولی بر او نماز خواند!⁽⁴⁹⁵⁾

بلخاب از دیر زمان با حوزه های بزرگ شیعه در نجف، مشهد و قم در تماس بوده و در دشوارترین ایام این قافله از حرکت نیفتاد. بر همین اساس است که مدارس و روحانیت بلخاب از سایر مناطق پیشگام است. و نسبت به سایر مناطق شیعه نشین افغانستان بیشترین طلاب از این منطقه بوده اند.

در این بخش بیش از سی هزار نفر شیعه مؤمن و غیرت مند زندگی می کنند و بیش از دهها حسینیه و مسجد وجود دارد و تا قبل از انقلاب بزرگترین پایگاه فرهنگی مردم شمال به حساب می آمد.

برخی از بزرگان بلخاب به قرار ذیل است:

مرحوم آیه الله میرسیدمسعود مغزار (ره)

مرحوم آیه الله میرسیدحسین عالم

آیه الله میرسیدحیدر نجفی (ره) (از شاگردان آخوند خراسانی)

مرحوم آیه الله حاج میرسیدمحمد دهنه (ره) معروف به آقای کلان (از

عرفای برجسته آن دیار)

مرحوم آیه الله حاج میرسیدمحمد عادل (ره)

حجج الاسلام سیدحیدر نجفی دهنه (ره)

مرحوم سید اصغر امینی (ره)

مرحوم سید علی نجفی تل عاشقان

شیخ عیسی عبقری (ره)

حاج سید محمد حسن عالمی (ره) و...⁽⁴⁹⁶⁾

این بزرگواران افرادی وابسته و عاشق مکتب اهل بیت و خادم مردم بودند که

امروز پس از سالها هنوز هم مردم از کردار و رفتار نیکوی آنان یاد می کنند.

مهاجران بلخ

بلخی همراه پدرش سید محمد پس از فوت مادر خود (بی بی هاجر) آهنگ دیار خراسان کرد و زیارت خورشید مشرق زمین نمود پس از مدتها پیاده روی و برخورد هزاران خطر از مسیر بلخ، فاریاب و هرات وارد مشهد مقدس گردید. آغازین روزهای سال 1307 خورشیدی بود که سید اسماعیل بلخی وارد سرزمین مقدس «توس» گردید در حالی که از هر طرف بوی بهار و صدای آواز «هزار» به گوش می رسید اسماعیل دوازدهمین بهار عمر خود را سپری می کرد. اسماعیل تا قبل از هفت سالگی قرآن را آموخته و با زبان فارسی آشنایی پیدا کرده بود. استعداد و حافظه ای عجیب داشت و از ذوق سرشار و طبع بلندی برخوردار بود از همان آغاز کودکی و سنین نوجوانی در مراسم محرم مرثیه می خواند و برای کودکان سخن از کربلا و قیام امام حسین و شجاعت یاران قافله سالار کربلا می گفت.

در حریم توس

او و برادر بزرگش سید ابراهیم پس از ورود به مشهد رضوی در مدرسه «بالا سر» حرم حجره گرفتند و دروس حوزوی را آغاز نمودند و در اندک زمانی این دو طلبه مهاجر کتب مقدماتی را به اتمام رساندند و در میان طلاب از چهره های برجسته و پر استعداد شناخته شدند. ولی دیری نگذشت که اسماعیل جوان با مرگ برادر جوانش کوهی از درد و اندوه را بر خود احساس نمود. سید اسماعیل طلبه ای وارسته و بی آرایش و محبوب همگان بود و در گیر کفش و کلاه نبود و با کهنه ترین عبا و عمامه می ساخت و به خوراکي اندک قناعت می کرد. با این حال سخاوت بلند داشت و تا آخر عمرش برای خود نیندوخت و هیچ گاه کیسه و جیبی برای نگهداری پول درست نکرد. مقدار

شهریه و در آمدی که داشت در میان عمامه اش می گذاشت و همین اخلاق را تا آخر مرگش هم مراعات می کرد. او همیشه در جمع طلاب مشهد سخن تازه داشت و در همان آغازین روزهای ورودش به حوزه دم از آزادی، استقلال و نبرد با استعمار می زد. در طول دوران طلبگی اش هیچگاه از آنچه در جهان اسلام می گذشت غافل نبود. ریزبین و کنجکاو بود. روزگاری که سایه استعمار «پیر» همه جا را فراگرفته بود و در ایران آن روز به خوبی جای پای غرب و فرهنگ غرب مشاهده می شد آگاهانه اوضاع را تحلیل می نمود و تاریخ ملتها و نهضت‌های اسلامی را مطالعه می کرد. شعور سیاسی و اندیشه مکتبی فوق العاده داشت و در همان سالهای اول فعالیت‌های ضد استعماری خود را آغاز نموده و در ایام تبلیغی در محله های، «حسن بلبلی» فریمان، سیاه کوه شاوان «و سر چشمه برشک مشهد و حوالی منبر می رفت. او از نفوذ کلام و صراحت لهجه بر خوردار بود و سخنش بس گیرا و مطالبش بس شیرین و جذاب جلوه می کرد تا جایی که وی لقب سید اسماعیل واعظ به خود گرفت. و در اکثر محافل او سخن می گفت و بیشتر اوقات همراه «شیخ غلامرضا طبسی واعظ» منبر می رفت. و از تجربیات این خطیب ورزیده بهره می گرفت. (497)

وی در قیام خونین 1314 مردم مشهد حضور داشت و آن روزگار شوم و خونین ملت ایران را درک کرده و خود سهم عمده داشت؛ در همین زمان بود که وی همراه پدر پیر خود در - و بحث را ترک گفته وارد هرات گردید.

وی در رمضان 1315 ش. پس از هشت سال تحصیل در حوزه خراسان به وطن مراجعت نمود و قیام علیه بیداد و استبداد ظاهرخانی را از همین نقطه آغاز نمود. او با ایجاد اولین هسته مقاومت و تشکیل در مجتمع اسلام اولین تیر را بر قلب حکومت وقت کابل نشانه رفت. با سخنرانیها و خطابه های آتشین خود در

هرات کوس رسوایی دوت سلطنتی افغانستان را به صدا در آورد و توانست توجه اقشار مردم و روشنگران جامعه را علیه خاندان سلطنتی و دولتمردان خائن جلب سازد، تا حدی که قلمرو نفوذ کلام و اندیشه های الهی او در دورترین نقطه افغانستان حتی در میان جامعه تسنن کارگر افتاد و پرده تزویر و ریاکاری که سالها نقاب خیانت و جنایت دولتمردان وقت بود کنار زده شد. کم کم زنگ بیداری و آزادی خواهی در کوی و برزن کشور نواخته شد. دولت وقت سیدبلخی را ممنوع الخروج کرد و او تا هشت سال نتوانست از این شهر خارج شود. ولی پس از این مدت دولت مجبور شد اجازه مسافرت به وی بدهد. (498)

آهنگ دیار بلخ

علامه سید اسماعیل در سال 1323 ش از هرات وارد مزار شریف گردید. حدود چهار سال در این سرزمین به سر برد و ضمن ارشاد و تبلیغ، تشکیلات «مجتمع اسلامی» را به منظور برپایی حکومت اسلامی سر و سامان بخشید و افرادی را در ولایات سمت شمال به عنوان مسؤل و معاون کمیته ایالتی معرفی کرد که در ذیل فقط اشاره به کمیته بلخ می گردد.

مسئولان کمیته ولایتی مزار، حاج محمد رضا، عبدالقادر، عبدالرشید و محمد نعیم خان بودند که هر یک از بزرگان شهر و مسئولان مراکز دولتی به حساب می آمدند ناگفته نماند رجال و شخصیت‌های دولتی از سایر ولایات به قصد دیدار بلخی وارد این شهر می شدند از جمله بزرگانی از مردم کابل و سیاستمداران پایتخت روابط خوبی با سید داشتند.

کابل بر بال ملائک

علامه بلخی سال 1327 ش. بنا به دعوت جمعی از اهالی کابل وارد این شهر شد. با آمدن وی کابل پر از شور و هیجان گردید فضای تاریک شهر رو به

روشنایی و امید رفت و شیعیان جان تازه ای گرفتند زمزمه و نفس گرم و خلاوت کلام سید شهر را نورباران کرده بود. طنین فریاد کوبنده علامه بلخی بر کوچه پس کوچه های شهر شنیده می شد و زنگ کوچ ظلمت و تباهی از سرزمین شیران شنیده می شد در بناگوش کاخ سلطه به صدا درآمده بود. مقرر اصلی کمیته مرکزی «حزب کمیته ارشاد» در چند اول بود و اعضای بلند پایه این حزب عبارت بودند از علامه سید اسماعیل بلخی به عنوان رهبر 2 - سید علی گوهر غور بندی 3 - سید سرور لولنجی 4 - محمد نعیم خان فرمانده عمومی پلیس کابل 5 - محمد اسلم خان غزنوی 6 - دکتر اسدالله رئوفی 7 - محمد ابراهیم خان گاو سوار 8 - عبدالغیاث خان کندک مثر (سرهنگ دوم) 9 - خدای نظر خان ترجمان فراری 10 - محمد حیدر غزنوی (سرهنگ دوم) 11 - محمد حسن خان لوامشر اعضا و....

که هر یک از رجال برجسته لکشری و مردمی بودند در حزب عضویت داشتند. پس از قیام 1329 از مجموع کار و بلندپایی این حزب هفت نفر در امان ماندند. برخی مفقودالاثرو تتی چند با معیت علامه بلخی در نوروز 1330 ش (دو روز پس از قیام 1329) دستگیر و راهی زندان شدند. آنها حدود 15 سال در بدترین و سیاهترین زندانهای ستم شاهی به سر بردند تا اینکه دوران صدارت محمد یوسف خان (1343) باصلاح دوران بازگشت به دموکراسی فرا رسید (499)

یادگار زندان

بلخی بزرگ در مدتی که در زندان به سر برد هیچ گونه تماسی با خارج از محیط زندان نداشت و به طور کلی از طرف رژیم ممنوع الملاقات بود. تنها در برخی موارد با افراد خانواده اش تماسهایی داشتند. انیس و مونس بلخی فقط

یک جلد «قرآن» بود و بس. وی در این مدت بالاترین بهره را از کلام خدا گرفت تا جایی که خود می گوید:

1700 مرتبه قرآن را خواندم و به دقت به آیات توجه می کردم در حدی که هر بار می خواندم تفسیر نویی به دست می آوردم. آنگاه فهمیدم «که کلام الهی عین ذات او بی نهایت است»

گویی علامه بلخی از هر آیه 1700 مفهوم و معنا درک کرده که خود بسی جای تامل و تفکر است. (500)

بعلاوه 75 هزار اشعار حماسی، سیاسی، اخلاقی، عرفانی و... از چکامه های زندان وی است که برخی از آن اشعار تحت «دیوان بلخی» و جزوات دیگر به چاپ رسیده است.

اینک نمونه هایی از اشعار وی را می خوانیم:

چکامه حماسی

هزار صاعقه مشرب بسوار آمده باز	بیا بیا که وطن خون نگار، آمده باز
زمردین شده و گلغذار آمده باز	ز خیل لاله و خان دشت و دامن میهن
به نغمه، بلبل زار و فکار آمده باز	نسیم عطر بهاری، وحد به پرده گل
نگون که خیل تثار و تزار آمده باز	بیا که مرگ و تباهی نثار خصم کنیم
بیا که فصل بهار و شکار آمده باز	بیا بیا که فلک باز رام قدرت ماست
به رقص و عشوه و بازی هزار آمده باز	عجب لطافتی ریزد و زبرگ و بار گل
چه لشکران به شبیخون خار آمده باز	زهرسو لاله و ولدن زهر سونرگس مست
ظفر نمودن شده و بر قرار آمده باز	نگر قامت شب بر شکسته رایت صبح
کنون به مقدم لیل و نهار آمده باز	عجب حیات نوینی پس از هزاره درو
فرا کنیم که مرگ غبار آمده باز	بیا که سلطنت آفتاب رخشان را

بیاکه مردی و نامردی را به صحنه جنگ زهر زمان محک نو عیار آمده باز (501)

به پیشگاه سرور آزادگان

در دشت عراق آمد چون رهبر آزادی
با رمز تبسم فاش می گفت بهر گامی
عباس نجات شرع از لطمه ی طوفان داد
در زیر سم اسبان قاسم به عروسش گفت
اکبر دم جان دادن گفتا که بلا خوش باش
غوغا ز جهان برخواست آندم که صدا آمد
با جوهر استعداد با نوک قم مظهر
قصه ند آن گرما هر لحظه در آن وادی

(502)

سفرهای بلخی

علامه بلخی پس از آزادی در سال 1346 ش. به قصد زیارت عتبات مقدس و دیدار با مراجع شیعه وارد ایران گردید و قبل از آنکه طلاب از ورود وی اطلاع پیدا نمایند از مرز خسروی وارد سوریه گردید. پس از زیارت تربت حضرت «زینب علیها السلام» و دیدار با برخی از عالمان سوریه وارد حوزه نجف اشرف گردید و از ناحیه طلاب نجف استقبال کم نظیری از وی صورت گرفت. وی در «مدرسه کوچک» آخوند خراسانی (ره) دید و بازدید داشت و اکثر علما و رجال نجف از وی دیدن نمودند. علامه بلخی هم دیدارهای خصوصی با مراجع معاصر و ستارگان حوزه نجف داشته است که اینک برخی را یادآور می شویم از جمله با:

1. قائد اعظم اسلام امام خمینی (ره)

2. بزرگ مرجع تشیع حضرت آیه الله العظمی حکیم (ره)

3. فقیه معاصر شیعه حضرت آیه الله العظمی خویی (ره)

4. حضرت آیه الله سید حسن شیرازی (ره)

5. علامه بزرگوار علامه امینی (ره) مؤلف «الغدیر»

که بیشتر گفتگوهای وی با امام خمینی (ره) و آیه الله حکیم (ره) خلاصه می شده است. چه اینکه این دو شخصیت بزرگ مرجع سیاسی و دینی جهان تشیع بودند. (503)

سخنرانیهای بلخی

وی در مدت اندکی در نجف و کربلا ماند و سخنرانیهای بسیار ارزنده و مهمی ایراد کرد.

ورود به حوزه علمیه قم

علامه سید اسماعیل بلخی پس از ماه محرم 1346 از مرز «خسروی» وارد سرزمین خوشرنگ ایران گردید و در ابتدا همراه با خانواده اش به منزل آیه الله سید رضا صدر (ره) در قم وارد شد. پس از آنکه خبر ورود بلخی به شهر خون و قیام منتشر شد گروه گروه از طلاب «فیضیه» و جوانان انقلابی و پر شور قم به دیدار وی آمده، از او به گرمی پذیرایی و قدر دانی به عمل آوردند تا جایی که از طرف طلاب برای ایراد خطابه دعوت گردید. وی که تازه از حضور مرجع تبعیدی (خمینی کبیر) آمده بود سخنانش جاذبه ای خاص داشت. دیدار بلخی منحصر به طلاب خارجی نبود و بیش از همه پیروان خط امام دور او حلقه می زدند که در کوثر کلامش حلاوت کلام و پیام امام خمینی را می دیدند. از این رو سالن دفتر تبلیغات برای سخنرانی و دیدار عمومی طلاب آماده گشت. بیش از هزار نفر طلبه و دانشجو گرد آمدند تا از سخنان گرم و انقلابی پیشوای

شیعیان افغانستان استفاده نمایند حضرت آیه الله مکارم شیرازی به نمایندگی از طلاب و حوزه به ایشان خیرمقدم گفت. در بخشی از آن پیام چنین آمده است: در یک از آمال و آرزوهای همه ما در حوزه علمیه قم همیشه این بوده که بزرگانی از نقاط مختلف در اینجا می آیند صحبتی بکنند و از آنها استفاده بشود... من دو سه جلسه خدمت ایشان رسیدم واقعا یک فصل تازه ای در افکار من گشوده شد. « (504)

خطابه علامه بلخی

آنگاه علامه بلخی خطابه شیوای خود را با این اشعار زیبا آغاز نمود:

شعاع نیر تابان به غیر علم نبود فروغ شمع فروزان به غیر علم نبود
دمی که بر همه افلاکیان شدن مسحور به امتیاز تو برهان به غیر علم نبود
ز رمز صحبت موسی و خضرشده معلوم که آب چشمه حیوان به غیر علم نبود (505)

حضار محترم! اساتید! علمای اسلام! احتیاج... به علم از ضروریات اولیه است و حاجت به شرح و بیان نیست... همین بشری که در آراء سیاسی اقتصادی و... اختلاف دارند... ولی باز هم بشر در اصالت علم... اختلاف نظر ندارند... چه خوب است علمی که منتهی شود به یک مقصد و ملاک عقلایی... که به قول بزرگان جنبه اصلاحی و اجتماعی داشته باشد... سرنوشت قم را همه از من بیشتر می دانید از دوره معصومین علیهم السلام معدن تشیع و ارباب علم بوده است...

عیار سکه مرد است محنت ایام زر از عیار نگیرد براوننه زرنام
این نکات را برای این عرض می کنم: راه دور است ای پسر هوشیار باش...
خواب را دور افکن و بیدار باش... آقایان که زیر این تالار مسقف و زیبا نشسته اید... قالیهای زیبا لباسهای مزین خوراکیهای (رنگارنگ) مسلم بهتر از آن دوره هاست. اما آنها روی بور یا برق هم نداشتند با چراغ نفت هم نه با چراغ روغن

زیتون... که سبب اذیت حلقوم و اسباب خرابی چشمشان می شد (سپری می کردند) خبر دارید با همین وسایل ابتدایی چقدر تالیفات کرده اند... بزرگان این طور زندگی کرده اند. پس نباید از مظلومی و بیچارگی خود و مردم مایوس شد فقط اتحاد، مردم صحیح و تعقیب مسلک (مکتب) راه کامیابی و عامل پیروزی است. علما! بزرگان! علت مبارزه من چه بود؟ آرزوی شخصی نداشتم، سلطنت نمی خواستم. شیعیان افغانستان محرومیت داشتند. دیگر چاره نداشتم و حرکتی کردم مظلومانه برای ثبات قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب و زور از حلقوم زور... (506)

حوزه علمیه مشهد

علامه بلخی پس از یک هفته اقامت در قم آهنگ خاک خراسان و زیارت تربت پاک خورشید مشرق زمین را نمود با ورود سید حوزه خراسان حال و هوای دیگر پیدا کرد. چرا که او فرزند حوزه است و از همین مدرسه و مکتب علم اسلام و مکتب علوی را در فراز کوه «بابا» و «پامیر» به اهتزاز در آورد. حوزه مشهد پس از سالها فراق و سکوت بر خود می بالد. طلاب پیر و جوان پس از چند سال غیبت صغرای علامه هم اکنون او را در جمع خود می بینند که بیش از همه حوزه چشم به راه ابراهیم است که او باید بت شکن زمان باشد. مدرسه عباسقلی خان مجمع عاشقان و محور دلداده گان باسلام مکتب است لحظه ای نیست که رفت و آمد طلاب و سایر بزرگان مشهد قطع گردد.

مردم بلخی را خوب می شناسند. او سالها قبل واعظ و روضه خوان معروف شهر بود ولی پس از حادثه گوهرشاد دیگر او را ندیدند و هم اکنون از نانوا گرفته تا بقال و استاندار شهر در صف زیارت و دعوت طلبه مهاجر صف کشیده اند. به هر صورت تجلیلی کم نظیری از او به عمل آمد. وی دد جمع طلاب و

سایر مردم سخنرانیهای زیاد داشت از جمله به فرازهای از آن خطابه بسنده می گردد:

تکامل

«ارباب دانش، حضار گرامی، یاوران ولی عصر (عج) افتخار دارم که خود را در بحبوحه علم و دانش می نگرم و در امواج فیض غرقم... در این لحظه بعد از 32 سال مرارتها و رنجها نصیب من شد... باز آمدم که سجده این خاک کنم، که خاک این آستان بودن، و سالها سر به آستان رضا عَلَيْهِ السَّلَام بودم و تراب اقدام طلاب این مدارس بودم... اگر سجده ای قضا شده باشد ادا کنم...» (507)

افتخارات حوزه

«... شیخ طوسیها از همین مدارس اند علامه ها... مفیدها... انصاریها... علم الهدی ها... از همین مدارس اند. بالاخره اصفهانیه و سید رضی ها هم (فرزندان) همین مدارس اند...»

قرنها باید که تایک عده سنگ درزیر خاک	لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
عمرها باید که تا یک مجتهد آید پدید	مجلسی از اصفهان یا مرتضی فخر زمن
ماهها باید که تا یک مشت پشم	زاهدی را خرقة گردد یا شهیدی را کفن

حکیم سنایی

فریاد عاشورایی

«... امروز روز شرکت و فریاد است، امروز دیگر روز آرام نشستن نیست، روز غنودن نیست، روز پای بندی به سخنان کوچک نیست، روز مبارزه با خرافات است. روزی است که باید چهره واقعی اسلام را از زیر ابرهای کدر اوهام و خیالات فاسده بیرون کشید... امروز روز جنبش و روز حرکت است.»

لکن جنبش متین، جنبش با معنی، جنبش علم و فرهنگ نه جنبش آثار ثبّتی و ملی... حوزه علمیه خراسان، قم نجف که من دور افتاده آواز عاجزانه خود را در این مراکز عامی رساندم... بحمدالله تحول شایانی را دیدم... حوزه علمیه نجف تکانی خورده... حوزه علمیه قم هفت هزار دانشمند دارد. حوزه علمیه خراسان، زیر زره بین علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع شده اید، پرچمدار آینده و فردا شمائید... (508)

آخرین دیدار

لحظات بس حساس و به خاطر ماندی است بلخی را جمعی انبوه از مسؤلان و طلاب حوزه مشهد تا مرز «اسلام قلعه» بدرقه نمودند و در آن سوی مرز غوغای عجیبی بود.

روزهاست که مردم هرات در آفتاب گرم به امید دیدار سیمای پرفروغ پیشوای خود نشسته اند ساعاتی به صبح صادق نمانده بود که با ورود ماشین حامل علامه بلخی صدای تکبیر یاران به استقبال آفتاب رفتند.

بلخی لحظه ای برای تسلی خاطر استقبال کنندگان سخنانی ایراد کرد. در همین چند دقیقه اشک وصال همانند باران بهاری خیابان مسیر استقبال وی را شستشو داد. جاسوسان دولت در میان انبوه جمعیت مات و مبهوت مانده اند و اختیار از آنان سلب شده و تنها گزارشی که در شهر مخابره کردند ورود بلخی و شور بی اندازه مردم بود. حکومت وقت هرات دستور داد تا در مساجد و حسینیه های شهر را ببندند. هر چه بود بلخی مدت زمانی که در هرات توقف داشت بزرگترین ضربه های شکننده را بر کمر دولت فرو آورد. (509)

آخرین استقبال

کاروان همراه بلخی پس از چند روزی توقف از مسیر جاده قندهار، غزنین، آماده حرکت به سوی پایتخت گردید. در کابل هیأت استقبال به وجود آمده بود و روز ورود بلخی تا شعاع چند کیلومتری جمعیت کثیری به استقبال آمده بودند. لحظه ها فرا رسید ماشین حامل بلخی در میان انبوه جمعیت شیعه و سنی از حرکت باز ماند، مردم مسلمان با درود و صلوات از او استقبال بی نظیری به عمل می آوردند. مردم از شور و شغف در جامع نمی گنجند آن روز روز حیات تشیع بود در همه جا سخن از بلخی و عظمت شیعیان بود. کوچه پس کوچه کابل بوی گل حسینی می داد. انواع و اقسام عکسهای علامه به چشم می خورد. چند ماهی سپری نشده بود که سید اسماعیل کسالت پیدا کرد پس از مراجعت از مناطق مرکزی (بهسود) در اثر فشار خون علامه را به بیمارستان «علی آباد» کابل منتقل کردند. ولی سحرگاه 24 تیر 1347 عجیب سحری اندوهناک و سیاهی بود. آوای قرآن از مناره های مساجد بلند بود بعد از اذان صبح با پخش صدای گریه بلخی از از نوار و تلاوت آیه «انا لله و انا الیه راجعون» سکوت شهر با فریاد و اغربتا و احسینا شکسته شد. دسته های عزادار گروه گروه در خیابانهای منتهی به بیمارستان به عزاداری پرداختند.⁽⁵¹⁰⁾

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دیگر

شیخ آقا بزرگ تهرانی

متوفای 1348 ش.

اقیانوس پژوهش

میلاذ سبز

سال 1293 قمری، ماه ربیع الاول و شب پنجشنبه بود. درست یازده روز ماه میلاذ و ربیع المولود می گذشت و تنها یک هفته به سال گشت میلاذ بزرگترین مولود آفرینش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مانده بود که از لطف خدا، حاج ملا علی تهرانی، صاحب پسری سالم و کامل شد.

حاج ملا علی از پیش بر آن بود که نام جدش حاج محسن را بر فرزند نهد تا یاد او بماند اما تقارن این تولد با ماه میلاذ پیامبر چنان خرسندش ساخت که اسم فرزند دلبندهش را محمد محسن نامید. (511)

مادر محمد محسن زنی باورمند و نیکو کردار بود که از سادات علوی محسوب می گشت. و با نام بیگم خوانده می شد و دختر حاج سید عطار تهرانی بود. (512)

پس از دهها سال زمانی که هر کس برای گرفتن شناسنامه نام خانوادگی خاصی بر می گزید او شهرت «منزوی» را برگزید و به این ترتیب مولود ماه میلاذ در شناسنامه «محمد محسن منزوی» خوانده شد اما هیچ وقت به این اسم و رسم نامیده نگشت و مشهور نشد. (513)

اما از آنجا که در میان تهرانیها از دیر باز عادت چنین بود که پسری را به نام جد بزرگ خانواده و به اسم «آقا بزرگ» صدا کنند، محمد محسن آقا بزرگ خوانده شد. با این تفاوت که آقا بزرگ خاندان محسنی براستی «آقایی بزرگ» شد و با همین نام شهره آفاق گشت. (514)

در گلشن قرآن

مولود پامنار از همان روزهای نخستین حیاتش با سرچشمه زلال نور و زندگی آشنا شد. وی در حالی که تنها چهار یا پنج بهار از آغاز سبز زندگی را پشت سر می گذاشت دل پاک و جان تشنه اش را هر روز با قرآن و آوازه‌های آهنگین و روح نواز آن جلا می داد. او از نخستین آموزگار خویش چنین یاد کرده است:

«قبل از رفتن به مکتب خانه، در توی خانه، پیش عمال عمو، «زهره سلطان خانم» از اول حروف ابجد و بعضی سوره های کوتاه قرآن را خوانده بودم...»
(515)

پس از آن که به 7 سالگی رسید (1300 ق) در محله اش پامنار به مکتب خانه آقا سید ضیاء رفت و پیش او قرآن و نصاب الصبیان را در لغت عربی و فارسی و... خواند. (516)

روحانی ده ساله

فرزند حاج ملا علی ابتدا علاقه چندانی به درس و مشق نداشت و بیشتر دوست داشت به پیشه اجدادی خویش تجارت و بازرگانی بپردازد. او خود در این باره می نویسد:

«تا شش سال از عمر گذشت در خانه بازی می کردم. به یاد دارم که دکانی درست کرده اجناس بقالی و عطاری و ترازو با سایر لوازم دکان تهیه می کردم... شوق زیادی به درس خواندن نداشتم. می خواستم کاسب شوم ولی مرحوم پدرم کسب را نمی خواست چون خودش درس عربی نخوانده بود می خواست من طلبه علم شوم. مرا چندی برای امتحان به دکان بزازی برادرم مرحوم آقای محمدابراهیم در سر سه راه بازار پامنار فرستاد. با محبتهای برادرانه بلکه پدرانه

او از زحمت رفتن به دکان عاجز شدم و پس از مدتی استعفا دادم و به شوق درس افتادم.» (517)

«پس از آنکه پدر شوق و ذوق فرزندش را در تحصیل علم و کمال افزونتر از پیش دید و استعداد او را در این راه شکوفا یافت به این فکر افتاد که برای تشویق و ترغیب او مجلسی را ترتیب دهد و پسرش را ملبس به لباس دانش و دین سازد.

«و چون 10 ساله شد (1303 ق) پدرش مجلسی ترتیب داد، با حضور جمعی از روحانیون آن روزگار تهران، و در این محفل معنوی، وی لباس روحانیت پوشید و عمامه بر سر گذارد. حاضران به او تبریک گفتند و خواستند تا خواندن «جامع المقدمات» را بیاغازد. پس از پوشیدن لباس روحانی وی را با افزودن کلمه شیخ (کلمه ای که برای روحانیون، هم عنوان است و هم احترام) بر سر نامش، در شیخ آقا بزرگ خواندند.» (518)

شیخ آقا بزرگ در زندگینامه خود می نویسد:

«مرحوم آقا سید جمال افجه ای عمامه بر سر من گذاشت.» (519)

دوازده سال در حوزه تهران

شیخ آقا بزرگ تهرانی از سال 1303 ق که معمم شد، تا سال 1315 ق در تهران سکونت داشت. نخست مراحل مقدماتی را در مدرسه دانگی آغاز کرد و در مدرسه پامنار و سپس در مدرسه فخریه (مروی) آن را پی گرفت. او در عرض این دوازده سال توانست علوم و فنون مختلفی چون ادبیات، منطق، تجوید قرآن، فقه، اصول، خط نسخ و نستعلیق را یاد گیرد. او در این مدت بجز تحصیل و تکمیل معلومات، کارها و اقدامهای جالبی هم داشته است که از آن میان استنساخ چندین نسخه از کتابهای معتبر و حایز اهمیت است. برخی از آن

کتابها که امروزه زینت بخش بعضی کتابخانه ها و گنجینه هاست هر یک حاکی از سلیقه و خط زیبای او، و مهم تر از همه بیانگر تلاش و تکاپوی او احیای متون و میراث علمی و فرهنگی شیعه است. (520)

زمانی که در مدرسه دانگی مشغول تحصیل بود، در غیاب پسر خاله اش حاج سید محمد تقی، پسر حاج سید عزیزالله که کتابدار کتابخانه آن مدرسه بود، کتابداری می کرد! خود در این باره می نویسد:

«... من نایب کتابدار بودم که کتابها را به طلاب می دادم و قبوضات می گرفتم و هر سه ماه تجدید نظر می کردم.» (521)

حدیث هجری

شیخ آقا بزرگ تهرانی تا سال 1315 ق در تهران بود و در آن مدت تنها برای چند سفر زیارتی و تفریحی از تهران خارج شد. یکی از آن سفرها، سفر به مشهد مقدس بود که او و پدرش در حالی که در رفت و برگشت همراه و هم قافله با شیخ فضل الله نوری بودند در سال 1311 ق انجام دادند و دیگری سفر به ایلکا (از روستاهای نور در مازندران) بود که به دعوت شیخ جواد ایلکانی و به صلاحدید پدر صورت گرفت و سومی سفر به کشور عراق، برای زیارت عتبات بود که همراه برادرش کربلایی محمد ابراهیم و در سال 1313 ق آغاز شد. شیخ آقا بزرگ به هیچ وجه نمی خواست از این سفر برگردد و مصمم بود که برای تحصیل علم در حوزه علمیه نجف اشرف، در آن شهر بماند اما اصرار بیش از حد برادر و همراهان او را وادار به بازگشت ساخت؛ تا اینکه در سال 1315 ق برای همیشه ایران را ترک کرد و راه نجف را در پیش گرفت.

آن سال در حالی که تنها بیست و دو بهار از عمرش می گذشت وارد عراق شد.

پس از آن که چند صباحی را در شهر کربلا، با زیارت و عبادت گذراند، روز چهارشنبه 17 شعبان همان سال وارد نجف گشت تا در سایه سار آستان قدس علوی، از چشمه های جاری علم و حکمت سیراب گردد. (522)

زیر پای آبشاران

شیخ آقا بزرگ استادان زیادی داشته است. حال با عنایت به نوشته های شیخ، یاد کردی از آن نیک مردان و دانشوران را که همگی از اساتید او در دوره مقدمات و سطوح شمرده می شود و شیخ پیش از هجرت به نجف، در تهران پیش آنان درس خوانده بود - لازم دیده، به ترتیب نام می بریم:

شیخ محمد حسین خراسانی (متوفی 1347 ق.)، شیخ محمد باقر تهرانی معروف به معزالدوله، شیخ زین العابدین محلاتی، (شیخ در مدرسه صدر صدرنشین نویسی را از دو طرف فراگرفت)، میرزا ابراهیم زنجانی (م 1351 ق.)، شیخ محمد رضا قاری، میرزا محمود قمی، حاج شیخ ملا محمد علی نوری ایلکانی، شیخ علی نوری ایلکانی (باید همان نوری حکمی و غیر از آن نوری ایلکانی باشد که پیش از این نام برده شد)، سید عبد الکریم مدرسی لاهیجی، میرزا محمد تقی گرگانی (م 1336 ق.)، سید محمد تقی تنکابنی (م 1327 ق.)، شیخ محمد تقی نهاوندی، سید حسن استر آبادی، شیخ عباس نهاوندی، شیخ عبدالله اصفهانی، سید محمد تقی قزوینی، حاج میرزا سید حسن تهرانی، آقا شیخ مهدی مازندرانی، آقا شیخ محمد شاه عبدالعظیمی، آقا شیخ عبدالحسین شیرازی، آقا میرزا کوچک ساوجی، حاج محمد علی عراقی، آقا میرزا شهاب الدین شیرازی، آقا شیخ عبدالخالق یزدی.

در ساحل دریاها

اما اساتید بزرگ شیخ در سطوح عالی حوزه علمیه نجف اشرف عبارتند از:

1. محدث نوری (1254 - 1320 ق)
2. شریعت اصفهانی، معروف به شیخ الشریعه (1266 - 1339 ق)
3. آیه الله سید محمد کاظم یزدی
4. آیه الله شیخ محمد طه نجف (1241 - 1323 ق)
5. سید مرتضی کشمیری (1268 - 1323 ق)
6. حاج میرزا حسین خلیلی (1230 - 1326 ق)
7. آخوند خراسانی (1255 - 1329 ق)
8. آیه الله محمد تقی شیرازی (متوفی 1338 ق)
9. سید احمد تهرانی کربلایی (متوفی 1332 ق)
10. سید احمد تهرانی کربلایی (متوفی 1332 ق)
11. شیخ محمد علی چهاردهی رشتی (1252 - 1331 ق) ⁽⁵²³⁾
12. شیخ احمد شیرازی، معروف به «شانه ساز»
13. شیخ حسن تویسرکانی
14. سید آقا قزوینی
15. شیخ عبدالله اصفهانی ⁽⁵²⁴⁾ 16. آیه الله حاج آقا رضا همدانی ⁽⁵²⁵⁾

زیر رواق روایت

علامه تهرانی اهمیت بسیاری به روایت و نقل حدیث می داد و در کسب اجازه برای نقل احادیث می کوشید. علماء و فقهای بسیاری برای او اجازه نامه روایتی نوشته یا از او اجازه گرفته اند تا آنجا که او پس از محدث نوری، سرشناس ترین شیخ روایت یاد می شود. در اینجا ما نخست از کسانی نام می بریم که پیر پژوهشگران از آنان گواهی نقل روایت داشته است.

الف - از علمای شیعه

محدث نوری

وی نخستین کسی است که برای شیخ آقا بزرگ در حالی که او هنوز در دوران جوانی بود، اجازه نقل حدیث داده است.

آیه الله سید حسن صدر کاظمی (م 1354 ق)

شیخ محمد صالح آل طعان بحرانی (1284 - 1333 ق)

شیخ علی خاقانی (م 1334 ق)

سید محمد علی شاه عبدالعظیم (1258 - 1334 ق)

شیخ موسی بن جعفر کرمانشاهی

سید ابوتراب خوانساری (1271 - 1346 ق)

شیخ علی کاشف الغطاء (م 1350 ق)

ملا علی نهاوندی

شیخ محمد طه نجف

سید مرتضی کشمیری

حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی

آخوند محمد کاظم خراسانی

سید احمد تهرانی کربلایی

میرزا محمد علی مدرسی رشتی

شیخ الشریعه اصفهانی

سید ناصر حسین لکهنوی (فرزند علامه مجاهد میر حامد حسین هندی).

آخوند محمد تقی نهاوندی

علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی.

آقا سید علی شوشتری

حاج شیخ عباس قمی

سید محمد علی هبة الدین شهرستانی.

آقا میرزا هادی خراسانی حائری.

روایت از این پنج بزرگوار همچون روایت از شیخ محمد صالح طعان بحرانی به صورت مدبجه می باشد ⁽⁵²⁶⁾ یعنی اجازه ای که دو نفر به یکدیگر اعطا کرده باشند.

ب - از علمای عامه

1- شیخ محمد علی ازهری مکی، از علمای مالکی مذهب و رئیس مدرسان مسجد الحرام.

2- شیخ عبدالوهاب شافعی، امام جماعت مسجدالحرام.

3- شیخ ابراهیم بن احمد حمدی، از علمان شهر مدینه.

4- شیخ عبدالقادر خطیب طرابلسی، مدرس حرف شریف.

5- شیخ عبدالرحمن علیش حنفی، از مدرسان دانشگاه الازهر و امام

جماعت در مسجد «راس الحسین عليه السلام» واقع در قاهره مصر. ⁽⁵²⁷⁾

طبقه پس از شیخ

کسانی که از شیخ آقا بزرگ تهرانی اجازه روایتی گرفته اند «طبقه پس از شیخ خوانده می شوند و در میان آنان، نام بسیاری از فقها و مراجع تقلید، محدثان و مورخان نامدار معاصر، روایتگران و مصلحان بیدار به چشم می خورد و شمارش اسم آنان افزون بر آن است که در این مجال بگنجد. تا آنجا که گفته می شود: «او استاد مطلق محدثان شیعه بود و بیش از دو هزار اجازه در روایت حدیث از او صادر شد...» ⁽⁵²⁸⁾

حال به عنوان نمونه تنها برخی از آن بزرگان را نام می‌بریم.
آیه الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی.
علامه شیخ عبدالحسین امینی تبریزی «مسند الامین» نامیده می‌شود.
سید عبدالحسین شرف الدین عاملی
آیه الله سید عبدالهادی شیرازی
علامه سید هبة الدین شهرستانی
شیخ محمد مهدی شرف الدین شوشتری
شیخ نجم الدین عسکری
سید مصطفی صفایی خوانساری
شیخ محمد حسن مظفر
سید محمد علی روضاتی اصفهانی
آیه الله سید محمد هادی میلانی
میرزا حیدر قلی سردار کابلی
آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی
میرزا محمد علی اردوباری
میرزا محمد علی مدرس خیابانی
شیخ جعفر محبوبه نجفی
سید محمد مفتی الشعیه اردبیلی
شیخ حسین مقدس مشهدی
سید محمد صادق بحر العلوم
سید احمد حسینی اشکوری
سید رضا هندی

شیخ جمال الدین نائینی
سید جلال الدین محدث ارموی
سید عبدالرزاق مقرر
شیخ ذبیح الله محلاتی عسکری
شیخ محمد شریف رازی
شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی
عبدالرحیم محمد علی نجفی
محمد رضا حکیمی
شیخ محمد سماوی تنکابنی
علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی
شیخ غلامرضا عرفانیان یزدی
علامه سید محمد حسین طباطبایی
آیة الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی
سید هادی خسروشاهی تبریزی
سید مرتضی نجومی حسینی
سید هاشم رسولی محلاتی
آیة الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی
شیخ کاظم مدیر شانه چی
حسین عمادزاده اصفهانی
سید مصلح الدین مهدوی
شیخ احمد سبط الشیخ
علامه شیخ محمد تقی شوشتری

سید موسی شبیری زنجانی
شیخ عبدالجبار اعظمی
محمد واعظ زاده خراسانی
آیة الله علامه فانی اصفهانی
سید محمد مشکاه بیرجندی
سید محمد علی موحد ابطحی
شیخ احمد انصاری قمی⁽⁵²⁹⁾

دو دوره دائرة المعارف

آثار قلمی و کتابهای شیخ آقا بزرگ را تا هشتاد جلد می توان شمرد. اما در میان آن همه آثار، دو اثر از همه پر بارتر و جامع ترند:

1. الذریعه الی تصانیف الشیعه، در 29 جلد: بیانگر آثار قلمی، هنری شیعه در طول تاریخ.

2. طبقات اعلام الشیعه، در حدود 20 جلد، دائرة المعارف بزرگی است که زندگینامه و جایگاه دانشمندان شیعه را در هزار و صد سال گذشته به دست می دهد.

اکنون نخست به سراغ «الذریعه» می رویم تا حاشیه های تماشایی آن شاهراه بزرگ را نظاره گر باشیم.

غریو غیرت و نور

بیشترها حاجی خلیفه دائرة المعارفی را در کتابشناسی مسلمانان ترتیب داده و آن را با نام «کشف الظنون» منتشر ساخته بود. وی از سر تعصب مذهبی، بسیاری از آثار شیعه را نادیده گرفته و هیچ نامی از آنها به میان نیاورده بود و گاه گاهی هم اگر از کتابهای شیعه یاد می کرد بسیار گذرا و همراه با تحقیر و

تحریر بود. به همین علت یکی دیگر از مخالفان شیعه، از سر غرض ورزی و عناد نوشته بود:

«شیعه را آثار یا کتابهایی نیست تا آیندگان آنها بتوانند در علوم مختلف از آنها سود برند و آنها به ناچار طفیلی دیگران بوده و بر سر سفره دیگران می نشینند و...» (530)

جرجی زیدان (م 1914 م) نویسنده معروف مسیحی، جسارت و جفا را در این اجحاف و حق کشی از حد گذراند. وی پا را از همه فراتر نهاد و با غرض ورزی، در کتاب خود «تاریخ آداب اللغه» چنین نوشت:

«شیعه طایفه ای بود کوچک و آثار قابل اعتنایی نداشت و اکنون شیعه ای در دنیا وجود ندارد»!! (531)

اینجا بود که غیور مردان بزرگی از دانشمندان معاصر شیعی قیام کردند تا جواب دندان شکنی به آن یاوه سراییها دهند آنان با غیرت دینی، دست به خلق آثاری زدند که هریک چون آذرخشی در آسمان فرهنگ و ادب غریدند و درخشیدند و آتش به خرمن خرافه بافان زدند.

«این شد که شیخ آقا بزرگ و دو همدریف و دوست علمی اش، سید حسن صدر (م 1354 ق) و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (م 1373 ق) هم پیمان شدند تا هر یک در باب معرفی شیعه و فرهنگ غنی تشیع، کاری را به عهده گیرند و سخن این نویسنده... مغرض را به دهنش باز پس بکوبند. قرار شد علامه سید حسن صدر درباره حرکات علمی شیعه و نشان دادن سهم آنان در تاسیس و تکمیل علوم اسلامی تحقیق کند. ثمره کار او کتاب «تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام» شد. این کتاب به سال 1370 ق، در 445 صفحه چاپ شد. شیخ آقا بزرگ در چاپ آن نیز دخالت داشت. اما علامه شیخ محمد حسین کاشف

الغطاء قرار شد وی کتاب «تاریخ آداب اللغه» جرجی زیدان را نقد کند و اشتباهات وی را باز گوید. وی این کار را کرد و نقدی جامع و علمی بر هر چهار جلد کتاب زیدان نوشت... اما شیخ آقا بزرگ - از میان این سه یار علمی - متعهد شد فهرستی برای تالیفات شیعه بنویسد. ⁽⁵³²⁾ «

و چنین بود که کار بزرگ و جامعی با نام «الذریعه» در فرهنگ شیعه آغاز شد. ناگفته نماند که الذریعه در 29 جلد انتشار یافت. به این ترتیب که نخست در 25 جلد بود و سپس جلد 26 (مستدرکات الذریعه) پس از چاپ الذریعه تهیه شد. با توجه به اینکه جلد 9 خود در 4 مجلد چاپ شده و حاوی فهرست دیوانهای شاعران شیعه است. شمار جلدهای الذریعه به 29 جلد می رسد. این دائرة المعارف بزرگ، با 11554 صفحه 55095 کتاب و رساله را شناسایی کرده است و اگر کتابهایی را هم که در ضمن شناسایی آثار دیگر نام برده شده اند بر این رقم بیفزاییم به رقمی در حدود 55500 کتاب خواهیم رسید. ⁽⁵³³⁾

طبقات اعلام الشیعه

این اثر بی نظیر حاصل هشتاد سال پژوهش علامه تهرانی و بزرگترین کاری است که تا کنون در علم تراجم و زندگینامه بزرگان شیعه صورت گرفته است. پیشترها یکی از نویسندگان معاصر در مورد وسعت این دائرة المعارف نوشته بود:

«این کتاب نیز در حدود 30 تا 32 جلد است. ⁽⁵³⁴⁾ «

این دائرة المعارف را می توان به آسمانی پر از آینه تشبیه کرد که مراتب علم و فرهنگ شیعه را در طول هزار و صد سال بخوبی می نمایاند. محقق تهرانی در این اثر پربار و ماندگار زندگانی علمای شیعه را از قرن چهارم تا قرن چهاردهم به رشته تحریر کشیده است. او گذشته از عنوان کلی

طبقات اعلام الشيعة، برای هر قرن عنوان و نام ویژه ای برگزیده که به ترتیب زیر است:

1. نوابغ الروات فی رابعة المات،
(روایان نابغه در سده چهارم)
2. النابس فی القرن الخامس،
(متکلمان و مدرسان در سده پنجم)
3. الثقات العیون فی سادس القرون
(دیده روان و مرزبانان موثق در سده ششم)
4. الانوار الساطعه فی المائة السابعة
(نورهای فروزان در قرن هفتم)
5. الحقایق الراهنة فی المائة الثامنة
(حقایق ثابت و محکم در قرن هشتم)
6. الضیاء اللامع فی القرن التاسع
(آفتاب درخشان در سده نهم)
7. احياء الدائر من القرن العاشر
(احیای فضیلت‌های فراموش شده از قرن دهم)
8. الروضة النضرة فی علماء المائة الحادية عشرة
(گلستان سر سبز و خرم در زندگانی دانشمندان سده یازدهم)
9. الكواكب المنتشرة فی القرن الثاني بعد العشرة
(ستارگان پراکنده در قرن دوازدهم) ⁽⁵³⁵⁾
10. الكرام البرره فی القرن الثالث بعد العشرة
(نیکمردان با کرامت در سده سیزدهم)

این قرن تا حرف عین تا کنون تنها دو جلد از آن، همراه با تعلیقات مرحوم استاد علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی چاپ شده است و بقیه (دو جلد دیگر) به صورت خطی است.

11. نقباء البشر فی قرن الرابع عشر

(بزرگان بشر در قرن چهاردهم)

از این قرن هم به اهتمام استاد طباطبایی یزدی، تنها چهار جلد انتشار یافته و سه جلد دیگر هم به صورت خطی مانده است.

این دائرة المعارف زندگانی 11300 دانشمند شیعی را به دست می دهد. البته با محاسبه جلدهای منتشر نشده از رقم 15000 نیز فراتر خواهد رفت.

آسمانی از آثار دیگر

تا اینجا 49 جلد از آثار شیخ آقا بزرگ را (29 جلد الذریعه و 20 جلد طبقات) نام بردیم. اما آثار محقق تهرانی منحصر به این دو دوره دائره المعارف نبوده بلکه دهها کتاب دیگر هم از خود به یادگار گذاشته است که شمار آنها به پنجاه جلد دیگر بالغ می شود. با تاءسف هنوز انبوهی از آنها چاپ نشده است.

شاگردان پیر پژوهش

استاد علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی (قدس سره)، استاد سید احمد حسینی اشکوری، استاد سید مرتضی نجومی، سید محمد حسن طالقانی، سید محمد صادق بحر العلوم، مولانا رضا حسین خان رشیدی ترابی، مولانا سید صفدر حسین نقوی، مولانا شیخ محمد حسین پاکستانی، مولانا سید محمد محسن نقوی، شهید محراب سید محمد علی قاضی طباطبایی و...

تندیس تلاش و تحقیق

شیخ آقا بزرگ به حقیقت مردی خستگی ناپذیر و نستوه بود. همیشه در تلاش و تکاپو و شیفته کار و تحقیق بود. اگر مجموعه آثار ماندگارش یکجا گردآوری و تحقیق شد سر به صد جلد خواهد زد. او از همان نخستین روزهای ایام جوانی دست به استنساخ دهها نسخه کمیاب و کتاب معتبر زد و تا آخر عمرش که قامتش از خمیدگی حالت رکوع دایم یافته بود باز سر در کتاب و دست در قلم داشت.

با این همه کار و کوشش، خانه ای بی آرایش و بسیار ساده داشت و همیشه دور و برش آکنده از اوراق و اسناد و دفاتر بود و کتابها چون ستارگان بی شماری او را که برآستی ماه تابان در آسمان تحقیق و تالیف بود همیشه در حصار تماشایی خویش داشتند. خانه ساده او پناهگاه پژوهشگران و مرجع محققان بود. در خانه و کتابخانه او پیوسته به روی محققان باز بود. چیزی که شیخ به آن نمی اندیشید راحتی و رفاه بود. محقق تهرانی حتی فرصت شام خوردن را در شبها نداشت و می گفت: «چهل سال است که شام نمی خورم.»

(536)

از سید محسن امیر عاملی، نویسنده «اعیان الشیعه» نقل می کنند که گفت: «برای تهیه اسناد اعیان الشیعه که به شهرها سفر می کردم، در کربلا به کتابخانه شیخ العراقین وارد شدم و از متصدی آن خواستم که یک هفته کتابخانه را در اختیار من بگذارد. پذیرفت مشروط بر اینکه در این هفته میهمان او باشم. شبی به من اطلاع داد امشب میهمان دیگری هم داریم و آن شیخ آقا بزرگ بود که اسمش را شنیده بودم. هنگامی که او را زیارت کردم و بحثی میان ما در گرفت فهمیدم که او تنها یک فهرست نگار نیست بلکه اطلاعات فقهی و اصولی و فلسفی وسیعی نیز دارد. از این رو مسرور شدم. ساعت چهار و نیم شب بود

که خستگی بر من غالب شد و خوابیدم. از خواب که برخاستم دیدم شیخ آقا بزرگ نخوابیده و همچنان مشغول یادداشت برداری است. از او پرسیدم نمی خوابید؟ فرمود: من هنوز نشاط دارم و نخوابیدم. ما هفت روز و شب در آنجا بودیم. ایشان استراحت منظمی نداشت و می فرمود ما برای استراحت اینجا نیامده ایم و من با وجود اینکه پر کار بودم به ایشان غبطه می خوردم. «⁽⁵³⁷⁾

در معراج روح و جان

محقق تهرانی با وجود آن همه کار طاقت فرسا، هیچ وقت از محراب مسجد و سنگر سجاده غافل نبود. تا زمانی که پا به آستانه هشتاد سالگی نگذاشته بود و خارهای پیری هنوز در کویر کهنسالی پاهای خسته اش را به سختی نمی آزد سیر و سلوک هفتگی خود را که سالها بود در چهارشنبه شبها ادامه داشت ترک نگفت. او هر شب چهارشنبه از نجف تا «مسجد سهله» را پیاده می پیمود تا در آن مسجد مقدس (واقع در 10 کیلومتری نجف) آینه جان را با گلاب دیدگان صیقل دهد. گذشته از اینکه او با نماز و دعا در مسجد سهله انس و الفتی دیرینه و دل انگیز داشت، روزی سه بار جماعتی از خداخواهان و دلدادگان را در معراج نماز رهبری می کرد و در آن پروازهای عاشقانه، پیشنماز پرستوهای عشق و عرفان بود. تا سال 1376 ق، در مسجد طوسی نجف، نماز جماعت را بپا می داشت تا آنکه در آن سال در راه زیارت کربلا دچار تصادف شد و آسیب دید. از آن پس به علت دوری مسجد طوسی دیگر نتوانست امامت آن مسجد را ادامه دهد. بناچار «مسجد آل طریحی» را که به خانه اش نزدیک بود، برگزید و تا نزدیکی های وفاتش امامت آن مسجد را به عهده داشت.⁽⁵³⁸⁾

در میان خانواده

محقق تهرانی دوبار ازدواج کرد، نخستین شریک زندگانی او زنی بود به نام «منصوره خانم» دختر دانشور متقی شیخ علی قزوینی (1333 ق) که از خاندانی با فضیلت و اهل علم شمرده می شد. پس از آنکه محقق به نجف اشرف هجری کرد، 24 سال از عمر را سپری کرده بود که با او زندگانی جدیدی را آغاز کرد. ⁽⁵³⁹⁾ شیخ آقا بزرگ چند جا از او یاد کرده ⁽⁵⁴⁰⁾ و او را اوصافی چون، نیکوکار، بزرگووار، با شرافت، با وفا، خیر خواه و وارسته ستوده است. ⁽⁵⁴¹⁾ این بانوی با وفا در سال 1336 ق در گذشت. تنها پسر شیخ از این زن هم که جوانی به نام «محمد باقر» بود، در 1343 ق، در حالی که هنوز تنها 20 بهار از عمرش می گذشت وفات یافت. شیخ آقا بزرگ، در فراق این فرزندش اشعاری سرود که دو بیت از آنها چنین است:

باقرا باغ جنان تو و داغ جگر من توام آمد به جهان وای به روز دگر من
چون ز باب الفرجت کردند اهاتف عیب بسته شد باب فرج بردرکاش واگر من ⁽⁵⁴²⁾

علاوه بر این پسر که بزودی به مادرش پیوست دو دختر نیز به نامهای مریم خانم و مرضیه خانم، از زن اول شیخ به یادگار مانده بود و شیخ برای تکفل آن دو دختر ناچار به ازدواج دوم تن داد. ⁽⁵⁴³⁾

دومین شریک زندگانی شیخ آقا بزرگ، زنی به نام «مریم خانم» دختر دانشور دینی سید احمد زواری دماوندی (1273 - 1338 ق) بود. این بانو که خود از خاندان سیادت و علم بود، در تاریخ 1336 ق زندگانی تازه ای را با علامه تهرانی در شهر کاظمین آغاز کرد. ⁽⁵⁴⁴⁾ او برای محقق تهرانی چهارپسر به نامهای: آقای علی نقی منزوی (متولد 1302 ش)، آقای احمد منزوی (متولد 1304 ش)، آقای محمد رضا منزوی (1308 ش - 1374 ق) و آقای

محمد تقی منزوی (متولد 1315 ش) و دو دختر به نامهای خانم فاطمه منزوی و خانم بتول منزوی به دنیا آورد.

در آینه اخلاق

نستوه و پرتلاش کار می کرد. همیشه به یاد خدا بود. در وفا به عهد حساس بود. تکریم میهمان و احترام به سادات از صفات بارز او بود. از جاه و مقام و ریاست دنیا گریزان بود، چنانکه از انتخابات شهرت «منزوی» نشان داد. نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت ویژه ای داشت. در ضمن آن تقریظ که بر کتاب گرانسنگ الغدیر نوشت آن را چنین ستود:

«من قاصرم از توصیف این کتاب گرانها و ستایش آن. الغدیر بالاتر و بزرگتر از آن است که آن را توصیف کنند و ثنا گویند. من تنها کاری که می توانم کرد این است که دعا کنم تا خداوند عمر مؤلف کتاب را طولانی کند. به او فرجام نیک بخشد. این است که با خلوص دل از درگاه خدای متعال مسألت می کنم که بقیه عمر مرا، بر عمر شریف او بیفزاید تا او بتواند به همه آرمان خویش دست یابد...» (545)

انتقادپذیری و سعه صدر

یکی دیگر از صفات بارز او بود تا آنجا که در برابر انتقاد علامه کاشف الغطاء از انتشار کتابش «النقد اللطیف» و ترجمه آن چشم پوشی کرد و هیچ اندوهگین نشد از استبداد رای وی خود محوری اجتناب می کرد. از اخبار روزگارش آگاه بود و خطوط سیاسی عصرش را می شناخت و در نهضت مشروطه در صف مشروطه خواهان و از طرفداران آخوند خراسانی بود و در قیام میرزا محمد تقی شیرازی که به استقلال عراق انجامید شرکت داشت. زمانی که مدارس به سبک جدید، یکی پس از دیگری در شهرهای مسلمان نشین تاءسیس می شد

خرسندی خویش را اعلام داشت و مردم را به شرکت در این کار خیر و عمومی فراخواند. (546)

خاموشی خورشید

دوازدهم اسفند 1348 ش. بود و طرفی دیگر تقویم تاریخ روز جمعه 13 ذیحجه 1398 ق. را نشان می داد که ساعت یک بعد از ظهر، قلب خورشید پژوهش از تپش افتاد. سید جلیلی از ارادتمندان شیخ و از علمای پارسای نجف - که بعدها به نام شهید محراب، آیه الله مدنی شهره آفاق شد - برای غسل و کفن پیکر پیر پژوهشگران قیام کرد. (547) عصر همان روز، ساعت 6 بعد از ظهر، پیکر پاک شیخ را برای طواف بر مرقد سالار شهیدان امام حسین علیه السلام و برادرش حضرت ابوالفضل العباس به کربلا انتقال دادند.

پس از تشییع با ازدحام و احترام مردم کربلا پیکر پیر پژوهش به نجف اشرف برگردانده شد و آن شب را در دانشگاه بزرگ نجف، همچون نگینی در حلقه دانشوران و دانشجویان دینی که گرداگرد تابوت او را گفته بود، سحر کرد. فردای آن روز پیکر شیخ در میان سیل خروشان مردم، روی دستها بلند شد و در حالی که همه دروس حوزه تعطیل شده و علما و فوج طلاب و دانشجویان در پیشاپیش مردم حرکت می کردند از جامعه النجف به سوی حرم مولای متقیان امام علی علیه السلام تشییع شد و پس از آنکه در صحن شریف علوی، نماز میت به امامت آیه الله سید ابوالقاسم خویی خوانده شد، شاگردان شیخ، پیکر استاد را به دور ضریح امام علی علیه السلام طواف دادند. سپس بنا به وصیت شیخ، به جایگاهی که نخست قسمتی از خانه مسکونی خودش بود و بعدها قسمتی از کتابخانه موقوفه او شده بود حمل گردید تا در آستانه کتابخانه عمومی خود دفن شود.

و چنین بود که دانشوری نستوه از دانشوران بزرگ شیعی، پس از 96 سال عمر با عزت و برکت که بیشتر آن در کتابخانه ها و با کتاب و قلم گذشت بود، در نهایت نیز در میان کتابها در کتابخانه عمومی خود به خاک سپرده شد. آن روز غمبار، در مدارس رسمی نجف هم برای نخستین بار، به خاطر تکریم مردی از مردان بزرگ دین و دانش، تعطیل شد و شاعران و سخنوران در مجالس بسیاری که تا چهل روز گذشته او در شهرهای مختلف عراق و... برگزار شد داد سخن دادند. (548)

حال از میان صدها سخن و چکامه ای که در تجلیل از اقیانوس پژوهش، شیخ آقا بزرگ تهرانی گفته یا سروده شده است به سخن دو دانشمند بزرگ، یکی از دانشمندان شیعی و دیگر از اندیشمندان مسیحی و شرق شناس، بسنده می کنیم.

استاد بزگوار علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی (قدس سره) می نویسد:
«شیخ مشایخ معاصر، بزرگ پژوهشگران و فهرست نگاران، حجت و دلیل تاریخ، احیاگر آثار گذشتگان، نمونه ناب تقوا و صلاح، شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمة الله است.» (549)

«شیخ بزرگ ما مرحوم محقق تهرانی روح بزرگی داشت. 25 سال با او بودم اما برای یک بار هم ندیدم پشت سر کسی بدگویی یا غیبت کند...» (550)
استاد یوسف اسعد داغر، دانشمند و محقق مسیحی و مورخ پرکار و صاحب آثار فراوان از جمله «مصادرالدراسه الادبیه» می نویسد:

«به خدا سوگند اگر برای شیعه، در قرن چهاردهم هجری نمی بود جز امینی بزرگ و الغدیرش، و مرحوم سید محسن امین و اعیان الشیعه اش، و علامه کبیر

شیخ آقا بزرگ و الذریعه اش، در نظر خردمندان، همین مردان دین برای خدمت
به علم و اجتماع و هدایت افکار کافی بود...» ⁽⁵⁵¹⁾

آیه الله العظمی سید محسن حکیم

متوفای 1348 ش.

در قرن دهم امیر سید علی، پزشک ویژه شاه عباس صفوی، همراه پادشاه به زیارت مرقد منور امیر مؤمنان علی علیه السلام شتافت. فضای معنوی این شهر آسمانی چنان قلب پاک پزشک دربار را شیفته ساخت که بی اختیار به تقاضای اهالی نجف پاسخ مثبت داده، برای همیشه خادم آستان علی علیه السلام و حکیم ساکنان حریم آن امام راستین شد. بدین ترتیب سید علی به «حکیم» شهرت یافت و این نام را برای همیشه در فرزندانش به یادگار نهاد. ⁽⁵⁵²⁾

سه سده پس از این ماجرا در خانه سید مهدی حکیم، دانشور بزرگ نجف، کودکی پای به گیتی نهاد که شهرت سید علی را جاودان ساخت. سید مهدی فرزندش را محسن نامید و شش سال بعد، در صفر 1270 ق، در «بنت جبیل» لبنان دیده از جهان فروبست. ⁽⁵⁵³⁾

یتیم نجف

پس از پدر، سید محمود، برادر بزرگتر اندوه یتیمی از چهره محسن زدود، وی را به حفظ و قرائت قرآن کریم مشتاق ساخت. سید محسن در نه سالگی به درسهای حوزه روی آورد ⁽⁵⁵⁴⁾ و سید محمود، به عنوان نخستین استاد، بردار کوچکش را در آموختن ادبیات، منطق و بخشهایی از فقه و اصول یاری داد. ⁽⁵⁵⁵⁾

یتیم نجف سپس در شمار شاگردان شیخ صادق بن حاج مسعود بهبهانی و شیخ صادق جواهر جای گرفت ⁽⁵⁵⁶⁾ و توانست سه سال پیش از وفات آخوندخراسانی به درس خارج آن فقیه فرزانه راه یابد. ⁽⁵⁵⁷⁾ در سال 1287 همزمان با درگذشت آخوند خراسانی در محفل درس آقا ضیالالدین عراقی حضور یافت و دو دوره اصول آن بزرگوار را درک کرد. آنگاه به درس فقه شیخ

علی باقر جواهری شتافته، پنج سال از دریای دانش آن فقیه پارسا کامیاب شد.
(558)

سید محسن پس از این دوره در شمار شاگردان میرزا محمد حسین نایینی جای گرفت و سرانجام برای رهایی از چنگال شیطان به درس حکیم و عارف شهره عراق سید محمد سعید حبوبی پناه برد.⁽⁵⁵⁹⁾ محمد سعید در چهره سید محسن آینده ای تابناک می دید، بنابراین در فرصتهای گوناگون پشتکارش را می ستود، به فردای رخشانس اشاره می کرد. و او را از حمایتهای معنوی خویش برخوردار می ساخت.⁽⁵⁶⁰⁾

جهاد

سال 1332 برای بیشتر مردم جهان بسیار تلخ و دشوار بود. آتش نخستین نبرد جهانی هر روز شعله ورت می شد. هر چند شیعیان همواره از بی مهوری دولت عثمانی رنج می بردند، ولی این مسأله هرگز آنان را از انجام وظیفه باز نداشت. فقیهان بزرگ نجف جهاد با کافران بریتانیایی را واجب خواندند⁽⁵⁶¹⁾ و خود پیشتر از دیگران رهسپار جبهه های نبرد شدند. یکی از پژوهشگران در این باره می نویسد:

نیروی مجاهدان در جبهه شعبیه 1800 تن و در منطقه قرن 40000 نفر بود. رهبران مردمی مجاهدان را در سه جبهه مستقر کرده بودند: جبهه مرکزی قونه به فرماندهی شیخ الشریعه اصفهانی، مهدی حیدری، مصطفی کاشانی. جبهه راست شعبیه به رهبری مجتهدانی مانند سید محمد سعید حبوبی، سید محسن حکیم و باقر حیدر؛ جبهه پشت، هویزه به رهبری حضرات آیات مهدی خالصی، محمد خالصی، جعفر شیخ راضی، عبدالکریم جزایری و عیسی کمال الدین.⁽⁵⁶²⁾

سید محمد سعید، که به سبب کهولت سن توان اداره چنین سپاهی در خویش نمی دید، مهر ویژه خویش به سید محسن حکیم سپرده، او را بدین امر خطیر

گماشت و به رزمندگان گفت: آقای حکیم، حفظه الله، امین و مورد اعتماد من است. هر حکمی کند باید انجام گیرد. (563)

این کردار سید محمد سعید مالهای بسیاری، تحت عنوان هدایای مردم و کمکهای دولت عثمانی، سمت سید محسن گسیل داشت ولی فرزند پارسا خاندان حکیم هرگز از آن مالها به سود خویش بهره نگرفت و حتی اسبی برای استفاده خود در جبهه تهیه نکرد. (564) به گونه ای که چون عثمانیان و عشایر از جبهه شعیبیه عقب نشستند، حبوبی و حکیم را همراه تعدادی اندک در برابر متجاوزان تنها نهادند، حبوبی از حکیم خواست تا خود را به ستاد فرماندهی رسانده، کسب تکلیف کند. ولی دریغ که سید محسن اسب نداشت و از هر که تقاضای چارپا کرد با پاسخ منفی روبرو شد؛ (565) زیرا موفقیت دشوار بود و اسب برترین وسیله گریز، سید محمد سعید ناگزیر است خویش را در اختیار حکیم قرار داد و گفت: اگر حکیم سالم بماند و من هلاک شوم مانعی ندارد. وجود او سودمندتر است. روزی خواهد آمد که او به ریاست می رسد. (566)

به هر حال هجوم سنگین نیروهای بریتانیا سرانجام مجاهدین را عقب راند. در ناصریه سید محمد سعید بیمار شده، چشم از جهان فروبست. اندکی بعد ناصریه سقوط کرد (567) و حکیم با درسهای نوینی که آموخته بود، به نجف بازگشت.

پدر امت

آشنایی با دردهای مردم، فروتنی، تقوا، روشن بینی و دانش فراوان از سید محسن شخصیتی دوست داشتنی ساخته بود. به گونه ای که می توان گفت پیش از درگذشت حضرات آیات عظام اصفهانی و بروجردی بسیاری از عشایر بین النهرین به وی گرویده بودند. با درگذشت آن مراجع بزرگ امواج توده های انسانی از همه کشورها سمت ساحل امید سید محسن به جنبش درآمد. هر چند

همه پیروان فقهی آن مرجع وارسته از شیعیان بودند ولی او خود را پدری مهربان برای همه مسلمانان می دانست. آن بزرگوار بارها به فرستادگان دربار، که اندیشه ستم به اقلیتهای نژادی و مذهبی را در سر می پروراندند، فرمود:

«ما مایل نیستیم، جز آنچه مصلحت من و مردم، با همه گوناگونی نژادی و مذهبی، در آن است بر زبان رانم. در دیدگاه من کرد، عرب و ترک با یکدیگر تفاوتی ندارند. همه آنها برادران و فرزندانم هستند. خوشبختی آنها را می خواهم و با همه توان و قدرتم از آنان نگاهبانی می کنم.» ⁽⁵⁶⁸⁾

آنچه در این مرحله از زندگی مرجع بزرگ شیعه بسیار جلوه می نماید شدت فروتنی و ساده زیستی اوست؛ به گونه ای که هر چه بر موقعیت اجتماعی و مذهبی اش افزوده می شد، فروتنی و یاد خدا نیز در وجودش فزونی می یافت. آنچه حکیم روشن روان عراق در مقام اندرز به برخی از شاگردان مورد اعتمادش فرمود، می تواند نشانگر این حقیقت باشد:

روزی سوار بر اسب راه می پیمودم. گروهی از مردم نیز در پی من روان بودند. چون به پیرامونم نگریستم، بسیاری و سران عشایر را مشاهده کردم، که پیاده راه می سپردند و رکاب نگاه می داشتند. با خود گفتم علاقه و رویکرد مردم نیز نعمتی الهی است. بی اختیار اشک از دیدگانم روان شد. چون می دانستم شایستگی این نعمت را ندارم. ⁽⁵⁶⁹⁾

پرداختن به قرآن، دوری از گناه و مداومت بر مناجاتهای سحرگاهی سید را چنان عظمت و هیبتی بخشیده بود که مخاطب را زیر نفوذ خویش می گرفت و از گفتار باز می داشت. در چنین شرایطی پدر مهربان امت با آغاز سخن و بیان مطالب دوستانه عطر صمیمیت در فضا می پراکند تا مراجعه کننده توان گفتار یابد. یکی از شاگردان آن بزرگوار در این باره می گوید:

روزی بر استاد وارد شدم دستش را بوسیده، نشستم. مدتی گذشت، هر چه تلاش کردم نتوانستم، خواسته ام را بر زبان آورم. او که مشکل مرا دریافته بود، سخن آغاز کرد. من با شنیدن گفتار وی توان سخن بازیافتم و خواسته ام را شرح دادم. او پیوسته مطالب ظریف بر زبان می راند تا شرم بر من چیره نشود. (570)

نکته مهم دیگر در زندگی آن مرجع وارسته مهربانی و ارتباط با تهیدستان و پابرهنگان بود. بسیاری از زندانیان، بیماران و درماندگان با وی مکاتبه داشته، از او یاری می جستند، که البته مورد موافقت پدر پیر امت قرار می گرفت. (571)

سالهای توفان

روزگار زندگی حکیم را باید سالهای توفان نامید. حوادث پیاپی از هر سو بر دین باوران هجوم می آورد و آنها را در موقعیتهای دشوار گرفتار می ساخت. ایستادگی در برابر این تندبادهای سخت، تنها از کسی بر می آمد که توان گام نهادن در وادی پرفراز و فرود سیاست داشته باشد و از رویارویی با سیاستمداران هزار چهره نهراسد. بی تردید مرجع وارسته نجف می توانست چنین رسالت دشواری را به دوش کشد و از کیان مؤمنان پاسداری کند. در دیدگاه او ره سپردن در وادی سیاست نه تنها نکوهیده نبود، بلکه عین دین و وظیفه همه مؤمنان به شمار می آمد. آن بزرگوار در یکی از نامه هایش از این حقیقت پرده برداشته، نوشت:

اگر سیاست به معنی اصلاح امور مردم و تلاش برای بالا بردن و پیشرفت آنها و نیک تر ساختن کارهایشان باشد... پس دین مقدس اسلام جز برای پرداختن بدین امور نیامده است و طبیعی است که مؤمنان باید با همه توان بدان پرداخته، آن را واجب بدانند. (572)

حکیم با این اندیشه با استقبال حوادث شتافت. حوادثی که بررسی کوتاه مهم ترین آنها می تواند در شناسایی شخصیت آن مرجع نامور سودمند باشد.

فصل فیصل

روزی فیصل دوم، پادشاه عراق به نجف رفت. مقامهای رسمی از حکیم خواستند تا به رسم دیرین در حرم حضرت امیر مؤمنان علیه السلام به استقبال شاه شتابد و جای خالی سید ابوالحسن را - که به دلیل بیماری در لبنان به سر می برد - پر کند. آن بزرگوار همراه دو تن از استادان حوزه به ملاقات فیصل شتافت و مراسم بخوبی پایان یافت. ⁽⁵⁷³⁾ چند سال بعد شاه دیگر بار عزم نجف کرد و مقامهای رسمی حکیم را به استقبال خواندند. ولی مرجع بیدار شیعه پذیرفت. عبدالرسول خالصی، فرماندار کربلا، خود به دیدار حکیم شتافته، گفت: آقا! من شیعه ام، این کار شما اهانت به من است، به مصلحت شیعه نیست.

حکیم فرمود: این کار من خدمتی به همه شیعیان عراق است. ما بخشی از جواهرات گنجینه همایونی نیستیم تا هر چند گاه پادشاه آنها را از نظر بگذرانند. من بار اول به دیدارش شتافتم تا مشکلات مردم را با وی در میان نهم؛ ولی گویا موضوع جدی نیست و تا کنون هیچ اقدامی انجام نداده است. هدف از این سفر تبلیغ شخصی است. من نمی توانم بخشی از جواهرات گنجینه همایون باشم. ⁽⁵⁷⁴⁾

آن بزرگوار در دفاع از کیان اسلام بدین امر بسنده نکرد، بلکه در برابر لویح ضد اسلامی فیصل مردانه ایستاد و از تصویب آنها جلوگیری کرد. ⁽⁵⁷⁵⁾ علاوه بر این وقتی نیروهای دولتی به مؤمنانی که در حمایت از مصر، علیه فرانسه، انگلیس و اسرائیل به راهپیمایی پرداخته بودند، یورش برده گروهی را مجروح و زندانی ساختند، مرجع روشن بین شیعه ضمن نامه ای به فیصل انزجار خود را

از این کردار اعلام داشت و به عنوان اعتراض به مجروح و زندانی کردن مؤمنان از حضور در نماز جماعت چشم پوشید. در پی این اقدام همه نمازهای جماعت نجف تعطیل شد و موجی از اعتراض و اعتصاب بیشتر شهرها را فرا گرفت. دولتیان ناگزیر پوزش خواسته، زندانیان را آزاد ساختند. (576)

جماعة العلماء

با کودتای 1958 م دفتر پادشاهی در عراق بسته شد و شیوه جدیدی از دیکتاتوری با نام جمهوری بر کشور سایه افکند. مرجع روشن بین شیعه که از سیاستهای پشت پرده استعمارگران آگاه بود، مخابره تلگراف برای عبدالکریم قاسم، رهبر کودتا سرباز زد و بدین ترتیب خود را در برابر نظام جدید قرار داد. اندکی بعد کودتاگران لزوم کنار نهادن حجاب را اعلام داشتند و از انتشار کتابهای اسلامی در این موضوع جلوگیری کردند. رهبر بیدار شیعه در برابر این حرکت استعماری واکنش شدید نشان داده، پیام کوبنده ای برای مسؤ ولان فرستاد. به گونه ای که آنان ناگزیر عقب نشسته، اجازه چاپ آثار دین باوران را صادر کردند. (577) سرور فقیهان نجف، که اعتقادات مردم را در معرض خطر می دید نمایندگان بسیار به شهرهای مختلف گسیل داشت و سایه مرجعیت خویش را تا دورترین نقاط عراق گسترش داد. فعال ساختن مسجدها، برگزاری گردهمایی بزرگ مذهبی و ایجاد شبکه ای از کتابخانه های زنجیره ای در سراسر کشور بخشی از برنامه های آن فقیه پاکرایی در پاسداری از مرزهای اعتقادی مردم به شمار می آید. (578)

علاوه بر این مرجع حکیم امت برای رویارویی با حزبها و گروههای سیاسی ساخته استعمارگران تدبیری تازه اندیشید. آن بزرگ مرد حزب دعوت اسلامی را، که توسط حضرات آیات سید محمد باقر صدر، سید مرتضی عسکری، سید

مهدی حکیم، سید محمد باقر حکیم، سید محمد حسین فضل الله شیخ محمد مهدی شمس الدین و گروهی دیگر از بزرگان حوزه نجف بنیاد نهاده شده بود،⁽⁵⁷⁹⁾ تقویت کرد⁽⁵⁸⁰⁾ و با تشکیل «جماعة العلماء» که بسیاری از چهره های سرشناس حوزه نجف در آن شرکت داشتند،⁽⁵⁸¹⁾ حوزه کهنسال حریم امیرمؤمنان علیه السلام را از چشمی بیدار و دستی توانا در عرصه سیاست، فرهنگ و اجتماع عراق برخوردار ساخت. مرجع بزرگ شیعه در پی این تحركات، فتوای مشهور کفر حزب کمونیست را صادر کرد. ترجمه این فتوا، که در پاسخ به نامه یکی از پیروانش نوشته شده، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پیوستن به حزب کمونیست جایز نیست. این کار کفر و بی دینی بوده، موجب گسترش کفر و بی دینی است. خداوند شما و همه مسلمانان را از آن حفظ کند و بر ایمان و تسلیمتان بیفزاید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته محسن حکیم 17 شعبان 1379⁽⁵⁸²⁾

در پی این پیام مردم، گروه گروه، حزب کمونیست را ترک گفتند و سرزمین عراق از خطر سقوط در گرداب کمونیزم جهانی رهایی یافت. ولی این پایان تحركات مرجع بیدار نجف نبود. آن بزرگ مرد برای فرود آوردن ضربه نهایی بر پیکر کمونیستها ضمن پیامی به شهید صدر لزوم نگارش کتابی در مقایسه کمونیزم و اسلام را یادآورد شد. پس از این پیام بود که شهید سید محمد باقر صدر کتاب گرانسنگ «فلسفتنا» را به رشته نگارش کشید.⁽⁵⁸³⁾

فلسطین

سال 1338 برای مسلمانان سالی ناگوار بود. سده سرانجام پرده های تزویر کنار زده، رژیم اشغالگر قدس را به رسمیت شناخت. مرجع بیدار شیعه ضمن

نامه ای به آیه الله بهبهانی در تهران، نگرانی خویش را آشکار ساخت. علاوه بر این آن بزرگوار بهره گیری از کمکهای مردمی در راه آزادی فلسطین را ستود و دوری مسلمانان از اسلام را سبب اصلی مشکل فلسطین شمرد.⁽⁵⁸⁴⁾

سفر سبز

در چهاردهم رمضان 1341 ق. کودتای خونی طرفداران عبدالسلام عارف به بار نشست و عارف همراه هم پیمانان بعثی اش اداره عراق را در دست گرفت. در روزهای آغازین این حرکت شوم بسیاری از مردم کوچه و خیابان در خون خویش فرو غلتیدند و اعضای گروههای اسلامی با امواج سرکوب روبرو شدند.⁽⁵⁸⁵⁾ نمایندگان دولت از مرجع مسلمانان خواستند تا تلگراف دولت تاییدی به عبدالسلام بفرستد. ولی او، که حزب بعث را می شناخت، از این کار خودداری کرد. و به عنوان اعتراض، ابراز وجود در برابر خودکامگان بعثی و روحیه بخشیدن به دین باوران سفری الهی را سازمان داد.⁽⁵⁸⁶⁾ او در این سفر همراه بسیاری از استادان، دانشوران و مؤمنان نجف از کربلا، کاظمین، سامرا، بغداد دیدار کرد و پس از حدود یک ماه، دیگر بار به نجف گام نهاد. این سفر، که همه جا با حضور یکپارچه مردم همراه بود،⁽⁵⁸⁷⁾ در واقع نوعی هشدار به کودتاگران شمرده می شد.

در پی این مانور بزرگ مردمی کودتاگران به قدرت اسلام پی برده، تلاشهای گسترده ای برای ارتباط با آیه الله العظمی حکیم آغاز کردند. ولی مرجع بیدار شیعه هرگز اجازه دیدار و بهره گیری از نام خویش را به آنها نداد.⁽⁵⁸⁸⁾

عبدالسلام اندک اندک بر امور کشور چیرگی یافت، رقیبان را یکی پس از دیگری از میان برداشت و بعثیان را از مراکز قدرت دور ساخت. او برای دست یابی به حمایت مردمی از کردار بعثیان در روزهای آغازین کودتا، ابراز انزجار

کرده، خود را پیرو اسلام نمایاند، و برای از میان بردن قدرت و عظمت مرجعیت تدبیری دیگر اندیشید. تدبیری که با برافراشتن پرچم قوم گرایی آشکار شد. در دیدگاه او اهل سنت همه اعرابی با نژاد اصیل بوده، شیعیان همگی غیر عرب و فارس شمرده می شدند و او ماء‌مور نجات و سربلندی اعراب بود. مرجع بیدار شیعه در برابر این حرکت استعماری ایستاد. هیئت بلند پایگان بغداد را با اعتراض به قوم گرایی و احکام خلاف اسلام از خویش رنجاند و دیدار با رهبر کودتا را به لغو ضد دینی مشروط ساخت. (589)

مجموعه این برخوردها عارف را به خشونت فزونتر کشاند؛ در نتیجه بسیاری از پیروان و نمایندگان مرجع حکیم امت تعبید یا زندانی شدند.

پیوند مرجع بیدار شیعه با مردم و دانشوران اهل سنت چنان بود که عارف بزودی خود را در برابر مردم و حتی روحانیان اهل سنت یافت، بنابراین ترجیح داده به ملایمت روی آورد و حوزه و گروههای اسلامی را به حال خود رها کند. در چنین شرایطی عبدالسلام عارف در حادثه سقوط هواپیمای اختصاصی اش درگذشت و برادرش عبدالرحمان عارف اداره کشور را به دست گرفت. در روزگار او کشور سمت فضای باز سیاسی هدایت شد. حزبهای کمونیست و بعث، که توسط عبدالسلام از عرصه سیاست رانده شده بودند، دیگر بار فعالیت آشکار خویش را آغاز کردند. مرجعیت شیعه در نخستین گام برای مردمی شدن نظام فرزندش محمد مهدی را نزد نخست وزیر فرستاد، تا پیام مهمش را به دستگاه حاکم ابلاغ کند. پیام کوتاه و روشن بود:

... باید نظامیان کنار گذاشته شوند و شورای رهبری سه نفره زمام کشور را

بدست گیرد. ما آماده ایم تا توافق کنیم شما یکی از آن سه نفر باشید. (590)

هر چند نخست وزیر پیشنهاد مرجع نجف را نپذیرفت، و عراق را از نیکبختی محروم ساخت ولی فضای باز سیاسی؛ جنگ اعراب و اسرائیل - که به شکست اعراب انجامید - و تدبیر مرجعیت شیعه، روحانیان را از محبوبیت و توانی روزافزون بر خوردار ساخت. پاسخ دادن به تلگراف عبدالرحمان عارف و یادآوری لزوم وحدت برای رویارویی با صهیونیسم، برپایی محفلهای بزرگداشت برای شهیدان جنگ در کربلا، بصره، نجف و بغداد، فرستادن هیئت‌هایی مرکب از دانشمندان شیعه و سنی به کشورهای گوناگون برای بررسی مسأله فلسطین و موقعیت مسلمانان بخشی از تدبیرهای آن رهبر فرزانه بود. تدبیرهایی که امواج جمعیت را سمت خانه اش گسیل داشت و شعارهای «سید محسن قاعدنا و النجف عاصمتنا» - سید محسن حکیم رهبر ما و نجف پایتخت ماست - در همه جا پراکند ساخت. (591)

گفتگو با شیطان

ناگفته پیداست که مرجع حکیم شیعه تنها به عراق نمی اندیشید در این سالها مطرح شدن «لایحه انجمنهای ولایتی و ایالتی» در ایران و نیز پس از مدتی یورش مزدوران آمریکا به مدرسه فیضیه آن رهبر فرزانه را در اندوه فرو برد. بنابراین ضمن فرستادن تلگرافهای گوناگون ناخشنودی خویش از حوادث ایران را آشکار ساخت. (592)

آمریکا که از آینده خویش بیمناک بود برای مهار قدرت مرجعیت شیعه سفیرش را، به همراه برخی از بلندپایگان سفارت آمریکا در بغداد، نزد سید فقیهان نجف گسیل داشت. سفیر آمریکا گفت: این وضع - حکومت عبدالرحمان عارف - برترین وضع سیاسی عراق است. از این نظام چه می خواهید...

مرجع بیدار امت یک جلد «منهاج الصالحین» - رساله علمیه آن بزرگوار -
به سفیر داده، فرمود: این است آنچه ما می خواهیم. (593)
با این پاسخ زنگهای خطر برای استعمار به صدا در آمد. آنها در اندیشه
نیروی برای رویارویی با حکیم و قدرت افسانه ای حوزه بودند و البته برای این
ماءموریت نیرویی مناسب تر از حزب بعث وجود نداشت.

جمهوری تزویر

سرانجام نقشه های استعمارگران جامه عمل پوشید و حزب بعث با کودتا به
قدرت دست یافت. مرجع بیدار شیعه که بعثیان را نیک می شناخت، بی درنگ،
عشایر، دانشوران و مردم اهل سنت را در یک جبهه گرد آورد تا در انجام
واکنشهای مناسب یاری اش دهند، ولی سیاست کودتاگران آن فقیه روشن بین را
از واکنش منفی بازداشت. حزب بعث، که به چیزی جز حذف اسلام از
کشورهای عربی نمی اندیشید، به پخش پیوسته قرآن و مراسم عزاداری سالار
شهیدان از رادیو و تلویزیون پرداخت. (594)

حکیم ناگزیر سیاست صبر و انتظار پیش گرفت. به نمایندگانش فرمان داد از
هر گونه سازش یا رویارویی با کودتاگران بپرهیزند و خود نیز از پذیرش صدام
خودداری کرد. (595)

مدتی بعد چون کودتاگران ارکان قدرت خویش را مستحکم یافتند. پرده از
چهره زشت خویش برداشته، ضمن اطلاعیه ای «ارتجاع دینی» را بزرگترین
مانع در برابر احزاب خواندند. (596) در پی این اطلاعیه تهاجم آشکار دولت بر
مرزهای دین آغاز شد برخی از مؤسسات فرهنگی مذهبی مصادره گردید. (597)
و خدمت وظیفه برای همه حتی طلاب الزامی شد. مرجعیت شیعه فرزندش را
برای اعتراض به تلاشهای دولت نزد احمد حسن البکر فرستاد و چون این اقدام

را بی ثمر یافت، تصمیم گرفت خود به بغداد رفته، کارگزاران استعمار را گوشمالی دهد. بنابراین مردم را به یک همایش بزرگ مذهبی فرا خواند در این گردهمایی بزرگ، که در صحن حضرت علی علیه السلام برگزار گردید، اطلاعیه مهم مرجعیت شیعه توسط فرزندش محمد مهدی حکیم خوانده شد. نگاهی گذرابه بخشهایی از آن اطلاعیه سودمند می نماید:

... ای مسلمانان!... نجف شما مستحکم، جهادگر و استوار در راه امامان معصوم ایستاده است... همه مردم می دانند از زمانی که اعتقادات و جانهای امت مورد تجاوز و ستم قرار گرفت و هویتشان را آماج ستمهای اجتماعی، اقتصادی، قومی و ملی واقع شد حوزه علمیه به رهبری مرجعیت تنها جایی بود که سخن حق را همیشه می گفت و بزودی نیز این کلمه حق را خواهد گفت...⁽⁵⁹⁸⁾

نظام که خطر را درک کرده، زمان را در رویارویی با دشمن نیک می شناخت، در یورش ناگهانی گروهی از روحانیان را دستگیر کرده، زیر شدیدترین شکنجه های قرار داد و تا در برابر خبرنگاران به جاسوسی خود و سیصد تن از روحانیان و مؤمنان سرشناس مانند سید محسن حکیم، امام خمینی، سید موسی صدر اعتراف کند.⁽⁵⁹⁹⁾

شرایط روز به روز دشوارتر می شد. مرجعیت شیعه پس از رایزنی با جمعی از روحانیان بغداد راه پایتخت پیش گرفت تا به وضعیت موجود پایان دهد. گروهی از سران نظام به امید کارگر افتادن تهدیدها و اقدامهای خشن دولت حضور مرجع حکیم امت رسیدند ولی با قاطعیت آن رهبر فرزانه روبرو شدند، بویژه آنکه آن روزها مصادف با تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و دلوت هر گونه جشن و بزرگداشت را ممنوع می دانست. حکیم ضمن اعتراض شدید به این امر⁽⁶⁰⁰⁾ درباره دستگیریهای پیاپی روحانیان و دین باوران به اتهام

جاسوسی گفت: این کار درستی نیست؛ این لکه دار کردن عراقیان در سطح جهان است. شما می گوید اینها که گرفته اید همه جاسوسند، دنیا می بیند در این کشور فرهنگیان، استادان و پزشکان جاسوسند آنگاه با خود می اندیشد کشوری که گروههای ممتازش جاسوس باشند، حال باقی مردم آشکار است اگر بگویند این افرا فکرشان با ما و سیاست ما مخالف است، معقول می نماید ولی اینکه ما مخالف است، معقول می نماید ولی اینکه می گویند همه جاسوسند، ممکن نیست. (601)

آن بزرگوار در دیدار با فرستاده احمد حسن البکر، که وی را به دستگیری تهدید می کرد، فرمود:

اینک نفرت مردم از شما به اندازه ای رسیده است که اگر به شما دست یابند، با گلوله نمی کشند، زیرا به اندازه بهای گلوله نمی ارزید، بلکه شما را با دندانهایشان می کشند. (602)

پرده آخر

سرانجام بعثیان آخرین بخش از داستان ساختگی جاسوسی را به نمایش گزارند «مدحت الجاج سری» یکی از دستگیر شدگان بر صفحه تلویزیون آشکار شده، به جاسوسی خود و سید مهدی حکیم اعتراف کرد. روز بعد نیروهای دولتی به بهانه ایجاد فشار بر سید مهدی محل زندگی مرجع شیعه را محاصره کردند و پس از چندی آن رهبر کهنسال را در حالی که تحت مراقبت بود با اتومبیل دولتی به کوفه فرستاده، خانه اش را زیر نظر گرفتند و تلفن و آب و برقش را قطع کردند. البته این پایان بی حرمتی ها نبود. در نجف چماقداران بعثی به خیابانها ریختند، به خانه مرجع مسلمانان یورش بردند و در دو دیوارش را با گل و کثافات آلوده ساختند. (603)

پس از این واقعه دستگیریه‌ها فزونی یافت و اندکی بعد فقیه حکیم عراق به دلیل بیماری رهسپار لندن شد. سید مهدی که پیشتر از کشور خارج شده بود، نیمه شب خود را به بیمارستان رساند و پس از سلام درباره نتیجه حرکت مرجعیت در عراق با پدر گفتگو کرد. مرجع روشن بین شیعه گفت: درست است که من بر آنها پیرو نشدم... ولی می دانم مردم عراق مرا دوست دارند. مظلومیتی که مردم عراق آن را درک کرده اند. دست که برای ده سال در خاطرشان خواهد ماند و از پذیرفتن حزب بعث پیشگیری خواهد کرد. هر چند نمی توانم ده سال دیگر زندگی کنم ولی خاطره ام باقی می ماند و مانع پیشرفت حزب خواهد شد.

(604)

پس از مدتی حکیم به بغداد بازگشت و سرانجام در 27 ربیع الاول 1390 ق. برابر با 1348 ش. برای همیشه دیده از جهان فرو بست. (605) مردم عراق در تشییعی، که در تاریخ آن کشور بی نظیر بود، بیکرش را به نجف انتقال دادند و در کنار کتابخانه ای که خود بنیاد نهاده بود، به خاک سپردند. (606)

آن بزرگوار کتابها، مسجدها، کتابخانه ها و مدرسه های بسیاری از خویش به یادگار نهاد. یادگارهایی که در کنار انبوه شاگردان دانشور (607) و فرزندان شجاع و پاکدش گنجینه آثار آن مرجع وارسته را پدید آوردند. گنجینه ای پر از نام شهیدان جاوید سید محمد باقر صدر، سید محمد مهدی حکیم، سید عبدالهادی حکیم، سید عبدالصاحب حکیم، سید علاءالدین حکیم و سید محمد حسین حکیم در شمار تابناکترین گوهرهای آن جای دارند.

علامه امینی

متوفای 1349 ش.

مصلح نستوه

سید علی رضا سید کباری

میلاذ نور

زمین و آسمان تبریز نورباران بود. بوی گل محمدی در فضای شهر پیچیده بود. بوی بهار می آمد. تبریز در شبی رؤ یایی به سر می برد. صدای حمد و تهلیل و تکبیر از همه جا بلند بود. علی علیه السلام آن شاهکار آفرینش از خدای کعبه مولودی خواسته بود، خجسته، تا یاد حماسه بزرگ غدیر را زنده کند.

باغبان آفرینش، ندای علی علیه السلام را چگونه بی پاسخ می گذاشت؟

علی علیه السلام نور خدا، امید امت، فیض حق بود. دعایش مستجاب می گردید. خطه شیران، تبریز به امید طلوع بامدادی بود که ناگه بانگ تکبیر مؤ ذن، شب را شکست و از نور خبر داد.

هزار و سیصد و بیست سال از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از مکه به مدینه می گذشت که «آقا میرزا احمد» صاحب پسر شد. سر به خاک سائید و طلوع آفتاب زندگی در خانه اش را سپاس نهاد. در کنار بستر کودک جای گرفت، بغل کرد، بوسید و بوئیدش. اشک شوق از دیدگانش بسان مرواریدی بر گونه کودک غلطید. سیمای طفل با جذبه و نوری که در آن بود. پدر را از خود برده بود. چشم از رخ فرزند بر نمی داشت. پدر نام فرزندش را «عبدالحسین» نامید تا در سیر امامت و شهادت و حماسه و ایثار گام نهد و بدین صورت عشق وافر خود به پیشوای سوم شیعیان را از خود متبلور ساخت.

سوره تربیت

روزها گذشت. فرزند به دوره ای از زندگی رسید که می توانست تعالیم پدر را به جان بپذیرد. او دیگر به بازی که توجه شده بود و در عالم خیال سیر می کرد. می خواست بداند بیاموزد و در هستی اندیشه کند. نخست آموزه های مادر را فراگرفت. آیات قرآنی و سوره های کوتاهی که با اوزان مخصوص جان او را صیقلی می داد. تا نوبت به تعالیم پدر شد. آقا میرزا احمد از دانشمندان نامی تبریز که در سال 1287 هجری قمری در قریه «سردها» از نواحی تبریز متولد شده بود. از سال 1304 برای ادامه تحصیل به شهر آمده و بعد از فراگیری مقدمات، در محضر درس علامه بزرگوار مرحوم حاج میرزا اسدالله حضور یافت. و به مرتبه ای از دانش پژوهشی رسید که صلاحیت علمی آن بزرگ از طرف زعیم بزرگوار حضرت آیه الله میرزا علی آقای شیرازی و فقیه برجسته حاج میرزا علی ایروانی مورد تاءیید واقع شد.

علم و عمل از وی شخصیتی برجسته ساخته بود. حسن سیرت، آراستگی طبیعت و پرهیزکاری وی زبانزد خاص و عام بود. (608)

وی اکنون تربیت فرزند خویش را بر عهده می گرفت تا به نیکی به بار آید و با دین محمدی و آئین علوی آشنا گردد. عبدالحسین به چنین پدری افتخار می کرد و خدای را سپاس می گفت که در خانه علم و تقوا تولد یافته و تربیت می شود.

آموزش علوم توسط پدر شروع شد و در طی سالها آموزش ادبیات فارسی و عربی، منطق، فقه و اصول انجام گرفت. عبدالحسین همانگونه که دروس متداول حوزه های علمیه را فرامی گرفت و به حفظ اشعاری چون «الفیه ابن مالک» در

علم نحو می پرداخت، در ساله هدایت پدر، اشعاری هم از بزرگان دین حفظ کرد.

از اولین شعرهایی که پدر، فرزند و شاگردش را به آموختن و حفظ آن تشویق کرد، شعری از حضرت علی علیه السلام بود. ⁽⁶⁰⁹⁾

او می دانست همانگونه که برای علم نحو ابیاتی قرار داده شده است تا با حفظ آنها اصول آن علم به آسانی در دست باشد، باید اصول اعتقادات را هم از این طریق به شاگردان مکتب توحید آموخت.

عبدالحسین کتابهای مختلفی در حدیث و اعتقادات را نزد پدر خواند و از آنها بهره برد. و مسایل مشکل را با استاد در میان نهاد و به حال آنها پرداخت. اهتمام به قرآن و حدیث، به خصوص به نهج البلاغه، وی را عاشق امام علی علیه السلام کرد. چه نیک به یادداشت آن سخن گرانمایه را که: «هیچ آیه ای در قرآن کریم نیست که اول آن «یا ایها الذین آمنوا» باشد، مگر آنکه علی ابن ابیطالب علیه السلام سردار مخاطبان آن آیه و امیر و شریف و اول ایشان است». ⁽⁶¹⁰⁾

قرآن و نهج البلاغه دو کتاب گرانقدر برای این محصل جوان بود. وی این دو کتاب را بارها مطالعه کرده و در معانی آن دقیق شده بود. گاهی در مطالعه این دو کتاب می گریست و نم نم اشک برگونه اش جاری می شد و چون دری گرانمایه در سینه وی نهان می گردید.

جد وی «مولی نجفعلی» مشهور به «امین الشرع» از اهالی آذربایجان بود که سال 1275 هجری قمری متولد شده و خویشتن را به علم و ادب و پاک و پرهیزکاری آراسته بود. آن بزرگ شیفته جمع آثار ائمه اطهار علیهم السلام بود. از آنجا که از ادب فارسی و ترکی بهره وافر برده بود، قصایدی چند به این دو زبان

داشت. خانواده عبدالحسین به مناسبت شهرت جدش به «امینی» معروف شده بود. (611)

عبدالحسین هم راهی را در پیش گرفته بود که امین شرع و مدافع اسلام ناب محمدی و علوی باشد.

قیام سرو

عبدالحسین چهارده ساله بود که شیخ محمد خیابانی بر ضد استعمار شوم انگلیستان قیام نمود. پیش از نهضت خیابانی، انقلاب مشروطیت روی داده بود، انقلابی که مردم تبریز در آن نقش مهمی بر عهده داشت. اینک خیابانی به پاس حرمت خون شهیدان، با قیامی دیگر می خواست با کج روی ها مقابله نماید. لذا شانزدهم رجب 1338 هجری قمری برابر هفدهم فروردین 1299 هجری شمسی بر ضد دولت ارتجاعی و ثوق الدوله و امپریالیستهای انگلیسی قیام کرد. این قیام به شهرهای دیگر آذربایجان هم سرایت نمود و ادارات دولتی یکی پس از دیگری به تصرف انقلابیون در آمد. شش ماه اداره شهر بر عهده کمیته ملی به رهبری خیابانی بود. مبارزی که با انگلیس، روس، آلمان عثمانی مقابله کرده و از استقلال موضع برخوردار بود.

با سقوط و ثوق الدوله، مشیرالدوله پیرنیا به نخست وزیری رسید و حاجی مخبرالسلطنه هدایت را به تبریز فرستاد تا آن مجاهد خستگی ناپذیر را دفع نماید. عصر بیست و هشتم ذیحجه الحرام مرکز انقلابیون از بین رفت و بعد از سه روز وی را در خانه شیخ حسن میانجی به شهادت رساندند.

عبدالحسین که با سخنان شیخ و اندیشه و افکار متعالی وی آشنایی داشت، چون دیگر دوستدارانش عزا گرفت و از پدر آموخت که باید پس از قیام و شهادت با مکتب دعاء فرهنگ سیاسی اجتماعی اسلام را در جامعه نشر داد.

هجرت عشق

سال 1342 هجری بود. عبدالحسین بیست و دو سال در کنار پدر با نشست و برخاست او و درسهای علمی و عملی اش، با اسلام و قرآن آشنا شده بود و از محضر بزرگان دیگری چون جناب حاج سید محمد مؤلف «مصباح الساکین» مشهور ره «مولانا» و جناب حاج سید مرتضی خسروشاهی صاحب «اهداء الحقیق در معنی حدیث غدیر» و جناب شیخ حسین مؤلف «هدیه الانام» بهره های علمی برده بود.

عشق به امام علی علیه السلام و علاقه به تحصیلات عالی وی را به کوی عشق هدایت کرد. «نجف اشرف» شهری که سابقه تاریخی آن بر همگان روشن است. حوزه علمیه نجف از دیر باز جایگاهی برای رشد و تعالی دانشجویان علوم اسلامی بود و اینک مسافر عاشق می خواست به شهر علم وارد شد.

عبدالحسین داستان هجرت با پدر در میان نهاد. پدر بر قامت برومند نظری انداخت و با دیدگانی اشکبار بر هجرت فرزند پاسخ مثبت داد. پدر از ندای امام آگاه بود و از جاذبه علی علیه السلام حکایات فراوانی به خاطر داشت. چگونه می توانست عاشق را از معشوق دور نگاه دارد؟ که او بی عشق افسرده می شد و این بر پدر سخت گران بود. پدر لذت دیدار و همنوایی با فرزند را از دامن شست و وی را به امام علی علیه السلام بخشید و فرزندش امام حسین علیه السلام همانگونه که فرزند از لذات مادی به حیات جاوید رو آورده بود.

امینی هواخواه علی علیه السلام بود و خود می دانست که علی علیه السلام او را به شهر خویش فرا خوانده است از اینرو ملامت سرزنشگران و کوردلان را به هیچ انگاشت و زیر لب زمزمه می نمود:

ملک درسجده آدم زمین بوس تو نیت کرد که در حصن تو لطیفی دید بیش از حد انسانی

شهر نجف با سابقه دیرینه از عصر شیخ طوسی مهد علم و تقوی و فضیلت بود و بزرگ دانشگاه عالم تشیع محسوب می گشت و با آشفته بازاری که در ایران - در - آغاز کودتا و سپس سلطنت رضاخان - به وجود آمده، محل مناسبی برای تحصیل به شمار می رفت.

و امینی در صدد بود با تحصیل در عتبات به جهاد علمی پردازد، عالمی فریادگر شود و مسیر حق را تداوم بخشد. وی با هجرت به نجف در صدر تکمیل معارف الهی بود. از اینرو در مکتب درس حضرات آیات سید محمد فیروز آبادی - متوفی 1345 هجری قمری - و سید ابوتراب خوانساری - متوفی 1346 هجری قمری - حاضر شد:

سپاه شقایق

شیخ مصلح سرزمین عشق، امینی در روزگاری به شهر علی ابن ابیطالب علیه السلام وارد شده بود که با از هم پاشیدن امپراطوری عثمانی، عراق به دست انگلیسهای ناپاک افتاده بود.

وی هنوز شهدای انقلاب مشروطیت را به خاطر داشت که با مظلومیتی دیگر مواجه شد و در صدد برآمد تا یاد شهیدان راه فضیلت، امت متفرق اسلامی را به وحدت و اخوت اسلامی دعوت نماید. چرا که خون شهیدان رایج ترین سکه تاریخ بشریت در راه آزادی و استقلال و امت اسلامی است. و این سکه طلایی نه در ضرابخانه های آزادیخواهان، بلکه در ضرابخانه های مستبدان به نفع امت اسلام زده شده است.

علامه امینی زندگی شهدای راه حق و فضیلت را اولین تاءلیف خویش قرار داد تا با جمع آوری گلهای بوستان فضیلت امت اسلامی را به بزرگ آرمان الهی

سوق دهد. آرمان والایی که برای تحقق آن رادمردان بسیاری وضوی خون ساخته بودند و در محراب عشق به نماز ایستادند.

علامه امینی در اولین تالیف خویش ابداع و ابتکاری به کار برد که پیش از آن کسی به انجامش موفق نشده بود. با تالیف گرانبهای «شهداء الفیضیه» گوی سبقت را از همگان ربوده و بر گذشتگان و معاصران خویش برتری یافت. از کتابهای قدیمی که در معرض نابودی و فراموشی بود گزارشاتی درباره علمای گذشته و قریب العهد فراهم آورده و به جاودانگی رساند.

بدین منظور بار سفر بسته و کشورها پیموده تا با رنج بسیار، که برای هر کس تحمل پذیر نیست، این مجموعه از شرح حال را گرد آورد. کتابخانه های ایران و عراق را زیر پا گذاشته و در کتابهای خطی کمیاب به دنبال مردانی گشته که به راه حق شهید گشته اند، وی پس از صرف سالها و ماهها این مهم را به انجام رساند⁽⁶¹²⁾ و پس از این تالیف به عنوان مجاهدی نستوه زبانزد خاص و عام شد.

برخی از دانشمندان اسلامی که با تقریظهای خود این اثر جاودانه را ستودند عبات اند از:

1 - بزرگ مرجع شیعه آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی

2 - آیه الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی.

3 - آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی.

4 - علامه محقق شیخ آقا بزرگ تهرانی.

به این ترتیب علامه امینی، با «شهداء الفیضیه» مواضع صد و سی تن از علمای دین و پیروان علی علیه السلام و آل علی علیهم السلام را از قرن چهارم تا چهاردهم به

رشته تحریر در آورد. تا امت اسلامی همچنان سرفراز و استوار در مقابل فتنه های دشمنان ایستادگی نمایند.

زمانی که استعمارگران با ترتیب دادن جنگهای جهانی در صدد برآمدند تا ملل اسلامی را مورد تجاوز قرار داده و جزو مستعمرات خویش در آورند. امینی با تالیف کتاب شریف شهداءالفضیلة بزرگ اسوه های شجاعت و ایثار را در مقابل مردم غیور مسلمان سامان داد و آنان را به پایداری و استقامت فرا خواند. در این دوره است که مجتهد مجاهد تبریز، آقا میرزا صادق تبریزی (1274 - 1351) علیه فساد و استبداد رضاخانی نهضت را شکل می دهد و آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی (1282 - 1366) نهضت خراسان را رهبری می نماید⁽⁶¹³⁾ و آیه الله کاشانی که تازه از عراق و جبهه جنگ علیه انگلیس به ایران آمده است، حرکت سیاسی خود را در مقابل استبداد رضا خانی آغاز نموده است.

غواص بحر معانی

علامه امینی به عنوان محدث، مفسر، فیلسوف و متکلم و فقیه دست به تحقیقات دامنه داری می زند. شیخ بزرگوار در صدد است فلسفه سیاسی اسلام را در هر صورت ممکن برای مردم کوچه و بازار هم قابل فهم نماید. هر چه که بعضی از بزرگان علم هم از آن غافل مانده اند.

با تحقیق و تعلیق بر کتاب «کامل الزیارات» ابن قولویه قمی که از مشایخ شیعه محسوب می گردد، معتبرترین متون زیارات را در اختیار امت اسلامی قرار می دهد و با تالیف «ادب الزائر لمن یمم الحائر» که شرح آداب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است، فلسفه زیارت را بیان می دارد.

در این باره شیخ مصلح، عبدالحسین امینی سالهاست که در پای مکتب درس اساتید بزرگی نشست و فقه و اصول و فلسفه و کلام اسلامی را فراگرفته است. از این رو «ثمرات الاسفار» را در دو جلد فراهم می آورد و بر «رسائل» و «مکاسب» شیخ اعظم انصاری حاشیه می نویسد.

همچنین رساله ای درباره «نیت» می نگارد و رساله ای در بیان «حقیقت زیارت»، تا به علمای پاکستان پاسخ داده باشد و «رساله ای در علم درایة الحدیث».

علامه امینی با تالیفات گرانقدر خویش بنیه علمی و نهاد وقاد خود را در معرض معاصران قرار می دهد و از حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی و حضرت آیه الله علامه حاج میرزا محمد حسین نائینی و حضرت آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری و حضرت آیه الله شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی، اجازه اجتهاد دریافت می دارد. و به زادگاه خویش تبریز باز می گردد تا امین الشرع دیار خویش باشد. اما دل او دیگر بار آهنگ نجف می کند.

اینک او رو به قرآن کریم آورده است تا برنامه زندگی بشر و سعادت و خوشبختی و کام روائی وی را از کتاب الهی استخراج نماید. شاگرد مکتب وحی آیاتی از کتاب مبین را بر می گزیند و به تفسیر آن می نشیند.

- سوره اعراف، آیه 172، «میثاق الاول»

- سوره اعراف، آیه 180

- سوره واقعه، آیه 7

- سوره مؤمن، آیه 11

آنگاه «العترة الطاهرة فی الكتاب العزیز» را می نگارد و حق اولویت و مولویت خاندان رسالت را تبیین می نماید.

شهر آرمانی غدیر

تألیف رسالات گوناگون، جان شیفته وی را خوشنود نساخت. لذا بر آن شد، مدینه فاضله اسلامی را به صورت منقحی امت اسلامی عرضه دارد و داستان سال دهم هجرت را در خاطره ها زنده کند و آن زمانی است که استعمارگران با حيله های خاص خود امپراطوری عثمانی را از بین برده اند و در عرصه عقیدتی دولت سنی مذهبی را که به عنوان حکومت اسلامی بر سرزمین پهناوری حکومت می کرد، از صحنه خارج ساخته اند. علامه امینی به عنوان آسیب شناس اجتماعی، اینگونه تشخیص داد که با زوال دولت عثمانی نباید به دولتهای استعمارگر اجازه داد، تا جایگزین دولت ولو ظاهر اسلامی شوند.

از دیدگاه او، امت اسلام که با زوال دولت 623 ساله عثمانی روبرو گشته است، و تلخی های بسیار چشیده، بهتر است، نظام مدینه فاضله اسلامی را که در آن اصل بنیادی غدیر مطرح است، تجربه نماید. نظامی که پیامبر جز به آن سفارش فرموده است.

علامه امینی با تألیف «الغدیر» خاطرات عصر نبوی را تجدید می کند، عصری که سروری از آن امت قرآنی است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله رهبری آن را بر عهده دارد و بعد از خود، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را معرفی کرده است.

امینی، احیاگر سنت نبوی، با «الغدیر» جلوه های شوکت و عظمت امت اسلامی را در خاطره ها زنده می دارد و اصل اصیل و محور حکومت قرآنی، جریان غدیر خم را یادآور می شود.

امینی در عصری زندگی می کند که شکست دولت عثمانی روی داده است. شکستی که اگر «اصل غدیر» و رهبری امت آنگونه که پیامبر اسلام و قرآن

کریم فرموده، اجرا می گردید، روی نمی داد و انگلیس را جرات آن نبود که عراق را جزء مستعمرات خویش درآورد.

امینی احیاگر مدینه فاضله قرآنی، با قرآن و حدیث و شعر و حماسه، مبانی فلسفه سیاسی اسلام را به جهانیان ابلاغ نمود. وی علاوه بر اینکه با رجوع به قرآن و سنت و رعایت موازین «سند شناسی» و «نقد حدیث» حقائق غیر قابل انکاری را پیش چشم امت اسلامی نهاد و مسأله اختلاف اهل یک کتاب و قبله را از میان برداشت. جهانیان را به این مسأله واقف ساخت که فلسفه امامت و رهبری از اصول شناخته شده تشیع، از مبانی اصیل اسلامی است که با رعایت آن حکومت اسلامی برقرار می گردد، آنگونه که در صدر اسلام رسول اعظم الهی و امیر مؤمنان با تکیه به این اصل، حکومت اسلامی را بنیاد نهاده و حیات سیاسی اسلام را استمرار بخشیدند.

علامه مصلح با نقد آثار و تالیفات کسانی چون «ابن تیمیه»، «آلوسی»، «قصیمی» و «رشید رضا» در صدد برآمد وحدت و اخوت اسلامی را در جهان اسلام بگستراند و تخمهای نفاق و تفرقه را بخشکاند. وی در پی اسناد حدیث غدیر، بیست و چهار کتاب تاریخی، بیست و هفت محدث و چهارده مفسر قرآن و هفت متکلم اسلامی را می یابد که به نقد حدیث غدیر پرداخته اند. آنگاه راویان حدیث غدیر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را به ترتیب حروف الفبا ذکر می کند.

وی یکصد و ده تن از اصحاب را نام می برد که حدیث غدیر را روایت کرده اند و به نام هشتاد و چهار تابعی اشاره می نماید. سپس طبقات راویان حدیث غدیر از علما را بر می شمارد از علمای قرن دوم هجری تا قرن چهاردهم سیصد و شصت تن را ذکر می کند که به نقل از حدیث شریف غدیر موفق شده

اند و علامه مجاهد برای یافتن مدارک معتبر بارها به اقصی نقاط جهان مسافرت می نماید تا آنچه را که از دین الهی در مورد خلافت کبری فرود آمده، به امت اسلام برساند. وی نخست در کتاب گرانقدر الغدیر به آیاتی که در خصوص امیرمؤمنان علی علیه السلام فرود آمده، می پردازد، برخی از این آیات نورانی عبارتند از:

آیه تبلیغ، ⁽⁶¹⁴⁾ آیه اکمال دین ⁽⁶¹⁵⁾ آیات سوره معارج ⁽⁶¹⁶⁾ آیه ولایت ⁽⁶¹⁷⁾ سوره هل اتی. همچنین احادیث نبوی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را با آمیختگی شگرفی در آغاز و انجام سخن و یا در مقام استدلال و تاءبید و تضمین یادآور می شود که بعضی از این احادیث به قرار زیر می باشند:

حدیث غدیر و ولایت، حدیث اخاء، حدیث منزلت، حدیث ثقلین، حدیث علی مع الحق و الحق مع علی، حدیث تبلیغ، حدیث انذار العشیره، حدیث ان علیا اول من اسلم و آمن و صلی، حدیث ردالشمس، حدیث سد الابواب، و صدها حدیث دیگر که در فضل و بزرگی وصی بر حق حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بر زبان پیامبر اسلام جاری گشته است.

دکتر سید جعفر شهیدی که خود در نجف و تهران از یاران آن فرزانه بود، نقل می کند که روزی علامه امینی به من گفت:

«برای تاءلیف «الغدیر» ده هزار جلد کتاب خوانده ام».

وی در ادامه سخن می گوید:

«او مردی گزافه گو نبود. وقتی می گفت کتابی را خوانده ام، بدرستی خوانده

و در ذهن سپرده و از آن یادداشت برداشته بود».⁽⁶¹⁸⁾

علامه نستوه پس از بررسی اسناد حدیث غدیر و اثبات واقعه مهم عصر نبوی، شاعران چهارده قرن را که از سفره قرآن توشه برداشته بودند، به شهادت

آورد. تا هم یادی از نام آوران و مبارزان مکتب ارجمند علوی کرده باشد و هم فضایل امام علی علیه السلام، وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به اثبات رساند. وی ادب متعهد شیعی را یکی دیگر از حجت‌های واقعه غدیر دانست و برای فراهم آوردن شعر بزرگ مردان فضیلت سالها تلاش پیگیر نمود. تا علاوه بر گردآوری شعر حماسه سرایان غدیر، اشتباهات عمدی محققین مغرض را بر ملا سازد.

سال 1364 / 1324 چاپ اول کتاب الغدیر در نجف آغاز می شود و تا نه جلد آن به طبع رسیده و در سراسر ممالک اسلامی و غیر آن منتشر می گردد. با انتشار کتاب گرانمایه «الغدیر» سیل نامه ها و ستایشها به دانشمند فرزانه و علامه خبیر ارسال می شود. این تقریظها گاه از دانشمندان بزرگ شیعه و اهل سنت است و گاه از پادشاهان کشورهای اسلامی.

نکته واحدی که در تمام ستایشها به چشم می خورد. پذیرش غدیر است به عنوان محور حرکت اسلامی و بنیان حکومت دینی و مذهبی اسلام. پادشاهی فرصت طلب در صدد هستند تا این جنبش دینی را به نفع خود به پایان رسانند ولی دانشمندان از جایگاهی بی غرضانه به مسأله می اندیشند و در حقیقت زنجیر متصل به وحی را بعد از قرن‌ها به راهنمایی مصلح بزرگ حضرت علامه امینی می یابند.

شیخ محمد سعید دحدوح از دانشمندان متتبع و امام جمعه و جماعت «اریحا» از نواحی حلب نامه ای ادیبانه به مؤلف «الغدیر» نگاشته و در آن اینگونه می گوید:

«آقای من، کتاب، «الغدیر» را دریافت کردم و آنرا مورد مطالعه قرار دادم... قبل از آنکه در امواج انبوه معانی آن وارد شوم نیروی فکر و اندیشه ام در آن

شناور گشت و شمه ای از آن را با ذائقه روحی خویش چشیدم. احساس نمودم که این همان یگانه سرچشمه و منبع آب گوارائی است که هرگز دگرگون نشود. این منبع جوشان معانی از آب باران صاف تر و گواراتر و از مشک خوشبوتر است...» (619)

بوستان هدایت

صاحب الغدیر سال 1373 هجری قمری، هشت سال پس از انتشار نخستین جلد «الغدیر» به تاسیس کتابخانه ای اقدام نمود که نام آن را «مکتبۃ الامام امیرالمؤمنین علیه السلام» نهاد و در روز عید غدیر افتتاح کرد. آغاز فعالیت این کتابخانه یا 42000 جلد کتاب خطی و چاپی بود. در تاسیس این کتابخانه نسخه های خطی از کتابخانه های معتبری تهیه شد که شماری از آنها به قرار زیر می باشند.

کتابخانه ناصریه، 30/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه مدرسه الواعظین، 20/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه سلطان المدارس، 5/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه معتازالعلماء، 18/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه فرنگی محل، 9/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه ندوة العلماء، 60/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه امیرالدولة، 110/000 جلد کتاب، لکنهو

کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، 500/000 جلد کتاب، علیگره

کتابخانه عمومی رظلا، رامپو

کتابخانه خدابخش، 50/000 جلد کتاب، پتنه

کتابخانه عمومی دانشگاه عثمانی، 111/000 جلد کتاب، حیدرآباد

کتابخانه عمومی آصفیه، 125/000 جلد کتاب، حیدرآباد
کتابخانه سالار جنگ، 52/000 جلد کتاب، حیدرآباد
و این غیر از آن کتابخانه های خصوصی و عمومی است که در ایران و عراق
دیده و استفاده شده بود.

بایست های جهان تشیع

علامه مصلح در طی سالهای متمادی با جهان تشیع و تاریخ پرفراز و نشیب
آن آشنائی کامل داشت. او به مقدار هر حرفی از کتاب الغدیر تجربه اندوخته بود
و نانوشته هایی داشت که باید در جامعه پیاده می شد، تا نظام اجتماعی، نظام
الهی گردد.

زمانی که علامه امینی را - دارالتبلیغ قم - دیدن کرد و برنامه های آن مؤ
سسه در اختیار ایشان قرار گرفت، فرمودند:

باید درسی تحت عنوان «ولایت» غیر از آنچه که در تدریس علم کلام و
اعتقادات مطرح می شود، به طلاب آموزش داده شود.⁽⁶²⁰⁾

این جز از ژرف نگری مصلح اجتماعی چیز دیگری نیست. علامه امینی برای
احیای بنیان فلسفه سیاسی اسلام تدریس مبحث ولایت را امری ضروری
تشخیص داده بود و آموزش آن در محدوده کتب کلامی و اعتقادی را کافی و
وافی نمی دانست.

وی با مشکلات تالیف و نشر کتاب آشنا بود و در این اندیشه بود تا با
تأسیس «دارالتالیف» - خانه نویسندگان - رفاه مورد نیاز محققین را در این
مکان فراهم آورده و نویسندگان بدون هیچ آشفتگی خیال به تحقیق و تالیف
مشغول شوند و اگر تالیف مناسب حوزه کارگردانندگان آن بود، خود به چاپ و
نشر آن اقدام نمایند.

از طرفی دیگر در طی تاءلیف الغدیر به نشریات بسیاری در اقصی نقاط جهان برخورد نموده بود که درباره اسلام سخنی داشتند. علاوه در صدد بود مجمعی تاءسیس نماید تا این نشریات گردآوری شده و مورد ارزیابی قرار گیرد. مباحثی که درباره اسلام، فرق اسلام، تاریخ، جغرافیا، فلسفه، کلام ادبیات، اخلاق، حقوق، اقتصاد، تفسیر قرآن کریم، سیاست و حکومت و دیگر علوم و صنایع اسلامی و... می شود به دقت مورد مطالعه قرار گیرد و سره از ناسره شناخته گردد.

حضرت علامه امینی با مطرح نمودن ولایت و امامت و بحثهای عمیق علمی و کاوشگرانه پیرامون آن از نخستین متفکران اسلامی بود که به «ولایت فقیه» در عصر غیبت رسید و بحث و درس اختصاصی پیرامون آن را امری لازم و ضروری دانست. حکومت را از آن ولی فقیه به حساب آورد و گفت:

«دیگران غاصبند و این مقام، حق مسلم آن فریادگر است.»⁽⁶²¹⁾

و در جای دیگر به صراحت هر چه تمام تر ندا برداشت:

«الامام الخمینی ذخیره الله للشیعة».

«امام خمینی ذخیره خدا برای جهان تشیع است.»

چه او از طلوع فجر صادق خبر داشت و رسالتی که بر دوش مجدد قرن نهاده شده بود. از این رو شاگردی تربیت کرد چونان حضرت نواب صفوی تا حکومت علومی را فریاد زند و با یاران خویش پایه های حکومت غاصبان را به لرزه افکند.

نماز آخر

تلاش بی پایان، معمار مدینه غدیر را دچار فتور جسمی کرد و بیمار شد. بیماری اندک اندک رو به فزونی گرفت. وی از کار باز ماند. کتاب از جلو

دیدگانش دور شد و قلم از حرکت ایستاد. بیماری و بستری شدن علامه حدود دو سال به طول انجامید و معالجات خارج از کشور هم مفید واقع نشد تا اینکه آیتی از آیات الهی و عاشقی از عاشقان ولایت و مجاهدی نستوه روز جمعه 12 تیرماه 1349 برابر 28 ربیع الثانی 1390 هجری قمری نزدیک ظهر بدرود جهان گفت. وی که همواره در نماز بود و جز به عبادت خدای کعبه و خدمت به مولود آن کاری دیگر نداشت، در شصت و هشت سالگی از دنیا رفت و جهانی را در غم ارتحال خویش فرو برد.

الغدیر وی چراغ خانه دل‌های باصفا شد و مشعل هدایت امت اسلامی.

شهید آیه الله سعیدی

شهادت: 1349/3/20 ش.

فریادی در سکوت

حسین ابراهیم زاده

تولد فریادگر

در زمانی که محو فرهنگ ملی اسلامی مردم آغاز شده بود و در سایه سرنیزه های قزاقها سکوت در کوچه ها مستانه عربده می کشید در تاریخ 1308 ش. در نوغان مشهد صدای نوزادی نه تنها سکوت خانه را شکست بلکه فریادی شد ماندگار و جاوید بر علیه سکوت و خفقان.

در حوزه نور

سید احمد پدر وی به پاس قدردانی از رضای آل محمد صلی الله علیه آله که پس از سالها فرزند پسری را به او هدیه کرده بود نام زیبای محمد رضا را بر او نهاد و برای تحویل دادن او به مکتب حیاتبخش حوزه به تعلیم و تربیت وی پرداخت.

زمانی سید محمد رضا به اقیانوس حوزه گام نهاد که هر کس دم از مذهب می زد آینده اش قلم سرخ می خورد تا چه رسد که در ترویج آن عبای پیامبر را بر دوش کشد.

سید محمد پس از پایان ادبیات دروس حوزه را با جدیت و پشتکار پی گرفت و روزها و ماهها را با کتاب و قلم سپری کرد. گرچه در «منطق» محمد رضای جوان در مقابل سکوت زمانه اش فریاد بود و «اصول» را خط و راهی می دانست که جدش حسین علیه السلام از خانه خدا (کعبه) تا خدا (کربلا) ترسیم ساخته بود ولی منطق و اصول را نزد فرزنانگان و استادان نامی آن زمان چون

ادیب نیشابوری، شیخ هاشم و شیخ مجتبی قزوینی که آوازه نام آنان همه جا را فراگرفته بود آموخت.

در این دوره انتخاب همسر از خاندان طباطبایی که از نوادگان میرزای شیرازی آن فریادگر نامی که بیگانه ستیز عصر خود به شمار می رفت خود نشانی دیگر از انتخاب راه پرحادثه او بود.

سعیدی پس از پایان دروس سطح و بهره مند شدن از استادان نامدار حوزه مشهد راهی قم شد و در درس مرجع عالیقدر شیعه آیه الله بروجردی شرکت کرد و از محضر پر فیض کسب معرفت نمود. اما در این هنگام آوازه رادمردی به نام حاج آقا «روح الله» سعیدی را به درس او کشید، سعیدی به محض ورود به درس او گمشده خود را یافت و همه چیزش را به نگاهش باخت، سعیدی احساس می کرد که هر جا مراد او حضور می یابد سکوت رخت بر می دارد. و این سرآغاز فریادش شد. عشق و علاقه سعیدی نسبت به امام در هیچ قاموسی نمی گنجد و هیچ واژه ای توان ترسیم آنرا ندارد و این عشق و علاقه تنها یکطرفه نبود چرا که امام در نامه ای به او واژه ها را ناتوان تر و علیل تر از آن می داند که با کمک آنها محبت خود را به نشان دهد و در قسمتی از آن چنین می نویسد:

«من از افرادی مثل شما آنقدر خوشم می آید که شاید نتوانم عواطف درونی را آنطور که هست ابراز کنم من قادر نیستم عواطف امثال شما را جواب بدهم لکن خداوند متعال قادر است»

تجربه زندان

امام که قبل از آغاز نهضت روحانیت طوفانی را در وجودش به پا کرده بود شاهد اولین تجربه زندان وی گشت او که به اتفاق آقای خزعلی، آقای مکارم و

آقای سبحانی و آقای دوانی برای سفری تبلیغی به خوزستان رفته بود در «خسرو آباد» آبادان شیشه عمر پشه سکوت را سیمرغ وار به سنگ زد و برای اولین بار میله های سرد زندان را تجربه کرد که با وساطت فضلاء پس از چندی از زندان آزاد گشت.

جرقه قیام

لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و عکس العمل اعلامیه های شدیدالحن امام و سرآغاز قیام روحانیت و مردم به رهبری امام گشت که دستگاه اوج رذالت حوزه در مدرسه طالبیه تبریز و فیضیه قم به تصویر کشید سعیدی که خود در این نهضت شرکت کرده بود پس از فروکش کردن تهاجمات دستگاه به همراه برخی از فضلاء قم روانه کویت شد که روز 11 محرم همان سال از فاجعه خونین 15 خرداد و دستگیری امام باخبر شد.

خشم سریای وی را گرفت نخست با دیگر فضلاء ایرانی نامه هایی را به آیه الله حکیم و آیه الله خویی نگاشت اما روح بی آرام او مانع آن شد که تنها به این مقوله اکتفا کند و با شناخت کامل از دستگاه اطلاعاتی قوی شاه در کویت به حسینیه «فحیعل» بازگشت و نیروهای اطلاعاتی را به تعجب وا داشت. او که می دانست در بازگشت توسط دستگاه امنیتی کشور دستگیر می شود تا آزادی امام در کویت در خانه حجة الاسلام سید عباس مهری ماندگار شد به گزاف نرفته ایم اگر بگوئیم سعیدی هم بند امام و هم سلول امام بود چرا که آن روز که امام به زندان گام نهاد، سعیدی هم با سخنرانی آتشین در کویت زندانی شد.

سعیدی صفر سال بعد مخفیانه و با لباسهای مبدل کویت را به قصد ایران ترک کرد، از آنجا که در بینش سعیدی بیرون آمدن یک طلبه از لباس روحانی کاری منحوس به شمار می رفت نامه ای به این مضمون به امام نوشت.

«سیدی و مولای با قیافه منحوس وارد قم شده ام و اجازه ملاقات می
خواهم»

امام نیز با روی گشاده سعیدی را به حضور پذیرفت و مرید و مراد پس از
ماهها همدیگر را در آغوش گرفتند.

تبعید خورشید

عکس العمل شدید امام در مقابل لایحه خفت بار کاپیتولاسیون در مهرماه
1342 منجر به تبعید امام به ترکیه و سپس نجف گشت... هشدار سعیدی با دهها
تن از فضلاء قم در نامه ای به هویدا به سال 44/7/30 نشانگر پیگیری او و
دیگر فضلاء قم برای بازگرداندن حضرت امام بود. سعیدی تنها فرستادن نامه،
اظهار همدردی و همراهی با امام را در قالب نوشته ها کافی نمی دانست بلکه
احساس می کرد که امام را باید به حوزه علمیه نجف شناساند از اینرو مخفیانه و
از راهها و گذرگاههای مخفی مرز به عراق و به نجف اشراف رفت. او در یکی
از مدارس علمیه طی جلساتی بر فراز منبر به معرفی چهره واقعی امام و بعد
علمی ایشان پرداخت و با بیان شخصیت مرادش بر شمار مریدانش افزود.

سعیدی در مسجد امام هفتم علیه السلام

سعیدی در فراق امام ماندن خود را در قم به صلاح نهضت روحانیت نمی
دانست و بر آن شد که فریاد بر علیه نظام را به گوش سایرین برساند از اینور
نخست به تفرش رفت و در آنجا به افشاگری فجایع رژیم سفاک پهلوی
پرداخت در این زمان بود که از سوی مردم تهران برای اقامه نماز جماعت و
سخنرانی در مسجد امام موسی بن جعفر علیه السلام دعوت شد. سعیدی این فرصت
طلایی را از دست نداد چرا که پایتخت را محلی خوب برای فعالیت های
سیاسی و اجتماعی خود دانست سال 1345 ش. که سال ورود سعیدی به محله

غیائی در مسجد امام موسی بن جعفر علیه السلام در میدان خراسان بود نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی است. امام در همان روزهای نخست با فرستادن نامه ای به سعیدی حرکت او را مورد تاءیید قرار داد و چنین نگاشت.

«از اینکه تهران تشریف برده اید از جهتی خوشوقت شدم چون مرکز از هر جا بیشتر احتیاج به علماء عاملین دارد مساعلی جمیله جنابعای مورد تقدیر تشکرات»

سعیدی با تاءسیس حوزه علمیه، تشکیل کلاس برای بانوان، تشکیلات امر به معروف و نهی از منکر و تاءسیس کتابخانه فعالیت‌های حوزه را آغاز کرد. اما آن چیزی که بیش از هر فعالیت دیگری سعیدی در آن زمان به چشم نمی آمد و در سالهای پس از شهادت او به ثمر نشست دمیدن روح حماسه فریاد در کالبد نوجوانان و جوانان آن محله بود. سعیدی در این سال کانون انقلاب را همچنان گرم نگه داشت و با سخنرانی های گرم و آتشین علنا خمینی را فریاد زد مجموعه سخنرانیها و نوارهای برجا مانده او در این سال جزو گویاترین صفات تاریخ همیشه خونبار تشیيع است.

گزارشهای ساواک در این سال گویای این حقیقت است که وی در مدت سالهای اقامت در تهران بی مهابا به رژیم می تاخته است. در گزارش شب 45/4/31 ساواک آمده است.

«طبق اطلاع واصله ساعت 20/30 روز 45/4/31 جلسه موسی بن جعفر با حضور قریب یکهزار نفر از طبقات مختلف تشکیل گردیده است. در این جلسه سعیدی ابتدا چند دقیقه درباره آیه الله خمینی و کتک زدن طلبه ها در قم صحبت کرد و مردم با شنیدن اسم خمینی صلوات فرستادند.

نامبرده... فن حمله به یهودیان فلسطین و امریکا اضافه کرد اینها کارشان در این مملکت بالا گرفته و دستشان در همه کار باز است و کسی از آنها جلوگیری نمی کند ولی جلسات ما را تعطیل می نمایند سه سال پیش آیه الله خمینی از دولت خواست که اسرائیل در کشور سفارتخانه نداشته باشد ایشان این جریانات را پیش بینی می کرد.

ما باید برای مبارزه کردن تشکیلات داشته باشیم تا بتوانیم در مقابل دشمن مقاومت کنیم و با دولتی که علماء ما را زندانی و تبعید می کند مبارزه نمائیم. من راهی را می روم که امام حسین علیه السلام و رهبر عالیقدر دین ما آیه الله خمینی رفت و تا پای جان ایستادگی کرد. من حرف خود را می گویم و مبارزه را ناتمام نمی گذارم.

در پی برگزاری مجلس از سوی سعیدی برای شهید سید کاظم قریشی وی به تاریخ 45/5/8 به اتهام «اقدام علیه امنیت داخلی مملکت» از طرف شهربانی دستگیر و به دست سیاه دلان ساواک سپرده شد. سعیدی در تاریخ 45/7/11 از زندان آزاد و استوارتر و راسخ تر از قبل وارد میدان شد تا بار دیگر شیشه عمر سکوت را با فریاد خویش بر سنگ زند.

سعیدی در بهار 1346 مخفیانه از ایران خارج شد و خود را به جوشش گاه فریاد رساند وی پس از ملاقات با حضرت امام در نجف اشرف با روحیه مضاعف به ایران بازگشت در کنار سخنرانیهای گرم آتشین تلاش برای تشکل، چاپ استفتائات حضرت امام و راه اندازی نشریه ای به نام نشریه مسجد امام هفتم علیه السلام از فعالیتهای دیگر اوست. که از این نشریه ها می توان به جملات و نقطه نظرهای علماء در خصوص شخصیت امام اشاره کرد که در آن زمان از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. شگردهای ساواک در برخورد با سعیدی یکی از

ناجوانمردانه ترین شگردها است. برهم زدن مجالس او توسط اراذل و اوباش - قطع آب - و برق مسجد، تهدید و تطمیع نماز گزاران مسجد امام هفتم علیه السلام به گونه ای او را در محدودیتی سخت قرار داده بود تا جائی که او در یک ماه قبل از عروج خونینش در تاریخ 49/2/18 در مسجد موسی بن جعفر علیه السلام غریبانه و مظلومانه می گوید:

... این شما هستید که بایستی با کمکهای مادی و معنوی خود این پناهگاه اسلام را حفظ کنید.

آقایان باور کنید من امسال آنقدر مجالس روضه خوانی زنانه رفتم تا توانستم مخارج این مسجد را تامین کنم...

آخر من نمی دانم که چرا آنقدر مردم از من فرار می کنند؟

آیا به جرم این است که من از رهبر عالیقدر حضرت آیه الله خمینی طرفداری می کنم؟ اگر از این وضع هراس دارید باید بگویم که نترسید این من هستم که بایستی جواب دولت و سازمان امنیت و کلانتری را بدهم نه شما پس در این صورت دیگر چرا از من کناره گیری می کنید؟

اعلامیه فریاد

در پی هجوم سرمایه داران غرب به سوی ایران حوزه علمیه قم طی اعلامیه در اردیبهشت ماه 1349 ضمن محکوم کردن این حرکت غرب و مشی وطن فروشانه دستگاه سلطنتی به افشاگری علیه این جنایت بزرگ دست زد. سعیدی که می دید پس از این اطلاعییه سکوتی مرگبار سراسر محافل مذهبی و روشنفکری را فراگرفته است و سکون مرز پیویش و رویش انقلاب در هم نوردیده است. جنایتی بزرگ تر از کاپیتولاسیون و قراردادی استعماری تر از شب کو در شرف تکوین است. قلم بدست گرفت و قبل از اینکه شیشه عمر

سکوت را بشکنند با خون خود بار دیگر این جمله را امضاء کرد «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی».

حضرت آیه الله اعظم الله اجورنا و اجورکم

لابد میدانید که این روزها با مطرح شدن مسئله سرمایه گذاری امریکائیا در ایران مصیبت بسیار بزرگ و خورد کننده ای بر ملت این سرزمین روی آورده که مملکت را در آستانه سقوط و نابودی قرار داده و به مضمون آیه شریفه «یکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخرالجبال هدا» «هیئت حاکمه ستمگر عامل استعمار ایران چنان در برابر اربابان استعمارگر خود خاضع و تسلیم گردید که طوق بندگی و عبودیت آنان را به گردن افکنده و به منظور نزدیکتر شدن به غارتگران استعمارگر جان و مال و نوامیس ملت ایران را به پیشگامان تقدیم می دارد هم اکنون این بندگان استعمار غرب قربانی جدیدی برای درگاه خدایان دلار و اسلحه تدارک دیده اند که با تقدیم آن بطور دربست اقتصاد ما و به دنبال آن دین و سایر افتخارات ما به چنگال آنان خواهد افتاد. همانطور که قبلا سیاست ما را قبضه کردند که این مصائب را به دنبال خود آورده است بحق و حقیقت سوگند که این اقدام جدید آنچنان مصیبت بزرگ و خطرناکی است که مسائل مهمی از قبیل امتیاز تنباکو، کاپیتولاسیون و سایر حوادث که برای هر یک از آنها جامعه روحانیت پیشقدم در اعتراض و مبارزه بوده و قربانیانی داده است در قبال آن کم اهمیت و کوچک است.

چقدر جای تعجب است که شما پیشوایان دینی در مقابل این خطر بزرگ سکوت اختیار کرده و برای جلوگیری از آن اقدامی نمی کنید؟

برای ما باور کردنی نیست که بگوئیم شما دین و آخرت را با زندگی چند روزه دنیا معامله کردید و خود را مشمول آیه شریف «اتستبدلون الذی هو ادنی

بالذی هو خیر» و آیه شریفه «ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة» نموده باشید راستی چرا شما مهر سکوت بر لب زده اید؟ و در این باره چیزی نمی گوئید؟ خود می دانید که موضوع سرمایه گذاری صهیونیست های آمریکایی در ایران از تاسیس سینما در قم (که برای جلوگیری از آن چه سر و صدایی به راه انداختید) برای اسلام و مسلمین خطرناکتر است. امروز روز فریاد و اعتراض است صدای خود را با اعتراض بلند کنید، داد بزنید، فریاد کنید، یک پارچه و متحد علیه این قرارداد خائنانه مبارزه نمائید تا در پیشگاه خدا و پیشینیان بزرگ خود چون مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی و مرحوم شیرازی و نیز نسل آینده رو سفید و سربلند باشید «یوم تبيض وجوه و تسود وجوه»

سعیدی خراسانی

در حلقه خفاشان

اعلامیه و نامه تند سعیدی خطاب به علمای شهرهای ایران رژیم منحوس پهلوی را به وحشت انداخت دستگاه اطلاعاتی رژیم بخوبی به این موضوع پی برد که اگر دیر بجنبند سعیدی علما را به دادن فتوی علیه این قرارداد راضی می کند از اینرو با بسیج نیروها خود را مهیای یک اقدام سفاکانه کرد.

سپهد مقدم بدنبال گزارش این اعلامیه دستور داد.

خواهشمند است دستور فرمائید نامبرده بالا را احضار و به وی تذکر داده شود از تحریک افکار عمومی علیه اقدامات دولت خودداری نماید و در غیر این صورت شدیدی درباره وی گرفته خواهد شد حتما رفتار و گفتار مشارالیه را دقیقاً تحت مراقبت دهند و نتیجه را اعلام دارند.

مدیر کل اداره سوم - مقدم

در زیر دستور مقدم پی نوشت شده است.

ریاست اداره یکم فرمودند: با توجه به اینکه قرار است نامبرده دستگیر شود لزومی به ارسال نامه فوق نیست «پرونده محمد رضا سعیدی بایگانی شود»
خفاشان ساواک که سالها انتظار چنین روزی را داشتند خود را آماده دستگیری فریادگر حماسه ها کردند سعیدی با دلی آکنده از درد در روز 11 خرداد ماه 1349 پس از اتمام نماز راهی خانه شد ساعت یک بعد از ظهر بود که سعیدی آماده استراحت و صرف نهار شد که جلادان پهلوی به منزل او یورش بده و او را آماده قربانی کردن در پای خدایان زور و خدایان زر کمپانیهای غربی و راکفلرها کنند.

ساواک دست به کاری بی سابقه در تاریخ جنایت خود و تاریخ دستگیری آزادمردان در جهان زد.

10 روز فقط 10 روز از تاریخ دستگیری تا شهادت نشان از سالها خشم اندوخته دستگاه و خروش بی پایان سعیدی است.

نشان ناامیدی ساواک از خاموش کردن این فریاد بود.

عقر به ساعت 9 شب چهارشنبه 20 خرداد 1349 را نشان می داد بعضی از سلولهایی که در مجاورت سلول سعیدی در زندان قزل قلعه قرار داشت عمدا باز نگه داشته بودند که ناگهان برق زندان خاموش شد.

وحشت سرپای زندانیان را فرا می گیرد رفت و آمد در راهرو زندان شروع و مسیر گامهای جلادان تا سلول سعیدی امتداد دارد که ناگهان صدای کشمکش از سلول سعیدی با فریاد او به پایان می رسد.

جلادان مسیر آمدن را بار دیگر طی می کنند و سکوتی مرموز راهرو زندان را فرا می گیرد با روشن شدن برق زندانیان از سلولها بیرون می ریزند و به

سوی سلول سعیدی می روند و با پیکر بی جان سعیدی در حالی که عمامه سیاه او به دور گردنش پیچیده شده بود روبرو می گردند، بغض زندانیان می ترکد، فریاد باز هم فریاد

امام در سوگ

خبر شهادت سعیدی از مرزها گذشت و متن تسلیت نامه فضلا و محصلین حوزه علمیه به امام خمینی (ره) رسید و امام راحل را در سوگ این یار و شاگرد وفادار خود نشاند طلاب و شاگردان انقلابی امام بر آن شدند تا نام و خاطره او را زنده نگه دارند.

فاتحه سعیدی به طولانی ترین فاتحه در نجف اشرف مبدل شد. امام مخارج فاتحه سعیدی را بر عهده گرفت و چهل شب خود صاحب عزای سعیدی شد و پیامی را برای فضلا و محصلین حوزه علمیه فرستاد که در پایان آن آمده است. من قتل فجیع این سید بزرگوار و فداکار را که برای حفظ مصالح مسلمین و خدمت به اسلام جان خود را از دست داد به ملت اسلام عموما و خصوصا به ملت ایران تعزیت می دهم از خداوند متعال رفع ید دستگاه جبار و عمال کثیف استعمار را مسئلت می نمایم.

سفاکان و کوردلان که تحمل این همه عظمت و بزرگی را نداشتند چندین شب برق «مسجد عمران» مسجدی که در آن امام و یارانش در سوگ سعیدی نشسته بودند همانند شبی که سعیدی در مسجد «امام موسی بن جعفر علیه السلام» به سخن می نشست و شبی که در زندان «قرل قلعه» به معراج رفت خاموش کردند.

غافل از اینکه نور سعیدی هرگز با خاموش شدن برق به خاموشی نمی گراید و مردی که سکوت را زیر دستان فریاد خفه کرد.

و مرگ را زیر گامهای شهادت کشت.

«سعیدی» دو دنیاست و سعید دو دنیا چراغی است که خداوند وعده

جاودانگی او را داده است

«یریدون لیطفوا نور الله با فواهم و الله متم نوره و لوکره المشرکون»

علامه شعرانی

متوفای 1352 ش.

نگهبان فرهنگ

خاندان علم و تقوا

علامه بزرگ شیخ ابوالحسن شعرانی، از شخصیت‌های برجسته دانشمندان کم نظیر اسلامی قرن چهاردهم هجری است. او بازمانده خاندانی از خاندانهای علم و دانش و تقوا و معنویت بود. و اینک یادی از نیاکان پاک او:

1. ملا فتح الله کاشانی سلسله نسب میرزا ابوالحسن شعرانی، به دانشمندی بزرگ و قرآن شناسی فرزانه یعنی علامه «ملا فتح الله کاشانی» (م 988 ق.) مفسر معروف عصر صفویه می رسد. تفسیر «منهج الصادقین» وی به زبان فارسی شهره آفاق است.

2. ابوالحسن مجتهد تهرانی جد اعلای میرزا ابوالحسن شعرانی، شیخ ابوالحسن مجتهد تهرانی (1200 - 1272 ق.) است. در تهران و سپس اصفهان به تحصیل پرداخت آنگاه عازم عراق شده و در حوزه های علمیه آن دیار نزد بزرگانی چون سید علی طباطبایی (صاحب ریاض) ادامه تحصیل داد و با اجازه اجتهاد به تهران مراجعت کرد.

3. آخوند غلامحسین پدر بزرگ میرزا ابوالحسن شعرانی، آخوند غلامحسین، یکی از علمای متقی و فاضل تهران بود.

آخوند در سال 1313 ق. در نجف اشرف به خاک سپرده شد. (622)

4. حاج شیخ محمد تهرانی: حاج شیخ محمد تهرانی، پدر میرزا ابوالحسن

شعرانی عاملی متقی بود. در سال 1346 ق. از دنیا رفت. (623)

تولد و تحصیل

میرزا ابوالحسن شعرانی در سال 1320 ق. در تهران و در خانواده ای روحانی و دانش پرور، به دنیا آمد و پرورش یافت. سواد قرآنی را نزد پدر عالمش، شیخ محمد تهرانی، آموخت و در حقیقت پدرش نخستین معلم او بود. بعدها که کمی بزرگ شد وارد مدرسه مروی تهران گشته، به تحصیل پرداخت. ادبیات عرب، فارسی، منطق، فقه، اصول، فلسفه، ریاض، و... را طی سالها آموخت. از معروف ترین اساتید او در حوزه علمیه تهران، می توان از آیه الله حاج میرزا مهدی آشتیانی نام برد. همچنین حکیم محقق میرزا محمود قمی از اساتید او بود که مردی زاهد و دانشمند بود. (624) حبیب الله ذوالفنون (625) نیز استاد ریاضی میرزا ابوالحسن شعرانی در حوزه تهرانی بود.

میرزا ابوالحسن شعرانی، در دوره جوانی که حوزه علمیه قم تازه تاسیس شده بود، سفری به آن دیار کرد و در محضر اساتیدی مانند آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (موسس حوزه) و حاج شیخ عبدالنبی نوری به ادامه تحصیل پرداخت.

شعرانی 26 ساله بود که پدر عالم و بزرگوارش را از دست داد. این حادثه برای او بسیار سنگین بود ولی هرگز اراده او را در راه سالها کسب دانش و سیر در آفاق و انفس برای تحصیل علم و سیر و سلوک، سست نکرد.

این بود که او پس از سالها تحصیل در حوزه تازه تاسیس قم، آهنگ حوزه کهن و پرخطر نجف اشرف کرد و مدتها در آنجا موفق به بهره گیری از محضر اساتید بزرگ شد. در بین اساتید حوزه علمیه نجف، سید ابوتراب خوانساری (متوفای 1346 ق.) بیشتر از دیگران، شعرانی را مجذوب خود کرد. سید

ابوتراب خوانساری در بین علماء شخصیت برجسته ای داشت و علاوه بر فقه و معارف شیعه، با فقه اهل سنت نیز آشنا بود. (626)

بازگشت

شیخ ابوالحسن شعرانی پس از تکمیل تحصیلات علمی و سیر و سلوک عرفانی و عملی، در اوج استبداد رضا خانی، به تهران بازگشت و شروع به تبلیغ و تدریس و تحقیق و ادامه سیر و سلوک کرد. او خود در این باره می نویسد:

«چون عهد شباب به تحصیل علوم و حفظ اصطلاحات و رسوم بگذشت... از هر عملی بهره بگرفتم و از خرمی خوشه برداشتم. گاهی به مطالعه کتب ادب از عجم و عرب، و زمانی به دراست (تدریس) اشارات (ابن سینا) و اسفار (ملاصدرا) و زمانی به تتبع تفاسیر و اخبار، وقتی به تفسیر و تحشیه کتب فقه و اصول و گاهی به تعمق در مسائل ریاضی و معقول تا آن عهد به سر آمد...

سالیان دراز، شب بیدار و روز تکرار همیشه ملازم دفاتر و کراریس (همراه دفترها و جزوه ها) و پیوسته موافق اخلام و قراطیس (همدم قلمها و کاغذها) ناگهان سروش غیب در گوش، این ندا داد که علم برای معرفت است و معرفت بذر عمل و طاعت، و طاعت بی اخلاص نشود و این همه میسر نگردد مگر به توفیق خدا و توسل به اولیا، مشغولی تا چندها.

علم چندان که بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی شتاب باید کرد و معاد را زادی فراهم ساخت، زود برخیز که آفتاب برآمد و کاروان رفت، تا بقیمتی باقی است و نیرو تمام از دست نشده، توسلی جوی و خدمتی تقدیم کن. « (627)

آشنای با زبانهای متعدد

علامه شعرانی علاوه بر مهارت کافی در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و فلسفه و ریاضی و عرفان و کلام و... با چندین زبان - غیر از فارسی و عربی - آشنا بود:

1. فرانسه شعرانی به زبان فرانسه، کاملاً تسلط داشت و بسیاری از کتب علمی اسلامی ترجمه شده به زبان فرانسه را خود مطالعه و با متن اصلی تطبیق می کرد و صحت و سقم ترجمه را تعیین می نمود.
2. ترکی زبان ترکی را مثل زبان مادری می دانست و می خواند و می نوشت.
3. انگلیسی وی به زبان انگلیسی نیز به قدر متعارف و لازم آشنایی داشت.
4. عبری شاید شگفت انگیز باشد که عاملی دینی با آن همه وسعت اطلاعات و اشتغالات در علوم مختلف، به زبان عبری هم تسلط داشته باشد! ایشان این زبان را از یک روحانی یهودی فراگرفته بود. (628)

شاگردان فرزانه

علامه میرزا ابوالحسن شعرانی در مدت عمر پر برکت خویش شاگردانی فرزانه و حکیم و فقیه تربیت کرد. بسزاست به معرفی برخی از آنان بپردازیم.

1. آیه الله میرزا هاشم آملی (1322 - 1413 ق.)

او در شهرستان آمل متولد شد و پس از گذراندن دوره ابتدایی و مقدماتی، عازم تهران شد و در نزد شهید مدرس، سید محمد تنکابنی و شعرانی ادامه تحصیل داد. در سال 1345 ق. به قم رفت و دوره عالی فقه و اصول را از آیه الله شیخ عبدالکریم حائری و آیه الله سید محمد حجت کوه کمری فراگرفت و به درجه اجتهاد رسید. مدتی نیز در نجف در محضر میرزا حسین نائینی، آقا ضیاء

عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی ادامه تحصیل داد. او سالها در حوزه علمیه قم به تدریس فقه و اصول پرداخت و شاگردانی بزرگ و دانشمند تربیت کرد. (629)

2. آیه الله شیخ عبدالله جوادی آملی

از فقها، مفسران و فلاسفه بزرگ معاصر و از اساتید حوزه علمیه قم دارای دهها اثر علمی و فقهی و تفسیری است. (630)

3. آیه الله شیخ حسن حسن زاده آملی

حکیم الهی، فقه، ریاضیدان، ادیب، شاعر و متبحر در نجوم و هیئت، و عارف سالک معاصر، که در آسمان دانش و معرفت همچون خورشید می درخشد. ایشان سالها در تهران از محضر علامه شعرانی در زمینه فقه و تفسیر و ریاضی و حکمت و عرفان و... استفاده کرده و بهره های فراوان برده است و خاطراتی شیرین و شنیدنی از آن استاد الهی به یاد دارد.

4. استاد شیخ محمد حسن احمد فقیه یزدی

استاد شیخ محمد حسن احمدی فقیه یزدی، از شاگردان موفق علامه شعرانی و از اساتید حوزه علمیه قم است.

5. علی اکبر غفاری (631)

استاد دانشمند علی اکبر غفاری از شاگردان فرزانه علامه شعرانی است که در زمینه تصحیح، تحقیق و طبع آثار حدیثی شیعه خدمات ارزنده ای انجام دادند.

6. محدث ارموی (1323 ق - 1358 ش) (632)

استاد علامه مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی از شاگردان علامه شعرانی بود. در شهر ارومیه دیده به جهان گشود و پس از عمری تحصیل و تحقیق و تالیف و تصحیح آثار علمی و دینی گذشتگان، در سال 1358 شمسی

در تهران در گذشت. او بیشتر از هفتاد اثر گرانقدر را تصحیح یا تءالیف کرده است.

یادگارهای ماندگار

آثار قلمی علامه شعرانی، بهترین وسیله شناخت وسعت و عمق علم و دانش و تفکر اوست:

الف - تفسیر و علوم قرآنی: 1. حاشیه بر مجمع البیان (در ده جلد) 2. تصحیح کامل تفسیر صافی (در دو جلد) 3. حواشی و تعلیقات بر تفسیر منهج الصادقین (در ده جلد) 4. مقدمه و حواشی و تصحیح کامل تفسیر ابوالفتوح رازی (در دوازده جلد) 5. نثر طوبی، دائره المعارف اصطلاحات قرآن، از الف تا حرف صاد. 6. تجوید قرآن 7. طبع و چاپ بیش از 60 نسخه قرآن در اندازه ای مختلف.

ب - حدیث و روایت: 1. جمع حواشی و تحقیق و تصحیح کتاب وافی اثر مرحوم فیض کاشانی (در سه جلد) 2. تعلیقات بر شرح اصول کافی اثر ملا صالح مازندرانی، (در دوازده جلد) 3. تعلیقات بر وسائل الشیعه (از جلد 16 تا 20) 4. حاشیه بر ارشاد القلوب دیلمی. 5. ترجمه و شرح دعای عرفه سید الشهداء علیه السلام، ضمیمه کتاب فیض الدموع. 6. ترجمه و شرح مفصل صحیفه کامل سجاده 7. تحقیق و تصحیح جامع الرواة 8. رساله در علم درایه.

ج - فقه و اصول: 1. المدخل الی عذب المنهل، در اصول 2. شرح کفایة الاصول - آخوند خراسانی 3. شرح تبصره علامه حلی 4. حاشیه کبیره بر قواعد 5. رساله در شرح شکوک صلاة در عروة الوثقی 6. فقه فارسی و مختصر برای تدریس در مدارس 7. مناسک حج با حواشی 9 نفر از مراجع تقلید.

د - فلسفه و کلام: 1. شرح تجرید در علم کلام 2. حاشیه بر فصل الخطاب محدث نوری 3. کتاب راه سعادت در اثبات نبوت و رد شبهات یهود و نصارا 4. ترجمه کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانية» با نقد لغزشهای نویسنده (جرق جرداق) 5. تعلیقاتی بر کتاب «محمد پیامبر و سیاستمدار» نوشته مونتگمری وات. 6. اصطلاحات فلسفی 7. مقدمه و حواشی محققانه بر اسرارالحکم سیزواری

ه هیئت و نجوم: 1. شرح عمل به زیج (جدولی که از روی آن به حرکات سیارات پی می برند) مبتنی بر هیئت جدید. 2. تعلیقه و مستدرک تشریح الافلاک با اشاره به هیئت جدید. 3. هیئت فلما ریون، ترجمه از زبان فرانسه 4. تقاویم (تقویمهای) شبانه روزی

و - تاریخ: 1. ترجمه «نفس المهموم» اثر حاج شیخ عباس قمی 2. مقدمه، تصحیح و تحقیق کشف الغمه 3. مقدمه و تصحیح منتخب التواریخ 4. مقدمه کتاب وقایع السنین خاتون آبادی 5. مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر کتاب «روضه الشهداء».

ز - فنون دیگر: 1. تصحیح کامل و مقدمه و حاشیه بر جلد اول و سوم کتاب «نفایس الفنون فی عرابس العیون» اثر محمود آملی از دانشمندان قرن هشتم.
(633)

وفات

علامه میرزا ابوالحسن شعرانی در اواخر عمر دچار ضعف و بیماری قلب و ریه شد و زیر نظر پزشک بود. وقتی بیماری اش شدت یافت برای معالجه به آلمان برده شد و در بیمارستانی در شهر هامبورگ بستری گردید. اما معالجات سودی نبخشید و شاید تقدیر چنین بود!...

سرانجام این عالم عامل و دانشمند کم نظیر، پس از هفتاد و سه سال زندگی پرافتخار، در شب یکشنبه، هفتم شوال 1393 (1352/8/12) جان به جان آفرین تسلیم کرد و دعوت حق را لبیک گفت:

روز چهارشنبه، جنازه اش به تهران و قبل از ظهر روز پنجشنبه تشییع گردید و در جوار ملکوتی حضرت عبدالعظیم حسنی، روبروی باغ طوطی، به خاک

سپرده شد. (634)

آیه الله العظمی سید محمود شاهرودی

متوفای 1353 ش.

آموزگار زهد

عباس عبیری

ولادت

1301 ق. برای قلعه آقا عبدالله سالی فراموش ناشدنی بود. ستاره بخت این قلعه از یاد رفته، از خانه کلین سید علی، کشاورز پاک نهاد آبادی، برآمد⁽⁶³⁵⁾ و آرام آرام سمت مرکز آسمان دانش و پرهیزکاری روان شد. مردمی که به یاد آقا عبدالله، پیر یارسا و دانشور دهکده، به خانه فرزندش سید علی می شتافتند⁽⁶³⁶⁾ آثار بزرگی را در سیمای پور پاک سرشت آبادی مشاهده می کردند. پدر که هوای کامیابی فرزند در سر می پروراند سید محمود را به آموختن قرآن فراخواند و اندکی بعد وی را روانه بسطام ساخت تا در خدمت استاد کهنسال آن منطقه اندوخته هایش را فزونی بخشد. استاد بسطامی مهربان و نیک اندیش بود و شاگردانش را به سفره قناعت خویش فرا می خواند. هر چند این کار وی روح صمیمیت در فضای دل کودکان می پراکند ولی دشواریهایی نیز در پی داشت؛ او به سبب کهولت پس از صرف غذایی اندک، خدای را سپاس می گفت و دست از خوردن می کشید، سید محمود و دوستش نیز به احترام استاد گرسنه خوان را ترک می گفتند. ادامه این روند زندگی در بسطام را دشوار ساخت و شاگردان را به چاره جویی فرا خواند.

آری سرانجام گرسنگی توان ایستادگی در بسطام را از نوباوگان قلعه آقا عبدالله ستاند و آنه به شوق غذا فاصله دو فرسنگی بسطام تا آبادی را یک نفس دویدند و یکسره به ظرف نان یورش بردند. (637)

سالهای آغازین دانش اندوزی با همه دشواریها شتابان گذشت و فرزند پاکدل سید علی در این مدت با الفبای جاودانگی و کمال آشنا شد. پای بندی نوباوه آسمان تبار قلعه آقا عبدالله به آیین وحی در این سالها روستاییان سخت کوش را شگفت زده ساخت.

نگاهی گذرا به دو رخداد آن روزگار می تواند ما را با اندیشه آسمانی کودک فرزانه شاهرود آشنا سازد:

1 - روزی سید محمود گوسفندان را به چرا برد. در دشت مردی از وی پرسیدن این دامها از کیست؟ کودک پاسخ داد: سید علی مرد پرسید: می دانی در چه مکانی می چرند؟

سید محمود گفت: آری، دشت خداست.

مرد گفت: نه، این مرتع ماست و راضی نیستیم دیگران در آن گوسفند بچرانند.

کودک شتابان دامها را سمت خانه حرکت داد، یکسره نزد بردار بزرگترش رفت و گفت: این شما و این گوسفندان، دیگر هرگز آنها را به چرا نخواهم برد. برخی از مراتع مالک دارند و ما ندانسته در مال مردم تصرف می کنیم، این کار حرام است و آثاری زیانبار در پی دارد. (638)

2 - کشاورزان منطقه دو سال پیایی در بند ملخها گرفتار آمده بودند. آشکار شدن آثار این آفت در ماههای آغازین سال سوم آنها را در نگرانی فرو برد. سران آبادی در سرای سید علی گرد آمدند تا راههای مبارزه با ملخ را بررسی

کنند. هر یک از آنها به فراخور تجربه خویش راهی پیشنهاد کرده، درباره کارهایی آن سخن می گفت. چون گفتگوها به بن بست رسید، سید محمود یکباره برخاست و گفت: همه به خداوند روی آورید و بر پرداخت زکات مالتان پیمان ببندید تا پروردگار آفت از کشتگاهتان دور سازد و باران رحمت خویش را بر شما فرو ریزد.

این سخن بزرگ، که از کودک خردسال بعید می نمود، کشاورزان نگران را به خود آورد؛ بنابراین همه پیمان بستند که اگر آفت از کشتزارشان دور شد، کشته هایشان به بار نشست و انبارهایشان از گندم آکنده شد. نیکبختان بر پیمان خویش استوار ماندند و زکات پرداختند ولی برخی از خیره سران زکات را زیان پنداشته، گفتند: هر چیزی پایانی دارد. چگونه ممکن است پایان آفت به گفتار خردسالی وابسته باشد، نادانسته پیمانی بستیم و نیازی به انجام دادن عهد روزهای ناکامی نیست.

آنها با این اندیشه انبوه گندمهایشان را در انبار جای دادند ولی بزودی در بندکاردار خویش گرفتار آمدند و انبارشان هدف آفتها قرار گرفت. (639)

نوجوان عادل

گریز از گرسنگی های بسطام برای سید محمود پایان دانش اندوزی نبود، بلکه آغازی نو در مسیر کمال به شمار می آمد. بنابراین پس از توفقی اندک در روستای خوی شراه شاهرود پیش گرفت.

پشتکار شبانه روزی در کنار پرهیزگاری و زهد بزودی نامش را بلند آوازه ساخت. دانشمندان شهر چنان به نوجوان ساده قلعه آقا عبدالله اعتماد پیدا کرده بودند که هرگاه در نشستی حضور فردی عادل ضروری می نمود، وی را فرامی خواندند. (640)

ناگفته پیداست که روزگار زندگی در شاهرود علاوه بر پیروزیهای چشمگیر در دانش اندوزی و پارسایی با دشواریها و غمهای فراوان نیز همراه بود؛ دشواریهایی که بی تردید مرگ پدر در شمار مهم ترین آنها جای داشت. سید علی حامی بزرگ فرزند سخت کوش قلعه آقا عبدالله در این سالها دیده از جهان فرو بست⁽⁶⁴¹⁾ و او را در اندوهی سترگ فرو برد. اندوهی که سراسر عبرت بود و روشن بینی و دور اندیشی اش را فرونی بخشید. مشاهده بر باد بودن بنیادهای زندگی بشر انگیزه کسب دانش و کرامتهای اخلاقی را بیش از پیش در وجودش نیرومند ساخت. بنابراین بیش از پیش کوشید و پس از مدتی شاهرود را به قصد خراسان ترک گفت.

در پناه آفتاب

خراسان برای نوجوان کوشای قلعه آقا عبدالله سرزمین آرزوهای بزرگ بود. او در پناه آفتاب فروزان آسمان ولایت، حضرت رضا علیه السلام، به دانش اندوزی پرداخت و در شمار دانشوران جای گرفت. توان بالای او در بیان ساده مطالب دقیق علمی بتدریج بسیاری از دانشجویان را پیرامونش گرد آورد. او اینک چنان مورد توجه دانش پژوهان قرار گرفته بود که همزمان با آموختن «کفایة الاصول» آن را تدریس می کرد.⁽⁶⁴²⁾ اشتیاق فراوان سیدپاک سرشت شاهرود به درک حقایق ژرف این کتاب گرانسنگ و تکرار پیوسته آن سبب شد تا سرانجام عبارتهای سنگین آخوند خراسانی در ضمیرش نقش بندد و او حافظ یکی از دشوارترین متنهای اصولی حوزه شود.⁽⁶⁴³⁾

استعداد فراوان و نبوغ سرشار فرزند فروتن سید علی به اندازه ای استادان دلسوز حریم پاک هشتمین امام شیعه را تحت تاءثیر قرار داد که چون از نقشه بازگشت او به شاهرود آگاه شدند، وی را از این اقدام بازداشتند، استادش چون

پدری مهربان او را نزد خویش فرا خواند و گفت: تو مقلد آخوند خراسانی هستی، او درس خواندن برای فردی چون تو را واجب می داند. بر تو واجب است کارهای دیگر را رها کنی و تنها به درس روی آوری.⁽⁶⁴⁴⁾

هر چند دانشجوی جوان شاهرود به سبب مشکلات مادی هرگز هوای نجف در سر نمی پروراند⁽⁶⁴⁵⁾ ولی سخن روشن استاد، همه نقشه هایش را بر هم زد و افقی نوین در برابر دیدگانش گشود. بنابراین با هدف به حریم امیر مؤمنان علی علیه السلام راه زادگاهش پیش گرفت و پس از مدتها دوری با مادر کهنسالش دیدار کرد.

خبر وجوب سفر فرزند به نجف برای مادر پاکدامن قلعه آقا عبدالله ناگوار بود. ولی او هرگز به خود اجازه نمی داد در برابر تکلیف شرعی سید محمود بایستد. پس بر خواستهای دیرینش پای نهاد و در بامدادی سرد هجرت فرزند دلبدش را به تماشا نشست.

فصل شکفتن

سال 1328 ق. برای نابغه شاهرود سالی سرنوشت ساز بود. پژوهشگر فروتن قلعه آقا عبدالله به حریم ملکوتی امیر مؤمنان علیه السلام گام نهاد⁽⁶⁴⁶⁾ و خود را در برابر تابش مستقیم خورشید درخشان آسمان فقاقت حضرت آخوند خراسانی جای داد. او چنان می اندیشید که باید در همه درسهای استاد فقیهان شیعه حضور یابد و از دریای دانش آن مرجع وارسته بهره کامل گیرد ولی دریغ که روزگار چنین نپسندید. هنوز هیجده ماه از حضور سید به نجف نگذشته بود که آخوند خراسانی به سرای دیگر شتافت⁽⁶⁴⁷⁾ و مؤمنان را در نگرانی و اندوه فرو برد.

دانشجوی سخت کوش شاهرودی پس از رحلت استاد نامور از محضر مراجع ارجمند شیعه، حضرات آیات عظام حاج آقا ضیاءالدین عراقی و میرزا حسین نایینی بهره برد. ⁽⁶⁴⁸⁾ و در شمار فقیهان آن حوزه نورانی قرار گرفت.

استعداد شگرف، دانش فراوان و نبوغ چشمگیر گوهر گرانبهای قلعه آقا عبدالله بیوندی ناگسستنی میان او و مراجع بزرگ شیعه پدید آورد. اعتماد میرزای نایینی به سید محمود آنچنان بود که شاگردانش را برای آزمودن اجتهاد نزد او می فرستاد و گواهی وی را گواهی دو عادل به شمار می آورد.

نگاهی به آنچه در یکی از روزها میان استاد و شاگرد گذشته است می تواند نشان دهنده ژرفای اعتماد میرزای نایینی به سید باشد.

شخصی خدمت مرجع مسلمانان شتافت و خواستار اجازه اجتهاد شد استاد در باره وضعیت علمی آن مرد با دانشوران پیرامونش به رایزنی پرداخت هر یک به گونه ای او را ستودند و مجتهد مطلق خواندند ولی سید محمود تنها به عبارت او مجتهد است بسنده کرد. اندکی بعد مجلس پایان پذیرفت و حاضران مجلس استاد را ترک گفتند. پس از ساعتی سید محمود دیگر بار به خانه استاد شتافت. استاد که همچنان قلم به دست داشت و در اندیشه فرو رفته بود، با مشاهده سید فرمود: من در باره شخصی که برای اجازه اجتهاد آمده بود پرسیدم شما تنها عبارت «او مجتهد است» بر زبان راندی و درباره مطلق یا متجزی بودنش هیچ نگفتی، این سخن مرا در سرگردانی فرو برده است، نمی دانم چه بنویسم.

سید پاسخ داد در دیدگاه من او مجتهد متجزی است.

مرجع مسلمانان فرمود: اینک آسوده خاطر شدم. پس چنانکه شاگرد گرانقدرش گفته بود اجازه ای برای آن شخص نگاشت. ⁽⁶⁴⁹⁾

البته رازی که پیر پارسای نایین در چشمان شاگرد شاهرودیش خوانده بود برای همیشه پنهان نماند. بتدریج پرهیزکاری و دانش بسیار فرزند پاکرایی سید علی زبازند همه دانشوران نجف شد و ستاره تابناک قلعه آقا عبدالله چنان اوج گرفت که بزرگانی چون آیت الله آقا ضیاءالدین عراقی و آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی نیز او را ذوالشهادتین خواندند و مشتاقان اجتهاد را برای آزمون نزد وی فرستادند. (650)

فقیه تهیدست

هر چند دانشجوی کوشای شاهرودی بزودی در شمار دانشوران جای گرفت نزد مراجع روزگار از اعتبار بایسته ای برخوردار شد ولی چرخ بخت بر مراد وی نمی گذشت و ناداری او را رها نمی ساخت. بنابراین ناگزیر بارها هوای بازگشت به وطن در سر پروراند شاید گشایشی در زندگی اش پدید آید و خانواده اش از رنج و تهیدستی نجات یابد ولی استاد گوهر شناس نایینی وی را از این کار باز داشت. (651) البته مرجع شیعه در این گفتار تنها نبوده بلکه همسر فداکار فقیه شاهرودی نیز در شمار بازدارندگان سید از سفر به ایران جای داشت. او، که ارج دانش می دانست، چون از هدف همسرش گرانقدرش آگاه شد، گفت: ما با نان خشک روزگار می گذرانیم، شما دانش را به خاطر بهبودی زندگی ما رها نکنید. (652)

بدین ترتیب ستاره تابناک قلعه آقا عبدالله همچنان به زندگی دشوار نجف ادامه داد. فرزند برومندش آن روزهای سخت را چنین به خاطر می آورد:

شخصی در حضور آقا وصیتنامه ای به زبان دامادش تنظیم کرد و به امضای آقا رساند داماد، که نزدیک خانه ما مغازه داشت، پس از در گذشت پدر همسرش از آقا خواست که وصیتنامه را باطل کند ولی آقا سرباز زد.

مغازه دار برای رسیدن به مراد خویش حتی به تهدید نیز دست یازید ولی آقا تسلیم نشد. این امر بذره‌های دشمنی را در مغازه دار بارور ساخته، او را در شمار دشمنان آقا جای داد. مدتی ادامه یافت ولی سرانجام آنها از آسیاب افتاد، مرد در کردار آقا اندیشه کرد. شیفته ایمان و پرهیزگاری وی شد و گفت: آقا، شما هر روز از بازار نسیه می خرید و چون پول ندارید ناچار هر جنسی که به شما دهند به خانه می برید. اجازه دهید از این پس هر روز مقداری پول نقد به شما قرض دهم تا با دست پر به بازار رفته، کالای خوب تهیه کنید.

از آن روز به بعد هر بامداد پنجاه فلس معادل یک تومان از او قرض کرده، جنس می خریدیم. البته آن مغازه دار بر گفتارش پایدار نماند. چون روزگار قرض به درازا می کشید، اندک اندک میزان وام را کاهش داد و... سرانجام قطع می کرد.

ما ناچار به مغازه ای که ماست و خرما می فروخت روی آورده، با ماست و خرمای نسیه روزگار می گذرانیدیم. درست یادم هست یک بار هفته ای گذشت و ما جز نان و خرما، که ارزاترین غذا بود. نخوردیم... گاه اجازه بهای منزل ماهها به تاءخیر می افتاد... هرگاه دشواری از حد می گذشت و فشارها فزونی می یافت، آقا می فرمود: محمد، برو زیارت عاشورا بخوان، دعا کن.

من بر بام خانه فراز آمده، زیارت عاشورا می خواندم، در پی این دعا دو دنیا می رسید و گشایش فراوان در زندگی پدید می آمد... (653)

تنگدستی سید فقیهان شاهرود چنان بود که هر بیننده ای را تحت تاءثیر قرار می داد. روزی یکی از آشنایان به وی گفت: میرزای نایینی و سید ابوالحسن درباره شما بی انصافی می کنند. شما با فضل و دانشی که دارید هرگز نباید چنین تنگدست باشید.

سید محمود، که توهین به مراجع را روا نمی دانست، پاسخ داد: هیچ یک از آنها بی انصاف نیستند؛ سید، که هر روز به دانشجویان نان می دهد، چنان می اندیشد که میرزا شاگردانش را اداره می کند و میرزا نیز معذور است زیرا روزی یکی از مؤمنان بسطام نزد وی گفت: اجازه دهید وجوهاتم را به سید محمود دهم. آن بزرگوار نیز پذیرفت ولی آن مؤمن هرگز چیزی نفرستاد. اینک میرزا چنین می اندیشد که مرد بسطامی بر سخن خویش پایدار مانده زندگی ام را اداره می کند. او چنان بر این پندار خویش استوار است که حتی انتظار دارد من دانشجویان تهیدست را یاری دهم. (654)

مراد پارسایان

هر چند فقیه فرزانه شاهرود هرگز در اندیشه شهرت نبود و آن را مایه بازماندن از پژوهشهای ژرف می دانست ولی دانش فراوان و پرهیزگاری بسیار سرانجام وی را بلند آوازه ساخت. او که به هیچ چیز جز خشنودی پروردگار نمی اندیشید، گاه برای دست یابی بدین هدف بهایی سنگین می پرداخت، برای مثال وقتی حاج احمد معین بوشهری، بنیانگذار آب لوله کشی شده آشکار ساخت و مردم را از مصرف آن بازداشت، فقیه پارسای قلعه آقا عبدالله هر بامداد پس از پایان تدریس ظرف برمی داشت همراه فرزندان سمت نهر ویژه آبیاری نخلستانها، که در سه کیلومتری غرب شهر جای داشت، می شتافت و آب مصرفی خانه را به نجف می آورد، این کردار دشوار چهل روز ادامه یافت. (655)

پارسایی که نظیر سید فقیهان شاهرود که گاه در اقدامهایی چنین دشوار آشکار می شد. دانشجویان وارسته حوزه نجف را تحت تاءثیر قرار داده، سمن آستان اخلاص و تقوای آن مجتهد پاکرایی می کشاند. حضرت آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی، عارف شهره مازندران، در شمار دوستداران شخصیت

الهی سید محمود جای داشت. آن بزرگمرد چنان به پژوهشگر نستوه شاهرود ارادت داشت که هرگاه به نجف سفر می کرد در خانه آن دانشمند پارسا اقامت می گزید. (656)

راز سامرا

شیفتگی و عشق به واپسین پیامدار هدایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش را باید از ویژگیهای سید محمود دانست. خورشید فروزان دانش و پرهیزگاری همواره به زیارت معصومان علیهم السلام می شتافت. البته آن بزرگمرد در فرصت اندک این سفرها نیز از تلاش باز نمی ایستاد. زمانی با گمراهان مناظره می کرد، گاه به ارشاد مؤمنان می پرداخت و زمانی منحرفان را به راه راست فرا می خواند. (657)

ناگفته پیداست که چنین سفرهای پرباری هرگز از چشم عنایت پیشوایان دین پنهان نمی ماند. آنچه در راه سامرا بر فقیه پاکدل قلعه آقا عبدالله گذشت نشانه روشن درستی این سخن است. در این سفر نیکمردی به نام میرزا باقر عبا فروش مجتهد وارسته نجف را همراهی می کرد، اندک اندک توان سید کاستی پذیرفت. ناگزیر میانه راه بر زمین نشست و گفت: دیگر نیرو ندارم. شمار به راهتان ادامه دهید.

میرزاباقر، که وضعیت جسمی همسفرش را دشوار می دید، شتابان سمت سامرا حرکت کرد تا پیش از غروب آفتاب کمک بیاورد و سید را از بیابان نجات بخشد.

سید فقیهان شاهرود نومیدانه سر بر خاک نهاد و دراز کشید. در این لحظه مردی با الاغ سپید به وی نزدیک شد، بر بالینش قرار گرفت، دست بر اندامش

کشید، یکباره همه وجودش را از ناتوانی و درد رهایی بخشید. آنگاه گفت: سوار شو!

فقیه فرزانه نجف سوار مرکب شد و سمت سامرا حرکت کرد. پس از اندکی راه پیمایی با خود گفت: آقای چنین بزرگوار پیاده راه می پیماید و من سواره، نه این هرگز درست نیست. آنگاه لب گشاد. تعارف آغاز کرد: آقا، بگذارید پیاده شوم، شما سوار شوید.

ولی در این لحظه خود را نزدیک شط سامرا یافت. شادمان پیاده شد، وضو ساخت و آماده ورود به حرم شد که ناگهان میرزا باقر عبافروش را دید همسفرش، که تازه کنار رود رسیده بود، شگفت زده گفت: شما که ناتوان و بیمار سر بر خاک نهاده بودید، چگونه پیشتر از من به سامرا رسیدی؟! سید پاسخ داد: آری، ولی این آقا یاری ام کرد و مرا رساند.

سپس برگشت تا آقا را به میرزا باقر نشان دهد ولی اثر از وی نیافت. میرزا باقر، که در شگفتی فرورفته بود، هر چه در مسافران پیرامون شط نگریست مردی با الاغ سپید ندید، پس فریاد بر آورد: معجزه... معجزه... فقیه پرهیزگار نجف او را از این کردار بازداشت و گفت: هرگز راضی نیستم از این راز پرده برداری. (658)

مرجع شیفته

آفتاب دانش و پرهیزگاری اندک اندک از ستیغ نجف سر بر آورد. و بر همه سرزمینهای اسلامی نور فقاقت و گرمای ایمان پاشید. روزگار مرجعیت آن فقیه فروتن از توکل، اخلاص، ایثار، و عشق به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آکنده بود. هنوز کوچه های شهر آسمانی نجف محاسن سپید، گامهای آرام و زمزمه دعای نور چشم بیدار دلان عراق را فراموش نکرده اند. چه بسیار مغازه

داران و رهگذرانی که بارها تغییر مسیر سید و حضور ناگهانی اش در مجالس سوگواری اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را با دیدگان ناباور خویش مشاهده کردند. ⁽⁶⁵⁹⁾ فرزند برومند سرور فقیهان نجف از عشق بی پایان پدر به معصومان علیهم السلام چنین پرده برداشته است:

آقا در مجلس روضه از همه بیشتر گریه می کرد، به مجالس سوگواری امام حسین علیه السلام بسیار اهمیت می داد. هنگامی که در پی کاری روان بود یا برای تدریس شتابان کوچه ای را پشت سر می گذاشت و با در باز، پرچم سیاه و صدای مرثیه خاندان پیامبر روبرو می شد، بی درنگ وارد خانه شده، در عزا داری شرکت می جست. وقت کسی دلیل این کار را می پرسید، می فرمود:

«نمی توانم از جایی که مجلس سید الشهداء علیه السلام برپاست، بگذرم و بی اعتنا باشم.» ⁽⁶⁶⁰⁾

فقیه شیفته نجف خود را پدر و برادر مومنان به شمار می آورد. چون از گرفتاری کسی آگاه می شد در نگرانی فرو می رفت و همه توانش را در راه رهایی او به کار می گرفت. او چنان به رفع مشکلات دین باوران اهمیت می داد که گاه تنها برای نجات مسلمانی از گرفتاری راه حرم امیرمؤمنان علیه السلام پیش می گرفت و با دلی شکسته و دردمند به دعا می پرداخت. ⁽⁶⁶¹⁾

البته سایه مهر درخت تناور مرجعیت شیعه به گروهی خاص محدود نمی شد؛ در نشستهای خصوصی و عمومی گاه با عصا به تک تک حاضران اشاره می کرد و سلام و دعا می فرمود. اهمیت این احوالپرسی در نگاه وی چنان بود که اگر کسی به سبب گفتگو با اطرافیان سلامش را در نمی یافت، منتظر می ماند تا از کار خویش فارغ شده، پاسخ سلام دهد. سپس به دیگران اشاره کرده، احوالپرسی را ادامه می داد. ⁽⁶⁶²⁾

در دیدگاه گوهر گرانبهای شاهرود کودکان از ارجی همانند بزرگسالان برخوردار بودند. گاه در مسیر حرکت سرشک طفلی، توان از وجودش می ربود و گامهایش را سست می ساخت، بنابراین درنگ می کرد، به اندازه ای عطوفت نشان می داد تا کودک آرام گیرد. (663)

ناگفته پیداست که ارادت سید به مؤمنان تنها در شعار خلاصه نمی شد؛ آن بزرگوار با پزشکان، داروخانه داران و نانویان متعدد چنان قرارداد بسته بود که خدمات رایگان به نیازمندان ارائه کنند. مزد کردار خویش را از دفتر مرجع مؤمنان دریافت دارند. (664)

زاهد سپید دست

پدر مهربان امت دنیا را به اندازه ای پست و خرد می دید که حتی اندیشه فراهم آوردن سرپناهی برای خویش در سر نمی پروراند. اجاره نشینی مرجع بزرگ شیعه چنان بر دوستداران گران می آمد که گاه هزاران دینار به وی هدیه می کردند تا خانه ای خریده، روزهای پایانی عمرش را دور از نگاههای صاحبخانه و دغدغه اجاره بها به سر برد. ولی رادمرد پارسای شاهرود هدایایی که برای خرید مسکن به وی داده شده بود، در راه سازماندهی حوزه های نجف، کربلا و سامرا مصرف می کرد.

دنیا گریزی فقیه پارسای شیعه سرانجام پیروانش را بر آن داشت که بجای اهدای بهای مسکن، خانه ای خریده، نام سید محمود شاهرودی را در سند آن ثبت کنند. (665)

مدتی پس از این کردار خدایپسندانه گروهی از نیکمردان کویتی بر آن شدند که با خرید اتومبیلی مرجع کهنسال خویش را از رنج پیاده روی برهانند. آفتاب

فروزان نجف با شنیدن این خبر شتابان واکنش نشان داد و آنها را از چنین اقدامی بازداشت. (666)

ما صاحب داریم!

روزگار مرجعیت ستاره تابناک قلعه آقا عبدالله را باید در شمار دشوارترین سالهای زندگی وی جای داد. آن بزرگمرد در انجام دادن وظیفه سنگین رهبری مسلمانان به هیچ چیز جز یاری امامان معصوم علیهم السلام دل نبسته بود. نگاهی به یکی از رخدادهای آن سالهای دشوار می تواند ما را در درک میزان توکل و ایمان آن فقیه وارسته یاری دهد:

پایان ماه نزدیک بود، سید علی، فرزند گرانقدر آقا، که مسؤ ولیت امور مالی را بر عهده داشت، در نگرانی به سر می برد. فکر مراجعه نانوایان و داروخانه داران، حقوق ماهیانه دانشجویان علوم اسلامی و نبود بودجه کافی او را می آزد و بنابراین نزد پدر شتافته، گفت: روز آخر ماه است باید بدهکاریها را بپردازیم و حقوق بدهیم ولی پولی نداریم.

آقا فرمود: به من چه ربطی دارد؟ خود امام زمان عجب باید درست کند. چرا من غصه اش را بخورم؟... ای کم اعتقادها شتاب نکنید.

سید علی نومید اتاق پدر را ترک گفت، دیگر بار در اندیشه فرو رفته تا شاید راهی بیابد ولی هر چه بیشتر اندیشید، بن بستها را فزونتر یافت. اضطراب رهایش نمی کرد. تصور فردا و بی پولی مرجع شیعه آزارش می داد. اندک اندک شب فرا رسید و سید علی نومیدتر از همیشه آماده خفتن شد که ناگاه صدای کوفتن در همه را در شگفتی فرو برد.

مرد کهنسالی پشت در بود و بر تقاضای دیدار با مرجعیت شیعه پای می فشرد. پیرمرد به محضر آقا شتافت و چهارده هزار دینار به وی تقدیم کرد.

سرور فقیهان نجف اندکی در دینارها خیره شد، سپس به فرزندان و اطرافیانش نگرست و فرمود: ای کم عقیده ها، ما صاحب داریم، حالا پولها را بردارید و به خانه طلبکارها و مسؤ ولان پرداخت شهریه برسانید. (667)

در وادی سیاست

1342 سال آشکار شدن چهره واقعی دستگاه ستم پیشه پهلوی بود. عوامل شاه در این سال حوزه علمیه قم را آماج یورشهای سنگین خود قرار داده، امت را در سوگ فرو بردند. خورشید فروزان آسمان مرجعیت چون پدری سوگمند جنایت خونبار درباریان را محکوم ساخت و با فرستادن تلگرافهای متعدد به ایران رهنمودهای لازم را به مردم و دانشوران ارائه کرد. (668)

سفر سبز

هر چند مرجعیت سیل وجوه شرعی و هدایای مردمی را سمت خانه فقیه بزرگ نجف سرازیر کرد ولی شدت پارسایی آن مرجع پاکدل به اندازه ای بود که حتی گاه از تصرف در هدایا نیز چشم می پوشید و بسی دشوارتر از طبقات پایین جامعه روزگار می گذرانید. چنین فردی هرگز در گروه مستطیعان و توانگران جای نداشت و به جای آوردن حج بر وی واجب نبود تا آنکه نیکمردی کویته هزینه این سفر الهی را پرداخت و مرجع شیعه را در شمار حاجیان جای داد. (669)

سالهای سیاه

سالهای پایانی دهه چهل و آغاز دهه پنجاه را باید روزهای ماتم مرجع وارسته شاهرودی دانست. در این روزگار کینه های دیرین بعثیان به حوزه نجف دیگر بار آشکار شد و فرمان اخراج غیر انسانی ایرانیان مقیم عراق مرجعیت شیعه را در نگرانی فرو برد. استاد فقیهان نجف ضمن رد فرستادن رژیم عراق،

که حساب وی را از دیگر ایرانیان جدا می خواندند، فرمود: ما نیز به حریم حضرت علی بن موسی علیه السلام خواهیم شتافت. (670)

با این سخن بستگان و دانشوران بسیار بار سفر بستند ولی بامداد روز موعود تصمیم نوین مرجعیت همه را شگفت زده ساخت. او چنان اندیشیده بود که باید همه دشواریها در نجف بماند و پاسدار میراث هزار ساله فقیهان شیعه شود.

بنابراین از راههای گوناگون به یاری شیعیان و دانش پژوهان پرداخت. (671)

بعثیان، که در پی از میان بردن قدرت مرجعیت بودند، با پخش شایعات گوناگون وی را آزرده خاطر ساختند و بر آن شدند که با دادگاهی فرمایش فقیه پاکرایی شیعه را به جرم همکاری با سفارت ایران محاکمه و تحقیر کنند. (672)

هر چند این نقشه کاخ نشینان بغداد در سایه ایستادگی قدرتمندانه استاد بزرگ حوزه نجف با شکست روبرو شد ولی تلاش های آنها در آزرده خاطر مرجع کهنسال اسلام پایان نپذیرفت. تلاشهای پلیدی که سرانجام به بار نشست و آن عارف پاکدل را در بستر بیماری فروافکند. (673)

این بیماری در شهریور 1353 ش. به اوج رسید و پانزدهم این ماه را فرجام زندگی خاکی آن آفتاب فروزان ساخت. (674)

مؤمنان پیکر پاک مرجع خویش را در بر گرفتند، در حرم امام حسین علیه السلام و برادر گرانقدرش، حضرت عباس علیه السلام طواف دادند و با دیده ای خونین در صحن آسمانی حضرت علی علیه السلام به خاک سپردند. (675)

آثار آفتاب

مرجع زاهد نجف بسیار اندک می نگاشت. بحثهای علمی، عبارتهای پیوسته و رسیدگی به امور مؤمنان وی را از پرداختن قلم باز می داشت ولی اندک کتابهای

بازمانده از آن فقیه فرزانه نیز می تواند نشانه روشن توان علمی اش باشد.

فهرست نگاشته های آن رادمرد چنین است:

1. تقریرات بحثهای آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی

2. تقریرات اصول فقه آیه الله میرزا حسین نایینی

3. حاشیه بر کتاب گرانقدر عروة الوثقی

4. حاشیه بر کتاب شریف وسیلة النجاة.

5. ذخیره المؤمنین

6. رساله هایی در موضوعات گوناگون فقهی، اصولی، ادبی و رجالی. ⁽⁶⁷⁶⁾

علاوه بر این دانشوران بسیار در مکتب آفتاب شاهرود بالیده اند. دانشمندانی

که پس از استاد نور دانش و پرهیزگاری در گیتی می پراکنند و از میراث نورانی

آن پیشوای پارسا پاسداری می کنند.

شهید آیه الله غفاری

شهادت: 1353/10/6 ش.

اسوه استقامت

حمید صبری آذر شهری

زادگاه

آذربایجان چونان تاجی است بر سر ایران که از گذشته های دور همیشه سرافراز و سر بلند به مفاخرش بوده است. آذر شهر این سر سبز دیار تاریخی - در ساحل زیبا و با صفای دریاچه ارومیه با مهربان مردمان صمیمی که جملگی عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند آرمیده است. شهر عالمان فرزانه ای چون شیخ حسن و شیخ عبدالله مامقانی (صاحب تنقیح المقال) آیه الله حاج مقدس آقا و شهید محراب آیه الله سید اسدالله مدنی و شهید نستوه آیه الله شیخ حسین غفاری است.

نام قدیمی این دیار پر طراوت و با نشاط و انقلابی دهخوارقان بوده و تاریخی ترین شهرهای آذربایجان شرقی است.

این شهر مملو از زیبایی ها و مناظر طبیعی و پیشینه قوی فرهنگی است حضور دهها تن از علمای برجسته در طول دو قرن اخیر گویای این مدعاست که آذر شهر دیار عالم پرور و عشاق اهل بیت علیهم السلام و مهد عارفان و آزادگان آزادی خواهان بوده از جمله عارفان و عالمان فرزانه این منطقه به عنوان نمونه عبارتند از:

ملا یوسف دهخوارقانی، شیخ رضا دهخوارقانی ضیاء العلماء دهخوارقانی - شمس العلماء دهخوارقانی - آیه الله شیخ علی توتونچیان - شیخ ابوالقاسم

دهخوارقانی - آیه الله سید جلال الدین دهخوارقانی - شیخ محمد حسن منطقی
- آیه الله عظیمی و ...

مساجد آذر شهر

مساجد قدیمی همچون مسجد محراب کوی قاضی - مسجد چهار سو مسجد
عبدالله شهید - مسجد حاج کاظم - مسجد بازار (امام خمینی) و مسجد قدیمی
قدمگاه و دهها مسجد دیگر از عمق باورها و اعتقادات مردم این شهر به اسلام و
قرآن حکایت می کند.

تولد

تابستان سال 1335 ق. برابر با 1293 ش. نوزادی در خانه محقر حاج
عباس در آذرشهر دیده بجهان گشود.

پدر نوزاد بخاطر ارادت قلبی که به حضرت امام حسین علیه السلام داشت نام او را
حسین نهاد.

حسین در فضای کاملاً معنوی و با تربیت مادری مهربان و عاشق ولایت و
دوستدار حضرت زهرا علیها السلام رشد کرد و سایه پدری مؤمن و متقی بر سرش بود.
پدر و مادر حسین آینده های روشن و سرافرازانه ای را در پیشانی فرزندانشان
مشاهده می کردند.

اما در نهایت سعی و کوشش خود را برای تربیت اسلامی فرزند مبذول می
داشت و از هر آنچه که در توان داشت در رشد و تعالی حسین مضایقه نمی کرد
و همین تربیت سالم و شیرین بود که از این فرزند، فرزانه ای مجاهد پرورش
داد. که آن همه شجاعت و شهامت و سرافرازی را از خود نشان داد.

نیاکان شهید غفاری:

تاریخ یکصد ساله اخیر آذرشهر در خود رمز و رازها دارد. در میان این همه رمز و رازها شخصیت های بزرگواری را می توان یافت که هر یک بنوبه خود تاریخ ساز و حرکت آفرین بوده اند. نیاکان شهید والامقام آیه الله غفاری نیز از این تبار بودند.

استعمارگران و سردمداران تجاوزگر، واهمه و هراس عجیبی از این انسانهای اسوه و مقاوم داشتند و بسیاری از مواقع آنان را ناجوانمردانه به شهادت می رساندند».

شهید غفاری فرزند حاج عباس و از نوادگان حاج ملامحسن است. حاج ملامحسن از شخصیت های برجسته منطقه و روحانی عالیمقام و نجف رفته ای بود که در مبارزه با استعمارگران، سرمبارکش توسط روسها از بدن جدا شد و شهید گردید.

هفت نفر از اجداد مادری شیخ حسین غفاری در مبارزه با اجانب و بیگانگان به شهادت رسیده و مسجد حسنلوی آذرشهر مدفن و مضع آنها و زیارتگاه اهل دل است.

حاج ملاحمد امین العلما از دیگر نیاکان شهید غفاری است. حسین 1/5 سال بیشتر نداشت که پدرش حاج عباس را از دست داد و سرپرستی اش را برادرش حاج حسن آقا عباسپور بعهده گرفت. حاج حسن آقا سرپرست شهید غفاری نقل کرده است: که روزی در آذرشهر به اتفاق آیه الله حاج ملاحمد امین العلما از باغ به منزل برمی گشتیم وقتی جلو مسجد محله قاضی رسیدیم مشاهده کردیم شیخ حسین - که چند سال پیش

نداشت - در ایوان مسجد رو به قبله ایستاده، دست به دعا برداشته در حالی که گریه و زاری می کرد با خدای خود راز و نیاز داشت.

مرحوم حاج ملا احمد امین العلما تا این صحنه را دید گفت: اوضاع عجیبی است ؛ در نجف اشرف همین صحنه ها را در خواب دیدم او در زندان پادشاه شهید خواهد شد.

تحصیلات آیه الله غفاری

شهید آیه الله شیخ حسین غفاری از شش سالگی تحصیل را آغاز نمود. مقدمات دروس را در زادگاهش آذرشهر در محضر حجة الاسلام و المسلمین میرزا محمدحسن منطقی دهخوارقانی فراگرفت آن گاه وارد حوزه علمیه تبریز شد و در این حوزه از جلسه درس بزرگان، کسب دانش نمود و تلاش و کوشش فراوان برای فراگیری علوم دینی از خود نشان می داد و بعضی مواقع شبها تا صبح مطالعه می کرد. او در حوزه علمیه تبریز برجستگی خاصی از خود نشان داد تا آنجا که زبانزد همدرسان و هم بحث هایش شده بود. و اساتید وی نیز از تلاش و فعالیت او اظهار رضایت می کردند.

شهید غفاری آن گاه مصمم شد تحصیلات خود را در کنار بارگاه فاطمه معصومه علیها السلام کریمه اهل بیت عصمت و طهارت ادامه دهند.

لذا برای بهره گیری از جلسات درسی اساتید بزرگوار قم از تبریز به قم مشرف شد و در این حوزه فقه و اصول و مراحل عالی را از محضر بزرگان فرزانه ای چون آیات عظام فیض قمی - بروجردی و خوانساری فراگرفت.

اساتید و شاگردان

شهید غفاری در طول حیات طیبه خود از استادان فرزانه ای بهره گرفت با ذکر نام تنی چند از آنان این اوراق را متبرک می نمایم.

- 1 - امام خمینی (ره)
- 2 - آیه الله آقا سید محمد حجت کوه کمره ای (ره)
- 3 - آیه الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (ره)
- 4 - علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان (ره)
- 5 - آیه الله آقا سید احمد خوانساری (ره)
- 6 - آیه الله آقا سید محسن میر غفاری آذرشهری
- 7 - آیه الله حاج میرزا علی مقدس (مشهور به حاج مقدس آقا)
- 8 - آیه الله حاج شیخ علی پیشنماز دهخوارقانی مشهور به (توتونچیان)
- 9 - آیه الله آمیرزا محمد حسن منطقی دهخوارقانی و دهها استاد فرزانه دیگر.

مقام علمی

آیه الله مجاهد شیخ حسین غفاری از بعد علمی نیز دارای ویژگی هایی بود. آن بزرگوار از همان اوایل طلبگی با جدیت تمام در حوزه های درسی اساتید حاضر می شد و با تلاش و مطالعه مضاعف یافته های خود را به سایر دوستان و همدرسانش انتقال می داد.

آیه الله زاده سید علی میرغفاری در این باره می فرمایند:
ایشان (شهید غفاری) در جلسات درسی فقه و اصول حضرت والدم مرحوم آیه الله سید محسن غفاری شرکت می کردند و با آمادگی قبلی در درس حضور می یافتند و خیلی وقت ها از استاد جلو بودند.
شهید غفاری رسائل و مکاسب را نزد پدرم فرا گرفتند.

در محضر اساتید بزرگواری چون امام راحل و حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی (ره) و سایر اساتید عظیم القدر؛ بیانگر مقام عالی آن شهید فرزانه است.

مقام علمی ایشان عاملی بود تا استاد گرانقدر حضرت آیه الله حاج میرزا علی مقدس تبریزی - که از فقهای بزرگوار و نامدار آذربایجان بود - صبیبه خود را به عقد این شخصیت بزرگوار در بیاورد.

و لذا به سال 1351 ق. شهید غفاری با صبیبه معظم له ازدواج و ثمره این وصلت دو پسر و یک دختر شد که فرزند ارشد ایشان حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای هادی غفاری از مفاخر انقلابیون کشورمان است.

تدریس

آیه الله غفاری از اول طلبگی همزمان با تحصیل علوم دینی کار تدریس را نیز انجام می داد در سالهای 1324 و 1323 مکتب زینبیه آذرشهر شاهد تجمع عاشقان علم و دین بود که در اطراف شمع وجود استاد شهید غفاری گرد می آمدند.

در این مکتب که علاقمندان و دانش پژوهان دینی حضور می یافتند محفلی بسیار صمیمی و گرم بود در جلسات درس شهید غفاری ابواب الجنان و جامع عباسی و دیگر کتب فقهی و اخلاقی و قرآنی نیز تدریس می شد آیه الله غفاری جزوه ای را تهیه کرده که مخصوص بحث های قرآنی بود و قریب به 30 نفر در این درس شرکت می نمودند.

آیه الله غفاری پس از مدتی محل تدریس خود را تغییر داد در بالای مسجد حاج کاظم آذرشهر قریب به سه ماه جلسات درس و بحث داشتند و آن گاه به قم عزیمت نمودند.

جلسات شهید غفاری در قم و تهران در مساجد الهادی و خاتم الاوصیاء ادامه داشت و اشخاص فرزانه ای از شمع وجود آیه الله غفاری بهره ها می بردند.

در مسجد الهادی تهران دانش جویان و طلاب بسیاری به طور مرتب و منظم در جلسات بحث گردهم می آمدند و از بحث های شیوا و صحبت های صریح و انقلابی شهید غفاری استفاده می کردند.

همسنگران شهید غفاری

- 1 - آیه الله العظمی سید احمد خوانساری
- 2 - آیه الله ربانی شیرازی
- 3 - آیه الله سید محمود طالقانی
- 4 - شهید محراب آیه الله قاضی طباطبایی
- 5 - شهید محراب آیه الله سید اسدالله مدنی
- 6 - آیه الله سید محمد صادق لواسانی
- 7 - شهید آیه الله قدوسی
- 8 - شهید آیه الله مرتضی مطهری
- 9 - آیه الله آخوند ملا علی معصومی همدانی.

دوران مبارزه و اندیشه های سیاسی

آیه الله غفاری چون نیاکان شهیدش با هر نوع استبداد مبارزه می کرد. زبان حق گوی او در اوج خفقان رژیم شاهی رسوا گر و افشا گر باطل بود. وی زمانی به مبارزات خود شدت بخشید و بر رژیم خودکامه و مستبد و خونخوار شاه حمله برد که روشنفکران خود فروخته و کمونیست های ملحد از رژیم منحوس شاه تجلیل می کردند.

این مجاهد نستوه بی اعتنا به یاوه سرایی های گروهکهای چپ و راست ابوذر گونه به شاه ظالم می تاخت.

همزمان با قیام تاریخی حضرت امام خمینی (ره) در سال 1342 ش. آیه الله غفاری پشت سر امام از آرمانهای والای او پشتیبانی نمود و دوران رنج و محنت و زندان و حبس را سپری نمود.

در طول تحصیل در قم نیز هرگاه فرصتی می یافت به روستاها و شهرهای اطراف می رفت و به مبارزات پیگیر با استبداد همچنین به اشاعه فرهنگی غنی اسلام می پرداخت و اذهان پاک روستائیان را از غبار نیرنگ های رژیم مستبد شاه می زدود.

آیه الله غفاری رژیم شاه را غاصب می دانست و اعتقاد داشت رژیم پهلوی با کودتا بر سر کار آمده و باطل است لذا با اصل رژیم مخالف می کرد. آن بزرگوار پس از مهاجرت به تهران در سال 1339 ش. رسماً در جریان کار مبارزات سیاسی کشور قرار گرفت. البته آن زمان طبیعی بود که مبارزه با رژیم مستبد محمد رضا خانی روحیه ای خاص را طلب می کرد و آیه الله مجاهد غفاری این روحیه والای مبارزه با استبداد را داشت و از هر لحظه و هر زمان و مکانی نهایت بهره برداری را می کرد و علیه رژیم ستم شاهی سخن می گفت عوامل استبداد نیز از او ترس و واهمه ای فوق العاده داشتند.

زندان و شکنجه

تمام دوران زندگی آیه الله غفاری با حکومت پهلوی و همراه با رنج و محنت بود. مشاهده اوضاع نابسامان، مخالفت رژیم با روحانیت اصیل، محدود کردن مبارزان مسلمان، ترغیب و تشویق مردم به بی دینی و کشف حجاب، آزادی عمل فرقه ضاله بهائیت، و ریشه های افکار انحرافی همه و همه موجب می شد

که او لب به اعتراض گشاید و در هر موقعیتی افشاگری نماید و چه رنجها و دردها که در این راه متحمل نشد.

آیه الله غفاری خودش بارها دستگیر و زندانی اما دستگیری و حبس فرزندان، همسرش و برادرش رنج و درد او را مضاعف بلکه چند برابر می کرد. لکن همانند مولای خودش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام چون کوه استوار و با صلابت ایستادگی می کرد و آنچه که عوامل طاغوت و ساواک را آزار می داد روحیه مقاوم و استوار ایشان بود. به طور کلی حبس های شهید غفاری از سال 1340 آغاز و تا دی ماه 1353 ش. ادامه داشت 13 سال آخر عمر شریفش سراسر مبارزه و جانفشانی در راه آرمانهای مقدس امام خمینی بود. در سال 1341 سخنرانی هایش عموماً به افشاگری مواضع غیر اسلامی رژیم اختصاص داشت. و چندین بار مستقیماً با دستگاه رژیم پهلوی درگیر شد.

در شب 15 خرداد سال 1342 ش. ماءمورین شاه به خانه اش هجوم آوردند و با لباس منزل او را به کمیته شهربانی بردند. در طول مدت بازداشت و در بازجویی ها اراده قاطع و شجاعت بی نظیر آیه الله غفاری تمامی ماموران را به حیرت واداشته بود. چرا که بازداشت ها بازجویی ها و حبس ها و شکنجه های بی رحمانه تنها کوچکترین اثر منفی در روح بزرگ و مقاوم او نداشت بلکه پس از هر باز زندانی شدن با روحیه ای قوی تر و شجاعتی بیشتر به مبارزه ادامه می داد موقعی که زجر و شکنجه به سختی آزارش می داد نام مبارک امام موسی بن جعفر علیه السلام را بر زبان می راند.

و دیگر زندانیان را به استقامت و پایداری و صبر دعوت می کرد.

حجة السلام هادی غفاری در مصاحبه اش با روزنامه اطلاعات در 7 دی سال 1361 گفت: پس از جریان دستگیری پدرم آیه الله غفاری نوشته ای را به ما مرقوم فرمودند که بدین قرار است:

علت این همه گرفتاری ها، زندانی شدن ها، مبارزات با دولت جنایتکار خائن به دین اسلام و دخالت بی مورد او در مقدسات مذهبی و اجرای برنامه های ضد دینی دستگاه حاکمه است.

اما اندیشه ناب سیاسی آیه الله غفاری را در بازجویی و متن بازجویی ساواک می توان دریافت وقتی که از وی سوال شد:

نظر شما نسبت به (آیه الله) خمینی چیست؟

جواب داد:

«من فکر می کنم تنها کسی که می تواند ایران را نجات دهد آیه الله خمینی است»

و جمله شجاعانه و قهرمانه او که فرمود:

«دشمن خمینی کافر است». کمر استبداد شاهی را شکست.

متن آخرین بازجویی که عینا در روزنامه جمهوری اسلامی چهارشنبه 7 دی 1362 ش. نیز به چاپ رسیده و توسط ساواک انجام شده بود. به شرح زیر است:

س: چرا به زندان آورده شدید؟

ج: نمی دانم

س: آیا قبلا به زندان آمده اید؟

ج: نیامده ام ؛ آورده اند

س: نظر شما راجع به شاهنشاه آریا مهر چیست؟

ج: ایشان با کودتای پدرشان سرکار آمده اند و غاصبند؟

س: نظر شما راجع به حزب رستاخیز چیست؟

ج: این حزب را شاه ساخته است و به مردم هیچ ربطی ندارد

و در پایان بازجویی این جمله را نوشت:

«والراد عليهم كالراد علينا و الراد علينا كالراد على الله و هو في حدالشرك.

هم حجتی علیکم و انا حجة الله عليهم»

خدمات اجتماعی و عمرانی مذهبی

شهید آیه الله غفاری منشاء خیرات و خدمات بسیاری در زمینه های اجتماعی بود و در سه دوره متفاوت در طول زندگی از جمله نوجوانی در آذرشهر بین سالهای 30 - 35 در قم و از سال 35 تا 53 در تهران اقدامات فراوان و مفیدی به حال جامعه داشت از جمله:

الف: احداث و تکمیل مساجد خاتم الاوصیاء - الهادی - شیخ فضل الله

نوری در تهران.

ب: رسیدگی به محرومان و مستضعفان در تبریز - تهران و آذرشهر و...

ج: برپایی مجالس بحث و گفتگو در موضوعات علمی و فقهی. او عاشق

خدمت به خلق خدا بود و از هر فرصت ممکن و بدست آمده بهره ها می برد و

در راه رضای معبود قدم بر می داشت.

مجالس وعظ و سخنرانی او نیز حال و هوایی دیگر داشت و چه بسیار از

طبقات مختلف جامعه مخصوصا روشنفکران مذهبی، دانشجویان و طلاب جوان

دورش حلقه می زدند و از انوار نورانی و دانش و تربیت وی بهره ها می بردند.

امروز نتیجه تلاش و کوشش آیه الله غفاری را در شکوه و عظمت مسجد

بزرگ شیخ فضل الله نوری در تهران و پایگاه و حوزه علمیه مسجد بزرگ خاتم

الاصیاء می توان دید؛ اماکن مقدسی که روزگاری مرکز هجوم و حمله به رژیم ستم شاهی و ماعوی و پناهگاه مظلومان و انقلابیون و مستضعفان بود. و همه آنها در سایه خدمات صادقانه و تلاشهای خالصانه آن شهید والامقام است.

ویژگی های اخلاقی و جلوه های معنوی

آن شهید سعید مظفر بسیاری از جلوه های زیبای معنویت و اخلاق حسنه بود. براستی او متخلق به اخلاق الهی شده بودند. روح خدا ترسی بر او حاکم بود و عشق سرشاری به حضرت سبحان داشت حتی در شبهای سخت زندان با دست و پای مجروح و تن تب دار با زحمت زیاد وضو می گرفت و نماز شب را با حالی خاص اقامه می کرد.

وی در سنین کودکی در مسجد محراب (قاضی) آذرشهر به نماز می ایستاد و با خدایش راز و نیاز می کرد. قناعت پیشه، مهمان نواز، اهل بخشش بود. از اینکه مردم در حضورش باشند. و وقتشان را بگیرند خسته نمی شد. برای جوانان ارزش و احترامی خاص قایل بود در خانه با بچه ها بازی می کرد. علیرغم روح پرخاش گری در مقابل ظالمان، عاطفه ای حساس و روحی لطیف نسبت به همسر و فرزندانش داشت او عارف انقلابی و زاهد جوانمرد بود و بالاخره نمونه و الگویی برای عاشقان شهادت.

آثار و تالیفات

آیه الله غفاری نه تنها در جبهه مبارزه با طاغوت پیشتاز بود و زندانهای مخوف شاه او را از حرکت و شتاب باز نمی داشت بلکه هر روز پرشورتر از روز قبل به مبارزه بی امان ادامه می داد، بلکه همواره همراه با مبارزه پیگیر با طاغوت؛ فعالیتها و تلاشهای علمی و عملی و ادبی و قلمی نیز داشت.

از جمله آثار قلمی آن بزرگوار، حاشیه مفصلی بر عروة الوثقی نوشته است. نوشته ها و آثار خطی گوناگون دیگری معظم له داشته که در هجوم ساواک به منزلشان در چندین نوبت از بین رفته است بعضی نوارهای سخنرانی و دست نوشته هایی نیز از آن بزرگوار مانده است.

و از جمله آثار علمی و ادبی قطعات جذاب و شیوایی است که منتسب به شهید آیه الله غفاری است و از مصادیق آنها سروده ذیل می باشد.

عاشق چو رو به کعبه صدق و صفا کند	احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند
در پیش راه بادیه گیر غریب وار	ترک عشیره و بلد و اقربا کند
از صدق چون قدم بنهند در فنای عشق	اول به پای دوست سر و جان را فدا کند
آنجا که موقف عرفات محبت است	برجای سنگریزه سر از کف رها کند
آنگاه دست و روی نشوید زخون خویش	برخیزد و نماز شهادت ادا کند

لازم به یادآوری است که اشعار و سروده های فوق از میان نوشتجات دوران زندان به دست آمده است.

عروج و شهادت

انقلاب اسلامی ما به رهبری امام خمینی (ره) ثمره از جان گذشتگی فرزانه‌گانی است که در اوج خفقان، فریاد آزادی و آزادگی سر دادند.

و در راه تحقق حکومت عدل اسلامی ایثار گرانه و با تحمل سختی ها - زندانها و شکنجه ها عاشقانه دعوت حق را لبیک گفتند و شهید غفاری آن مبارز نستوه و شهید همیشه زنده تاریخ اعتقاد داشت که:

«شهادت تحفه ای است از جانب خداوند متعال که به بندگانش هدیه می شود».

و انصافاً به عقیده صاحب نظران ما شهادت آیه الله حسین غفاری در زندان مخوف ساواک ضربه ای کمرشکن بر رژیم فساد شاهنشاهی بود.

این عاشق و عارف مجاهد پس از سالها تلاش، مجاهدات، استقامت صبر و پایداری زندان و شکنجه عاقبت دعایش مستجاب شد و در غروب ششم دی ماه سال 1353 ش. آیه الله غفاری در اوج مظلومیت اما سرافرازانه چون سرو سهی در محبس تنگ و تاریک و ظلماتی شاهی با دست و پای شکسته و دندانه‌های خرد شده و محاسن زخمی خونین به دیار ابدیت شتافت و روح بلندش پس از 13 سال تحمل زجر شکنجه به ملکوت اعلی پیوست.

ساواک شبانه پیکر مطهر او را به قم فرستاد تا مظلومانه دفن شود؛ ولی طلاب و مردم قم از موضوع با خبر شدند و در تشییع جنازه با شکوه ایشان در صبح روز 7 دی ماه 1353 ش. شرکت کردند و با فریاد غفاری ما کشته شد به خون خود آغشته شد پیکر مطهر این اسوه مقاومت را از حرم حضرت معصومه علیها السلام تا قبرستان دارالسلام قم تشییع کردند و در مراسم تدفین این شهید بزرگوار، هم‌زمش شهید آیه الله قدوسی حاضر شد و تلقین خواندند لازم به تذکر است که در جریان تشییع، تعدادی از تشییع کنندگان و فامیل شهید غفاری دستگیر و زندانی شدند.

پیامها و اعلامیه ها:

همزمان با شهادت شهید غفاری در زندان ستم شاهی و دفن ایشان در قم پیامها و اطلاعیه های مختلفی از طرف گروههای انقلابی در داخل و خارج از کشور منتشر شد از جمله:

دانشجویان مسلمان خارج از کشور با پخش تصاویر - پوستر و صدور اعلامیه هایی شهادت این شهید والامقام را به ملت ایران و امام بزرگوار امت تسلیت گفتند و جنایات شاه و دار و دسته او را محکوم کردند.

پس از پیروزی انقلابی اسلامی و در سالگرد شهادت شهید غفاری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - جامعه روحانیت مبارز تهران - حزب جمهوری اسلامی - سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - جمعیت موقوفات اسلامی - فداییان اسلام دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران و شخصیت‌های مختلف کشوری و سیاسی پیام‌های جداگانه ای منتشر نمودند.

منابع

- 1- کتاب شهدای روحانیت شیعه نوشته علی ربانی خلخالی
- 2- کتاب خاطرات هادی غفاری از انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی
- 3- کتاب یکصدسال مبارزه روحانیت اسلام عقیقی بخشایشی
- 4- نشریه امید انقلاب، 14 خرداد 1373 ش.
- 5- تاریخ سیاسی ایران، جلال الدین مدنی
- 6- اطلاعات ارائه شده از طرف برخی از شخصیت‌ها از جمله الف: آیه الله سید علی میر غفاری آذرشهر ب: حجة الاسلام و المسلمین مقدس زاده ج: آیه الله مجتهد شبستری د: حاج عباس آقا عباسپور
- 7- تلخیص از شرح حال شهید غفاری تالیف حمید صبری
- 8- کتاب انقلاب اسلامی بروایت اسناد ساواک (انتشارات سروش)

آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی

متوفای 1354 ش.

مرجع بیدار

سعید عباس زاده

ولایت و خاندان

در شامگاه هفتم محرم سال 1313 ق. در نجف در خانواده ای اهل علم و معنویت کودکی پایه عرصه هستی نهاد که او را «محمد هادی» نامیدند. اجداد او همه از سادات حسنی شهر مدینه منوره و از فرزندان امام علی بن الحسین علیه السلام ⁽⁶⁷⁷⁾ بودند که به جهت شرافت علمی و معنوی از بزرگان مدینه به شمار می رفتند محله قدیمی «بنی هاشم» محل سکونت این خاندان بود و همواره بزرگانی از قبیله های عرب و دانشوران اسلامی بدانجا رفت و آمد داشته اند.

هجرت آنان در اواخر قرن یازدهم ق. از مدینه به آذربایجان ایران در پی دعوتی بود که از جانب شیعیان این دیار انجام گرفت. به دنبال این دعوت سید حسین (جد محمد هادی) و برادرش علی اکبر که هر دو از جوانان فرزانه مدینه بودند به همراه زایرین خانه خدا وارد آذربایجان شدند و در منطقه «اسکوچای» اقامت گزیدند و سید حسین همچنان در «میلان» ⁽⁶⁷⁸⁾ باقی ماند و از همانجا ازدواج کرد وی تا آخر عمر در میان دوستداران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در منطقه آذربایجان به تبلیغ و ترویج احکام اسلام پرداخت با رحلت سید حسین فرزندان وی و بعدها نوادگانش این رسالت عظیم را در منطقه آذربایجان دنبال کردند. ⁽⁶⁷⁹⁾

نیای مادری آیه الله میلانی آیه الله شیخ محمد حسن مامقانی⁽⁶⁸⁰⁾ (متوفی به سال 1223 ق.) شاگرد شیخ مرتضی انصاری و شیخ مهدی آل کاشف الغطا است که خود از فقهای بزرگ اوایل قرن چهاردهم ق. به شمار می رفت و در دوران زندگی به زهد و پارسایی شهرت داشت.

دوران تحصیل

اولین مکتب تربیتی سید محمد هادی دامان مادری از خاندان علوم و فضیلت و پدر فرزانه و عالم وی بود. اساتید علوم مقدماتی وی بزرگانی چون آقا میرزا ابراهیم همدانی و آخوند ملامحسن تبریزی، و در دروس سطح نیز استادانی چون آقا شیخ غلامعلی قمی و آقا شیخ ابوالقاسم مامقانی (دائی) او بودند. او همچنین از محضر اساتید بزرگی چون آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیه الله نائینی و آیه الله آقا ضیاءالدین عراق بهره های وافر برده و پایه های علمی خود را در فقه و اصول استحکام بخشیده و در طول 23 سال حضور در دروس و محافل علمی این بزرگان توانسته بود بر آراء و نظرات قوی ترین اساتید مسلط گردد. وی در علوم عقلی نیز مهارت فراوان داشت و چندین سال از عمر خود را محضر اساتید فلسفه گذرانده و در این خصوص از شاگردان شیخ محمد حسین اصفهانی بشمار می رفت.⁽⁶⁸¹⁾

آقای میلانی از جمله علومی که دیگر در آن تبحر یافت و به استادی رسید، دانش تفسیر و علوم قرآنی بود که از ایام تحصیل خود در نجف این دانش را نزد استاد بزرگ شیخ محمد جواد بلاغی فراگرفته بود و بعدها نیز همواره با اساتید تفسیر بویژه با مفسر بزرگ علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان مباحثه و مناظره داشت. وی تفسیر را در کنار فقه و اصول تدریس می کرد. محصلین

علوم دینی را با قرآن، این منبع جوشان فیض الهی آشنا می ساخت. و این روش را که نشانه ای از عشق ایشان به قرآن بود همواره در زندگیش حفظ کرده بود. ایشان هشت سال نیز در علوم حدیث با آیه الله شیخ علی قمی مباحثه و مذاکره داشت و نسخه کتاب وسایل الشیعه خود را با نسخه ای که به خط شیخ حر عاملی بود، مقابله کرده است. (682)

تدریس

رسیدن به مقام اجتهاد، تحمل رنجهای طاقت فرسایی را می طلبد. طالبان علوم اسلامی برای دست یافت بدین منزلت علمی، راههای بسیار سخت و دشواری را طی می کنند. رنج سفرهای سخت را به جان می خرند. و سالیان دراز از عمر خود را در محضر بزرگان دانش و معارف به تحصیل علوم مختلفی چون: ادبیات عرب (تجزیه و ترکیب، معانی و بیان و بدیع) منطق، حدیث شناسی، رجال، علوم قرآن، اصول و فقه و... صرف می کنند. و در این میان پای بندی به معنویات خود عامل در رسیدن به این مقام و منزلت است چنانچه آیه الله میلانی بارها می گفت:

استادم مرحوم نایینی می فرمود: نماز شب شرط اجتهاد نیست ولکن بی دخالت هم نیست» (683)

جلسات درس ایشان در حوزه بزرگ نجف بسیار با شکوه و به امتیازاتی چون داشتن دقت عقلی و عرفی ایشان در تبیین مسائل، و تسلط به مبانی فقهی و اصولی شهرت داشت. آیه الله میلانی هیجده سال در کربلا اقامت داشت و در این مدت شاگردان فراوانی را تربیت کرده است. بزرگانی چون آیات و حجج اسلام: حاج شیخ حسین وجد خراسانی، سید ابراهیم علم الهدی سبزواری، سید عباس صدر، حاج سید حسین شمس، حاج شیخ محمد رضا مهدوی دامغانی،

شیخ محمد تقی جعفری، مهدی نوقانی، محمود کلباسی، کاظم مدیر شانه چی، سید نورالدین میلانی، سید محمد شیرازی، شیخ محمد تقی عندلیب سبزواری، سید محمد باقر حجت طباطبایی، محمد علی علمی، سید ابراهیم مهاجرین طبسی از شاگردان برجسته ایشان هستند که بعضی از اجازه روایتی از ایشان نیز داشته اند.

آثار علمی

آنچه امروزه از آنها به عنوان آثار ایشان نام می بریم، یادداشتهای پراکند و تقریرات درسهای پربار ایشان است که به همت شاگردان پرکار و فرزندان گرامیش جمع آوری شده و پس از تنظیم در عناوین و موضوعات مختلف به چاپ رسیده است و عبارتند از:

1. محاضرات فی الفقه الامامیه در ده جلد است که در موضوعات مختلف فقهی به بحث و بررسی عمیق پرداخت است که نمایانگر وسعت فکری ایشان در زمینه های مختلف فقهی است.

2. قادتنا کیف نعرفهم؟ در 9 جلد به زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام و فضایل آنها با استفاده از مدارک شیعه و سنی پرداخته است.

3. تفسیر سوره جمعه و تغابن

4. مختصر الاحکام

5. مناسک حج

6. حاشیه بر قسمتی از عروۃ الوثقی

7. نخبۃ المسائل رساله عملیه ایشان در احکام اسلامی

8. ده پرسش، با پاورقیهای آقای سید محمد علی میلانی، در مباحث مختلف

تفسیری

9. حاشیة المكاسب

10. قواعد فقهیه و اصولیه

11. رساله ای در بیعه و مسائل بانکی

12. کتابی استدلالی در مزارعه و مساقات

13. کتابی استدلالی در اجاره

14. شرح استدلالی مباحثی از کتاب الصلوة «شرايع»

15. رساله ای در منجزات مريض.

مکتب اخلاقی و عرفانی

تهذیب نفس و پالایش روان از آلودگیهای دنیوی و اوصاف شیطانی اساس کار در زندگی آیه الله میلانی بود. وی با الهام گیری از توصیه های معصومین علیهم السلام بر این باور بود که درک حقایق عالم برای انسان بدون تابش نور الهی بر دل و جان ممکن نیست. و آنچه را که انسانهای غیر مهذب علم می پندارند. جز اطلاعات انباشته شده در صفحات مغز چیزی نیست. یکی از شاگردانش که بیشتر با وی معاشر بود می گوید:

آیه الله میلانی جامع همه چیز بود، صفات و ملکات خوبی داشت، مرد متفکری بود... بسیار مودب بود. و دو زانو در مجلس می نشست، هیچ وقت از کسی بدگوئی نمی کرد، حتی از کسانی که به ایشان کم محبت بودند. عفت زبان داشتند. بسیار محتاط در اعمال و کردار بودند. تداوم عجیبی نسبت به نماز شب داشتند و فرزنداناش را نیز به شب زنده داری توصیه می کرد و می فرمود: «توفیقات پروردگار در شب زنده داری و نماز شب است همیشه و در همه جا از اسراف پرهیز می کرد حتی نامه هایی را که دریافت می کرد، اگر برگه دوم آن سفید بود، جدا کرده و در مکاتبات خود از آنها استفاده می نمود.» ⁽⁶⁸⁴⁾

چنان زاهدانه زندگی می کرد که در موقع مرگ جز مقداری کتاب و تعدادی فرش کهنه چیز دیگری نداشت. منزل مسکونی او نیز در توسعه میدان آستانه تخریب شد و هر چه خواستند پولش را بردازند و یا منزلی برایش تهیه کنند، نپذیرفت و فرمود: من آخر عمرم است و احتیاجی به منزل احساس نمی کنم...»

تبلور اخلاص

اخلاص و خدایینی یکی دیگر از اوصاف معنوی آیه الله میلانی بود و در این خصوص چنان عمل می کرد که گویی خدا را در همه کارهایش را آشکارا مشاهده می کند. هیچ گاه نمی شد که وسوسه و خودنمایی در کارهایش راه یابد با اینکه در عصر خود از مراجع بزرگ و جامع الشرایط تقلید بود، اما همیشه می فرمود: من راضی نیستم که نام مرا ببرید! در یک کلام از ظاهرسازی و شهرت نمایی گریزان بود.

خاطره ها

آیه الله میلانی که عمری در طریق معرفت الهی گام زده بود به مقام و منزلتی عالی در صفای نفس و طی مراحل سلوک رسیده بود که خاطرات بعضی بزرگان مزید این می باشد.

الف - خواب آیه الله اراکی

یکی از فرزندان آیه الله میلانی از مرحوم آیه الله اراکی نقل می کند:
جمعه شبی در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه علیه السلام بیتوته کرده بودم. بعد از نماز صبح به حضرت التماس کردم که یکی از اولیای خودت را به من معرفی کن!

آدم منزل و خوابیدم. یکی در خواب به من گفت: پا شو که یکی از اولیاء الهی می آید! بیدار که شدم دیدم خانم سماور را روشن کرده است. گفتم: حالا

که زود است و وقت چای نیست! گفت: در خواب به من گفته شد پاشو سماور را روشن کن که یکی از اولیاء الهی می آید! در این حال بود که در زدند وقتی در را گشودم دیدم آیه الله میلانی⁽⁶⁸⁵⁾ است...⁽⁶⁸⁶⁾

ب - جراح مسیحی

دکتر مسیحی پرفسور (برلون) در سال 1282 ق. یکی از جراحان تیم پزشکی آیه الله میلانی است و خاطره هایی از آیه الله میلانی نقل کرده و سپس آن را عامل مسلمان شدن خود می داند.

«من پس از عمل جراحی سید، پیش از آن که ایشان از حالت بیهوشی بیرون بیایند مراقب بودم که وقتی به هوش می آید چه می گوید (چرا که این مرحله از نظر پزشکان مرحله حساسی است، شاید بیمار بعضی از اسرار زندگیش را هم بگوید) ایشان آرام حرکت کرد و در حالی که در آن لحظه نیز خدا خدا می گفت و با پروردگارش راز و نیاز می کرد. من تحت تاثیر این صحنه شگفت به حقانیت آیین اسلام پی بردم و بدان گرویدم.»⁽⁶⁸⁷⁾

جالب اینکه دکتر برلون پس از گرویدن به اسلام وصیت کرده بود، او را پس از مرگ در شهر مقدس مشهد دفن کنند که اکنون آرامگاه وی در قبرستان خواجه ربیع شهر مقدس مشهد است. به برکت نفس مسیحایی آیه الله میلانی دو نفر دیگر نیز از مسیحیت به آیین اسلام گرویدند که شرح آن در «نامه کیورکی» و زنی خانم «رافیک اسلانیان» در حضور سید مسلمان شدند. و با پیشنهاد ایشان اسم آقا به «علی» و خانمش نیز به «فاطمه»⁽⁶⁸⁸⁾ تغییر کرد.

احیای حوزه مشهد

نهم ذیحجه سال 1373 ق. (1334 ش) آیه الله میلانی جهت زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شهر مشهد گردید و در خانه آیه الله حاج شیخ

علی اکبر نوغانی (از علمای بزرگ مشهد) اقامت گزید. از آن پس رسالت عظیم وی که بکار بستن تجربه چندین ساله تدریس و تربیت در حوزه های مختلف تشیع بار دیگر در حوزه علمیه مشهد بود آغاز می شود. در آن زمان حوزه های علمیه مشهد آنگونه که باید رونق نداشتند. از سال 1314 شمسی به دنبال مبارزات روحانیون مشهد با حکومت رضا خان این حوزه نیز مانند دیگر حوزه های علمیه سراسر کشور مورد تهاجم قرار گرفته بود و پس از حادثه خونین قیام گوهرشاد روحانیون بزرگی همچون آیه الله حاج آقا حسین قمی تبعید و میرزا محمد آقازاده پس از زندانی شدن به اسارت رسیده بود. و بسیاری از علمای معروف دیگر این شهرستان دستگیر و یا تبعید شده بودند. بر اثر این حوادث و نیز بر اثر سختگیری عمومی دولت درباره لباس روحانیونت شور شوق علمی حوزه علمیه مشهد به رکود و سردی گراییده بود. و مدارس بزرگ و معروف مشهد در تصرف ادارات و اوقاف حکومت وقت بود و این فترت و رکود تا سال 1373 ق. که آیه الله میلانی در این شهر تصمیم به اقامت می گزیند ادامه داشت.

اصلاح وضع حوزه علمیه مشهد و شکوفایی بخشیدن به دروس مدارس دینی و علمی در این شهر چیزی است که با اقامت آیه الله میلانی انجام گرفت. آیه الله خامنه ای (رهبر معظم انقلاب اسلامی) در این باره می فرماید: «... ما دیدیم که مرحوم آیه الله میلانی از کربلا که نزدیکی نجف بود آمدند تا مشهد و یک حوزه علمیه بزرگی را بوجود آوردند... این یک واقعیت است... از برکت الهی برای حوزه علمیه مشهد وجود آیه الله میلانی بود.» (689)

نخستین گام اصلاحی آیه الله میلانی در حوزه علمیه سامان بخشیدن به دروس بود که بعدها اثرات آن در مراکز دینی و فرهنگی دیگر نیز نمایان گردید.

آیه الله میلانی چون دریافته بود که منشاء پراکندگی علمای این شهر در طول سالهای گذشته در فقدان اساتید پرمایه در این سامان نهفته است بدان جهت نیز ابتدا اساتید پرکار و شایسته را جلب این حوزه نمود و خود نیز بر کرسی تدریس نشست. درس خارج اصول و فقه ایشان که در مسجد گوهرشاد دایر می شد در شکوفایی دروس حوزه نقش بسزایی داشت و به مرور زمان علماء را در این شهر تمرکز می بخشید. وی تحول شگرفی نیز در خصوص روش آموزشی دروس پدید آورد که اساسی ترین آن طرحی بود که به نابسامانی و بی نظمی حاکم بر مدارس دینی پایان داد و به حوزه علمیه مشهد جان تازه ای بخشید. برنامه های درسی ایشان که بر حسب استعداد محصلین علوم دینی تنظیم گردیده بود، در پنج مرحله به شرح زیر اجرا می شد:

مرحله اول ؛ دوره مقدمات، که شامل ادبیات عربی، صرف و نحو و تجزیه و ترکیب، منطق، خط، املاء و انشاء، ریاضیات، حفظ قرآن، دعاها و وارد و احادیث اخلاقی می شد و به مدت سه سال طول می کشید.

مرحله دوم ؛ این دوره نیز سه سال استمرار می یافت و شامل: معانی، بیان و بدیع، اصول، فقه در حد معالم، فقه در حد شرح لمعه، عقاید در حد شرح لمعه، عقاید در حد باب حادی عشر و تاریخ می شد.

مرحله سوم ؛ که دوره پنج ساله بود. طلاب در این مرحله به تعلیم «رسائل»، «کفایه» در اصول، مکاسب در فقه، شرح تجرید در اعتقادات، آشنایی به ادیان و مذاهب و تفسیر می پرداختند.

مرحله چهارم ؛ دوره چهار ساله تخصصی فقه و اصول بود که در مدرسه امام صادق دایر می گردید.

مرحله پنجم؛ تخصص در سایر علوم اسلامی بود که طلاب به حسب ذوق خود وارد این مرحله گردیده و به مطالعه و تحقیق می پرداختند. وی طلاب متعهد را یاری می نمود و در همه این مراحل، امتحانات ماهانه و سالانه و ارتقاء رتبه و حضور و غیاب و کنترل کیفیت دروس نیز با جدید پیگیری می شد.

گامی در امر تبلیغ

آیه الله میلانی همواره می گفت:

«روزگاری که فساد و بی دینی در همه جای عالم پا گرفته، نباید طلاب ایام تعطیل را در حجره های مدارس سپری کنند»

این بود که برای تعطیلی روز پنج شنبه و جمعه حوزه نیز برنامه تبلیغ احکام اسلام را قرار داده بود، بدین نحو که طلاب در این دو روز به شهرهای نزدیک و روستاهای اطراف مشهد اعزام شده و به تبلیغ احکام و معارف اسلامی می پرداختند، و در عین حال مشکلات روستائیان را در جهت نداشتن مسجد، حمام و امثال اینها به اطلاع ایشان می رساندند، وی برای برپا شدن برنامه های تبلیغی طلاب به آنها توصیه می کرد: که حتما - دعای کمیل را شب جمعه و دعای ندبه را در صبح آن بخوانید! - مردم را به اهل بیت عصمت و اما عصر (عج) متوجه سازید - با حسن اخلاق که نمایانگر اخلاق اسلامی است، با مردم رفتار کنید! - وقتی وارد عمل تبلیغ می شوید بیشتر با فقرا و ضعفا مردم همنشین با آنها مآءنوس شوید. « (690)

شخصیت جهانی

در طول مرجعیت آیه الله میلانی بویژه در سالهای اقامتش در مشهد مقدس شخصیت‌های بزرگی از کشورهای مختلف اسلامی به دیدار ایشان شتافته اند

شخصیت جهانی این فقیه بزرگ موجب گردیده بود که علمای شیعه بزرگان اهل تسنن نیز برای گفتگو و مشاوره در مسائل مهم مذهبی رهسپار ایران شده و از نزدیک از نظرات ایشان آگاهی یابند.

در سال 1380 ق. 1339 ش. بوی از دارالتقرب بین المذاهب الاسلامی در قاهره شیخ محمد تقی از جامع الازهر با آیه الله میلانی دیدار کرد و لوحی نیز که در آن فتوای علامه شیخ محمود شلتوت در رابطه با جواز عمل به مذهب تشیع نوشته شده بود تقدیم ایشان نمود. (691)

دکتر شیخ محمد ضحام با جمعی از اساتید علوم اسلامی جامع الازهر و شیخ خلیل حصیری قاری به همراه سفیر وقت مصر در ایران در سال 1350 ق. از مشهد دیدن کرده و در این سفر به دیدار آیه الله میلانی نیز نایل آمدند.

در سال 1382 ق. شیخ علامه شیخ محمد جواد مغنیه ضمن سفر به مشهد با آیه الله میلانی نیز ملاقاتی داشت.

در سال 1382 کاردار سفارت روسیه (ویکتور - اسپولینکوف) به نیابت از آقا ضیاء الدین خان رئیس اداره دینیہ مسلمانان آسیای میانه و قزاقستان با آیه الله میلانی ملاقات کرد و ضمن دعوت از ایشان برای دیدار از کشورهای اسلامی واقع در آسیای میانه، نظر شرع مقدس را در مورد خدمت در ادارات روسیه که مشروط بر قبول مدام کمونیسم بود خواستار شده است. علامه شیخ محمد جواد الشری در سال 1381 ق. به زیارت مرقد مطهر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نایل شد و در ضمن با آیه الله میلانی نیز دیدار کرد در این ملاقات علامه الشری از وضعیت شیعیان و مسلمانان کشورهای اسلامی بویژه شیعیان آمریکا گزارشی تقدیم آیه الله میلانی کرد.

در نهضت اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران بزرگترین حرکتی است که علی رغم توطئه های استکبار و استعمارگران به رهبری امام خمینی شکل گرفت و در بهمن سال 1357 با پایان بخشیدن به حکومت 2500 ساله شاهنشاهی به پیروزی خود رسید، و از آن پس نیز همواره چون آذرخشی بر پیکر استعمار فرود آمد.

این انقلاب شکوهمند به آسانی بدست نیامد. بلکه از جرقه اولیه آن در سال 1341 تا به ثمر نشستن در سال 57 ملت ایران عزیزان بسیاری را تقدیم اسلام عزیز نمود و در این میان فرزندگان و بزرگان نیز در مسیر به بار نشستن خون شهدا، آسایش و آرامش را بر خود حرام کرده و مردانه در مقابل نظام ستم شاهی قامت بستند آیه الله میلانی از جمله این رادمردان خط مقدم مبارزه بود که در شکل گیری نهضت بزرگ نقش بسیار مؤثر و اساسی داشت. وی که در آن سالها از مراجع بزرگ تشیع بود، با پیامها، نامه ها و اعلامیه هایی که خطاب به دولت وقت و ملت ایران صادر می کرد، در هدایت و حرکت های مردمی علیه رژیم شاه نقش عمده ای به عهده داشت در این مختصر به نقش ایشان در شکل گیری انقلاب اسلامی اشاره می شود.

ایشان در برابر لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی بشدت مقابله کرد، در این خصوص در قسمتی از نامه ایشان آمده است:

... وظیفه خود می دانم با استمداد حضرت بقیه الله ارواحنا فداه برای سومین بار صریحا اعلام بدارم تصویب نامه دولت شما در مورد انجمن های ایالتی و ولایتی با عدم رعایت شرط اسلام در انتخاب شوندهگان، و تبدیل قسم قرآن مجید، به قسم به کتاب آسمانی، ملت مسلمان ایران و خاصه علمای اعلام را بی نهایت خشمگین ساخته است...

تذکر می دهم، به حکم موازین شرعی و احترام به افکار و معتقدات ملت
مسلمان ایران لازم است هر چند زودتر تصویبنامه مزبور را لغو و برای اطلاع
عموم اعلام نماید. (692)

همچنین در قسمتی از نامه دیگر ایشان که در نوزده سال 41 ش. انتشار
یافته می خوانیم:

هم اکنون جمعی از علما و رجال متدین و استادان و دانشجویان دانشگاههای
مملکت در زندان به سر می برند. از هر طرف ابتلا و فقر و گرسنگی ملت ما را
تهدید می کند. بیکاری و فساد و تجاوز عمال حکومت به حقوق انسانی افراد،
نقطه ای را خالی نگذاشته. تنها چیز که مورد توجه نیست حقوق ملت و مصالح
آنهاست! معلوم نیست تاکی مهلت پیدا کنند و عاقبت کار به کجا برسید!

پس از هجوم وحشیانه مزدوران یهودی به مدرسه فیضیه آیه الله میلانی در
پیامی پرده از چهره کریه حاکمان وقت ایران برداشت، او در ضمن پیام خود
چنین نوشت:

... ما از حمله و یورش چنگیزانه، به ساحت حوزه علمیه قم گذاشتیم! از
حبس و زجر رجال دینی و ملی گذشتیم! از حمله به دانشگاه و مراکز علمی
ملت و سلب هر نوع آزادی فردی و اجتماعی چشم پوشیدیم! از دزدی و فساد
و تباهی و تجاوز به مردمان صالح و تقویت دزدان و خیانتکاران گذشتیم! از
برادرکشی هایی که در نقاط مملکت ترتیب داده اند، صرف نظر کردیم! این ننگ
را کجا ببریم که مملکت اسلامی ما را دارند پایگاه اسرائیل و صهیونیست می
کنند، و نیز افرادی را که با آنها همدست اند، در راس کارها قرار می دهند...

(693)

آیه الله میلانی در سفری به تهران، ماهیت نهضت علماء و مردم را چنین بیان
می کند.

... من در این مسافرت به جد خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام تاءسی کرده از جوار امن ثامن الحجج علیه السلام به تهران آمدم. تا به دنیا اعلام کنم این قیام و نهضت به هیچ وجه صورت ارتجاعی ندارد بلکه نهضتی است که ملتی مسلمان برای مقابله حکومت های جابرانه، با پیشوایی مقامات عالیه روحانی تعقیب می کند. هدف ملت مسلمان ایران این است که بیش از این به مصالح دنیایی و دینی آنان تجاوز نشود. باید حکومت مردم را به مردم سپرد و حق مردم را باید به خودشان واگذار کرد.

ارادت به امام خمینی

اخلاص و ارادت آیه الله میلانی به امام خمینی بر کسی پوشیده نبود چنانچه در نامه اش خطاب به امام خمینی در دوران تبعید امام در ترکیه می گوید: «خوشا به سعادت آن سرزمین که حضرتعالی در آن تشریف دارید» اما در کنار این آنچه بیشتر جالب توجه است ایشان اخلاص و ارادتش با انگیزه و جهت دار بوده و به جهت مصالح مسلمین از ایشان همواره پشتیبانی کرده است. در این خصوص به خاطره شهید سعیدی گوش می سپاریم:

... روزی آیه الله میلانی هنگامی که نزدشان نام امام خمینی برده شد فرمودند: سلام الله علیه... پس عده ای به آیه الله اعتراض کردند. ایشان فرمودند: ساکت باشید فلانی! اینجا مسئله تقلید در بین نیست که گفته شود فلانی اعلم است یا من؟ اینجا بحث رهبری است و چنین نیست که هر مجتهدی لیاقت رهبری داشته باشد، لیاقت رهبری را تنها فقیه سیاستمدارای داراست که عالم به زمان خویش باشد و در راه خدا از ملامت ملامتگران هراس نداشته باشد و اکنون این مشخصات در کسی جز آیه الله خمینی نیست... (694)

خدمات ماندگار

آیه الله میلانی با همه اشتغالات خود در مسند مرجعیت و زعامت حوزه هیچگاه از مشکلات مردم غافل نشده است: به بعضی از تلاشهای ایشان تنها اشاره مختصر می شود.

1. او پس از زلزله سال 1347 ش. در جنوب خراسان (منطقه کاخک) مردم را برای بازسازی و کمک به آوارگان بسیج کرد و بارها طلاب را جهت کمک به مردم به این شهر اعزام داشت. می گویند برای مردم بی خانمان خانه ها ساخت و حتی سند به آنها نوشت.

2. در بازسازی مسجد هامبورگ آلمان نقش بسیار مؤثری را ایفاء کرد و در اعزام آیه الله شهید بهشتی به آنجا تلاش زیادی کرد. ایشان علاوه بر کمک به مسجد امام علی هامبورگ به مسلمانان و اندیشمندان اروپا کمک می کرد تا در نشر اسلام جدی باشند.

3. بازسازی مدارس علمی مشهد و مدرسه حقانی قم و کمک به ایجاد چندین مدرسه دینی در شهرستانها و دهها کار خیر برای مسلمانان ایران و سایر کشورهای اسلامی.

غروب

جمعه هفدهم مرداد سال 1354 هجری شمسی این اسوه فضیلت و پاکی چشم از جهان فانی فروبست و به خانه بقاء شتافت و روح بلندش به عالم ملکوت پیوست. و پیکر مطهرش در روز شنبه هیجده مرداد پس از یک تشییع بی نظیر، و با حضور شخصیت‌های بزرگ علمی و مذهبی (داخل و خارج) کشور و هزاران مؤمن عزادار در جوار مرقد مطهر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

آیه الله شهید سید مصطفی خمینی

شهادت: 1356/8/1 ش.

شهید از تبار خمینی

سید حسین زینالی تیلی

تولد

در سال 1309 ش. در شهر مقدس و مذهبی قم در خانه پاک و بی آلایش دانشمند و مجتهدی بزرگ از فضلاء حوزه علمیه، فرزندى چشم به جهان گشود که بعدها منشاء تحولات عظیمی در تاریخ ایران شد. این نوزاد را به مناسب نام جد شهیدش «سید مصطفی» «مصطفی» نام نهادند. او در دامن پدری بزرگواری و مادری پاک سرشت و در محیطی پر از معنویت و صفا و صمیمیت رشد کرد و دوران کودکی را با پایان رساند. (695)

تحصیلات

هفت سال از سن این مولود مبارک گذشت، و در این مدت شخصیت کودکی او رقم زده شد. در سال 1316 ش. قدم به مدرسه گذاشت و برای تکمیل شخصیت خدادادی و فطری خود و نوشیدن جرعه های علم و دانش راهی مدرسه گردید، دوران ابتدایی را در مدرسه های «باقریه» و «سنایی» قم در سال 1323 - 1324 به پایان رساند.

علاقه فراوان وی به اسلام و روحانیت و راهنمایی های پدر بزرگوار و دوستان دل سوزش موجب گردید که بعد از اتمام دوران ابتدایی در سال 1324 به صف طلاب حوزه پیوسته و در ردیف سربازان امام زمان علیه السلام قرار گیرد. او در راه فراگیری علوم اهل بیت علیهم السلام تلاشی بی وقفه و فوق العاده داشت و خود

را به طور کامل جهت کسب دانش و علم وقف کرده بود، از این رو در اندک زمانی به رشد فرهنگی و علم بالایی دست یافت، و در کمتر از شش سال دروس سطح حوزه را به پایان رسانید.

ایشان در این دوره از اساتیدی مثل آیات بزرگوار شیخ مرتضی حائری، شهید صدوقی، سلطانی و شیخ عبدالجواد اصفهانی بهره جست. ⁽⁶⁹⁶⁾

آیه الله ابطحی کاشانی از یاران شهید، درباره علاقه و هوش سرشار ایشان به درس می گوید: «گاهی به حجره ما می آمد و گاهی من به منزل ایشان می رفتم و با هم به درس می رفتیم (درس آقای سلطانی، درس آقای شیخ عبدالجواد اصفهانی) و از آن پس نیز با هم با درس خارج می رفتیم (درس امام، درس آقای بروجردی، درس آقای داماد) و خارج از درسها هم، با هم مباحثه ای داشتیم (تقریرات آقای نائینی، رساله های شیخ انصاری در آخر مکاسب و...)

خصوصیتی که در شهید حاج آقا مصطفی سراغ داشتیم، این بود که از همان اول حالت تعبد نسبت به مطالب علمی نداشت؛ یعنی مثلاً اگر شیخ انصاری یا هر بزرگواری مطلبی را گفته است سربسته نمی پذیرفت، بلکه مانند امام در مقام تجزیه و تحلیل بر می آید و می تواند گفت از همان اوایل روح اجتهاد داشت و همین هم باعث ترقی او شد». ⁽⁶⁹⁷⁾

اساتید

ایشان بعد از شش سال تحصیل در 22 سالگی حدود سال 1330 ش به دوره تخصصی (خارج حوزه) خارج اصول و فقه وارد شده و در فقه و اصول از اساتیدی بهره برد که عبارتند از آیات عظام:

1. آیه الله العظمی حجت

2. آیه الله العظمی بروجردی

3. آیه الله العظمی محقق داماد

4. آیه الله العظمی امام خمینی (یدر گرامیشان)

5. آیه الله العظمی شاهرودی

6. آیه الله العظمی خویی

7. آیه الله العظمی محمد باقر زنجانی

8. آیه الله العظمی سید محسن حکیم⁽⁶⁹⁸⁾

شهید حاج آقا مصطفی علاوه بر اجتهاد در فقه و اصول، در علوم معقول و منقول نیز دارای تبحر بوده است و دانش حکمت و فلسفه را از اساتید فن و حضرات آیات:

1. آیه الله فکور یزدی

2. آیه الله والد محقق

3. آیه الله علامه طباطبایی

4. آیه الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی

فراگرفته و به سن 30 سالگی نرسیده بود که جامع معقول و منقول شد.⁽⁶⁹⁹⁾

استعداد و نبوغ

در مورد استعداد ایشان حضرت آیه الله العظمی خامنه ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی می فرماید:

«در درس امام جزء بهترین شاگردان بود، اگر نگوئیم بهترین شاگرد. و در عین حال خود او یک مدرس معروف بود، فلسفه و فقه درس می داد...»⁽⁷⁰⁰⁾

شهید حاج آقا مصطفی از جمله کسانی بود که برای فهم و درک مطلب از هیچگونه سؤال کردن و مباحثه با استاد ابایی نداشت، آیه الله ختم یزدی از یاران شهید می گوید:

«یکی از خصوصیاتش این بود که در هر جلسه ای شرکت می کرد از مسائل علمی سخن می گفت و مجلس را ره یک مجلس علمی مبدل می ساخت و دنبال هر مطلبی را که می گرفت خیلی بحث می کرد... خارج فقه را که امام در نجف اشرف شروع کردند و مدت پانزده سال طول کشید (از بیع تا خلل در نمار) شهید حاج آقا مصطفی بیشترین اشکال را می گرفتند...» (701)

و بالاخره خود شهید می گوید:

«... من در عمرم فقط چند سالی تقلید کردم و خیلی زود از تقلید کردن بی نیاز شدم.» (702)

تاءلیفات

شهید مصطفی خمینی علاوه بر تدریس علوم اسلامی دارای آثار و تاءلیفات زیادی نیز می باشد که آثار قلمی او نشانگر عظمت علمی و فکری آن مرحوم است و هر شخصیت علمی سیاسی را از نوشته هایش می توان شناخت و برای همین منظور اگر کسی بخواند مرحوم مصطفی را از نزدیک شناخته و ابعاد علمی ایشان را درک کند می تواند با مراجعه به آثار ایشان به این مقصود نایل آید. در این خصوص مرحوم حاج سید احمد خمینی برادر بزرگوار آن شهید می گوید:

«اجازه بفرمایید در این مورد مقدمه ای عرض کنم و آن این است که معمولاً افراد در بازدهی علمی و اجتهادی و یا تخصصی خودشان نیازمند به طی مراحل هستند که بعد از آن مراحل می توانند تز و یا اجتهاد خود را در معرض بهره برداری دیگران قرار دهند، که متأسفانه ایشان پس از اتمام مراحل لازم و در آغاز تقریر و بیان نظریات علمی و اجتهادی خود به شهادت می رسد و در عین حال کتابهایی از ایشان باقی مانده است...»

تاءلیفات زنده یاد حاج آقا مصطفی (ره)

1. القواعد الحکمیة (حاشیة بر اسفار)
2. کتاب البیع (دوره کامل مباحث استدلالی بیع در سه جلد)
3. مکاسبه محرمة (در دو جلد)
4. مبحث اجاره
5. مستند تحریر الوسیله
6. تعلیقه ای بر عروة الوثقی
7. تفسیر القرآن الکریم (در چهار جلد که ناتمام می باشد)
8. تحریرات فی الاصول (از اول اصول تا استصحاب تعلیقی)
9. شرح زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام (تا زندگانی امام حسین علیه السلام)
10. کتاب الاصول
11. القواعد الرجالیة
12. کتابی در مبحث نکاح
13. حاشیة بر شرح هدایه، ملاصدرا
14. حاشیة بر مبداء و معاد ملاصدرا
15. حواشی بر وسیله النجاة آقا سید ابوالحسن اصفهانی
16. تطبیق هیئت جدید بر هیئت نجوم اسلامی
17. حاشیة بر خاتمه مستدرک. ⁽⁷⁰³⁾

لازم به ذکر است که در مجله حوزه شماره 82 - 81، تعداد 40 عنوان از آثار ایشان را آورده، است.

سیر و سلوک

حاج آقا مصطفی در کنار علم و دانش و فقاہت، مبارزه و جهاد را نیز در همان مکتب آموخت و پا به پای امام امت (ره) در صحنه های سیاسی و

مبارزاتی قدم نهاد، چرا که جهاد و شهادت را از سرور خود امام حسین علیه السلام آموخته بود.

او در فتوای فقهی خود از آیه «**ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا**» تنها حرمت ازدواج با کافران را نمی فهمید بلکه تمامی سلطه های شوم از خدا بی خیران را بر مسلمین حرام می دانست.

بیشتر از هر جهادی او مبارزه با شیطان درونی را لازم می دید و کسب تقوا و پرهیز از تبعیت هوای نفس را بزرگترین جهاد و بنا به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله «جهاد اکبر» می دانست و در این راه به حد اعلای مبارزه رسید و خود را به گروه سالکان الی الله و اولیای پاک الهی رساند.

حجة السلام و المسلمین رحیمیان یکی از یارانش می گوید:

«یکی از خصوصیات حاج آقا مصطفی این بود که ایشان مقید به پیاده روی از نجف به کربلا در تمام زیارت‌های مخصوصه امام حسین علیه السلام بود در سال معمولاً چند مناسبت بود (15 شعبان، عرفه، اربعین، اول و نیمه رجب) که مردم از نجف به کربلا پیاده می رفتند و ایشان هر سال در چند مناسبت پیاده به کربلا می رفتند. گاهی می شد که کف پای ایشان تاو‌لهایی می زد که خونابه از آن راه می افتاد و کاملاً مجروح می شد ولی باز هم به راه رفتن ادامه می داد.» (704)

آقا مصطفی موقعی که به زیارت می رفت در بین راه مثل سایر زوار - بدون اینکه خود را آقازاده و صاحب علم و شهرت بداند - به صورت طبیعی اعمال و کارهایش را انجام می داد. و علاوه بر زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام و سید الشهداء علیه السلام به زیارت دوره مسجد سهله و مسجد کوفه می رفت و هر هفته طبق عادت طلاب نجف شب های چهارشنبه به مسجد سهله، محلی که بسیاری از افراد در آنجا به خدمت امام زمان علیه السلام رسیده اند رفته و در آن محل بیتوته می کرد.

آری او که رسیدن به قرب الهی را در توسل به اهل بیت علیهم السلام دیده بود نگاهی به جراحی پا و یا خستگی راه و یا اینکه خود کارهایش را انجام می دهد، و یا اینکه دیگران به او اعتناء داشته باشند یا نه، نمی کرد و برای زیارت امام حسین علیه السلام و حضرت امیر علیه السلام همه مشکلات را به جان خریده و گاهی قریب صد کیلومتر فاصله نجف و کربلا را پیاده می پیمود.

شهید در سیر و سلوک به مقامی رسیده بود که در دستورالعملی اخلاقی می گوید:

«بدان ای برادرم، دوست عزیز و بزرگوارم، پس از فهم آنچه در این سطور آمد و بعد از آن که به علوم عادی آگاه گردیدی و رسوم ظاهری را بر پا داشتی، باید تلاش بی امان را برای رسیدن به برترین مقصد، والاترین هدف، شیرین ترین مسلک و دلپذیرترین شیوه پیشه کنی و آن «جان جهان شدن» است.

رسیدن به این مقام والا و بلند، جز با دور کردن پستیها، تیرگیها و حجابهای مادی و مدت و جلب صفات کمال و برتر، از راه عمل به دستور شرع انور و حرکت بر مقتضای ایمان و کوشش در اجرای فرامین الهی و احکام عملی، بدنی و قلبی نشاید.

... شگفتا! آیا وجدانت اجازه می دهد، با توان و قدرتی که او ارزانی داشته، برخوان گسترده اش او را، نافرمانی و سرکشی کنی؟ آیا می پسندی توان، اراده و حکمت او را در آنچه ناروا شمرده به کارگیری و بی حرمتی روا داری؟ پناه می بریم به خدای دانای شنوا از شیطان رانده شده از درگاه خدا.

... جهاد اکبر را پیشه کن، تا الگویی حق نما گردی و مشمول پاداش شهیدان،

که در سخنان معصومین آمده است:

... بارالها! طعم عفو، شیرینی آمرزش و رحمت خود را بر ما بچشان، تا از سیاهیهای ذلت بیرون بیاییم و لباس کفر و نفاق را از تن بدریم. به تو شکوه می بریم که تو ملجا هر شکایتی. « (705)

شهید مصطفی در نگاه بزرگان

شخصیت علمی و سیاسی و عرفانی و عبادی شهید بر همگان روشن است و ما بخاطر تبرک و تیمن کلام عده ای از بزرگان را زینت بخش صفحات می گردانیم:

امام خمینی:

«من امید داشتم که این مرحوم (حاج آقا مصطفی) شخص خدمتگذار و سودمند برای اسلام و مسلمین باشد ولی «لا راد لقضائه و ان الله لغنی عن العالمین». « (706)

آیه الله العظمی بهاء الدینی (ره):

... ابن الامام، بل هو الامام، بل له اب مثل الامام، شدید الحب بالامام، لا لاجل الابوة، و الامام شدید الحب لا لاجل ابنوة، بل لجهات اخر لامجال لذکرها. آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی: دانشهای عقلی و نقلی، سیاست اسلامی و دینی را در جوانی یاد گرفته، و به جایی رسیده بود، که از نخبگان زمان ما، بلکه عصرها و زمانها بود. درست گفتار و نیک سیرت بود، با کمال زیرکی و هوشیاری به نفوس، آگاهی داشت، در انقلاب اسلامی و حوادث آن نقش بسیار ارزنده ای داشت... فرزند امام بود، بلکه خود، امامی بود، بلکه پدری مثل امام داشت... «

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای:

«مرحوم سید مصطفی خمینی (ره) یکی از شخصیت های بالقوه و بالفعل اسلام بود. روزی که ایشان شهید شدند، در حدود سنین 48 - 47 سالگی بودند و در آن سن جزء ممتازین کسانی بود، که در حوزه های علمیه قم، نجف، مشهد، و... وجود داشت، بنده ایشان را به عنوان یک چهره برجسته حوزه علمیه قم از سالهای قبل می شناختم.»

آیه الله معرفت:

«تواضع و فروتنی از ویژگیهای آن مرحوم بود و این در حالی بود که ایشان هم به دلیل فرزندى امام (ره) و هم به خاطر ویژگیهایی فردی از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بود... ایشان جلوتر از پدر بزرگوارشان حرف نمی زد، و اصولاً نمی توان آن مرحوم را از والد جدا دانست. خیلی از افراد اعتقاد داشتند که ایشان در تمام ابعاد همانند زمانی است که امام (ره) در سنین جوانی بودند.» (707)

ویژگیهای عاطفی

بعد دیگر زندگانی این شهید عزیز روح بلند و عاطفی اوست که مهربانی و عطوفت با سرستش عجین شده بود، همیشه با دیگران برخوردی صمیمی و مهربان داشت، از بیماران عیادت می کرد و در این مورد توجهی به وضعیت مالی عیادت شدگان نمی کرد بلکه افراد بی بضاعت و کم در آمد را در خانه محقر و پر مهر و محبت آنها عیادت می کرد و با کمال تواضع و فروتنی در کنارشان نشست و وارد صحبت می گردید و گاهی برای شاد کردن آنان و همچنین عمل نمودن به دستورات و سفارشات ائمه معصومین علیهم السلام هدایاتی با خود به خدا دردمندان می برد.

درباره رفتار حاج آقا مصطفی خواهر گرامیشان می گوید:

«ایشان نسبت به اشخاص زیر دست بسیار مهربان بودند ولی هرگز نسبت به اشخاص متکبر فروتنی نداشتند با این که درشت اندام بودند در موقع نشستن هیچ وقت تکیه نمی داند و گاهی می گفتند ایشان ساعتها در بیرونی بدون این که به جایی تکیه داده باشند نشسته اند، می گفتیم: دادش خسته نمی شوید؟ می گفتند: این طور بهتر است، انسان باید خودش را بسازد، و همچنین هیچ وقت روی تشک نمی خوابیدند و فقط یک بالش زیر سرشان می گذاشتند...»

و یکی از دوستانش می گوید:

«چند روز به منزل امام نرفتم. یک شب ایشان (حاج آقا مصطفی) به منزل ما تشریف آورد. از خانواده سراغ مرا گرفته بود. گفته بودند: کسالتی دارد. لذا، بدون هیچ تکلفی «یاالله» گفت و وارد شد. خانواده ام خواست اتاق را جمع و جور کند، ایشان گفت: نه همشیره، همین طور خوب است زحمت نکشید، نشست و احوالپرسی کرد، بعد گفت: حضرت امام از شما خبر گرفته که چرا پیدایتان نیست.» (708)

در صحنه سیاست

شهید مصطفی در مکتبی بزرگ شده بود که سیاست با آن عجین شده و عین دیانت بود، لذا از همان روزهای اول که پدر بزرگوارش حضرت امام (ره) در این مسیر قدم نهاد با کمال جدیت و تلاش حرکت کرد به گونه ای که حاج آقا احمد خمینی از بستگان ایشان می گوید:

«اگر درباره امام می گویند، حرکت‌های ایشان پیامبر گونه است، باید درباره مرحوم حاج آقا مصطفی نیز گفته شود که حرکت ایشان علی وار بود نسبت به پیامبر گونه بودن امام.» (709)

ایشان بعد از دستگیری امام در شب 15 خرداد 42 نقش به سزایی در به حرکت در آوردن نیروهای مردمی داشت و همان زمان با تمام نیرو فریاد زد که: مردم خمینی را گرفتند، مردم خمینی را بردند و این صدا به صورت برق در سر تا سر قم پیچید و هنوز صبح 15 خرداد طلوع نکرده بود که میان مردم رفته و با انبوهی از جمعیت به طرف صحن معصومه علیها السلام به راه افتادند و از دستگیری امام اعلام انزجار و تنفر نمودند.

فعالیت‌های ایشان به حدی بود که ساواک درباره وی آورده است:

«در شهرستان قم پسر آیه الله خمینی، که معمم می باشد، به جای وی نشسته و دستورهای او را به مورد اجرا می گذارد و اعلامیه هایی تهیه و برای روحانیون می فرستد...» (710)

موقعی که امام در «قیطریه» تحت نظر بود مصطفی تنها رابط امام با دیگر روحانیون و مبارزان به شمار می آمد و فرمانهای امام را به دیگران می رساند، در همین رابطه ساواک می نویسد:

«طبق اطلاع واصله اخیرا پسر آیه الله خمینی با افراد متنفذ و مخالف دولت در تمامی می باشد، چون مشارالیه می تواند با پدرش ملاقات نماید از این لحاظ رابط بین پدرش و افراد مخالف دولت است.»

در پی دستگیری امام در 13 آبان 43 ش ایشان با جمع آوری اشخاص و ملاقات با مراجع قم موضوع را با مردم در میان می گذارد و به منزل آیه الله مرعشی نجفی می رود ولی از آنجا که دژخیمان شاهنشاهی از وجود او وحشت داشتند به منزل آیه الله ریخته و مصطفی را دستگیر می کنند و به تهران می فرستند، ایشان 57 روز در زندان بودند که با فشارهای مردم و دیگر نیروها در هشتم دی ماه 43 آزاد می شود به این شرط که به ترکیه پیش امام برود.

شهید مصطفی چنان استوار در مقابل ساواک و نیروهای حکومتی در این مدت ایستاد که آنها را به تنگ آورده بود. او مدت 9 روز تحت بازجویی بود و در پاسخ به این سؤال ساواک که، انگیزه امام از سخنرانی برضد کاپیتولاسیون چه بوده است؟ نوشت: «این یک مسأله ای است که تحمیل بر ملت شده است و تقریباً حکم حیثیت فروشی، آزادی فروشی و شخصیت فروشی است.»

و در پاسخ اینکه، منظور امام از دخالت در کار دولت چیست؟ می نویسد: «... دخالت از باب امر به معروف و نهی از منکر است که از اصول اصلیه و منکر آن کافر و تارک آن مرتکب کبیره می باشد و چنانچه سه مرتبه گناه را مرتکب شود، در صورتی که حد شرعی از تعزیر است در فواصل اجرا می شود، مستلزم قتل می باشد.»

تیزهوشی شهید مصطفی در امور سیاسی سبب می شد که هر گونه حرکت از طرف دشمن، با شکست مواجه گردد، ساواک تلاش داشت با بازداشت امام و فرزندش مصطفی منزل امام بسته باشد و کسانی که مقلد او هستند با مشاهده این عمل به کسان دیگری مراجعه کنند. ولی آقامصطفی برای خنثی کردن این مسأله از زندان نامه ای به آن مضمون به آقای اشراقی می نویسند:

«بعدالحمد و الثنا فان جناب العلامة الفاضل حجة الاسلام آقا حاج شیخ شهاب الدین اشراقی دامت برکاته از قبل حقیر وکیل هستند. در اخذ وجوه شرعیه ای که بناست به دست من برسد که از قبل آقای والد مدظله وکیل هستم و وکیل در توکیل می باشم و آن را به مصارف شرعیه و محال مقرر برسانند و یا آن که حفظ کنند تا تکلیف برای بعد از آن مقرر شود و نیز می توانند رسید داده و امضا فرمایند.»

25 رجب المرجب 1384 سید مصطفی خمینی. « (711)

موقع آزادی، در هشتم دی ماه 43 به حاج آقامصطفی گفته بودند که باید طوری وارد شهر قم شود که سر و صدا ایجاد نشود ولی ایشان بلافاصله بعد از آزادی وارد قم می شوند و مردم با دیدن ایشان شعار می دهند و تا خانه او را همراهی می کنند و چون اصولاً او کسی نبود که با تهدید و ارعاب از میدان به در رود از این رو حکومت بیش از پنج روز تحمل نیاورده و در روز یکشنبه سیزدهم دی ماه 43 ماءموران ساواک به خانه امام یورش برده و شهید مصطفی را دستگیر و روز چهاردهم دی ماه به ترکیه تبعید می کنند.

مصطفی و امام در تبعیدگاه

حاج آقا مصطفی به مدت یک سال در شهر «برسای» ترکیه به حالت تبعید می ماند اما باز آرام ننشسته و سعی در بازگشت به ایران می کند و با رئیس سازمان امنیت «برسای» گفت و گو می کند تا با نصیری در مورد بازگشت وی به ایران صحبت کند ولی نصیری شرایط گوناگونی مطرح می کند، گرچه او شرایط را می پذیرد ولی در آخر نصیری شرط می کند که باید در خانه روستایی خود باشد و دو نفر ماءمور مراقب او باشند و چنانچه کسی از جلو خانه وی عبور کند کشته خواهد شد. با این شرط حاج آقا مصطفی منصرف می شود.

حاج آقا مصطفی همراه پدر بزرگوارش سه شنبه 13 مهر ماه 44 ش از ترکیه به عراق تبعید می شوند و روز جمعه 23 مهر 44 وارد نجف اشرف می گردند. رژیم شاه از حرکات مردم بعد از تبعید امام به ترکیه به وحشت افتاده بود، زیرا هسته های مبارزاتی کانونهای گرم فعالیت علیه حکومت گشته بود و از جمله این حرکتها ترور «حسین علی منصور» بود که شهید بخارایی در دادگاه

موقع بازجویی و محاکمه علنا اعلام می کند: «وقتی شما مرجع تقلید مرا از کشور تبعید می کنید، من هم شما را از این جهان تبعید می کنم.»

برای جلوگیری از حرکات فراوان و خاموش کردن آتش قهر مردم تصمیم گرفت امام را به نجف تبعید کند و چنین نمایاند که چون آنجا حوزه علمیه است حضرت امام خود برای درس و بحث آنجا رفته و خیال می کرد چون مراجع فراوانی در نجف وجود دارد امام تحت الشعاع قرار خواهد گرفت و در بین آن مراجع نمی تواند قد علم کند.

حضرت امام پس از ورود به نجف از آنجایی که رژیم مطالبی را به حضرتش نسبت می داد، تعدادی از افراد علماء نسبت به ایشان حساسیت بدی داشتند، و امام با توجه به این حساسیتها، اقدام به تشکیل بیت و دفتر نکرده و حتی در اوایل شهریه هم پرداخت نکردند.

در چنین شرایطی حاج آقا مصطفی نقش جالبی ایفاء کرد، ایشان در مجالس علمی علما شرکت با سؤالات و اشکالهای خود محیط درس و اذهان استادان و طلبه ها را به خود متمایل می کرد و این سؤالات برای همه آنها پیش می آمد که این کیست که در مباحث این چنین با تبحر و قوت وارد می شود. نمود علمی حاج آقا مصطفی موجب جلب افکار به سمت امام شد.

پس از اینکه ایشان با این کار خود افکار را متوجه این کانون نهفته کرد به امام اصرار کرد که درس را شروع کند؛ امام چون در معقول بیشتر تبحر داشتند اگر اصول را شروع می کردند بیشتر جلوه داشتند ولی برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که ایشان خواسته اند چیزی را عرضه کنند که مورد توجه واقع شوند، درس فقه را شروع کردند یکی از مستشکلان زبده در درس ایشان، شهید حاج

آقا مصطفی بود که زیاد بحث و جدل می کرد و با کار خود، از یک طرف اشکال کردن را رونق می داد و از طرف دیگر اعلیت امام را ثابت می کرد.

علاوه بر این از نظر حفاظتی نیز بسیار با هوش و فعال بودند، یکی از طرحهای شهید بزرگوار این بود که برای حفاظت جان امام که هم رژیم ایران و هم رژیم عراق از ایشان ناراضی بودند این بود که باید عده ای از طلاب و شاگردان روحانی حضرت امام آموزش نظامی ببینند و حفاظت جان امام بر عهده خود شاگردان حضرت باشد که در همین رابطه تعداد زیادی از یاران امام در نجف و لبنان دوره های نظامی دیده و از سال 1355 ش. به طور کامل حفاظت جان امام والا را بر عهد گرفتند.

و مورد دیگری که بر هوش و ذکاوت سیاسی شهید مصطفی دلالت دارد این بود که بختیار به عراق سفر کرد و از اهدافش ملاقات با حضرت امام بود تا از حیثیت امام و آبروی او برای ادامه مبارزات خودش بهره گیرد و لذا به هر قیمتی که باشد می خواست با امام ملاقات نماید، در این میان حاج آقا مصطفی با تجربه و هوش و استعداد فراوانی که داشت که چنین دسیسه ای اطلاع پیدا کرد و می دانست که افتادن در این گونه دامی موجب رفتن آبروی روحانیت و امام است به همین سبب به شدت با ملاقات امام مخالفت کرد.

امام و حاج آقا مصطفی که از ترکیه با فشار حکومت ایران و عراق تبعید می گردند حضرت آیه الله پسندیده را در حضرت امام چگونگی ورود به بغداد و نجف را اینگونه بیان می کند:

«بعد از ترکیه به بغداد می روند، در بغداد (آن هارا) در خیابان رها می کنند و می گویند خودشان بروند یک ماشین کرایه کنند که به کاظمین یا جای دیگری بروند.

بعد از اینکه اینها به بغداد می‌رسند خبر به یکی از علمای کربلا می‌رسد ایشان موقعیت خیلی خوبی داشت به علماء و مردم اطلاع می‌دهد و جمعیت زیادی برای استقبال امام به نجف می‌برند، در تمام میدانها جمعیت استقبال کننده بود. « (712)

حاج آقا مصطفی در عراق نیز از مبارزه دست نکشید و به دنبال اوج گیری نهضت رهایی بخش فلسطین، تلاش فوق العاده به عمل آوردند که برادران روحانی خارج از کشور به پایگاههای فلسطین بروند و در آن جا دوره ببینند، خود ایشان هم در مسائل نظامی کار کرده بودند و حتی با اسلحه های سنگین هم دوره دیده و آن طور که خودشان نقل می کردند، حتی ورقه هدایت تانک را نیز داشته، در منزل خود هم اسلحه هایی تهیه کرده بودند و طلابی را که هنوز در مرحله ابتدایی بودند و هنوز به پایگاههای فلسطین نرفته بودند در آن جا با اسلحه های سبک تعلیم و آموزش می دادند و اصولا ایشان عنایت خاصی به مبارزه مسلحانه داشتند و به آیه شریفه «و اعدو الهم ما استطعتم من قوة...» تمسک می جست و از این که مسلمانان چرا آموزش نظامی ندارند و تعلیمات نظامی نمی بینند اظهار تأسف و تاءثر می کردند. (713)

فعالتهای ایشان سبب شد که در 21 خرداد 1348 ش. به دنبال برانگیختن آیه الله العظمی حکیم بر ضد رژیم بعث، دستگیر و به بغداد برده شد، و رئیس جمهور وقت (حسن البکر) به او هشدار داد که اگر مردم را بر ضد این رژیم تحریک کنید و با مخالفان رژیم عراق روابط داشته باشید ناچار تصمیمی درباره آنان می گیریم که موجب ناراحتی پدرتان شود و جالب این که همین تهدید را سپهبد نصیری در سال 1342 ش. کرده بود.

پرواز به سوی ملکوت

ترس در حکومت ایران و عراق از فعالیتهای شهید حاج آقا مصطفی عاقبت باعث شد که تهدیدشان را عملی کنند و تصمیمی را که گفته بودند به انجام رسانند و شب یکشنبه اول آبان 1356 ش. مصطفی را در حالی که 47 بهار از عمرش می گذشت به طرز مشکوکی مسموم و به شهادت رسانند.

مرحوم حاج سید احمد خمینی درباره شهادت وی می گوید:

«آنچه می توانم بگویم و شکی در آن ندارم این که ایشان را شهید کردند، زیرا علامتی که در زیر پوست بدن ایشان، روی سینه ایشان، روی سر و دست و پا و صورت ایشان و هم چنین لکه های بزرگ حکایت از مسمومیت شدید می کرد و من شکی ندارم که او را مسموم کردند، اما چگونه این کار صورت گرفته نمی دانم ولی همین قد می توانم بگویم که ایشان چند ساعت قبل از شهادت در مجلس فاتحه ای شرکت کردند که در آن جا بعضی از ایادی رژیم پهلوی دست اندرکار دادن چای و قهوه مجلس بوده اند.» (714)

1. ضربه روحی بر امام

2. پیشگیری از خطرهای فردا، هر دو رژیم پی برده بودند که حاج سید مصطفی، خمینی دوم است و بی تردید با نظریات و دیدگاههای سیاسی و مذهبی که دارد و با شجاعت و شکست ناپذیری که در اوست، فردا خمینی دیگر خواهد بود.

3. پدید آوردن رعب و وحشت

4. پایان دادن به روشنگری های در نجف. (715)

پیامدهای شهادت

شهادت حاج آقا مصطفی درست مثل زندگی او ضربه ای مهلک بر حکومت ستم شاهی بود، خون او بود که گروههای مردمی را به حرکت در آورد و جرقه انقلاب زده شد و بر خلاف تصور رژیم و با شنیدن خبر شهادت حاج آقا مصطفی بازار نجف تعطیل شد.

جنازه شهید توسط یاران و شاگردان در روز اول آبان به کربلا برده شد. در این مراسم جمعیت انبوهی شرکت کردند، بیش از هفتاد دستگاه ماشین جنازه را به کربلا بردند و بازگرداندند.

شهید سید مصطفی را با آب فرات غسل دادند و در محل خیمه گاه حسین علیه السلام کفن کردند و پس از طواف در حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام و حضرت عباس علیه السلام ساعت 7 بعد از ظهر به نجف اشرف بازگرداندند.

روز دوشنبه دوم آبان (10 ذیقعه) جنازه آن شهید حدود ساعت 9 صبح از مسجد بهبهانی (واقع در بیرون دروازه نجف) با شرکت انبوهی از علما و فضلا، طلاب، کسبه، اصناف و سایر اهالی نجف اشرف به طرف صحن مطهر علوی تشییع شده و در مقبره علامه حلی دفن گردید.

امام در مسجد بهبهانی حضور یافت و پس از مکث کوتاه و خواندن فاتحه با گامی استوار و قامتی آراسته به خانه برگشت و در مراسم تشییع و خاک سپاری شرکت نکرد.

در کشورهای دیگر نیز از جمله پاکستان، افغانستان، عربستان، کویت، بحرین، قطر، لندن، اروپا، آمریکا، کانادا، هند و سوئد مجالس عزاداری و در بعضی جاها تظاهرات صورت گرفته و سیل تسلیت از نقاط مختلف جهان به طرف نجف سرازیر شد.

در ایران نیز مردم مجلس عزا برپا کردند و پس از سالهای، نام خمینی را شنیدند و خطبا و سخنرانان در منابر نام امام را بر زبان راندند. اولین مجلس ختم از طرف جامعه روحانیت مبارزه تهران و علمای تهران در مسجد جامع برگزار شد که انبوهی از جمعیت در آن شرکت داشتند، آقا طاهر اصفهانی، خطیب مجلس بود که در بهت و سکوت و تاءثر فوق العاده حضار سخن گفتند. و هر بار که نام امام خمینی را می برد فریاد صلوات پیاپی آن جمعیت فشرده لرزه بر اندام بیگانه پرستان می انداخت.

مجلس بزرگداشت شهید حاج آقا مصطفی نیز در مسجد ارک از طرف شهید بهشتی، مطهری، مفتاح منعقد گردید و آقا دکتر حسن روحانی از امام خمینی و نقش موثر ایشان در بیدار جوامع اسلامی و مبارزه با ایادی استعمار و شخصیت علمی حاج آقا مصطفی سخن گفتند.

حوزه علمیه قم نیز تعطیل و شهر قم سر تا سر سیاه پوش شد و از طرف آیات عظام گلپایگانی، مرعشی و سایر مراجع، مجالسی ترتیب داده شد.⁽⁷¹⁶⁾ و بدین ترتیب دشمن که برای خاموش کردن صدای حاج آقا مصطفی او را به شهادت رسانده بود، اینک با سیل بنیان کنی روبرو گردیده؛ سیلی که از مجالس فاتحه حاج آقا مصطفی آغاز گردید و با رشادهای قهرمانان 19 دی 1356 ش. در قم و مجالس چهلم آنان در تبریز، اصفهان، یزد و مشهد، خروشان تر شد و سرانجام حکومت ستم شاهی را در هم کوبید و بساط عدل را گسترده.

در آخر از باب تبرک وصیت نامه شهید را پایان بخش مطالب خود قرار می دهیم.

«فکر می کنم قبلا وصیتی کرده باشم ولی علی ای تقدیر وصی خود را پدر بزرگوار خود اولاً و در مرتبه بعد مادر و مخدره حلیله و برادر احمد است بعد

از اقرار بما جاء به النبي الاعظم صلی الله علیه و آله جميع کتابهای خود را در اختیار حسین قرار می دهد به شرط آنکه تحصیل علوم قدیمه کند در غیر اینصورت به کتابخانه مدرسه آقای بروجردی در نجف اشرف تحویل دهند چه آنکه نوعاً از وجوه تحصیل شده و خلاف احتیاط است که ارث برده شود، چیز دیگر هم ندارم مگر بعضی مختصر است آن هم دیگر احتیاج به گفتار ندارد. «

(717)

امام موسی صدر

مفقود الاثر 1357 ش.

امید محرومان

عبدالرحیم اباذری

«سید موسی صدر» در تاریخ 14 اسفند 1307 ش و در عصر حکومت فرعون‌ی در شهر قم دیده به جهان گشود. حکومتی که مردمش حتی محدوده خانه و در کنار سفره ساده نهار و شامشان نیز جرات آن که سخنی علیه رژیم بر زبان آورند، نداشتند. با همه اینها سید موسی به دور از چشم فرعونیان زمان، دوران نونهالی و کودکی را پشت سر می گذاشت و رفته رفته مانند بچه های دیگر شهر با کوچه و بازار و حوزه باصفای این شهر آشنا می شد.⁽⁷¹⁸⁾

پدر وی آیه الله العظمی سید صدرالدین صدر در زمان تحصیل خود در نجف اشرف حرکت‌های مترقی و نوجویانه را در عراق رهبری می کرد. نام او هنوز با نهضت ادبی آن کشور همراه است⁽⁷¹⁹⁾ وی پس از مهاجرت به ایران در شهر مقدس مشهد سکونت گزید. اندکی بعد به دعوت مرجع عالیقدر و بنیانگذار حوزه علمیه قم، فرزانه دورانیش حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، به منظور معاونت و جانشینی ایشان به شهر قم هجری کرد و پس از سالها تلاش و خدمت، در همانجا دارفانی را وداع گفت.

صدر شهدای عراق

شهید والامقام و اندیشمند بزرگ اسلامی آیه الله سید محمد باقر صدر، پسر عمو و شوهر خواهر سید موسی بود. وی رهبری انقلاب عراق را به عهده داشت و در پی مبارزه پیگیر با حکومت بعثی و پشتیبانی از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی رضوان الله علیه همراه خواهرش «بنت الهدی» که او نیز یکی از

مبارزان و نویسندگان فرزانه عراق بود، زیر شکنجه صدام خونخوار، به شهادت رسید.

اجداد پدری سید موسی را بیشتر عالمان تلاشگر و مجاهدان سخت کوش تشکیل می دهند که هر یک در عصر خود طلایه دار رهایی مردم از ظلم و جهل و مبشر نور و معرفت بوده اند. سید موسی از ذریه پیامبر اسلام و فرزند پاکی از خاندان علی بن ابیطالب علیه السلام به شمار می آید. وی با سی و سه واسطه درخشان از طرف پدر به جدش امام هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پیوند می خورد. (720)

ورود به حوزه سازندگی

هر چند وی همپای گذراندن درسهای دبستان و دبیرستان به دروس حوزوی نیز اشتغال داشت شروع به تحصیل تمام وقت او در حوزه علمیه قم از سال 1360 ق. مقارن 1320 ش. آغاز شد. تحصیلات حوزوی سید موسی در قم بیش از یک دهه به طول انجامید. وی پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح متوسط و عالی، در درس خارج فقه و اصول و فلسفه استادان نامی و بزرگ حوزه شرکت جست.

از استادان معروف دروس سطح و خارج او این فرزنانگان را می توان نام برد:

دروس سطح

الف: آیه الله علوی اصفهانی

ب: آیه الله محقق داماد

ج: آیه الله سید رضا صدر

خارج فقه

الف: آیه الله سید احمد خوانساری

ب: آیه الله حجت کوه کمره ای

ج: آیه الله سید صدرالدین صدر (پدرش)

د: آیه الله امام خمینی (در درس ایشان مدت اندکی شرکت کرد.)

ه: آیه الله محقق داماد

خارج اصول

آیه الله محقق داماد

فلسفه

الف: آیه الله علامه طباطبایی

ب: آیه الله سید رضا صدر (برادرش)

سید موسی صدر خود در کنار تحصیل خارج فقه و اصول به تدریس مقدمات و سطح نیز اشتغال داشت. از جمله کتاب با ارزش «شرح لمعه»⁽⁷²¹⁾ را برای شاگردانی چند که در حوزه از برجستگی خاصی برخوردار بودند، تدریس می کرد و در ارائه مسائل مهم و پیچیده آن، با بیانی شیوا و گیرا همه را سخت به تعجب و تحسین وا می داشت.⁽⁷²²⁾

او در سایه پشتکار شبانه روزی توانست در مدت کوتاهی خود را در صف اساتید حوزه علمیه قم جای دهد و پس از چندی به تدریس فقه و اصول و منطق و فلسفه پردازد.⁽⁷²³⁾

تحصیل در دانشگاه

او در کنار تحصیل و تدریس درسهای حوزه، برای ورود به دانشگاه در آزمون کنکور سراسری شرکت می جوید و پس از موفقیت در دانشکده حقوق تهران مشغول تحصیل می شود و در نهایت به اخذ درجه لیسانس حقوق اقتصادی نایل می آید.⁽⁷²⁴⁾

وی همچنان از روح بلند و استعداد سرشار خود کمک می‌گیرد و علاوه بر تسلط کامل به دو زبان فارسی و عربی، به فراگیری زبانهای فرانسه و انگلیسی همت می‌گمارد و در این راه نیز پیروز و سربلند بیرون می‌آید. او فرصتهای طلایی دوران جوانی را به آسانی از دست نمی‌دهد و از لحظه‌های هر چند کوتاه آن استفاده‌های بلند و پایدار می‌کند وی در سال 1332 ش. پدر گرانقدر خود را از دست می‌دهد، در همان سال از قم هجرت آغاز کرده، وارد حوزه علمیه نجف می‌شود. (725)

اجتهاد جواهری

سید موسی صدر در حوزه علمیه نجف نیز همانند قم، در میان دوستان همدرس و هم‌بحث خود همچنان برتری علمی خویش را حفظ نمود و با نبوغ و استعداد حیرت‌انگیز خود همه را به شگفتی و غبطه واداشت؛ به طوری که هر گاه دوستان هم‌سطح در محافل علمی و در جلسات درس و بحث با گفتار محکم وی مواجه می‌گشتند، بی‌اختیار شیفته قدرت علمی و اندیشه وی می‌شدند.

بزرگان و مراجع تقلید نجف نیز برای شخصیت جامع و کامل وی احترام خاصی قائل بودند و با چشم عظمت و امید به او نظر می‌کردند. حتی برخی از آنان که در درس خود اجازه اشکال به هیچ‌کس نمی‌دادند. به نشان تجلیل از شخصیت سید موسی صدر به گفتار و ایرادهای او با دقت تمام گوش فرا می‌دادند. (726)

همه اینها حکایت از آن داشت که او به درجه والای اجتهاد نایل آمده است ولی نه آن اجتهاد مصطلح و مرسوم که بسیاری از آن بهره داشتند. بلکه اجتهاد وی نشأت گرفته از فقه سنتی و الهام یافته از اجتهاد جواهری بود که او را

همانند «محقق اردبیلی»ها و «شیخ انصاری»ها و جلوه پرفروغی فقیهی زمان شناس آگاه و درد آشنای دوران کرده بود.⁽⁷²⁷⁾ او علاوه بر داشتن ملکه خلوص، تقوا و زهد که برای هر مجتهد ضروری است دارای زیرکی، هوش و فراست فراوانی بود که به وی توان آن را می داد تا رهبری و هدایت جامعه بزرگ اسلامی را به عهده بگیرد. سید موسی در سال 1335 ش. به فکر تشکیل خانواده افتاد تا با انتخاب همسری همراه و شایسته به زندگی سرتاسر تلاش خود جلوه دیگری بخشد. او در 28 سالگی به این آرزو تحقق بخشید و با دختر خانواده ای اصیل و مذهبی پیوند زناشویی و تعهد بست که حاصل این وصلت مبارک در سالها بعد، علاوه بر موفقیت‌های بارز معنوی و سیاسی و اجتماعی، دو دختر و دو پسر به نامهای (صدرالدین، حمید، حورا، ملیحه) بود.

نامه ای از زعیم حوزه

درخشش حیاتبخش سید موسی صدر در ابعاد گوناگون علمی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، او را بسان گوهری گرانبها در فراروی دیده ها نشانده بود. تنها عالم بزرگوار عبدالحسین شرف الدین نبود که شیفته عظمت وجودی او گشته بود. شخصیت جامع و کامل سید موسی صدر بسیاری از مراکز علمی و دانشگاهی آن روز در ایران را نیز تحت تاءثیر فراوان خود قرار داده بود.

در آن روزها فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی در خارج از کشور به کوشش مرجع دوراندیش آیه الله بروجردی (ره) جان تازه ای می گرفت. بدین منظور نام شخصیت‌های برجسته و جامع حوزه برای عهده دار شدن این مسؤ ولیت خطیر تنظیم گردید؛ که در آن میان نام سید موسی صدر نیز به چشم می خورد.⁽⁷²⁸⁾ پس از آن نامه ای از طرف زعیم عالیقدر حوزه خطاب به سیدموسی صدر نگارش یافت و به نجف ارسال شد؛ بدین مضمون که سید موسی نماینده تام

الاختیار مرجع جهان تشیع در کشور ایتالیا باشد و امور مذهبی و اجتماعی مسلمانان آنجا را به دست با کفایت خود اداره کند. اما زمانی که نامه به دست وی رسید بنابه دلایلی جواب عاجلی بدان نداد و از این نظر از ساحت مقدس آن رهبر بزرگ طلب عفو و اغماض نمود.

اصلاح نظام حوزه

یکی از حرکت‌های ارزشمند و تاریخ سید موسی صدر و دوستانش در حوزه علمیه قم، موضع‌گیری و اقدامات فداکارانه آنان در مورد «اصلاحات اساسی در حوزه» بود. آنها با یک جهش صادقانه و دردمندانه، دست به تدوین «طرح مقدماتی اصلاح حوزه» زدند که به دلیل بی‌توجهی و کارشکنی برخی از کوتاه‌نظران و ساده‌لوحان، کوچکترین استقبالی از آن به عمل نیامد. در این مورد آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی چنین اظهار می‌دارد:

«... در زمان مرجعیت حضرت آیه‌الله بروجردی این مسائل (اصلاح حوزه) مطرح بود. مخصوصاً طرحی به وسیله دوستان فاضل جوان در آن زمان امثال امام موسی صدر و شهید دکتر بهشتی و جمعی از مدرسین بزرگ فعلی برای گام‌های اولیه اصلاح حوزه تهیه شده بود، ولی بر اثر آماده نبودن افکار به دست فراموشی سپرده شد و مایه سرخوردگی همه دوستان گردید.» (729)

آغاز هجرت

سید موسی در سر هوای زیارت داشت. زیارت کانونهای عشق و عاطفه خفته در عراق، «عتبات عالیات». و این در حالی بود که از رحلت جانسوز مجاهد بزرگ سید عبدالحسین شرف‌الدین حدود دو سال می‌گذشت. هنوز مردم لبنان سرو سامان نیافته بودند و به دنبال یافتن رهبری مجاهد و آگاه لحظه شماری می‌کردند.

آن‌ها هرچند گاهی با سید موسی تماس می‌گرفتند و در این اواخر نیز با ارسال نامه‌ای به‌طور رسمی از وی برای سفر به لبنان دعوت به‌عمل آورده بودند. از طرف دیگر در همین زمان نامه دیگری از سوی رهبر شیعیان جهان، آیه الله بروجردی، به سید موسی صدر رسید و آن عالم درد آشنا ایشان را برای قبول آن مسوولیت خطیر مکلف کرد.

همه اینها نشان می‌داد که دیگر عذری برایش باقی نمانده و از هجرتی ناگزیر گریزی نبوده است. از این رو مسافرت به عراق را نمی‌توان تنها یک سفر زیارتی نامید، زیرا او به دنبال این سفر، سری به کشور لبنان زد تا از نزدیک با مردم سخن گوید و با موقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنها پیش از پیش آشنا شود و آن وقت تصمیم نهایی خود را در مورد ماندن در آن کشور، بگیرد.

سید موسی صدر پس از زیارت عتبات عالیات، در زمستان سال 1379 قمری مطابق با سال 1338 ش. نخست برای یک بازدید سی روزه وارد کشور لبنان شد. ولی پس از بررسی اوضاع آشفته آن کشور و مشاهده نابسامانیهای شیعیان و مسلمانان جنوب، بشدت احساس وظیفه نمود و بر خلاف میل باطنی خود تصمیم به ماندن گرفت.

سید موسی صدر پس از ورود به کشور لبنان، شهر «صور» را برای ایفا مسؤ ولیت بزرگ خود انتخاب کرد و در مسجد جامع آن به اقامه نماز جماعت مشغول گردید. او با مطالعه دقیق اوضاع، بخوبی دریافت که ریشه اصلی همه این گرفتاریها فقر فرهنگی و اقتصادی است. از این رو، با یک برنامه ریزی اساسی نخست به جنگ فقر فرهنگی رفت و علاوه بر ایراد سخنرانی، تشکیل

کلاسهای منظم در دبیرستانها و مراکز فرهنگی و هنری دیگر، با جوانان روشنفکر آن سامان ارتباط نزدیک برقرار نمود.

وی با سخن رسا و روشنگرانه خود، پوچی فرهنگ غرب و مادیگری را برای آنان توضیح داد و با الهام از قرآن، سنت و مکتب اهل بیت علیهم السلام منطق اسلام را به مثابه قوی ترین و پرمحتواترین منطق روز معرفی کرد. جوانان که تا آن روز ندیده و باور نمی کردند که یک روحانی و رهبر مذهبی این چنین با سیمایی گشاده در برابر آنها مانند پدرش مهربان سخن بگوید، شیفته اش شدند. بعلاوه آنها به قدری از معارف اسلام و تشیع فاصله داشتند که نمی توانستند قبول کنند این سخنان از منابع دین مقدس اسلام و تشیع گرفته شده است.

سید موسی هر چند که در شهر صور سکونت داشت و هفته ای دو روز برای سخنرانی در دبیرستان عاملیه به بیروت سفر می کرد و دبیران و دانش آموزان آنجا را نیز از سرچشمه زلال شریعت محمدی صلی الله علیه و آله سیراب می نمود و با گفتار و کردار دلپسند خود همه را بی اختیار شیفته معارف الهی و مکتب امامان معصوم علیهم السلام می کرد. (730)

وضع دردناک مدارس

همزمان با نفوذ استعمار فرانسه در لبنان، وضع آموزش و پرورش آن کشور بسیار دگرگون و درد آور گردید؛ به طوری که یکی از موفق ترین عوامل نشر فرهنگی بیگانگان وجود دهمین مراکز در آن کشور بود. چرا که برنامه درسی مدارس و دبیرستانها نیز از سوی آنان تنظیم می شد و جوانان مسلمان سخت تحت تاءثیر آداب و رسوم دشمنان قرار داشتند.

در این حال (سال 1371 ق.) عالم دوراندیش سید عبدالحسین شرف الدین که همواره در این قبیل مسائل حالت تهاجمی داشت، حرکت کرد و در مقابل این تهاجم بزرگ فرهنگی نیز ایستاد.

با شروع فعالیت سید موسی صدر این مدارس نیز رونق بیشتری گرفت؛ به گونه ای که با تلاشهای وی پس از مدتی مدرسه عامله بیروت، به دانشکده تبدیل شد و به «دانشکده عاملیه» معروف گردید. (731)

او در عین حالی که به سنگر مسجد اهمیت فراوان می داد از مراکز فرهنگی نیز غافل نبود و همچنان که گذشت باذوق سرشار و به کارگیری روشهای جدید، سعه صدر و برخوردهای مناسب خود، در مدت کوتاهی مدارس، دبیرستانها و دانشگاهها را تبدیل به سنگرهایی فولادین علیه فرهنگ بیگانه کرد و راه استاد بزرگ خود، عالم مبارز سید شرف الدین را ادامه داد.

سید موسی صدر معتقد بود که فقر فرهنگی ارتباط تنگاتنگی با فقر اقتصادی دارد. همچنان که این دو بی ارتباط با مسائل سیاسی، نظامی، اخلاقی و اعتقادی نیز نمی توانند باشند. بنابراین باید همه اینها در کنار هم ارزیابی شده، برای هر کدام به طور همزمان و در کنار هم چاره اندیشی کرد. او می گفت:

«چقدر تعجب آور است! اسلام طلب علم را فریضه (واجب) بداند و بیسوادترین مردم مسلمانها باشند. (یا اینکه) نظافت را از ایمان بشمارد، در حالی که کثیف ترین کوچه و بازار، کوچه ها و بازارهای ما مسلمانها باشد... دعوت صحیح اگر تواءم با عمل نباشد و وضع اجتماعی دعوت کننده یا هم مذهبیان او بد باشد، دعوت کم اثر خواهد بود. اصولاً یکی از بزرگ ترین دلایل برای بطلان ادعای هر دعوت کننده، همان وضع اجتماعی اوست. آخر چطور ممکن است مردم ادعای مسلمانی را که اسلام را ضامن سعادت دنیا و آخرت می داند باور

کنند، در حالی که فقر، جهل، مرض و عدم بهداشت آنها را فراگرفته است؛ اخلاق تجار، روش جوانان، کردار زنان و رفتار سیاستمداران همه فاسد و منحرف باشد؟! این خود سند بی اعتباری مدعی هر دعوت کننده ای است. «
(732)

او با توجه به همه این ریزه کاریها و برای حل نابسامانیها ریشه دار در ابعاد مختلف، به سنگر مسجد و فعالیت در دبیرستانها و دانشگاهها اکتفا نکرد و اقدام به تاسیس مراکز اساسی تری نمود از جمله:

1. مدرسه صنعتی جبل عامل

اولین موسسه ای که وی در شهر صور بنیان نهاد «مدرسه صنعتی جبل عامل» بود. هدف او از ایجاد این مرکز آن بود تا فقر و جهل را که سالها سایه شوم خود را بر سر این مردم افکنده بود از میان بردارد.

2. تاسیس جمعیت بر و احسان (733)

این مرکز که به شکل تعاونی و به ابتکار و همت سید موسی ایجاد گردیده است دارای پنج کمیسیون جداگانه به نامهای «تفتیش، برنامه، مالی، تبلیغاتی و مجالس مذهبی» است، که هر کدام فعالیتهای خاص خود را دنبال می کنند. این جمعیت در نخستین سال تاسیس خود، تنها بیش از یکصد و بیست نفر فقیر دوره گرد را از کوچه و بازار جمع کرد و علاوه بر کمکهای مالی، برای هر یک شغل آبرومندی ایجاد نمود.

3. تاسیس خانه دختران

زنان و دختران علاوه بر فعالیت در بخش بانوان «جمعیت بر و احسان» در سه مؤسسه مهم دیگر که باز به همت سید موسی صدر، برای آنان راه اندازی شده بود، به کار و کوشش پرداختند. یکی از آنها مدرسه ای به نام «بیت الفتاة»

(خانه دختران) بود. در این مکان به دختران بی سرپرستی و فقیر هنرهای دستی دیگر آموزش می دادند. (734)

4. آموزشگاه پرستاری

وی مرکز دیگری نیز برای بانوان دایر کرد به عنوان «آموزشگاه پرستاری». در این آموزشگاه دخترانی که مدرک دیپلم گرفته بودند، پذیرفته می شدند و زیر نظر استادان با تجربه آموزش پرستاری می دیدند و پس از فارغ التحصیل شدن به مراکز بهداشتی، درمانی و بیمارستانها اعزام می شدند و در عین حالی که برای خود و خانواده مایه امید و زندگی بودند در آن مرکز در خدمت محرومان و بیچارگان قرار می گرفتند. (735)

5. مرکز پزشکی

این مرکز به نام «مدینه الطب» شهرت یافته و تا به حال اقدامات وسیع و مهمی را در خصوص امور بهداشتی و درمانی به انجام رسانده و در بسیاری از قصبه های جنوب لبنان که سالها مردمش از همه چیز محروم بودند، درمانگاه و مرکز بهداشتی دایر نموده است. (736)

6. مؤسسه قالیبافی

این مرکز آموزشی یکی از مراکز سرنوشت ساز برای بانوان و دیگر محرومان به حساب می آمد و به موجب همین اهمیت، زیر نظر شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران اداره می شد و بیش از 300 دختر از منطقه جبل عامل در این مرکز آموزشی مشغول یادگیری قالیبافی بودند. (737)

7. حوزه علمیه

یکی دیگر از حرکت‌های مهم و ماندگار سید موسی صدر، راه اندازی مرکز فعال دیگری به نام «معهد الدراسات الاسلامیة» (مرکز بررسی‌های اسلامی) بوده است.

البته مؤسسات و مراکز مختلفی را که به همت و رهبری سید موسی صدر ساخته شده، نمی‌توان در همین هفت مورد خلاصه کرد، چنانکه دو مؤسسه مهم دیگر به نامهای «دارالایتام» و «سازمان زنان» هم در نتیجه تلاشها و جانفشانیهای او به ثمر رسیده است.⁽⁷³⁸⁾ که توضیح و تفصیل این همه مجال دیگری را مطلب می‌کند.

تدبیر تاریخی

مردم شیعه لبنان که جمعیت اکثر آن کشور را تشکیل می‌دادند، احتیاج به مرکز سازماندهی قانونی برای خود داشتند، تا از حقوق طبیعی و شخصیت انسانی آنان بخوبی حراست نماید.

سید موسی صدر برای گرفتن حقوق قانونی شیعیان رهسپار بیروت شد و مبارزه وسیعی را در این خصوص آغاز نمود. وی تمام نیروی خود را به کار گرفت تا یک مجلس قانونی برای شیعیان آن کشور تشکیل دهد. در حرکت نخست، موضوع را به طور جدی با شخصیت‌های بزرگ سیاسی و مذهبی شیعه و غیر شیعه لبنان در میان گذاشت و هدف خود از تاسیس این مرکز را برای آنان توضیح داد. در این میان مخالفتها و کارشکنی‌هایی از طرف دولتهای عربی و برخی از شخصیت‌های داخلی آغاز گردید. ولی او هیچ وقت از پای ننشست و به تلاشهای پیگیر خود ادامه داد.

تشکیل مجلس و انتخاب رهبر

برخلاف کارشکنیها و مخالفت‌های گوناگون، سرانجام تلاش‌های مخلصانه سید موسی صدر به نتیجه رسید و نمایندگان شیعیان در مجلس شورای لبنان، به پیشنهاد وی یک طرح قانونی را تقدیم مجلس کردند که این طرح در روز سه شنبه 6 صفر 1387 ق.⁽⁷³⁹⁾ به تصویب مجلس و امضای رئیس جمهور لبنان رسید.

بر اساس این طرح قانونی شیعیان اجازه داشتند مجلسی را به نام «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» برای دفاع از حقوق حقه خود تاسیس نمایند. پس از گذراندن مراحل قانونی، در تابستان سال 1389 ق.⁽⁷⁴⁰⁾ مجلس اعلای شیعیان در لبنان به طور رسمی و قانونی شروع به فعالیت کرد و باز با دست‌های پرتوان سید موسی صدر صفحه درخشان دیگری بر مبارزات تاریخی مردم شیعه لبنان اضافه شد.⁽⁷⁴¹⁾

سازمان «جنبش مستضعفان»

سید موسی صدر شخصیتی بود که دهها سال از زمان خود جلوتر بود و حوادث و مشکلات را قبل از وقوع شناسایی کرده، در پی علاج و پیشگیری برمی آمد. او در مدت چند سال اقامت خود در لبنان به این نتیجه رسیده بود که جوانان این کشور زمینه‌های مساعدی برای فداکاری و سلحشوری در راه تحقق آرمانهای مقدس اسلامی دارند از این رو برای سازماندهی، تربیت و تشکل نیروهای بالقوه آنان و آگاهی هر چه بیشتر و بهتر جوانان از جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی، اقدام به تاسیس سازمانی به نام «حركة المحرومین» نمود، تا برای مبارزه اساسی با دشمنان اسلام در منطقه، از نیروهای کار آمد، با ایمان و جان بر کفی برخوردار باشد.

شهید بزرگ دکتر مصطفی چمران که از طرف امام موسی صدر به مسؤ ولایت سازماندهی این جنبش منصوب شده بود چنین می نویسد:

«... شیعیان فوج فوج وارد این نهضت می شدند، احزاب را رها می کردند و به این سازمان می پیوستند. سازمانی مکتبی و بر اساس ایدئولوژی اسلامی، براساس خط علی و حسین علیه السلام... نمی خواستیم سازمان به صورت دکان درآید و هرکس و ناکس و یا هر فکر غلطی وارد آن شود و خدای نکرده حزبی دیگر مثل احزاب فاسد لبنانی به وجود آید که کارشان دروغ و تهمت و کار چاق کنی و زدن اموال مردم و حکومت و تقسیم منافع است. از همان اول تاءکید کردیم که ما ایجاد حرکت کرده ایم نه حزب، و حرکت از مبارزه با نفس و تربیت نفس و اخلاق شروع می شود...» (742)

این سازمان برای اولین بار طلسم وابستگی را شکست و با شعار «نه شرقی، نه غربی» حرکت خود را آغاز کرد و با الهام از معارف ناب اسلامی در کوتاه مدت، کادرهای با ایمان، زبده و نمونه ای را تربیت نمود که هر یک در میدانهای مختلف علمی، صنعتی، نظامی، اخلاقی و... الگو و سرآمد بودند.

در واقع می توان این بخش از فعالیت «تاءسیس حركة المحرومین» از سوی امام موسی صدر را دومین مرحله از سری مراحل سازماندهی شیعیان لبنان به حساب آورد. زیرا اولین مرحله آن را وی با تاءسیس مرکزی بزرگ به نام «مجلس اعلاى شیعیان» شروع کرده بود. (743)

سازمان نظامی «امل»

پس از آنکه سازمانهای اداری، تشکیلاتی و عقیدتی با موفقیت کامل راه اندازی شد و با استقبال پرشور مردمی روز به روز پایه هایشان استوارتر گردید، نوبت به مرحله سوم سازماندهی رسید. در آن زمان احزاب و گروههای چپ

گرا و راست گرا هر کدام برای خود ارتشی کوچک تشکیل داده، برای تحقق آرمانهای حزب متبوع خود، هر چند گاهی از آن استفاده می کردند. این ارتشها غالبا چون از انگیزه و آرمان دینی و مذهبی تهی بودند در برابر تهدیدات نظامی کشورهای بیگانه، از کارایی لازم برخوردار نبودند به همین علت امنیت مرزهای کشور لبنان به آسانی آسیب پذیر می شد.

برای از بین بردن چنین حالتی، و در پی ایجاد امنیت داخلی و خارجی کشور لبنان، تاسیس یک سازمان نظامی قوی، ضروری به نظر می رسید. سازمانی که افراد آن با داشتن آگاهیهای سیاسی، مذهبی و نظامی، پاسدار مرزهای عقیده و نظام باشند. از این تاریخ بود که پایه های یک سازمانی نظامی به نام «افواج مقاومت لبنان» (امل)⁽⁷⁴⁴⁾ پی ریزی گردید.

سلوک سیاسی

به طور کلی خط مشی اساسی و دورنمای فعالیتهای امام موسی صدر در طول اقامت وی در لبنان را می توان در عنوانهای زیر خلاصه کرد:

1. جانبداری از اصل همزیستی صلح آمیز فرقه های مذهبی و طایفی چندگانه کشور لبنان و مبارزه با تلاشهای مذبحخانه در جهت تجزیه کشور.
2. حراست از اصل همزیستی مسالمت آمیز لبنان و فلسطین و حمایت همه جانبه از انقلاب فلسطین و مرد آواره آن.
3. تلاش برای رفع هر گونه اختلاف، و کوشش در پی تحقق اصلاحات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.
4. مردود شمردن هر گونه تعصبات فرقه ای و مذهبی و دوری از جنگ و ستیز فرقه گرایانه.
5. ارج نهادن به اصل دفاع از خویشتن برای هر گروه، دسته و افراد.

6. مبارزه مداوم با دولت غاصب اسرائیل.

7. مبارزه با هر گونه تجاوز خارجی به کشور لبنان.

8. تلاش در جهت جلوگیری از احتمال سرکوبی انقلاب فلسطین.⁽⁷⁴⁵⁾

در اینجا فرصت آن است که به خصوصیات اخلاقی و برجستگیهای روحی امام موسی صدر پرداخته شود تا رمز موفقیت و پیروزی وی بیش از پیش آشکار گردد.

ساده زیستی

او در اوج عظمت و منزلت بود و بالاترین قدرت سیاسی و مذهبی را در دست داشت و بر قلوب میلیونها انسان در کشورهای مختلف - اعم از شیعه، سنی و مسیحی - حکومت می کرد.

بزرگی شخصیت او همه صاحب منصبان ظاهری را به کرنش و کوچکی وامی داشت.

با همه اینها او هنوز در نظر خود همان طلبه ساده بود. در برخورد با وی هیچ احساس نمی شد که وی رئیس «مجلس اعلای شیعیان لبنان» است و آن همه عاشق و جان باخته و طرفدار دارد. با همه فعالیتهای زیادی که در اجتماع داشت در انجام امور خانه چون پخت و پز، شستن لباس و اموری از این قبیل به خانواده کمک می کرد.

همراه با مردم

کوچک پس کوچه های شهرها و قصبات سراسر لبنان یکصدا شهادت می دهند که امام موسی صدر همیشه در کنار مردم می زیست. به دیدار آنها می رفت، با مهربانی و تواضع فراوان با آنان صحبت می کرد و به سخنان هر یک

گوش فرا می داد. عشق به توده مردم از چشمان پرفروغ وی همیشه موج می زد. او می گفت:

«... جای من اکنون در میان شماست. پایگاه من در قلبهای شماست. قدرت من به دستان شماست. حافظ و نگهدار من چشمان شما هستند. برنامه های من به دست شما اجرا خواهند شد. هیچ کس و هیچ چیزی را در این دنیا بر شما ترجیح نخواهم داد...» (746)

مردم نیز به وی عشق می ورزیدند. اکثر ابراز احساساتی که نسبت به وی می شد غالباً تا نیم ساعت یا بیشتر طول می کشید. بارها دیده می شد که از شدت استقبال عمامه او باز شده یا از سرش افتاده است.

به کشورهای مختلف آفریقایی و غیر آن که سفر می نمود از همه بیشتر، فرصتها را برای دیدار با مردم می گذاشت و در نماز جمعه های آنان شرکت می کرد و با سخنرانی خود با آنان به درد دل می نشست.

وی در فرصتهای مناسب و به طور مرتب به دیدار خانواده شهدا می شتافت و در کنار جانبازان، از استقامت و شجاعت بی سابقه آنان لذت می برد و روح و جان تازه ای می گرفت.

تواضع و بزرگواری

داستان بزرگواری و افتادگی وی زبانزد بود. او نه تنها در محیط کار با دوستان و همکاران، بلکه در همه جا و در برخورد با همه کس این خلق محمدی صلی الله علیه و آله را از خود به نمایش می گذاشت. یکی از هم بحثهای معروف وی در نجف در این مورد چنین اظهار می دارد:

«... در موقع کار و حمل اثاثیه سفر، بیشتر از همه کار انجام می داد و سنگین ترین وسایل، همیشه بر دوش وی قرار داشت. در وقت شوخی و مزاح،

مزاحهای علمی و اخلاقی جالبی می کرد. خدا می داند که ما در این سفر و در برخورد های دیگری که داشتیم، همه اش محبت، تواضع، وقار و بزرگواری دیدم. تمامی اوصافی که در روایات برای علما ذکر شده است، همه اش در آقا موسی صدر جمع شده بود. « (747)

گذشت و کرامت

چهار بار دشمنان و مزدوران آنها نقشه کشیدند تا وی را ترور کنند ولی هیچ که موفق نگردیدند. در یکی از این عملیات ناموفق چند جوان شیعه عضو حزب کمونیست «جبهه شعبیه» به رهبری «جرج حبش» که فریب خورده و ماءموریت یافته بودند تا امام موسی صدر را به شهادت برسانند، با «آپی جی» بر سر راه وی کمین می کنند تا ماشین او را هدف قرار دهند. اما به خواست خدا، امام موسی صدر مدتی زودتر از همان راه گذشته بود.

پس از گذشت ساعاتی از این حالت جوانان امل منطقه را محاصره کرده و آنها را دستگیر می کنند و همه شان به ماءموریت خود اعتراف می نمایند. سپس آنان را به حضور امام موسی صدر می برند. او نیز بلافاصله دستور آزادی آنان را صدر می کند. (748)

روح بندگی

روح بندگی که یکی از شرایط اصلی رهبر در جامعه اسلامی است و در قرآن و احادیث ائمه معصومین نیز به آن تاءکید فراوان شده است. امام موسی صدر در حد اعلا پرورش یافته و او را به انسانی متعبد به تمام معنا جلوه گر ساخته بود.

احترام به پدر

امام موسی صدر در احترام به پدر که استاد او نیز بود، اهتمام خاصی می ورزید. نحوه برخورد های وی در این خصوص به قدری شورانگیز بود که

آشکارا نشان می داد این ارتباط فرزند با پدر از درجه احترام یا فراتر گذاشته و به مرحله عشق و ایثار رسیده است. این بود که همه را به شگفتی فرو می برد. هر کسی کمترین ارتباطی با بیت «آیه الله العظمی سید الدین صدر» داشت بی درنگ از این موضوع با خبر می شد و تحت تاءثیر آن قرار می گرفت. به یقین یکی از رموز موفقیت و پیروزی در فعالیتهای فردی، اجتماعی، سیاسی و... امام موسی صدر را باید در همین موضوع جستجو کرد؛ نیکی به دیگران، بخصوص به پدر و مادر و احترام به آنان.

مرد صلح و دوستی

امام موسی صدر با پیروان ادیان و مذاهب، روابط صمیمانه ای داشت. پیش از ورود وی به لبنان، میان مسیحیان و مسلمانان آن کشور بر اثر اختلافات موجود شکاف بزرگی پدید آمده بود و هر روز که می گذشت با نقشه های دشمنان این جدایی عمق بیشتری می گرفت. او پس از آمدن خود به این ناحیه مصمم شد با تلاش و استقامت خود این فاصله را از میان این دو طایفه بزرگ دینی بردارد و آنها را با همدیگر دوست و مهربان سازد.

وی در مراسم جشن و سوگواری هموطنان مسیحی شرکت می کرد. و در غم و شادی آنان خود را سهم می دانست. در کلیساهای آنان حاضر می شد و معاشرت دوستانه ای با آنها داشت. بدین ترتیب در مدت کوتاهی این برخوردهای سنجیده، موجب گشت که جامعه مسیحیان یکپارچه شیفته امام موسی صدر شوند، به طوری که مکرر از وی دعوت به عمل می آوردند تا در مراسم دینی و مذهبی آنان شرکت جسته، برای آنان سخنرانی کند.

هراس غارتگران

نزدیک به بیست سال تلاش مداوم و حیرت انگیز امام موسی صدر در لبنان، تحول عجیبی را در خاورمیانه پدید آورد. وی علاوه بر فعالیتهایی در لبنان مسافرت‌های بسیاری به کشورهای آفریقا، مصر، اروپا و... انجام داد و با شرکت در کنگره‌های مختلف اسلامی با مسلمانان دنیا و رهبران دینی، مذهبی و سیاسی آنان ارتباط فکری برقرار کرد. او با سخنرانیهای جذاب و روشنگرانه اش در دل اکثر توده‌های مردم کشورهای اسلامی و غیر اسلامی به طور شگفت‌آوری برای خود و افکار و اندیشه‌هایش جای باز کرد و در تلاش بود تا شالوده یک حکومت و امت واحده اسلامی را در سرتاسر جهان پایه‌ریزی کرده، مسلمانان را از چنگال استعمارگران غارتگر رهایی بخشد. و این درست در حالی بود که صدای نسیم صبح‌رهایی (انقلاب اسلامی ایران) از کوچه‌های ماتم گرفته شهر نجف به آسمان بلند شده بود و مردم ایران و مسلمانان جهان را به طلوع خورشیدی بی‌غروب بشارت می‌داد و منشاء همه گرفتاریهای ملل مسلمان و محروم را به دولت ستمگر آمریکا، روسیه و انگلیس معرفی می‌کرد. وقتی این ندای شورانگیز در سرتاسر جهان طنین افکند امام موسی صدر جزو نخستین شخصیت‌هایی بود که به دعوت این صدای آشنا پاسخ مساعد داد و در ضمن مقاله‌ای در اوایل شهریور 1357 ش. (یک هفته قبل از ناپدید شدن) در روزنامه «لوموند» به طور رسمی از انقلاب اسلامی به عنوان ادامه حرکت انبیا نام برد و امام خمینی رضوان الله علیه را یگانه رهبر بزرگ این انقلاب، به دنیا معرفی کرد. (749)

در این زمان بود که سردمداران دنیای غرب و شرق بشدت غافلگیر شده، هراس و اضطراب بر وجودشان مستولی گشت. پشتیبانی امام موسی صدر - به

مثابه یک شخصیت موجه و صاحب نفوذ در منطقه - از حرکت و انقلاب امام خمینی، مشکلی بسیار جدی بود که دشمنان به هیچ وجه نمی توانستند از کنار آن به سادگی بگذرند. آنها به روشنی می دانستند که اگر بازوان پرتوان امام موسی صدر با مشت‌های گره خورده امام خمینی همراه شود دیگر هیچ فرصتی برای ادامه حیات و اجرای سیاست‌های شوم و توسعه طلبانه آنان در منطقه وجود نخواهد داشت. این بود که باز به روش‌های شیطانی خود روی آوردند. آنها چندین بار به کمک نوکران خویش در لبنان، اقدام به ترور امام موسی صدر کردند ولی در هر بار رسوا و ناکام تیرشان به سنگ خورد.

بناچار نقشه دیگری کشیدند و تصمیم گرفتند تا به دست یکی دیگر از ایادی نقابدار خویش در منطقه، وی را از دست امت اسلامی گرفته و منطقه را از وجود پرتوان و ثمر بخش او برای همیشه تهی سازد. بعضی از دولتهای مرتجع یا بظاهر انقلابی هم که وجود قدرتمند امام موسی صدر در منطقه را یکی از بزرگترین عوامل سقوط خود در آینده می دانستند دست همکاری به این ایادی سپردند و در نهایت همه دستگاه‌های جاسوسی و امنیتی دشمنان در منطقه و جهان، دست به دست هم دادند تا این بزرگ مرد را از صحنه خاج سازند.

آدم ربایی

از نخستین روزهای جایگزین شدن امام موسی صدر در لبنان، دولت و رهبر لیبی یکی از سر سخت ترین دشمنان وی به شمار می رفت. در مرداد ماه 1357 امام موسی صدر قصد سفری به کشور الجزیر داشت. به دنبال آن تماس‌هایی حاصل شد و بلافاصله از طرف دولت لیبی دعوتی رسمی از امام موسی صدر برای سفر به آن کشور به عمل آمد. روز نوزدهم رمضان 1398 ق.⁽⁷⁵⁰⁾ وی از الجزیر وارد کشور لیبی شد.

در یکی از این نشستها امام موسی صدر با عقاید جنون آمیز قذافی که خود را «جانشین خدا در زمین»⁽⁷⁵¹⁾ می خواند بشدت مخالفت کرد و با شهادت، پیامدهای شوم این طرز تفکر انحرافی را به وی گوشزد نمود.⁽⁷⁵²⁾

بعد از یک هفته اقامت در لیبی امام موسی صدر تصمیم گرفت روز بیست و پنجم رمضان 1398 ق. (9 شهریور 1357 ش / 31 اوت 1978 م) آن کشور را به قصد لبنان ترک گوید تا ساعت 2 و سی دقیقه بعد از ظهر همین روز، وی در جلو هتل محل اقامت خود مشاهده گردیده ولی بعد از آن با دو تن از همراهان خود «شیخ محمد یعقوب» و «عباس بدر الدین» ناگهان ناپدید شده است.⁽⁷⁵³⁾

عکس العمل شورانگیز

هنگامی که خبر ربوده شدن امام موسی صدر انتشار یافت بی تابی و نگرانی جهان اسلام را فراگرفت و ملت‌هایی که کوچکترین شناختی از وی داشتند به غم و اندوه فرو رفتند. مردم لبنان یکپارچه به هیجان در آمدند و اعتصاب سرتاسری همه جا را از تحرک بازداشت.

در این حال روزنامه های وابسته به دولت لیبی مانند «السفیر» در پی انحراف افکار عمومی، با تیتراهای بزرگ و با آب و تاب فراوان اعلان کردند که: امام موسی صدر برای همکاری با انقلاب ایران و مبارزه بر ضد شاه مخفیانه به ایران سفر کرده است. ولی کسی به این حرفها گوش نمی داد. اعتراض و راهپیمایی همچنان ادامه داشت و هر روز بیش از روز گذشته بر شور و هیجان و اعتراض مردمی افزود می شد.⁽⁷⁵⁴⁾

نگرانی امام خمینی (ره)

حضرت آیه الله العظمی امام خمینی رضوان الله علیه پس از اطلاع از ربوده شدن امام موسی صدر بشدت ناراحت گشته، بی درنگ تلگرامی بدین شرح خطاب به یاسر عرفات مخابره کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

«جناب آقای یاسر عرفات رئیس کمیته اجرائیه سازمان آزادیبخش فلسطین از سلامت جناب حجة الاسلام آقای سید موسی صدر رئیس مجلس شیعیان لبنان هیچ گونه اطلاعی ندارم و موجب نگرانی این جانب است. از جناب عالی تقاضا دارم که هر چه زودتر از مکان ایشان اطلاع پیدا کرده و این جانب را از سلامت ایشان آگاه گردانید.

توفیق جناب عالی را در اهداف اسلامی خواستارم.

روح الله الموسوی الخمينی»⁽⁷⁵⁵⁾

تلگراف به حافظ اسد

پس از برگزاری یکی دیگر از اجلاس کنگره صمود در سوریه، امام خمینی ضمن ارسال تلگرافی به حافظ اسد رئیس کنگره صمود خواستار تحقیق اعضای کنگره در مورد ناپدید شدن امام موسی صدر گردید. متن این پیام تاریخی بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«پس از اهدای سلام، این جانب از غیبت حجة السلام والمسلمین آقای سید موسی صدر نگران و متاءثرم. از جناب عالی تقاضا دارم که این موضوع را با سران کشورهایبی که در قضیه فلسطین اجتماع کرده اند، در میان گذارید و اهتمام آنان را جلب نمایید. ما و ملت ایران در این عصر گرفتار رژیم هستیم

که با اتکا به پشتیبانی آمریکا ملت را در آتش دیکتاتوری و کشتارهای دسته جمعی و سلب همه آزادیها می سوزاند. ما از شما سران دولتهای اسلامی برای رهایی ملت بی پناه ایران کمک می خواهیم. برادران مسلمان شما در زیر چکمه دژخیمان شاه خرد شده اند و حکومت نظامی که در اکثر شهرستانهای مهم ایران بریاست ملت را به جان آورده از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می شود: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة». همه افراد و از جمله شما سران دولتهای

اسلامی که قدرت دفاع از ملت مظلوم ما را دارید مسئول هستید. «

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته روح الله الموسوی الخمینی⁽⁷⁵⁶⁾

استاد شهید مرتضی مطهری

شهادت: 1358/2/12 ش.

مرزبان بیدار

محمد خردمند

بهاران

در روز 13 بهمن 1298 شمسی، خدای کریم به عالم ربانی حاج شیخ محمد حسین مطهری و همسر مؤمنش - سکینه - فرزندی هدیه کرد ⁽⁷⁵⁷⁾ که مرتضی نامیده شد و برای آن خانواده پاک، بهاران را به ارمغان آورد. مرتضی کم کم دوران کودکی را پشت سر گذاشت. او که علاقه عجیبی به حقیقت و معنویت داشت با شور و شوق فراوان، نزد پدر شروع به آموزش کرد و عاقبت این اشتیاق، وی را به مکتب کشاند و به دیدار گلهای آن بوستان رساند.

بوی خوش گلستان

او در دوازده سالگی عطر روح بخش گلستان بزرگ حوزه علمیه مشهد را احساس کرد و عاشقانه به آنجا روی کرد ⁽⁷⁵⁸⁾ و چنان پرتلاش و منظم به تحصیل مشغول شد که باعث شگفتی اهل بصیرت گردید. رفته رفته افکاری بلند و سؤ‌الهایی سرنوشت ساز برایش آشکار شد جهان آفریده کیست؟ خدا چگونه صفاتی دارد؟ انسان برای چه آفریده شده است؟ و... این پرسشها همه فکر او را به خود مشغول ساخته بود. در آن زمان مرتضی آرزو می کرد که روزی بتواند در درس میرزا مهدی شهیدی رضوی - مدرس فلسفه الهی - حاضر شود، اما این آرزو برآورده نشد و آن استاد در سال 1355 قمری درگذشت. ⁽⁷⁵⁹⁾

سرانجام مرتضی در سال 1316 شمسی در زمانی که حکومت سیاه رضاخان بیداد می کرد. ظلمت همه جا را فراگرفته بود، به دنبال نور و فضیلت، همه جا را فراگرفته بود، به دنبال نور و فضیلت راهی حوزه علمیه قم شد تا روح تشنه اش را از کوثر قرآن و زمزم عترت سیراب کند. (760)

مطهری به دنبال یافتن گنج علم و فضیلت، با شور و علاقه ای وصف نشدنی، به تلاش و فعالیت پرداخت. پشتکار و کثرت مطالعه او همه اهل علم را در مدرسه فیضیه شگفت زده کرد. (761)

او آرام و قرار نداشت، منتظر و تشنه به دنبال گمشده ای بود در این هنگام ستاره ای بدرخشید و او را به مقصود رساند. حضرت امام خمینی - الگوی علم و تقوا - درس اخلاق تشکیل داد و به نور افشانی و انسان سازی پرداخت.

مطهری به زیارت آن استاد بزرگ نایل آمد و از سرچشمه زلال او سیراب شد. (762) این درس در حقیقت درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم علمی آن. درس «یافتن» و «رسیدن» بود نه فقط «دانستن» و «آموختن».

مرتضی از سویی، غرق در مطالعه و تحصیل و تدریس و از سویی دیگر یکی از مهم ترین کارهایش و بلکه عالی ترین و مهم ترین کارهایش و بلکه عالی ترین و مهم ترین فعالیتش، راز و نیاز و مناجات نیمه شب و اشک سحری بود. او شیرینی و لذتی از این کار مبارک و سعادت آفرین، احساس می کرد که شب تیره زندگیش را تبدیل به روز روشن می نمود.

دانش اندوزی

مطهری با دقت، سرعت، نظم و تلاشی ستودنی به آموختن علوم اسلامی مشغول شد او نزد آیه الله صدوقی، کتاب «مطول» را فراگرفت و در محضر آیه

الله مرعشی نجفی، «شرح لمعه» را بیاموخت. او همچنین از استادانی بزرگ مانند آیات سید صدرالدین صدر، سید محمد رضا گلپایگانی، سید احمد خوانساری، سید محمد تقی خوانساری، سید محمد حجت، سید محمد محقق یزدی - معروف به داماد - انگجی و میرزا مهدی آشتیانی - که سلام خدا بر همگی آنان - در علوم گوناگون بهره مند شد.

دیدار با عالم ربانی حاج میرزا علی آقا شیرازی اصفهانی، مرتضی را وارد دنیایی جدید و شگفت انگیز کرد. حاج میرزا علی آقا با نهج البلاغه می زیست، با آن تنفس می کرد و روحش با این کتاب همدم و جمله های گرانقدر آن، ورد زبانش بود. و مهم تر آنکه به هر آنچه می دانست عمل می کرد. راستی که مرد حقیقت و معنویت بود. (763)

مطهری، تحصیل رسمی علوم عقلی و فلسفی را در سال 1323 شمسی آغاز کرد. (764) او بحث حکمت از «شرح منظومه» حکیم سبزواری و مبحث نفس از «اسفار اربعه» صدرالمطاء لهین شیرازی را در محضر حضرت امام خمینی آموخت. (765)

وی بعد از ورود آیه الله بروجردی به قم، در درس فقه و اصول ایشان شرکت کرد (766) و از بحثهای مجتهد پرور آن عالم ربانی بهره مند شد. او پیش از رسیدن به مرحله اجتهاد، از آیه الله بروجردی تقلید می کرد. (767)

مطهری، درس اصول فقه را از «مباحث عقلیه» به طور خصوصی از حضرت امام خمینی فرا گرفت (768) و راز و رمز اجتهاد را از آن حکیم الهی و فقیه وارسته بیاموخت.

در سال 1329 ش. استاد مطهری در محضر درس استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی حاضر شد و مبحث «الهیات» از کتاب «شفا» (تألیف ابوعلی سینا) را از آن حکیم بزرگ بیاموخت. (769)

علامه طباطبایی، درس دیگری - غیر از الهیات شفا - در فلسفه شروع کرده بود که در شبهای پنجشنبه و جمعه تشکیل می شد. این درس خصوصی بود و در آن جمعی از فاضلان حوزه علمیه قم، از جمله آیه الله دکتر بهشتی، امام موسی صدر، استاد مطهری، دکتر احمد احمدی و... شرکت می کردند (770) ثمره مبارک این مجمع علمی بزرگ، شاهکاری جهانی در کلام و فلسفه است به نام کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم». سهم مطهری در آفرینش این اثر پربار و ماندگار، اگر بیشتر از علامه طباطبایی نباشد، بدون شک، کمتر نیست.

استاد مطهری، همچنین در دوره تحصیل همفکر و یار و یاور سازمان انقلابی و اسلامی «فدائیان اسلام» بود. (771) این حزب سیاسی اسلامی که در سال 1324 شمسی، از سوی روحانی مبارز سید مجتبی نواب صفوی تشکیل شد نقش مؤثری در مبارزه با ستمگران و استبداد داشت.

مطهری، علاوه بر مباحثه دروس اصولی، فقهی و فلسفی، خود حوزه تدریس داشت. او از جمله کتابهای ذیل را تدریس کرد:

«مطول» (در علم معانی، بیان و بدیع)،

«شرح مطالع» (در علم منطق)،

کشف المراد (در علم منطق)،

«رسائل» و «کفایه» (در علم اصول فقه)،

«مکاسب» (در فقه)

«شرح منظومه» و «اسفار» (در فلسفه). (772)

هجرت به تهران

استاد مطهری در سال 1331 هجری شمسی با دختر آیه الله روحانی (ره) ازدواج کرد⁽⁷⁷³⁾ و در همان سال - در حالی که در به مدرسی مشهور بود - به تهران هجرت کرد.⁽⁷⁷⁴⁾ علت این هجرت را برخی تنگدستی شمرده اند،⁽⁷⁷⁵⁾ اما سببش هر چه بود، باید آن را لطف خفی الهی شمرد زیرا حضور مطهری در تهران و در جمع دانشگاهیان و روشنفکران، سراسر خیر و برکت و مایه تربیت و هدایت شد.

استاد مطهری از ابتدای ورود به تهران، به سازندگی و نور افشانی پرداخت. او در مدرسه مروی، آموزش فلسفه اسلامی را به شکل تطبیقی و مقایسه ای برای جویندگان حکمت و حقیقت، آغاز کرد.⁽⁷⁷⁶⁾

سخنرانیهای روشنگر و مفید استاد، همزمان با تدریس در مدرسه مروی، در تهران آغاز شد. او توجه بسیاری به حل شبهات و پاسخگویی به سؤ‌الهای موجود درباره معارف اسلامی داشت و با مطالعه، تحقیق، دقت، تلاش و اخلاص، در این راه موفق شد.

در سال 1333 استاد مطهری تدریس در دانشگاه تهران را شروع کرد. استاد در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) آن دانشگاه بیش از بیست سال به مبارزه عالمانه با جهل، مادیگری و غربزدگی پرداخت.

رفتار ایشان با دانشجو به قدری صمیمی بود که دانشجو به استاد عشق می ورزید و مرید او بود.

استاد مطهری در آن دانشکده، دوره های لیسانس و دکترا، کلیات علوم اسلامی (منطق، فلسفه، کلام، عرفان، اصول فقه، فقه و حکمت عملی)، فلسفه

(شرح منظومه، الهیات شفا، مقاصد الفلاسفه غزالی و...)، تاریخ فلسفه، تاریخ مجادلات اسلامی و روابط فلسفه و عرفان را تدریس می کرد. (777)

مرزبان اسلام

الف. سلاح قلم:

استاد مطهری بعد از حدود سی سال که از زمزم قرآن و کوثر عترت سیراب شد و دم مسیحایی تقوا به او زندگی جدیدی بخشید، قدم در سنگر نویسندگی گذارد و سلاح قلم را به دست گرفت و مرزبان حماسه جاوید شد.

این مرزبان قهرمان، فقط به حل مشکلات و پاسخگویی و سوءالهای موجود درباره مسائل اسلامی می اندیشید و هدف نوشته هایش همان بود. (778)

او معتقد بود دین مقدس اسلام یک دین ناشناخته است. حقایق این دین به طور تدریجی در نظر مردم واژگونه شده است و علت اساسی گریز گروهی از مردم، آموزشهای غلطی است که به نام اسلام داده می شود. این دین مقدس بیش از هر چیز، از طرف برخی از کسانی که مدعی حمایت از آن هستند ضربه صدمه می بیند. (779)

ب. مجله مکتب تشیع

در سال 1336 به همت جمعی از دانشمندان حوزه علمیه قم، نشریه مکتب تشیع شروع به فعالیت کرد. استاد مطهری هم با این مجله، همکاری علمی و ارشادی داشت. مقالاتی از استاد مطهری در نشریه مکتب تشیع منتشر شد، از جمله؛ «اصالت روح»، «قرآن و مسأله ای از حیات»، «توحید و تکامل» و «حق عقل در اجتهاد». (780)

ج. چراغ انجمن

بعد از تاسیس انجمن اسلامی پزشکان (1337 - 1338 ش.)، استاد مطهری، چراغ آن انجمن شد و در زمانی که سردی و تاریکی جامعه را فراگرفته بود به دل‌های سرد، گرمی بخشید و نور و روشنایی داد. استاد یکی از مهم‌ترین سخنرانان جلسات این انجمن بود. ایشان در سخنرانی‌هایش، موضوعات حساس و سرنوشت‌سازی مانند توحید، نبوت، معاد، مسأله حجاب، بردگی در نگاه اسلام، صلح امام حسن علیه السلام، امام صادق علیه السلام و مسأله خلافت، مسأله ولایت عهدی امام رضا علیه السلام، تربیت اسلامی، فطرت، ربا، بانک، بیمه و... را مورد بررسی عالمانه قرار داد و آثاری ارزشمند به یادگار نهاد.

د. داستان راستان

طرح تدوین «داستان راستان» از سوی یکی از مؤسسات علمی به آیه الله مطهری پیشنهاد شد. استاد چون این کار را پسندیده و مفید یافت تعهد کرد که آن را انجام دهد. او در زمانی شروع به داستان‌نویسی کرد که استادی مشهور در دانشگاه بود و از شخصیتها و عالمان مهم مذهبی در کشور شمرده می‌شد. جلد اول داستان راستان در سال 1339 و جلد دوم در سال 1343 چاپ و منتشر شد و با توجه و استقبال کم‌نظیر مردم مواجه گشت.

ه. طرحی نو

استاد مطهری سالها بود که آرزوی تاسیس مؤسسه علمی - فرهنگی را داشت تا بتواند جوابگوی نیازهای فکری جامعه باشد و به نشر و تبلیغ معارف عالی اسلامی بپردازد. سرانجام در سال 1346 به کمک چند تن از دوستانش، از جمله آقای محمد همایون، حجة السلام سید علی شاهچراغی، مؤسسه حسینیّه ارشاد را تاسیس کرد. (781)

بعد از تاءسیس حسینیه ارشاد، به کار این مؤسسه دل بست و با شور و حرارت و آگاهی و درایت به همکاری و برنامه ریزی پرداخت. او دانشمندان بسیاری را به آنجا دعوت می کرد تا سخنرانی کنند و خود نیز یکی از موفق ترین سخنرانان آن بود.

و. علل گرایش به مادیگری

کتاب علل گرایش به مادیگری - که تکمیل شده دو سخنرانی استاد مطهری در سالهای 48 و 49 در دانشسرای عالی است - در سال 1350 منتشر شد. استاد این اثر کارآمد را در زمانی تاءلیف کرد که در میان نسل جوان، گرایشی به مکاتب مادی - و از جمله مارکسیسم - مشاهده می شد. سران سازمان منافقین هم در حال گرایش به مارکسیسم بودند که سرانجام مارکسیست شدند و به طور رسمی این تغییر ایدئولوژی را اعلام کردند.

استاد مطهری در این کتاب به بررسی نقش کلیسا، مفاهیم فلسفی، اجتماعی و سیاسی و... در گرایش به مادیگری می پردازد و علل لغزشها و انحرافها را در این زمینه روشن می سازد.

ز. فلسفه تاریخ

یکی از درسهایی که استاد مطهری در منزل خودشان برقرار کرد درباره فلسفه تاریخ بود که از سال 1355 تا 1357 با جمع برخی از شاگردان برگزار می شد.

استاد در این درس، آراء فلاسفه غرب و اسلام را در مورد مباحثی مانند «عوامل محرک تاریخ»، «ارزش تاریخ»، «جامعه و فرد»، «ارتباط تاریخ با علم، مذهب و اخلاق»، «علیت در تاریخ»، «تکامل تاریخ»، «پیش بینی آینده» و... عالمانه نقد و بررسی می کرد.

ج. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی

آخرین اثر قلمی استاد مطهری، کتاب «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» است این کتاب در سالهای 56 و 57 به رشته تحریر در آمد.

آن استاد عالیقدر انحرافات فراوانی در نشریات برخی گروههای به ظاهر اسلامی و آثار بعضی روشنفکران مسلمان درباره جهان بینی اسلامی مشاهده می کرد. بدین علت و برای جلوگیری از التقاط، و از همه مهم تر برای روشن کردن نظر اسلام، این اثر پر برگ و بار را نوشت و در آن بسیاری از اشتباهات فکری روشنفکران را آشکار ساخت.

در این کتاب نفیس، مواضع و جهان بینی بعضی از گروهکها مانند «منافقین» مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

ط. ماتریالیسم در ایران

کتاب علل گرایش به مادیگری که در سال 1350 منتشر شده بود مورد استقبال شایان مردم حقیقت جو قرار گرفت، به طوری که در سال 1357 به چاپ هشتم رسید و استاد مقدمه ای تحت عنوان «ماتریالیسم در ایران» بر آن افزود.

استاد مطهری در این مقدمه بسیار پر بار به افشا و نقد شیوه های جدید تبلیغ ماتریالیسم در ایران می پردازد و این بحث را در دو بخش ارائه می کند: 1 - تحریف شخصیتها 2 - تحریف آیات قرآن.

در این مقدمه سودمند بود که آراء برخی از گروهکها، از جمله «فرقان» مورد نقد و بررسی عالمانه و منصفانه قرار گرفت و پوچی و سستی آن آشکار شد.

بعد از انتشار این مقدمه، گروهک فرقان اطلاعیه ای منتشر کرد به این مضمون: هر کس که در مسیر افکار ما قرار گیرد، به طریق انقلابی پاسخ او را

می دهیم. اما استاد مطهری فرمود: اگر قرار باشد که انسان از دنیا برود، چه بهتر که در راه اصلاح عقاید و دفاع از اسلام باشد، و من در این راه کوچکترین تردیدی ندارم. ⁽⁷⁸²⁾

تدریس در قم

استاد مطهری بنا به توصیه حضرت امام خمینی از سال 1351 تا 1357، هفته ای دو روز به قم می رفتند و در حوزه علمیه، دروس مهمی مانند شناخت، اصل غائیت، فلسفه هگل، معارف قرآن، مارکس و مارکسیسم، «منظومه»، «نجات» و «اسفار» تدریس می کردند. ⁽⁷⁸³⁾

استاد به حکم وظیفه شرعی از تهران به قم می رفتند تا تدریس کنند در حالی که در تهران، استادان با سابقه دانشگاه، با تقاضای بسیار در کلاس درس ایشان شرکت می کردند. ⁽⁷⁸⁴⁾

گلستان جاودان

یادگارهای استاد مطهری، بحق گلستانی جاودان است که بوی خوش آن، عقل و جان هر حقیقت جویی را زنده می کند.

آثار منتشر شده استاد بیش از 50 کتاب است که برخی از مهم ترین آن عبارتند از:

مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، آشنایی با قرآن، اسلام و مقتضیات زمان، انسان کامل، پیرامون انقلاب اسلامی، پیرامون جمهوری اسلامی، تعلیم و تربیت در اسلام، توحید، نبوت، معاد حماسه حسینی، خدمات متقابل اسلام و ایران، عدل الهی، داستان و راستان، سیری در نهج البلاغه، سیری در سیره نبوی، سیر در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، شرح مبسوط منظومه، علل گرایش به مادیگری،

فطرت، فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ، گفتارهای معنوی، مساله حجاب، نظام حقوق زن در اسلام و قیام و انقلاب مهدی (عج).

برخی از آثار منتشر نشده استاد عبارتند از:

شرح منظومه (به زبان عربی به قلم حجة السلام شیخ محمد تقی شریعتمداری)، آشنایی با قرآن (جلدهای 5 تا 15)، فلسفه تاریخ (جلد 2 تا 4)، مسأله بردگی در اسلام، پانزده گفتار، توکل و رضا، انسان شناسی، حاشیه بر تفسیر المیزان و...

پیشتاز نهضت

یکی از عالمانی که در هدایت و راهنمایی مردم در قیام 15 خرداد نقشی اساسی و سازنده داشت، استاد مطهری بود. او در سخنرانی آتشین و انقلابی خود در شب عاشورا خطاب به روحانیت گفت: «باید واقعیت را بگویید و در مقابل همه نوع حادثه و گرفتاری بایستید». بعد خطبه امام حسین علیه السلام (... من رای سلطانا جائرا...) را مطرح کرد و به طور صریح و قاطع به محمد رضا پهلوی حمله کرد. (785)

به دنبال این سخنرانی حسینی بود که استاد مطهری دستگیر و زندانی شد. (786) این حبس، حدود دو ماه به طول انجامید. (787)

استاد مطهری یکی از اعضای شورای رهبری حزب سیاسی اسلامی و نظامی «هیئت‌های مؤتلفه اسلامی» بود. او در جمع آنان، مباحث سودمندی ایراد کرد، از جمله مساله «انسان و سرنوشت».

بعد از تبعید امام خمینی، مهم‌ترین عکس‌العمل اسلامی در برابر این ظلم بزرگ، ترور حسنعلی منصور - نخست‌وزیر وقت - بود که به دست قهرمانان

هیئاتهای مؤتلفه اسلامی انجام شد. و ارشاد و تاءیید استاد مطهری بود که این اقدام خداپسندانه را به ثمر رساند. (788)

آیه الله مطهری بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، برای تثبیت حکومت اسلامی، فعالیت‌های بسیار ارزنده و سرنوشت سازی انجام داد. از آن جمله، ایشان مهم ترین و مورد اعتمادترین مشاور حضرت امام خمینی بود و نظرشان درباره معرفی افراد برای مسئولیتهای مختلف، پذیرفته می شد. (789)

در مسلخ عشق

استاد مطهری که آرزویش شهادت در راه خدا بود و در کتابها و گفتارهایش، مقام بلند و ارزش والای شهید را با عبارتی نغز و حکیمانه، نوشته و گفته بود، سرانجام به آرزویش رسید.

در شب چهارشنبه 12 اردیبهشت 1358، ساعت بیست و دو و بیست دقیقه، استاد مطهری به وسیله جوانی فریب خورده از اعضای گروهک سیاسی و منافق «فرقان» به شهادت رسید. (790)

آیه الله طالقانی

متوفای 1358/6/19 ش.

ابوذر امام

علی محمدی

تولد

در زمستان سال 1329 ق. صدای نوزادی در فضای خانه ساده آیه الله سید ابوالحسن طالقانی پیچید که نامش را «محمود» گذاشتند و پدرش پشت جلد قرآن نوشت:

«سید محمود روز شنبه، چهارم ربیع الاول 1329 ق. به دنیا آمد»⁽⁷⁹¹⁾

تو گویی همین نوشتار کوتاه بود که پیوندی ناگسستنی بین او و قرآن ایجاد کرد.

سید محمود دوران کودکی را تا ده سالگی در روستای «گلیرد» طالقان سپری نمود و همانجا خواندن، نوشتن و مقدمات علوم اسلامی را فراگرفت و در مکتب پدر - که عالمی سیاستمدار بود - مبارزه با استبداد در ذهن او نقش بست. او سپس همراه خانواده به تهران رفت که همزمان بود با دوران دیکتاتوری رضاخان و مبارزه روحانیون علیه وی و این نقشی بسزا در شکل گیری فکر سیاسی اش داشت و از همان هنگام او را وارد میدان مبارزه با ستم کرد.

فرزند حوزه

سید محمد در نوزده سالگی برای فراگیری بیشتر و دقیقتر علوم اسلامی به قم رفت و از درس استادانی بزرگ چون آیه الله حجت و آیه الله خوانساری بهره فراوان برد.⁽⁷⁹²⁾

دانش پژوه جوان، مدتی برای بهره‌گیری از درس علمای برجسته نجف، راهی آن مرکز بزرگ علمی شد؛ اما دوباره به قم و مدرسه فیضیه برگشت. پرداختن به دانش هیچ‌گاه او را از توجه به مسائل سیاسی - اجتماعی دور نکرد. آری فضای پر از معنویت فیضیه به او درسها آموخت و از وی، اندیشمندی مبارزه و خستگی‌ناپذیر ساخت.

سیر به سوی خلق

آیه الله طالقانی پس از سالها تحصیل در قم، از آیه الله جایی یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه قم، اجازه اجتهاد گرفت⁽⁷⁹³⁾ و با عزمی راسخ و گامی استوار، راهی تهران شد و در مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) به آموزش علوم اسلامی پرداخت.

او که مدت‌ها پیش درد جامعه و مردم را حس کرده بود و تنها راه نجات را در بازگشت به اسلام و قرآن می‌دانست، با برقراری جلسات تفسیر قرآن در راه گام نهاد.⁽⁷⁹⁴⁾

مجاهدی نستوه

روزی در چهار راه «گلوبندک» تهران، بین زنی مسلمان و مأموری مزدور درگیری بوجود آمد که مأمور فرومایه سعی داشت چادر را از سر زن مسلمان بگیرد؛ ولی او مقاومت می‌کرد.

آیه الله طالقانی که از آنجا در حال عبور بود با صحنه کشمکش آنان روبرو گشت؛ از این روز با مأمور گلاویز شد و آن زن را از چنگش رها ساخت. به دنبال این درگیری، بیگانه پرستان، آقای طالقانی را به جرم اهانت به مقامات بلند پایه کشوری بازداشت و به شش ماه زندان محکوم کردند.⁽⁷⁹⁵⁾

با سقوط رضا خان و بر سر کار آمدن شاه جوان و بی تجربه، فضای فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی تا اندازه ای باز شد؛ در این هنگام آیه الله طالقانی بری آشنایی هر چه بیشتر نوجوانان و جوانان با معارف اسلامی، به تشکیل «کانون اسلام» دست زد و برای فراگیر کردن فعالیت زیر بنایی اش به انتشار مجله «دانش آموز» از طرف کانون، همت گماشت.

به دنبال پایه گذاری نهضت ملی نفت به رهبری آیه الله کاشانی و حرکت یکپارچه مردم در پشت سر او، برای ستاندن حق خویش از انگلیس غارتگر، آیه الله طالقانی همگام با قهرمان مبارزه، علیه استعمار به قیام پیوست و یکی از یاران نزدیک آقای کاشانی در این راه شد و با زبان گویا و برنده خود به افشاگری و روشنگری پرداخت.⁽⁷⁹⁶⁾

پس از کودتای ننگین 28 مرداد 1332، آنگاه که رژیم کودتایی جای پایش را محکم کرد و به انتقام جویی از فدائیان اسلام پرداخت، در چنین زمان حساسی، آیه الله طالقانی آنها را در خانه اش پناه داد:⁽⁷⁹⁷⁾ ولی با مشکوک شدن مأموران به منزل وی، شهید نواب و یارانش، آنجا را ترک کردند. از این رو وقتی ساواک به آن خانه هجوم برد، کسی از فدائیان را در آن نیافت. با این حال آقای طالقانی را دستگیر و بازداشت کرد. اما چون مدرکی علیه وی بدست نیاورد، پس از مدتی آزادش نمود.

او در سالهای 1324 و 1325 ش. نیز وقتی که شهید نواب، مورد تعقیب قرار گرفت، وی را در روستاهای اطراف طالقان پناه داد.

در محیط خفقان ستم شاهی، مسجد هدایت، سنگر مبارزه آیه الله طالقانی علیه رژیم پلیسی پهلوی بود و حدود سی سال سخنان آتشین مجاهد نستوه، به

اجتماع این مسجد شور و گرمی می بخشید و تشنگان حقیقت را سیراب می کرد.

پس از روی کار آمدن دوباره محمد رضا پهلوی با کودتای 28 مرداد و به کمک سازمان جاسوسی آمریکا، عده ای از مبارزان از جمله آیه الله طالقانی با انگیزه مذهبی و ملی، برای ادامه دادن مبارزه، با نهضت مقاومت ملی را بنیان نهادند.

نهضت، فعالیتهای پی گیری داشت تا این که در سال 1336 ش. ساواک با یورش سنگین، عده ای زیادی از اعضایش را دستگیر و زندانی کرد و به این ترتیب آقای طالقانی نیز دستگیر و روانه زندان گردید و بیش از یک سال در زندان بسر برد. او پس از آزادی به منظور ایجاد یک کانون مبارزه با هدف مذهبی و برای مخالفت آشکار با شاه و نزدیک کردن دو قشر دانشگاهی و حوزوی به یکدیگر، با همکاری عده ای «نهضت آزادی» را تاسیس کرد.⁽⁷⁹⁸⁾

در تابستان 1339 ش. رژیم کودتای برای قانونی جلوه دادن حکومت و سلطه خویش در صدد برگزاری انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی به صورت فرمایشی بود که مجاهد نستوه در سنگر مسجد هدایت برای رو کردن دست بازیگران صحنه سیاسی کشور به سخنرانی پرداخت.

رژیم برای جلوگیری از رسوایی بیشتر درب مسجد هدایت را بست؛ از این رو محل سخنرانیها از مسجد به منزلی منتقل شده و دو روز آخر ماه صفر، آیه الله طالقانی و شهید مطهری به بررسی مسائل سیاسی - اجتماعی و افشاگری علیه حکومت پرداختند.

سی ام تیرماه 1331 یادآور حماسه کم نظیر ملت ایران علیه دولت چهار روزه قوام بود که او را مجبور به استعفا کرد. به همین دلیل، پس از کودتای 28 مرداد، رژیم برای محو آن روز از یادها تلاش بسیار کرد. نه سال از آن حرکت حماسی آیه الله کاشانی و ملت گذشت بود و آقای طالقانی در نظر داشت، آن شجاعت و فداکاری را در یادها زنده گرداند و سالگردی برای شهدای سی ام تیر برپا کند.

حکومت پهلوی، نخست با خارجی خواندن برگزار کنندگان آن، قصد جلوگیری از اجتماع مردم را داشت و چون از این ترفند سودی نبرد، در شب برگزاری مراسم در حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام، نیروهای امنیتی به شرکت کنندگان حمله برده، عده ای را دستگیر کردند و آیه الله طالقانی در اعتراض به این حمله، همراه دستگیرشدگان به شهربانی رفت و در آنجا نیز بر خلاف نظر رئیس شهربانی، با دیگران وارد زندان شد که پس از دو روز، پلیس، با حيله ای او را از زندان خارج کرد. ⁽⁷⁹⁹⁾

همگام با امام

در سال 1341 ش. به دنبال حرکت امام خمینی (ره) علیه انقلاب سفید شاه، آیه الله طالقانی (ره) نیز برای برداشتن نقاب از چهره نوکران استعمار به افشاگری دست زد.

رژیم سر سپرده که مصمم به اجرای برنامه دیکته شده از سوی آمریکا بود، آقای طالقانی را دستگیر و روانه زندان کرد.

چند ماهی از دستگیری مجاهد نستوه گذشت، اما رژیم پهلوی در پی دستاویزی بود تا او را مدت طولانی تری در زندان نگه دارد. از این رو پیش از فرارسیدن ماه محرم 1342 ش. وی را آزاد کرد تا با توطئه ای جدید، دوباره او

را راهی زندان کند؛ نقشه این بود که مقداری مواد منفجره را در خانه اش پنهان نماید، آنگاه او را به جرم تهیه و نگه داری مواد منفجره، به عنوان یک شورشی تروریست دستگیر نموده، به پای میز محاکمه بکشاند.

اگر آیه الله طالقانی پی برده بود که این عمل رژیم باید در راستای توطئه ای باشد، اما با این حال تصمیم گرفت در ماه محرم، یزیدیان زمان را رسوا کند. او در مسجد هدایت به بیان واقعیتهای جاری کشور و آنچه در زندان می گذشت، پرداخت و شاه را با انقلاب سفیدش مورد تشدیدترین حملات قرار داد و با استفاده از سخنان سرور شهیدان کربلا، مردم را به قیام علیه حکومت پهلوی فرا خواند.

سخنرانی او یازده شب ادامه یافت و چون آگاه شد که ساواک، فراد شب تصمیمی به دستگیری اش دارد، به لواسانات رفت.

به دنبال دستگیری امام در شب 15 خرداد 1342 (شب دوازدهم محرم) و قتل عام مردم در روز پانزده خرداد، اعلامیه ای با عنوان «دیکتاتور خون می ریزد» در سرتاسر ایران منتشر شد که شاه را بیش از پیش رسوا کرد.

ساواک، آیه الله طالقانی را سبب انتشار اعلامیه دانست و در تعقیب او به لواسانات هجوم برد و مجاهد نستوه برای در امان ماندن مردم از اعمال جنون آمیز ساواک، از اختفا بیرون آمد و خودش را تسلیم کرد و به این ترتیب دوباره در 23 خرداد 1342 دستگیر شد و بعد از چهار ماه بازداشت. در 30 / 7 / 1342 در بی دادگاه نظامی محاکمه گردید و پس از بارها محاکمه در 16/10/1342 به ده سال زندان محکوم شد.

او در زندان با وجود شکنجه های بی رحمانه، به برقراری جلسات تفسیر قرآن، نهج البلاغه و تاریخ اسلام برای زندانیان مسلمان همت گماشت و برای

ایجاد وحدت بین مبارزین مسلمان نخستین نماز جماعت را در زندان برپا نمود و استقامت وصف ناپذیرش در برابر شکنجه های خون آشامان ساواک، مایه قوت قلب دیگر زندانیان بود.

سرانجام رژیم پلیس پهلوی بر اثر فشار افکار عمومی و واکنشهای بین المللی به ناچار او را در سال 1346 ش. آزاد کرد.

او در سال 1350 نیز دستگیر و به مدت سه سال در شهر زابل تبعید شد و سپس به بافت اعزام و پس از مدتی آزاد شد.

آرزوی دیرینه

آیه الله طالقانی از زمره متفکرانی بود که گامهایی برای اتحاد جهان اسلام برداشت. او در کنفرانسهای متعددی، گاه به عنوان نماینده شخصیتهای بزرگی چون آیه الله کاشانی و بروجردی و گاه به طور مستقل، شرکت نمود.

وی در حمایت از تاسیس «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» که توسط آیه الله بروجردی با همکاری اندیشمندان «الازهر» مصر بود بویژه «شیخ محمد شلتوت» ایجاد شده بود، نوشت:

«راه تقریب، که جمعی از علمای بیدار و مجاهد پیش گرفته اند همین است که با نور تفکر، محیط ارتباط اسلامی را روشن سازند و با نوک قلم، باقیمانده ابرهای تاریک را از افق فکری مسلمانان زایل گردانند تا وحدت واقعی پایه گیرد، نه اتحاد صوری و قرار دادی.» (800)

خنجری در قلب جهان اسلام

در 1327/2/25 ش. همزمان با خروج آخرین سرباز انگلیس از خاک فلسطین، «بن گورین» رئیس یکی از سازمانهای صهیونیستی، خبر شوم تاسیس دولت اشغالگر اسرائیل را اعلام کرد.

از آن تاریخ به بعد، تلاشهای گسترده ای در ابعاد مختلف برای حمایت از حقوق مردم فلسطین صورت گرفته است.

آیه الله طالقانی نیز از مبارزانی بود که هرگز در برابر این تجاوز، سکوت نکرد و در کنفرانسهای متعدد از حق ملت فلسطین دفاع کرد.

وی در خطبه نماز عید فطر سال 1348 ش. به مسأله فلسطین پرداخت و ضمن آگاه کردن مردم از وضعیت مسلمانان فلسطین یادآوری مسؤ ولیت آنان در این مبارزه، از آنها خواست تا فطریه خود را برای کمک به مبارزان مسلمان هدیه کنند.

با گسترش این حرکت نو، در سال بعد همگام با نمازگزاران مسجد هدایت، نمازگزاران حسینییه ارشاد و تعدادی از مساجد با راهنمائیهای آیه الله مطهری و عده ای دیگر، فطریه خود را به مبارزان فلسطینی هدیه کردند.⁽⁸⁰¹⁾

در آستانه پیروزی

نفسهای رژییم به شمارش افتاده بود و خزان عمرش فرارسید؛ دستگاه حاکم از هیچ جنایتی شرم نداشت، از این رو آیه الله طالقانی را در پاییز 1354 برای انتقامی سخت، بار دیگر دستگیر کرد.

آقای طالقانی دو سال بدون محاکمه، سخت ترین شکنجه روحی و جسمی را در زندان تحمل نمود و در سال 1356 ش. رژییم برای جلوگیری از فشارهای بین المللی، به جهت مشخص نبودن جرم و مدت محکومیت او، وی را با وجود کهولت سن و ضعف جسمانی به ده سال زندان محکوم کرد.

او سه سال را با بدترین شرایط در زندان گذارند. سلولش یک سلول کوچک و نمود بود که حتی پنجره کوچک آن با رنگ سیاه آغشته بودند و در طول

شبانۀ روز، فقط یک ساعت برای انجام نظافت وی را به حیاط کوچک پشت زندان می بردند. (802)

به دنبال عقب نشینی رژیم در مقابل موج اعتراضات مردم مسلمان، در پاییز 1357 هـ.ش. بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد گردیدند که از آن جمله آیه الله طالقانی بود.

او در هشتم آبان 1357 آزاد شد و در جمع انقلابیون پرشور مسلمان قرار گرفت و در نخستین پیامش مردم را به وحدت و پیروی از رهبری یگانه امام فراخواند. (803)

محرم سال 1357 ش. (آذر ماه) برای انقلاب لحظه حساس و سرنوشت سازی بود. آیه الله طالقانی همگام با امام، برای شدت بخشیدن به قیام مردم، در اول محرم با بهره گیری از سخن آغازین امام حسین علیه السلام در نهضتش، پیامی حماسی برای ملت ایران فرستاد که منجر به راهپیماییها و اعتصابات گسترده ای گردید. (804)

او برای وارد کردن ضربات نهایی به پیکر رو به زوال حکومت پهلوی، تصمیم گرفت همراه امام، پیامی دیگر به مناسبت روز تاسوعا (نهم محرم) صادر کند و از این رو، بدون توجه به اخطارهای پی در پی مقامات دولتی و حکومت نظامی مبنی بر منصرف شدن از فرستادن پیامهای انقلابی، در روز چهارم محرم پیامی دیگر برای ملت ایران فرستاد و اعلام کرد که خود نیز در راهپیمایی روز تاسوعا شرکت خواهد نمود. (805)

این اعلامیه همراه پیام امام و تاءکید دیگر رهبران روحانیون، غوغایی بپا کرد به طوری که در تهران حدود چهار میلیون نفر به خیابانها ریختند و حمایت خود را از رهبری امام خمینی (ره) و برقراری حکومت اسلامی اعلان نمودند.

تا آخرین نفس

پس از ورود امام به ایران و به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی، آیه الله طالقانی پست سر ایشان قرار گرفت و بازویی توانا برای آن رهبر الهی گردید و اطاعت از حضرتش را بر همه واجب می دانست، بالاتر از اینها پیر مجاهد، امام را نعمتی عظیم از جانب خداوند برای ملت ایران می شمرد و قدردانی نکردن از آن را سبب دچار شدن به عذاب الهی می دانست⁽⁸⁰⁶⁾ و در مقابل بدخواهان و گروههای تفرقه افکن - که تلاش می کردند تا وانمود سازند که او نظر مثبتی درباره رهبری امام ندارد - قاطعانه ایستاد و می فرمود: این مخلصی که نسبت به رهبری ایشان بارها و بارها نظر داده ام و رهبری قاطع ایشان را برای خودم پذیرفته ام و همیشه سعی کردم که از مشی این شخصیت بزرگ و افتخار قرن با اسلام، مشی من خارج نباشد.⁽⁸⁰⁷⁾

به دستور امام پیش نویس قانون اساسی جدید فراهم گردید و انتخابات مجلس خبرگان به منظور بررسی نهایی آن برگزار شد و آیه الله طالقانی به عنوان نماینده اول مردم تهران در مجلس خبرگان تعیین گردید.⁽⁸⁰⁸⁾ او با وجود تمام مشکلات و بیماری، این مسئولیت سنگین از پذیرفت و در سنگر مجلس به پاسداری از ارزشهای انقلاب و خون شهیدان پرداخت. با برپایی حکومت جمهوری اسلامی، او به واسطه یکی از شخصیتهای برگزاری نماز جمعه در سرتاسر ایران را به امام پیشنهاد کرد که با موافقت وی، این مراسم وحدت بخش در سرتاسر میهن اسلامی برگزار گردید. به این ترتیب نخستین نماز جمعه تهران به امامت آیه الله طالقانی در پنجم مرداد 1358 در دانشگاه تهران برپا شد و بیش از یک میلیون نفر در آن شرکت کردند.

او هفت نماز جمعه را اقامه کرد که آخرین آن در بهشت زهرا، در شانزدهم شهریور سال 1358 بود.

چکیده های قلم

اگر چه زندگانی آیه الله طالقانی سراسر مبارزه بود و بارها زندانی و تبعید گردید، امام با این حال آثار ارزشمندی از خود بجا گذاشت:

1. «پرتوی از قرآن» که شامل تفسیر سوره های فاتحه، بقره، آل عمران، 22 آیه ابتدای سوره نساء و تمامی سوره های جزء سی ام قرآن است و در شش جلد منتشر گردید.

2. مقدمه، توضیح و تعلیق بر کتاب «تنبيه الامة و تنزيه الملة» آیه الله نائینی

3. اسلام و مالکیت.

4. ترجمه جلد اول کتاب «امام علی بن ابی طالب»، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود.

5. «به سوی خدا می رویم» که سفر نامه حج است.

6. پرتوی از نهج البلاغه.

7. آینده بشریت از نظر مکتب ما.

8. آزادی و استبداد.

9. آیه حجاب.

10. مرجعیت و فتوا.

11. درسی از قرآن.

12. درس وحدت.

وفات

او پس از سالها مبارزه، در ساعت 1/45 بامداد روز دوشنبه 1358/6/9 به سوی حق شتافت و ملتی در غم فراقش غرق ماتم شدند.

انبوه جمعیت پیکرش را برای خاک سپاری به بهشت زهرا بردند و صبح سه شنبه در میان شیون و ناله مردم، آن پیکر عزیز در خاک پنهان گشت و دولت یک روز تعطیل و سه روز عزاداری عمومی اعلام کرد.

امام خمینی (ره) غم خود را از آن حادثه جانکاه در پیامش به ملت داغدار ایران چنین بیان کرد:

«... آقای طالقانی یک عمر در جهاد و روشنگری و ارشاد گذراند، او شخصیتی بود که از جسمی به جسمی و از رنجی به رنج دیگر در رفت و آمد بود و هیچ گاه در بهار بزرگ خود سستی و سردی نداشت من انتظار نداشتم که بمانم و دوستان عزیز و پرارج خودم را یکی پس از دیگری از دست بدهم. او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود و زبان گویای او چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده. مرگ او زودرس بود و عمر او پربرکت.» (809)

شهید آیه الله دکتر مفتاح

شهادت: 1358/9/27 ش.

تکبیر وحدت

غلامرضا گلی زواره

اشاره

شهید آیه الله دکتر مفتاح در زمره عالمانی است که عمر شریف خویش را در راه احیای معارف اسلامی و نشر فرهنگ اهل بیت به کار گرفته و در سنگرهای گوناگون به ستیز با جهل و تباهی و ستم پرداخته اند. آن اسوه فضیلت برای آنکه دانشگاه را از تهاجم فرهنگی استعمار و علفهای هرز طاغوتی نجات دهد چشمه هایی از ارزشهای والای دینی را در این کانون اندیشه، جاری ساخت و در عصری که نغمه جدایی دین از دانش سازگردیده بود و شب پرستان کوردل با تبلیغات نفاق افکنانه خویش بذر تنافر و ضدیت بین حوزه و دانشگاه می پاشیدند نامبرده این دو کانون را به هم پیوند داد و فرهنگ حاکم بر دانشگاه را که ارمغان غرب بود متحول ساخت و باورهای دینی را بر فضای آن حاکم نمود و به مصداق «زکاة العلم نشره» جرعه هایی از اندیشه هایی را که در حوزه آموخته بود به کام دانشجویان شیفته فضیلت سرازیر نمود. این نوشتار گذری دارد بر زندگی و آثار آن شهید دانشمند.

از ولادت تا تحصیل

روحانی فرزانه و عالم متعهد مرحوم حاج شیخ محمود مفتاح از واعظان مشهور همدان بود که در نهایت اخلاص و صداقت روزگار می گذراند و چون وی در ادبیات عرب و فارسی تبحر داشت اشعار زیادی در مدح و منقبت و رثای اهل بیت سروده که ضمن زیبایی های لفظی از مضامین عالی و تاریخ

صحيح ائمه و احاديث معتبر سرچشمه گرفته بود. وي علاوه بر سخنوري و
وعظ در حوزه علميه همدان به تدريس مشغول بود. در سال 1307 ش. در
خانه چنين اديب فاضل و وارسته فرزندی دیده به جهان گشود که او را محمد
ناميدند. دانش طلبی در سايه معنويت و تربيت و در پرتو فضيلت از همان دوران
صباوت، حلاوت جان اين کودک گرديد.

او روی آوردن به علم و آراسته گردیدن به صفاتی پسندیده را از پدری عالم
و مادری نیکوسرشت در کلاس باصفای خانواده آموخت، از هفت سالگی پایش
به مدرسه گشوده شد و در زمینه ادبیات از پدر اديب و شاعر خویش بهره مند
گردید شهید مفتاح پس از فراگیری مقدمات علوم عربی، فقه و بخشی از منطق
نزد پدر و اساتید وقت حوزه همدان به سال 1322 ش. به آشیانه اهل بیت - قم
مقدس - مهاجرت نمود و در مدرسه دارالشفاء و در حجره ای محقر و نمناک
اقامت گزید و همچون دیگر جویندگان معارف دینی با جدیت و اهتمامی
درخور اهمیت به کسب علوم و مکارم پرداخت.

ذوق سرشار و استعداد عالی به همراه کوشش پرجوش و وجود اساتید
برجسته سبب آن گردید تا مفتاح به صورت شگفت انگیز و شایان توجهی
دروس حوزه از جمله رسائل، مکاسب و کفایه را طی سالهای 1324 - 1322
ش. فراگیرد و خود در زمره اساتید حوزه علمیه قم قلمداد گردد.

ایشان عرفان و دروس خارج فقه و اصول را در عالی ترین سطح نزد، رهبر
کبیر انقلاب حضرت امام خمینی (ره) فراگرفت. مرحوم مفتاح علاوه بر روابط
شاگردی و استادی، با امام پیوندی صمیمانه داشت و آن روح قدسی به ایشان
علاقه و عنایت داشتند و در مدتی که امام امت در نجف به سر می بردند وی به

طریقی با رهبری و اسوه خویش ارتباط برقرار کرد. پیامی که حضرت امام به مناسبت شهادت این دانشور ارزشمند صادر نمودند. مبین این رابطه است. (810)

دکتر مفتاح در آن اختناق خطرناک رژیم ستم شاهی چه در برنامه های علمی و پژوهشی و چه جلسات سخنرانی و تلاشهای تبلیغی اصرار و ابرام داشت که نام امام خمینی (قدس سره) مطرح شود و در مسجد قباى تهران صریحا و بدون هیچگونه واژه ای در سالهای قبل از انقلاب نام آن بزرگوار را بر زبان جاری می ساخت. مرحوم مصطفی زمانی نوشته است که نه تنها مفتاح خود چنین روش را بکار می بست بلکه در انجمن اسلام شناسی اعضاء را تقویت می کرد تا به کمال شهامت نه تنها مقاصد او را تقویت کنند. بلکه نامش را هم در کتابها بیاورند. (811)

دکتر مفتاح بخشی از کتاب رسائل شیخ انصاری را نزد آیه الله مجاهد تبریزی و دروس خارج خصوصا بخشی از اصول را در محضر آیه الله العظمی بروجردی (ره) فراگرفت. همچنین در فلسفه و حکمت نزد فیلسوف جلیل القدر امام مجهول القدر علامه طباطبائی تلمذ نمود مدتی از محضر فقیه اهل بیت علیهم السلام آیه الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) و آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره) استفاده کرد. بخشی از دروس فلسفه و عرفان را نزد آیه الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی اصفهانی آموخت آیه الله سید محمد جحت پرتوی از اندیشه های فقهی خود را به این شاگرد وارسته انتقال داد. دکتر مفتاح به موازات علوم حوزوی تحصیلات دانشگاهی را پی گرفت و به دریافت مدرک دکترا در رشته الهیات و معارف اسلامی نائل آمد. در فقه نیز آنچنان تبحری بدست آورد که عنوان با صلابت اجتهاد را برازنده خویش ساخت. پایان نامه تحصیلی وی رد

مقطع دکترا با عنوان حکمت الهی در نهج البلاغه بدلیل ژرفایی مطالب و عمق مفاهیم با درجه بسیار خوب مورد قبول دانشگاه واقع شد. (812)

پرتو اندیشه

دکتر مفتاح پس از درک محضر اساتید وقت حوزه و کسب معارف اسلامی در سطوح عالی بعد از اندک مدتی خود به تدریس کتاب منظومه حاج ملاهادی سبزواری پرداخت و در شرح و توضیح این اثر مطالبی را تحت عنوان «روش اندیشه» به رشته تحریر در آورد که در حوزه اشتهار یافت. (813)

وی از ابتدای تدریس در دبیرستان دین و دانش قم به روشن نمودن اذهان دانش آموزان در خصوص مباحث دینی و سیاسی و اجتماعی پرداخت و با همکاری شهید مظلوم دکتر بهشتی و حضرت آیه الله خامنه ای به مناسبت تقویت پیوند دانش آموزان، فرهنگیان و دانشجویان با روحانیون اقدام به تاسیس کانون اسلامی دانش آموزان و فرهنگیان در قم نمود. این کانون اولین مجتمع اسلامی زنده بود که در آن گروههای مختلف جمع می شدند و جلوه ای بود از هماهنگی همه قشرهای جامعه بر محور اسلام عزیز و بینش پرچوشش اسلامی. (814)

دبیرستان دین و دانش پایگاه مهمی برای تلفیق دین و سیاست و نیز مرکزی برای انس دین و دانش بود تا از این رهگذر نسل جوان با معارف دینی آشنا شده و طلاب حوزه با مسائل روز ارتباط یابند و وحدت میان روحانیت و اقشار فرهنگی تحقق یابد.

به لحاظ مقبولیت و محبوبیتی که شهید مفتاح بین طلاب و دانش آموزان کسب کرده بود ساواک جهنمی با آن تشکیلات عریض و طویل به وحشت افتاد و برای خنثی کردن فعالیتهای وی به کیدی ضعیف دست زد و شهید مفتاح را به

سال 1347 از آموزش و پرورش اخراج و به نواحی بد آب و هوای جنوبی تبعید نمود. در سال 1348 که زمان تبعید آن شهید بزرگوار به سر رسید و باید به قم باز می گشت از ورود نامبرده به این شهر مقدس جلوگیری کردند و او را ناگزیر به اقامت در تهران نمودند. (815)

شهید مفتاح عقیده داشت برای تحول در اندیشه های مردم لازم است که آنان را از دره نادانی به قله آگاهی رسانید. به عقیده وی بهر مسلمان علاقه مند و وظیفه شناس باید در دو جبهه مبارزه کند در یک جبهه با دشمنان اسلام و در جبهه ای دیگر با جهل و خرافه پرستی، وی با اینکه یکی از برجسته ترین اساتید حوزه و دانشگاه بود و در این دو پایگاه حساس و نیز در دبیرستان های قم به تدریس مشغول بود به منظور آگاهی دادن به توده مردم و بیدار کردن و به حرکت درآوردن آنان تلاشهای وسیع داشت و به هیچ عنوان برنامه های تبلیغی خود را رها نمی کرد خصوصا در ایام ماه مبارک رمضان، محرم و صفر در نقاط مختلف کشور این فعالیت او مضاعف می گشت در ایام تبعید که در زاهدان اقامت داشت از وعظ و ارشاد مردم غافل نبود.

دکتر مفتاح مسافرت های تبلیغی خود را به منبرهای افشاگرانه و روشنفکرانه تبدیل ساخته بود و سخنانش بدلیل آنکه تاءثیر عمیق و وسیعی در اذهان و افکار مردم داشت و برای دستگاه سفاک پهلوی خطر آفرین بود، بارها از سوی ساواک بازداشت گردید و سخنرانی هایش تعطیل می شد. وی در شهرهای مختلفی از جمله آبادان، اهواز، خرمشهر، دزفول، اصفهان یزد، شیراز، کرمان، بندرعباس، زاهدان، همدان، کرمانشاه، ساری، بابل، املش، آمل، چالوس، مشهد، و... تلاشهای تبلیغی وسیعی داشت.

از تلاش‌های دیگر این شهید والا مقام می‌توان تاسیس جلسات علمی اسلام شناسی را نام برد. این مجمع فعالیت وسیعی را به منظور شناساندن چهره اصلی اسلام شروع کرد و طی آن فضلا و نویسندگان حوزه علمیه آثاری را که در زمینه های گوناگون اسلام شناسی نوشته بودند مطرح کرده و پس از نقد و اصلاح‌های مورد لزوم با مقدمه ای که دکتر مفتاح بر آنها می‌نوشت به چاپ رسانده و در اختیار عموم مشتاقان اندیشه های ناب اسلامی قرار می‌دادند. از آنجا که ساواک به نقش مؤثر این مجمع در شناساندن اسلام و معرفی حقایق تشیع پی برده بود به تعطیل کردن آن اقدام کرد و تنها این مجمع توانست به تالیف و یا ترجمه سیزده جلد کتاب اقدام کند. (816)

دکتر مفتاح با همکاری شهید بهشتی فعالیت تحقیقی دیگری را در قم آغاز کرد و با ترتیب دادن جلسات سخنرانی در مسجد رضوی قم از اساتیدی چون شهید مطهری خواست تا در این برنامه شرکت کرده و به حاضران رهنمود بدهند که شهید مظلوم دکتر بهشتی ضمن مصاحبه ای به این تلاش تحقیقی اشاره کرده است (817) در این جلسات تحقیقی آیه الله محمدرضا مهدوی کنی و آیه الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی شرکت داشتند و با استفاده از منابع اصیل اسلامی به تحقیقات ارزنده و عمیقی دست زده بودند که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بدان سبب که هر یک از این افراد در مشاغل عالی مشغول کار بودند، فرصت استمرار این کار پیش نیامد.

آثار و تالیفات

با وجود آنکه دکتر مفتاح در سنگرهای متفاوت مشغول مبارزه با رژیم شاه بود و در سطح حوزه و دانشگاه و دبیرستان تدریس می‌نمود، از انجام کارهای

پژوهشی و تالیفات غافل نبود و نگاشته های ارزشمندی بصورت تالیف و ترجمه از ایشان به یادگار مانده است که عبارتند از:

1- ترجمه تفسیر مجمع البیان: جلد اول و دوم این تفسیر به قلم استاد مفتاح با همکاری حضرت آیه الله حسین نوری ترجمه شده است ولی جلد سوم را که دکتر مفتاح به تنهایی به فارسی برگردانده است، سایر مجلدات این تفسیر را دیگر دانشمندان حوزه، ترجمه نموده اند.

2 - حاشیه بر اسفار ملاصدرا: این حاشیه را دکتر مفتاح در زمان تحصیل و تدریس خود بر کتاب اسفار ملاصدرا نوشت و چنین کاری مبین عمق دید و ژرفای اندیشه آن استاد در عرصه حکمت و فلسفه می باشد.

3 - روش اندیشه: این کتاب را دکتر مفتاح به سال 1336 ش. در علم منطق نوشته است که به عنوان یکی از منابع درسی در حوزه و دانشگاه از آن استفاده می شود. علامه طباطبائی (ره) بر این کتاب مقدمه نوشته است و دقت نظر، اصابت فکر، وفای بیان و سهولت لفظ مولف را ستوده است.

4 - حکمت الهی و نهج البلاغه: اثر یاد شده پایان نامه تحصیلی دوره دکترای شهید مفتاح است و ضمن آنکه از ژرف نگری و وسعت مبانی برخوردار است، مطالب آن برای عموم مردم قابل استفاده می باشد. این کتاب دارای پیش گفتاری نسبتاً مفصل، مقدمه و سه بخش است.

5 - آیات اصول اعتقادی قرآن: این کتاب شامل چند بخش است که بخش اول پژوهش های استاد مفتاح را در خصوص مباحث اعتقادی شیعه با تکیه بر آیات قرآن در بر می گیرد.

6 - نقش دانشمندان اسلام در پیشرفت علوم: این نوشتار 60 صفحه ای مجموعه مقالات دکتر مفتاح است که در سال چهارم مجله مکتب اسلام به تدریج انتشار یافته است. که هشت مقاله را در بر می گیرد.

7- ویژگیهای زعامت و رهبری: در این اثر مقالات و سخنرانی های این شهید بزرگوار در خصوص زعامت و رهبری و مباحث حکومت اسلامی گردآوری شده است.

8- مقالات: در مجلاتی چون مکتب اسلام، خصوصا مکتب تشیع و نیز مجله معارف جعفری شهید مفتاح مقالاتی را در خصوص معارف اسلامی و معرفی مذهب حقه تشیع نوشته است که یکی از این مقالات ارزشمند مطلبی است تحت عنوان «مکتب اخلاقی امام صادق علیه السلام» که در پنجمین نشریه سالانه مکتب تشیع در خرداد 1342 ش. درج گردید.

9- مقدمه نویسی بر آثار دیگران: از دیگر کوششهای فکری دکتر مفتاح نوشتن مقدمه بر آثار نویسندگان جوان حوزه است که از مجمع علمی اسلام شناسی - که خود مسئولیت آن را به عهده داشت - شروع شد و تا چند سال بعد استمرار یافت. مجموعه این نوشته های ارزشمند اگر؛ جایی تدوین گردد خود کتابی مستقل و در عین حال سودمند را تشکیل خواهد داد. گزیده ای از این مقدمه نویسی ها در کتابی تحت عنوان افکار استاد شهید دکتر مفتاح آمده است.

آذرخشی در کویر ستم

شهید مفتاح علاوه بر آنکه اندیشه های علمی خود را در محضر مبارک حضرت امام خمینی (قدس سره) صفا داد در پرتو افکار تابناک امام راحل، ستیز با ستم و نفی هر گونه سلطه را از مهم ترین برنامه های خود قرار داد و

سخنرانی‌ها، مقاله‌ها و در جلسات درسی افراد را نسبت به فجایع جهان اسلام که ارمغان استعمار است آگاه می‌نمود و فساد تباهی استبداد را افشاء می‌کرد از این جهت وی را از سخنرانی کردن و هر گونه تبلیغ مذهبی منع کردند چنانچه آن شهید در سخنرانی ماه مبارک رمضان در سال 1357 به این وضع اشاره کرده است.

با این حال این دانشمند مبارز آرام نمی‌گیرد و وقتی که از سوی رژیم به سنتهای اسلامی توهین می‌شود فریاد می‌زند و می‌گوید اگر به افکار اسلامی ما جسارت کرد. ما آرام نمی‌توانیم بگیریم، اگر به احساسات مذهبی ما احترام قائل نشدید ملت ایران آرام نخواهد شد.⁽⁸¹⁸⁾ و وقتی با خبر شد که رژیم منحوس پهلوی تاریخ رسمی کشور را تغییر داده است چون آتشفشانی خروشید و گفت:

«چطور ایرانی باید تاریخ پرافتخار هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله را، یعنی تاریخ اسلام، افتخار انسانها، افتخار ایران، نجات دهنده ایران را کنار بگذارد. یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما از روی تو شرمند ایم. لذا مرجع بزرگوار پرچمدار جهان تشیع حضرت آیه الله العظمی امام خمینی به ملت ایران هشدار می‌دهند که به کار بردن این تاریخ حرام است.»⁽⁸¹⁹⁾

شهید مفتاح در سالهای حدود 1340 ش. که همزمان با آغاز قیام امت اسلامی است اغلب به شهرهای استان خوزستان می‌رفت و به دستور امام خمینی (قدس سره) به فعالیتهای تبلیغی و افشاگری جنایات رژیم شاه می‌پرداخت و وقتی که ساواک وی را به نقاط بد آب و هوا تبعید نمود و از ورودش به قم جلوگیری به عمل آورد. دکتر مفتاح به منظور گشودن سنگری برای ستیز با

رژیم شاه به شوق همکاری با شهید مطهری در دانشکده الهیات دانشگاه تهران به تدریس مشغول شد.

آن شهید بنا به دعوت مؤمنان و اهالی مسجد «الجواد» در این مکان مقدس به ایراد سخنرانی و انعقاد جلسات تفسیر پرداخت و از این طریق به روشنگری و ارتباط بیشتر بین دانشجویان و اقشار روحانی همت گمارد و در سال 1352 ش. برای تجمع و تشکل نیروهای مسلمان امامت مسجد «جاوید» تهران را پذیرفت و در این مکان مبارک هسته مقاومتی تشکیل داد و طی برنامه های منظم و جهت داری از سخنران متعهد و مبارزی همچون شهید مطهری دعوت بعمل آورد تا در این مکان حاضرین را با حقایق اسلامی آشنا کند.

سرانجام در سوم آذر 1353 ش. پس از سخنرانی یار و همزم شهید مفتاح - آیه الله خامنه ای - و با هجوم ساواک مسجد «جاوید» تعطیل و دکتر مفتاح و مقام معظم رهبری پس از دستگیری در زندان تحت شکنجه های سختی قرار گرفتند و دیگر ساواک به مفتاح اجازه فعالیت در مسجد را نداد. هنوز دو سال از آزادی وی از زندان نگذشته بود که ایشان در سال 1355 امامت مسجد قبا را پذیرفت که چون مسجد قبای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محراب و میعادگاه تشنگان حق و فضیلت گردید.

در سال 1356 ش. شهید مفتاح اعلام کرد نماز عید فطر را در زمینهای قیطریه خواهند خواند که این حرکت با وجود برق سلاحها و ماشینهای مسلح ارتش شاهنشاهی با استقبال جمعیت نمازگزار مواجه شد و شهید مفتاح در خطبه های نماز به افشاگری علیه طاغوت و استکبار و صهیونیست ها پرداخت و نام مبارک حضرت امام را در حضور هزاران نفر جمعیت مسلمان بر زبان جاری ساخت و بر اطاعت از فرامینش تاءکید کرد. از این تاریخ تا رمضان سال 1357

ش. فعالیت های مسجد قبل در قالب سخنرانی های پرشور در کلاسهای پرمحتوا ادامه داشت. در صبح روز عید فطر (دوشنبه 57/6/13) در حالی که جمعیت انبوه با مفتاح همصدا بودند و فریاد فرح زای الله اکبر سر می دادند به سوی قیطره حرکت کردند. پس از مراسم نماز عید فطر مردم مسلمان با برنامه ریزی شهید مفتاح از زمینهای قیطره شروع به راهپیمایی کردند که شکوه آن شگفتی ناظران را برانگیخت. در این تظاهرات سرنوشت ساز که از ساعت شش بامداد آغاز و تا نیمه شب ادامه داشت صفهای چند کیلومتری جمعیت طول و عرض چندین خیابان را احاطه کرده بودند.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و ورود رهبر انقلاب به کشور ایران با سازماندهی و تدبیر خردمندان شهید مفتاح کمیته استقبال از امام برای این نمایش باشکوه مهیا گردید. آمارها جمعیت استقبال کننده را بین 5 تا 6 میلیون نفر گفته اند که بخش مهمی از نظم دادن به چنین حرکت با شکوهی به عهده شهید دکتر مفتاح بود و ایشان در سخنان پرشوری که در سیزدهم بهمن 1357 ش. ایراد نموده است به این حرکت با شوکت و عظمت اشاراتی جالب دارد. (820)

در سنگر دانشگاه

حکمت الهی چنین مقدر کرده بود که شهید مطهری و دکتر مفتاح که از شخصیتهای برجسته حوزه علمیه بودند به دانشگاه رفته و در دلها، انگیزه ها و هدفهای دو قشر دانشگاهی و روحانی وحدت ایجاد کنند و یکی از بلندترین آرزوهای امام یعنی پیوند این دو قشر را عملی سازند. شهید مفتاح اقدام عملی در راه رسیدن به چنین وحدتی را تغییر نظام آموزشی دانشگاه می دانست و عقیده داشت دانشگاهی که هدف آن پرورش انسانهای دانشمند، دیندار، متعهد و نیکوکار است باید علم و تخصص خود را در راه اعتلای کشور و تاءمین

سعادت مردم به کار گیرد و در طریق استقلال، عزت و عظمت کشور از خود
اهتمامی تواءم با صداقت و جدیت به خرج دهند.

در برنامه چنین دانشگاهی باید عرصه بحث و تحقیق، علم و عمل تواءم با
اخلاص مهیا گردد. و به عقیده وی انس حوزه و دانشگاه با یکدیگر در رسیدن
به چنین حالتی تاءثیر به سزایی دارد. آن شهید ضمن پیگیری به وجود آوردن
چنین تحولی در دانشگاه از نظر خط فکری در زمینه مسائل عقیدتی با خطوط
التقاطی سخت مخالفت داشت و در برابر احزاب و گروه‌هایی که تفکر انحرافی
داشتند لحظه ای آرام نمی گرفت و در مواردی با آنان درگیر می شد و به سبب
همین موضع گیری صریح بود که به ترور وی اقدام کردند.

شهادت

در صبح روز 27 آذر 1358 ش. در جلو دانشگاه الهیات تهران مارقین
انقلاب یعنی گروه منحرف فرقان آن متفکر وارسته را هدف چندین گلوله قرار
دادند. آری جهاد آن شهید در عرصه اندیشه آن جاهلان از خدایی خبر را از
میدان بدر کرده بود و راهی جز این ندیدند که قلمهای شکسته و فرسوده خود را
بر زمین نهاده و گلوله بگیرند و مقر آن اندیشمند افشاگر را نشانه گیرند. آنان
بزرگ مردی را ترور کردند که اسلحه ای جز قلم و سخن نداشت و کسی را به
شهادت رساندند که کشتنش جز موج خشم آگین و نفرت و انزجار امت مسلمان
نتیجه ای نداشت و اگر بدن پاکش در خاک و خون طپید، فکرش بیشتر تجلی
نمود و از برکت خورش تحرکی تازه در اندیشه و باورهای امت اسلام به وجود
آمد.

شهید آیه الله قاضی طباطبایی

شهادت: 1358/8/11 ش.

قله شجاعت و ایثار

محمد ابراهیم نژاد

آل امیر عبدالوهاب

از بزرگترین و قدیمی ترین طایفه از سادات علوی که به سرزمین ما مهاجرت نمودند خاندان امیر عبدالوهاب است که با سادات «عبدالوهابیه» مشهورند.

«این خاندان از ذریه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از نسل حسن مثنی، از اولاد ابراهیم طباطبا هستند و در ابتدا جد بزرگوار آنها در زمان استیلای خلفای بنی عباس از خطه عربستان، مدینه منوره به ایران هجرت نمودند و در اصفهان سکونت اختیار کردند ناگفته نماند که اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام از صدر اول تا امروز، مردانی بزرگ و اشخاصی معروف و اغلب از علماء و بزرگان دین و دنیا بوده اند... مانند آیه الله بحرالعلوم و آیه الله شهید سید رضی الدین علی بن طاووس حسنی...»

اول کسی که مؤسس این خاندان بزرگ در آذربایجان گردیده و ریشه این تبار برومند را در آن سامان کاشته عالم ربانی و فقیه متبحر شیخ الاسلام امیر عبدالغفار طباطبائی می باشد...⁽⁸²¹⁾

خاندان عبدالوهاب چه در زبانها و چه در کتابهایی که در شرح حال آنان نگارش یافته است به دو نام «قاضی طباطبایی» و «شیخ الاسلامی»⁽⁸²²⁾ مشهور و معروف بوده اند دلیلش این است که اکثر مردان این دودمان باعظمت از

عالمان و بزرگان دین و سیاست بودند و سالیان درازی به امر قضاومت و حل و فصل امور اجتماعی و مردم اشتغال داشتند.

طلوعی دیگر

چند ساعتی از طلوع آفتاب یکشنبه ششم جمادی الاولی سال 1331 ق. گذشته بود که خورشیدی دیگر از افق تبریز طلوع کرد. پسری که با تولد خویش صفای خانه را دو چندان ساخت و با گشودن چشمان کوچک و معصوم خود، سرور و شادی را به ارمغان آورد.

بعد از گذشت چند روز، پدر و مادر با ایمان نوزاد نام نیکو و زیبای «محمد علی»⁽⁸²³⁾ را برای تازه تولد یافته انتخاب نمودند.

پدر بزرگوار سید محمد علی، حاج سید باقر⁽⁸²⁴⁾ مشهور به «میرزا باقر» یکی از ستارگان درخشان و عالمان بزرگ، از سادات اصیل و مشهور به علم و تقوا و جهاد خطه عالم پرور آذربایجان بود.

جلوه های زیبا

دوران کودکی سید محمد علی در دامن پر مهر و محبت پدر و مادری سپری می شد که خود از تربیت یافتگان سعادت مند مکتب اسلام بودند.

چیزی که در آن روزگار، فکر پدر سید محمد علی را به خود مشغول کرده بود مسئله بس مهم و خطیر تعلیم و تربیت فرزندان در خارج از منزل بود.

لذا بعد از مدتها و تفکر و بررسی و مشورتهای لازم به این نتیجه رسید که تعلیم و تربیت سید محمد علی را به میرزا محمد حسین و برادر ارجمند خود حاج میرزا اسدالله قاضی که هر دو از عالمان وارسته و مریبان دلسوز و آگاه و نمونه های چشمگیر اخلاق اسلامی بودند بسپارد. به دنبال این تضمین سید

محمد علی با شوق و اشتیاق وصف ناپذیر، در جلسه درس این بزرگواران حاضر شد و از شمع وجودشان استفاده‌ها برد.

نخستین گام

بعد از تسلط رضاخان بر مقدرات کشور ایران و گستردن بساط ظلم و ستم و اسلام ستیزی که می رفت تمام مقدسات را از بین ببرد، بار دیگر حماسه سازان همیشه بیدار به رهبری روحانیت آگاه، در سراسر مملکت علم مخالفت برافراشتند و در مقابل اعمال خلاف شرع و ضد انسانی حکومت شوریدند.

این بار هم مثل گذشته تبریز قهرمان پرچم نهضت اسلامی را بر دوش گرفت و هماهنگ با سایر شهرها خروشید و موج اعتراض به راه انداخت.

در آن هنگام که سید محمد علی نوجوانی 16 ساله بود با چشمان تیزبین خود برخوردهای سیاسی و شیوه های هدایت مردم را از جانب پدر که دوشادوش بزرگ عالمان شهر به عهده داشتند دنبال می کرد و راه و رسم مبارزه می آموخت.

در سال 1347 ق. به دنبال قیام مردم تبریز به دستور حکومت دست نشانده و تحمیلی رضاخان پهلوی شید محمد علی به همراه پدرگرامیش راهی تبعیدگاه شد و به مدت دو ماه ناگزیر به اقامت اجباری در تهران گردید و از آن جا بار دیگر به مشهد مقدس تبعید شد و یکسال در آن دیار پاک، دوران تبعید خود را گذراند. دژخیمان پهلوی به این مقدار هم رضایت ندادند و در غیاب آقا میرزا محمد باقر دستور دادند که خانه اش را در تبریز خراب نموده و جزو خیابان سازند بدون اینکه ضرر و زیان وی را جبران نمایند. (825)

و این اولین تجربه مبارزاتی سید محمد علی بود که در آن برای نخستین بار سوزش زخم بیداد حکومت پهلوی را بر قلب خود احساس کرد.

پیوند با آفتاب

در جام دلت باده ناب است نهان آمیزه ای از آتش و آب است نهان
اندیشه تصویر تو در ماه خطاست چون در تو هزاران آفتاب است نهان
سید محمد علی قاضی از همان دوران جوانی، به ماهیت ضدمذهبی رژیم
جبار و خونخوار پهلوی پی برد. او که خود در 16 سالگی طعم تلخ تیر زهرآلود
نظام ستم شاهی را چشیده بود، از دیدن آن همه ظلم و ستم که همچون صاعقه
بر سر مردم فرود می آمد، رنج فراوان می کشید و در تب و تاب شدیدی می
سوخت و می ساخت. این بود که تصمیم قاطع بر مبارزه علیه استبداد گرفت و
در این راه کمر همت بریست.

در آن روزگاران اختناق که تاریکی ظلم و ستم سراسر ایران زمین را
فراگرفته بود، تنها خورشید حوزه علمیه قم بود که با تابش نور امید، دل‌های
پرسوز سلحشوران را به روز روشن نوید می داد و آنان را در برافروختن مشعل
آزادی و برافراشتن پرچم اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله هدایت می
کرد.

طلبه جوان، سید محمد علی قاضی در پی همچون خورشیدی می گشت تا
در روشنایی آن با گام‌های پرصلابت به جهاد خود سرعت بیشتری بخشد.
دیری نپایید که آرزوی وی جامه عمل پوشید و چشم پرانتظارش به جمال
عالمتاب، ابرمرد تاریخ، حضرت امام خمینی (ره) روشن گشت.

حضرت امام خمینی (ره) در آن موقع از برجسته ترین اساتید حوزه علمیه قم
بود و در رشته فلسفه دو کتاب مهم «شرح منظومه» و «اسفار» را تدریس می
کرد. تبحر علمی و روش جالب تدریس و همچنین خصوصیات ارزشمند

اخلاقی و منش های والای روحی امام، باعث شده بود که حوزه تدریس ایشان پرجمعیت ترین درس حوزه باشد.

سید محمد علی طباطبائی با شور و شوق وصف ناپذیری در این دو درس امام شرکت جست و از همان زمان رابطه نزدیک و پیوند عمیقی بین او و رهبر کبیر انقلاب برقرار شد. وی ضمن استفاده های علمی، با بهره جویی از افکار بلند استادش به تلاش و کوشش جهت دست یابی به آرمانهای مقدس انقلاب اسلامی پرداخت. اقامت ایشان در شهر مقدس قم که از سال 1359 ق. شروع شده بود به مدت ده سال به طول انجامید وی در این مدت علاوه از درسهای حضرت امام از محضر آیات عظام: سید محمد حجت کوه کمری، سید صدرالدین صدر، سید محمد رضا گلپایگانی و دیگر اساتید زبردست بهره های شایانی برد.

مرید و مراد

چو خوش جانان و جان باهم نشینند سر مویی میانشان در نگنجد
(عطار نیشابوری)

سید محمد علی قاضی در سال 1369 ق. تصمیم بر هجرتی دیگر گرفت و این بار راه نجف را در پیش گرفت. وی قبل از عزیمت به عراق، از وضع درس حوزه های علمیه آن سامان اطلاعات کافی بدست آورد و برنامه دقیق و منظمی جهت هر چه بیشتر استفاده نمودن از فرصتهای گرانبها تنظیم نمود. به همین خاطر یکی دو روز از ورودش به سرزمین ولایت و امامت نگذشته بود که با جدیت تمام در حوزه های درسی بزرگ مردان علم و فقاهاست همچون آیه الله العظمی سید محسن حکیم (ره) و آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خویی (ره) و آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالحسین رشتی و آیه الله العظمی شیخ محمد حسین

کاشف الغطا و... شرکت جست و مشغول کسب علم و دانش و تحصیل در فنون مختلف فقه و اصول و فلسفه شد.

شهید قاضی در میان اساتید نجف برای آیه الله العظمی حاج شیخ محمد حسین کاشف الغطاء احترام فوق العاده ای قایل بود و بیشتر با آن مجاهد نستوه انس و الفت داشت و در واقع شیفته و مرید اخلاق والا و تبحر عمیق علمی و افکار بلند سیاسی، اجتماعی کاشف الغطاء گشته بود.

غم فراق

در فرقت تو چاره ای از اشک و آه نیست جز اشک و آه برغم هجران گواه نیست
رفتگی و در فراق تو دل بی پناه شد اینک به غیر یاد تو دل را پناه نیست
(مصطفی قلیزاده)

اقامت در نجف و استفاده های علمی و معنوی از حوزه علمیه را می توان از بهترین و شاداب ترین روزگاران عمر آیه الله قاضی طباطبائی بحاسب آورد. چرا که در آن ایام بهاران، با شور و شوق به تحکیم مبانی فکری خود پرداخت و به درجات عالی فقاقت و اجتهاد رسید و از مراجع بزرگی مثل آیه الله العظمی حکیم و آیه الله العظمی کاشف الغطاء و دیگران به اخذ اجازه اجتهاد نایل آمد.

(826)

ولی افسوس که آن ایام خوش خرم دیرپا نبود و زود به پایان آمد. ایشان بعد از سه سال رحل اقامت در نجف، اواخر سال 1372 ق. (1331 ش.) بنا به علل ناگواری ناگزیر شد حرم جد بزرگوارش را ترک نموده به تبریز مراجعت نماید. به همین خاطر غم فراق حرم مولی و فضای روح بخش حوزه نجف به دلش چنگ انداخت.

آیه الله سید محمد علی قاضی طباطبائی در سن 42 سالگی با کوله باری از علم و دانش و معرفت، حوزه نجف را پشت سر گذاشت و به سوی زادگاه خود شهر مجاهد پرور تبریز رهسپار شد تا به وظایف بس سنگین خود، در جهت اشاعه فرهنگی غنی و پویای آیین حیات بخش اسلام بپردازد. همان خدمات ارزنده ای بخش اسلام بپردازد. همان خدمات ارزنده ای که نتایج سودمندش در انقلاب شکوهمند اسلامی نمایان گشت، آنطور که استاد بزرگوارش مجاهد نستوه آیه الله العظمی کاشف الغطاء پیش بینی کرده بود. ایشان در یکی از نامه های خود، خطاب به آیه الله قاضی چنین می نویسد:

«ای سید بزرگوار و ای دانشمند والامقام... ما از حالا می بینیم که مردم آذربایجان عموماً و اهالی تبریز خصوصاً از راهنمائیها و ارشادات شما بهره مند می شوند و چه زود است تاءثیر خدمات ارزنده شما در نصرت حق و از بین بردن باطل محسوس و ملموس باشد و در یاری و کمک از حق چه بهتر و مقدم تر از شما است؟

پدر روحی شما - محمد حسین (827)

سال 1342 شمسی در تاریخ ایران زمین سالی است به یاد ماندنی و خاطره انگیز، سالی که بزرگ رهبر مستضعفان جهان با خروش بی امان خود چنان موج بنیان کنی به راه انداخت که می رفت برای همیشه نظام ستم شاهی را به زباله دان تاریخ بسپارد. این بار امام بزرگوار عروسک های خیمه شب بازی و همچنین کاسه لیسان حکومت پهلوی را به هیچ انگاشته همچون عقاب تیزپرواز، ام الفساد جهانی را در نوک حمله خود قرار داد و با هجوم برق آسا، پنجه های پولادین و دشمن شکار خویش را بر سر امریکا فرود آورد. و به دنبال آن یاران با وفای آن امام آزادگان، به تبعیت از وی در سراسر کشور قد علم کردند و

پرچم جهاد و مبارزه برافراشتند. در این مبارزه بی‌امان، مجاهد نستوه آیه‌الله قاضی طباطبائی سهم بسزائی در برانگیختن احساسات پاک مردم داشتند. وی با سخنرانی‌های آتشین و پخش اعلامیه‌های ضد رژیم، مردم قهرمان تبریز را به صحنه پیکار آورد و با این عمل شجاعانه خود، شعله بر خرمن دشمن انداخت و حال زارشان را پریشان‌تر ساخت. چراکه طاغوتیان به خوبی می‌دانستند، قیام آذربایجان یعنی به حرکت در آمدن کل ایران، و این همان کابوسی بود که دژخیمان همواره از آن وحشت داشتند.

در پی جوش و خروش امت مسلمان، مرکز نشینان سازمان ضد امنیت با هماهنگی «علی دهقان» استاندار وقت آذربایجان، و «حسن مهرداد» رئیس ساواک تبریز، علامه سید محمد علی قاضی را دستگیر و به پادگان زرهی تهران بردند و بعد از آن به سیاهچال مخوف قزل قلعه تحویل دادند که دو ماه و نیم ماندگار شدند و بعد از آزادی از زندان هم کسی حق رفت و آمد و تماس با ایشان را نداشت و همواره زیر نظر و مراقبت شدید مأموران ساواک بود. و در تهران به عنوان تبعیدی زندگی می‌کرد.

بافت کرمان

آیه‌الله قاضی به خاطر مبارزات بی‌امانش، سالهائی از عمر پر برکت خود را در زندانها و تبعیدگاهها سپری کرد که یکی از محللهای تبعید وی بافت کرمان بود.

روز سی‌ام آذر ماه 1347 ش. مصادف بود با یوم‌الله عید سعید فطر در شهر تبریز نما پرصلابت عید فطر در جو معنوی به امامت عالم ربانی حضرت آیه‌الله سید محمد علی قاضی طباطبائی برگزار شد. ایشان که هیچ فرصی را از دست نمی‌داد، از این اجتماع باشکوه نهایت استفاده را کرد و بر علیه سردمداران رژیم

سخنرانی کردند و ضمن گفتار آتشین نقاب از چهره کریه رژیم پهلوی برگرفت و روابط خفت بار دولت با رژیم عاصب و نامشروع صهیونیستی را محکوم کرد، غروب همان روز برای اداء نماز مغرب و عشاء به مسجد شعبان تشریف آوردند و بعد از نماز و پاسخ به ابراز احساسات مردم از مسجد خارج شد.

هنوز چند قدمی از در مسجد دور نشده بود که مزدوران وطن فروش وی را احاطه کردند و با اجبار سوار ماشین کردند. و سپس او را به بافت کرمان تبعید نمودند. (828)

بعد از اسکان در بافت کرمان، هر روز یک مامور ساواک جهت حضور و غیاب تبعیدی به محل سکونت او سر می کشید. اتاقی که آیه الله قاضی در آن، روزهای تنهایی می گذراند، یک اتاق کوچک و محقری بود که از سطح حیاط دو پله پایین تر بود. مامور ساواک طبق تعلیماتی که از طرف سازمان به او داده شده بود، با گستاخی و تبختر رفتار می کرد و برای اینکه زور و حاکمیت دستگاه را به رخ تبعیدی کشیده باشد، بجای وارد شدن از در اتاق، با کفش از پنجره می پرید وسط اتاق، و با حالت غرور و خودخواهی و صدای خشن و ناهنجار دستور می داد: زود باش امضاء کن...

چند روز بدین منوال گذشت و آیه الله قاضی چندبار به ایشان تذکر داد که ادب را رعایت کند ولی آن بی ادب گوشش بدهکار نبود و دست از کار بی شرمانه خود بر نمی داشت.

روزی هنگامی که مزدور خود فروخته با همان رفتار پست همیشگی به وسط اتاق پرید، سید دلاور بلافاصله کتاب سنگین و ضخیم «المنجد» را برداشت و محکم بر پس گردن مامور کوبید و فریاد زد:
بی ادب! مگر نگفتم مودب باش...

ماء‌مور مغرور و خودباخته، با زبونی و ترس از اتاق بیرون رفت و آیه الله قاضی با این عمل شجاعانه خود بار دیگر ثابت کرد که سرنیزه در مقابل نیروی پرتوان ایمان و استقامت محکوم به شکست است.

بعد از بافت کرمان ایشان را به زنجان تبعید کردند و بعد از اتمام آن در تاریخ 1348/9/6 به تبریز مراجعت کرد. (829)

قیام خونین

در پی مبارزات ستم شاهی مردم و رهبری پیامبر گونه امام خمینی (ره)، سراسر ایران به انبار باروت مبدل شده بود که هر لحظه انتظار جرقه ای که انتظارش می رفت در سال 1356 شمسی از نوک قلم مزدوری جهیدن گرفت و آتش افروخت و بغض و نفرت درونی مسلمانان غیرتمند را شعله ور ساخت.

مقاله توهین آمیزی که در روزنامه رسمی و کثیرالانتشار اطلاعات به چاپ رسید و در آن نسبت به ساحت زعیم بزرگ و پیشوای عالیقدر جهان اسلام حضرت امام خمینی (ره) هتاکی شده بود، چهره شهر مقدس قم را دگرگون ساخت...

مردم دیندار و متدین قم، دست به تظاهرات زدند و سیل خشم و نفرت بر علیه حکومت به راه انداختند...

حرکت انقلابی و ضد سلطنتی مردم قم با گلوله های سرخ و آتشین مزدوران رژیم به خاک و خون کشیده شد و به دنبال آن سیاستگزاران جنایت پیشه دست به تدابیر شدید امنیتی زدند و به تمام نیروی خود را در سراسر ایران به حالت آماده باش در آوردند، روزها به سختی می گذشت و با حرکت سنگین خود، روح مردم را می آزرده دوباره دستگیری ها شروع شد، عده ای از مجاهدان به زندان و گروهی دیگر روانه تبعید شدند و...

با نزدیک شدن چهلم شهدای قم، روحانیت آگاه و در راس آنها مراجع بزرگوار و امام امت با وجود سانسور شدید مطبوعات، از طریق اعلامیه ها و سخنرانی های پرخاشگرانه، جنایات بی شمار دستگاه حاکمه را بر شمردند و مردم را به برگزاری هر چه باشکوه تر مراسم یادبود به خون خفتگان 19 دی فراخواندند.

در استان آذربایجان، حضرت آیه الله قاضی با همکاری و همفکری علمای بزرگ از جمله مجاهد نستوه آیه الله سید حسن انگجی (ره) با انتشار بیانیه ای مردم همیشه در صحنه آذربایجان را به شرکت در مراسم یادبود شهدای قم دعوت کردند.

سه شنبه 29 بهمن 1356 شهر تبریز حال و هوای دیگری داشت، مجلس با شکوهی در مسجد حاج میرزا یوسف بر پا بود و مردم دسته دسته برای عزاداری می آمدند. مزدوری به ساحت مقدس مسجد اهانت کرد و... زمان انفجار فرا رسیده بود. جوانی از غیرتمندان تبریز که از پاره کردن اعلامیه و سخنان توهین آمیز آن دژخیم به هیجان آمده بود با وی گلاویز شد، و او با استفاده از کلت جوان مجاهد را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. در این لحظه مردم خشمگین جنازه خون آلود جوان قهرمان را برداشته همچون سیل خروشان به طرف خیابانها راه افتادند و سینماها و مشروب فروشیها و مراکز فرقه ضاله بهایی و طاغوتیان و ساختمان حزب منفور رستاخیز و تعدادی از بانکها و ساختمانهای دولتی را به آتش کشیدند.

دلاور مردان تبریز با این حماسه سرنوشت ساز خود چنان ضربه ای بر پیکر دشمنان اسلام و قرآن آوردند که تا به امروز نظیرش را ندیده بودند. بدین ترتیب

بذر نهفته در پانزده خرداد 42، در 19 دی ماه 56 جوانه زد و در 29 بهمن ماه شکوفا گردید و 22 بهمن 57 به بار نشست.

در راه اتحاد

آیه الله قاضی یکی از عالمان روشن بین و ژرف نگری بود که همیشه بر وحدت اسلامی تاءکید داشت و در فرصت های مناسب با رفتار مدبرانه در جهت تحقق بخشیدن هر چه بیشتر وحدت بین مسلمانان جهان می کوشید. او می گوید: «یاد دارم در زمانی که از سوریه برگشته وارد عراق شدم و غروب نزدیک بود توقف کردیم که نماز مغرب ادا کنیم و حرکت نماییم، وضو گرفته در صحن خانه وسیعی حصیر انداخته خواستم مشغول نماز باشم دیدم عده ای از جوانان اهل تسنن آمدند و در چند قدمی ایستادند، فهمیدم که می خواهند بدانند که چطور سجده خواهیم کرد! من هم در موقع سجده پیشانی را بر بالای حصیر گذاشتم و سایر رفقا نیز اغلب از من تبعیت کردند، بعد از فراغت از نماز چند نفر از آنها جلو آمده از حقیقت سجده بر تربت کربلا که بعضی از همراهان نماز گذاشته بودند، سؤال کردند، واقع امر را به آنها بیان کردم، بسیار قانع شده و امتنان بجا آوردند و اظهار نمودند که به ما جور دیگر تلقین کرده اند. (830)

زمزمه های تنهایی

شعر، سیل خروشان است که از دریای پرمایه ذوق سرچشمه می گیرد و موجی از احساسات و دریافت ها و باورهای درونی را بر ساحل نشینان هنر دوست به ارمغان می آورد.

آیه الله سید محمد علی قاضی طباطبائی سخنوری چیره دستی و شاعری سخن شناس بود. او با طمع لطیفش چشمه ساران زیبایی جاری می ساخت و تشنگان معرفت را سیراب می کرد.

گاهی سرود خشم می سرود و حماسه می آفرید و گاهی شجاعتی می ستود و مدح و ثنا می گستراند و زمانی دیگر نغمه دلنشین توحید و عرفان را به گوش روزگار زمزمه می کرد. از اشعار نغز اوست:

چهل سال پیش با خرد و هوش زیستم آخر نیافتم به حقیقت که چیستم
عاقل ز هست گوید و عارف ز نیستی من در میان آب و گل هست و نیستم
من صدریزم انس و مجلس نشین قدس لیکن تو چون به بزم نشینی بایستم
زان خنده آمدم به کمالات دیگران کاندر کمال خویش چو دیدم گریستم⁽⁸³¹⁾

در سنگر جمعه و جماعت

یکی از دستاوردهای مهم انقلاب اسلامی احیای سنت آیین عبادی، سیاسی نماز جمعه و اقامه آن می باشد بعد از پیروزی انقلاب به دستور حضرت امام (ره) در تهران و چند شهر بزرگ مراسم پر بار نماز جمعه برپا گردید در مرداد ماه 58 طی حکمی از سوی رهبر کبیر انقلاب، حضرت آیه الله قاضی به عنوان نماینده تام الاختیار و امام جمعه تبریز منصوب گردید و همه هفته با حضور در مراسم با شکوه نماز جمعه با ایراد خطبه و ارشاد و راهنمایی مردم پرداخت.

اولین شهید محراب

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند روبه صفتان زشتخو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مهراست مردار بود هر آنکه او را نکشند
هنوز شش ماه از طلوع انقلاب شکوهمند اسلامی نگذشته بود که ستاره درخشانی از آسمان پرفروغ علم و فقاقت غروب کرد. این بار دست پلید

استکبار جهانی از آستین کتیف، گروهک منحرف فرقان بیرون زد و ناجوانمردانه استاد بزرگ حوزه و دانشگاه آیه الله مطهری را به شهادت رساند...

وقتی خبر شهادت مظلومانه استاد مطهری، به گوش آیه الله قاضی رسید بسیار متاثر شد و همواره به اطرافیان خود می گفت: کاش بنده هم مثل استاد مطهری، روزی به شهادت برسم. ⁽⁸³²⁾ چند روز بعد دعایش مستجاب شد!

سرانجام بعد از عمری مجاهدت و تعلیم و تربیت و نویسندگی، به تاریخ 11 آبانماه 1358 در حالی که روز عید قربان ⁽⁸³³⁾ نماز عید خوانده بود بهنگام شب بعد از نماز مغرب و عشاء در مسجد شعبان خود قربانی دین خدا گشت بار دیگر گروه فرقان با این جنایت هولناک دل امت و امام را جریحه دار ساخت. در نماز خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد (حافظ شیرازی)

دلداری خورشید

بعد از شهادت مظلومانه اولین شهید محراب نظام مقدس و خونبار جمهوری اسلامی، در حالی که تمام مجامع بین المللی لب فرو بسته بودند و دم نمی زدند و سازمان دروغین حمایت از حقوق بشر با سکوت مرگبارش زخم جانکاهی بر دل زجرکشیدگان و محرومان می گذاشت بار دیگر خورشید انقلاب در آسمان غمبار و تاریک ایران درخشیدن گرفت و زلال روح بخش و امیدآفرینی بر دل های پرالتهاب و داغدار مردم انقلابی جاری ساخت:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

با کمال تأسف ضایعه ناگوار شهادت عالم مجاهد حجة السلام والمسلمين آقا حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی رحمة الله عليه بر عموم مسلمانان

متعهد و علماء اعلام مجاهد و مردم غيور و مجاهد آذربايجان و به خصوص بازماندگان اين شهيد سعيد تسليت عرض، و از خداوند متعال صبر انقلابی برای مجاهدین در راه حق و اسلام خواستارم ملت عزيز و برومند ايران، و آذربايجانیان غيرتمند عزيز، بايد در اين مصيبت های بزرگ که نشانه شکست حتمی دشمنان اسلام و کشور و عجز و ناتوانی و خودباختگی آنان است هر چه بیشتر مصمم و در راه هدف و اعلاى اسلام و قرآن مجيد بر مجاهدات خود افزوده و از پای نشینند تا احقاق حق مستضعفین از جباران زمان بنماید.

عزيزان من در انقلابی که ابرقدرتها را به عقب رانده و راه چپاولگری آنان را از کشور بزرگ بسته است اين ضايعات و ضايعات بالاتر اجتناب ناپذير است ما بايد از کنار اين وقايع با عزم و خونسردی بگذريم و به راه خود که راه جهاد فی سبيل الله است ادامه دهيم.

شهادت در راه خداوند، زندگی افتخارآمیز ابدی و چراغ هدایت برای ملت هاست، ملت‌های مسلمان از فداکاری مجاهدین ما در راه استقلال و آزادی و اهداف توسعه اسلام بزرگ الگو بگیرد و با پیوستن بهم سد استعمار و استثمار را بشکنند، به پیش به سوی آزادی و زندگی انسانی بروند. از خداوند متعال عظمت اسلام و مسلمین و رحمت و مغفرت برای شهدای راه حق و شهيد سعيد طباطبائی خواستارم.

11 ذی الحجة الحرام 1399 روح الله الموسوی الخمينی

فردای آن روز مردم مصيبت زده آذربايجان در حالی که سيل اشکشان جاری بود و قلب شان را غم و اندوه فراگرفته بود، پیکر پاک آن شهيد را تشييع کردند و در آرامگاه خانوادگی واقع در مسجد مقبره به خاک سپردند.

ره آورد فکری

شهید محراب آیه الله قاضی از جمله قم بدستان پرکاری بود که در طول عمرشان با تلاش گسترده و نیتی خالصانه توانست تحقیقات ارزنده ای را با بیانی رسا و قلمی شیوا و نثری استوار به جهان وسیع فرهنگ اسلامی عرضه بدارد.

کار تحقیقاتی و نویسندگی آن بزرگوار از دو جهت حائز اهمیت است، یکی نوشتن کتابهای مستقل در رشته های مختلف که مورد نیاز بود و تاءلیفی صورت نگرفته بود و دیگری با تعلیقه و تصحیح و مقدمه نویسی بر آثار گرانقدر دیگر دانشمندان و چاپ مجدد آنها، افکار بلند و ارزشمند آنان را احیا کرد.

ره آورد فکری شهید قاضی که به صورت نوشته به یادگار مانده است

عبارتند از:

1. الاجتهاد و التقليد (عربی - خطی)
2. الفوائد (فقهی - تاریخی)
3. خاندان عبدالوهاب (فارسی - خطی)
4. کتاب فی علم الکلام (عربی - خطی)
5. فصل الخطاب فی تحقیق اهل الکتاب (عربی - خطی)
6. السعادة فی الاهتمام علی الزیارة (عربی - خطی)
7. اجوبة الشبهات الواهیه (فارسی - خطی)
8. رساله فی اثبات وجود الامام عَلَيْهِ السَّلَام فی کل زمان (عربی - خطی)
9. سفرنامه بافت (بافت کرمان)، (فارسی، خطی)
10. المباحث الاصولیه (عربی - خطی)
11. حاشیه بر کتاب رسائل شیخ انصاری (ره)

12. حاشیه بر کتاب مکاسب شیخ انصاری (ره)
13. حاشیه بر کفایة الاصول آخوند خراسانی (ره)
14. تقریرات اصول آیه الله حجت کوه کمری
15. تاریخ قضا در اسلام
16. صدقات امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره علیها السلام
17. حدیقه الصالحین
18. رساله در دلالت آیه تطهیر بر اهل بیت علیهم السلام
19. رساله در اوقات نماز
20. رساله در مباحله
21. رساله فی مسأله الترتب
22. رساله در نماز جمعه
23. تعلیقات بر کتاب الفردوس الاعلی تاءلیف علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (عربی چاپی)
24. تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام (فارسی - چاپی)
25. تعلیقات بر کتاب انوار نعمانیه (عربی - چاپی)
26. مقدمه و تعلیقه بر تفسیر جوامع الجامع طبرسی (عربی - چاپی)
27. تعلیقات بر کتاب اسلام صراط مستقیم (فارسی - چاپی)
28. تعلیقات بر کتاب کنزالعرفان (عربی - خطی)
29. مقدمه بر کتاب صحائف الابرار کاشف الغطاء (عربی - چاپی)
30. آثار تاریخی آیه الله العظمی حکیم (فارسی - چاپی)
31. مقدمه بر تنقیح الاصول آقا رضا متوفی 1337 شمسی
32. مقدمه بر کتاب مرآت الصلوة

33. پیشگفتار بر علم امام علامه طباطبائی
34. مقدمه بر کتاب معجزه و شرایط آن
35. مقدمه بر کتاب جنة الماوی (عربی - چاپی)
36. پاورقی بر تعلیقات بر کتاب اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه (عربی - چاپی)
37. مقدمه بر انیس الموحدین نراقی (فارسی - چاپی)
38. تحقیق در ارث زن از دارائی شوهر (فارسی - چاپی)
39. علم امام علیه السلام (فارسی - چاپی)
40. مقدمه بر العقائد الوثنیة فی الدیانة النصرانیة (عربی - چاپی)
41. ترجمه مسائل قندهاریه (از عربی به فارسی)
42. مقدمه بر تاریخ ابن ابی الثلج بلخی (عربی - چاپی)
43. مقالات متعدد چاپ شده در مجلات عربی چاپ صیدا (لبنان) ⁽⁸³⁴⁾
- ایشان علاوه بر آثار فکری، آثار اجتماعی و عمرانی بسیاری هم از خود به یادگار گذاشته اند.
- روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

شهید آیه الله سید محمد باقر صدر

شهادت: 1359/1/19 ش.

برلندای اندیشه و جهاد

مصطفی قلیزاده

علامه شهید، آیه الله سید محمد باقر صدر، یکی از بزرگترین اندیشمندان مسلمان - و به تعبیر امام خمینی: «مغز متفکر اسلامی» - در تاریخ اسلام به ویژه در قرن چهاردهم هجری است. فقیهی جامع الشرائط، فیلسوفی اجتماعی، مفسری بزرگ، متفکری آگاه به فرهنگ و علوم زمانش، نویسنده ای توانمند و پرکار و سیاستمداری هوشمند و شجاع و دردمند.

از میلاد تا مدرسه

سید محمد باقر صدر در تاریخ 25 ذیقعه 1353 در شهر مقدس کاظمین دیده به جهان گشود⁽⁸³⁵⁾ و دومین فرزند خانواده بود. اجدادش همه از عالمان دین بودند: پدرش سید حیدر که جوانمرگ شد، پدر بزرگش آیه الله العظمی سید اسماعیل صدر که یکی از مراجع بزرگ تقلید شیعه در نیمه اول قرآن چهارده اسلامی بود و در سال 1338 ق. وفات کرد. و دیگر اجدادش که شاخه هایی سرسبز و پر بار از شجره پربرکت «خاندان صدر» و از تبار غیرتمند و پاک امام کاظم علیه السلام بوده اند و در سرزمین ایران، لبنان و عراق از پاسداران فرهنگ و اندیشه و دانش و دین بشمار می رفته اند.

بردار بزرگ و معلمش سید اسماعیل نیز از علما و مجتهدان پرتلاش و جوان نجف بود که در سال 1388 ق. در چهل و هشت سالگی درگذشت.

خواهرش «آمنه بنت الهدی صدر» یکی از زنان دانشمند، شاعر، نویسنده و معلم فقه و اخلاق بود که در مسیر جهاد و مبارزه، با برادرش سید محمد باقر

همگام شد و سرانجام سرونشت هر دو به شهادت و سعادت ابدی ختم گشت.

(836)

سید محمد باقر، از پنج سالگی به مدرسه رفت و تا یازده سالگی دوره ابتدایی را به اتمام رساند. در این دوران، نبوغ شگفت انگیز و استعداد سرشار خدادادی او درخشید و تعجب آموزگاران و همکلاس های خود را برانگیخت، بطوری که اولیای مدرسه تصمیم گرفتند او را به مدرسه کودکان تیزهوش و نابغه بگذارند تا به هزینه دولت درس بخواند و پس از طی مراحل لازم و قانونی، به دانشگاههای اروپا یا آمریکا اعزام کنند و در رشته های علوم جدید تحصیل کند و به کشور خود باز گردد.

او به تحصیل علوم دینی و پرداختن به رشته کار پدرانش گرایش داشت و از طرفی مادر و برادر بزرگش رضایت ندادند که او به پول دولت وابسته به غرب و دست اندرکاران خودباخته آموزش و پرورش آن روز عراق، درس بخواند...

بالاخره با راهنمایی دو دایی فقیه و دانشمندش آیه الله «شیخ محمد رضا آل یاسین» و آیه الله «شیخ مرتضی آل یاسین» به فراگیری دروس حوزوی و علوم دینی پرداخت. (837)

تحصیلات علوم دینی را با کتاب «معالم الاصول» نزد برادرش سید اسماعیل آغاز کرد و دیگر کتابهای دوره سطح حوزه را با شور و شوق و تلاش بسیار در مدتی کوتاه خواند و تمام کرد. او علاوه بر تحصیل، دروس ابتدایی را نیز به خواهرش بنت الهدی می آموخت و بنت الهدی بی آنکه به مدارس نامناسب دخترانه آن روز عراق پای بگذارد، نزد برادرش سید محمد باقر و گاه سید اسماعیل، قرآن، ادبیات، تاریخ، حدیث، فقه، اصول و... را آموخت. (838)

در نجف اشرف، شهر امامت و فقاہت

در سال 1365 ق. که دوازده ساله بود به همراه برادرش سید اسماعیل به نجف اشرف رفت تا در محضر اساتید بزرگ حوزه علمیه شهر امامت، به تحصیلات عالی بپردازد. او دوره عالی فقه و اصول را در نزد مرحوم آیه الله سید ابوالقاسم خوبی و مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا آل یاسین گذراند.⁽⁸³⁹⁾ فلسفه اسلامی (سفار ملاصدرا) را از مرحوم «شیخ صدرا بادکوبه ای» آموخت. و در کنار آن، طی سالها، فلسفه غرب و نظرات فلاسفه غیر مسلمان را به دقت مورد تحقیق و نقد قرار داد.⁽⁸⁴⁰⁾ کتاب «فلسفتنا» (فلسفه ما) گویای ابعاد گسترده اندیشه های فلسفی سید محمد باقر صدر است.

در دیگر رشته های علوم مثل حدیث، رجال، درایه، کلام و تفسیر نیز سالها به تحصیل و تحقیق و مطالعه گذراند و به کمال رسید.

سید محمد باقر در طول هفده - هیجده سال تحصیل (از آغاز تا پایان) علاوه بر استفاده از هوش و استعداد و نبوغ فوق العاده اش، روزانه حدود شانزده ساعت به تحصیل و مطالعه و مباحثه و تحقیق می پرداخت⁽⁸⁴¹⁾ و خودش نیز همیشه می گفته است که من به اندازه چند طلبه درسخوان، تلاش می کنم. در سایه این پشتکار جانانه بود که بر همه مشکلات فایق آمد و در کسب دانش و فضیلت به مقامی عالی دست یافت و گفته اند که از هنگام بلوغ شرعی، خود مجتهد شده بوده و از مجتهد دیگری تقلید نکرده است.⁽⁸⁴²⁾

تعلیم و تربیت

سید محمد باقر از بیست سالگی با تدریس کتاب «کفایة الاصول»⁽⁸⁴³⁾ و تعلیم و تربیت طلاب جوان را آغاز کرد. از بیست و پنج سالگی به تدریس خارج اصول و از بیست و هشت سالگی به تدریس دوره خارج فقه بر اساس کتاب

«الغروة الوثقی»⁽⁸⁴⁴⁾ پرداخت. بعدها فلسفه و تفسیر قرآن نیز تدریس و تعلیم، شاگردانی جوان، محقق، پرشور، متقی، متفکر، آگاه، مجاهد و سیاستمدار تربیت کرد که هر یک از آنها بعدها پرچمدار نشر علم و فرهنگ و آیین جهاد در راه خدا شدند و بعد از استادشان، راه علمی، فکر و سیاسی - اجتماعی او را ادامه دادند از جمله:

1. سید محمد باقر حکیم

2. سید محمود هاشمی

3. سید کاظم حسینی حائری

4. شیخ مهدی آصفی

5. سید عبدالغنی اردبیلی

6. شیخ غلامرضا عرفانیان و...⁽⁸⁴⁵⁾

حزب دعوت اسلامی

بعضی از عالمان آگاه و روشن بین از جمله شهید سید محمد مهدی حکیم، سید طالب رفاعی، شیخ مهدی سماوی، پس از مطالعه اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق، به این نتیجه رسیده بودند که باید حزبی را مبتنی بر اندیشه و ایدئولوژی اسلامی تاسیس کنند تا بتوانند مبارزات مسلمانان آن سامان را سر سامان بدهند و به اهداف خود نائل آیند. پس از مطرح کردن این اندیشه با آیه الله صدر، «حزب الدعوة الاسلامیه» (حزب دعوت اسلامی) را در سال 1377 تاسیس کردند.⁽⁸⁴⁶⁾

آیه الله صدر اساسنامه ای را نیز بر اساس اعتقادات دینی برای حزب دعوت تنظیم کرد. حزب دعوت به فعالیت خود پرداخت آیه الله سید محمد باقر صدر، پنج سال بعد از تاسیس حزب، بنا به مصالحی خود را از آن کنار کشید. اما به

دیگر اعضای حزب توصیه کرد که به کار خود ادامه دهند و او نیز پشتیبان آنان خواهد بود. (847)

جماعة العلماء

در سال 1958 م. «عبدالکریم قاسم»، با ظاهری پیشرو و چپ نما به حکومت عراق رسید و میدان را برای کمونیستها باز کرد. در نتیجه آن موجی الحادی و مخالف اسلام، سرزمین عراق را فراگرفت. حوادث دوران حکومت عبدالکریم قاسم، عالمان آگاه و متعهد شیعه را در آن کشور به حرکت واداشت. آنان ضروری دیدند که برنامه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری مکتب اسلام را هماهنگ با نیازهای حیات بشر معاصر عرضه نمایند. بدین گونه، تشکیل «جماعة العلماء فی النجف الاشرف» (جامعه روحانیت نجف اشرف) پدید آمد و عالمان بزرگی همچون شیخ مرتضی آل یاسین، شیخ محمد رضا آل یاسین، شیخ محمد رضا مظفر و شهید سید مهدی حکیم (فرزند آیه الله سید محسن حکیم) از اعضای اصل آن بودند.

سید محمد باقر صدر در آن زمان گرچه بخاطر جوان بودن نسبت به سایر اعضا، که کمتر از سی سال داشت، عضو جماعة العلماء نبود، ولی با آنان همکاری جدی داشت و حتی نخستین بیانیه جماعة العلماء را نیز او نوشت! و اکثر نوشته های آنان به قلم او نوشته می شد، زیرا وی قلم توانا و نثری محکم و نو داشت و آگاهیهای سیاسی و اجتماعی و فلسفی او نیز وسیع تر از دیگران بود. انتشار مجله «الاضواء» در سال 1961 ق. مهم ترین فعالیت فرهنگی جماعة العلماء بود که سر مقاله های پنج شماره اول آن تحت عنوان «رسالتنا» به قلم آیه الله سید محمد باقر صدر نگارش یافت. و خواهرش بنت الهدی نیز در این مجله مقالات خود را به چاپ می رساند. (848)

همزمان با این فعالیتها، به پیشنهاد مرحوم آیه الله سید محسن حکیم - مرجع تقلید وقت - کتاب کم نظیر «فلسفتنا» را تءالیف کرد.⁽⁸⁴⁹⁾ این کتاب در دو بخش تنظیم شده است:

بخش اول: نظریه شناخت (معرفت) از دیدگاههای فلاسفه معاصر و در مقایسه با فلسفه اسلامی.

بخش دوم: بینش فلسفی اسلام درباره جهان و نقد و رد جهان بینی مادی و الحادی.

از آن پس به بررسی نظامهای اقتصادی اسلام و مکاتب شرق و غرب (سوسیالیسم و کاپیتالیسم) پرداخت که حاصل این تحقیق عمیق و بی سابقه، کتاب پیراج «اقتصادنا» (اقتصاد ما) شد. این کتاب پیراج نخستین اثری است که سیستم اقتصادی اسلام را در طرحی علمی و محققانه ارائه کرده و دو بخش است:

بخش نخست: در این بخش مکتبهای اقتصادی شرق و غرب را بررسی کرده و به محک نقد روشن بینانه و عالمانه زده و مردود و فاقد ارزش دانسته است.

بخش دوم: طرح تفصیلی سیستم اقتصادی اسلام.

این کتاب در سال 1381 ق. به چاپ رسید.⁽⁸⁵⁰⁾

حمایت از امام

سید محمد باقر صدر، نهضت امام خمینی در ایران را روزنه امیدی برای نجات امت اسلام می دانست. بنابراین از آغاز نهضت اسلامی امام در سال 1342 ش. آن را تحت نظر داشت و از امام و حرکتش حمایت می کرد.

در تاریخ 9 جمادالثانی 1358، حضرت امام خمینی از تبعیدگاه ترکیه به نجف اشرف منتقل شد. ورود امام به حوزه علمیه نجف، جنب و جوشی در آن

ایجاد کرد. علما و روحانیون نجف درباره استقبال از امام، نظرات مختلفی داشتند. آیه الله صدر با اشتیاق تمام به همراه عده ای از علمای دیگر، در مراسم استقبال و پیشواز از امام شرکت، و شاگردان و همفکرانش را نیز به آن دعوت کرد... در تمام چهارده سال اقامت امام در نجف، سید محمد باقر با ایشان ارتباط نزدیکی داشت و به امام عشق می ورزید، عشقی که تا آخر عمر در بین او و امام بود. (851)

دوران مرجعیت

دوران مرجعیت آیه الله سید محمد باقر صدر، پس از وفات آیه الله حکیم (1390 ق.) آغاز شد و بسیاری از مردم عراق از او تقلید کردند. (852)

در سال 1392 ق. رژیم بعث عراق، بیش از پیش از تحریکهای ضداستبدادی حزب دعوت اسلامی و دیگر گروههای مبارز و مسلمان به وحشت افتاد. بنابراین با یورش به خانه های مبارزان و مجاهدان، عده زیادی را دستگیر و زندانی کردند. آیه الله صدر نیز با اینکه بیمار بود و در بیمارستان نجف بستری شده بود، تحت نظر مأموران سازمان امنیت رژیم بعث قرار گرفت. تا اینکه با اعتراض مردم و علما، سازمان امنیت دست از او برداشت. (853)

در سال 1394 ق. رژیم بعث عراق، پنج تن از شاگردان و مریدان صدر، یعنی شیخ عارف بصری، سید عزالدین قبانچی، سید عماد الدین طباطبایی تبریزی، حسین جلوخان و سید نوری طعمه، را دستگیر و اعدام کرد! این گروه شهیدان، طلایه دار شهدای انقلاب اسلامی عراق بودند. این حادثه اثر ناگوار و سنگینی بر روح آیه الله صدر گذاشت و مدتها به سختی متاثر و بیمار بود.

از حوادث مهم دیگر در دوران مرجعیت آیه الله صدر، حرکت اربعین سال 1397 بود. مردم نجف از قدیم هر سال در روز اربعین حسینی، مویه کنان و

عزادار، با پای پیاده از نجف تا کربلا راهپیمایی می کنند. در آن سال، آیه الله صدر هر چه در توان داشت به هیئتهای عزادار مساعدت کرد تا مراسم شورانگیز اربعین را هرچه باشکوهتر برگزار نمایند. آن روز دهها هزار نفر در قالب عزادارن حسینی، اعتراض خود را علیه سلطه ضد انسانی رژیم بعث عراق، اعلام کردند.

به دنبال آن قیام تاریخی، آیه الله صدر، را دستگیر و به سازمان امنیت بغداد منتقل کردند، در آنجا پس از بازجویی، هشت ساعت تحت شکنجه جسمی و روحی قرار دادند. آثار آن شکنجه ها، تا آخر عمر در بدنش هویدا بود و بسختی می توانست از پله ها بالا برود. (854)

تحریم پیوستن به حزب بعث

یکی از برنامه های خطرناک رژیم بعثی عراق، «بعثی کردن نظام آموزش و پرورش» بود. به همه دست اندرکاران امور تعلیم و تربیت از مدارس گرفته تا دانشگاهها تکلیف کردند که به حزب بعث عراق بپیوندند و برنامه های ضد اسلامی آن را در تمام سطوح آموزش کشور اجرا کنند... در این هنگام، آیه الله صدر در مقام مرجعیت و یگانه پرچمدار مبارزه با حزب کافر بعث، با صدور فتوایی، پیوستن به حزب و هر گونه همکاری با آن را تحریم کرد. این فتوا، تکلیف مردم را روشن ساخت و مردم از پیوستن به حزب و عضویت در آن پرهیز کردند. جز اندکی فرومایه و بی دین و ترسو.

تأثیر فتوای آیه الله صدر به حدی بود که یکی از مسؤ ولان حزب در این

باره، اعتراف کرد:

فتوای سید محمد باقر، همه نقشه های ما را نقش بر آب کرده و هیچ کس، جز عده کمی ترسو و بزدل، از پذیرفتن عضویت حزب و همکاری با آن استقبال نکرد. (855)

بدین گونه حزب بعث، دشمن اصلی خود را شناخت.

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی

آیه الله صدر، از حامیان صادق امام خمینی و انقلاب اسلامی بود، امام در پاریس بود که سید محمد باقر صدر، طی نامه ای پشتیبانی خود را از ایشان و ملت انقلابی ایران اعلام، و از مقام از ایشان و ملت انقلابی ایران اعلام، و از مقام شهدای انقلاب، تجلیل کرد. همین فعالیتهای او بود که ملت مسلمان عراق را به سوی حمایت از مردم ایران سوق می داد و رژیم آمریکایی صدام حسین - حاکم خونخوار عراق - را خشمگین می کرد. در شب 22 بهمن 1357 که شب پیروزی شکوهمند مردم مسلمان و انقلابی ایران به رهبری امام خمینی (ره) بر طاغوت آمریکایی - رژیم محمد رضا پهلوی - بود. آیه الله صدر در مسجد جواهری نجف اشرف به منبر رفت و برای مردم مسلمان عراق از انقلاب اسلامی ایران و نقش امام خمینی در احیای اندیشه های دینی و اصلاح امت اسلام، سخن گفت و تکلیف مردم عراق را در برابر حکومت ضد دینی بعثی، معین کرد: قیام!... قیام...

فردای آن شب، مردم عراق به دعوت رهبر خود، برای حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری امام خمینی، در بسیاری از شهرهای عراق راهپیمایی کردند. (856)

از دیگر کارهای آیه الله صدر، در جهت حمایت از انقلاب اسلامی ایران، تالیف سلسله کتابهای «الاسلام يقود الحياة» در شش جلد بود که شامل

بحثهایی نظیر: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منابع قدرت دولت اسلامی، اقتصاد جامعه اسلامی و... می شود.

با قرآن در صحنه

از کارهای شگفت انگیز آیه الله صدر برای بیداری مردم عراق و آماده کردن آنها برای قیام و حرکت در مقابل حکومت جائر آن کشور، برگزاری تفسیر موضوعی قرآن بود. آن هم بعد از تعطیل کردن درس خارج فقه! در حوزه علمیه نجف کمتر دیده شده بود که یک مرجع تقلید تفسیر قرآن بگوید آن هم به جای درس خارج فقه، که این بیشتر مایه تعجب دیگران می شد. به طوری که برخی از شاگردان او، در این باره از وی سؤال کردند او جواب داد:

«برای من تدریس و تالیف و تحقیق، صورت حرفه و هدف در زندگی ندارد، بلکه ادای وظیفه شرعی به هر نحو ممکن برای من از همه چیز مهم تر است. امروز در این برهه از تاریخ اسلام و مسلمین، که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی پیروز شده و پوزه قدرتهای شیطانی شرق و غرب را به خاک مالیده و امت اسلام را در سرتاسر دنیا بیدار کرده است، من وظیفه خود می دانم که با تفسیر قرآن، افکار مردم مسلمان عراق را آگاه و آرمانهای انقلابی اسلام را مطرح نمایم و با بیان مفاهیم شور آفرین، حماسی و اجتماعی قرآن کریم، دلها را برای پیوستن به انقلاب اسلامی برای ایران آماده کنم... از طرفی، درس خارج فقه و اصول، بیش از حد لازم در حوزه گفته می شود، اما جای تفسیر قرآن سخت خالی است!»⁽⁸⁵⁷⁾

درس تفسیر شهید صدر هر هفته دو روز از تاریخ 17 جمادی الاول تا 5 رجب 1399 طی چهارده جلسه برگزار شد⁽⁸⁵⁸⁾ که بعد از آن رژیم طاغوتی

صدام حسین از ترس بیداری مردم، درس تفسیر بیدارگرانه آیه الله صدر را به تعطیلی کشاند.

درس تفسیر قرآن جنب و جوشی در میان توده مردم به وجود آورده بود. حکومت ظالمانه صدام از این پدیده خجسته اسلام، به وحشت افتاد و برای جلوگیری از هر گونه تحرک، در یک یورش وحشیانه، همه نمایندگان آیه الله صدر را در تمام شهرهای کشور دستگیر و زندانی کرد. شهید صدر روز 16 رجب 1399 را روز اعتراض و اظهار انزجار از اعمال ظالمانه رژیم اعلام کرد. مردم به اطاعت رهبر و مرجع تقلید خود برخاستند، دست از کارهای خود کشیدند، بازارها را تعطیل کردند و برای بیعت با رهبرشان به خانه او شتافتند... همان شب آیه الله صدر دستگیر و روانه بغداد شد. در سازمان امنیت بغداد، از او خواستند که دست از پشتیبانی انقلاب اسلامی بردارد و مردم عراق را تحریک نکند. امام شجاعانه جواب داد.

«من یک مسلمانم و در برابر سرنوشت همه مسلمانان جهان - و نه تنها عراق و ایران - مسؤو ولم و باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم و وظیفه شرعی منحصر به ایران و عراق نیست. حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن هم، یک وظیفه شرعی است!»⁽⁸⁵⁹⁾

همان روز بنت الهدی، به ایراد یک سخنرانی در حرم امام علی علیه السلام پرداخت و از مردم خواست که به خیابانها بریزند و در مقابل دستگیری آیه الله صدر، به رژیم برای ایجاد آرامش و جلوگیری از گسترش اعتراض مردم، مجبور شد که آیه الله صدر را آزاد کند.⁽⁸⁶⁰⁾

صدر شهادت

روز 18 رجب 1399، خانه آیه الله صدر و کوچه های اطراف آن از اول صبح تا پاسی از شب، مملو از جمعیتی بود که دیروز برای آزادی رهبرشان دست به تظاهرات اعتراض آمیز زده بودند و امروز آمده بودند تا بار دیگر با او بیعت کنند.

رژیم ستم پیشه صدام حسین، از تجدید پیمان امت مسلمان عراق با مرجع و رهبرشان، سخت به وحشت افتاد و برای قطع رابطه مردم با آیه الله صدر، نیروهای امنیتی را در سر کوچه آیه الله صدر و کوچه های اطراف، مستقر کردند. بدین گونه محاصره نه ماه خانه آیه الله صدر آغاز شد. (861)

در مدت نه ماه محاصره، رژیم با فرستادن مأموران و مزدوران خود به نزد آیه الله صدر، سعی کرد او را از راهی که در پیش گرفته، منصرف کند، ولی آیه الله صدر ثابت و استوار ایستاد و همچنان از انقلاب اسلامی ایران و امام و مردم انقلابی ایران حمایت کرد و هرگز به خواسته های رژیم خونخوار صدام، گردن ننهاد. (862) تا اینکه در بعد از ظهر گرم و سوزان روز شنبه 19 جمادی الاول 1400 (16 فروردین 1359)، «ابوسعید» رئیس سازمان امنیت نجف، با عده ای از مزدوران امنیتی، آیه الله صدر را دستگیر و به سرعت از نجف به بغداد منتقل کرد. آیه الله صدر این بار می دانست که دیگر بر نخواهد گشت، چون وقتی ابوسعید جنایتکار گفت: «آماده باشید به بغداد برویم!» به آرامی گفت:

- «من خیلی وقت است که آماده شهادتم!»

فردای آن روز، حکومت جبار بغداد، اقدام به دستگیری بنت الهدی کرد چون بیم داشت مبدا بنت الهدی بار دیگر مردم را به اعتراض و تظاهرات دعوت کند و رژیم را رسوا نماید!

برزان ابراهیم، برادر ناتنی صدام و رئیس سازمان امنیت کشور، در زندان از آیه الله صدر خواست که فقط چند کلمه بر ضد امام خمینی و انقلاب اسلامی بنویسد، تا آزاد شود، و گرنه کشته خواهد شد!

آیه الله صدر این خواسته آن آدمکش را رد کرد و گفت:

من آماده شهادتم، هرگز خواسته های غیر انسانی و ضد دینی شما را قبول نخواهم کرد و راه من همان است که انتخاب کردم!...» (863)

وقتی که مزدوران بعثی، از منصرف کردن آیه الله صدر و خواهرش ماء یوس شدند، آن دو علوی پاک نژاد مظلوم را در روز سه شنبه 23 جمادی الاول 1400 (19 فروردین 1359) زیر شکنجه به شهادت رساندند. جنازه آن دو شهید در جوار مرقد امام علی علیه السلام، در آرامگاه خانوادگی «شرف الدین» به خاک سپرده شد. (864)

امام خمینی، در پیامی که به مناسبت شهادت مظلومانه آن دو شهید داد، سوگمندان نوشت:

«... مرحوم آیه الله شهید سید محمد باقر صدر و همشیر مکرمه مظلومه او که معلمین دانش و اخلاق و مفاخر علم و ادب بود، به دست رژیم منحط بعث عراق با وضع دلخراشی به درجه رفیع شهادت رسیده اند. شهادت ارثی است که امثال این شخصیت های عزیز از موالیان خود برده اند...» (865)

باقیات صالحات

آثار قلمی متفکر بزرگ، شهید سید محمد باقر صدر، همه علمی، تحقیقی، ابتکاری، کم نظیر و مورد استفاده و مراجعه اندیشمندان و اهل علم و مصداق روشن «باقیات صالحات» است.

در اینجا به معرفی فهرست گونه این آثار درخشان می پردازیم:

1. فدک فی التاریخ (فدک در تاریخ).
2. غایة الفکر فی علم الاصول.
3. فلسفتنا (فلسفه ما).
4. اقتصادنا (اقتصاد ما).
5. الاسس المنطقیه للاستقراء.
6. المعالم الجديدة للاصول.
7. بحوث فی شرح العروة الوثقی.
8. دروس فی علم الاصول، معروف به «حلقات».
9. الفتاوی الواضحة، رساله عملیه شهید صدر است که در نوع خود سبک خاصی دارد.
10. البنک اللاربوی فی الاسلام (بانک بدون ربا در اسلام).
11. المدرسه الاسلامیة، بحثهای اجتماعی و اقتصادی است.
12. بحث حول المهدي عليه السلام.
13. بحث حول الولاية.
14. الاسلام يقود الحياة (اسلام راهنمای زندگی).
15. المدرسة القرآنية، درسهای تفسیر موضوعی قرآن.
16. دورائمه فی الحياة الاسلامیه (نقش امامان در اسلام).
17. نظام العبادت فی الاسلام (نظام عبادی از نظر اسلام).
18. حاشیه بر رساله عملیه آیه الله شیخ مرتضی آل یاسین، تحت عنوان «بلغة الراغبین»، که هنوز هم چاپ نشده است.
19. حاشیه بر «منهاج الصالحین» آیه الله حکیم.
20. حاشیه بر مناسک حج آیه الله خوئی.

21. حاشیه بر بخش نماز جمعه از کتاب شرائع الاسلام.

22. موجز احکم الحج، مختصری از احکام حج.

شهید آیه الله دکتر بهشتی

شهادت: 1360/4/7 ش.

عقل ملکوتی

علی عزیزاده مهرانی

سخن نخست

به گواه تاریخ، اندیشه های بزرگ همواره در هاله ای از غربت به سر برده اند و بر قله بلند تنهایی جای گرفته، در افق بالایی بر انسانها تابیده اند. به همین سبب وجودشان ناشناخته مانده است و هنگامی مردم به مقام و منزلت آنان پی برده اند که رخت از این سرا برکشیده و به عالم بالا پیوسته اند و آن هم در اثر محروم ماندن از تابش شخصیت خورشید گونه شان بوده است؛ ولی پس از کوچیدن از دیر دنیا، حیاتی جاودانه یافته اند. این نوشتار نگاهی است به مردی از همین قبیله.

نوید سپیده

ساحل زاینده رود گویی انتظار سحری خجسته را داشت و این بار سرنوشت چنین بود که پیوندی میان صبح و ساحل سعادت پدید آورد. این مولود را «محمد» نام نهادند و ستون حیاتش را با اذان و اقامه بر پا داشتند.

رود با آهنگی آرام و دلکش از میان شهر می گذشت و سر در بستر بیابان می گذاشت و جویبارهایش ترانه و ترنم سرداده و درختان سبز کنارش نجواکنان سر بر دوش هم نهاده بودند و باد ملایمی که از لابه لای درختان می گذشت، سرود سرور را زمزمه می کرد.

آن روز (دوم آبان 1307 ش.) در محله لومبان اصفهان، در خانه ساده ای که با نور آیات منور و با عطر احادیث معطر بود، نوزادی چشم به پهنه گیتی گشود که مادر سالها در انتظارش بود⁽⁸⁶⁶⁾ و نوید این سحر خجسته را که آغازگر صبحی امیدآفرین بود، به او داده بودند.

پدر و مادر

پدرش از روحانیون اصفهان و امام جماعت مسجد لومبان بود و به کارهای مذهبی مردم می پرداخت و برای تبلیغ و رسیدگی به مسائل شرعی، به روستاهای اطراف اصفهان می رفت و به فعالیت دینی، سخنرانی و بیان احکام مشغول بود و نماز جماعت اقامه می کرد و مشکلات آنان را برطرف می ساخت.

مادرش نیز زنی پاکدامن و پرهیزکار بود و در انجام احکام شرعی و آداب اسلامی دقت نظر داشت. این بانوی محترم دختر حضرت آیه الله حاج میر محمد صادق خاتون آبادی است. ایشان از مراجع بزرگوار و محققان صاحب نام بود.

آغاز تحصیل

کودکی چهار ساله بود اما با همسالان خود تفاوت داشت. اخلاق نیک او حکایت از آینده درخشانش می کرد. ایشان تحصیلات را در چهار سالگی در مکتب خانه ای آغاز نمود. خیلی سریع خواندن و نوشتن و روخوانی قرآن را فرا گرفت. تا اینکه بعدها به دبستان دولتی رفت و هنگامی که امتحان ورودی از او گرفتند گفتند باید به کلاس ششم برود ولی از نظر ما نمی تواند. بنابراین او را برای کلاس چهارم پذیرفتند. پس از آنکه تحصیلات دبستانی را به پایان رساند. در امتحان ششم ابتدایی شهر، نفر دوم شد. سپس به دبیرستان سعدی رفت و سال اول و دوم را در دبیرستان گذراند.⁽⁸⁶⁷⁾

بر بال عشق

در 14 سالگی (1321 ش.) تحصیلات دبیرستان را نیمه تمام می گذارد و به یکباره مسیر زندگی اش عوض می شود و شوقی برای حضور در حوزه نور احساس می کند و به جرگه حوزویان در می آید تا با استفاده از فضای معنوی این پایگاه پاک، راه سعادت را در پیش گیرد و با مناجاتهای شبانه خویش در آن محیط روحانی، بتواند در هوای دوست پر و بالی بزند.

آقا سید محمد چهار سال در حوزه علمی اصفهان به تحصیل علوم دینی پرداخت و در این مدت کوتاه با پشتکار فراوان و استعداد درخشانی که داشت دروسی را که باید در مدت هشت سال خوانده شوند، در مدت چهار سال به پایان رساند و در 18 سالگی برای تکمیل تحصیلات عالی و به دست آوردن دانستیهای تازه به شهر مقدس قم عزیمت کرد تا در جوار پربرکت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و در محضر استادان گرانقدر، فیض کسب کند.

در مدرسه حجتیه در حجره ای ساده سکنی گزید و به درس و بحث مشغول گشت و با دوستانی چون شهید مطهری (ره) و امام موسی صدر آشنا شد و در مدت شش ماه بقیه دروس سطح (مکاسب و کفایه) را به پایان رساند و در سال 1326 در درس خارج فقه و اصول شرکت کرد. در همین سال با همفکری دوستانی چون شهید مطهری برنامه ای به منظور تبلیغ مذهبی در روستاهای دور افتاده، تنظیم کردند.

عطش دانش

هر چه که بیشتر می آموخت اندیشه او تشنه تر و عشق او به آموختن افزونتر می گشت. با اینکه در سال دوم دبیرستان تحصیلاتش را نیمه تمام گذاشته و به سوی حوزه شتافته بود، دوباره تصمیم گرفت که همزمان با

درسهای حوزوی، فراگیری دروس ناتمام گذشته را نیز ادامه دهد. با کوشش فراوان و استعداد سرشار خویش آن دو مسیر علمی را با هم ادامه داد، به طور که در سال 1327 موفق به اخذ دیپلم ادبی گشت و در همان سال وارد دانشکده منقول و معقول (الهیات و معارف اسلامی کنونی) شد و در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت و در سال 1330 موفق به اخذ دانشنامه لیسانس در رشته فلسفه شد.

ایشان پس از اخذ لیسانس از تهران به قم مراجعت نمود و در درس خارج فقه و اصول شرکت جست و به موجب علاقه فراوانی که با مباحث فلسفی و عقلی داشت در درس اسفار و شفا علامه طباطبائی حضور یافت و از شاگردان همیشگی آن درس محسوب شد و در شبهای پنجشنبه و جمعه با شهید مطهری و دیگر دوستان جلسه گرم و پرشوری بر پا کردند که نتیجه آن به صورت کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئالیسم» با پاورقیهای شهید مطهری تنظیم و منتشر گردید.

پس از پنج سال تحصیل و تدریس در شهر مقدس قم، در سال 1335 وارد دانشکده الهیات شد و تا سال 38 در آن دانشکده مشغول تحصیل در دوره دکترا بود، ولی پس از اتمام تحصیل در آن دانشکده بخاطر فعالیت‌های چشمگیر فرهنگی، تبلیغی و سیاسی که در داخل و خارج کشور به عهده داشت، نتوانست از رساله دکترای خویش را ارائه دهد و این امر به تاءخیر افتاد. سرانجام در تاریخ 1353/11/1 رساله دکترای خود را تحت عنوان «مسائل ما بعد الطبیعه در قرآن» با راهنمایی استاد شهید مرتضی مطهری ارائه و از آن دفاع کرد و موفق به اخذ دکترا در رشته فلسفه شد.

تدوین کتب درسی

زمانی که سردمداران وابسته به غرب بر آن بودند که جامعه اسلامی ایران را به یک جامعه مادی غربی تبدیل کنند و با گذشت زمان، دین را به دست فراموشی سپارند. در چنین دورانی حساس دکتر بهشتی با همکاری دکتر باهنر در بخش برنامه ریزی کتابهای وزارت آموزش و پرورش به تهیه و تدوین کتاب دینی برای مدارس اقدام کرد و از این طریق نگذاشت گرد غربت بر روی این گوهر گرانبها بنشیند و نسل جوان را به فرهنگ غنی اسلام آشنا ساخت. (868)

نوید صبح

گسترده‌گی اندیشه اش میان امروز و فردا پیوند می زد. این اندیشمند ژرف بین برای آینده ای روشن برنامه ریزی می کرد و چاره این مهم را در ایجاد تحول در حوزه می دید. بدین خاطر در سال 1339 به فکر سازماندهی درست و دقیق برای حوزه افتاد و با همفکری دوستانش به این نتیجه رسید که باید تحولی اساسی تواءم با نوعی برنامه ریزی اصولی انجام گیرد تا طلاب تحت یک برنامه منظم و مدون در آیند و در آینده برای جامعه مؤثر و مفید واقع شوند.

بدین منظور با همکاری شهید قدوسی (ره) و دعوت از اساتید بزرگواری چون حضرات آیات مشکینی، مصباح یزدی و جنتی اقدام به تشکیل مدرسه حقانی نمودند و آن را به مثابه پایگاه مهمی برای تربیت طلاب متعهد و انقلابی قرار دادند.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نیز آن نهاد پاکی که دکتر بهشتی و شهید قدوسی نشاندهند، به بار نشست و آثار مفید و مؤثری در این انقلاب عظیم داشت.

پیروزی قرار گرفت، حضرت امام خمینی (ره) آن روزها در پاریس پایه های حکومتی اسلامی را طرح ریزی می نمودند و بدین منظور شورای انقلاب را تشکیل دادند تا بتوانند قوانین کشور را بر طبق موازین اسلام و قرآن تنظیم نمایند. یکی از نخستین اعضای این شورا که از طرف حضرت امام (ره) انتخاب شد، دکتر بهشتی بود.

آیه الله بهشتی پس از مدتی به عنوان دبیر شورا انتخاب شد. این شورا در آن برهه حساس و سرنوشت ساز وظیفه مهمی را بر دوش داشت و منشاء خدمات فراوانی به اسلام و انقلاب گشت، بویژه اینکه در آن دوران - به خاطر آشفته بودن اوضاع و نبودن قوه مقننه - این شورا نقش قانونگذاری داشت و دو وظیفه مهم را انجام می داد: یکی تصویب قوانین مورد نیاز کشور و دیگری اجرای آن قوانین مورد نیاز کشور و دیگری اجرای آن قوانین که این نیز از سوی اعضای شورا یا افرادی که شورا انتخاب می کرد، انجام می شد.

مدتی نیز دکتر بهشتی از طرف شورای انقلاب به دادگستری رفت تا به بازسازی این تشکیلات قضایی بپردازد و قضات انقلابی و متعهد را به کار گیرد حضور ایشان در این مورد نیز چون گذشته مؤثر افتاد.

تأسیس حزب جمهوری

در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز انقلاب، در برابر آن همه حزب سیاسی منحرف، وجود یک تشکل اسلامی پیرو راه امام برای پاسداری از ارزشها ضروری بود. در آن زمان دکتر بهشتی که همواره معتقد به نظم و برنامه ریزی و تشکیلات بود، با صلاحدید حضرت امام خمینی (ره) در فروردین سال 1358 حزب جمهوری اسلامی را با همفکری و همکاری مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای و دیگر دوستان تأسیس کرد تا پایگاهی برای

سازماندهی نیروهای مسلمان و متعهد و معتقد به ولایت فقیه باشد. آیه الله بهشتی تا هنگام شهادت به عنوان دبیرکل حزب جمهوری اسلامی انجام وظیفه می نمود. (871)

تدوین قانون اساسی

پس از آنکه مجلس خبرگان توسط نمایندگان منتخب مردم، تشکیل شد دکتر بهشتی نایب رئیس مجلس خبرگان بود و بیشتر جلسات مجلس خبرگان به ریاست ایشان برگزار می شد. این مدیر دلسوز نظام، به رغم مشغله کاری فراوان، با تلاش و کوشش فوق العاده و با همفکری و همکاری یاران دلسوز امام و انقلاب، قانون اساسی جمهوری اسلامی را تدوین کردند؛ که به تاءید امام و تصویب امت رسید. قانون اساسی در واقع خونبهای انقلاب اسلامی بود.

یکی دیگر از اقدامات ایشان، روشن کردن جایگاه ولایت فقیه در این نظام مقدس بود. گرچه بعضی از لیبرال ها و ملی گرایان همچون بنی صدر خائن با آن مخالفت می کردند ولی آیه الله بهشتی با دلایل و براهین مستند به مخالفان جواب می داد. و سرانجام اصل ولایت فقیه در مجلس تصویب شد.

در سنگر عدالت

پس از استقرار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) مسؤ ولایت دیوان عالی کشور (بالاترین مقام قضایی کشور) را در اسفند ماه 1358 به دست باکفایت آیه الله بهشتی سپرد (872) تا برای این تشکیلات حیاتی که نقش مهم و تعیین کننده ای در جامعه دارد، زمینه اجرای قوانین اسلام با درک و درایت والای ایشان فراهم گردد و عدل و قسط در جامعه رواج یابد. ایشان نیز در طول مدت عهده داری این مسؤ ولایت خطیر و شریف منشاء خیر و خدمت گشت و امور قضایی کشور را سروسامان داد و آن را انسجام بخشید و با به

کارگیری قضاوت عادل و عالم، نظام قضایی را دگرگون ساخت. آن همه تلاش بی وقفه او در این قوه فراموش نشدنی است و براستی که او مظهر عدالت علوی بود.

تندیس مظلومیت

در طول تاریخ، همواره اندیشه های بزرگ در عصر خویش ناشناخته مانده اند. چون همگام با عصر خویش به پیش نرفته و پا را فراتر از عصر و اندیشه گذاشته اند. در این برهه شخصیت استثنایی آیه الله دکتر بهشتی نیز این چنین بود. این فرزانه بلندنگر تا هنگامی که در قید حیات بود، همچنان غریب و ناشناخته ماند.

این در حالی رخ می داد که نمرودیان زمان - آمریکا و منافقین - او را خوب شناختند و بخوبی می دانستند که او یکی از ارکان این نظام مقدس اسلامی است و نقش مهم و تعیین کننده ای دارد و باید از ایشان شروع کرد آنها وجود او را نیز مانعی در راه رسیدن به اهداف شومشان می دیدند و برای نیل به مقاصدشان اقدام به ترور شخصیتش نمودند و او را ابراهیم گونه در آتش سوزان تهمتها افکندند و می خواستند با این شیوه این سد محکم را از مسیرشان بردارند و راهشان را هموار سازند تا به اهداف تاریکشان نایل آیند.

البته طراح اصلی این برنامه استعمار بود و منافقین مجریان طرح بودند و استعمار نیز هدفش آن بود که مشروطه ای دیگر تکرار گردد. منافقین برای انجام این هدف استعماری، شخصیت دکتر بهشتی را نشانه گرفتند و با تهمتهایی چون انحصار طلب، سرمایه دار و... سعی در خدشه دار کردن شخصیت ایشان داشتند و با این کارشان می خواستند او را از صحنه انقلاب خارج سازند. گرچه

در واقع هدف ترور شخصیت دکتر بهشتی نبود، بلکه اینان زمینه را برای کنار زدن روحانیت فراهم می کردند. (873)

این دل پاک و روح بلند هرگز در دفاع از خویشتن، شمشیر بیان از نیام برنکشید؛ اگر چه گذشت زمان از حقایق پرده برداشت و واقعیتها را روشن کرد.

چون رو به دوست کردی سرکن به جور دشمن

چون نام عشق بردی آماده شو بلا را

برگی از دفتر فضیلت

الف - نماز اول وقت:

یکی از ویژگیهای بارز آیه الله بهشتی، توجه فراوان به نماز بود هیچ گاه چیزی نمی توانست ایشان را از نماز اول وقت باز دارد. هنگام نماز، کارها را رها می ساخت و به سوی تکلم با خدا می شتافت و اگر چنانچه جلسه ای بود و موقع نماز فرامی رسید یادآوری می کرد که موقع نماز است، برای عبادت خدا خودمان را آماده کنیم.

ب - فروتنی:

شهید باهنر درباره تواضع و فروتنی او چنین گفته است:

«خصلتهای ایشان ممتاز بود. ایشان در عین آن متانت و ابهتی که داشت - به لحاظ آن مقام و شخصیت - در عین حال، حالت تواضع و برخورد بسیار مؤدبانه ای پر از احساس و عاطفه همراه با روان شناسی اصیل ژرف اسلامی داشتند. جلسات ایشان معمولا همراه با صفا و نشاط بود و صداقت کاملی در قضاوتها و اظهار نظرهایشان به چشم می خورد، اعتماد می آورد و اطمینان می بخشید.» (874)

ج - حق پذیری:

از صفات نیک آن عالم ژرف اندیش پذیرفتن حق بود، حتی اگر به ضرر او تمام می شد. همین که می فهمید سخنی حق است، آن را می پذیرفت. و این بیانگر صفای روح آن اسوه اخلاق است. ⁽⁸⁷⁵⁾

د- نظم:

زندگی او سراسر نظم بود و موفقیت چشمگیرش بیشتر در گرو نظم بوده و بدین وسیله این مسیر را با موفقیت پیموده است. همسر ایشان در این باره می گوید «دکتر بسیار منظم بودند، هر چند ایشان یک مرد سیاسی بودند و در جلسات زیاد شرکت می کردند، چیزی که من از وی به یاد دارم این است که امکان نداشت دیرتر از موقع مقرر در جلسه ای حاضر شود و به هر وسیله ای که بود در ساعت مقرر خودشان را به محل مورد نظر می رساندند. وی می گفت «ما تا نظم در کارهایمان نداشته باشیم، نمی توانیم کارهای مملکت را پیش ببریم.» ⁽⁸⁷⁶⁾

ه بردباری:

از دیگر صفات پسندیده آن گوهر گرانها، صبر در مقابل نامالایمات بود. هر گاه با مشکلی مواجه می شد عصبانی نمی گردید، بلکه با صبر و متانت آن را حل می کرد. همسر ایشان می گوید:

«من خصوصیتی را که از ایشان در مدت 29 سال زندگی دیدم، ملایمت و صبر بود. ایشان به قدری صبر و ملایمت و متانت به خرج می داد که انسان را خجالت زده می کرد. در سرتاسر زندگی این مرد مبارز و با تقوا حتی یک مورد عصبانیت بی مورد به یاد ندارم.» ⁽⁸⁷⁷⁾

و - در خانه:

در کارهای خانه به همسرشان کمک می کرد و به درس بچه ها رسیدگی جدی می نمود. از وضع درسی و مشکلاتشان می پرسید و به آنها کمک می کرد. به دلیل نظارت ایشان در منزل اسراف و استفاده بی حد و حصر کمتر مشاهده می شد، برای ساخته شدن بچه ها به آنها پول به عنوان قرض الحسنه می داد تا از حقوق ماهیانه آنها، که معادل ده برابر سنشان بود، کم کند. در تربیت بچه ها، نه آنها را بی بند و بار و لوس بار می آورد و نه خشن و بسیار جدی. شوق به نماز و روزه و دیگر واجبات را در بچه ها به طور اختیاری ایجاد می کردند. (878)

نشانه های ماندگار

ایشان در عرصه قلم نیز برجستگی داشت و به رغم فعالیت های گسترده و مسئولیت های فراوانی که عهده دار بود، در زمینه نویسندگی نیز موفقیت خوبی داشته است. آثار قلمی ایشان از دو جهت حایز اهمیت است:

1. با توجه به اهمیت موضوع به رشته تحریر در آمده است؛ همچون «نماز چیست؟» از آنجا که نماز ستون دین است و قوام ایمان بر این پایه استوار است و پذیرفتن اعمال، به این مهم بستگی دارد و بالاخره نردبانی برای رسیدن به بام بلند بندگی است.

2. با توجه به ضرورت موضوع نگارش یافته است. ایشان با توجه به شرایط زمان و مکان و بر اساس نیاز جامعه - و نه در یقین - در زمینه معینی به تحقیق و تالیف پرداخته و به منظور تفنن چنین کاری انجام نداده است. مثلاً درباره مسأله بانکداری اسلامی، که یک بحث مهم و مورد نیاز جامعه ماست و

کمتر بدان توجه شده است کتابی در این زمینه می نگارد و از نظر اسلام به بررسی مسأله می پردازد. آثار چاپ شده ایشان عبارتند از:

1. خدا از دیدگاه قرآن
2. نماز چیست؟
3. شناخت
4. شناخت دین
5. نقش دین در زندگی انسان
6. کدام مسلک؟
7. روحانیت در اسلام و در میان مسلمین
8. مبارزه پیروز
9. بانکداری و قوانین مالی در اسلام
10. مالکیت

برخی دیگر از آثار ایشان هنوز چاپ نشده است و شورای احیای آثار آن بزرگوار در تلاش است که در آینده آن آثار را که اکنون به صورت نوار سخنرانی موجود است، منتشر سازد.

پرواز سرخ

غروبی بود خونرنگ.

یادآور مظلومیت آلاله های سرخ سرزمین نینوا.

غروبی بود که بوی خون می داد و حکایتگر حادثه و هجران.

آری این غروب با غروبهای دیگر تفاوت داشت، چرا که در باغ سرخ شهادت را گشوده بودند و فصل پرواز سبکبالان سبزاندیش سحرزاد فرارسیده بود.

او مثل همیشه با تبسمی بر لب، قبل از غروب به دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی آمد و در جلسه اعضای حزب جمهوری شرکت کرد. جلسه با قرائت قرآن که روحها را با ملکوت پیوند داد، آغاز شد و پس از تلاوت قرآن، سخنرانی قافله سالار شهدای هفت تیر شروع شد، که ناگهان دست نفاق - سازمان مجاهدین (منافقین) خلق - از آستین شب بدر آمد و در شبانگاه هفتم تیر، تیری روانه انقلاب اسلامی کرد که بر اثر آن آیه الله بهشتی (در 53 سالگی) و بیش از هفتاد یار باوفایش به درجه شهادت نایل آمدند و با هجرتی خونین و پروازی سرخ در کنگره عرشیان جای گرفتند و خاکیان را در سوگ و افلاکیان را در سرور نشانند.

آن زمینیان قدسی را پس از تشییع با شکوه و تجلیل فراوان، در بهشت زهرا به خاک سپردند. این قصه خونین عشق را با شعر شاعر متعهد انقلاب حسین اسرافیلی به پایان می بریم:

بیدار دلانی که به خون در خفتند خواب همه سفلگان شب آشفتمند
بر دار بلند عاشقی، بال لب عشق هفتاد و دو منصور انالحق گفتند
نام نیکشان جاوید و راهشان پر رهرو و جامه سرخ شهادت بر قامت پاکشان
مبارک

شهید آیه الله مدنی

شهادت: 1360/6/20 ش.

جلوه اخلاص

سید عباس زاده

تولد

یکی از روزهای سال 1292 شمسی (1323 ق) در خانه باصفای آقا میرعلی از سادات محترم آذرشهر کودکی پا به عرصه زندگی گذاشت که بعدها خدمات گرانقدری به اسلام و مسلمین کرد. عشق و ارادت پدرش به امیر مؤمنان علی علیه السلام او را بر آن داشت تا برای فرزندش یکی از القاب آن حضرت یعنی «اسدالله» را نام بگذارد. ⁽⁸⁷⁹⁾

اسدالله در چهار سالگی مادر خود را از دست داد و در کنار پدر و دامان نامادری پرورش یافت. روزهای سخت و حساس کودکی اش را در جوار پدر سپری کرد و با تربیتی اسلامی پا به دنیای نوجوانی گذاشت.

در مسیر دانش

سید اسدالله در اوایل جوانی به سلک طالبان علم و کمال راه یافت و دروس ابتدائی را در حوزه علمیه یزد فراگرفت. هر چند در روزهای نخستین تحصیل پدر خود را از دست داد اما همچنان با مشکلات ساخت و راه حوزه علمیه قم را پیش گرفت و مدتها همنشین رنج و محنت غربت بود. قلب لبریز از عشق و شغف به معارف اسلامی او را واداشت که سالها در جوار بارگاه فاطمه معصومه علیها السلام ماندگار شود و از محضر بزرگان دانش فقه اصول و فلسفه بهره مند گردد. ولی مدتی را که در این شهر بود در پای درس آیه الله حجت کوه کمری و آیه الله سید محمد تقی خوانساری و چهار سال در محضر امام خمینی حضور یافت

و از دروس فلسفه، عرفان و اخلاق ایشان بهره فراوان برد و همین درس نیز موجب گشت امام را در مقام عمل بالاتر و برتر از مرز علم بیابد و عشقش نسبت به ایشان فزونی یابد.

ماندگار در نجف

آیه الله مدنی در سال 1363 ق. (چهل سالگی) به زیارت خانه خدا مشرف شد و پس از اتمام مراسم حج، بی درنگ به سوی نجف اشرف روانه گشت و از همان اوان ورودش به حوزه علمیه، بساط درس و بحث علمی را گسترده و در اندک زمانی رشد نمود.

نجف در آن دوران پایگاه بزرگ اسلام بود و اساتید بزرگی چون آیه الله سید محسن حکیم در آن حضور داشتند. آیه الله مدنی سالیان درازی در حوزه پر رونق نجف ماندگار شد و همان گونه که در مقابل بارگاه قدسی امام علی علیه السلام زانوی ادب بر زمین نهاد و روز و شب به پالایش روح و شکستن بت نفس همت گماشت، در فضای آکنده از معنویت حوزه علمیه نیز تلاشگری خستگی ناپذیر بود.

او که از دانش و معارف بزرگانی چون آیه الله حکیم، آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیه الله سید عبد الهادی شیرازی بهره می برد و مدارج علمی را به سرعت پشت سر می نهاد، روز به روز بر درخشش شخصیت علمی و معنویتش نیز افزوده می شد و سرانجام مقام اجتهاد را همراه با فتح قله رفیع عرفان و معنویت کسب کرد. آیه الله مدنی چندین سال در حوزه علمیه نجف به تدریس اشتغال داشت و درس ایشان از جمله درسهای زنده تواءم با عضویت بود. آیه الله راستی کاشانی که در آن دوران در محضر ایشان بود می گوید:

از درس ایشان محصلین زیادی استفاده می نمودند... و شاگردانشان با یک عشق و علاقه خاصی در درس ایشان شرکت می جستند. (880)

مبارزات

مبارزات آیه الله مدنی به دوران پیش از شکل گیری انقلاب اسلامی مربوط می شود آیه الله مدنی پیش از نهضت سال 1342 در ایران با فرقه های گمراه در ستیز بود.

بذر بدفرجام بهائیت در کشورهای اسلامی که به وسیله استعمار انگلیس پاشیده شد و نهال آن در دامن کج اندیشان باصطلاح روشنفکر پرورش یافته بود. در اندک مدتی توسط دستهای پنهان در ممالک اسلامی بویژه شیعه نشین ترویج یافته با ورود فرهنگ بیگانه و بازگشت روشنفکران غربزده از پرورشگاه خود، این کیش ضد مذهب به اوج خود رسید.

رضا خان و عاملان دیگر غرب در ایران برای کوبیدن اسلام خصوصا مکتب حیاتبخش تشیع به ترویج کنندگان مرام بهائی گری میدان داده بودند و این تفکر ضد دینی در سراسر ایران بویژه در آذربایجان بدون موانع در حال گسترش بود. (881)

آیه الله مدنی در چنین روزگار بود که از حوزه علمیه به زادگاهش بازگشت و مدتی در آنجا ماندگار گردید و از آن روز دوران مبارزات وی نیز شکل گرفت. (882) وی در کنار نواب صفوی در مقابل افکار پوچ کسروی ها نیز مقاومت کرد. از همین رو وقتی شهید نواب مصمم به مبارزه شد در تهیه اسلحه وی را یاری کرد. در حوزه نجف در بین دوستان آیه الله مدنی معروف بود که «اسلحه ای که نواب صفوی تهیه کرد با پول کتابهای آیه الله مدنی بود.» (883)

در کنار امام خمینی

پس از کوچ کردن امام خمینی از ترکیه به عراق و اقامت در نجف آیه الله شهید مدنی از جمله کسانی بود که به موجب عشق و ارادت افزون به امام در سخت ترین روزها در کنار ایشان بود. آیه الله مدنی چه در نجف و چه در روزهایی که برای امر تبلیغ به ایران سفر می کرد از امام نیز سخن می گفت و رسالت و وظایف مؤمنین را در مقابل رژیم پهلوی بر ایشان گوشزد می کرد. و این بود که در سالهای 51 - 50 از جانب سازمان امنیت وقت کشور (ساواک) تحت مراقبت قرار گرفت و به جرم اختلال (!) در امنیت منطقه تبعید گردید. مدتی در نورآباد ممسنی (22 ماه)، زمانی در گنبد کاووس (یازده ماه) و سرانجام به بنادر گرم جنوب و کردستان، همچنان این سید بزرگوار زندگی اش در تبعیدگاهها سپری گشت. (884)

فجر انقلاب

بهمن سال 1357 ش. همزمان با فجر انقلاب اسلامی - که فریادگران دیروز، اکنون پرچم پیروزی را بر دوش می کشیدند - آیه الله مدنی نیز در کنار شهید آیه الله بهشتی و صدها مبارز دیگر در صف مقدم مبارزه با ایادی استکبار و عناصر سرسپرده آنان قرار گرفت و تا صبح پیروزی حق بر باطل در پی استقرار حکومت اسلامی تلاشگری خستگی ناپذیر بود. (885)

آیه الله مدنی در اولین انتخابات مجلس خبرگان از طرف مردم همدان به نمایندگی در این مجلس انتخاب گردید و سپس در کوران مشکلات و آشفتگی اوضاع همدان به دستور امام خمینی راهی این شهر شد. نامه ای که امام خمینی بعنوان حکم مأموریت به ایشان تقدیم داشته، تفسیر بسیار زیبایی از مقام و منزلت معنوی و کارایی ایشان به دست می دهد.

بسمه تعالی

خدمت جناب مستطاب سید العلماء الاعلام و حجة الاسلام آقای حاج سید اسدالله مدنی دامت افاضاته.

به قرار گزارشاتی که از شهرستان همدان می رسد آشفتگی هایی در سطح شهر موجود و بیم آن می رود که گروههای منحرف اسلامی (ایجاد) اختلافات و انحرافات نمایند که با نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی مخالف باشد، لهذا جناب عالی با آنکه در مجلس خبرگان نماینده هستید، عجالتا به مدت ده روز تا دو هفته به همدان تشریف ببرید و اوضاع منطقه را بررسی نمایید و احوال و فعالیت های منحرفین را از نزدیک تحت مراقبت قرار دهید و ان شاءالله تعالی پس از برگزاری مجلس خبرگان مدتی طولانی برای بازرسی اوضاع و سامان دادن به اوضاع آشفته به همدان تشریف برده و به مسائل مربوط به آن رسیدگی و اصلاح فرمایید. جناب عالی که به شایستگی علمی و عملی موصوف هستید، منصوب به امامت جمعه در شهر همدان می باشید و چون امامت جمعه از مناصب مربوط به ولی امر است، کسی بدون نصب نمی تواند تصدی کند.

و نیز جناب عالی مجازید در تعیین قاضی شرع برای دادگاههای شهر و حومه. اهالی محترم و مؤمن به انقلاب موظف اند از معظم له پشتیبانی قاطع نموده و وجود ایشان را غنیمت شمارند.

جناب ایشان وکیل این جانب در اخذ وجوه شرعیه و صرف در موارد مقرره هستند. اهالی محترم وجوه شرعیه خود را به ایشان بدهند که مورد قبول است.

والسلام علی عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته.

روح الله الموسوی الخمینی

1358/7/21 مطابق با 21 ذیقعده الحرام 99» (886)

انقلاب سوم

آیه الله مدنی همچنانکه در انقلاب اول (سرنگونی حکومت پهلوی) و دوم (تسخیر لانه جاسوسی) تلاشگر خستگی ناپذیر صحنه ها بود در انقلاب سوم (خنثی ساختن توطئه لیبرالها و ملی گراها چون بنی صدر) نیز نقش اساسی خود را ایفا کرد. وی که از ابتدا خطر این حرکت خزنده را دریافته بود با نمایندگان امام در دیگر استانها (آیه الله اشرفی اصفهانی، آیه الله دستغیب و آیه الله صدوقی و سایرین) دست اتحاد داده، در مقابل این توطئه موضع سختی پیش گرفتند. اطلاعیه ای که این بزرگوار در آن بحران سخت انقلاب صادر کردند برای مردم ایران هشدار بزرگی بود.

سید الاعلام در تبریز

آیه الله مدنی به طور رسمی پس از شهادت آیه الله قاضی طباطبایی از جانب امام به امامت جمعه شهر تبریز منصوب گردید و از طرف ایشان برای رسیدگی به سایر امور شهرها ماموریت یافت.

در آن زمان همه ماجراسازی های ضدانقلاب استکبار در آذربایجان به غائله «حزب خلق مسلمان» منتهی گردیده بود و عده ای در مقابل انقلاب موضع گیری کرده، عملاً در خدمت اهداف استکبار و فرامین دیکته شده سازمان جاسوسی سیا به منظور در هم کوبیدن انقلاب اسلامی حرکت می کردند. آنها تبریز و شهرهای اطراف آن را ناامن ساخته، بسیاری از مراکز انتظامی و امنیتی را در اختیار خود در آوردند و در دانشگاه با نادیده گرفتن 98/2 درصد راء مردم به حکومت اسلامی علیه اساس حکومت (ولایت فقیه) جو سازی کردند و آن روز این امر روشن ترین دلیل بر حضور دستهای استکبار در حادثه سازی های خلق مسلمان تلقی گردید و همه به آشکارا دیدند که استکبار و گروهکهای

مخالف با به میان آمدن واژه مقدس «ولایت فقیه» و پافشاری امام و یارانش برای تصویب این حق بناحق گرفته شده تشیع در طول تاریخ چگونه اولین صف آرای خود را در مقابل انجام دادند.

آیه الله مدنی در چنین روزهای سخت تنها کسی بود که در پیشاپیش فرزندان انقلاب تلاش خود را برای درهم کوبیدن نقشه های شیطانی به کار می برد. او در این راه دردها و رنجهای بی شماری را به جان می خورد. عناصر خلق مسلمان روزی به خانه اش می ریزند و روزی محراب عبادتش را به آتش می کشند و روز دیگر قصد جان او را می کنند و آب دهان به صورتش می اندازند! اما او در هر حادثه ناگوار با قامتی راست ایستاده، بالهام از کلام خدا (فاستقم **کما امرت**) همچنان قامت به بی نهایت می کشد و می گوید:

«من تا زنده ام نماینده امام هستم و نماز جمعه را می خوانم.» ⁽⁸⁸⁷⁾ و در هنگام درگیری خیابانها، در پاسخ کمترین توقع حزبی ها که گفته بودند اگر نماز جمعه اقامه کنی در آتش ما می سوزی، می بینند این سید بزرگوار همچنان در خود فرورفته و در زیر لب این جمله را زمزمه می کند:

«اگر من به مسجد نروم تضعیف روحیه مسلمانان کرده ام و من پیش خدا جواب ندارم، چه جوابی به خدای خود بدهم که اگر مسجد نرفتم به خاطر جانم بود. می گوید اسلام و انقلاب از تو عزیزتر بود.» ⁽⁸⁸⁸⁾ از این رو ایشان به مسجد رفتند و نماز جماعت را اقامه کردند.

شهادت در محراب

جمعه روز 20 شهریور 1360 روز دیگر و تبریز شهر دیگر بود. در این روز در شهر تبریز حادثه ای به وقوع پیوست که همانند آن چهارده قرن پیش و در مسجد شهر کوفه اتفاق افتاده بود. منافقین تیره دل، این فرزندان خوارج سیدی

از اولاد علی بن ابیطالب علیه السلام را که چون جد بزرگوارش خود را به خدمت دین خدا و خلق خدا سپری ساخته بود همان پاداشی دادند که در مسجد کوفه به علی بن ابیطالب علیه السلام داده بودند.

در آن جمعه آیه الله مدنی پس از آنکه نماز جمعه را به پایان برده، در بین نماز به عبادت مشغول می شود منافقی از نسل خوارج به سویش هجوم می برم و پس از لحظه ای کوتاه آیه الله مدنی را که چون کبوتری آزاد در عالم ملکوت اوج گرفته بود، در چنگال کرکس گونه خود قرار داده، سپس صدای انفجاری مهیب محراب عبادت را غرق در خون می کند و او در سجاده خونین غلتیده، محاسن سفیدش به خون خضاب می شود. ⁽⁸⁸⁹⁾

امام خمینی که با شهادت آیه الله مدنی یکی از بازوهای انقلاب را از دست داده بود شهادت مظلومانه این انسان وارسته و دلسوز را سند افتخار انقلاب اسلامی و رسواکننده منافقین تیره دل و دستهای پنهان و آشکار استکبار خواند و فرمود:

«سید بزرگوار و عالم عالیقدر و معلم اخلاق و معنویات حجة الاسلام و المسلمین شهید عظیم الشاءن مرحوم حاج سید اسدالله مدنی رضوان الله علیه همچون جد بزرگوارش در محراب عبادت به دست منافقی به شهادت رسید. اگر با به شهادت رسیدن مولای متقیان، اسلام محو و مسلمانان نابود شدند، شهادت امثال فرزند عزیزش شهید مدنی هم آرزوی منافقان را برآورده خواهد کرد. ⁽⁸⁹⁰⁾

ویژگیهای روحی و معنوی

آیه الله مدنی در همه حال چشم به درگاه فیض الهی داشت و همواره در قنوت نمازهایش با سوز و گداز با خدا به نجوا می ایستاد و از او شهادت در راه

اسلام و انقلاب را طلب می نمود. چون در عالم رؤ یا جام شهادت از مولایش حسین علیه السلام گرفته بود، بی صبرانه در انتظار آن روز بود. خود می گفت:

«من در دو موضع نسبت به خودم شک کردم. یکی اینکه به من می گویند «سید اسدالله»! آیا واقعا من از اولاد پیامبر هستم؟ و دیگر اینکه آیا من لیاقت آن را دارم که در راه خدا شهید بشوم یا نه؟»

روزی به حرم امام حسین علیه السلام رفتم و در آنجا با ناله و زاری از امام خواستم که جوابم را بدهد. پس از مدتی یک شب امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که بالای سرم آمد و دستی به سرم کشید و این جمله را فرمود: «یا بنی انت مقتول» یعنی ای فرزندم کشته می شوی که جواب دو سؤال من در آن بود، امام فرمود: فرزندم! یعنی من سید هستم، و دیگر «به من بشارت داد که من شهید می شوم». ⁽⁸⁹¹⁾

از دیگر ویژگیهای روحی ایشان می توان به زهد، امانتداری، اخلاص، شجاعت، دینداری و شیفته خدمت بودن ایشان اشاره کرد که بحق سراسر زندگی پربارش جلوه اخلاص بود. او در زندگی خویش و حتی در دوران تبعید نیز همواره در خدمت مردم بود و در این راه هیچگاه احساس خستگی نمی کرد به هر شهر یا روستایی که می رفت برای رفع نیازهای فردی و اجتماعی مردم تلاش می کرد. مواردی از خدمات ایشان عبارتند از: 1. احداث مهدیه در همدان

2. احداث درمانگاه مهدیه

3. راه اندازی صنعت قرض الحسنه

4. احداث حسینیه در دره مراد بیک همدان

5. احداث حمام در دره مرادبیک
 6. احداث مدرسه در همین منطقه
 7. راه اندازی صندوق قرض الحسنه در قصر شیرین
 8. احداث هیجده دستگاه خانه در یکی از روستاهای بوئین زهراء.
- و موارد دیگر... (892)

شهید هاشمی نژاد

شهادت: 1360/7/7

فریاد فضیلت

مرتضی بذرافشان

شهیدان راه فضیلت، به جاذبه طعم شیرین زندگی در دنیا گرفتار نشدند و با دیدی بلند و عارفانه، آن را گذرگاهی کوتاه و فریبنده دانستند که بسی عابران، غافلگیرانه در چاه دل‌بستگی به آن فرورفته، هلاک شدند.

ولادت

جوآنمرد فاضل، شهید والا مقام هاشمی نژاد، مظهر خوبیها، قهرمان صحنه‌ها و جلوه فریادها بود. و ایمان و عشق به ارزشها وجودش تجسم داشت. وی در سال 1311 شمسی در خانواده‌ای مذهبی در یکی از روستاهای بهشهر چشم به جهان گشود. پدر و مادر که دوست داشتند فرزندشان با تربیت صحیح بزرگ شود، با وجود کارهای طاقت فرسای زندگی از رشد معنوی سید عبدالکریم غافل نبودند.

آنان می‌خواستند از عطر گلی که در بوستان محبت آن دو، پرورش می‌یابد، فضای زندگی مسلمین معطر شود در دوران کودکی و نوجوانی در دبستان و چه پس از آن، هر کس رفتار او را می‌دید آینده درخشان وی را پیش بینی می‌کرد.

در مکتب حوزه

سید عبدالکریم در مسیر شناخت خویش در چهاردهمین بهار زندگی دوست داشت بداند انتهای مسیرش کجاست؟ و در چه راهی گام بر می‌دارد؟ تا اینکه سرانجام در میدان جاذبه حوزه‌های علوم اسلامی قرار گرفت و حوزه علمیه

آیه الله کوهستانی در 6 کیلومتری بهشهر پذیرای این جوان با اخلاص گشت و در آنجا مشغول تحصیل و پیمودن قله های رفیع علم و معنویت گردید. یکی از اعضای خانواده آیه الله کوهستانی شبی برای نماز شب در دل تاریکی از خواب سنگین سحرگاهی بیدار شد، روشنایی چراغ در داخل حجره ای توجه اش را جلب نمود. نزدیکتر شد صدای ضجه و ناله ای بسان زنبوران عسل از حجره سید عبدالکریم بلند بود. جوان عارف در آن ظلمت شب، سربندگی و اطاعت بر آستانه جلال حق گذاشته و با نوای دلنواز و دلنشین العفو، سکوت شب را می شکست (893) با این معنویت شوق هجرت به قم، چون کوثری شیرین، جان هاشمی نژاد را مشتعل ساخت. با آمدن به شهر حضرت معصومه علیها السلام، بنابر توصیه استادش با شیخ علی کاشانی آشنا شد کسی که همه او را معجونی از اشکالهای خالصانه و رافت های پدرا نه و تهجدهای شبانه می شناختند. همین آشنایی و ارتباط نزدیک با آن مردم عارف و خداترس، توفیق ملاقات با امام زمان (عج) را نصیب هاشمی نژاد ساخت. (894)

جوان مهاجر بهشهری هر روز با جدیت مضاعف درخت علمش تنومند می گردید تا اینکه در درس مجتهد پرور بزرگانی چون امام خمینی (ره) و مرحوم آیه الله بروجردی شرکت جست. درس خارج اصول فقه حضرت امام و خارج فقه حضرت آیه الله بروجردی دو چشمه زلال بود که کامش را سیراب می کرد. پای این محقق جوان به درس استادی چون امام خمینی باز شده بود که فقط قواعد و فرمولهای اصولی درس او نبود. دریای بیکرانی بود که گوهرهای نایاب فراوان داشت. فصل جدید زندگی ستاره بهشهری آغاز شده بود. او امام را خورشیدی می دانست که از تابش نورش هماره جان می گرفت و به او عشق می ورزید.

شروع مبارزات

زندگی هاشمی نژاد همواره توأم با مبارزه علیه ظلم و ستم بوده است. در 14 سالگی شهامتش او را وادار به سخن علیه رژیم بیدادگر کرد. او گفت: «روزی خواهد آمد که ما این رژیم را سرنگون خواهیم کرد.»⁽⁸⁹⁵⁾ باتصویب لایحه انجمنهای ایلاتی و ولایتی و طرح انقلاب به اصطلاح سفید شاه، مبارزه روحانیت به رهبری امام خمینی (ره) اوج گرفت و هاشمی نژاد نیز مبارزه سیاسی اش را با سخنرانیهای افشاگرانه تشدید نمود. تا اینکه در نیمه شب 15 خرداد 1342 امام خمینی این رهبر همیشه بیدار به همراه 40 تن از یاران از جمله هاشمی نژاد دستگیر و روانه زندان شد.⁽⁸⁹⁶⁾

مبارزه خستگی ناپذیر در مدت مبارزه اش علیه شاه چهار بار دیگر روانه زندان شد. دومین بار زمانی بود که وی جهت سخنرانی در خیابان نواب صفوی «پایین خیابان» در مسجد فیل در یکی از مناطق محروم مشهد دعوت به عمل آمد. وی هنگام سخنرانی با سینه ای یرتب و طوفان، پتک فریاد را بر فرق رژیم تبهکار می کوبید و فریادش گرمابخش دلهای خسته بود. سید با اطلاع از آمدن ساواک به مسجد، با صدایی رسا، بانگ برآورد:

«اگر بنای سرکوبی و ایجاد ترس و قانون جنگل به رخ مردم کشیدن را ندارید می توانستید در منزل یا پیش از منبر احضارم کنید.»⁽⁸⁹⁷⁾

فریاد فضیلت هاشمی نژاد وقتی در مشهد ممنوع المنبر شد، به دعوت مردم اصفهان به مدت 10 شب در مسجد سید اصفهان به افشاگری ماهیت رژیم شاه پرداخت. تا اینکه برای سومین بار دستگیر و به زندان عمومی منتقل شد.⁽⁸⁹⁸⁾

در سال 1353 وقتی طلاب به یاد شهدای فاجعه نیمه خرداد 42 در مدرسه فیضیه گرد آمده بودند، مورد هجوم کماندوهای ساواک قرار گرفتند و عده ای

شهید و مجروح شدند به همین بهانه مجاهد نستوه، مبارزه اش را شدت بخشید و با جلب رضایت اساتید حوزه مشهد روز شنبه 1353/3/24 راهپیمای باشکوهی در خیابانهای مشهد به راه انداخت. رژیم، هاشمی نژاد را که مرکز ثقل مبارزه و محرک اصلی این راهپیمایی می دانست برای چهارمین بار دستگیر و روانه زندان کردند. در سال 1357 که هنوز شعله انقلاب روشن نشده بود، مبارزات و خدمات بی شائبه و مجاهدتهای مخلصانه آن بزرگوار مورد تقدیر و تشکر حضرت امام خمینی واقع شد. آن حضرت در نامه ای خطاب به وی فرمود: «من چشمم به افرادی چون شما روشن است.»⁽⁸⁹⁹⁾ در ادامه مبارزه، مردم مشهد صبح یک روز، با بیرون آمدن از منازل، اطلاعیه ای را به امضای صریح سه تن از علمای شهر یعنی حضرت آیه الله خامنه ای، هاشمی نژاد، و واعظ طبسی بر در و دیوار شهر دیدند که در آن به شاه حمله مستقیم شده بود رژیم در برابر این اطلاعیه چاره ای جز حبس هاشمی نژاد نداشت.⁽⁹⁰⁰⁾

بدین ترتیب مجاهد قهرمان برای پنجمین بار در اسارت رژیم قرار گرفت.

تألیفات

در زمانی که در حوزه های آشنایان به قلم اندک بودند استاد هاشمی نژاد اهمیت اسلحه ای که قرآن بنام آن قسم یاد کرده را خوب شناخت او معتقد بود این اسلحه باید در دست دلسوختگان قرار گیرد.

1. دکتر و پیر: در سال 1337 در بیست و شش سالگی، مبارزه اش را علیه فرهنگ منحط غربی شروع کرد و اولین اثر قلمی خود را تحت عنوان «دکتر و پیر» هنر موازنه با شیوه ای نو و جذاب برای جامعه آن روز به سبک داستانی عرضه داشت. این سبک نگارش، جاذبه خاصی برای خوانندگان کتاب پدید آورد. داستان این کتاب بین چند نفر مسافر در قطار شروع می شود که در

لابلای بحث به میان ارزشهای اسلامی و دفاع از قوانین جاودانه اسلام می پردازد.

2. مشکلات مذهبی روز: بعضی موضوعات این کتاب عبارتند از: حکومت جهانی امام زمان، طول عمر آن حضرت از نظر زیست شناسی و پزشکی، مشکل پیری، چگونه امام زمان بر جهان غلبه می کند، انتظار فرج یعنی چه، در حکومت امام چه کسانی محکوم به مرگ می شوند، کتاب جدید چیست.

3. درسی که حسین به انسانها آموخت: در این کتاب نهضت مقدس امام حسین علیه السلام و جوانب مختلف آن بررسی شده است.

4. پاسخ به مشکلات جوانان: این کتاب حاوی مجموعه پاسخهایی است که در موضوعات مختلف علمی و دینی در جلسات کانون بحث و اقتصاد دینی به انبوه جوانان داده است.

5. اصول پنجگانه اعتقادی.

6. راه سوم بین کمونیزم و سرمایه داری: این کتاب تحت سه عنوان کلی سرمایه داری و انتقاد به روش آن، کمونیزم و انتقادات وارده بر آن و موضع اسلام، اختلافات طبقاتی را مورد بحث قرار داده است.

7. ضرورت تشکیلات: که در مورد ضرورت و نقش تشکیلات در پیشبرد اهداف انقلاب و نظام جمهوری اسلامی بحث شده است.

مبارزه با جهل و مادیات، قرآن و کتابهای دیگر آسمانی، رهبران راستین، مسائل عصر ما، ولایت فقیه، زهرا مکتب مقاومت، رسالت انقلابی امام حسین، تقریرات اصول آیه الله شیخ علی کاشانی، غروب آفتاب اندلس و مشکلات جنبی و چاره آن در اسلام ده عنوان دیگر از تالیفات استاد هاشمی نژاد است که از خود به یادگار گذاشته است.

کانون بحث

مشعلدار فضیلت با طرحهای جوان پسند، تلاش کوردلان را در خاموش کردن شعله هدایت عقیم گذاشت پایگاهی تاسیس کرد که بتواند ابهامات نسل جوان را پاسخ دهد با تجربه در موفقیت خود با توکل به خدا و همکاری دوستان «کانون بحث و انتقاد دینی را به راه انداخت. « خود در این باره می گوید:

«پس از رفتن به مشهد عمده کار من تدریس و یک سری جلسات بحث آزادی برای قشر دانشجو و دانش آموز بود این جلسات که به کمک بعضی از دوستان به راه انداختیم ادامه داشت و بسیار موفقیت آمیز بود تا اینکه ساواک ما را از شرکت در بحث آزاد منع کرد.»

محل فعلی کانون میدان صاحب الزمان مشهد است که قبلاً بهائیان سکونت و فعالیت داشتند.

مناظره

استاد فرزانه به تناسب هر صحنه، هنر خاصی را در مبارزه حق طلبانه به خدمت می گرفت. مناظرات هاشمی نژاد از قدرت بیان و قوت استدلال وی در برابر کج فهمان و منحرفان حکایت داشت و چون نوری شبکوران را به وحشت می انداخت او در فاصله سالهای 56 - 1354 در زندان مشهد برخوردهای زیادی با گروههای سیاسی داشت خود وی فضای زندان را اینگونه ترسیم می کند: زندان بهترین فرصت برای شناخت گروهها و افکار آنان بود... در آن فضای برخورد افکار هوشیار کسانی بودند که در دام صیادان سیاسی گرفتار نیابند. گروهک پیکار و از جمله آن گروهها بود. وقتی به آنها پیشنهاد بحث و مناظره دادم چون مرا طلبه ای بی سواد می دانستند ابتدا قبول نمی کردند وقتی

موافقت کردند و یکی دو بار با آنها جلسه مناظره در مسائل اقتصادی گذاشتیم شکست خوردند و برای دفعات بعد عقب نشینی کردند به آنها پیغام دادم شما که اعتقاد به علمی بودن ایدئولوژی تان دارید و ما را مرتجع و کهنه پرست می دانید پس چرا از مناظره وحشت دارید؟ بیایید و ساعتی را کنار هم بحث کنیم، اما قبول نکردند!

حدیث نفاق

مبارزه فکری با منافقان، بخشی از زندگی آن جوانمرد را شامل می شد استاد در بخشی خاطراتش می گوید: در زندان برخورد با گروههای چون طوفان، مجاهدین خلق، (منافقین)، چریکهای فدایی خلق، پیکاریها و حزب توده داشتم پیکاریها کسانی بودند که تازه از مجاهدین خلق منشعب شده بودند و با عقیده مارکسیستها رابطه گرمی نبود. فقط در حد سلام کردن در راهرو بود بطوریکه غذا خوردن، ورزش کردن مذهبیون از مارکسیستها جدا بود بنده از مجاهدین خلق شناختی نداشتم و نوشته هایشان را نخوانده بودم. آنها با برخوردهای منافقانه سعی می کردند چیزهایی که بچه مسلمانها با آنها حساسیت داشتند رعایت کنند این باعث شده بود برخورد حادی بر آنها نداشته باشیم اما پس از انقلاب، نظر بنده در مورد آنها عوض شد و با منافقین به شدت برخورد کردم.

دو نفر از رهبران سازمان که نزد بنده این مسئله را به عنوان گله مطرح کردند به آنها گفتم: تا قبل از سال 1354 و آمدنم به زندان موضع شما مورد قبول بود، پس از اینکه گروه پیکار از سازمان جدا شده عده ای از شما با اظهار تنفر از خیانت پیکاریها آن را به حساب ایدئولوژی غلط مارکسیستی آنها گذاشتند که موضع گیری آن موقع شما مورد تاءیید بنده قرار گرفت اما وضع فعلی سازمان غیر از حرفهایی است که در زندان می زد الان در اجتماع ندای وحدت با

مارکسیست‌ها را سر می‌دهید استاد هاشمی نژاد در ادامه از موضع‌گیری آنان بعد از انقلاب می‌گوید: آنطوری که تاریخ کشورمان نشان می‌دهد پس از پیروزی انقلاب، موضع و خط آنها درست خلاف خط امام بوده است با مقایسه‌ای بین موضع‌گیری آمریکا و منافقین نسبت به انقلاب ما هماهنگی زیادی در این زمینه بین آمریکا و این سازمان وجود داشته است. موضع‌گیری آنها در استقرار جمهوری اسلامی، در رابطه با مجلس خبرگان و تضعیف آن و قانون اساسی، منفی بوده و هماهنگی کاملی بین این سازمان روزنامه‌های ضد انقلابی چون آیندگان پیغام امروز و... داشته است و این برای یک سازمان انقلابی! که خود را ضد امپریالیست! نیز می‌داند، بسیار غیر منطقی است، که بر خلاف شعارش دقیقاً در خط آمریکا حرکت کند.

این اواخر که سعادت‌ی (عضو منافقین) را به جرم جاسوسی برای شوروی که محاکمه می‌کردند، مجاهدین خلق می‌گفتند: چطور می‌شود ما از یک طرف متهم به جاسوسی برای شوروی باشیم و از طرف دیگر ما را به عنوان شرکت در کودتای آمریکایی متهم کنند؟ و ما آیا آمریکایی هستیم و یا طرفدار شوروی؟ جوابش این است آقایان از نظر زیربنای فکری و خط فکری مارکسیسم را پذیرفته‌اند و طرفدار شرق‌اند ولی عمل کرد مرحله‌ای آنها در خطر آمریکاست.»

نوبت شهادت

با پیروزی رزمندگان و شکست حصر آبادان، در آستانه برگزاری سومین انتخابات ریاست جمهوری (10 مهر 1360) تضعیف روحیه مردم، مأموریت جدید منافقان بود. بدین منظور ترور شخصیت بزرگ هاشمی نژاد در دستور کارشان قرار گرفت. «دو روز قبل از عملیات یعنی پنجم مهرماه 1360 طی

تماس تلفنی او را تهدید به مرگ کردند مجاهد عارف با این زنگ تلفن به یاد رؤیای چند روز پیش افتاد. «با نزدیک شدن شعله های آتش به امام خمینی، تلاش سید برای خاموشی آتش فایده نبخشید تمام لباسهای امام سوخت ولی امام سالم ماند. او با تعبیری عاشقانه گفت: همه یاران امام چون لباس اویند و شهید خواهند شد که با خواست خدا، من هم از شهدا خواهم بود. اما خورشید وجود امام عزیز همچنان می تابد.»⁽⁹⁰¹⁾ او که عاشق شهادت بود، وعده امام خمینی که «من با اجل طبیعی از دنیا می روم توبه فکر خودت باش» را لحظه ای بیاد آورد. و در انتظار شهادت روز شماری می کرد. رؤیای یار وفادارش واعظ طبسی نیز بر شهادت وی گواه بود. وی در عالم خواب می بیند: شهید مظلوم بهشتی وارد مشهد شد. و در صحن امام نشست و با آقای طبسی وارد شد تا با او به عنوان مهمان صحبت کند، ناگاه شهید بهشتی جلو آمد و گفت: شما فعلا تشریف داشته باشید. با شما فعلا کاری نداریم، بلکه با آقای هاشمی نژاد کمی کار خصوصی داریم.»⁽⁹⁰²⁾

هاشمی نژاد شیدای جواد الائمه علیه السلام بود و به آن حضرت چون دیگر امامان عشق می ورزید. یکی از بستگان بسیار نزدیک هاشمی نژاد، پس از شهادت او در عالم خواب، خود را بالای قبر شهید در حرم رساند. اما با قبر خالی شهید مواجه گردید، با جستجوی فراوان او را، داخل ضریح امام رضا علیه السلام دید که نشسته است. خطاب به شهید گفت: شما که در دنیا با همه لیاقتها، پست های پیشنهاد شده از سوی امام خمینی را قبول نکردید. حالا در ضریح به چه کاری اشتغال دارید؟ سرش را بالا آورد و گفت داخل قبر جایم خیلی تنگ بود. اینجا آمده ام و مسئولیت تنظیم ملاقاتهای امام جواد علیه السلام را قبول کرده ام.⁽⁹⁰³⁾ جوانمرد فاضل و دانشمند در روز شهادت امام جواد علیه السلام راس ساعت 7 صبح

به مکان حزب جمهوری اسلامی آمد. یکی از اعضای منافقین به بهانه خرید کتاب و پوستر با نارنجک به سالن حزب رفت و در آنجا مخفی شد. وقتی راس ساعت 8 صبح کلاس پایان گرفت، منافق سیه روز، خود را به جوانمرد فاضل رساند. او را در بغل گرفت و نارنجک را در جلوی شکم آن عاشق شهادت منفجر کرد.

انفجاری که روح بلندش را از قفس تن پرواز داد و فریاد رسوایی شب پرستان و طلوع خورشیدی دوباره را در آسمان شهر نوید داد فریاد رستگاری از مآذنه شهادت برخاست و هاشمی نژاد را به مهمانی جدش رسول خدا برد و با اتصال به اقیانوس جاوید و بیکران روحش را از کوثر کمال سیراب ساخت. یادش گرامی باد.

در پرتو کلام آفتاب

کلام امام خمینی در غم شهید هاشمی نژاد نوری بود که بر قلبها تابیدن گرفت، آن حضرت دو ساعت پس از شهادت سید فرمود: «در روز شهادت امام جواد علیه السلام یکی از فرزندان و تبار آن خانواده به شهادت رسید. من از نزدیک با او و خصال و تعهدش آشنا بودم و آن را لمس کرده بودم و مراتب فضل و مجاهدات او بر اشخاص آشنا پوشیده نیست... امروز در روز شهادت سلف صالح، این خلف صالح و متعهد از دست ما گرفته شد... اسلام از این شهدا و بالاترین شهید را در راه هدف تقدیم کرده است. ⁽⁹⁰⁴⁾

آیه الله خامنه ای از یاران و همزمان نزدیک آن شهید، در مقام او چنین می فرماید: «مسئولیت سنگین خود را از سال 41 تا دیروز صبح یعنی در طول 19 سال به خوبی انجام داد و دیروز هم با کمال سربلندی و سرافرازی به لقاءالله پیوست و به شهادت رسید... احساس می کنم برادر عزیز و گرانبهایی که قلبا و

روحا به او خیلی متکی بودم و همواره به او دلخوش و امیدوار بودم از دست داده ام... خدایش رحمت کند و به ملت در مقابل از دست دادن این گوهر گرانبها عطیه ارزنده ای عطا نماید: خداوند این خسارت را خود جبران کند. «

(905)

شهید آیه الله قدوسی

شهادت: 1360/6/14 ش.

پارسای پرتلاش

محمد حسین قدوسی

از ولادت تا هجرت

در دوازدهم مرداد 1306 شمسی، در شهر کوچک نهاوند فرزندی به دنیا آمد که نامش را علی نامیدند. پدرش «آخوند ملااحمد» از علمای بزرگ شهر بود که پس از سالها تحصیل در حوزه علمیه نجف و استفاده از درس بزرگانی چون آیه الله میرزا محمد حسن شیرازی، آیه الله میرزا حبیب الله رشتی و آیه الله آخوند خراسانی، به درجه اجتهاد نایل شد و به زادگاه خود برگشت و به ارشاد مردم پرداخت.

علی دوران کودکی و نوجوانی را تحت تربیت درست خانواده سپری کرد. با خواندن، نوشتن، قرآن، نماز و احکام شرعی آشنا شد و سرانجام حادثه ای موجب شد که او در سنین نوجوانی وارد حوزه علمیه شود. روحانی مبارزی به نام شیخ «خطیب» که با حکومت رضا شاه مخالفت می کرد و بدین سبب به زندان هم رفته بود در مسجدی که ملااحمد در آن اقامه نماز جماعت می کرد، سخن می گفت؛ روزی در بین صحبتهايش گفت:

«دیشب خواب دیدم فرزند کوچک آقا (ملااحمد) مورد لطف حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته و حضرت با دست مبارک خود، بر سر او عمامه گذاشته است.»

این حادثه موجب شد تا علی در پانزده سالگی (سال 1321) وارد حوزه علمیه قم شود و در مدرسه فیضیه حجره ای تهیه نماید.

در آن ایام رضاشاه با کشف حجاب، مخالفت با برگزاری مجالس روضه، متحدالشکل کردن لباسها و اقدامهای دیگر در صدد دین زدایی بود. او بعد از بازگشت از ترکیه بر آن شد تا همانند آتاتورک، به مبارزه با دین و روحانیت بپردازد. در چنین دورانی، حوزه علمیه قم در انزوا به سر می برد. مدرسه های علمیه خلوت یا بسته بود و بسیاری از روحانیون به اجبار، خلع لباس شدند. رضاشاه از هر فرصتی استفاده نمود تا مانع فعال شدن از هر فرصتی استفاده نمود تا مانع فعال شدن حوزه های علمیه شود. علی در چنین دورانی، در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل بود. و در نهایت تنگدستی از تحصیل دست برداشت. مقدمات علوم اسلامی را نزد استادانی فرزانه مانند آیه الله صدوقی فراگرفت و از محضر استادان اخلاق حوزه علمیه قم بهره جست. او از ابتدای طلبگی به تهذیب اخلاق، ساده زیستی، نظم و استفاده از فرصتها اهمیت بسیار می داد. پشتکار او موجب شد تا دروس مقدمات و سطح حوزه را به پایان برساند و وارد عالی ترین مرحله دروس حوزه شود. علی سالها در درس خارج آیه الله بروجردی و امام خمینی شرکت کرد و از خرمن دانش آنها، خوشه ها چید. بسیاری از خطبه های نهج البلاغه را حفظ بود. علاقه بسیاری به اهل بیت داشت و همواره در مجالس سوگواری شرکت می کرد. بسیار محتاط بود و از غیبت و دروغ بسیار پرهیز می جست و به درس و بحث علاقه وافری نشان می داد.

گلی در بوستان حوزه

علامه طباطبایی با ورود به حوزه علمیه قم فلسفه را در حوزه احیا کرد، قدوسی مقدمه ای از دروس هیئت و فلسفه را نزد او فراگرفت اخلاق، علم و فروتنی علام طباطبایی همه شاگردانش را شیفته خود ساخته بود. وی پس از

آشنایی با سجایای عالی عرفانی استاد، از هر فرصتی استفاده می‌جست و از رهنمودهای اخلاقی آن عارف وارسته، برای تهذیب نفس استفاده می‌نمود. در آن دوره افکار کمونیستی در بین جوانان رسوخ پیدا کرده و حزب توده تبلیغات گسترده‌ای در کشور به راه انداخته بود. بسیاری از دانشگاہیان به افکارالحادی پناه برده بودند. علامه طباطبایی بر آن می‌شود که درسی خصوصی برای شاگردان ممتازش برقرار نماید تا نخستین هسته مقاومت علیه افکارالحادی را در حوزه علمیه قم بنیان نهد. شهید مطهری، شهید بهشتی، امام موسی صدر، شهید صدوقی و برخی دیگر در این جلسات شرکت می‌کردند. شبهات فلسفی نو در این جلسه‌ها، از سوی شاگردان طرح می‌شد و علامه طباطبایی به پاسخگویی آنها بر می‌خاست. ثمره این کلاسها، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» نوشته علامه طباطبایی است.

آقای قدوسی روز به روز به علامه طباطبایی علاقه مندتر می‌شد. او از رهنمودهای سازنده اخلاقی استاد بخوبی استفاده کرد و بدین سان توانست تحت تربیت او، به خود سازی بپردازد. رابطه شاگرد با استاد آنچنان گرم و صمیمی بود، که وی در سال 1334 ش. با دختر ایشان ازدواج نمود.

مجاهد پیرو امام

آیة الله قدوسی با اندیشه‌های سیاسی امام خمینی بخوبی آشنا بود. او پس از افشاگریهای امام خمینی در سال 1341 که علیه لایحه کاپیتولاسیون و دیگر مصوبات خائنانه دولت و مجلس صورت پذیرفت، همراه همدوش همفکرانش به پشتیبانی از قیام همت گماشت. او در قیام 15 خرداد 1342 و تبعید امام خمین در 13 آبان 1342 همراه همه طلبه‌ها، استادان و مردم انقلابی به صحنه آمد و به مبارزه با رژیم پهلوی پرداخت. اوج مبارزات آیة الله قدوسی در آن

دوران، همکاری گسترده او با هیأت مدرسین بود. هیأت مدرسین نخستین تشکیلات منسجم روحانیت بود که در سال 1337. در زمان مرجعیت آیه الله العظمی بروجردی تاسیس شده بود. این هیأت در سالهای 1341 - 1342 بسیار فعال بود. اعلامیه های فراوان از سوی هیأت مدرسین در سراسر کشور پخش و جنایتهای رژیم پهلوی برملا شد. هیأت مدرسین با انتشار اعلامیه ها، پشتیبانی اساتید حوزه علمیه قم از نهضت امام خمینی را به مردم آشکار ساخت. این هیأت که بعد به گروه یازده نفری شهرت یافت (و امروزه با نام جامعه مدرسین شناخته می شود) نخستین هسته مبارزه مخفی علیه رژیم پهلوی بود و در پوشش اهداف اصلاحی نظام آموزشی حوزه علمیه قم، به فعالیتهای سیاسی می پرداخت. آیه الله قدوسی از بنیانگزاران این هیأت بود. هیأت مدرسین در سال 1345 به دست ساواک کشف و افراد آن تحت تعقیب ماموران پهلوی قرار گرفتند. آیه الله قدوسی در این ماجرا دستگیر شد. اما چون ساواک نتوانسته بود مدارکی علیه او پیدا کند، پس از چند ماه از زندان آزاد شد.

آیه الله قدوسی پس از آزادی، در تابستان 1345 به زادگاه خود برگشت و به اقامه نماز جماعت در مسجد جامع نهاوند پرداخت. او پس از نماز منبر می رفت و همیشه در ضمن سخنرانی از امام خمینی یاد می کرد. ساواک چند بار به وی تذکر داد که نباید اسمی از امام خمینی برده شود اما او نمی پذیرفت. بدین علت سخنرانی او تعطیل شد و آیه الله قدوسی به قم برگشت.

آیه الله قدوسی در دوران مبارزات در حالی که بسیاری از انقلابیون در زندانهای رژیم پهلوی به سر می بردند به خانواده های آنان رسیدگی می کرد. در همین ایام تبعید امام به ترکیه، موجب شد که انقلابیون از ضعف رهبری رنج ببرند. بسیاری از جوانان انقلابی که مسلحانه با رژیم مبارزه می کردند در

خطر التقاط فکری گرفتار آمده بودند. آیه الله قدوسی با اغلب این افراد تماس داشت و ضمن نشستهای مختلف آنها را هدایت می کرد.

پایگاه فضیلت

ایام پدیداری مدرسه حقانی از فصول درخشان زندگی آیه الله قدوسی است. آیه الله قدوسی با همفکری برخی از استادان برجسته انقلابی حوزه علمیه در پی تغییرات بنیادی در ساختار اداری - آموزشی حوزه علمیه قم برمی آید. بدین خاطر تصمیم می گیرند نقشه خود را ابتدا در مدرسه ای آغاز نمایند تا پس از موفقیت، در سراسر حوزه های علمیه اجرا نمایند. آیه الله العظمی میلانی که با برنامه های اصلاحی آنان موافق بود مدرسه علمیه ای را در قم به آنها واگذار می نماید.

مدرسه حقانی در سال 1343 با مدیریت آیه الله قدوسی و با همکاری شهید بهشتی، آیه الله مصباح یزدی، آیه الله جنتی آغاز به کار می نماید. آیه الله قدوسی با دعوت از اساتیدی با تجربه و انقلابی مانند آیه الله مشکینی، آیه الله جنتی، آیه الله محمدی گیلانی، بنیه علمی مدرسه را تقویت نمود. نظم در حوزه های علمیه در جایگاه خود قرار نداشت. مدرسه حقانی نخستین مدرسه علمیه قم بود که بسیار منظم بود. آیه الله قدوسی نظم شدیدی را در مدرسه به اجرا درآورد. و در مدت چهارده سال اداره مدرسه، همواره به رعایت مقررات مقید بود.

حضور و غیاب در کلاس، برگزاری امتحانات و پیگیری مدام رشد علمی - اخلاقی طلاب از امتیازات این مدرسه بود.

اندک اندک آوازه مدرسه حقانی به همه جا پخش شد. بسیاری از جوانان به این مدرسه روی آوردند و تجمع انبوه استادان جوان و انقلابی در مدرسه، ساواک را به هراس انداخت. مدرسه حقانی پایگاه مبارزان شناخته شده بود.

ساواک بارها به مدرسه حمله کرد، اما به دلیل مدیریت کارآمد آیه الله قدوسی کاری از پیش نبرد.

در آن زمان آموزش زبان انگلیسی در حوزه های علمیه مطلوب نبود اما در مدرسه حقانی برای آشنایی طلاب با زبانهای خارجی، به این مهم اقدام ورزید. برخی از دروس دانشگاهی مانند جامعه شناسی، روان شناسی و اقتصاد نیز در این مدرسه از سوی استادان دانشگاه تدریس می شد.

برخی از کتابهای درسی حوزه، کتابهای آموزشی نبودند. سبک نگارش آنها برای تدریس مناسب نبود و بسیار از متون درسی برای قرنهای پیشین تدوین شده بود. مدرسه حقانی نخستین گام را برای تغییر کتب درسی برداشت. کتاب «صرف ساده» بسیار شیوا و روان از سوی دو تن از استادان مدرسه تدوین شد و به عنوان متن درسی در مدرسه تدریس گردید.

آیه الله قدوسی همواره طلبه ها را به تهذیب اخلاق سفارش می کرد. درسهای اخلاق او، هر هفته روح تشنه طلاب را با پندهای آسمانی سیراب می ساخت. خطبه همام و برخی دیگر از سخنان روح بخش امام علی علیه السلام را برای طلبه ها، از حفظ می خواند و با صدایی لرزان و چشمانی گریان طلاب را با اوصاف پرهیزگاران آشنا می ساخت.

بسیار مواظب بود که طلبه ها گرفتار غیبت، دروغ و سخنان لغو نشوند. همواره طلبه ها را به خواندن نماز شب سفارش می کرد و می گفت: افرادی که در ظاهر مقدس تر از شما بودند و بعدها منحرف شدند و روحانی نمایانی که حوزه را رها کرده، با رژیم همکاری کردند. همه در این مسائل اشکال داشتند. ایشان نیمه های شب به مدرسه می رفت تا ببیند که طلبه ها برای نماز شب بر می خیزند یا نه.

قدوسی با تمام توان در راه پیشبرد هدفهای اصلاحی مدرسه تلاش می کرد. رهبر انقلاب، حضرت آیه الله العظمی خامنه ای در این باره فرموده است:

«چند خصوصیت در ایشان وجود داشت. که نه تنها من، بلکه همه را جذب می کرد، یکی از آنها صداقت و صفای این مرد بود... خصوصیت دوم پرکاری و پشتکاری ایشان بود... اگر ریاست مدرسه حقانی با کسی غیر از آقای قدوسی بود من باور نمی کردم که این مدرسه به این اندازه از ارزش و آثار می رسید.

مدرسه حقانی از زمانی که آیه الله قدوسی مدیریت آن را بر عهده گرفت، تا پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از سنگرهای مبارزه در برابر رژیم پهلوی بود. طلاب مدرسه همگی مقلد امام بودند. ساواک بارها به مدرسه یورش برد و شماری از طلبه ها را دستگیر کرد. بسیاری از اعلامیه ها در این مدرسه تکثیر می شد.

مدرسه حقانی، مدرسه علمیه نمونه قم بود. نظام آموزشی و اداری مدرسه چنان به موفقیت رسید که متولیان بسیاری از مدارس علمیه قم و مشهد از الگوی موفق این مدرسه درس گرفته، به اصلاح نظام اداری - آموزشی مدارس پرداختند.

بسیاری از طلاب جوان، با علم، خوشفکر، متقی و آگاه به مسائل سیاسی این مدرسه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسؤ ولت‌های اجرایی، قضایی و سیاسی، خدمت‌های شایانی به انقلاب نمودند.

مکتب توحید

زنان نیمی از بیکر جامعه اند. رژیم پهلوی با ترویج فحشا و بی بندباری نیمی از نیروی فعال جامعه را از سازندگی کشور، دور ساخته بود. افکار کمونیستی در دانشگاهها غوغا می کرد. آیه الله قدوسی در سال 1352 با تاسیس «مکتب

توحید» در قم، گام بزرگی برای تحصیل علوم اسلام خواهران برداشت. قدوسی بار تجربه موفق اداره مدرسه حقانی توانست کانونی برای تربیت خواهران متعهد و متخصص فراهم سازد. بسیاری از خواهران در این مرکز با علوم اسلامی آشنا شده، سپس به تبلیغ فرهنگ اسلامی و هدایت زنان جامعه پرداختند.

پیشتان عدالت اسلامی

آیه الله قدوسی همراه روحانیت مبارز در برپایی راهپیماییها نقش رهبری داشت.

او در کمیته استقبال از امام، بسیار زحمت کشید. پس از پیروزی انقلاب، از سوی امام مأموریت یافت تا در دادگاههای انقلاب به قضاوت پردازد. چه اینکه بسیاری از مسؤ ولان بلند پایه رژیم پهلوی، فرماندهان ارتش و ساواک که در شهادت هزاران نفر نقش داشتند، دستگیر شده بودند.

مدتی بعد وی از سوی امام مأمور اداره امور ستاد انقلاب اسلامی در قم می شود و با ورود امام به قم، آیه الله قدوسی در دفتر ایشان به خدمت مشغول می شود.

آن روزها دادگاههای انقلاب در شهرها، بدون هماهنگی با یکدیگر کار می کردند. اوایل پس از انقلاب، به دلیل فروپاشی رژیم، ارکان اداری کشور از هم پاشیده شد. بنابراین نیاز بود که دادگاههای انقلاب در یک هدف مشترک قرار بگیرند و سازماندهی شوند. بدین علت امام خمینی، در سال 1358، آیه الله قدوسی را به دادستانی کل انقلاب بر می گزیند. محاکمه ساواکیها، مسؤ ولان رده بالای رژیم پهلوی و ضدانقلابیون بر عهده دادگاههای انقلاب بود.

گروه التقاطی فرقان با ترور آیه الله مطهری و برخی از سران سیاسی - فرهنگی خطر بزرگی برای انقلاب بود. آیه الله قدوسی توانست با کمک سپاه

پاسداران انقلاب اسلامی، اعضای این گروهک ضد انقلاب را شناسایی و دستگیر نماید.

آیه الله قدوسی در طول مدت تصدی ریاست دادستانی انقلاب، از مزایای قانونی شغل خود استفاده نکرد. او حتی حاضر نشد در منزل مصادره ای که در اختیارش گذاشته بودند، اقامت کند. می گفت: «بگذارید جنازه ام را از منزل مصادره ای بیرون نیاورند.» سرانجام؛ اصرار دوستان بر سکونت در منزل مصادره ای را نپذیرفت و منزلی اجاره کرد.

ریاست قوه قضائیه پس از تصویب قانون اساسی، به شورای عالی قضایی سپرده شد. آیه الله قدوسی نیز عضو شورای عالی قضایی بود. او با همفکری شهید بهشتی توانست وضعیت نابسامان قوه قضائیه را سروسامان بخشد. آیه الله قدوسی بر این باور بود که باید تغییرات اساسی در نظام قضایی کشور انجام پذیرد. او می گفت: با تغییرات ظاهری و عوض کردن چند مهره نمی توان دادگاه و قوه قضایی اسلامی ایجاد کرد. قوه قضائیه و دادگستری که از رژیم طاغوت باقی مانده است، سرتاسر آن خراب است؛ از قوانین قضایی گرفته تا سیستم اداری و بسیاری از افراد آن.

قدوسی برای دادگاهها و دادرهای انقلاب قوانین و مقررات ویژه ای تهیه کرده همواره با مجلس شورای اسلامی در ارتباط بود، با سعی او کمیسیون ویژه ای در مجلس برای وضع قوانینی اسلامی برای قوه قضائیه، تاسیس شد هرگاه به مشکلی بر می خورد و هیچ راهی برای بر طرف کردن آن پیدا نمی کرد، نزد امام خمینی می رفت و از ایشان نظر می خواست.

آیه الله قدوسی در دورانی پر آشوب که گروهکهای ضدانقلاب فاجعه می آفریدند لیبرالها به پشتیبانی رئیس جمهور، بنی صدر بسیاری از مسؤولیتهای

کلیدی کشور را در دست داشتند، به سروسامان دادن نظام قضایی کشور پرداخت.

وصل جانان

محمد حسن، فرزند بزرگ آیه الله قدوسی دانشجوی رشته جامعه شناسی دانشگاه مشهد در 17 شهریور 1357، در مشهد زخمی شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تاسیس انجمن اسلامی دانشگاه مشهد بسیار فعال بود. با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه رفت و در پانزدهم دی 1359 در هویزه به شهادت رسید. آیه الله قدوسی پس از شنیدن خبر شهادت فرزند، در حالی که قطرات اشک از چشمانش جاری بود به همسرش می گوید:

«مواظب باش برای چیزی که در راه خدا داده ای، طاقت خود را از دست ندهی و ضجه و ناله نکنی!»

شهادت آیه الله بهشتی و 72 تن از یاران انقلاب در هفتم تیر 1360، برای آیه الله قدوسی که بیش از بیست سال با او آشنایی داشت بسیار دردآور بود. قرار بود آیه الله قدوسی هم در آن جلسه شرکت کند، اما خداوند نخواسته بود که آن روز پیمانۀ عمرش به سر آید.

هنوز یک ماه از شهادت آیه الله بهشتی نگذشته بود، که فاجعه انفجار نخست وزیری و شهادت رجایی و باهنر، ضربه ای سهمگین بر روح آیه الله قدوسی وارد می سازد.

آیه الله قدوسی در انتظار شهادت بود. بسیاری از دوستان قدیمی و صمیمی اش به فیض شهادت نایل شده بودند. سرانجام او نیز به آرزوی خود رسید و در صبح شنبه، 14 شهریور 1360، یک هفته پس از شهادت شهیدان رجایی و

باهنر، با بمبی که منافقین در دادستانی کار گذاشته بودند، به شهادت رسید و به یاران خود پیوست.

امام خمینی در پیام به مناسب شهادت آیه الله قدوسی می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا الله و انا اليه راجعون

با کمال تأسف و تاءثر، حجة الاسلام شهید قدوسی به دوستان شهید خود پیوست. شهیدی عزیز که سالیان دراز در خدمت اسلام بود و اخیرا مجاهدات او در راه انقلاب بر همگان روشن است. اینجانب سالیان طولانی از نزدیک با او سابقه داشتم و آن بزرگوار را به تقوا و حسن عمل و استقامت و تعهد در راه هدف می شناختم. شهادت بر او مبارک، و فوزالی الله و خروج از ظلمات به سوی نور بر او ارزانی باد...

علامه طباطبایی

متوفای: 1360/8/24 ش.

میزبان معرفت

احمد لقمانی

سپیده سیادت

روزهای ماه «ذیحجه» 1321ق. یکی از پس از دیگری می گذشت و دل‌های شیفتگان بیت الله در هوای حرم الهی «لبیک شوق» سر می داد. یاد عرفات و نام مشعر عطش دیدار به جانها داده بود.

ناگاه «کعبه کرامت الهی» زیبا چهره ای نورانی را در آغوش پدر و مادری مهربان نهاد. گویی بار دیگر «زمزم» لطف خداوندی رخ نشان داده است.

آری طفلی دیده به جهان گشود که نور سیادت بر سیمای بلورینش آینده ای روشن را خبر می داد. نام او را «محمد حسین» نهادند و آن را به تبرک نام «جد و فرزند» مایه برکت شمردند. زیرا خاندان محمد حسین، خانواده ای اصیل بود که همواره بیرق بزرگی در دست داشته و شهر تبریز لبریز از نام آنان بوده است.

«سراج الدین عبدالوهاب» جد معروف اوست که با وساطت وی، نبرد خونین دولت ایران عثمانی، در سال 920 قمری پایان یافت و «مرحوم میرزا محمد تقی قاضی طباطبایی» شخصیت دیگری است که از قرن‌ها پیش تا کنون شرافت و بزرگواری را از آن خاندان بزرگ قاضی طباطبایی تبریز کرده است.

طفولیت و توفان حوادث

دوران کودکی «محمد حسین» با توفان حوادث و بلا همراه بود. بیش از پنج بهار از عمر عزیزش نگذشته بود که ما درس مهربان و با فضیلت را از دست

داد. بغض غم و اندوه بی مادری او را رها نکرده بود که گرد یتیمی بر وجودش سنگینی کرد و از دیدن روی پدر محروم شد. همراه با بردار کوچکتر خود تنها ماند اما همواره دست لطف خداوندی سایه بان مرحمتی بر سر او بود. مدت زیادی از تحصیل او نمی گذشت که علاوه بر قرآن مجید، کتابهای گلستان، بوستان، اخلاق مصور، تاریخ معجم، ارشادالحساب، نصاب الصبیان و دیگر کتابهای متداول در مدارس آن روز را فراگرفت.

صوف و نحو و معانی و بیان را نزد استاد خویش مرحوم شیخ محمد علی سرابی آموخت و پس از آن با گامی بلند و همتی فراتر، سطوح عالی در فقه، اصول، فلسفه و کلام را در زادگاه خود نزد اساتید آن خطه تحصیل کرد. روح لطیف او، ذوقی هنری به وی بخشیده بود دستمایه ای که با کمک آن توانست خوشنویسی را در اوان عمر خود از آقا میرزا علی نقی بیاموزد.

با سپری شدن ایام تلخ و ناکامی طفولیت، شکوفه های رشد و تکامل بر شاخسار وجود سید محمد حسین نمایان شد. وی از سال 1297 ش. تا 1304 علوم بسیاری آموخت. در این مدت، تمامی درسهای مربوط به سطح را فراگرفت و با شور و شوق بسیاری کتابهای مربوط به ادبیات، فقه، اصول، کلام و معارف اسلامی را آموخت.

او خود از روزگار تحصیل خود چنین بازگو می کند:

«در اوایل تحصیل که به نحو و صرف اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می خواندم نمی فهمیدم... پس از آن یک بار عنایت خدایی دامنگیرم شده، عوضم کرد. در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریباً هیجده سال کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، احساس

خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم... در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می پرداختم بسیار می شد - بویژه در بهار و تابستان - که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذراندم...» (906)

عشق و شور به تحصیل و تکامل استاد را بر آن داشت که از شهر خویش رو به سوی، سینای اسرار «نجف اشرف» هجرت کند. تا از شراب عشق علی علیه السلام جامی نوشیده و طریق معرفت و راه رستگاری را بهتر و بیشتر بییماید. با اولین نگاه به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین آخرین کلام خویش را زده و می فرماید:

«یا علی! من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده ام ولی نمی دانم چه روشی پیش گیرم.. از شما می خواهم که در آنچه صلاح است، مرا راهنمایی کنید.»

چند روزی نمی گذرد که نصرالله و یاری الهی به دست مولای متقیان به سوی استاد می آید. شخصیت وارسته ای چون حاج میرزا علی آقا قاضی «قدس سره» به سراغ وی آمده و خطاب به او اینگونه می گوید:

«کسی که به قصد تحصیل به نجف می آید؛ خوب است علاوه بر تحصیل، از فکر تهذیب خود غافل نماند.»

کیمیای وجود مرحوم قاضی، روح و روان استاد را دگرگون کرده و برنامه ای روشن و نورانی برای آینده او ترسیم می کند. از آن روز کتابی دیگر از زندگی استاد فرزانه باز می شود که صفحه آغازین آن با این جمله شروع می گردد:

علم نبود غیر «علم عاشقی» مابقی تلبیس ابلیس شقی (907)

طلوع عشق و اندیشه

مفسر فرزانه مدت یازده سال در کنار مرقد نورآفرین امیرالمؤمنین علیه السلام کسب علم کرده وی خوشه چین زبر دست بود که بیشترین استفاده را از فرصت فراهم آمده نمود. فقه، اصل، فلسفه، ریاضیات، رجال را از محضر اساتیدی والامقام فراگرفت. بزرگانی چون: آیه الله نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بادکوبه ای، سید ابوالقاسم خوانساری، حجت، حاج میرزا علی ایروانی و میرزا علی اصغر ملکی.

سر سلسله اساتید ایشان مرحوم قاضی است. شخصیتی که «سید محمد حسین» را «علامه» کرد. جام وجود این انسان پاک را جرعه های حیات ابدی و معنویت جاودانه بخشید. مرحوم علامه پیرامون استاد خود مرحوم قاضی چنین می فرماید:

«ما هر چه داریم... از مرحوم قاضی داریم. چه آنچه را که در حال حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم و چه طریقی که خودمان داریم و از مرحوم قاضی گرفته ایم.»

بازگشت به تبریز

دست تقدیر، رجعت فرزانه اندیشمند را رقم زد. پس از سالها اندوختن معارف ناب، در سال 1314 ش. مجبور به بازگشت به زادگاه خویش گردید. دوران تلخ کامی و غربت از مهد علم و دانش از این زمان شروع شد اما مدتی نگذشت که لطف خفی الهی خود را از سرآورده حکمت خداوندی نشان داد. کار تدریس و تحقیق شروع شد و اولین غنچه های «المیزان» با نمودی در «بحارالانوار» بر شاخسار علامه روید.

هجرت به قم

دوران ده ساله اقامت علامه در تبریز همراه با تدریس و تالیف سپری شد و فصلی جدید از حیات وی را فراهم کرد. تا اینکه «فیض روح القدس» بار دیگر مدد فرمود و با آمدن چنین آیه ای در استخاره، علامه راهی قم گردید:

«هنالك الولایه لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا». (908)

در آنجا، یاری به خدای حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و بهترین فرجام)

و آن روز حوزه علمیه قم از ضربات سهمگین رضاخان رهایی یافته بود و با حضور آیات و مراجع بزرگوار چون آیه الله بروجردی انسجام بیشتری پیدا کرده بود، فرصتی طلایی فراهم آمده بود تا علامه طباطبایی، نیازهای جامعه را سنجیده و بر طبق آنها، برنامه ای منظم و کارآمد تنظیم کند. تفسیر و فلسفه درسهایی بود که - بر اساس احساس وظیفه علامه - شروع شد و تعجب بسیاری را برانگیخت چراکه تدریس تفسیر دانشی به دور از تحقیق تلقی می شد اما پشتکار و اخلاص علامه کار را بدانجا رساند که «المیزان» حاصل سالهای تلاش و تدریس گردید.

درس فلسفه نیز در آن عصر خوشنام نبود. از اینرو تلاشهای بسیاری در تعطیل این درس انجام می شد اما رفتار مؤدبانه استاد و برخورد مهربانانه آیه الله العظمی بروجردی ابرهای تیره سوء تفاهم ها را کنار زد و سعایتها را بی اثر نمود. (909)

به هر روی تشکیل جلسات عمومی و خصوصی این عالم فرهیخته و حضور شاگردان اندیشمندی چون آیه الله مطهری باعث نقد و بررسی فلسفه های غربی

- خصوصا ماتریالیسم دیالکتیک - گردید و آثار و برکات جاودانه ای در تدوین کتب فلسفی به همراه خود آورد.

... هر روز که سپری می شد ابعاد علمی و چهره چشمگیر علامه بیشتر از گذشته نمایان می شد. شعاع شخصیت این استاد فرزانه به داخل کشور محدود نگردید، بلکه اندیشمندان بسیاری را به سوی خویش کشاند و در تمام ابعاد اسلام به بحث و گفتگو با آنان منجر شد. این عظمت بدانجا انجامید که دولت آمریکا توسط شاه ایران از علامه دعوت رسمی کرد تا در دانشگاههای آن کشور «فلسفه شرق» را تدریس نماید! روح بلند و بینش کم نظیر علامه دست رد به آنهمه اصرار زد. او زندگی محقرانه در قم و جلسات درس با طلاب و تربیت شاگردانی فاضل را بر تمامی ظواهر فریبا ترجیح می داد. (910)

یادگارهای ماندگار

«انبوه دانش» و «کیمیای ایمان» علامه آثاری گرانبها و جاودانه بسان مشعلی فروزان فرا راه دانش پژهان آفرید کتابهایی چون:

1. تفسیرالمیزان

دائرة المعارفی از معارف و در بردارنده بحثهای اعتقادی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی و... با تکیه بر قرآن کریم. اثری سترگ که استاد شهید مطهری 60 سال یا 100 سال دیگر زمان درک عمق و ارزش این کتاب می داند. (911) این کتاب ثمرهای کم نظیر از بیست سال تلاش شبانه روزی علامه است. نقطه آغازین این تاءلیف به برکت غور و ژرف نگری در روایات بحارالانوار بود. علامه سبک این تفسیر را از مرحوم قاضی آموخت و در قم عملی ساخت.

2. بدایة الحکمة

کتابی که یک دوره تدریس فشرده برای دوستداران علوم عقلی در قم و سپس دانشگاه‌های کشور گردید.

3. نهاية الحکمة

این اثر برای تدریس فلسفه با توضیحی بیشتر، عمقی افزونتر و سطحی عالی تر تدوین شده است.

4. اصول فلسفه و روش رئالیسم

بینش علامه پیرامون نظرات مادیون و ماتریالیستها باعث فراهم آوردن این اثر گردید برکت این کتاب موجب هدایت بسیاری از جوانان مسلمان و نجات آنان از هلاکت کفر و الحاد شد. اثری که پاورقیهای استاد مطهری عنایتی افزون بدان بخشیده است.

5. حاشیه بر کفایه

کتابی اصولی پیرامون قوانین استنباط است که بتازگی چاپ شده است.

6. شیعه در اسلام

دوره ای کامل از اعتقادات و معارف شیعه در این اثر نفیس به چشم می خورد.

7. مجموعه مذاکرات با پروفیسور هانری کربن

او که محقق فرانسوی است پیرامون چگونگی شیعه و مباحث اعتقادی و... مذاکراتی با علامه داشته که در این کتاب وجود دارد.

8. خلاصه تعالیم اسلام

خلاصه آنچه هر مسلمان متعهد باید از آن آگاهی داشته و خود را بدان زینت دهد، در این اثر بیان شده است.

9. روابط اجتماعی در اسلام

انسان و اجتماعی و رشد اجتماعی او، پایه زندگی اجتماعی، آزادی در اسلام و... مباحثی است که در این کتاب بدانها پرداخته شده است.

10. بررسیهای اسلامی

مجموعه ای است زرین از مقالات استاد که بسان دایره المعارفی از معارف ناب اسلامی جمع آوری شده است.

11. آموزش دین

کتابی در قلم روان و مطالبی لازم و ضروری است که برای دانش آموزان نوشته شده است.

12 و 13 و 14- رساله انسان قلب از دنیا، در دنیا و بعد از دنیا

این کتاب که اکنون با نام «انسان از آغاز تا انجام» ترجمه شده است مباحثی مفید از عوالم سه گانه ماده، مثال و عقل مطرح کرده و پیرامون شبهات و دغدغه خاطر جوانان مطالبی بسیار مفید و لازم ارائه کرده است.

15 تا 41

رساله هایی گوناگون درباره قوم و فعل، صفات، افعال الله، وسائط، نجو، صرف، ... این مجموعه 26 رساله است که بنا به ضرورت و نیاز جامعه توسط علامه نگاشته شده است.

42. دیوان شعر فارسی

مجموعه ای از اشعار چشمگیر و عمیق علامه که طی سالیان متمادی سروده شده است.

43. سنن النبی

سیره و روش رسول الله صلی الله علیه و آله در بین مردم و همراه خانواده در این اثر به چشم می خورد.

44. لب اللباب

مجموعه درسهای اخلاق استاد که از سالهای 1368 تا 1369 قمری برای برخی از فضلاء حوزه قم بیان فرموده اند.

46. حاشیه بر اسفار

نظرات استاد فرزانه علامه طباطبایی بر اسفار در این کتاب جمع آوری شده است. (912)

شاگردان

«همای همت» علامه، باعث تربیت «مه گونه هایی» شده تا آنگاه که خورشید وجودش رخ در نقاب خاک می کشد، اینان چون ماهتاب هدایت نورافشانی کنند.

شاگردان علامه، دهها نفر از بزرگان و فرهیختگان کنونی در حوزه های علمیه می باشند که به تتی چند از آنان اشاره می شود. حضرات آیات و حجج اسلام:

1. شهید مرتضی مطهری، 2. شهید سید محمد حسینی بهشتی 3. امام موسی صدر 4. ناصر مکارم شیرازی 5. شهید محمد مفتح 6. شیخ عباس ایزدی 7. سید عبدالکریم موسوی اردبیلی 8. عزالدین زنجانی 9. محمد تقی مصباح یزدی 10. ابراهیم امینی 11. یحیی انصاری 12. سید جلال الدین آشتیانی 13. سید محمد باقر ابطحی 14. سید محمد علی ابطحی 15. سید محمد حسین کاله زاری 16. حسین نوری همدانی 17. حسن حسن زاده آملی 18. سید مهدی روحانی 19. علی احمدی میانجی 20. عبدالله جوادی آملی و...

جلوه های جاودانه

(داستانهایی از زندگانی علامه)

علامه طباطبایی این عالم سترگ و تابناک، چهره ای الهی بود که با دو بال قرآن و عترت پرواز کرد. به بلندای جاودانگی و ابدیت رسید و برای همیشه اسطوره ای شکوهمند گردید. در این فرصت برآنیم تا گوشته هایی از زندگی سراسر روشن او را یادآور شویم:

الف) ارادت به اهل بیت علیهم السلام

استاد هفته ای یک بار - حداقل - به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف می شد. پیاده می رفت و در بین راه اگر پوسته پرتقال یا خیار و یا موز می دید با ته عصا آن را از مسیر مردم کنار می زد. در ایام تابستان غالباً به مشهد مقدس مشرف می شد. شبها به حرم امام رضا علیه السلام رفته، در بالای سر می نشست و با حال خضوع و خشوع به دعا و زیارت می پرداخت. به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام علاقه بسیاری داشت و با کمال ادب و احترام از آنها نام می برد، در مجالس روضه خوانی شرکت می کرد و برای مصایب اهل بیت شدیداً اشک می ریخت». (913)

«علامه در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضریح مقدس حضرت معصومه علیها السلام افطار می کرد. ابتدا پیاده به حرم مطهر مشرف می شد، ضریح مقدس را می بوسید سپس به خانه می رفت این ویژگی اوست که مرا بشدت شیفته ایشان نموده است» (914)

«فعالتهای شبانه روزی علمی، او را از توسل در عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت باز نمی داشت. ایشان موفقیت خویش را مرهون همین توسلات می دانست. و آنچنان به سخنان معصومین احترام می گذاشت که حتی در برابر روایات مرسل و ضعیف السنند هم به احتمال این که از بیت عصمت صادر شده است. رفتار احتیاط آمیزی داشت. و بر عکس کوچکترین سوء ادب و

کژاندیشی را نسبت به این دودمان پاک و مکتب پرافتخار تشیع قابل چشم پوشی نمی دانست...» (915)

«آن گاه که نام یکی از معصومین علیهم السلام برده می شد اظهار تواضع و ادب در سیمای ایشان مشهود می شد و نسبت به امام زمان علیه السلام تجلیل خاصی داشته مقام و منزلت آنها و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت صدیقه کبری علیها السلام را فوق تصور می دانستند. یک نحو خضوع و خشوع واقعی نسبت به آنها داشته و مقام و منزلت آنان را ملکوتی می دانستند.» (916)

ب) شرح صدر علامه

یکی از شاگردان ایشان که مدت سی سال با استاد مءنوس بوده، پیرامون خصوصیات اخلاقی آن عالم فرزانه چنین نوشته است:

«علامه انسانی وارسته، مهذب، خوش اخلاق، مهربان، عفیف، متواضع، مخلص، بی هوا و هوس، صبور، بردبار، شیرین و خوش مجلس بود. من در حدود سی سال با استاد حشر و نشر داشتم... به یاد ندارم که در طول این مدت حتی یک بار عصبانی شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند یا کوچکترین سخن تندی یا توهین آمیزی را بر زبان جاری سازد. خیلی آرام و متین درس می گفت و هیچ گاه داد و فریاد نمی کرد، خیلی زود با افراد انس می گرفت و صمیمی می شد. با هر کس حتی کوچکترین فرد طلاب چنان انس می گرفت که گویا از دوستان صمیمی اوست... گاهی که به عنوان استاد مورد خطاب قرار می گرفت می فرمود: «این تعبیر را دوست ندارم ما اینجا گرد آمده ایم تا با تعاون و همفکری، حقایق و معارف اسلامی را دریابیم» استاد بزرگوار بسیار مؤدب بود به سخنان دیگران خوب گوش می داد، سخن کسی را قطع نمی کرد و اگر سخن

حقی را می شنید تصدیق می کرد، از مباحثات جدلی گریزان بود ولی به سؤ
الها، بدون خودنمایی پاسخ می داد.»⁽⁹¹⁷⁾

یکی از شخصیتهای مارکسیست با علامه به بحث و گفتگو نشسته بود و
سرانجام موحد و مسلمان گردید هنگامی که یکی از دوستان او پیرامون مناظره
و گفتگوی دوست خود با علامه پرسش کرد، وی شخصیت علامه را اینگونه
بازگو می کند:

«آقای طباطبایی مرا موحد کرد. هشت ساعت ما با هم بحث کردیم. یک
کمونیست را الهی و یک مارکسیست را موحد کرد او حرف توهین آمیز هر
کافری را می شنید و نمی رنجید و پرخاش نمی کرد.»⁽⁹¹⁸⁾

ج) آینه اخلاص

استاد جعفر سبحانی روحیات علامه را چنین توصیف می کند:
«ما با این که با ایشان انس بیشتری داشتیم یک بار هم به خاطر نداریم که
مطلبی را به عنوان تظاهر به علم یادآور شود یا سخن را سؤ ال نشده از پیش
خود مطرح کند.»⁽⁹¹⁹⁾

هنگامی که یکی از علمای حوزه علمیه قم از تفسیر عظیم المیزان در حضور
ایشان تعریف می کند، علامه بانیم نگاهی به او می فرماید:
«تعریف نکن که خوشم می آید و ممکن است خلوص و قصد قربتم از بین
برود»⁽⁹²⁰⁾

و آنگاه که یکی از اساتید اندیشمند حوزه رساله امامت خود را برای نظریایی
خدمت علامه می دهد، ایشان پس از مطالعه می فرماید:

«چرا دعای شخصی کردید؟ (بارالها توفیق فهم آیات الهی را به اینجانب مرحمت بفرما) چرا در کنار سفره الهی دیگران را شرکت ندادی... تا آنجایی که خودم را شناختم، دعای شخصی در حق خودم نکردم.»⁽⁹²¹⁾

د) تعبد و بندگی

استاد فرزانه، مرحوم علامه از مرز مراعات واجبات و مستحبات یا فراتر گذارده و خود را مقید به ترک اولی کرده بود و همیشه ذکر الهی بر لب داشت و هیچگاه از توجه به پروردگار غافل نمی شد.

«اخلاق ایشان اخلاقی قرآنی بود، گویا اخلاقی «قرآن» بود. هر آیه ای که خداوند در قرآن نصب العین انسان کامل می داند ما در حد انسانی که بتواند مبین و مفسر قرآن باشد در این مرد بزرگ می یافتیم. مجلس ایشان، مجلس ادب اسلام و خلق الهی بود و ترک اولی در ایشان کمتر اتفاق می افتاد. نام کسی را به بدی نمی برد. بد کسی را نمی خواست و سعی می کرد خیر و سعادت همگان را مسئلت کند.»⁽⁹²²⁾

طهارت باطن استاد زبانزد خاص و عام بود. بسیاری از شبها را تا صبح به عبادت و بیتوته می پرداخت. در ماه مبارک رمضان فاصله بین غروب آفتاب تا سحر را به تهجد ذکر مشغول بود.

ه) اخلاق علامه در منزل

دختر استاد چگونه برخورد پدر خود را با اطرافیان اینگونه بیان می کند:
«اخلاق و رفتار ایشان در منزل «محمدی» بود. هرگز عصبانی نمی شدند و هیچ وقت صدای بند ایشان را در حرف زدن نشنیدیم. در عین ملایمت، بسیار قاطع و استوار بودند و مقید به نماز اول وقت، بیداری شبهای ماه رمضان، قرائت

قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند. دست رد به سینه کسی نمی زدند و این به سبب عاطفه شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود.

... بسیار کم حرف بودند، پرحرفی را موجب کمی حافظه می دانستند. بسیار ساده صحبت می کردند به طوری که گاهی آدم گمان می کرد این یک فردی عادی و عامی است... می گفتند شخصیت را باید خدا بدهد و با چیزهای دنیوی هرگز انسان شخصیت کسب نمی کند... آرام و صبور با مسائل برخورد می کردند. با این که وقت زیادی نداشتند ولی طوری برنامه ریزی می کردند که روزی یک ساعت بعد از ظهرها در کنار اعضای خانواده باشند... رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگومگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم... آن دو واقعا مانند دو دوست باهم بودند. در خانه اصلا مایل نبودند کارهای شخصی شان را کس دیگری انجام دهد... ایشان برای بچه ها مخصوصا دخترها ارزش بسیار قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه های ارزنده ای می دانستند. همیشه بچه ها را به راستگویی و آرامش دعوت می کردند. دوست داشتند آوای صوت قرآن در گوش بچه ها باشد. برای همین منظور قرآن را بلند می خواندند و به مؤ دب بودن بچه اهمیت می دادند و رفتار پدر و مادر را به بچه ها مؤ ثر می دانستند. درباره مادرم می فرمود: این زن بود که مرا به اینجا رساند. او شریک من بوده است و هر چه کتاب نوشته ام نصفش مال این خانم است. «

(923)

و) شناخت مقتضیات زمان و مکان

«توجه به جهان اطراف» و بررسی «وضعیت حال و آینده» از نشانه های بارز استاد والامقام، مرحوم علامه طباطبایی است ایشان در سالهای دهه 20 و 30 نقش حساس در هدایت جامعه داشت. با هجوم شبهات دشمنان، سلاح قلم

بدست گرفته و کاری کارستان می کرد. فلسفه مادی و افکار غربی را پوچ و بی مقدار جلوه داد و حساسیتهای زمان را به کار گرفت. هدایت فوج و فوج جوانان کار کم نظیری بود که «علامه» یارای آن را داشت و به خوبی از عهده آن بر آمد. پس از رحلت آیه الله العظمی بروجردی (ره) «حکومت اسلامی» موضوع درس وی گردید و مقالاتی در این زمینه نگاشت و در آنها توانایی حکومت اسلامی را در اداره جامعه و قدرت ولایت فقیه را اثبات کرد.⁽⁹²⁴⁾

ز) همراه با امام (ره)، همگام با انقلاب

از دیر زمان ارادت و علاقه وافری بین علامه و حضرت امام خمینی (رضوان الله علیهما) به چشم می خورده است. چون هر دو از هوا و هوس به دور بودند نسبت به یکدیگر احترام می گذاشتند⁽⁹²⁵⁾ «رابطه دوستانه آن دو بزرگوار از قدیم برقرار و علامه نسبت به حضرت امام احترام قائل بود. نسبت به انقلاب نظر مساعد داشت و از مسائل سیاسی بااطلاع بود. وی نسبت به اوضاع جامعه بسیار ناراضی و از شاه و رژیم او منزجر بود.

یک بار به ایشان گفته شد که شاه تصمیم گرفته است دکترای فلسفه به شما بدهند. ایشان خیلی ناراحت شدند و اعلام کردند به هیچ وجه تن به قبول چنین چیزی نخواهند داد... و در پایان از اصرار زیاد - رئیس دانشکده الهیات آن زمان - گفتند: «من از شاه هیچ ترسی ندارم و حاضر به قبول دکتری نیستم»⁽⁹²⁶⁾

ح) جلوه های هنری و ادبی علامه

خط نستعلیق و شکسته علامه از بهترین و شیواترین انواع خط بود. گاهی استاد از روزهایی که با برادرش در تبریز در دامنه کوههای اطراف از صبح تا به غروب به نوشتن خط مشغول بودند، یاد می کرد. خط هایی که تعجب ایشان را

بر می‌انگیخت و یا سخن از زمانی می‌کردند که علاقه بسیاری به نقاشی داشتند و تمام پول و وقت خود را صرف خرید کاغذ و نقاشی بر آنها می‌نمودند. از جمله جلوه‌های دیگر استاد؛ تجلی ایشان در آینه شعر است. اشعار بسیار ارزشمند و چشمگیری که توسط علامه سروده شده و سرآمد گردیده است. «مرا تنها برد» و «پیام نسیم» و «هنر عشق» از جمله اشعار گرانسنگی است که از علامه باقی مانده است.

ارجعی الی ربک

... سرانجام پس از 81 سال و 18 روز بابرکت و زندگی پرتلاش، روح پاک و الهی آن حکیم عارف و مفسر وارسته به دیار قدسی و ملکوت رهسپار شد. آری در 18 محرم 1402 قمری (24 آبان 1360 شمسی) غبار غم و بیرق ماتم در سراسر میهن اسلامی بر پا شد و دل‌های پاک اندیشمندان و بزرگان عرصه علم و دانش غرق اندوه گردید. حضرت امام خمینی قدس سره ضمن اظهار هم‌دردی، با بریایی مجلس ختم برای مرحوم علامه این ضایعه اسفناک را تسلیت گفتند. و در پی آن دیگر مراجع و شخصیت‌های علمی، مذهبی و اجتماعی چون آیه الله العظمی گلپایگانی قدس سره، آیه الله خامنه‌ای و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در این ماتم جانکاه به سوگ نشستند و مراسم بسیاری بر پا کردند. شاگردان و دیگر ارادتمندان چشمه فیاض الهی با سرودن اشعار پربها، غم اندوه خود را بیان نمودند. و دیگر اقشار مردم یاد و خاطره آن اسوه جاودانه و مرد الهی را گرامی داشتند. (927)

رحمت الهی و درجات خداوندی نصیب همیشه او باد.

شهید آیه الله دستغیب

شهادت: 1360/9/20 ش.

لاله محراب

محمد جواد نورمحمدی

تولد

در عاشورای 1332 ق. در شیراز کودکی به دنیا آمد که چون آن ایام، روزهای پرسوز شهادت سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام بود نامش را «عبدالحسین» نهادند.

خاندان عبدالحسین از سادات حسنی و حسینی به شمار می رفتند که از حدود چهار قرن پیش در شیراز به «دستغیب» معروف شده بودند. سیادت نشان افتخار این خانواده بود و حلقه های نورانی پیوند او را (بازی و دو واسطه) به حضرت «زید شهید» فرزند امام سجاد علیه السلام می رساند. (928)

از این خاندان در طول تاریخ عالمان بزرگ برخاسته اند از جمله امیر فضل الله بن محب بالله حسینی (متوفای 1043)، سید حکیم دستغیب (متوفای 1077)، میرزا ابوالحسن دستغیب (متوفای بعد از 1300 ق.) میرزا هدایت الله (متوفی 1320 ق.) میرزا ابومحمد دستغیب و آقا سید محمد تقی پدر سید عبدالحسین. (929)

تحصیل

سید عبدالحسین درس را از مکتب خانه شروع کرد و با فراگیری قرآن و نصاب و خواندن چند کتاب منظوم منشور فارسی دوره مکتب را پشت سر گذاشت. پس از آن شروع به تحصیل علوم اسلامی نمود و درسهای ابتدایی حوزه علمیه را نزد پدر خواند و از محبت های پدرانه و استادانه اش بهره برد.

در سال 1342 ق. در حالی که یازده ساله بود پدر را از دست داد و در نوجوانی روح لطیفش سخت آزرده و از نعمت پدر محروم گشت.

پس از فوت پدر تحصیلات را در مدرسه خان شیراز ادامه داد و از نورانیت و روحانیت مدرسه نیز بهره مند بود. این مدرسه در مدت حیات خود انسانهای پاک و والاتباری را در خود جای داده بود و آنان با دعاها و خلوص و معرفت خود فضای آن را عطرآگین کرده بودند. صدرالمتالهین شیرازی و بسیاری از عالمان بزرگ در این مدرسه درس خوانده بودند.

او در حوزه شیراز مدتها به تحصیل پرداخت و نزد اساتیدی همچون شیخ اسماعیل، ملا احمد دارابی، و آیه الله ملاعلی اکبر ارسنجانلی دوره مقدماتی و سطح را به پایان رساند پایان یافتن دروس سطح حوزه او همزمان با غائله کشف حجاب رضاخانی بود و دستغیب جوان در همان سنین (حدود 25 سالگی) به مبارزه با این تهاجم بزرگ پرداخت. اما مأموران او را زیر فشار قرار دادند و او نیز در سال 1314 ش. مجبور به حرکت به سوی نجف شد.⁽⁹³⁰⁾ در نجف اشرف تحصیلات خود را ادامه داد و با تلاش پیگیر در طول هفت سال به مقام شامخ اجتهاد نایل آمد.

استادان

آیات عظام: سید ابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاء عراقی، آقا سید باقر اصطهباناتی، شیخ محمد کاظم شیرازی از معماران علمی او در حوزه نجف بودند.⁽⁹³¹⁾

تهذیب

روح جستجوگر آن شهید بزرگوار، بلند پروازتر از آن بود که به درس و بحث بسنده کند و از علوم مرسوم حوزه نجف سیراب شود. عطش عصیانگر او پس از

سالها درس و تدریس آرام نگرفت و او همچنان در پی یافتن صاحب‌دلی بود که بتواند او را به وادی ایمن رسانده، در معرفت خود و خدای خویش به کمال برساند.

در همان ایام این توفیق و موهبت نصیب او شد و به محضر پرفیض استاد اخلاق حوزه نجف، عارف نامور میرزا محمد علی قاضی تبریزی رضوان الله علیه راه یافت و در مکتب عرفانی او رشد کرد.

پس از گذشت چند سال مرحوم قاضی به سرای باقی شتافت و او به محضر آیه الله آقا شیخ محمد جواد انصاری همدانی را یافت و مدتها تحت نظر وی راههای ظریف و لطیف معرفت نفس را طی کرد. ارتباط او با آیه الله انصاری همدانی در ایامی بود که وی در شیراز به سر می برد و برای استفاده از استاد به همدان می رفت. ⁽⁹³²⁾

سفر به عنایت دوست

سال 1321 ش. آیه الله با کوله باری از علم و معرفت عزم سفر به سوی شهر خود کرد. در این کوچ مبارک لطایفی نهفته بود که نشان از عنایت خدای سبحان و ولی عصر (عج) به ایشان داشت. او خود در ابتدا اندیشه بازگشت به شیراز را نداشت اما روزی به درس آقا شیخ محمد کاظم شیرازی حاضر شد و استاد به ایشان گفت: آقای دستغیب یکی از علما برای شما خواب خوبی دیده است بهتر است شما بهر شیراز برگردید. او در حالی که سخت مشغول تحصیل بود و در صورت ماندن، در آسمان فقاهاست درخششی شایسته می نمود اما قصد بازگشت کرد.

داستانی که حاج مؤمن شیرازی ⁽⁹³³⁾ حکایت کرده نشان از توجه اولیا الهی به سید عبدالحسین دستغیب دارد و آن چنین است: در جوانی خادم مسجد سردرک

بودم. مدتها بود که آرزوی دیدار حضرت حجت (عج) را داشتم شوق دیدار چنان در جانم شعله می کشید که خورد و خوراک را از من گرفته، از خوردن و آشامیدن غافل می شدم. با این حال عهد کردن تا آقا را نبینم چیزی نخورم. دو روز گذشت و من هیچ غذا نخورده بودم. تشنگی بر من سخت گرفت بناچار جرعه ای آب نوشیدم و بیهوش شدم. ناگاه صدایی را شنیدم که مرا صدا می زند. حاج مؤمن برخیز مگر نمی دانی کاری که انجام دادی (نخوردن و نیاشامیدن) در دین اسلام حرام است. دیگر از این کارهای نامشروع بپرهیز.

از صدایش جانی گرفتم و برخاسته، نشستم که چشمم به صورتی پرجمال افتاد و آقا را بالای سرم دیدم. به من فرمود حاج مؤمن برای غذا می فرستم، بخور. آقا سید هاشم (امام جماعت مسجد سردزک) نیز به مشهد می روند شما هم با ایشان بروید. چون به قم رسیدید شخصی را ملاقات خواهید کرد، به دستورش رفتار کنید آنگاه به من خرج سفر مشهد را مرحمت کردند و از برابر چشمم ناپدید شدند.

به حال خود که آمدم ثلث از شب گذشته بود و در مسجد هیچ کس نبود شنیدم کسی کوبه در را می کوبد. رفتم در را باز کردم، آقای پشت در بود، عبایی بر سر کشیده و شناخته نمی شد. ظرف غذایی به من داد و دو مرتبه گفته: این غذا را تنها بخور.

چنان بوی عطری از غذا به مشام رسید که تا به حال هرگز غذایی با آن بو ندیده بودم در خود قدرت عجیبی احساس کردم و مشغول کارهای مسجد شدم. پس از چند روز با آقا سید هاشم به طرف مشهد حرکت کردیم. دو روز در قم ماندیم. در یکی از روزها در حرم حضرت معصومه زیارت می خواندم که مردی قباپوش با عبایی قهوه ای بر دوش و کلاه پشمی معمول آن زمان بر سر به من

گفت: حاج مؤمن، در صحن منتظر شما هستم. پس از زیارت شما را ملاقات می‌کنم. پس از زیارت به دیدارش شتافتم. با وقار بود و متین و آثار زهد و تقوا در چهره اش نمایان. گفت به تهران می‌روید و پس از ده روز دیگر دروازه تهران شما را ملاقات خواهم کرد.

(او با ما همسفر شد و) چون نزدیک مشهد رسیدیم و گنبد حضرت رضا علیه السلام درخشش کرد ماشین در جایی ایستاد و آن عارف روشن ضمیر به من گفت: تمام این سفر و برنامه‌ها برای الان بوده است. حاج مؤمن مرگ من نزدیک شده، غسل و کفن و دفن من به عهده شماست. کفنم را همراه آورده‌ام. دوازده تومان پول هم به من داد و گفت این پول هم خرج مراسم خاک سپاری، گفتم حالا تکلیف من چیست؟ گفت:

سیدی از اهل شیراز که تحصیلاتش در نجف تمام شده به شیراز بر می‌گردد با او مجالست داشته و همراهش باش که برای تو سودمند است. نشانه این سید آن است که مسجد جامع شیراز را که زیر خاک پوشیده است با کمک مردم احیا می‌کند. شما قبل از آن سید می‌میرید و آن سید عهده دار دفن شما خواهد شد. بدان که آن سید را شهید می‌کنند.

آن نیک مرد در همان محل رو به قبله خوابید و جان سپرده و او را به مشهد برده، با شکوه فراوانی به خاک سپردیم. ⁽⁹³⁴⁾

تلاش برای جامعه

در سال 1321 ش. آیه الله دستغیب بر خلاف میل خود و به توصیه استادانش به ایران بازگشت. بنابراین آیت خدایی، عارف سالک شیرازی با گرفتن اجازه اجتهاد از استادانش به شیراز مراجعت کرد.

با آمدن به شیراز از ابتدا در مسجد طالبیون به اقامه جماعت پرداخت و پس از آن چون ماه رمضان نزدیک می شد و جمعیت زیادتر، صلاح دیده شد که طاق منبری مسجد جامع عتیق شیراز را (شبستان وسطی مسجد جامع) نخاله برداری و آماده انجام مراسم ماه رمضان شود. این کار با زحمت فراوان انجام شد و مسجد تا حدودی آماده پذیرایی زائران خانه دوست شد.

پس از ماه رمضان و زمینه سازی ها آقای دستغیب تصمیم گرفتند مسجد را از آن غربت در آورند و آن بنای مقدس و دیرینه را احیا نمایند. بر این اساس کار را شروع کردند. پس از چندین سال تلاش پیگیر سید خوب شیراز و مردم مؤمن آن دیار کار تکمیل بنا پایان یافت.⁽⁹³⁵⁾ از آن پس شهید دستغیب در مسجد جامع عتیق کار فرهنگی وسیعی را شروع کرد.

او که از پشتوانه غنی اخلاقی برخوردار بود انسانهای زیادی را جذب مسجد کرد. شیوه های تربیت اسلامی را در قالبی لطیف برای نسلهای جامعه مطرح کرد و خود عملاً به تربیت جوانان و مستعدان جامعه اسلامی همت گماشت. بسیاری از سوره های قرآن را در آن روزگاران تفسیر کرد (که در بخش تالیفات از آن نام خواهیم برد) و زمینه تربیت عده ای را فراهم نمود. این برنامه های زندگی ساز تا قبل از سال 1340 به خوبی پیش می رفت و او در این کار پر توفیق ترین بود. علاوه بر این در شیراز نیز کارهای خدماتی فراوانی را بنیان و تکمیل کرد. از ساختمان مساجد و مدارس و تعمیر آنها و تاسیس مراکز خدماتی و خیریه گرفته تا ایجاد مشاغل گوناگون برای کارگران و بیکاران و دستگیری مستمندان همه را عهده دار شد و از عهده خدمت و تلاش به نحو شایسته برآمد.

شایستگی های روحی

گرچه آیه الله دستغیب در خدمت به مردم مضایقه نمی کرد و زمان بسیاری به این کار اختصاص می داد، حال و هوای دعا و مناجات را رها نکرد بلکه چون در عرصه اجتماع آسیب پذیری بیشتری وجود دارد باید از سلاح و سپر دعا و یاد حق بیشتر جست.

همسر ایشان نقل می کند که در برخی از شبها ناله های پرسوز و گداز آقا خواب را از من می ربود و نمی توانستم بخوابم. به غذایی ساده بسنده می کرد و زیاد می شد که به نان و پنیری راضی بود. بعضی روزها با نان پیاز سر می کرد و هرگز معترض نبود. (936)

بعضی از شبها با دوست بزرگوارش حاج مؤمن پیش هم بودند و به مناجات مشغول و شبهای ماه رمضان تا صبح به دعا و نیاز به درگاه دوست قیام می کردند. (937)

برخوردهای اجتماعی، خانوادگی تربیتی اش همه از خودسازیهای پیوسته در طول عمرش حکایت می کرد. با اینکه هشت فرزند داشت به امور همه با صبر و حوصله می پرداخت و خیلی مراقب بود بچه ها مادرشان را اذیت نکنند اساساً او نسبت به همسرش احترام خاص قائل بود. هیچ گاه برای بیدار کردن بچه ها برای نماز صبح یا کار دیگر سرزده بر آنها وارد نمی شد بلکه در می زد و آنها را صدا می کرد. یکی از دختران آن سالک پرهیزگار می گوید: برای نماز صبح در می زد و مرا چون خیلی زود بیدار می شدم و سحر خیز بودم با این عنوان زیبا صدا می زد: خانم بهشتی، خانم بهشتی، وقت نماز است. پاشو! (938)

صبحها به پیاده روی می رفت و از نسیم صبحگاه استفاده می کرد. در راه بازگشت نان می خرید و به خانه می آمد. سپس چای و صبحانه را آماده می

کرد. ما را صدا می زند تا با هم صبحانه بخوریم.⁽⁹³⁹⁾ براستی خداوند درزمین عده ای را بر می گزیند و فراوان شایستگی های انسانی را نصیبشان می کند به طوری که هر دوستدار کمالی را به سر وجد می آورد.

در سر سفره، بسم الله آغازین را بلند می گفت و پس از هر لقمه باز بلند می گفت الحمد لله. این طور بچه ها نیز یاد می گرفتند.⁽⁹⁴⁰⁾ در مسائل خانوادگی نه جبارانه برخورد می کرد نه بی تفاوت بود و نه از دیگران سلب اختیار می کرد. یکی از فرزندان ایشان نقل می کند: هنگامی که خواهرم می خواست ازدواج کند چهارده ساله بود. او را در اتاق بالا صدا زد و با او حرف زد. به او گفته بود. بین دختر جان، آقای... را من از بچگی می شناسم. فرد لایقی است. این آقا از کوچکی نمازش ترک نشده. من نظرم این است که شما در صورت ازدواج با ایشان سعادت مند می شوید. نظر خودت چیست؟

هر چه شما بگوئید آقا جان!

و آقا گفته بود: شما می خواهیم زندگی کنید، من چی بگم؟!⁽⁹⁴¹⁾

در شیوه زندگی معتقد بود که: ما باید از همه مردم سطح زندگی مان پایین تر باشد تا مردم به روحانیت شیعه بدبین نشوند. روزی یکی از دخترانشان به ایشان می گوید: آقا جان، پول بده برم لباس بخرم! آقا می گوید: «وصله لباست کو؟» یعنی چنین نیست که لباس انسان تنها به دلیل اینکه نو نیست نیازمند تعویض باشد.⁽⁹⁴²⁾

کرامت ها

عارف بزرگوار شیرازی آقا سید عبدالحسین دستغیب همان طور که در علوم رسمی و اندیشه های متداول علوم اسلامی تلاشی پیگیر کرده و در آستان قرآن و عترت بار تحصیل بر زمین نهاده و سالیان متمادی به فیض بری از چشمه ساز

زلال این دو گوهر گرانبها اشتغال داشت، بی هیچ سستی و مسامحه ای در تهذیب نفس - به معنای واقعی آن - و سیر سلوک به سوی دوست کمر همت بسته بود.

وجود شریف ایشان از اندیشه مرید پروری به دور بود اما به دلیل بروز شرایط گونه گون از لطافت‌های روحی خود مدد می گرفت و در راه دستگیری دیگران دریغ نمی کرد. و کرامت چیزی جز این نیست که انسان از عنایت‌های ماورای طبیعی در راه خدای متعال و به اجازه او بهره گیری کند در اینجا به چند نمونه از کرامت‌های آن نیک سیرت اشاره می کنیم.

الف) نماینده مهدی (عج)

سیدی در حالی که دو بچه اش را به همراه داشت از روستاهای بوشهر به شیراز آمده، در حوزه علمیه شیراز از یکی از طلاب سراغ منزل آقای دستغیب را می گرفت. لباسهایش روستایی بود و گیوه های ملکی به پا داشت. به او گفته شد با آقای دستغیب چکار دارید؟

- عرض داشتم.

چون اصرار کردند، در حالی که نگاه به یکی از بچه ها که صورتی زرد و جسمی نحیف داشت، کرده، پاسخ داد: بچه ام مریض شده بود. او را به بوشهر بردم جوابش کردند و گفتند: باید زود او را به شیراز برسانی. من که پولی نداشتم تا خرج سفر و دوا و درمان کنم، سرگردان و درمانده شدم. در آن حال به حضرت مهدی (عج) متوسل شدم. ناگهان دریافتم که حضرت مهدی مرا پذیرفته و به من گفتند: ناراحت نباش! به شیراز برو آنجا نماینده ما آقای دستغیب کمک می کند و کارت را اصلاح می نماید.

آن سید را به خانه آقای دستغیب بردند و چون آنجا رسیدند به محض ورود آن پیرمرد، آیه الله دستغیب با او احوالپرسی گرمی کرد و بدون آنکه حرفی زده شود یا خودش سؤال بکند، گفت: بچه ات را همراه آورده ای؟ حالش خوب است؟ غصه نخور، خودم تمام خرجش را به عهده می گیرم. ⁽⁹⁴³⁾

ب - نامه بی نام و نشان

یکی از طلاب حوزه علمیه شیراز می گوید:

در حوزه شیراز درس می خواندم و اندیشه ازدواج در سر داشتم اما از نظر اقتصادی دچار مشکل بودم و آیه الله دستغیب نیز مرا خوب نمی شناخت تا از ایشان استمداد کنم. با خود اندیشیدم که نامه ای بی نام و نشان خدمت آقا نوشته، درددل خود را با ایشان در میان بگذارم. این کار را کردم ولی دلهره ای داشتم. چند روز بعد آقا به مدرسه آمدند و از طلاب احوالپرسی و دلجویی کردند. هنگام رفتن رو به من کرد و گفت:

«آقای... حاجت برآورده است. بعدا به منزل ما بیایید» دهانم از تعجب باز ماند. اگر چه در دل غرق سرور شده بودم ولی نمی دانستم که او چگونه فهمیده است نامه را من نوشتم در صورتی که هیچ کس جز من از این ماجرا خبری نداشت؟!!

بعدا به منزل آقا رفتم مقداری پول مرحمت کردند. با آن پول ازدواج کردم و دیدم مقدار پولی که آقا داده اند درست به اندازه مخارج ازدواج من بوده است. نه کمتر و نه زیادهتر؟! ⁽⁹⁴⁴⁾

سر خدا که عارف سالک به کس نگفت درحیرتم که باده فروش از کجا شنید

حافظ

زندگی مبارزاتی

آیه الله دستغیب از طلوع مبارزات حضرت امام (ره) در سال 41 همراه و همگام با آن حضرت و به عنوان یک سرباز راستین مطیع و پشتیبان امام بود. او یکی از ارکان مهم انقلاب بود و منطقه فارس به برکت وجود او در انقلاب پیشگام شد. از همان سالهای ابتدای حرکت‌های انقلابی، آقا برنامه های اسلامی را بر ضد طاغوت با درایت رهبری کرد. از شیراز پیوسته نامه ها و اطلاعیه های امام و نیز سخنرانیهای آتشین ایشان تکثیر می شد. به دورافتاده ترین نقاط ایران فرستاده می شد. یک نوار نیز به خدمت امام ارسال می شد و ایشان از روی تعجب می فرمودند: این هفته سید چه گفته! چه کرده!⁽⁹⁴⁵⁾

ایشان در پی حمله به فیضیه به بسیاری از علما نامه نوشتند و آنان را نسبت به اعمال رژیم هشدار دادند و به همکاری و همدلی برای مقابله با طاغوت پهلوی دعوت کردند. در حوادث 15 خرداد سخنرانی شدیدی در مسجد گنج کرد و پس از آن شب به منزل آقا حمله شد. یاران ایشان توانستند او را از معرکه بیرون برند ولی در آن شب کماندوهای رژیم وحشی گری هایی کردند که روی خونخواران تاریخ را سفید کرد. بسیاری را تا سرحد مرگ شکنجه کردند. عده ای زیادی را دستگیر کردند و چند نفر از رجال روحانی و بزرگ شهر را به تهران بردند و پس از سه روز آقا سید عبدالحسین را نیز به زندان عشرت آباد تهران روانه کردند. ایشان پس از مدتی به عنایت خداوند به طور معجزه آسا از زندان آزاد شد و به شیراز بازگشتند.⁽⁹⁴⁶⁾

در سال 1343 نیز آقا را شبانه گرفته و به زندان قزل قلعه بردند و در آنجا مدتی با شهید قاضی طباطبایی (اولین شهید محراب) در یک زندان بودند. آقا تا سال 1355 همچنان در مبارزه بود و مسائل انقلاب و کشور را زیر نظر داشت.

در آن سال مسافرتی به نجف نموده، با امام دیدار کردند و در مسائل مختلف انقلاب به بحث و گفتگو نشستند. در سال بعد نیز باز به نجف و دیدار امام شتافتند و در این نشستها هم اخبار ایران به امام منتقل می شد و هم از امام نسبت به تسریع حرکت انقلاب دستور گرفته می شد.

در رهبری انقلاب اسلامی در شیراز نقش مؤثر دو شخصیت بزرگ شیراز، آیه الله دستغیب و آیه الله محلاتی حایز اهمیت است و ابتکارات و اندیشه های نو شهید دستغیب درخششی خاص دارد. در همان دوران آقا از مردم خواسته بودند وقت نماز در هر کجا هستید اذان بگویید، اذان شعار و شعور اسلامی ماست و باید در همه جا بر زمینیان و آسمانیان زمزمه شود چنان این اندیشه برای رژیم رعب آور و مساءله آفرین شد که در اسناد ساواک به مرکز هشدار دادند و اعلام کردند ممکن است این سیل اذان گویان کوی و برزن و بازار و خیابان به یک عصیان عمومی بر ضد رژیم تبدیل شود و باید به سرعت از آن جلوگیری شود. (947)

همانگ کردن علمای شیراز که دستوری از طرف رهبران نهضت به همه استانها و شهرستان ها بود و نیز اقدامات بجا و شدید نسبت به تغییر تاریخ شمسی به پهلوی و جشنهای فسادانگیز و سراسر فحشای «هنر» از حرکتهای انقلابی آن شهید بزرگوار به حساب می آمد.

پس از حادثه 17 شهریور و کشتارهای خونینی که در تهران و برخی شهرستانها رخ داد آقا با سخنرانی و اعلامیه فریاد اسلام خواهی برآورد. اگر چه در آن ایام انقلاب، مذابه های آتشی شده و خاندان پهلوی را دامنگیر کرده بود، باز آنان چون در آب افتاده ای ناآشنا به امید نجات دست و پا می زدند. پس از 17 شهریور شبانه به منزل مرجع دینی اهل شیراز ریختند و آیه الله

دستغیب را در حالی که سخت مریض بود با خود به تهران بردند و پیرمرد کهنسال چون او را که در حدود هفتاد سال داشت چند ماه زندان کردند.⁽⁹⁴⁸⁾ با طلوع بهار آزادی آیه الله دستغیب همچنان در برابر مشکلات توطئه ها پولادین ایستاد و در بازسازی جامعه اسلامی همت گماشت. در سال 1358 حضرت امام (ره) ایشان را به امامت جمعه شیراز منصوب کردند و آقا تا آخرین لحظات حیات در سنگر مقدس نماز جمعه به دفاع از ارزشهای نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخت.⁽⁹⁴⁹⁾

تاءلیفات

شخصیتهای جامع بیش از هر کس دیگر شایسته تکریم بی دریغ اند و آیت بزرگ شیراز، دستغیب انسانی رهیده از بند هواها بود که در علم و عمل، مبارزه و خدمت، مردانه و راسخ قدم سلوکی زیبا داشت. او گرچه عارفی سالک، خطیبی توانمند، فقیهی صاحب نظر و مبارزی نستوه بود، نه در کوران مبارزه و نه در اوج حالات لطیف روحی از خدمت فرهنگی و انسانی برای جامعه اش دریغ نکرد. که او اگر تنها خداپسندانه زندگی کرده بود و بس، خیر فراوانی را نصیب جامعه اش نموده بود. اما او هم جهاد نمود، هم تدریس داشت، هم به تاءلیف کتب فراوانی دست زد که در ذیل به ذکر نام اندیشه های مکتوب او بسنده می کنیم:

1. آدابی از قرآن، 2. سرای دیگر، 3. معارفی از قرآن، 4. رازگویی و قرآن، 5. قلب قرآن، 6. حقایقی از قرآن، 7. معراج، 8. قیامت و قرآن، 9. بهشت جاویدان، 10. فاتحه الکتاب، 11. صلوة الخاشعین 12. بندگی راز آفرینش 13. ایمان 14. گناهان کبیره 15. گنجینه ای از قرآن 16. سید الشهداء 17. زندگانی صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام 18. قلب سلیم 19. استعاذه 20. شرح فوائد

الاصول شیخ انصاری 21. شرح کفایه الاصول آخوند خراسانی 22. تقریرات درس فقه و اصول آیه الله العظمی شیخ محمد کاظم شیرازی (از مراجع نجف) 23. داستانهای شگفت 24. رساله توضیح المسائل مطابق نظرات فقهی آن حضرت. و غیر آن که به 56 اثر می رسد.

بسیاری از کتابهای آن بزرگ به عربی ترجمه و بارها چاپ شده است. اندیشه های خالص و صحیح آن بزرگمرد اشتیاق فراوان افراد به کتابهای او را موجب شده است. کتابهای ایشان دارای سه خصوصیت مهم است: اول اینکه بر اساس نیازهای اخلاقی و اجتماعی جامعه تنظیم شده و مشکلات روحی را به درستی مطرح می کند. دوم سادگی و روانی این نوشته هاست. و دیگر اعتبار و استواری آن اندیشه هاست که امیدواریم جامعه اسلامی از این سفره پر نعمت بهره فراوان برد، ان شاء الله.

خدمات

چهل سال خدمت و تلاش پیگیر آیه الله دستغیب برای مردم شیراز فراموش ناشدنی است. عالمی شیعی که با اندیشه و عملی بسیار ارزشمند عمر خود را در خدمت و پاسداری از ارزشهای اسلام صرف کرد و برای مردم مسلمان چون پدری شفیق بود. در اینجا از خدمات انجام شده آن نیک سیرت شیرازی با اشاره ای مختصر یاد می کنیم.

1. بازسازی مسجد جامع شیراز: از آثار باستانی ارزشمند که رو به ویرانی نهاده بود. آقا آن را به صورت زیبایی مرمت و بازسازی کرد.

2. نوسازی مدرسه علمیه حکیم

3. تاسیس حوزه علمیه آیه الله دستغیب

4. مسجد الرضا

5. مجتمع خاتم الاوصیاء

6. مجتمع مرد اول

7. شهرک شهید آیه الله دستغیب

8. مسجد شهید خلیل دستغیب

9. مسجد المهدی

10. مسجد روح الله

11. مسجد امام حسین

علاوه بر اینها از کمکهای فراوان آیه الله دستغیب به مساجد شهر به روستاهای شیراز و مشارکت در اینجا فضاهای آموزشی مذهبی، خدماتی را می توان نام برد که از ذکر خصوصیات آن معذوریم.

شهادت

در سال 1360 ش. منافقین طرح ترور آیه الله دستغیب را تهیه کرده، مدتها برای جمع آوری اطلاعات تلاش کردند. تشکیلات منافقین زمان ترور را روز جمعه 13 آبان تصویب کرد و برای این کار دختری به نام گوهر ادب آواز انتخاب شد. او به موجب مشکلات خانوادگی از کانون خانواده رهیده و در شیراز جذب تشکیلات منافقین شده بود. برنامه ترور روز 13 آبان غیرمنتظره به هم خورد و بخشی از تلاش گروه هدر رفت. اما آنان در پی فرصتی دیگر برآمده نقشه یک ترور انتحاری را شکل دادند و ضارب باید خود طعمه هوس تشکیلات شود. (950)

آن سوی دیگر حالات و واردات روحی آقا سید عبدالحسین به او خبر از یک واقعه می داد. گاهی که به آقا بیشتر مواظب خودتان باشید، می گفت:

شهادت افتخار است، مگر شما حسودی تان می شود که من به مقامی برسم،
افتخاری نصیبم شود!

آقا معمولاً شبها در ساعت معینی از خواب بر می خواستند ولی شب جمعه
پس از ساعتی استراحت ناگهان از خواب بیدار شدند. سرشان را در دستانشان
می گیرند و مرتب «لا حول و لا قوة الا بالله» می گویند همسرش می گوید: آقا
آب می خواهید؟ ناراحتی دارید؟ جوابی نمی شنود. اصرار می کند و آقا می
گوید دیگر جز به اشاره سخن نمی گویم! مشهدی حیدر خادم می گوید: صبحها
که می رفتم ایشان همیشه پشت میز نشسته بود ولی آن روز جمعه در اتاق قدم
می زد و «لا حول و لا قوة الا بالله» می گفت. همه این حالات حکایت از این
داشت که بار سنگین معرفتی در جانش ریخته اند و او در تحمل آن از زلال یاد
حق استمداد می کند و سخن جز یاد حق در کام کشیده است. همسرش می
گوید آنگاه که خواست برای نماز جمعه خارج شود دو اشاره کرد که من بعدها
فهمیدم یعنی چه. و آن دو اشاره، یکی به خود و دیگری به سوی آسمان بود!
یعنی که روز پرواز من به آسمان فرارسیده است.

آقا به طرف نماز جمعه حرکت کرد. ناگهان در مسیر خانمی از در خانه ای
به طرف آقا آمد. چون معمولاً افراد در راه به آقا نامه می دادند و آقا سخت پروا
داشت که پاسداران مانع شوند آن خانم خیلی سریع خود را به آقا رساند و در
سال 11/25 دقیقه بود که در یک لحظه زمین و زمان، کوچه پس کوچه های
اطراف خانه آقا آتش شد! انفجاری مهیب رخ داد و پس از لحظه ای آقا غرق
در خون شد و آیت نیک کردار حق، دستغیب، صد پاره به سوی دوست عروج
کرد.

چون کفن آقا را آوردند کیسه ای کوچک به همراه آن بود که معلوم نشد چیست. یک هفته بعد از خاکسپاری چندین نفر خواب دیدند که آقا می گوید تکه گوشتهای من لابه لای دیوارها و اطراف است به من ملحق کنید! هنگامی که آنها را جمع کردند دریافتند آن کیسه برای این مقدار از بدن آقا بوده است و این خود شاهی دیگر بر آن بار معرفت قبل از عروج بود.

شهید آیه الله صدوقی

شهادت: 1360/4/11 ش.

مهتاب کویر

محمود خسروی، محمد جواد نورمحمدی

زادگاه

یزد شهر عالمان دین پیشه زادگاه اوست. شهری تاریخی با مردمی اصیل و فرهنگی که در طول تاریخ عالمان فرزانه ای را تقدیم نموده است. از جمله این صاحبان اندیشه و عمل می توان به حاج شیخ عبدالکریم یزدی معروف به آیه الله مؤسس (بنیانگذار حوزه علمیه قم) و آیه الله سید محمد کاظم یزدی صاحب کتاب «عروة الوثقی» اشاره کرد.

تولد و نیاکان شهید صدوقی

روز هشتم ماه صفر 1327 قمری فرزندی در خانه میرزا ابوطالب به دنیا آمد که مایه چشم روشنی اهل خانه شد و لبخند شکر و رضا را بر لبان میرزا ابوطالب نشانید. پدر نام او را «محمد» گذاشت و وجودش را به نام مبارک رسول گرامی اسلام تبرک نمود.

میرزا ابوطالب خود فرزند میرزا محمد رضا کرمانشاهی و او فرزند آخوند ملامحمد مهدی کرمانشاهی بود. آخوند ملامحمد مهدی به دلیل افشاگری و ستم ستیزی اش توسط فتحعلی شاه قاجار از کرمانشاه به یزد تبعید شد. او در این شهر امور دینی مردم را به دست گرفت و پس از فوت او فرزندش میرزا محمدرضا کارهای پدر را دنبال نمود و اداره امور شرعی مردم را به عهده گرفت.

آیه الله صدوقی در هفت سالگی پدرش را از دست داد و در نه سالگی مادر را و بدینسان در اولین مراحل حیات دو یاور خود را از دست داد. با از دست دادن پدر پسر عمویش میرزا محمد کرمانشاهی سرپرستی او را به عهده گرفت.

تحصیل

آیه الله صدوقی تحصیل را از مکتب خانه های قدیم آغاز کرد و از همان ابتدا هوش سرشارش موجب اعجاب همگان بود در سن 13 سالگی وارد مدرسه عبدالرحیم خان یزد شد و به کسوت اهل علم و روحانیان در آمد. مقدمات علوم اسلامی را تا لمعه (شهید اول) و قوانین الاصول (میرزای قمی) فراگرفت پس از آن به اصفهان رفته و در مدرسه علوم دینی امام صادق چهار باغ ساکن شد اما بروز برخی مشکلات از جمله نبود امکانات و شدت سرما و یخ بندان آن سال او را مجبور به بازگشت به یزد کرد و تحصیل در حوزه علمیه اصفهان بیش از یکسان نیاید.

حدود سال 1348 بود که با دختر عموی خود «میرزامحمد کرمانشاهی» ازدواج نمود. در سال 1349 روانه شهر قم شد تا تحصیل را ادامه دهد. در حوزه پر عظمت قم دانش و امانتداری او مورد توجه بزرگان قرار گرفت و آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قسمتی از کارها از او کمک گرفت. یکی از کارهای او تقسیم شهریه حاج شیخ عبدالکریم بود. در آن زمان رسم چنین بود که افراد وجیه و سرشناس شهریه را تقسیم می کردند تا پرداخت شهریه به بزرگان محترمانه صورت گیرد و این انتخاب خود نشان دهنده شخصیت اوست. حافظه ای قوی داشت به طوری که در روز عده زیادی را شهریه می داد و نام و مقدار پرداختی را شب یادداشت می کرد و تمام افراد و مبالغ را کاملاً به خاطر داشت.

استادان

شهید صدوقی در ایام حیات پر برکت علمی خویش از استادانی بهره گرفته است که به ذکر نام آنان این اوراق را متبرک می نماییم.

1. امام خمینی ؛ حضرت امام رضوان الله علیه از کسانی بود که معاصر تاءثیرپذیری فراوانی از این شخصیت برجسته قرن داشته است و چنین است که امام نیز در زمره استادان شخصیت اوست.

2. آیه الله شیخ عبدالکریم یزدی

3. آیه الله سید صدر الدین صدر

4. آیه الله سید محمد تقی خوانساری

5. آیه الله سید محمد حجت کوهکمره ای

از جمله استادانی که شهید صدوقی در یزد از محضرشان بهره برده است می توان از: سید علی محمد کازرونی که ایشان از این استاد فرزانه با عنوان سید الاستاد یاد می کرد و نیز آقا شیخ غلامرضای فقیه خراسانی که از روحانیان خدوم و نیک سرشت آن دیار بوده، یاد کرد.

تدریس و شاگردان

شهید صدوقی علاوه بر تلاشهای ارزشمندی که در حوزه انجام می داد تحصیل و تدریس علوم اسلامی را در اولویت زندگی خودش قرار داده بود و در مسند تدریس از استادان برجسته و ارزشمند حوزه به حساب می آمد او در مدت تدریس شاگردان فراوانی را تربیت کرد که به ذکر نام چند نفر از آنان بسنده می کنیم:

1. استاد علامه محمد تقی جعفری تبریزی

2. متفکر شهید مرتضی مطهری

3. شهید قدوسی

4. آیه الله جنتی

5. آیه الله فاضل لنکرانی

6. آیه الله صانعی

7. آیه الله سید هاشم رسولی محلاتی.

دوران مبارزه و اندیشه های سیاسی

روح شهید صدوقی یک روح ناآرام و پرخروش بود، سستی و آسوده طلبی در شخصیت او محلی نداشت او برای تلاش، خدمت و مبارزه آفریده شده بود مبارزه او از زمان رضاخان آغاز شد. دسیسه های رضاشاه ضربه های سهمگینی بر تشکیلات مذهبی و حوزه های علمیه زد و از این رهگذر سختی های فراوانی را بر روحانیان و اقشار مذهبی هموار کرد در این جو یاس و ناامیدی شهید صدوقی چهره پرنشاط و مقاوم حوزه بود که در جلسات ؛ روح امیدواری و مقاومت را در روحانیان حوزه می دمید و این خصوصیتی بود که بسیاری از عالمان آن زمان توجه داشتند و در شرح زندگی آن بزرگ مرد بیان شده است.

در سال 1320 رضاخان در راه خروج از ایران در اطراف قم ماشینش خراب می شود و بدون اجازه وارد باغ ایشان می شود و آیه الله صدوقی با بی توجهی و اعتراض او را از باغ بیرون می کند این شجاعت و جسارت ایشان به محمد رضا پهلوی می رسد و در زمان سلطنت روزی در عبور از یزد قصد انتقام گرفتن از ایشان را داشت اما خدا نخواست و او از نفوذ آن روحانی تلاشگر یزد هراسید و از این کار صرف نظر کرد.

پس از آن هر روزی از زندگیش به گونه ای با مبارزه گره خورده بود و این پیوند تا پایان عمرش ادامه یافت و شهادت نقطه جدائی این مبارزه با ورود

حضرت امام به مبارزه به صورت جدی و منسجم ادامه یافت و وارد مرحله جدیدی شد و او در همه این مراحل با امام خمینی ارتباطی تنگاتنگ و سعی در اجرای نظر ایشان داشت.

در حمایت از گروه فداییان اسلام از هیچ کاری فروگذار نبود به طوری که سید عبدالحسین واحدی برای پنهان شدن به خانه او پناه می برد و ایشان او را دو روز پشت آینه دیواری اتاق پنهان می کند و او را از دست مأموران رژیم نجات می دهد.

با رسیدن سال 1330 و فوت رهبر مذهبی یزد عالم پرهیزگار و عابد پاک طینتی آقا شیخ غلامرضا فقیه خراسانی با درخواست مردم و توصیه حضرت امام و بزرگان ایشان به یزد هجرت می کند و در آنجا نیز مبارزات را ادامه می دهد و چنان وسیع و فراگیر عمل می کند که تمامی استان یزد و بخشی از مناطق دیگر ایران به صحنه مبارزان علیه رژیم کشیده می شوند. از آن پس در اکثر مقاطع مهم علما و روحانیان یزد به همراه شهید صدوقی اعلامیه می دادند و یا شهید صدوقی خود به تنهایی به افشاگری می پرداخت.

در پانزدهم خرداد در مبارزه با مظاهر فساد و تمدن غرب، کشف حجاب، تبدیل تاریخ شمسی با تاریخ شاهنشاهی که مورد اعتراض بسیاری از روحانیون بود و همچنین جشنهای هنر و در خیلی از وقایع سیاسی و اجتماعی آن روز این پیر روشن ضمیر یزد؛ صدوقی بزرگ بود که به میدان می آمد فریاد می زد. اعلامیه می داد و شجاعانه حرف خود را می زد. در اوج حرکت های انقلاب خروشی فروتر یافته بود و از هیچ تلاشی فروگذار نبود. در آن زمان در حدود 70 سال عمر داشت اما برای همدردی با تبعیدیان به آنان سر می زد و یا فرزندش حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد علی صدوقی را به

عنوان نماینده می فرستاد تا از مبارزان دربند دلجویی کند. مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای که در آن ایام در ایرانشهر تبعید بودند از این روحیه ایشان چنین یاد می کند: «این کار (سرزدن به تبعیدیان) از روحانی ارزشمند، محترم و معمری مثل ایشان خیلی نادر و کم نظیر بود. علمای شهرستانها خیلی به این کار نمی پرداختند که راه بیفتند و به دید و باز دید تبعیدیها بروند اما ایشان این کار را کردند و از تعقیباتی که ممکن است داشته باشد هرگز هراسی نکردند.»

پس از پیروزی انقلاب نیز تلاش خستگی ناپذیر ایشان ادامه یافت تا اینکه در پی درخواست مردم با حکم حضرت امام به امامت جمعه یزد منصوب شدند. حکم حضرت امام چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجة الاسلام و المسلمین آقای صدوقی دامت افاضاته

پس از اهداء سلام و تحیت در این موقع حساس که لازم است مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام گوشزد ملت شود مقتضی است جنابعالی در یزد اقامه نماز جمعه نموده و مردم را به وظائف شرعی و ملی آنان آشنا فرمایید از خداوند تعالی عظمت اسلام و مسلمین را خواهانم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمينی

جلوه های ویژه نستوه کویر

در وجود گرانبهای شهید محراب آیه الله صدوقی زیباییهای گرد آمده بود که ذکر آن مسئله آموز است.

1. صداقت و پاکی: درون و برونش یکی بود آنچه می خواند و می دانست عمل می کرد، قرآن کتابی بود که هیچگاه از او جدا نمی شد. شبها بدون استثنا برای نماز شب بر می خاست، ادب و متانت او کم نظیر بود و روزهای عید مردم و مسئولان به دیدارش می شتافتند و او بدون استثنا برای همه بر می خواست و این کار را نه از روی اکراه و بی میلی که با نشاط و اشتیاق انجام می داد.

2. مطیع امام: مقام رهبری در این باره می فرمایند: «او تسلیم و مطیع امام بود، فکرش عقیده اش و عملش در جهت و در خط فکر و عقیده و عمل امام بود و هیچگونه رایی و فکری را بر رای و فکر امام ترجیح نمی داد. به همین دلیل بود که از اول انقلاب تا آخر مواضع ایشان یک مواضع صد در صد صحیح و دوست بود...»

3. روح رهبری: قاطعیت، بررسی زوایای هر کار در ابتدای تصمیم گیری، اراده و ایستادگی در مرحله عمل و شجاعت که از ارکان مهم رهبری است در شهید صدوقی جمع بود.

4. همگان با جوانان: او به جوانان بها می داد، جذب می کرد و سپس به تربیت آنها می پرداخت، هنر او با اینکه یک عالم با تقوا و مسن و پرتجربه بود تحمل احساسات پرشور و گاه بی تجربه جوانان و این تلفیق بسیار مشکل برای ایشان کار ساده ای بود. در حدود 45 سالگی به یزد رفت اما چنان با جوانان دبیرستانی و دانشجویان صمیمی بود که «مسجد حظیره» محل اقامت نماز ایشان داری یک نماز جماعت متشکل از جوانان شد. و این چیزی بود که بسیاری از مساجد و امام جماعتها نداشتند.

5. شجاعت و دریادلی: او چون خود ساخته بود از مرگ نمی هراسید و چون از مرگ نمی هراسید وظیفه اش را انجام می داد و هیچ چیز او را از هدفش جدا نمی کرد. مقام معظم رهبری فرمودند:

«بنده از تبعید برمی گشتم از طریق یزد آدمم رفتم مسجد ایشان (آیه الله صدوقی) دیدم مثل اینکه اینجا جزء محیط اختناق کشور ایران نیست توی مسجد اعلامیه هایی زده بودند خیلی آزاد همه می آمدند می خواندند... و یا طریقه ساختن کوکتل مولوتف یا نارنجک دستی که اینها زده بودند پشت شیشه مسجد نیروی انتظامی جرات نمی کرد برود اینها را بکند. در منبرها به طور صریح بر علیه مقامات سخن می گفتند. این روحیه شجاعانه آیه الله صدوقی مردم یزد را هم شجاع کرده بود.»

6. آگاهی سیاسی: همیشه گامی جلوتر از حوادث بود. آنچه را دیگران در آینه نمی دیدند او در خشت خام می دید و هر جریانی که می خواست سدی در مقابل نظام و انقلاب باشد در نطفه خفه می کرد.

7. خستگی ناپذیری: «آدمی نبود که بگوید حالا بالاخره کار خودمان را کردیم برویم گوشه ای بنشینیم چشمش را عمل کرده بودند اما با آن حال به جبهه رفت و در آن هوای داغ در میان رزمندگان اسلام بود و برآستی حضور مستمر او در جبهه خود حکایتی غیر قابل توصیف است.

8. مردم داری و مستضعف نوازی: اهل حواله دادن و سرگردان کردن مردم نبود و آنها را در بند تشکیلات و تشریفات گرفتار نمی کرد. مردم در نظرش صاحبان اصلی انقلاب بودند و طبقه مردم ارزشمندترین آنها. او می گفت: ناراحتی من این است که توی خانه در بست هستم و نمی توانم با مردم تماس بگیرم، این برای من زندگی نیست که از مردم جدا و بریده باشم.

خدمات اجتماعی، مذهبی و عمرانی

او از پیروان «مکتب شمع» بود و از شاهدان بزم «سوختن» و «ذوب شدن». می خواست بسوزد و روشنگر باشد. سختیها را به جان می خرید تا «تن ها» از اسارت فقر رهائی یابند. از زندگی انگلی می گریخت و طلبکارانه در اجتماع راه نمی رفت بلکه تلاش می کرد تا از سفره دیگران نخورد و گره ای را از زندگی خود و همنوعانش باز کند. اگر بخواهیم خدمات اجتماعی، مذهبی و عمرانی آن بزرگ را بر شماریم در حوصله این مختصر نیست و ما به مختصری در این باب بسنده می کنیم. او در بنا و تعمیر 18 مسجد شریک خیر شد و موفق به تاسیس و تعمیر 19 مدرسه علوم اسلامی گردید. سازمانهای خیریه و بیمارستان و خدمات اجتماعی فراوانی را از خود به یادگار گذاشت. برای نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام تلاش می کرد از جمله هزینه چاپ کتاب «تشییذ المطاعن» را که در اثبات حقانیت اهل بیت علیهم السلام است به عهده گرفت. برای تحصیل علوم اسلامی خواهران مکتبه الزهراء تاسیس کرد و برای تربیت جوانان در رژیم طاغوت با همکاری روحانی وارسته و خدوم یزد مرحوم سید علی محمد وزیری «گروه فرهنگ علوی» را اداره می کردند. بنیاد صندوق قم با بیش از 220 هزار متر مربع از خدمات ارزشمند اوست. از جمله اقدامات دیگر ایشان تاسیس صندوق قرض الحسنه ولی عصر، سازمان خیریه پزشکی سید الشهداء، مرکز تحقیقات اعصاب و روان، بنیاد مسکن یزد و صندوق خیریه امام رضا علیه السلام است.

مهم اینست که او توفیق الهی را با ذوق لطیف و فکر بلند همراه نمود و آثار خیریه فراوانی را به یادگار نهاد برای نمونه مدرسه علمیه ای در شیراز ساخت و علت این کار این بود که: زمانی بهائیان اقدام به خرید خانه های اطراف خانه

علی محمد باب کردند تا بتوانند مرکز بزرگی برای تبلیغات فرقه گمراه خود به وجود آورند ایشان برای درهم شکستن این توطئه خانه ای مناسب را در آن محله به قیمت گزافی خرید و به حوزه علوم اسلامی تبدیل کرد. آری این ظرافتها و تلاشهای کم نظیر در زندگی عالمان دین کم نیست.

شهادت و پرواز

سازمان منافقین در راستای هدف پلید از بین بردن نخبگان نظام ترور آیه الله صدوقی را در دستور کار قرار دادند. آنها چندین بار او را مور سوء قصد قرار دادند. بار اول شخصی که خود را در لباس طلبگی در آورده بود قصد ترور ایشان را داشت که ماءموران او را با اسلحه و مواد منفجره دستگیر کردند. مرتبه دوم موتور سواری در تهران به آقا حمله کرد که با محافظان شهید صدوقی درگیر شد و با تیراندازی پاسداران از مهلکه گریخت. مرتبه سوم در تهران به اتومبیلش یورش بردند و ناکام ماند.

در آخرین روزهای حیات آقای که 75 سال سن داشت، ضعیف و رنجور شده بود. روزی می گفت: آیه الله مدنی را شهید کردند، آیه الله دستغیب را شهید کردند ولی می ترسم من در بستر بمیرم و توفیق شهادت را نیابم مدتها بود در تعقیبات نمازها از خداوند طلب شهادت در راه خودش را می نمود.

از چندین هفته قبل از شهادت آقا جوانی در حدود 25 ساله با لباس بسیجیان در مسجد آقا پیدا شده بود و زاهدانه به مسجد رفت و آمد می نمود این برخورد او باعث می شد کسی به او مشکوک نشود. روز دهم ماه مبارک رمضان سال 1360 با روز جمعه همزمان شد. آیه الله صدوقی غسل جمعه نمود و به طرف مسجد ملا اسماعیل حرکت کرد. خطبه های نماز جمعه را خواند و سپس به نماز ایستاد چون نماز تمام شد یکی از پاسداران آقا کفشهای آقا را

جلو پایش جفت کرد و قبل از اینکه آقا پایش را در کفش کند یکباره همه چیز عوض شد. جوان منافق از پشت سر به آقا هجوم آورد و گردن آقا را گرفت و سخت به عقب کشید. ناله ای از آقا برخاست و ناگاه صدای انفجار مهیبی در فضای مسجد پیچید! شور و غوغا هم مسجد را فرا گرفت، آقا از پشت به زمین افتاد، پهلوی و کمرش دریده و متلاشی شده و بدینسان پیر خسته دل 75 ساله جام وصال نوشید «ای خوشا با نعش خونین در لقای یار رفتن».

روز شنبه بر جنازه آیت کبیر نماز خواندند و در میان انبوه جمعیت تشییع جنازه انجام گرفت و در خانه ابدی خویش قرار گرفت. حضرت امام در پیام تسلیت ایشان فرمودند:

«اینجانب دوستی عزیز که بیش از سی سال با او آشنا و روحیات عظیمش را از نزدیک درک می کردم از دست دادم و اسلام خدمتگذاری متعهد را و ایران فقیهی فداکار و استان یزد سرپرستی دانشمند را از دست داد...» (951)

رائش شاد و یادش جاودانه و راهش پر رهرو باد.

آیه الله ربانی شیرازی

متوفای 1360/12/17 ش.

آیه استقامت

زادگاه

دارالفضیله شیراز زادگاه اوست. شهر تاریخی با مردمی اصیل و فرهنگی و هنری که در طول تاریخ مشاهیر و مفاخر گرانقدری مثل سعدی و حافظ، میرزا محمد حسن شیرازی، میرزا محمد تقی شیرازی، میرزا علی آقا شیرازی، شهید دستغیب، ملاصدرا و... به خود دیده است.

تولد، کودکی، نوجوانی

در سال 1301 شمسی کودکی به دنیا آمد که او را عبدالرحیم نام نهادند. تا سن 20 سالگی نزد پدر، آداب زندگی معاشرت، تحصیل و کسب و کار را فرا گرفت.

دوران جوانی

عبدالرحیم پس از آموختن روش زندگی و چگونگی اداره آن - از محضر پدر بزرگوارش - تصمیم به زندگی مستقلی گرفت. ابتدا مغازه ای کوچک در بازار شیراز دست و پا کرد و از کنار پدر به آنجا رفت. انصاف او با مشتریان سبب شده بود که بیشتر اوقات دکانش محل ازدحام جمعیتی باشد که برای خرید سوغات به بازار آمده بودند. زائران مرقد مطهر احمدبن موسی (شاهچراغ) از مغازه عبدالرحیم اجناسی - از قبیل مهر و تسبیح، سجاده، انگشتر - خریداری می کردند.

حزب برادران

در آن سالها آیه الله سید نورالدین حسینی - برای مقابله با تجاوزات استعمارگران خارجی و عمال داخلی آنها به حریم اسلام و روحانیت - حزبی به نام «حزب برادران» تاسیس کرده بود. این حزب مرکز تجمع کسانی بود که نمی خواستند از کنار جریانات ضد اسلامی - ملی آن روزها، بی تفاوت بگذرند. عبدالرحیم که از قبل بنیانگذار این حزب را می شناخت و بارها از مجلس وعظ و دانش او بهره مند شده بود به عضویت حزب برادران درآمد و فعالیتهای سیاسی خود را رسماً شروع کرد.

تحصیل

ربانی شیرازی در کنار فعالیتهای حزبی، برای تکمیل اطلاعات دینی به مدرسه علمیه آقا بابا خان رفت.

فرزندش انگیزه پدر مبنی بر ورود ایشان به حوزه علمیه را چنین بیان کرده است:

روزی از روزها که مثل همیشه در مغازه اش مشغول کار بود صدای داد و فریادی را شنید نزدیک رفت تا ببیند چه خبر است. مشاهده کرد که یکی از ماءموران انتظامی رضا شاه، وسط بازار با روحانی پیرمردی که گویا - به عمل پاسبانی در مورد کشیدن چادر از سر زن مسلمانی اعتراض کرده بود - درگیر شده است و پس از آنکه عمامه اش را از سرش برداشته او را به زمین کوفته و با مشت ولگد و ناسزا به جانش افتاده است.

آیه الله ربانی گفته است:

من با دیدن این صحنه، در یک لحظه ماجراهای پیامبران در ذهنم مجسم شد و با خود گفتم که پس معلوم می شود که اینها بر حق اند که اینگونه با آنان

رفتار می شود و از همانجا این احساس در من به وجود آمد که بروم طلبه بشوم.

هجرت به قم

آیه الله ربانی شیرازی در سال 1327 شمسی پس از کسب علم و معرفت در حوزه علمیه شیراز - در زمان مرجعیت آیه الله بروجردی - به قم مشرف شد. چند سالی در مدرسه حجتیه مسکن گزید و از درس اساتید و مراجع معظم آن زمان از جمله حضرت آیه الله بروجردی - بهره مند شد تا آنکه ازدواج کرد و به منزلی که در یکی از محله های مستضعف نشین قم اجاره کرده بود نقل مکان نمود. بنا داشت که از سهم امام مصرف نکند و به همین سبب برای امرار معاش به بیع و شرا پرداخت. چون کتاب شناس بود، بیشتر سعی می کرد که از طریق خرید و فروش کتاب هزینه زندگی اش را تأمین کند گاهی هم فرش معامله می کرد.

در محضر استاد

حضور آیه الله ربانی شیرازی در حوزه درس حضور آیه الله بروجردی به گونه ای ملموس و محسوس بود که اگر تصادفاً روزی نمی توانست در کلاس درس حاضر شود، همگان متوجه عدم حضور وی می شدند. بارها اتفاق افتاده بود که آیه الله بروجردی از میان آن همه شاگرد که به درس وی حاضر می شدند سراغ آقای ربانی را گرفته بود و وقتی گفته می شد که کسالت دارد و مریض است افرادی را به نیابت از خود جهت عیادت و احوال پرسی او به منزلشان می فرستاد. و این جلب توجه استاد به شاگرد به سبب نقدهای دقیق علمی آیه الله ربانی به کلام حضرت آیه الله العظمی بروجردی، بود که بارها استاد را وادار به تجدید نظر در رأی و مطلب ارائه شده کرده بود.

فقط قدرت علمی و دقت نظر مرحوم ربانی نبود که منزلت وی را نزد استاد بالا برده بود؛ روح دینی و فکر روشن و تقوای شدید او در امر دین نیز از دیگر علل علاقه آیه الله بروجردی به وی به شمار می رفت. و این اعتماد استاد به شاگرد تا جایی بود که کرارا آقای ربانی را به عنوان نماینده خویش برای رسیدگی به امور مسلمین به شهرهای مختلف بفرستد.

بر کرسی تالیف

1. بنا به پیشنهاد آیه الله العظمی بروجردی مبنی بر تشکیل و تاسیس مکتب فقهی جدیدی - تحت عنوان - «فقه الحدیث» آیه الله ربانی یکی از سه نفر شاگردان ممتاز و قبول شدگان از بین شصت نفر شاگردان برجسته معظم له بود - که در احیاء وسائل الشیعه از طریق تصحیح و تعلیق و چاپ، همت گمارد. ضمن اینکه در گروه تدوین کتاب «جامع الحدیث» نیز حضور فعال داشت.

2. تصحیح و تعلیق بر بحار الانوار

دقت و مهارتی که مرحوم ربانی شیرازی در تصحیح وسائل الشیعه و نگاشتن پاورقی های آن از خود نشان داد، آوازه فضلش را به دور دست ها رساند و متعاقب پیشنهاد تصحیح و تنقیح کتاب عظیم بحار الانوار به حضرت علامه طباطبایی از سوی یکی از ناشران متعهد، علامه طباطبایی را بر آن داشت تا در اجرای این امر مهم از آیه الله ربانی دعوت به همکاری کند. از مجموعه 110 جلدی بحار الانوار کار تصحیح و تعلیق 40 جلد آن توسط ایشان انجام گرفته است.

3. قضاء الحقوق فی ترجمة الصدوق

این کتاب را به منظور حق شناسی از صدوق علیه الرحمة به رشته تحریر در آورده است.

4. حرکت طبیعی از دو دیدگاه

این اثر از آخرین نوشته های مرحوم ربانی شیرازی است که زندان شاه به رشته تحریر در آورده است.

5. آثار چاپ نشده

ولایت فقیه،

سلاسل الصوفیه،

شرح حال علماء و دانشمندان

و چند اثر دیگر در فقه و اصول از جمله آثار منتشر نشده از ایشان است.

طرح پیشنهاد اتحاد مراجع

پس از رحلت حضرت آیه الله العظمی بروجردی در سال 1340 شمسی؛ رژیم شاهنشاهی برای اینکه همیشه خود را از نقش احیاء گرانه روحانیت راحت کند فوراً دست به کار شد و در اولین گام با ارسال تلگراف تسلیتی به محضر آیه الله العظمی حکیم که در نجف اقامت داشت، سعی کرد که تشکیلات مرکزی روحانیت را به خارج از ایران انتقال دهد.

آیه الله ربانی از توطئه شاه با خبر شد و احساس خطر کرد. درس و بحث و تالیف و تحقیق را کناری نهاد و قدم به میدان مبارزه سیاسی گذاشت. احساس مرحوم ربانی این بود که شرط اصلی رویارویی با دشمن در درجه اول؛ برخورداری از یک تشکیلات قوی و منسجمی است که در راس آن کسی باشد که در عین اینکه از لحاظ صلاحیت های علمی مورد تائید علماء و بزرگان حوزه باشد، دارای دیدی دشمن شناس و دلی پر جرات و معتقد به مبارزه با انحرافات و کژی ها باشد و بخوبی بتواند از عهده رهبری دفاع از اسلام بر آید. وی در این باره می گوید:

« چون خبر داشتم که شاه اقدامات ضد اسلامی خود را با وفات آیه الله بروجردی شروع کند لذا پس از وفات ایشان مدرسین را دعوت کردم در منزل آقای حرم پناهی و چند جای دیگر و پیشنهاد انتخاب مرجع واحد را مطرح کردم و در مقام نظر خواهی پیشنهاد مرجعیت آقای خمینی را دادم. در آن جلسه این مطلب به ذائقه خیلی ها خوش نیامد و قبول نمودند. » (952)

کادرسازی

آیه الله ربانی از سال 1349 ش. با مطرح شدن حکومت اسلامی از ناحیه امام خمینی (ره) در صدد برآمد تا با سازماندهی روحانیون انقلابی و فرستادن آن ها به نقاط مختلف کشور به پرورش کادرهای لازم برای شرکت در یک قیام همگانی و به دست گرفتن پستهای کلیدی در حکومت آینده پردازد. طولی نکشید که ثمره این فعالیتهای فرهنگی - سیاسی به صورت هیئت ها، جمعیت ها، جلسات، انجمن های مختلف اسلامی در سراسر کشور ظاهر شد و حتی برخی از آنها، برای تشکیل حکومت اسلامی دست به اسلحه بردند و با زبان گلوله با رژیم شاه سخن گفتند.

گروه انقلابی ابوذر

یکی از گروههای فعالی که با آیه الله ربانی در تماس مستقیم بودند و پایگاه مرکزی آنها در شهر نهاوند قرار داشت گروه ابوذر بود. افراد این گروه فعالیتهای - سیاسی انقلابی خود را تا جایی پیش بردند که در شهر قم - در حین خلع سلاح مأمور شهربانی - که منجر به درگیری شد اعضای اصلی گروه دستگیر و هر شش نفر به اعدام محکوم و حکم صادره در 1352/11/30 به اجرا درآمد.

دستگیری آیه الله ربانی

در رابطه با گروه ابوذر و دستگیری کادر مرکزی آن؛ منزل آیه الله ربانی در قم به محاصره ساواک قم در آمد و سپس به داخل خانه ایشان هجوم بردند و او را با خشونت تمام دستگیر و در حضور همسر و فرزندانش او را زیر ضربان مشت و لگد و قنناق تفنگ و... به شهربانی بردند.

پس از انتقال وی به شهربانی، ماءموران تا ساعت دو بعد از نیمه شب تمامی خانه را زیر و رو کردند و چون مدرکی دال بر همکاری ایشان با گروه ابوذر نیافتند به ناچار به ضبط کتابهایشان پرداختند و همه آنها را به ساواک انتقال دادند. آیه الله ربانی در خصوص برخورد ماءموران ساواک در اولین لحظات دستگیریش می گوید:

«حدود دو ساعت با انواع مختلف مرا شکنجه می کردند. اول با شلاق، گاهی با باطوم برقی زمانی با سیگار... اما من استقامت کردم. وقتی دیدم دست از شکنجه بر نمی دارند، پیش خود گفتم خود را به بیهوشی می زنم شاید مؤثر باشد. خود را به بیهوشی زدم هر چه شلاق زدند تکان نخوردم. با باطوم برقی از بالا تا پایین بدنم کشیدند و من حرکت نکردم. خودم هم تعجب می کردم که چطور توانستم از هر گونه حرکتی خودداری کنم... چون دیدند فایده ندارد، یک لیوان آب به صورتم پاشیدند، تکان خوردم فهمیدند که به هوش آمده ام؛ دوباره شروع کردند به شکنجه و من همچنان خداوند را در نظر گرفتم و مطمئن بودم که به من کمک خواهد کرد. برای اینکه ما برای او حرکت کرده بودیم و در آن لحظات با تمام وجود یاری خداوند را احساس می کردم. حدود یک ساعت دیگر به شکنجه ادامه دادند که بار دیگر تصمیم گرفتم خودم را به بیهوشی بزنم و در مقابل هیچ چیز، عکس العمل نشان ندهم همین کار را هم کردم و هر چند

انواع شکنجه ها را بر روی من امتحان کردند، تکان نخوردم تا بالاخره دست برداشتند و گفتند ببردش بیمارستان، بی هوش است» (953)

تبعید یا زندان؟

ساواک قم پس از مدتی که نتوانستند هیچگونه اعترافی از آیه الله ربانی بگیرد و یا به مدرکی دست پیدا کند. وی را به زندان قصر تهران منتقل و به سه سال و یک ماه حبس محکوم ساخت با اینکه ابتداء قرار بود به همین مدت به شهرستان چابهار تبعید گردد.

اقامه نماز در زندان شاه

از آنجایی که آیه الله ربانی شیرازی برای مبارزه زمان و مکان خاصی را نمی شناخت به محض ورود به زندان تصمیم گرفت اقامه نماز صبح را رسمیت بخشد؛ چرا که از مقررات زندان این بود که: نماز خواندن برای افراد مذهبی ده دقیقه قبل از طلوع آفتاب و پیش از بیدار باش رسمی است و رژیم برای اینکه ثابت کند که کلیه زندانیان ضد امنیت (سیاسی) مارکسیست هستند این استثناء را نیز از بچه مذهبی ها لغو کرده بود. این سوژه خوبی برای آیه الله ربانی جهت ادامه مبارزه بود. بر همین اساس او طی مشورتی با برخی از آقایان موجود در زندان؛ پیشنهاد اجرای مراسم نماز صبح در اول وقت شرعی به طور دسته جمعی را داد که به اتفاق آراء به تصویب رسید.

بدنبال آن قرار شد که زندانیان مذهبی و نماز خوان، در ساعت چهار صبح درست اول اذان صبح به یکباره بیدار شوند و علیرغم قانون زندان به انجام مراسم نماز بپردازند.

زندانیان مذهبی که به واسطه گرمی هوا در حیاط زندان می خوابیدند آن شب در کنار یکدیگر و نزدیک به هم خوابیدند تا بتوانند با هماهنگی بیشتر به اجرای

برنامه های پیش بینی شده پردازند. در سحرگاه آن روز در حالی که یکدیگر را بیدار کرده بودند دست جمعی برخاستند و برای وضو گرفتن به سوی شیرهای آب حرکت کردند.

ماءمورین داخل زندان که انتظار چنین حرکت مقدسی را از سوی زندانیان نداشتند با اظهارها و تهدیدهای پی در پی خواستند آنها را از وضو گرفتن باز دارند که با مقاومت زندانیان روبرو شدند و دیدند که چگونه عده ای زندانی تهدیدهای آنها را نادیده گرفته و با دلی آکنده از ایمان برای انجام عبادت و اقامه نماز تا پای جان ایستاده اند.

حمله ماءمورین به نمازگزاران

ماءموران و مسئولین داخلی زندان نیروهای ضربت زندان و سایر نگهبانانی را که در استراحت به سر می بردند، جهت سرکوبی زندانیان بی پناه و بی دفاع به کمک فراخواندند و چیزی نگذشت که نمازگزاران از هر سو مورد هجوم وحشیانه قرار گرفتند. همین قضیه در هنگام اذان صبح فردا تکرار شد و علیرغم ضرب و شتم و شدت عملی که سرکوبگران به خرج دادند به هر طریقی که بود نماز صبح را در اول وقت شرعی اقامه کردند. روزهای بعد نیز این موضوع تکرار شد به طوری که حتی بعضی از افرادی که اهل نماز نبودند به صف نمازگزاران پیوستند.

حاصل این مقاومتها این شد که از طرف مسئولین زندان اعلام شد که «نماز خواندن همان طور که قبلا (ده دقیقه به طلوع آفتاب) اعلام شده بود بلا مانع است.»

آیه الله ربانی و دیگر زندانیان سرشناس روحانی که دیدند موقعیت مناسبی برای ضربه زدن به رژیم شاه بدست آمده، به عقب نشینی مسئولان زندان

اعتنایی نکردند و فردای آن روز نیز در آغاز اذان صبح با همان کیفیت قبل، شروع به برپایی نماز در اول وقت شرعی کردند.

شکنجه به خاطر برپایی نماز

ساواک پس از این استقامت زندانیان مذهبی در خصوص اقامه نماز اول وقت صبح، آیه الله ربانی را مسبب و محرک اصلی معرفی کرد و با احضار ایشان به نگهداری و اعمال شکنجه جسمی و تراشیدن محاسن ایشان به شکنجه روحی نیز پرداخت و سپس وی را به سلول انفرادی منتقل ساختند.

قساوتها و شکنجه های ساواک در مورد زندانیان مذهبی سودی نبخشید و موضوع اقامه نماز در اول وقت شرعی همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه سرهنگ محرری رئیس کل زندان قصر، به منظور جلوگیری از رسوایی بیشتر به زندان آمد و صریحا دستور سرهنگ زمانی را لغو کرد.

دیری نگذشت که خبر رفتار وحشیانه ساواک و پلیس در برابر انجام فرائض مذهبی و شکنجه شدن روحانیون بخاطر اقامه نماز در زندان خبر داغ همه خبرگزاریهای جهان شد و افکار عمومی جهانیان دریافتند که ادعای شاه خائن مبنی بر اینکه مبارزان علیه رژیم، مارکسیست هستند، در چه پایه ای با حقیقت تطبیق دارد!!

دفاع از انقلاب

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موجدیم که آسودگی ما عدم ماست
پس از مبارزات مستمر حضرت امام خمینی (ره) علیه رژیم شاهنشاهی و سقوط آن در سال 1357 شمسی و پیروزی انقلاب و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی، عده ای گمان می کردند که دیگر وقت آن است که به گوشه خلوت و راحتی بروند و خستگی دوران مبارزه را از تن بدر کنند، اما هجوم

همه جانبه دشمنان انقلاب به نظام نوین، نشان داد که چنین نیست و به قول حضرت امام با پیروزی انقلاب فقط نیمی از راه طی شده و نیم دیگر آن که عبارت از حفظ و حراست از انقلاب و دستاوردهای آن است، باقیمانده است. وظیفه مردم است که برای دفاع از موجودیت انقلاب همچنان در صحنه باشند. شروع جنگ های داخلی در مناطق مختلف کشور و بخصوص در استانهای مرزی مثل کردستان، سیستان و بلوچستان آذربایجان، فارس و... حکایت از این داشت که پیش بینی شاه، مبنی بر اینکه با رفتن او از ایران به ایرانستان تبدیل می شود در حال وقوع است.

ماءموریت به کردستان

در این میان وضع دو استان کردستان و آذربایجان از سایر مناطق نگران کننده تر به نظر می رسید و از دیرباز همواره به عنوان اهرمهای فشار به دولت مرکزی مورد استفاده قرار می گرفت.

در چنین شرایطی آیه الله ربانی شیرازی اولین کسی بود که مجدداً برای دفاع از انقلاب پیشقدم شد و در میدان خطر حاضر گردید. او با صلاحدید حضرت امام (ره) در تاریخ 1358/5/24 ابتدا به کردستان و سپس به آذربایجان عزیمت کرد.

رفتن وی به کردستان در زمان صورت گرفت که نیروهای ضد انقلاب بر بسیاری از امور منطقه حاکم شده و تقریباً اختیار آنجا را به دست گرفته بودند. این گروهها که نوعاً چپ گرا و مارکسیستی بودند علیرغم اختلاف نظر شدیدی که در بعضی از مسائل اعتقادی و اقتصادی و حتی سیاسی و... با یکدیگر داشتند با هم مؤ تلف شده و برای باج خواهی از دولت، روانه مناطق مرزی و بخصوص کردستان شده بودند و به ایجاد آشوب و ناامنی پرداختند.

آیه الله ربانی پس از ورود به منطقه کردستان و آگاه شدن از ترکیب نیروهای مخالفی که در آنجا جمع شده بودند و همچنین به منظور پیشگیری از تکرار حوادث کردستان در مناطق مرزی و غیر مرزی کشور پیشنهادی را خدمت امام و دولت موقت فرستاد که به بخشی از آن پیشنهادهای تاریخی اشاره می شود:

عملیات پاک سازی لازم منطقه و نمایش قدرت نظامی

2. برقراری و یا تقویت پادگان ها و پاسگاهها و تقویت روحیه پرسنل و

تنبیه و اخراج بعضی از متخلفان.

3. رسیدگی به وضع عشایر و روحانیون و طلاب اهل سنت و جماعت.

4. دستگیری افراد خائن و ضد انقلاب

5. محاصره اقتصادی مهاباد در صورتی که عملیات نظامی به زودی شروع

نشود و انتقال نظامیان کرد از منطقه و...

برخورد ضعیف دولت موقت با مسئله کردستان سبب شد که آذربایجان هم

به آن بپیوندد و علم مخالفت برافرازد.

ماءموریت به آذربایجان

اما وضع آذربایجان از جهات گوناگون با کردستان تفاوت داشت. یکی از آن

جهات این بود که مردم آذربایجان بر خلاف مردم کرد، مسلمانانی شیعه مذهب

و متعصب و سخت پای بند به مقررات شرعی و مذهبی بودند. به همین سبب

حزب خلق مسلمان برای اجرای برنامه های خود، مجبور بود که چهره ضد

انقلابی خود را در پشت سر شریعتمداری که در آن زمان در مقام مرجعیت قرار

داشت پنهان کند و با زبان او به تحریک مردم بپردازد و حتی زمزه هایی برای

بردن وی از قم به آذربایجان بر سرزبان ها افتاده بود.

آیه الله ربانی شیرازی که از سالها قبل آقای شریعتمداری را می شناخت، از همان راهی وارد شد که خلق مسلمانی ها وارد شده بودند و آن این بود که ضمن سفری به آذربایجان تماس با علماء و مردم آن منطقه به افشای شریعتمداری در دوران مبارزه و پس از آن پرداخت و آن سوی چهره اش را به مردم معرفی کرد و بدینوسیله توانست حزب خلق مسلمان را خلع سلاح نماید و توطئه های پشت پرده را بر ملا کند و در نتیجه در تاریخ 1358/9/20 ضمن همکاری مردم با نیروهای انتظامی، با یک یورش، عناصر ضد انقلاب و ضد خلق مسلمان را از مراکز رادیو تلویزیون تبریز - که مدتی بود در اشغال و تصرف آنها قرار داشت - بیرون ریختند.

ربانی شیرازی طی پیامی اقدام شجاعانه مردم تبریز - را در پس گرفتن مراکز رادیو و تلویزیون - ستود.

ماءموریت به استان فارس

توانایی آیه الله ربانی در حال مشکلات کردستان و آذربایجان و برخورد واقع بینانه و اصولی او با حوادث و جریانات دو منطقه مزبور سبب شد که اندکی پس از شروع غائله استان فارس، امام امت او را طی حکمی به شرح زیر به آن منطقه فرستاد و مقامات اجرایی محل را موظف به پیروی از ایشان نمود:

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ عبدالرحیم ربانی دامه افاضاته با توجه به مشکلاتی که در مناطق عشایری فارس وجود دارد، جنابعالی ماءموریت دارید جهت بررسی اوضاع و رفع مشکلات به مناطق مزبور بروید و با مشورت و کمک آقایان معتمدین محل و افراد ذی صلاح، سعی کافی در این باره نمایید و ساکمین مناطق را به اتحاد و یگانگی و پرهیز از اختلاف و تفرقه دعوت کنید. بدیهی است که مقامات اجرایی نیز به وظیفه خود در پیروی از

راهنمایی های آن جناب و همکاریهای لازمه با شما عملی خواهند نمود. از
خدای تعالی موفقیت جنابعالی را مسئلت دارم.

روح الله الموسوی الخمینی

1358/9/23

در پی این فرمان تاریخی؛ آیه الله ربانی به آن منطقه عزیمت کرد و با
برخورد اصلی و حکیمانه در مقابل خوانین قشقایی، توانست شورش آنها را
مهار کند و گلوله را به گل تبدیل نماید.

مبارزه با سازشکاری

یکی دیگر از ویژگیهای آیه الله ربانی شیرازی مبارزه وی با سازشکاران
مکتبی و جریانات فکر انحرافی و التقاطی بود. او به همان نسبت که در مقابل
مخالفان سیاسی و عقیدتی خود انعطاف پذیر بود و سعی در جذب آنها می کرد
به هیچ وجه حاضر به هیچ گونه عقب نشینی و گذشتی در مقابل انحرافات
کسانی که با ذهن دیگران می اندیشیدند و دست پخت مکاتب شرق و غرب را
با نام اسلام، به خورد مردم می دادند، نبود.

حجم تبلیغات و شعارهای گروههای چپ مثل حزب توده، سازمان
چریکهای فدایی خلق، پیکار، پیشگام، شفق سرخ، و راست متمایل به
مارکسیسم و چپ مثل سازمان منافقن و جنبش مسلمانان مبارز، و افکار
عمومی مردم مسلمان و جوانان انقلابی مؤمن را تحت تاءثیر قرار داده بود.

یکی از مسائلی که در آن روزها به عنوان خواسته اساسی عموم گروهکها
مطرح بود، مسئله ملی کردن «تجارت خارجی» و اجرای «بند جیم» بود که آیه
الله ربانی با هر دوی آنها مخالف بود و معتقد بود که هیچ یک از دو قانون ربطی

به اسلام ندارد. و اول باید انسان اسلامی را شناخت تا اقتصاد - که تابعی از انسان آن مکتب است - بشناسیم.

ربانی شیرازی و قانون اساسی

تسلط آیه الله ربانی بر فقه شیعه و قانون اساسی که خود یکی از 6 فقیه شورای نگهبان و یکی از نمایندگان مؤثر مجلس خبرگان تهیه و تدوین قانون اساسی بود که توانست بسیاری از منویات خود را به صورت قانون جلوه گر سازد که از جمله آنها رد قانون ملی کردن تجارت خارجی و همچنین رد بند چهارم (بند جیم) قانون اصلاحات ارضی و زمین ها شهرهای بود.

ترور ربانی شیرازی

مواضع قاطعانه آیه الله ربانی شیرازی دشمنان ایشان را بر آن داشت که وی را مورد تهدید قرار دهند و وقتی صلابت و تهور ایشان را مشاهده کردند دست به ترور او زدند و در تاریخ 60/1/9 در راه بازگشت از جهاد سازندگی، برای چندمین بار او را مورد سوء قصد قرار دادند به سوی ایشان تیراندازی کردند که یکی از گلوله ها به گردن وی اصابت کرد. حضرت امام (ره) در تلگرافی خطاب به ایشان فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای ربانی شیرازی دامه افاضاته از سوء قصد به جنابعالی مطلع شدم. این نحو برخورد با روحانیون متعهد، برنامه منحرفین بوده و هست و غرض آنان خارج نمودن جمع کاردان و متعهد از صحنه است، غافل از آنکه به حکم تاریخ روحانیون آگاه در تمام صحنه های سیاسی پیشقدم بوده اند و ترور اشخاص نمی تواند آنان را مایوس کند و راه را برای بدخواهان به اسلام و کشور بازکند.

بحمدالله جنابعالی از این سانحه نجات پیدا نمودید و امید است که به زودی صحت خود را بازیافته و به خدمت به اسلام و مملکت ادامه دهید.⁽⁹⁵⁴⁾ روح الله الموسوی الخمینی

آیه الله ربانی پس از دریافت تلگراف امام خمینی، بلافاصله پاسخی تهیه نموده و برای آن حضرت ارسال کردند که در بخشی از آن چنین می خوانیم ؛
... ماهیت انقلاب اسلامی ایران بر خلاف زعم کج اندیشان متکی به فرد یا افراد نیست که با ترور آنها، وقفه یا ضربه ای بر آن وارد شود. انقلاب اسلامی ایران مرحله ای از تکامل انقلاب جهانی الهی است که با کوشش پی گیر پیامبران الهی و پیشوایان راستین و مردان معتقد استوار گشته است... و بر دو اصل «ایمان» و «جهاد» متکی است که حاملان آن دو اصل امتی مسئول و متعهدند که با رفت و آمد اشخاص خللی در تصمیم آنها وارد نمی شود.⁽⁹⁵⁵⁾

رحلت

رفت و آمدهای مکرر و مداوم ایشان از شیراز به تهران و بالعکس، که جهت انجام مسئولیتها و وظایفی که در آن هر دو شهرستان به عهده وی بود؛ دشمنان ربانی را به این فکر واداشت که با استفاده از حربه که با استفاده از حربه تصادف؟! به زندگی سراسر جهاد و مبارزه وی خاتمه دهند. لازم به ذکر است که ایشان چه در دوران تصدی نمایندگان مجلس خبرگان و چه در زمان عضویت در شورای نگهبان نیمی از یک هفته را در تهران و بقیه را در شیراز بسر می بردند و غالبا راه طولانی بین شیراز و تهران را نیز با اتومبیل طی می کردند.

تا اینکه در تاریخ 1360/12/17 که برای شرکت در جلسات شورای نگهبان از شیراز عازم تهران بودند، در بین راه دلیجان و محلات، اتومبیل ایشان پس از

ترکیدن لاستیک آن توسط گلوله؟! از جاده منحرف و واژگون شد. هنوز ساعاتی از انتقال ایشان به درمانگاه نگذشته بود که خبر رسید روح پاکش از محنت آباد دنیا پرواز کرد.

غم فقدان آن عزیز بیش از همه سینه خمینی بزرگ را آتش زد، آنچنانکه در مرثیه ای که برای او نوشت، رحلتش را غم انگیز خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

با کمال تأسف رحلت غم انگیز جناب حجة الاسلام و المسلمین مجاهد عزیز آقای ربانی شیرازی را به اسلام و اولیای معظم اسلام بویژه حضرت بقیه الله ارواحنا فداه و به ملت شریف و حوزه های علمیه و اهالی محترم فارس و بازماندگان این فقیه سعید تسلیت عرض عرض می کنم.

در طول تاریخ مدعیان فضیلت و مجاهدت و شجاعت و تعهد به حق و دین بسیار بوده و هستند تنها در سختی ها و گرفتاریها و حق گوییها در مقابل قدرت های شیطانی است که مدعیان لاف زن از متعهدان بی سرو صدا و خالصان فداکار از مغشوشان و متمایز شوند.

مرحوم مجاهد سعید ارزشمند ربانی شیرازی که اکنون در جوار حق آرمیده و ما از برکت وجودش محروم شدیم از این اقلیت بود. او در طول زندگانی شرافتمندانه خود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن در مقابل باطل و باطل ها ایستاد و از خودش نرمش نشان نداد. او در حبس ها و زجرها و ناملایمات با قامت راست انسانهای متعهد ایستادگی کرد و تسلیم نشد او که خدایش رحمت کند و به جوار قرب حضرتش بپذیرد با روحی ملایم در مقابل دوستان و مؤمنان و مقاوم در برابر دشمنان خلق به لقاءالله پیوست و ما عقب ماندگان که احتیاج به این مردان حق داریم از آن کمال و جمال محرومیم. از خداوند متعال توفیق

خدمت برای همگان و سعادت و صبر در این مصیبت برای دوستان و
بازماندگان ایشان را خواستارم. ⁽⁹⁵⁶⁾

روح الله الموسوی الخمينی

شهید آیه الله اشرفی اصفهانی

شهادت: 1361/7/23 ش.

چشمه ایثار

از میلاد تا مدرسه

در سال 1281 شمسی، در خمینی شهر کودکی متولد شد که عطاءالله نام گرفت پدرش مرحوم میرزااسدالله از علمای دین و مردی زاهد با زندگی ساده ای بود.

مادرش بانو «نجمه» فرزند مرحوم سید محمدتقی میردامادی، زنی با ایمان و موقر، پاکدامن و صبور و فداکار بود.

نیاکان از و اغلب از عالمان دین بوده اند. او نیز از نوجوانی و پس از گذراندن دوره مکتب خانه، در دوازده سالگی به توصیه پدر عالمش، از خمینی شهر عازم اصفهان می شود و دروس حوزه را با اخلاص و ایمان و پشتکار آغاز می کند⁽⁹⁵⁷⁾ و طی ده سال سکونت در حوزه علمیه اصفهان، دوره های مقدمات و سطح فقه و اصول را در محضر اساتیدی همچون آیه الله سید مهدی درچه ای و سید محمد نجف آبادی به پایان می برد. سپس به قم هجرت کرده، دوره عالی و اجتهادی فقه و اصول را در محضر بزرگانی مانند شیخ عبدالکریم حائری، حاج سید محمد تقی خوانساری، سید صدرالدین صدر، سید محمد حجت و آیه الله بروجردی و فلسفه را از امام خمین فرامی گیرد.⁽⁹⁵⁸⁾ فعالیت های فوق العاده او در تنظیم و تقریر دروس آیه الله بروجردی، استاد را بر آن داشته تا به حجره اش رفته و ایشان را مورد عنایت ویژه خود قرار دهد و همین گام اولیه موجب دوستی و ایجاد علاقه فوق العاده ای بین شاگرد و استاد گردید.

تدریس

شیخ عطاءالله اشرفی اصفهانی از اوایل طلبگی در اصفهان شروع به تدریس کرد و در قم نیز در مدت هفده سال اقامت، در کنار تحصیل، به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب جوان اشتغال داشت⁽⁹⁵⁹⁾ مجتهد مجاهد آیه الله حاج شیخ احمد جنتی، از شاگردان او در دوره تدریس کفایه و مکاسب در حوزه علمیه قم بود. ایشان بعد از انتقال از قم به کرمانشاه و اقامت در آن دیار، به تدریس و تعلیم فقه، اصول و دیگر معارف دینی پرداخت.

آثار قلمی

آثار قلمی و علمی آیه الله اشرفی اصفهانی بدین قرار است:

1. البیان، در موضوع علوم قرآن، به زبان فارسی
2. تفسیر قرآن، خلاصه ای از تفاسیر شیعه و سنی
3. مجمع الشتات، در اصول دین و عقاید و کلام، به زبان عربی در چهار جلد.

4. مجموعه ای پیرامون حروف مقطعه قرآن، به زبان فارسی

5. کتابی در موضوع «غیبت امام عصر» (عج)

آثار عمرانی و مراکز دینی

با همت و تلاش آیه الله اشرفی اصفهانی اماکن ذیل تاسیس گردید:

1. ساختمان مکتب الزهراء
2. مسجد ولی عصر (عج) در خمینی شهر
3. مسجد امام حسین علیه السلام در خمینی شهر
4. حوزه علمیه امام خمین در کرمانشاه
5. ساختمان مسجدالنبی در کرمانشاه

6. توسعه مسجد آیه الله بروجردی در کرمانشاه

شیوه نیکو

ویژگیها و روحیات معنوی وی به گونه ای بود که هر انسان حق بینی را به خود جلب می کرد. در مدت اقامتش در قم معمولا یک ساعت قبل از اذان صبح به حرم حضرت معصومه علیها السلام می رفت و به راز و نیاز می پرداخت.

حضرت آیه الله مرعشی (ره) می فرمود: همیشه قبل از اذان صبح که به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف می شدم یا اولین نفر من بودم یا حاجی آقای اشرفی. (960)

انس و الفت به قرآن مجید و حفظ آیات قرآن و نیز تشکیل جلسات تفسیر قرآن، و ادامه آنها تا آخرین لحظات عمر، از وی سیمایی ملکوتی ساخته بود. خواندن زیارت عاشورا و دلدادگی وی به امام حسین علیه السلام به گونه ای بود که فرزندشان می گوید: هیچگاه زیارت عاشورای او قطع نمی شد. او از تربت مقدس امام حسین علیه السلام شفا می گرفت و دیگران را نیز به این عمل سفارش می کرد. (961)

از هنگام تکلیف تا پایان عمر شریف خویش، در شب های جمعه، هیچگاه زمزمه دعای کمیل ایشان ترک نمی شد.

آیه الله اشرفی در برخوردهای اجتماعی خویش، آدابی نیکو داشت. در برخوردهای او همواره تواضع و فروتنی نمایان بود و از تکبر پرهیز داشت. هیچگاه در برابر دیگران پایش را دراز نمی کرد. چون آن را بی ادبی می دانست. توقع نداشت که کارهای شخصی اش را دیگران انجام دهند. در طول اقامتشان در قم و کرمانشاه، هیچ کس از خانواده اش به یاد ندارد که حتی برای یک بار از کسی خواسته باشد مثلا یک لیوان آب به او بدهند.

او در زندگی خانوادگی اش کوچکترین اختلافی با همسرش نداشت و بارها بیان می کرد که من زن را برای کار کردن نیاورده ام بلکه او هم در اسلام وظیفه ای برایش مشخص شده است.

هنگامی که بر سر سفره ای وارد می شد هر چند غذای مختلفی تهیه شده بود، اما او تنها از یک نوع غذا استفاده می کرد.

به فرزندان خویش توصیه می کرد که به کسی حسادت نورزند و خود نیز اینگونه بود. اعتقاد داشت که خدا به کسی که بخواند عزت می دهد و اگر لایقش نداند عزت را از او خواهد گرفت. پذیرفتن دعوت ثروتمندان برای او بسیار مشکل بود اما با اقشار ضعیف، کشاورزان و کارگران ساده رفت و آمد داشت و خیلی زود دعوت آنان را می پذیرفت.

ایشان از ابتدای زندگی تا قبل از موضوع ترور شخصیت ها، خرید لوازم مورد نیاز خانه را خودشان انجام می دادند و در مسیر بازگشت از نماز جماعت از مغازه های قصابی، نانوایی و میوه فروشی، اقلام مورد نیاز را تهیه می کرد. به خانه می آورد. (962)

ساده زیستی

شیخ عطاء الله، سرگذشتی همانند سرگذشت اکثر عالمان دینی داشت. او از اوان طلبگی، با فقر و تنگدستی زندگی می کرد. وقتی در اصفهان بود، شهریه ای برای کمک هزینه زندگی طلاب در کار نبود. و تنها به برخی از آنان که در دوره عالی مشغول به تحصیل بودند. ماهانه هشت ریال پرداخت می شد. او حتی قدرت خرید کتابهای درسی را هم نداشت به طوری که کتاب مکاسب را از روی یکی از کتب وقفی خواند و تمام کرد.

اما هرگز مشکلات ناشی از فقر، نتوانست مانعی بر سر راه علمی و معنوی او ایجاد نماید. در قم نیز قبل از آمدن آیه الله بروجردی وضع زندگی طلاب خوب نبود به گونه ای که آیه الله اشرفی با داشتن همسر و سه فرزند تنها هر دو ماه یکبار مبلغ بیست و پنج ریال شهریه می گرفت. اما بعد از آمدن ایشان، آقای اشرفی اصفهانی، چهل و پنج تومان شهریه می گرفت و نصف آن را برای همسر و دخترش که در خمینی شهر بودند، می فرستاد و نصف دیگرش را برای خود و دو فرزندش - حاج شیخ حسین و محمد - نگه می داشت. بدین گونه شانزده - هفده سال با دو فرزندش در یک حجره به سر برد و وضع نامساعد مالی اش اجازه نداد که خانواده اش را به قم بیاورد و خانه ای اجاره کند. (963)

وقتی از طرف آیه الله بروجردی، به کرمانشاه رفت، نزدیک به یک سال در مدرسه آیه الله بروجردی تنها بود، تا اینکه پس از مدتی، ایشان سفارش می کنند که او برای خود خانه ای اجاره کند. وی خانه ای اجاره کرد و خانواده اش را به آنجا برد و پس از گذشت سالها، خانه ای را که بیش از دو اتاق نداشت، خرید. (964)

او تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، همچنان ساده زندگی کرد با اینکه وجوه شرعی فراوانی به دستش می رسید و از سوی فقهای بزرگ عصر اجازه داشت که از آن استفاده شخصی کند، تا آخر عمر در همان خانه کوچک و ساده و تنگ زندگی کرد و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، که ایشان نماینده امام و امام جمعه باختران شد و امکانات فراوانی در اختیارش بود، باز هم به همان زندگی ساده بسنده کرد و هیچ تغییری در وضع و حال زندگی اش نداد. یکی از دو اتاق خانه اش را برای استراحت خود و خانواده اش اختصاص داده بود و دیگری را برای

مطالعه پذیرایی مسؤ ولان شهر، این وضع را به اطلاع امام راحل رسانده و گفته بودند که این خانه از نظر امنیتی و نیز آسایش زندگی، مناسب نیست.

و امام فرمود بود: به آقای اشرفی بگوئید یک خانه بزرگ و امن و مناسب با شائن خودشان، تهیه کنند. ولی آیه الله اشرفی در جواب گفته بود:

«من بیش از چند روز دیگر، زنده نیستم! و همین منزل خوب و مناسب است، از جهت امنیتی هم - ان شاء الله - خطری ندارد»⁽⁹⁶⁵⁾

هر وقت پیشنهاد می شد که خانه اش را تعمیر کنند، می گفت:

«اگر راست می گوئید، بروید خانه فقرا را تعمیر کنید، و همین برای من بس است. بسیاری از مردم در زیر چادرها (در زمان جنگ) آواره هستند و امام و رهبر من در جماران، روی موکت زندگی می کند، من چگونه اجازه بدهم که خانه ام را تعمیر و بازسازی کنید؟!»

او جسمی ضعیف داشت و کم غذا می خورد، وقتی به او گفته شد که با این وضع جسمی که شما دارید، کم خوردن غذا برای شما ضرر دارد، گفت:

«همین قدر هم برای ما زیاد است. در حالی که رزمندگان ما در خط مقدم جبهه های حق علیه باطل خیلی از اوقات نان خشک می خورند.»⁽⁹⁶⁶⁾

بعد از انتصاب به امامت جمعه کرمانشاه، هرچه به او گفته می شد که خدمتکاری برای خانه اش بیاورند، قبول نمی کرد و می گفت:

«من کی هستم که کسی بیاید و من به او امر و نهی بکنم! او هم بنده خداست. من تا وقتی که قدرت روی پا ایستادن داشته باشم، خودم کارهایم را انجام می دهم. آن وقت هم که از پا افتادم، آن دیگر وظیفه دیگری است.»

حامی وحدت

آیه الله اشرفی اصفهانی، عالمی ژرف اندیش واقع بین بود و بخوبی می دانست که اختلافات و گرفتاری مسلمانان، ناشی از توطئه خصمانه دشمنان اسلام است. در مناطق غربی کشور ایران بویژه منطقه کرمانشاه و اطراف آن، شیعه و سنی در کنار هم زندگی می کنند. دشمنان اسلام در این منطقه بیشتر سرمایه گذاری می کنند تا بتوانند بین این دو برادر اختلاف و جدایی بیندازند. آیه الله اشرفی اصفهانی که در سال 1335 شمسی از سوی آیه الله بروجردی، به آن استان اعزام شد می دانست که مهم ترین وظیفه اش، حفظ وحدت و ایجاد برادری و صمیمیت در بین مردم آن سامان است. تا آخر هم به این موضوع بسیار توجه می کرد، به طوری که بعد از انقلاب اسلامی و آغاز فتنه های دشمنان ضد انقلاب، که سعی کردند به سلاح زنگ زده اختلاف شیعه و سنی چنگ بزنند و آشوب به پا کنند، ایشان با تدبیر و درایت خاص خود و با چنگ زدن به آیات وحدت بخش قرآن کریم **انما المؤمنون اخوة⁽⁹⁶⁷⁾، واعتصموا بحبل** **الله جميعا و لا تفرقوا⁽⁹⁶⁸⁾** شیعه و سنی را برادروار در یک صف نشانید و توطئه های بدخواهان و دشمنان شیطان سیرت و تفرقه افکن پست را خنثی و ناکام گردانید. او می گفت:

«یکی از توطئه های بزرگ دشمن این است که می خواهد بین اقشار مختلف، اختلاف بیندازد، بین شیعه و اهل سنت و دیگر فرق مسلمین تفرقه بیندازد... ما بدون وحدت نمی توانیم جامعه و انقلاب اسلامی را به پیش ببریم⁽⁹⁶⁹⁾... امروز مساله مهم، مساله اتحاد و اتفاق بین برادران شیعه و برادران اهل سنت است»⁽⁹⁷⁰⁾

یار و مرید امام

آیه الله اشرفی اصفهانی، از شاگردان مریدان و یاران امام خمینی (ره) بود. او نسبت به امام شناختی عمیق و ارادتی عاشقانه داشت. وی بعد از رحلت مرجع بزرگ تشیع آیه الله بروجردی، مردم را در امر تقلید به امام راهنمایی می کرد. خود در این موضوع می گوید:

«اینجانب بر حسب تشخیص خود و تفحصی هم که از شخصیت‌های بزرگ علمی نجف اشرف و حوزه علمیه قم کردم، حضرت امام خمینی را شایسته برای مقام مقدس مرجعیت معرفی نمودم و عامه مردم را در امر تقلید، به ایشان سوق دادم، که این موضوع با مخالفت بعضی و کارشکنی آنها مواجه شد، و از سوی ساواک هم تهدید به تبعید گردیدم، ولی به لطف خداوند بزرگ، در انجام این امر الهی و وظیفه شرعی موفق شدم.» (971)

در قضیه دستگیری امام در اوایل نهضت نیز او از حامیان ایشان (972) و تا آخر عمر هم وفادار امام بود. امام نیز از اوایل آشنایی به او عنایت و توجه داشت و در سال 1384 ق. اجازه نامه ای مبنی بر تصرف آیه الله اشرفی در امور حسبیه و وجوه شرعی برای وی نوشته است و همیشه در مکاتبات خویش، با احترام و عظمت از او نام می برد.

در دوران انقلاب اسلامی، آیه الله اشرفی اصفهانی، به عنوان یار و یاور امام، محور مبارزات مردم کرمانشاه بود و رهبری امام را همواره تبلیغ و تاءیید می کرد و صمیمانه به ایشان عشق می ورزید.

در سنگر نماز جمعه

نقش نماز جمعه و امام جمعه در حفظ اسلام و اتحاد مسلمین، انکار شدنی نیست. با پیروزی انقلاب اسلامی، نماز جمعه اهمیت بیشتری پیدا کرد و با

انتصاب ائمه جمعه شهرهای بزرگ از سوی امام نماز جمعه سنگر انقلاب و مبارزه شد و دیدیم که چگونه دشمنان اسلام منافقان و عافیت طلبان، از نماز جمعه می ترسیدند و تیغ کین به روی ائمه جمعه کشیدند. چرا که ائمه جمعه که خون پاکشان در راه حراست از اسلام و ارزشهای انقلاب، ریخته شد و شهدای محراب انقلاب شدند، نقش رهبری را در هر منطقه داشتند و دارند.

در اوایل پیروزی انقلاب، علمای کرمانشاه با نوشتن طوماری، از رهبر کبیر انقلاب امام خمینی خواستند که آیه الله اشرفی را به امامت جمعه آن شهر تعیین نمایند. امام نیز با شناختی که از دهها سال قبل از آیه الله اشرفی داشت. خواسته آنان را قبول کرد و در 14 ذیقعده سال 1399 ق. با صدور حکمی، ایشان را به امامت جمعه کرمانشاه منصوب کرد.

در میدان جهاد

خطبه های ایشان در پیشبرد انقلاب و ادامه جنگ تحمیلی و دفاعی مقدس، فوق العاده مؤثر بود. ایشان علاوه بر تشویق جوانان به عزیمت به جبهه های دفاع، و دعوت مردم برای کمک به جبهه ها، خود نیز عملاً مدافع و مجاهد بود. به رغم کهولت چند بار در جبهه های نبرد حاضر شد. وقتی می گفتند شما جلوتر نروید ممکن است دشمن ببیند و حادثه ای رخ دهد، می گفت:

«خون من که از خون این بچه ها بالاتر نیست، بگذارید شاید من هم در جبهه ها شهادت نصیبم گردد، شاید آن چیزی که سالهاست به دنبال آن (شهادت) هستم، در جبهه ها پیدا کنم.» ⁽⁹⁷³⁾

شهادت برترین معراج عشق است... ⁽⁹⁷⁴⁾

منافقان پست و خونخوار و مخنث، وقتی خو را در مقابله با انقلاب اسلامی و امام امت عاجز و زبون یافتند، مصمم بر کشتن یاران امام شدند. شهدای هفتم

تیر، شهید رجائی و باهنر... و شهدای محراب... از آن جمله اند گرچه امام جمعه کشی در انقلاب اسلامی توسط دشمنان اسلام، از همان سال اول پیروزی انقلاب شروع شده بود و شهید محراب آیه الله سید محمد علی قاضی طباطبایی تبریزی، نخستین شهید محراب انقلاب بود، ولی دو سال بعد از آن واقعه خونین بار دیگر وارثان خوارج کور و احمق، یعنی سردمداران و اعضای ابله «سازمان مجاهدین خلق» که بحق منافقین خلق بودند، به تحریک امپریالیسم آمریکا و دیگر دشمنان انقلاب اسلامی ایران، دست به کار شدند و با کشتن یاران امام و بمب گذاری در اتوبوسها و معابر عمومی و مساجد کشور کشتن مردم مسلمان و عادی ایران، به خیال خام خود، خواستند حمام خون به راه اندازند!... و بدین وسیله انقلاب و امام را از بین ببرند و خودشان به حکومت برسند و ناکامی شیطانی خود را التیام بخشند!... که البته برای همیشه ناکام ماندند! گرچه دستشان به خون هزاران بی گناه آلوده شد.

آری این منافقان کوردل ناکام، در ظهر جمعه 23 مهرماه 1361، در سنگر نماز جمعه کرمانشاه با منفجر کردن نارنجکی، امام جمعه هشتاد ساله و مجاهد پیر راه اسلام، آیه الله شیخ عطاءالله اشرفی اصفهانی را به شهادت رساندند. و بدین سان چهارمین شهید محراب به پیشگاه ابدیت تقدیم شد.

شهادت میراث مردان خداست و ننگ و رسوایی نصیب منافقان و وارثان آل ابی سفیان و خوارج...

آیه الله اشرفی اصفهانی با شهادت به آرزوی دیرین خود رسید، اما ننگ و نفرین ابدی و عذاب الهی دامنگیر منافقان گشت.

بیکر مطهر این لاله خونین پس از تشییع با شکوه مردم کرمانشاه به اصفهان انتقال داده شد و پس از مراسم با شکوه دیگری در گلستان شهدای تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد.

امام خمینی که یار وفادار و مجاهد راه اسلام را از دست داده و داغدار شده بود، در پیام مهمی به مناسبت شهادت این شهید محراب، نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. انا لله و انا اليه راجعون

چه سعادت‌مندند. آنان که عمری را در خدمت به اسلام و مسلمین بگذرانند و در آخر عمر فانی به فیض عظیمی که دل‌باختگان به لقاءالله آرزو می‌کنند، نایل آیند... شهید عزیز محراب این جمعه ما از آن شخصیت‌هایی بود که اینجانب یکی از ارادتمندان این شخص و الامقام بوده و هستم. این وجوه پر برکت متعهد را قریب شصت سال است می‌شناختم. مرحوم شهید بزرگوار حضرت حجة الاسلام و المسلمین حاج آقا عطاءالله اشرفی را در این مدت طولانی به صفای نفس و آرامش روح و اطمینان قلب و خالی از هواهای نفسانی و تارک هوی و مطیع امر مولا و جامع علم مفید و عمل صالح می‌شناسم و در عین حال مجاهد و متعهد و قوی النفس بود... خداوند او را در زمره شهدای کربلا قرار دهد و لعنت و نفرین خود را بر قاتلان چنین مردانی نثار فرماید...» (975)

حضرت آیه الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، در دوره ریاست جمهوری خود، به مناسبت شهادت آیه الله اشرفی اصفهانی فرمودند:

مرحوم آقای اشرفی رضوان الله علیه یک انسان دوست داشتنی مطلوب بود... بسیار متواضع، با اخلاص، باصفا و بی ادعا بود. به طوری که احترام و تجلیل همگان را بر می‌انگیخت. (976)

آیه الله حیدری ایلامی

متوفای: 1365/10/11 ش.

خروش مقدس

در محضر اهل بیت

حاج شیخ عبدالرحمن حیدری ایلامی به سال 1304 ش. در شهر ایلام دیده به جهان گشود. تحصیلات را تا ششم نظام قدیم ادامه داد و سپس در کسوت معلمی به تدریس مشغول شد اما رؤیایی صادق مسیر زندگی او را تغییر داد. او در رؤیا، محضر دوازده امام معصوم را در حالی درک می کند که وجود مقدس ائمه هدی با جمعی از مردم و دانش آموزان بر او وارد می شوند بقیچه ای را که به همراه داشته، باز کرده و قبایی را از آن خارج می کنند و بر تن او می پوشانند و عصایی به دستش می سپارند؛ آنگاه به او امر می کنند که این جمله را به مردم بیاموزد:

ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذایی

وی از خواب بر می خیزد و چون قلم و کاغذ در دسترس نبود؛ زغالی را از بخاری بیرون می آورد و این جمله را بر دیوار منزل می نگارد؛ جمله ای که تاریخ هجرتش را رقم می زند و سرآغاز راه دیگری در زندگی می شود. راهی که «هستی» به نیم نگاه راهبر و راهنمایش «هست» است و تلخی ها و سختی ها بر رهروانش از عسل شیرین تر.

در بارگاه نور

شیخ عبدالرحمن با هجرت به کربلای معلی چون کبوتری بر گرد «کعبه شش گوشه» به طواف می پردازد و واژه علم را با توسل و تعبد جهت می بخشد.

از آنجا که مرهم شهریه جراحی فقر خود و خانواده اش را التیام نمی بخشد، با خرید بیل کارگری، روزها را در باغهای خارج شهر به آبیاری و شبها را در صحن اباعبدالله و حجره ها به تحصیل می پردازد. عرق روز را به مرکب شب تبدیل و طی دو سال از ابتدای جامع المقدمات تا پایان شرح لمعه را نزد استادان به نام آن زمان چون آیه الله سعید تنکابنی، آیه الله جعفر رشتی، آیه الله محمد حسین مازندرانی، آیه الله یوسف بیارجمندی، و والد آیه الله محمد هادی معرفت تلمذ می کند و با رحلت آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی کربلا را به سوی سامرا ترک، و در مدرسه میرزای شیرازی فصلی دیگر از علم و عمل را آغاز می کند.

او در مدت اقامت هشت ساله خود در کنار مرقد امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام ضمن تحصیل رسائل و مکاسب در درس خارج فقه و اصول آیه الله حاج شیخ مجتبی لنکرانی، آیه الله حاج شیخ عبدالرسول اصفهانی و آیه الله حاج شیخ عبدالله اصفهانی (معروف به حاج شیخ) شرکت کرده، از خرمن علم و ادب هر یک خوشه ها بر می چیند. در این زمان است که روح صیقل خورده شیخ عبدالرحمن در فقر و مصیبت فرزند، او را به حریم نورانی این دو امام هماد نزدیک کرده، مورد توجه و شاهد کرامات این بارگاه نور می شود.

پس از چندی عطش سیری ناپذیر علم و معرفت وی را به بارگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام و حوزه نجف اشرف می کشاند و در درس خارج آیات عظام: سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، حاج سید محمود شاهرودی، آقا میرزا باقر زنجانی و آقا شیخ حسین حلی شرکت کرده، در مقابل استادان تفسیر، کلام، فلسفه و عرفان نیز زانوی ادب بر زمین می زند.

آوازه علم و تقوای شیخ عبدالرحمن او را در زمره هیئت استفتای برخی از مراجع قرار می دهد؛ آوازه ای که در همان روزهای آغازین ورود به حوزه در کربلای معلی ورد زبان عام و خاص بود. آیه الله محمد هادی معرفت می گوید: «عبادت ایشان در حوزه علمیه کربلا نمونه بود و همه ایشان را به پاکی و تعبد می شناختند و چنان گرم تحصیل بودند که حتی یک لحظه را تلف نمی کردند.»

در محفل انس

با آغاز نهضت روحانیت در ایران و تبعید امام راحل به نجف اشرف، آیه الله حیدری گمشده خود را در وجود امام می یابد و جاذبه روحانی اش او را به مدار و محفل انس او می کشاند.

وی ضمن شرکت در درس خارج اصول و فقه امام در بحث «ولایت فقیه» امام نیز شرکت می کند و همین درس افقی نو را فراروی او می گشاید و اندیشه سریان فقه در گستره جامعه و به عینیت رساندن احکام الهی در متن زندگی مردم را، در باورش بارور می کند. او که پس از سالها تلاش و تحصیل به مقام اجتهاد رسید، می آید، تا رسالت الهی خویش را در جامعه به انجام رساند.

در رکاب ولایت

در خواست کردهای فیلی بغداد از او به سال 1350 ش. برای ارشاد و تبلیغ در مسجد ابوسفیان، آیه الله حیدری را وارد مرحله تازه ای از حیات پربارش می کند و او را به جرگه آنانی پیوند می زند که با کوله باری از علم و عصای تقوی، طلایه دار حرکتهای حماسه و عشق می شوند.

دستگاه امنیتی عراق بیش از دو سال حضور وی را در پایتخت تحمل نمی کند و پس از دستگیری در مرز بصره، او را به یکی از پاسگاه های ایرانی

تحويل می دهد. آیه الله حیدری پس از آزادی از اردوگاه، راهی شهر جهاد و اجتهاد می شود. و نزدیک به دو سال بر کرسی تدریس فقه و اصول می نشیند. در این ایام است که با درخواست مردم و روحانیت در تبعید ایلام به زادگاهش باز می گردد. با ورود آیه الله حیدری در سال 54 به شهر ایلام، انقلاب و نهضت روحانیت در این نقطه جلوه تازه ای به خود می گیرد و روحانیت مبارزه ایلام شکل می گیرد. در آغاز ورود به شهر با بیان این مطلب که:

«من نماینده مراجع عظام هستم و حاضر به معرفی خود به ساواک و یا

شهربانی نیستم»

تهدید ساواک و شهربانی را تهدیدی توخالی حساب کرده، اولین ضربه روحانیت را بر پیکر دستگاه حکومتی وارد می کند.

آیه الله حیدری در نخستین گام خود در احیای امر به معروف و نهی از منکر با همیاری مردم خدا جو بلندگوهای را که در میادین شهر موسیقی مبتذل پخش می کنند. جمع آوری می کند.

خنتی کردن تبلیغات بهائیت در استان، دعوت از دهها روحانی از حوزه علمیه قم چون آیه الله محمد رضا طبسی (ره)، حجة الاسلام کوشکی و...، تاسیس مدرسه علمیه باقریه و تربیت طلاب، تاسیس بیش از 80 حسینیه و مسجد در سطح استان، تشکیل کلاسهای تابستانی قرآن و احکام برای خواهران و برادران در مقاطع مختلف سنی و ترغیب و تشویق مردم در هر چه با شکوهتر برگزار کردن ایام الله، خصوصا نیمه شعبان، شهر ایلام را به شهرهای مذهبی و انقلابی تبدیل می کند و استان را در قبضه قدرت روحانیت مبارز و تبعیدی شهر قرار می دهد.

ترک شهر از سوی آیه الله حیدری به هنگام ورود شاه معدوم به ایلام خشم دستگاه را نسبت به او دو چندان می کند و از همین زمان است که وی مشی تهاجمی خود را آغاز می کند و این روند به گونه ای پیش می رود که شش ماه قبل از پیروزی انقلاب اداره های دولتی و دستگاههای امنیتی نظام ستم شاهی تنها حضوری سمبلیک را در منطقه ایلام ایفا می کردند.

سپهد مقدم رئیس دستگاه امنیتی که ایلام را از دست رفته می دید با نامه ای متظلمانه و عنوان این مطلب که این کشور تنها کشور شیعی است و باید از آشوب حفظ شود قرآنی را به همراه یک میلیون تومان برای او می فرستد تا او را به سازش بکشاند. آیه الله حیدری با عبارتی کوتاه و محتوایی رسانامه سپهد مقدم را زیر نویس می کند.

بعد از سلام کلام الله بوسیده و بر دیده گذاشتم ؛ ولی از قبول این گونه پولهایی که تا کنون از برکت و توجهات ولی عصر (عج) فرجه الشریف عادت ننموده ام، معذرت می خواهم، خداوند متعال ما و شماها را به حق و حقیقت و اسلام واقعی راهنمایی و از ظلم و ستم و خیانت به مسلمانان و دین مبین اسلام نگهداری (و) محافظت فرماید.

حیدری 57/1/26

آیه الله حیدری نخستین کسی است که دادگاه عدل اسلامی را به همین نام شش ماه قبل از پیروزی انقلاب در منزل خود بنیان نهاد و به شکایات و اختلافات مردم رسیدگی می کرد و نیز اولین کسی است که حدود اسلامی را قبل از پیروزی انقلاب - بدون اعتنا به تهدیدهای ساواک و شهربانی وقت در مسجد جامع ایلام در برابر دیدگان مردم - جاری ساخت.

وی قبل و پس از انقلاب فرماندهی امنیتی و حراستی استان ایلام را به دست گرفت و با تشکیل ستادهای مقاومت و هسته های ضربت در تمام نقاط استان راه را بر سوجدجویان و ضد انقلابها بست.

در پیش گرفتن روش پدران و گفتگو محرمانه با کارمندان دولت و حتی نیروهای نظامی و انتظامی برای جذب آنان همزمان با خروش مقدسش بر علیه دستگاه ستم شاهی - نه تنها نشان از هوشمندی سیاسی و فردانگری او داشت بلکه همین بر خورد باعث گشت تا با پیروزی انقلاب اسلامی، بافت اداری استان با حفظ اسناد و مدارک در خدمت انقلاب باقی بماند.

هشدار او به نیروهای زرهی کرمانشاه و دستور او مبنی بر روشن کردن آتش بر قله ها و تپه ها در شبهای انقلاب، رعب و وحشت را در دل های نیروهای اعزامی از پادگان کرمانشاه دو چندان ساخت.

فریاد او در مسجد جامع در عکس العمل تهدید ساواک مبنی بر دستگیری طلاب اعزامی با این بیان:

اگر طلبه ای را بگیرند، کافی است تونل را ببندیم. با همین امکانات که داریم، توان آن را داریم که ماها با طاغوت بجنگیم.»

شوری وصف ناپذیر در مردم ایجاد کرد و کوره انقلاب را تا روز 12 بهمن شعله ورتر نمود.

سرانجام رشادتهای مردم و جوانان ایلامی با تقدیم شهیدانی به پیشگاه انقلاب به بار نشست و آیه الله حیدری همزمان با ورود امام در 12 بهمن با آمدن به خیابان و شلیک چند گلوله از تفنگ خود پیروزی انقلاب را اعلام کرد و پس از تشکیل شورای انقلاب و هماهنگی با شهید مظلوم بهشتی ماهها یکه و تنها با تنی خسته انقلاب را در استان ایلام هدایت کرد.

در مجلس خبرگان

آیه الله حیدری در سال 1358 ش. با 95000 رأی از سوی مردم به مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافت و از آن پس تا زمان حیات پربارش دو دوره متوالی نمایندگی مردم در مجلس خبرگان را عهده دار بود. نقطه نظرها و دیدگاههای او در خصوص حاکمیت ولایت مطلقه فقیه در خبرگان قانون اساسی و موضع گیری او در مقابل تفکر لیبرالی کسانی چون بنی صدر بیانگر ژرف اندیشی این پیر فرزانه است. وی می گوید:

وقتی اصل ولایت فقیه مطرح شد، بنی صدر که در صندلی جلوی من نشسته بود، به عقب برگشت و گفت: آقای حیدری ولایت فقیه دیگر چیست؟

من به او گفتن تو نمی فهمی یعنی چه!

سخنان شجاعانه وی در این مجلس در مقابل منادیان ولایت طاغوت و برخورد لفظی او با بنی صدر آغازگر رویارویی این دو بود که نقطه پایان آن را نیز در صالح آباد ایلام توسط جوانان حزب الهی نهاد.

در ستیز با لیبرالیزم

نبرد بالتقاط و ابتدال سر لوحه برنامه های آیه الله حیدری به شمار می رفت. او همانگونه که شجاعانه در عصر ستم شاهی پرچم مبارزه با فساد و ابتدال را به اهتزاز در آورده بود. در بحبوحه عصر سفسطه گری گروهکهای الحادی و التقاطی برای گمراهی جوانان موضع خدا محورانه خویش را در سایه سار ولایت فقیه ادامه داد و شیر مردان شهر را در راستای رویارویی بالتقاط سازماندهی کرد.

از بین بردن جایگاههای فروش نشریات ضد انقلاب، مبارزه با کتابفروشیها، کتابخانه ها، نوارخانه ها و خانه های تیمی منافقین و ممانعت از سخنرانی سران

کومله و دمکرات و خروج مفتضحانه آنان از شهر گامهای آغازین نیروهای تحت رهبری او بود. وضعیت شهر به نفع نیروهای انقلاب به گونه ای ورق خورد که در زمان دولت موقت بازرگانی، هیئت نهضت آزادی به ایلام با ماشینهای کذایی حتی جرات پیاده شدن از ماشین را پیدا نکردند.

اعزام جوانان ایلامی به کردستان در راستای کمک رسانی به شهید چمران در زمانی که ایلام از سوی منافقین، «قلب کردستان» نامیده می شد، از زیباترین حرکت‌های سیاسی این فرزانه گمنام است که تاءثیری بس شگرف در روحیه یاران انقلاب در منطقه غرب و شمال غرب بر جای نهاد.

با این همه فردانگری، هوشمندی سیاسی آیه الله حیدری را باید در موضع صریح و قاطع او در مقابل بنی صدر و حرکت لیبرالیزم جستجو کرد که استان ایلام را به کانون تقابل و رویارویی با بنی صدر و خط منحط فکری او تبدیل کرد.

آیه الله حیدری با شجاعتی در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کرد: «بنده که حیدری باشم به ایشان رأی نخواهم داد.»

و این سر آغاز حرکتی شد که منجر به ممانعت مردم از ورود بنی صدر در هنگام تصدی ریاست جمهوری به شهر گشت. بنی صدر که ورود به شهر را به جهت خشم مقدس مردم به صلاح خود نمی دید، تصمیم به رفتن بر مزار شهدای ایلام در 45 کیلومتری شهر گرفت که در آنجا نیز با یورش خانواده های شهدا و حزب الله ایلام روبرو گشت که به سمت هلی کوپتر حمله ور شدند و با پاشیدن خاک بر روی او و سردادن شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» «فرمانده کل قوا خمینی روح خدا» او را مجبور به فرار می کنند.

عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا از سوی امام خمینی در شامگاه همان روز بعد از این واقعه، نقطه عطف و مدالی پرافتخار بر سینه مردمی است که پیرشان را در این حرکت مطیع و فرمانبردار بودند.

عشق آیه الله حیدری به مقام معظم رهبری، حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی و شهید مظلوم بهشتی در قاموس واژه ها نمی گنجد و همواره این سه را امین امام و یاوران راستین انقلاب بر می شمرد و نسبت به تفکر مقابل این سه رادمرد بزرگ تاریخ انقلاب هشدار می داد.

آیه الله حیدری حاکمیت «قانون خدا» را در گرو حاکمیت ولایت مطلقه فقیه می دانست و سرافرازی در دنیا و آخرت را پیروی از ولایت می دانست. همانگونه که در وصیتنامه سیاسی الهی خود می نویسد:

«خدمت به اسلام و مسلمانان را در حد قوه و قدرتی که دارید، ترک نکنید و همواره پیرو رهبر عظیم الشان - خمینی بت شکن روحی فداه - باشید به او و فرامین آن حضرت عمل کنید که سرافرازی دنیا و آخرتتان در این است.

در نگاه امام

عملکرد قاطعانه و شجاعانه آیه الله حیدری در مقابل خطوط انحرافی برای برخی خوشایند نبود آنان با به وجود آوردن جوی ناجوانمردانه در صدد به انزوا کشاندن آیه الله حیدری از صحنه سیاست برآمدند اینجا بود که آیه الله حیدری که حفظ نظام و وحدت نیروهای انقلاب را بر دفاع از موضع گیریهای خود ترجیح می داد و به قم هجری کرد تا مشغول تدریس و تحقیق شود.

شناخت امام نسبت به زهد و تقوا و موضع گیریهای خدا محوارنه آیه الله حیدری و همچنین وضعیت حساس منطقه موجب گشت که امام با حکمی دیگر او را به استان بازگرداند تا تمام نقشه های ضد انقلاب نقش بر آب شود.

جناب مستطاب حجة الاسلام شيخ عبدالرحمن حيدري دامت افاضاته
«مقتضى است جنابعالى در اين موقعيت حساس كه مردم احتياج بيشتري به
راهنمايى و ارشاد دارند به ايلام برويد و همانند گذشته به ترويج شريعت مقدسه
و اصلاح امور و رفع مشكلات مردم اشتغال ورزيد و با همكارى و كمك علمائى
اعلام دامت افاضاتهم و اهالى متدين و بالاخص جوانان عزيز جلو تبليغات سوء
دشمنان اسلام و مملكت را بگيريد و وحدت و يگانگى را بخواست خداى متعال
حفظ كنيد.

موفقيت و سعادت همگان را از خداى تعالى خواستارم».

روح الله الموسوى الخمينى

در سنگر جهاد

آية الله حيدري با پيروزي انقلاب اسلامى، عده اى را ماءمور سرکشى و ديده
بانى مرز با عراق كرد. وي در چند نوبت بازديد از پاسگاههاى مرزى وضعيت
منطقه و احتمال شروع جنگ را به اطلاع امام رساندند و كم كارى و عدم توجه
از سوي مسئولين امنيتى را گزارش دادند.

به جرات مى توان گفت آية الله حيدري اولين مجتهدى است كه با به صدا
در آمدن ناقوس جنگ به لباس رزم قامت بست. وي بى درنگ در ساعات
آغازين جنگ و پس از سقوط شهر مهران، فرمان تشكيل خط پدافندى در تنگه
«گنجانچم» را صادر كرد و با پوشيدن لباس رزم و فراخوانى مردم، جوانان و
عشاير به مسجد جامع با سخنرانى پرشور خویش فرمان بسيج مردمى را صادر
كرد. و پس از پايان سخنرانى به همراه جوانان ايلامى به سمت مهران حركت
كرد.

در این هنگام نیروهای ارتش که با خیانت بنی صدر و عدم پشتیبانی او تا منطقه گلان عقب نشینی کرده بودند با آیه الله حیدری و نیروهای مردمی روبرو شدند. آیه الله حیدری با تهدید نیروها به تشکیل دادگاه صحرایی در صورت عقب نشینی، خط پدافندی را به منطقه گنجانچم یعنی بیست کیلومتر جلوتر از ارتش انتقال دادند. و آنگاه با مأمور کردن برخی در جهت ثبت نام و مسلح کردن عشایر، به جبهه حال و هوایی دیگر بخشید که همین جذب نیروهای مردمی بنای آغازین لشکر مقتدری به نام امیرالمؤمنین علیه السلام گشت که در طول تاریخ دفاع مقدس حماسه هایی درخشان در دفتر مقاومت این مرز و بوم به ثبت رساند.

آیه الله حیدری نخستین کسی است که ستاد جذب و هدایت کمکهای مردمی را شکل داد. او مسئولیت این امر خطیر را از ساعتهای نخست جنگ تا پایان عمر پربارش بر عهده داشت. در طی سالهای دفاع مقدس و آوارگی مردم در کوه و دشت با تشکیل ستادی مرکزی و تقسیم کردن آن به سه محور، به کمک مردم جنگ زده پرداخت.

در عملیات پیروزمند فتح میمک که نخستین عملیات نیروهای اسلام به شمار می رود و با هماهنگی ارتش و نیروهای عشایری ایلام صورت گرفت، آیه الله حیدری فرماندهی محوری آنرا بر عهده داشت. از این رو می توان او را یکی از پایه گذاران جنگهای چریکی دفاع مقدس بر شمرد.

او در همان آغاز انقلاب بارها می گفت: من بنی صدر را خوب می شناسم» و همین شناخت او از بنی صدر وی را بر آن داشت تا زمانی که بنی صدر در راس فرماندهی کل قواست، یکی لحظه جبهه جنگ را ترک نکند. حمایتهای مادی و معنوی آیه الله حیدری از رزمندگان اسلام و شرکت او در عملیات فتح

المبین، بیت المقدس خاطره عالمان و بزرگانی را زنده می کند که در جنگهای
ضداستعماری در طول تاریخ تسبیحشان قطار فشنگ و محرابشان سنگر و آب
وضویشان خون رخسارشان بود.

در عینیت جامعه

در زندگی روشی زاهدانه و عارفانه داشت و وقتی از دنیا رفت جز تفنگ،
پوستین، عصا، ساعت و تعدادی کتاب از خود چیزی بر جای نهاد در وصیتنامه
خود نوشت:

خانه گلین و تیر کلافی قم هم از آن من نیست و باید در خصوص تصرف در
کتابها و خانه از امام امت و حضرت آیه الله گلپایگانی اجازه گرفت.

همواره در متن جامعه قرار داشت و در سوگ و سور مردم شریک بود. او در
حقیقت نماد و نماینده یکایک مردم به شمار می رفت و این تجلی یک امت در
پیکره یک مرد تا آنجا پیش رفت که هر قشر و صنف او را از خود و خود را از
او می دانستند.

متواضع بود و کم سخن، ناگفته هایش بیش از گفته هایش بود. کارهایش را
خود انجام می داد، غذایش ساده و درب خانه اش در طول شبانه روز به روی
همه باز بود. اهل تهجد و شب زنده داری بود؛ اما از هر گونه تظاهر و ظاهر
سازی دوری می جست و در عین حالی که بر قله اجتهاد، زهد و عرفان قرار
داشت، با زبان ساده و عامیانه با مردم سخن می گفت. به سادات احترامی ویژه
می گذاشت. اگر احساس می کرد که پرداخت کنند وجوهات شرعی نظری دارد،
از پذیرفتن آنها خودداری می کرد.

حلقه وصل میان مسئولین و مردم به شمار می رفت و این از ویژگیهای
منحصر به فرد او به شمار می رفت.

هر گاه با عامه مردم خلوت می کرد. مردم را به پیروی از قانون و احترام به قانونگذاران دعوت می کرد و می گفت: «اینها مهمان شما هستند؛ از شهرهای دور برای کمک به شما آمده اند؛ به آنها احترام بگذارید.» گاه با سخنانی ملیح به معترض نسبت به مسئولین می گفت: بگو بینم تو برای انقلاب چه کرده ای؟» هر گاه با مسئولین می نشست، دردمندانه می گفت: از یادنبریم اینها ولی نعمتهای ما هستند. اینها ما را به اینجا رسانده اند.

از خودگذشتگی و به خدا پیوستگی، او را به مرزی رسانده بود که از اهانت به خود می گذشت اما اهانت به نظام و مسئولین را تحمل نمی کرد. اجازه نمی داد کسی باورها و اعتقادات مردم را به مسخره بگیرد، با خرافه زدایی و پالایش و پیرایش اعتقادات مردم درد شناسانه و درمان گرایانه برخورد می کرد. بر این عقیده بود که باید نخست زمینه پذیرش و آنگاه، جایگزینی به فراخور زمان و مکان ایجاد کرد تا فرهنگ پویا و زاویه های واقعی در متن جامعه شکلی نهادینه به خود گیرد.

در مسیر ناب سازی فرهنگ برخورد فیزیکی را جایز نمی دانست. و آن را جزو وظایف و رسالتهای روحانیت می دانست. همین نگرش و روش و منش، او را در زمره محییان دین با روش خاص خود قرار داده است که روشی صد در صد موفق در راستای اهداف اسلام و انقلاب بود.

امر به معروف، نهی از منکر، اقامه نماز، رسیدگی به اختلافها و شکایتهای مردم، دستگیری از مستمندان، حمایت از روحانیت و مسئولین نظام، پشتیبانی از حزب الله برنامه هر روز زندگی او بود.

خاطرات و خطرات این فصل از زندگی آیه الله حیدری از جذاب ترین و شیرین ترین حکایات مردانی است که حماسه حضور و در عینیت بودن جامعه را بر کنج عزلت و عافیت ترجیح دادند.

در وادی رحمت

دوستان آیه الله حیدری، زمانی او را در مسیر لقاء خدا یافتند که حضرت امام (ره) در عکس العمل خبر بیماری ایشان با تاءثر فرمودند:

«دوستان ما یکی یکی می روند.»

سرانجام این مرد سنگر و محراب این زاهد و همقدم امام در نیمه شب یازدهم دی ماه 1365 ش. از این جهان رخت برداشت و رخ بر بست و استان ایلام، رزمندگان اسلام و حزب الله را در سوگ خود نشانده.

اصرار مردم برای انتقال پیکر مطهرش به ایلام با پا در میانی حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی پایان یافت.

پیکر پاک و مطهرشان با تشیع با شکوه مردم ایلام و قم و نمایندگان بیت امام و ریاست جمهوری به حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه علیها السلام منتقل و در جوار او به خدا سپرده شد. و او سرانجام با جسم نحیف به دیدار امامان معصومی شتافت که یک لحظه ذکر و نامشان از لبش نیفتاد و با تمام فقر و تنگدستی دست نیاز را جز بر در خانه آنان - که واسطه فیض الهی بودند - دراز نکرد. امید است کتابهای او که به گفته خود تنها سرمایه زندگیش به شمار می رفته است و سالهای سال با فقر و تنگدستی جمع کرده است در کتابخانه ای که در سفر رهبر انقلاب کلنگ آن توسط نماینده ایشان بر زمین زده شد مورد استفاده نسل فردا قرار گیرد. تا به تنها وصیت او که شکوفایی علم و فرهنگ در این استان است جامه عمل پوشیده شود.

عارف برگ حضرت آیه الله بهاء الدینی در ملاقات با جمعی از مردم ایلام
فرمودند:

«باید او را در قبرستان ایلام دفن می کردید تا خدا به یمن وجود او عذاب را
از قبرستان شما دور می داشت.

پاینده باد حوزه های نور حجره های کوچک که در هر زمان و مکانی
خیزشگاه مردانی بزرگ و ژرف اندیش بوده و هست و خواهد بود.

امام خمینی (قدس سره)

ارتحال: 14 خرداد 1368 ش.

حدیث بیداری

حمید انصاری

سال 1320 هجری قمری از نیمه می گذشت که مولودی در ایران دیده به جهان گشود که بعدها با قیام الهی خویش سرنوشت ایران و جهان اسلام را دگرگون ساخت و انقلابی را پدید آورد که قدرتهای مسلط جهان و تمامی دشمنان آزادی و استقلال ملتها، از همان آغاز در برابرش صف کشیدند و برای سرکوبی اش به میدان آمدند.

آن روز کسی نمی دانست، این همان است که فرداها دنیا او را به نام «امام خمینی» خواهند شناخت. همانکه وقتی قیام خویش را آغاز کند، در برابر بزرگترین قدرتهای جهان خواهد ایستاد و از استقلال کشور و مجد امت اسلام دفاع خواهد کرد و احیاگر دین خدا در عصر مسخ ارزشها خواهد شد.

پیشینه تاریخی:

بیستم جمادی الثانی «روز کوثر» است، پس از وفات فرزندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مشرکین قریش خوشیها کردند و زبان به زخم گشودند که نسل پیامبر ادامه نخواهد یافت! از خالق هستی فرمان رسید: «انا اعطیناک الکوثر... ان شائک هو الابر» در آن روز بزرگ، کوثر و لایت و امامت در زمین جاری گشت و بانوی عفت و ایمان، صدیقه طاهره علیها السلام دیده به جهان گشود تا امام همیشه عدالت و انسانیت را مونس و همسر باشد و نسلی پدید آورند که یازده ستاره امامت، ایستاده بر شاهراه هدایت انسانها از آن جمله اند. نسلی که صلح و جنگش، مناجات و سکوتش، حلم و علمش و حیات

سراسر مقاومت و رنج و شهادتش و سرانجام غیبت موعود به انتظار نشسته اش حکمت‌های الهیه را رقم می زند و ثابت می کند که بندگان خدا در عصر هبوط و در حصار زمان و طبیعت به خود وانهاده نشده اند و حق پویان و رهروان طریق هدایت را همیشه هدایت کننده ای هست و زمین را حجت حق خالی نخواهد ماند. دوران غیبت آغاز شد و کشمش هماره خوب و بد نیز ادامه یافت. نسل در نسل، گردنکشان و زر پرستان و اصحاب فساد در جبهه ظلمت خویش و در آنسو مؤمنان و صالحان و پاک سیرتان در وادی نور رویارو ایستادند. انوار وحی بر جهان تابیده بود و اسلام با فتح قلوب بندگان خوب خدا قلمرو خویش را گسترش می داد و تا دور دستهای شرق و از آنسو تا قلب اروپا پیش می رفت. تمدنی بزرگ و بی سابقه شکل می گرفت و بشر شاهد جهش و تحولی شگرف در پهنه علم و ادب، فرهنگ و هنر و تمامی آثار تمدن واقعی با مبنایی استوار از ایمان و انگیزه بود.

از ولادت تا هجرت

در روز بیستم جمادی الثانی 1320 هجری قمری در شهرستان خمین از توابع استان مرکزی ایران در خانواده اهل علم و هجرت و جهاد و در خاندانی از سلاله زهرای اطهر علیها السلام، روح الله الموسوی الخمینی پای بر خاکدان طبیعت نهاد. پدر بزرگوار امام خمینی مرحوم آیه الله سید مصطفی موسوی از معاصرین مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی (ره) پس از آنکه سالیانی چند در نجف اشرف علوم و معارف اسلام را فراگرفته و به درجه اجتهاد نائل آمده بود به ایران بازگشت و در خمین ملجاء مردم و هادی آنان در امور دینی بود. در حالی که بیش از 5 ماه از ولادت «روح الله» نمی گذشت، طاغوتیان و خوانین تحت حمایت عمال حکومت وقت، ندای حق طلبی پدر را که در برابر زورگوییهایشان

به مقاومت برخاسته بود با گلوله پاسخ گفتند و در مسیر خمین به اراک وی را به شهادت رساندند. بستگان شهید برای اجرای حکم الهی قصاص به تهران (دارالحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردید.

بدین ترتیب امام خمینی از اوان کودکی با رنج یتیمی آشنا و با مفهوم شهادت روبرو گردید وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادر مؤمنه اش (بانو هاجر) که خود از خاندان علم و تقوا و از نوادگان مرحوم آیه الله خوانساری (صاحب زبدة التصانیف) بوده است و همچنین نزد عمه مکرمه اش (صاحب خانم) که بانویی شجاع و حق جو بود، سپری کرد اما در سن 15 سالگی از نعمت وجود آن دو عزیز نیز محروم گردید.

حضرت امام از سنین کودکی و نوجوانی با بهره گیری از هوشی سرشار، قسمتی از معارف متداول روز و علوم مقدماتی و سطح حوزه های دینی، از آن جمله ادبیات عرب، منطق و فقه و اصول را نزد معلمین و علمای منطقه (نظیر آقا میرزا محمود افتخار العماء مرحوم میرزا رضا نجفی خمینی، مرحوم آقا شیخ علی محمد بروجردی، مرحوم آقا شیخ محمد گلپایگانی و مرحوم آقا عباس اراکی و بیش از همه نزد برادر بزرگش آیه الله سید مرتضی پسندیده) فرا گرفت و در سال 1298. ه.ش. عازم حوزه علمیه اراک شد.

هجرت به قم، تحصیل دروس تکمیلی و تدریس علوم اسلامی:

اندکی پس از هجرت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمة الله علیه (نوروز 1300 ش. مطابق با رجب المرجب 1340 هجری قمری) امام خمینی نیز رهسپار حوزه علمیه قم گردید و به سرعت مراحل تحصیلات تکمیلی علوم حوزوی را نزد اساتید حوزه قم طی کرد. که می توان از فراگرفتن

تتمه مباحث کتاب مطول (در علم معانی و بیان) نزد مرحوم آقا میرزا محمد علی ادیب تهرانی و تکمیل دروس سطح نزد مرحوم آیه الله سید محمد تقی خوانساری، و بیشتر نزد مرحوم آیه الله سید علی یشربی کاشانی و دروس خارج فقه و اصول نزد زعیم حوزه قم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نام برد.

همزمان با فراگیری فقه و اصول نزد فقها و مجتهدین وقت به فراگیری ریاضیات و هیئت و فلسفه نزد مرحوم حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و ادامه همین دروس به اضافه علوم معنوی و عرفانی نزد مرحوم آقا میرزا علی اکبر حکیمی یزدی و عروض و قوافی و فلسفه اسلامی و فلسفه غرب را نزد مرحوم آقا شیخ محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی و اخلاق و عرفان را نزد مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی و عالی ترین سطوح عرفان نظری و علمی را به مدت شش سال نزد مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد علی شاه آبادی بردازد.

پس از رحلت آیه الله العظمی حائری یزدی تلاش امام خمین به همراه جمعی دیگر از مجتهدین حوزه علمیه قم به نتیجه رسید و آیه الله العظمی بروجردی (ره) به عنوان زعیم حوزه علمیه عازم قم گردید.

مشی سیاسی حضرت امام که سخت معتقد به حفظ کیان حوزه ها و اقتدار روحانیت و زعامت دینی به عنوان تنها پناهگاه مردم در آن روزهای خطیر و پرآشوب بود، موجب می شد تا آن حضرت علیرغم شایستگی ها و اختلاف نظرها، همواره علم و فضل و تلاش خویش را در خدمت به تحکیم حوزه تازه تاسیس علمیه قم و به عنوان مدافعی دلسوز در کنار آیه الله العظمی حائری و بروجردی باقی بماند. پس از رحلت آیه الله بروجردی نیز امام خمینی علی رغم

روی کرد گسترده طلاب و فضلا و جامعه اسلامی به ایشان به عنوان یکی از مراجع تقلید، از هرگونه اقدامی که شائبه موقعیت طلبی و مقام خواهی داشته باشد به شدت پرهیز داشت.

حضرت امام طی سالهای طولانی در حوزه علمیه قم به تدریس چندین دوره فقه، اصول، فلسفه و عرفان و اخلاق اسلامی در مدرسه فیضیه، مسجد اعظم، مسجد محمدیه، مدرسه حاج ملاصادق، مسجد سلماسی، و... همت گماشت و در حوزه علمیه نجف نیز قریب 14 سال در مسجد شیخ اعظم انصاری (ره) معارف اهل بیت و فقه را در عالی ترین سطوح تدریس نمود و در نجف بود که برای نخستین بار مبانی نظری حکومت اسلامی را در سلسله درسهای ولایت فقیه بازگو نمود. به گفته شاگردان ایشان درس امام خمینی از معتبرترین کانونهای درسی حوزه محسوب می شد و در برخی از دوره ها - سالهای تدریس در حوزه علمیه قم - شاگردان حاضر در محضر استاد به 1200 نفر هم رسیده بود که میان آنان دهها تن از مجتهدین مسلم و شناخته شده حاضر بودند. ماجرای انجمنهای ایالتی و ولایتی فرصتی پدید آورد تا ایشان در رهبری قیام روحانیت ایفای نقش کند و بدین ترتیب قیام سراسری روحانیت و ملت ایران 15 خرداد سال 1342 با دو ویژگی برجسته یعنی رهبری واحد امام خمینی و اسلامی بودن انگیزه ها، شعارها و هدفهای قیام، سرآغازی شد بر فصل نوین مبارزات ملت ایران که بعدها تحت نام «انقلاب اسلامی» در جهان شناخته و معرفی شد.

کودتای رضاخان در سوم اسفند 1299 شمسی که بوسیله انگلیسی ها حمایت و سازماندهی شده بود هر چند که به سلطنت قاجاریه پایان بخشید و تا حدودی حکومت ملوک الطوائفی خوانین و اشرار پراکنده را محدود ساخت اما

در عوض آنچهان دیکتاتوری پدید آورد که در سایه آن هزار فامیل بر سرنوشت ملت مظلوم ایران حاکم شدند و دودمان پهلوی به تنهایی عهده دار نقش سابق خوانین و اشرار گردید.

امام خمینی علاقه خاصی به پیگیری مسائل سیاسی و اجتماعی داشت. رضاخان پس از محکم کردن پایه های سلطنت خویش در همان سالهای نخست برنامه های وسیعی را در جهت زدودن آثار فرهنگی اسلامی در جامعه ایران به معرض اجرا گذاشت. علاوه بر اعمال انواع تضییقات برای روحانیون، طی دستورالعملهای رسمی مجالس روضه و خطابه های مذهبی را تعطیل کرد، تدریس امور دینی قرآن در مدارس و اقامه نماز جماعت را ممنوع و زمزمه کشف حجاب بانوان مسلمان ایرانی را آغاز کرد. قبل از آنکه رضاخان عملاً و در سطحی گسترده هدفهای خود را علنی سازد، روحانیت متعهد ایران نخستین قشری بود که با آگاهی از اهداف پشت پرده به مخالفت و اعتراض برخاست. علمای متعهد اصفهان به رهبری آیه الله حاج آقا نورالله اصفهانی در سال 1306 هجری شمسی دست به هجرت اعتراض آمیز به قم و تحصن در این شهر زدند. این حرکت از سوی علمای دیگر شهرها نیز همراهی شد. هجرت و تحصن 105 روزه علما در قم (21 شهریور تا 4 دیماه 1306 هـ) به عقب نشینی ظاهری رضاخان انجامید و نخست وزیر وقت (مخبرالسلطنه) متعهد به اجرای شرایط متحصنین گردید، با شهادت رهبر قیام در دیماه 1306 به دست عمال رضاخان، تحصن عملاً پایان یافت.

این ماجرا فرصتی بود برای طلبه ای جوان، با استعداد و دارای روحی سلحشور به نام روح الله خمینی تا با حضور در متن جریان از نزدیک با مسائل مبارزه و چگونگی ستیز روحانیت و رضاخان آشنا بود. از سوی دیگر چند ماه

پیش از این، در نوروز سال 1306 هجری شمسی ماجرای درگیری رویاروی آیه الله بافقی با رضاخان در قم و محاصره این شهر بوسیله نیروهای نظامی و مضروب شدن این عالم مجاهد بوسیله شاه و تبعید او به شهر ری به وقوع پیوست. این حادثه و ماجراهای مشابه و جریاناتی که در مجلس قانونگذاری این ایام می گذشت بویژه مبارزات، روحانی نامدار و مجاهد آیه الله سید حسن مدرس تاءثیر خود را بر روح حساس و پر شور امام بر جای می نهاد.

پس از رحلت آیه الله العظمی حائری (10 بهمن 1315 ه ش) حوزه علمیه قم را خطر انحلال تهدید می کرد. علمای متعهد به چاره جویی برخاستند. مدت هشت سال سرپرستی حوزه علمیه قم را آیات عظام: سید محمد حجت، سید صدرالدین و سید محمد تقی خوانساری رضوان الله علیهم بر عهده گرفتند. در این فاصله و بخصوص پس از سقوط رضاخان، شرایط برای تحقق مراجعت عظمی فراهم گردید. آیه الله العظمی بروجردی شخصیت علمی برجسته ای بود که می توانست جانشین مناسبی برای مرحوم حائری و حفظ کیان حوزه باشد. این پیشنهاد از سوی شاگردان آیه الله حائری و از جمله امام خمینی تعقیب شد. اما خمینی که با دقت شرایط سیاسی جامعه و وضعیت حوزه ها را زیر نظر داشت دریافته بود که تنها نقطه امید به رهایی و نجات از شرایط ذلت باری که پس از شکست مشروطیت و بخصوص پس از روی کار آوردن رضا خان پدید آمده است، بیداری حوزه های علمیه و پیش از آن تضمین حیات حوزه ها و ارتباط معنوی مردم با روحانیت می باشد.

امام خمینی در تعقیب هدفهای ارزشمند خویش در سال 1328 طرح اصلاح اساسی ساختار حوزه علمیه را با همکاری آیه الله مرتضی حائری تهیه و به آیه

الله بروجردی (ره) پیشنهاد داد. این طرح از سوی شاگردان امام و طلاب روشن ضمیر حوزه مورد استقبال و حمایت قرار گرفت.

حضرت امام در تمام دوران زعامت آیه الله بروجردی (ره) سعی خویش را در بعد حوزوی مصرف حمایت از اقتدار مرجعیت و حوزه های علمیه از یکسو و انتقال اطلاعات سیاسی و اجتماعی و ارزیابی های خویش از مسائل روز و هشدارهای به موقع در مورد هدفهای رژیم شاه و جلوگیری از نفوذ عناصر کج فهم و راحت طلب نموده است. و در همین حال ارتباط خویش را با عناصر سیاسی موجه در تهران و شخصیتهایی نظیر آیه الله کاشانی ادامه می داد و از طرق مختلف از جمله پیگیری مستمر مذاکرات مجلس شورای ملی و نشریات معتبر وقت، تحولات جاری را به دقت زیر نظر داشت.

هنگامی که زمزمه تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی و مطلق العنان کردن شاه در سال 1328. هـ ش مطرح گردید، شایعه کردند که آیه الله العظمی بروجردی با این تغییرات موافق بوده و مشورتهایی با مقامات دولتی داشته است. امام خمینی از این شایعه برآشفتنند و ضمن هشدار در جلسات حضوری به همراه چند تن از مراجع و علمای وقت طی نامه ای سرگشاده به آیه الله بروجردی خواستار بیان حقیقت شدند. متعاقب آن، آیه الله بروجردی طی بیانیه ای توافق در این مورد را تکذیب کردند. همزمان با این واقعه آیه الله کاشانی نیز از تبعیدگاه خود در لبنان طی بیانیه ای بر لزوم مقاومت در برابر تصمیم جدید شاه تاءکید کرد.

در جریان انتخاب دوره شانزدهم مجلس، آیت الله کاشانی از سوی مردم تهران انتخاب گردید. همکاری و ائتلاف جناح روحانی مجاهد آیه الله کاشانی با جبهه ملی کفه را به نفع طرفداران نهضت ملی شدن صنعت نفت و به زیان شاه

سنگین کرد. فدائیان اسلام که از حمایت‌های آیه الله کاشانی بهره مند بودند طی چند عملیات کم سابقه ضربه های کاری بر دولتهای دست نشانده شاه وارد ساختند. دکتر مصدق رهبر جبهه ملی با بهره مندی از همین حمایتها به صدارت رسید. قیام سی تیر 1331 در تهران شکل گرفت. ایران آرزوی دیرینه خود یعنی پیروزی ملی شدن صنعت نفت را شادمانی می کرد، اما دیری نپایید که ناسازگاری در جبهه ائتلاف رخ نمود و اختلافات بین فدائیان اسلام و آیه الله کاشانی و رهبران جبهه ملی تا مرز رویارویی توسعه یافت.

آیه الله کاشانی با جایگزینی آمریکا و شرکتهای آمریکایی به جای انگلیس در صنعت نفت و دیگر پهنه های اقتصادی کشور شدیداً مخالف بود. در حالی که بسیاری از کسانی که ارکان قدرت را در دولت مصدق اشغال کرده بودند به این نظریه تمایل نشان می دادند.

خطرات مشارکت عناصر غیر مذهبی در نهضت و اعتماد به حزب توده نیز از جمله موارد اختلاف بود. به موازات افزایش اختیارات نخست وزیر و نفوذ عناصر یاد شده در دولت ملی، تبلیغات حساب شده صد دینی نیز افزایش یافت. خیانت‌های حزب توده به اوج رسید و جناح مذهبی نهضت منزوی گردید. آمریکا از این فرصت کمال استفاده را برد و با کودتای 28 مرداد 1332 سلطنت بلامنزاع شاه را تضمین و مخالفین را ساقط کرد.

آنچه که از مجموعه پیامها و سخنرانیها بعدی امام خمینی در رابطه با ماجرای نهضت ملی استنباط می شود این است که آن حضرت از ابتدا بر ناپایداری ائتلاف پیش آمده واقف بود. نهضت ملی در اهداف ضد استعماریش پیروزیهایی به دست آورده بود اما ملی کردن صنعت نفت دارای محدودیتهای فصلی و زمانی بود و به تنهایی نمی توانست استمرار نهضت را در دراز مدت تضمین نماید.

جناح ملی گرای نهضت، اعتقادی به شعارها و هدفهای جناح مذهبی نداشت. فقدان رهبری واحد، نفوذ عناصر ناصالح و نبود اهداف مشترک سیاسی و فرهنگی که بتواند در درازمدت حمایت عمومی مردم مسلمان ایران را تضمین نماید از جمله موانعی بودند که ادامه مسیر نهضت را ناممکن می ساختند.

فعالیت فدائیان اسلام و همچنین تلاشهای آیه الله کاشانی به دلایلی نه تنها مورد حمایت آیه الله العظمی بروجردی، مرجع مقتدر آن روز واقع نمی شد بلکه اختلافات فاحشی نیز در بین بود.

قبل از آنکه شیرینی نهضت ملی نفت در ذائقه مردم ایران بنشیند تلخی اثر اختلاف و حوادث ناگوار بعدی و سرانجام کودتای 28 مرداد در کامها ریخته شد. فدائیان اسلام دست از مبارزه نکشیدند ولی دو سال بعد (1334/8/25) در ماجرای ترور ناموفق حسین علاء نخست وزیر وقت دستگیر و رهبران آن در دیماه سال 1334 پس از محاکمه در دادگاههای سری نظامی شاه به جوخه اعدام سپرده شدند. تلاشهای امام خمینی و دیگر علما در جلوگیری از اعدام آنان به نتیجه نرسید.

دهم فروردین 1340 آیه الله العظمی بروجردی رحلت کرد. در اسفند همین سال نیز روحانی مبارزه آیه الله کاشانی دار فانی را وداع گفت. امام خمینی بعد از رحلت آیه الله بروجردی علی رغم استقبال حوزه علمیه و مردم، همچون ادوار گذشته زندگی خویش کوچکترین قدمی برای مرجعیت خود برنداشت.

پس از رحلت آیه الله بروجردی و تجزیه مرجعیت عظمی، رژیم شاه شتاب بیشتر به اصلاحات مورد نظر آمریکا داد و همزمان کوشید تا امر مرجعیت را به خارج از ایرن منتقل نماید.

لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط «مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها» تغییر می یافت در 16 مهر 1341 ه ش به تصویب کابینه اسدالله علم رسید. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران به محض انتشار خبر تصویب لایحه مزبور پس از تبادل نظر دست به اعتراضات همه جانبه زدند.

رژیم شاه ابتدا دست به تهدید و تبلیغات علیه روحانیت زد. با وجود این، دامنه قیام رو به فزونی نهاد. در تهران، قم و برخی شهرهای دیگر بازارها تعطیل و مردم در مساجد به حمایت از حرکت علما گرد آمدند. یک ماه و نیم پس از آغاز ماجرا، دولت یک گام عقب نشست و با ارسال پاسخ مکتوب شاه و نخست وزیر در صدد دلجویی علما و توجیه آنها برآمد. رژیم شاه با شناختی که از شخصیت و انعطاف ناپذیری امام خمینی داشت از ارسال پاسخ برای ایشان عمدا خودداری کرد. برخی از علمای حوزه علمیه موضع دولت را قانع کننده تشخیص داده و خواستار پایان دادن به قیام بودند. امام خمینی سرسختانه مخالفت کرد. حضرت امام معتقد بود که دولت می بایست رسماً لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی را لغو کند و خبر آن را انتشار دهد.

سرانجام رژیم شاه تن به شکست داد و رسماً در 7 آذر 1341 هیئت دولت، مصوبه قبلی را لغو کرد و خبر آن را به علما و مراجع تهران و قم اطلاع داد. اما خمینی در نشست با علمای قم مجدداً بر مواضع خویش پای فشرد و لغو مصوبه در پشت درهای بسته را کافی ندانست و اعلام کرد تا زمانی که لغو آن در رسانه ها پخش نشود، قیام ادامه خواهد داشت. فردای آن روز خبر لغو لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی در روزنامه های دولتی منعکس شد و مردم نخستین پیروزی بزرگ خویش را پس از نهضت ملی شدن صنعت نفت جشن گرفتند.

امام خمینی بار دیگر مراجع و علمای قم را به چاره جویی و قیامی دوباره فراخواند. با آنکه هدفهای پشت رده رژیم از اصلاحات و رفراندوم برای شخص امام آشکار، و رویارویی غیر قابل اجتناب بود، اما در این نشست تصمیم جمعی بر این شد که با شاه مذاکره و انگیزه او را جویا شوند.

پیغامهای طرفین بوسیله اعزام نمایندگان برای مذاکره در چند مرحله رد و بدل شد. شاه در ملاقات با آیه الله کمالوند تهدید کرده بود که اصلاحات به هر قیمتی ولو با خونریزی و خراب کردن مسجد انجام خواهد شد.

در نشست بعدی علمای قم، حضرت امام خواستار تحریم رسمی رفراندوم شاه بود ولی محافظه کاران حاضر در جلسه، مبارزه در چنین شرایطی را مقابله «مشت با درفش» دانسته و بی ثمر خواندند! سرانجام بر اثر اصرار و مقاومت امام خمینی قرار شد مراجع و علما مخالفت با رفراندوم را صریحا اعلام و شرکت در آنرا تحریم کنند. حضرت امام بیانیه ای کوبنده در بهمن 1341 صادر کرد. متعاقب آن بازار تهران تعطیل شد و مأمورین پلیس به تجمع مردم حمله بردند. شاه ناگزیر برای کاهش دامنه مخالفتها در چهارم بهمن عازم قم گردید. امام خمینی از قبل با پیشنهاد استقبال مقامات روحانی از شاه به شدت مخالفت نمود، شاه به شدت مخالفت نمود، و حتی خروج از منازل و مدارس را در روز ورود شاه به قم تحریم کرد. تاءثیر این تحریم چنان بود که نه تنها روحانیون و مردم قم بلکه تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه در این شهر - که مهم ترین منصب حکومتی تلقی می شد - نیز به استقبال شاه نرفت و همین امر سبب عزل او گردید. دو روز بعد رفراندوم غیر قانونی در شرایطی که به جز کارگزاران رژیم کسی دیگر در آن شرکت نداشت، برگزار شد. رسانه های رژیم با پخش مکرر تلگرافهای تبریک مقامات آمریکا و دول اروپایی سعی داشتند تا رسوایی

عدم مشارکت مردم در رفراندوم را مخفی نگاه دارند. امام خمینی با سخنرانیها و بیانیه های خویش همچنان به افشاگری دست می زد. تبلیغات وسیعی علیه روحانیت و امام خمینی آغاز شد. شاه تصمیم به سرکوبی قیام داشت. روز دوم فروردین 1342 که مصادف با شهادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود ماءمورین مسلح رژیم با لباس مبدل اجتماع طلاب علوم دینی در مدرسه فیضیه را بر هم زدند و متعاقب آن نیروهای پلیس با سلاح گرم وحشیانه به مدرسه فیضیه یورش بردند و به کشتار و جرح طلاب پرداختند همزمان مدرسه دینی طالبیه تبریز نیز مورد هجوم قرار گرفت. منزل امام خمینی در قم هر روز شاهد حضور گروههای زیادی از نیروهای انقلابی و مردم خشمگین بود که برای ابراز همدردی و حمایت علما و دیدن آثار جنایت رژیم به قم می آمدند.

امام خمینی در اجتماع مردم، بی پروا از شخص شاه به عنوان عامل اصلی جنایات و هم پیمان با اسرائیل یاد می کرد و مردم را به قیام فرامی خواند.

امام خمینی راه خویش را آگاهانه انتخاب کرده بود، او به تکلیف شرعی می اندیشید و شعارش «عمل به وظیفه، ولو بلغ و ما بلغ» بود. در منطق امام معنای «شکست و پیروزی» غیر آن چیزی است که در عرف سیاستمداران حرفه ای تعریف می شود. امام خمینی زمانی در نقش رهبری انقلاب اسلامی در سال 1342 ظاهر شد که سالها پیش از آن مراحل مختل تهذیب نفس و جهاد اکبر و کسب فضائل معنوی و معارف حقیقی را در سطوح عالیه گذرانده بود. راز موفقیتهای امام خمینی را باید در مجاهده طولانی او با نفس و نیل به معرفت شهودی حقیقت جستجو کرد. فهم انگیزه و اهداف مبارزات سیاسی امام خمینی بدون نظر کردن به مراحل تکامل شخصیت روحی و معنوی و علمی وی ممکن نیست.

از برجسته ترین ویژگیهای نهضت امام خمینی: اعلام خط مشی مشخص در مبارزه اتخاذ مواضع روشن و عدول نکردن از آنها و قاطعیت در پیگیریهای هدفهاست که دوست و دشمن بر آن اعتراف دارند.

سال 1342 با تحریم مراسم عید نوروز آغاز و با خون مظلومین فیضیه خونریز شد. شاه بر انجام اصلاحات مورد نظر آمریکا اصرار می ورزید و امام خمینی بر آگاه کردن مردم و قیام آنان در برابر دخالتهای آمریکا و خیانتهای شاه پافشاری داشت. در چهارده فروردین 1342 آیه الله العظمی حکیم از نجف طی تلگرافهایی به علما و مراجع ایران خواستار آن شد که همگی به طور دسته جمعی به نجف هجرت کنند. این پیشنهاد برای حفظ جان علما و کیان حوزه ها مطرح شده بود. رژیم شاه برای ایجاد رعب و جلوگیری از پاسخگویی علما به تلگراف آیه الله حکیم، نیروهای نظامی را به قم گسیل داشت و همزمان هیئتی را برای ابلاغ پیام تهدیدآمیز شاه به منزل مراجع تقلید فرستاد. امام خمینی از پذیرش این هیئت امتناع ورزید.

حضرت امام خمینی بدون اعتنا به این تهدیدها، پاسخ تلگراف آیه الله العظمی حکیم را ارسال نموده و در آن تاءکید کرده بود که هجرت دستجمعی علما و خالی کردن حوزه علیمه قم به مصلحت نیست.

امام خمینی در پیامی (به تاریخ 1342/2/12) بمناسبت چهلم فاجعه فیضیه بر همراهی علما و ملت ایران در رویارویی سران ممالک اسلامی و دول عربی با اسرائیل غاصب تاءکید ورزید و پیمانهای شاه و اسرائیل را محکوم کرد و بدین ترتیب از آغاز قیام خویش نشان داد که نهضت اسلامی در ایران از مصالح امت اسلامی جدا نیست.

قیام 15 خرداد

ماه محرم 1342 که مصادف با خرداد بود فرارسید. امام خمینی از این فرصت نهایت استفاده را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم مستبد شاه بعمل آورد. روز عاشورا جمعیت صد هزار نفری در تهران با داشتن عکسهایی از امام به تظاهرات پرداختند و در مقابل کاخ مرمر (محل استقرار شاه) برای اولین بار در پایتخت شعار «مرگ بر دیکتاتور» سردادند. روزهای بعد نیز در دانشگاه و بازار و مقابل سفارت انگلیس تظاهرات گسترده ای در حمایت از قیام امام بر پا بود.

امام خمینی عصر عاشورا سال 1383 هجری قمری (13 خرداد 1342 شمسی) در مدرسه فیضیه نطق تاریخی خویش را ایراد کرد. بخش عمده ای از سخنان امام در بیان نتایج زیانبار سلطنت دودمان پهلوی و افشای روابط پنهانی شاه و اسرائیل اختصاص داشت.

سخنان امام خمینی همچون پتکی بر روح شاه که جنون قدرت و تکبر فرعونیی او زبانزد خاص و عام بود فرود آمد. شاه فرمان خاموش کردن صدای قیام را صادر کرد. نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی در شامگاه 14 خرداد دستگیر و ساعت سه نیمه شب (سحرگاه پانزده خرداد 42) صدها کماندوی اعزامی از مرکز، منزل حضرت امام را محاصره کردند و ایشان را در حالی که مشغول نماز شب بود دستگیر و به تهران برده و در بازداشتگاه باشگاه افسران تهران زندانی کردند و غروب آن روز به زندان عصر منتقل نمودند. خبر دستگیری امام به سرعت در شهر قم و مناطق اطراف پیچید.

زن و مرد از روستاها و منازل خویش در شهر به سوی منزل قائد خود حرکت کردند. شعار اصلی جمعیت «یا مرگ یا خمینی» بود که از تمام فضای

قم به گوش می رسید. هنگامی که سیل جمعیت از حرم حضرت معصومه بیرون آمدند رگبار مسلسل‌های گشوده شد و تا ساعتی چند درگیری شدید ادامه داشت. حمام خون به راه افتاد بود. هواپیماهای نظامی از تهران به پرواز درآمدند و در فضای شهر قم برای ایجاد رعب بیشتر دیوار صوتی را شکستند. قیام با سرکوبی شدید کنترل شد. کامیونهای نظامی، اجساد شهدا و مجروحین را به سرعت از خیابانها و کوچه ها به نقاط نامعلوم بردند. غروب آن روز شهر قم حالتی جنگ زده و غمگنانه داشت.

صبحگاه پانزده خرداد خبر دستگیری رهبر انقلاب به تهران، مشهد، شیراز و دیگر شهرها رسید و وضعیتی مشابه قم پدید آورد. مردم ورامین و شهرکهای اطراف به سوی تهران سرازیر شدند. تانکها و ابزار زرهی و نیروهای نظامی برای جلوگیری از ورود معترضین به شهر در سه راهی ورامین با جمعیت درگیر شدند و جمع زیادی از راهپیمایان را به خاک و خون کشیدند. جمعیت انبوهی در حوالی بازار تهران و مرکز شهر نیز گرد آمده و با شعار «یا مرگ یا خمینی» به سوی کاخ شاه به حرکت درآمدند. سرانجام ماءمورین نظامی و پلیس شاه با تیراندازی های گسترده و مستقیم و به کارگیری هر چه در توان داشتند. بر قیام مردم فائق آمدند.

روز 15 خرداد در تهران و قم حکومت نظامی برقرار شد اما علیرغم آن روزهای بعد از تظاهرات وسیعی بر پا بود که در هر مورد به درگیری خونین انجامید.

پانزده خرداد 42 آغاز انقلاب اسلامی مردم ایران بود. امام خمینی پس از 19 روز حبس در زندان قصر به زندانی در پادگان نظامی عشرت آباد منتقل شد.

شاه دو روز بعد از نهضت 15 خرداد قیام مردم را بلوا و اقدامی وحشیانه و نتیجه اتحاد ارتجاع سرخ و سیاه نامید و سعی کرد تا آن را به خارج از مرزها و کسانی همچون جمال عبدالناصر نسبت دهد. حزب کمونیست شوروی قیام 15 خرداد را حرکتی کور و ارتجاعی بر ضد اصلاحات مترقیانه شاه! دانست. استقلال تمام عیار قیام 15 خرداد آنچنان بر ملا و فاحش بود که اینگونه انگها نمی توانست کمترین لطمه ای بدان وارد سازد.

با دستگیری رهبر نهضت و کشتار وحشیانه مردم در روز 15 خرداد 42، قیام ظاهراً سرکوب شد. امام خمینی در حبس از پاسخ گفتن به سئوالات بازجویان، با شهادت و اعلام اینکه هیئت حاکمه ایران و قوه قضائیه آن را غیر قانونی و فاقد صلاحیت می داند، اجتناب ورزید.

در سلول انفرادی پادگان عشرت آباد نیز فرصت را از دست نداد و به مطالعه کتب تاریخ معاصر و از آن جمله تاریخ مشروطیت ایران و کتابی از آثار جواهر لعل نهرو پرداخت. پس از دستگیری امام خمینی اعتراضات گسترده ای از سوی روحانیت و اقشار مختلف مردم از سراسر کشور آغاز و خواستار آزادی رهبر خویش شدند. جمعی از علمای برجسته کشور به نشانه اعتراض به تهران هجرت کردند. بیم سوء قصد به جان رهبر انقلاب واکنش گسترده ای در مردم برانگیخته بود. خشم مردم از ادامه بازداشت امام رو به فزونی بود. از اینرو رژیم ناگزیر شد در تاریخ 11 مرداد 1342 حضرت امام را از بازداشتگاه به منزلی تحت محاصره نیروهای امنیتی در منطقه داودیه تهران منتقل نماید. مردم تهران به محض اطلاع از انتقال رهبر، به سمت داودیه سرازیر شدند. ساعاتی از ازدحام جمعیت نگذشت که رژیم ناگزیر از پراکندن جمعیت و محاصره علنی

منزل، توسط نیروهای نظامی گردید. عصر 11 مرداد، روزنامه های رژیم شاه خبری جعلی را مبنی بر تفاهم مراجع تقلید با مقامات دولتی منتشر ساختند. پس از این وقایع امام خمینی تحت الحفظ ماءموران رژیم به منزلی واقع در محله قیطریه تهران منتقل شد و تا روز آزادی و بازگشت به قم در 18 فروردین سال 43 در همین محل محاصر شده اقامت داشت.

رژیم شاه در آغاز سال 1343 با این تصور که شدت عمل در ماجرای قیام 15 خرداد مردم را متنبه و مبارزین را وادار به سکوت کرده است کوشش داشت تا وقایع سال گذشته را فراموش شده جلوه دهد.

در شامگاه 18 فروردین 43 بدون اطلاع قبلی امام خمینی آزاد و به قم منتقل می شود. به محض اطلاع مردم، شادمانی سراسر شهر را فرامی گیرد و جشنهای با شکوهی در مدرسه فیضیه و شهر به مدت چند روز بر پا می شود. سه روز از آزادی امام نمی گذارد که نطق انقلابی آن حضرت، مهر بطلانی بر همه تصورات و تبلیغات رژیم می زند. رهبر انقلاب در نطق خویش به تفضیل، ابعاد قیام 15 خرداد را بر شمرده و در پاسخ به گزارش کذب روزنامه ها مبنی بر تفاهم ایشان با رژیم می فرماید: «در سرمقاله نوشته بودند که با روحانیت تفاهم شده و روحانیت با انقلاب سفید شاه و ملت موافق هستند. کدام انقلاب؟ کدام ملت؟ خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد. با سر نیزه نمی شود اصلاحات کرد.»

تحلیل بردن نیروهای مبارز در حوزه علمیه از طریق ایجاد اختلاف بین علما و مراجع ترفندی بود که ساواک پس از آزادی امام خمینی در پی آن بود. امام با آگاهی از این توطئه در نطق تاریخ خود در مسجد اعظم قم (26 فروردین 43) فرمود: «من که اینجا نشسته ام دست تمام مراجع را می بوسم، تمام مراجع اینجا، نجف، سایر بلاد، مشهد، تهران هر جا هستند دست همه علمای اسلام را

می بوسم. مقصد بزرگتر از اینهاست». امام خمینی در این نطق نیز علیه روابط پنهانی شاه و اسرائیل افشاگری کرد و از شاه با عنوان «مردک» یاد کرده و خطاب به او فرمود: «اشتباه نکنید، اگر خمینی هم با شما سازش کند ملت اسلام با شما سازش نمی کند».

اولین سالگرد قیام 15 خرداد در سال 1343 با صدور بیانیه مشترک امام خمینی و دیگر مراجع تقلید و بیانیه های جداگانه حوزه های علمیه گرامی داشته شد و به عنوان روز عزای عمومی معرفی شد. در تیرماه سال 1343، آیه الله طالقانی و مهندس مهدی بازرگان از سران نهضت آزادی ایران که به حمایت از قیام 15 خرداد برخاسته بودند در دادگاههای نظامی شاه محاکمه و به زندانهای طویل المدت محکوم شدند. امام خمینی بیانیه ای صادر کرد و در آن هشدار داد که: «رای دهندگان باید منتظر سرنوشت سختی باشند.»

قیام امام خمینی علیه احیای کاپیتولاسیون، و تبعید به ترکیه:

شاه به تصور اینکه کشتارها و بازداشتها و محاکمه ها، نیروی مقاومت عمده را از سر راه برداشته است، تحت فشار آمریکا در انجام اصلاحات دیکته شده کاخ سفید مصمم بود. احیای رژیم کاپیتولاسیون (مصونیت سیاسی و کنسولی اتباع آمریکایی در ایران) در دستور کار قرار گرفت. تصویب لایحه کاپیتولاسیون بوسیله مجلسین فرمایشی سینا و شورا تیر خلاصی بر استقلال نیم بند ایران بود. سرکوبی شدید مبارزین و حبس و تبعید آنان و حکومت پلیسی شاه نفس را در سینه ها حبس کرده و کسی یارای مخالفت نداشت. در این ماجرا نیز امام خمینی به قیامی دوباره برخاست. روز چهارم آبان که روز تولد شاه بود، به عنوان روز افشاگری از سوی امام خمینی انتخاب و خبر آن بوسیله نامه و ارسال پیکهایی از سوی آن حضرت به علمای شهرهای مختلف، منتشر

گردید. شاه برای تهدید امام خمینی و باز داشتن ایشان از تصمیم به ایراد سخنرانی در این روز، نماینده ای به قم اعزام نمود. حضرت امام نماینده شاه را نپذیرفت پیغام شاه به آیه الله حاج آقا مصطفی (فرزند ارشد امام) ابلاغ گردید.

امام خمینی بی اعتنا به تهدیدها، در روز موعود یکی از ماندگارترین سخنرانیهای خویش را در جمع کثیری از روحانیون و مردم قم و دیگر شهرها ایراد کرد. این نطق تاریخی در حقیقت محاکمه دخالتهای غیر قانونی هیئت حاکمه آمریکا در کشور اسلامی ایران و افشای خیانتهای شاه بود.

افشاگری امام علیه تصویب لایحه کاپیتولاسیون ایران را در آبان سال 43 در آستانه قیامی دوباره قرار داد. اما رژیم شاه به بهره گیری از تجربه سرکوبی قیام 15 خرداد سال قبل به سرعت دست بکار شد از سوی دیگر در این زمان جمع زیادی از عناصر برجسته مذهبی و سیاسی مدافع قیام امام، در زندان و یا تبعیدگاه بودند. برخی از مراجع تقلید و علمای بزرگ نیز که در ابتدا قیام 15 خرداد به صحنه مبارزه آمده بودند پای خود را از صحنه مبارزه بیرون کشیدند که این وضعیت تا سال پیروزی انقلاب (1357) نیز ادامه داشت.

خطر اصلی برای رژیم شاه وجود امام خمینی بود که به هیچ ترفندی نتوانسته بودند وی را به سکوت وادار کنند. تجربه گذشته نشان داده بود که بازداشت او در داخل کشور دشواریهای رژیم را صدچندان می کند. قصد سوء نسبت به جان وی نیز به منزله ایجاد زمینه شورش غیر قابل کنترل در سراسر کشور ارزیابی می شد. سرانجام تصمیم به تبعید ایشان به خارج کشور گرفته شد.

سحرگاه 13 آبان 1343 دوباره کماندوهای مسلح اعزامی از تهران، منزل امام خمینی در قم را محاصره کردند. حضرت امام بازداشت و به همراه نیروهای امنیتی مستقیماً به فرودگاه مهرآباد تهران اعزام و با یک فروند هواپیمای نظامی

تحت الحفظ ماءمورین امنیتی و نظامی به آنکارا پرواز کرد. عصر آن روز ساواک خبر تبعید امام را به اتهام اقدام علیه امنیت کشور! در روزنامه ها منتشر ساخت. موجی از اعتراضها به صورت تظاهرات در بازار تهران، تعطیلی طولانی مدت دروس حوزه ها و ارسال طومارها و نامه ها به سازمانهای بین المللی و مراجع تقلید جلوه گر شد.

آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی نیز در روز تبعید امام بازداشت و زندانی شد و پس از چندی در 13 دیماه 1343 به ترکیه نزد پدر تبعید گردید دوران تبعید امام در ترکیه بسیار سخت و شکننده بود. حضرت امام حتی از پوشیدن لباس روحانیت در آنجا ممنوع شده بود. اما هیچیک از فشارهای روانی و جسمی نتوانست آن حضرت را وادار به سازش کند. محل اقامت، اولیه امام، هتل بولوار پالاس آنکارا بود. فردای آن روز برای مخفی نگاه داشتن محل اقامت، امام را به محلی واقع در خیابان آتاتورک منتقل کردند. چند روز بعد (21 آبان 1343) برای منزوی تر ساختن ایشان و قطع هر گونه ارتباطی، محل تبعید را به شهر بورسا واقع در 46 کیلومتری غرب آنکارا نقل مکان دادند. در این مدت امکان هر گونه اقدام سیاسی از امام خمینی سلب شده و ایشان تحت مراقبت مستقیم ماءمورین اعزامی ایران و نیروهای امنیتی دولت ترکیه قرار داشت.

اقامت امام در ترکیه یازده ماه به درازا کشید در این مدت رژیم شاه با شدت عمل بی سابقه ای بقایای مقاومت را در ایران در هم شکست و در غیاب امام خمینی به سرعت دست به اصلاحات آمریکاپسند زد.

رژیم در چند مورد بر اثر فشار مردم و علما ناگزیر شد با اعزام نمایندگان از سوی آنان برای کسب خبر از حال امام و اطمینان از سلامت وی موافقت نماید. اقامت اجباری در ترکیه فرصت مغتنم برای امام بود تا تدوین کتاب بزرگ

«تحریر الوسیله» را آغاز کند. در این کتاب که حاوی فتاوی فقهی امام خمینی است، برای نخستین بار در آنروزها، احکام مربوط به جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و مسائل روز بعنوان تکالیف شرعی فراموش شده مطرح گردید است.

تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق:

روز 13 مهر ماه 1344 حضرت امام به همراه فرزندشان آیه الله حاج مصطفی از ترکیه به تبعیدگاه دوم، کشور عراق اعزام شدند علل و انگیزه ها از تغییر محل تبعید امام عمدتاً عبارت بودند از: فشارهای مداوم جامعه مذهبی و حوزه های علمیه داخل و خارج و تلاشها و تظاهرات دانشجویان مسلمان خارج کشور برای آزادی امام، تلاش رژیم شاه برای عادی جلوه دادن اوضاع و اقتدار و ثبات خویش به منظور جلب حمایت بیشتر آمریکا، مشکلات امنیتی و روانی دولت ترکیه و افزایش فشارهای داخلی جامعه مذهبی ترکیه و از همه مهم تر تصور رژیم شاه از اینکه فضای ساکت و سیاست ستیز آن ایام در حوزه نجف و وضعیت رژیم حاکم بر بغداد خود مانعی بزرگ برای محدود نمودن فعالیت های امام خمینی خواهد بود.

استقبال پر شور طلاب و مردم از ایشان در شهرهای مذکور، خود بیانگر آن بود که بر خلاف تصور رژیم شاه پیام نهضت 15 خرداد در عراق و نجف نیز هوادارانی یافته است.

دوران اقامت طولانی و 13 ساله امام خمینی در نجف در شرایطی آغاز شد که هر چند در ظاهر فشارها و محدودیت های مستقیم در حد ایران و ترکیه وجود نداشت امام مخالفتها و کارشکنیها آنچنان گسترده و آزار دهنده بود که امام با همه صبر و بردباری معروفش بارها از سختی شرایط مبارزه در این سالها به

تلخی تمام یاد کرده است. ولی هیچیک از این مصائب و دشواریها نتوانست او را از مسیری که آگاهانه انتخاب کرده بود باز دارد.

امام خمینی سلسله درسهای خارج فقه خویش را با همه مخالفتها و کارشکنیهای عناصر مغرض در آبان 1344 در مسجد شیخ انصاری (ره) نجف آغاز کرد، که تا زمان هجرت از عراق به پاریس ادامه داشت.

امام خمینی در تمام دوران پس از تبعید، علیرغم دشواریهای پدید آمده، هیچگاه دست از مبارزه نکشید، و با سخنرانیها و پیامهای خویش امید به پیروزی را در دلها زنده نگاه می داشت.

امام خمینی در پیامی (17 خرداد 1346) به مناسبت جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل فتوای انقلابی خویش را مبنی بر حرمت هر گونه رابطه تجاری و سیاسی دولتهای اسلامی با اسرائیل، و حرمت مصرف کالاهای اسرائیلی در جوامع اسلامی را صادر کرد.

در همین زمان (خرداد 1346) بود که قصد رژیم دایر بر تبعید امام از نجف به هندوستان با افشاگری و تلاش و مخالفت گروههای سیاسی مبارز خارج و داخل کشور عقیم ماند.

با روی کار آمدن حزب بعث (26 تیرماه 1347) در عراق و دشمنی این حزب با حرکتهای اسلامی، دشواریهای بیشتری فرا روی نهضت امام خمینی پدید آمد، اما حضرت امام دست از مبارزه نکشید.

امام خمینی در گفتگویی با نماینده سازمان الفتح فلسطین در 19 مهر 1347 دیدگاههای خویش را درباره مسائل جهان اسلام و جهاد ملت فلسطین تشریح کرد و در همین مصاحبه بر وجوه اختصاص بخشی از وجوه شرعی زکات به مجاهدات فلسطینی فتوا داد.

30 مرداد 1348 قسمتی از مسجدالاقصی بوسیله صهیونیستهای افراطی به آتش کشیده شد. شاه که تحت فشار افکار عمومی قرار داشت با پیشنهاد قبول هزینه تعمیر مسجد به کمک اسرائیل شتافت، تا از استمرار خشم مسلمانان کاسته شود. امام خمینی در پیامی، فریبکاری شاه را افشاء کرد.

چهار سال تدریس، تلاش و روشنگری امام خمینی توانسته بود تا حدودی فضای حوزه نجف را دگرگون سازد. در سال 1348 علاوه بر مبارزین بی شمار داخل کشور مخاطبین زیادی در عراق، لبنان و دیگر بلاد اسلامی بودند که نهضت امام خمینی را الگوی خویش می دانستند. حضرت امام سلسله درسهای خویش را درباره حکومت اسلامی یا ولایت فقیه در بهمن 1348 آغاز کرد. انتشار مجموعه این درسها در قالب کتابی تحت عنوان «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» در ایران و عراق و لبنان و در موسم حج شور تازه ای به مبارزه می داد.

امام خمینی و استمرار مبارزه (1350 - 1356):

همزمان با افزایش تولید و بهای نفت از سال 1350 به بعد، شاه احساس قدرت بیشتری می کرد و به موازات آن قلع و قمع مخالفین شدت یافت و رژیم ایران در مسابقه ای جنون آمیز خرید تجهیزات نظامی و کالاهای مصرفی آمریکا و ایجاد پایگاههای نظامی متعدد برای آمریکائیان در کشور و افزایش روابط تجاری و نظامی با اسرائیل را سرعت بخشید. جشنهای دو هزار و پانصدمین سال سلطنت شاهان ایران با حضور سران بسیاری از ممالک جهان با هزینه های گزاف بر ملت ایران تحمیل شد. این جشنها نمایی برای نشان دادن قدرت و ثبات رژیم شاه بود.

اواخر اسفند 1353، شاه با تشکیل حزب درباری «رستاخیز» و ایجاد سیستم تک حزبی، خودکامگی را به حد اعلی رساند و طی یک نطق تلویزیونی اعلام کرد که تمام ملت ایران باید عضو این حزب شوند و کسانی که مخالفند بایست گذرنامه خود را گرفته و از کشور خارج شوند. امام خمینی بلافاصله طی فتوایی اعلام کرد: «نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران، شرکت در آن بر عموم ملت حرام و کمک به ظلم و استیصال مسلمین و مخالفت با آن از روشن ترین موارد نهی از منکر است». فتوای امام خمینی و برخی دیگر از علمای اسلام کار یاز و مؤثر افتاد. رژیم شاه علی‌رغم تبلیغات گسترده پس از چند سال رسماً شکست رستاخیز را اعلام آنرا منحل کرد.

سال 1354 در سالگرد قیام 15 خرداد، مدرسه فیضیه قم بار دیگر شاهد قیام طلاب انقلابی بود. فریادهای درود بر خمینی و مرگ بر سلسله پهلوی به مدت دو روز ادامه داشت. این حرکت انقلابی بر شاه و ساواک بسیار گران می آمد. مأموران پلیس مدرسه را محاصره و در جریان یک یورش بیرحمانه و ضرب و شتم طلاب، کلیه معترض را دستگیر و به زندان افکندند.

شاه در ادامه سیاستهای مذهبی ستیز خود در اسفند 1354 وقیحانه تاریخ رسمی کشور را از مبداء سلطنت شاهان هخامنشی تغییر داد. امام خمینی در واکنش سخت، فتوا به حرمت استفاده از تاریخ بی پایه شاهنشاهی داد. تحریم استفاده از این مبداء موهوم تاریخ همانند تحریم حزب رستاخیز از سوی مردم افتضاحی برای رژیم شاه شده و رژیم در سال 1357 ناگزیر از عقب نشینی و لغو تاریخ شاهنشاهی شد.

دمکراتها در سال 1355 به کاخ سفید راه یافتند. کمکهای مالی گسترده شاه به جمهوریخواهان در جریان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نتیجه ای نبخشید بود. جیمی کارتر با شعار حقوق بشر و محدودیت در صدور اسلحه به خارج کشور، پیروز شده بود. این شعارها به منظور جلوگیری از رشد احساسات ضد آمریکایی در کشورهای نظیر ایران مطرح شده بود. متعاقب سیاستهای حزب دمکرات آمریکا، شاه در ایران سیاست «فضای باز سیاسی» را اعلام و دست به تغییرات ظاهری و جابجائی مهره ها زد. خط مشی های آمریکا در مورد ایران که بوسیله وزارتخانه آمریکا و سازمان سیا ترسیم و به سفارت این کشور در تهران ارسال می شد.

اوج گیری انقلاب اسلامی در سال 1356 و قیام مردم:

امام خمینی که تحولات جاری جهان و ایران را زیر نظر داشت از فرصت به دست آمده نهایت بهره برداری را کرد.

شهادت آیه الله حاج سید مصطفی خمینی در اول آبان 1356 و مراسم پرشکوهی که در ایران برگزار شد نقطه آغازی بر خیزش دوباره حوزه های علمیه و قیام جامعه مذهبی ایران بود. امام خمینی در همان زمان به گونه ای شگفت این واقعه را از الطاف خفیه الهی نامیده بود. رژیم شاه با درج مقاله ای توهین آمیز علیه امام در روزنامه اطلاعات انتقام گرفت.

اعتراض به این مقاله، به قیام 19 دی ماه قم در سال 56 منجر شد که طی آن جمعی از طلاب انقلابی به خاک و خون کشیده شدند.

برگزاری مراسم سوم، هفتم و چهلم های پیاپی در بزرگداشت خاطره شهیدان در تبریز، یزد، جهرم و شیراز، اصفهان و تهران قیامهایی مکرر پدید آورد.

جایگزینی یک تکنوکرات غریزه به نام جمشید آموزگار به جای هویدا، نخست وزیر 13 ساله شاه، کمکی به حل بحران رژیم نکرد. جعفر شریف امامی با شعار «دولت آشتی ملی» روی کار آمد. فریبکاریهای وی و مذاکرات او با آقای شریعتمداری در قم نیز نتوانست مبارزات مردم را متوقف سازد. در زمان دولت او کشتار بیرحمانه مردم بوسیله نیروهای نظامی در میدان شهدا (ژاله) تهران در روز 17 شهریور اتفاق افتاد. رسماً حکومت نظامی در تهران و 11 شهر بزرگ ایران برای مدتی نامحدود برقرار شد.

از روشهای موفق امام خمینی در پیشبرد مبارزه علیه رژیم شاه دعوت مردم به اعتصاب و گسترش آن بود. اعتصابهای سراسری در ماههای پایانی رژیم شاه به ارکان رژیم و وزارتخانه و ادارات و مراکز نظامی کشیده شد و ضربه نهایی را اعتصاب کارکنان شرکت نفت و بانکهای و مراکز حساس دولتی وارد ساخت.

هجرت امام خمینی از عراق به پاریس:

در دیدار وزرای خارجه ایران و عراق در نیویورک تصمیم به اخراج امام از عراق گرفته شد. روز دوم مهر 1357 منزل امام در نجف بوسیله قوای بعثی محاصره گردید. رئیس سازمان امنیت عراق در دیدار با امام خمینی گفته بود که شرط ادامه اقامت ایشان در عراق دست کشیدن از مبارزه و عدم دخالت در سیاست است و امام نیز با قاطعیت پاسخ داده بود که به خاطر مسئولیتی که در مقابل امت اسلام احساس می کند حاضر به سکوت و هیچگونه مصالحه ای نیست.

روز 12 مهر، امام خمینی نجف را به قصد مرز کویت ترک گفت. دولت کویت با اشاره رژیم ایران از ورود امام به این کشور جلوگیری کرد. قبلاً صحبت از هجرت امام به لبنان و یا سوریه بود اما ایشان پس از مشورت با فرزندشان

(حجة الاسلام حاج سید احمد خمینی) تصمیم به هجرت به پاریس گرفت. در روز 14 مهر ایشان وارد پاریس شدند. دو روز بعد در منزل یکی از ایرانیان در نوفل لوشاتو (حومه پاریس) مستقر شد. مأمورین کاخ الیزه نظر رئیس جمهور فرانسه را مبنی بر اجتناب از هر گونه فعالیت سیاسی به امام ابلاغ کردند. ایشان نیز در واکنشی تند تصریح کرده بود که اینگونه محدودیتهای خلاف ادعای دموکراسی است و اگر او ناگزیر شود تا از این فرودگاه به آن فرودگاه و از این کشور به آن کشور برود باز دست از هدفهایش نخواهد کشید.

در مدت اقامه 4 ماهه امام در پاریس، نوفل لوشاتو مهم ترین مرکز خبری جهان بود و مصاحبه های متعدد و دیدارهای مختلف امام دیدگاههای ایشان را در زمینه حکومت اسلام و هدفهای آتی نهضت برای جهانیان بازگو می کرد. به این ترتیب جمع بیشتری از مردم جهان با اندیشه و قیام ایشان آشنا شدند و از همین جا بود که بحرانی ترین دوران نهضت را در ایران رهبری کرد.

دولت شریف امامی دو ماه بیشتر دوام نیاورد. شاه ریاست کابینه را به دولت نظامی (ازهاره) سپرد. کشتارها رو به فزونی نهاد اما تاءثیر در قیام مردم نداشت. شاه در نهایت استیصال از سفیر آمریکا و انگلیس درخواست راه حل می کرد اما هیچیک از طرحهای قبلی آنان نتیجه ای در بر نداشت. راهپیمائیهای گسترده و میلیونی در روز تاسوعا و عاشورا در تهران و دیگر شهرها برگزار شد که به رفراندوم غیر رسمی مردم علیه سلطنت شاه شهرت یافت. شاهپور بختیار، یکی از سران جبهه ملی، آخرین مهره آمریکا بود که برای تصدی پست نخست وزیری به شاه پیشنهاد شد. پیامهای امام خمینی مبنی بر وجوب ادامه مبارزه، طرحهای رژیم را نقش بر آب ساخت. امام خمینی در دیماه 57 شورای انقلاب را تشکیل داد. شاه نیز پس از تشکیل شورای سلطنت و اخذ رأی اعتماد برای

کابینه بختیار در روز 26 دیماه از کشور فرار کرد. خبر در شهر تهران و سپس ایران پیچید و مردم در خیابانها به جشن و پایکوبی پرداختند.

بازگشت امام خمینی به ایران پس از 14 سال تبعید:

اوایل بهمن 57 خبر تصمیم امام در بازگشت به کشور منتشر شد. هر کس که می شنید اشک شوق فرو می ریخت. مردم 14 سال انتظار کشیده بودند. اما در عین حال مردم و دوستان امام نگران جان ایشان بودند چرا که هنوز دولت دست نشانده شاه سر پا و حکومت نظامی برقرار بود. امام خمینی تصمیم خویش را گرفته و طی پیامهایی به مردم ایران گفته بود می خواهد در این روزهای سرنوشت ساز و خطیر در کنار مردمش باشد. دولت بختیار با هماهنگی ژنرال هایزر فرودگاههای کشور را به روی پروازهای خارجی بست. جمعیتی انبوه از سراسر کشور به سوی تهران سرازیر شدند و در تظاهرات میلیونها تن از مردم تهران شرکت کرده و خواستار باز شدن فرودگاهها بودند. جمعی از روحانیون و شخصیتهای سیاسی در مسجد دانشگاه تهران تا باز شدن فرودگاه دست به تحصن زدند. دولت بختیار پس از چند روز تاب مقاومت نیاورد و ناگزیر از پذیرفتن خواست ملت شد.

سرانجام امام خمین بامداد 12 بهمن 1357 پس از 14 سال دوری از وطن وارد کشور شد. استقبال بی سابقه مردم ایران چنان عظیم و غیر قابل انکار بود که خبرگزاریهای غربی نیز ناگزیر از اعتراف شده و مستقبلین را 4 تا 6 میلیون نفر برآورد کردند. سیل جمعیت از فرودگاه به سوی بهشت زهرا، مزار شهیدان انقلاب سلامی روانه شد تا سخنان تاریخی امام را بشنوند. در همین نطق بود که امام خمینی با صدای بلند فرمود: «من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می کنم.» شاپور بختیار ابتدا این سخن را شوخی گرفته بود اما چند روز بیشتر

نگذشت که در 16 بهمن 57 امام خمینی رئیس دولت موقت انقلاب را تعیین نمود.

روز 19 بهمن 1357 پرسنل هوایی در محل اقامت امام خمینی (مدرسه علوی تهران) با ایشان بیعت کردند. ارتش شاه در آستانه سقوط کامل قرار گرفته بود، پیش از این بسیار از سربازان و درجه داران مؤمن ارتش با فتوای امام خمینی پادگانها را ترک گفته و به صفوف ملت پیوسته بودند.

روز 20 بهمن همافران در مهم ترین پایگاه هوایی تهران دست به قیام زدند. گارد شاهنشاهی برای سرکوب آنان گسیل شد. مردم به حمایت از نیروهای انقلابی وارد صحنه شدند. روز 21 بهمن پایگاهها پلیس و مراکز دولتی یکی پس از دیگر به دست مردم سقوط کردند. فرماندار نظامی تهران طی اطلاعیه ای ساعات منع عبور و مرور را به ساعت 4 بعد از ظهر افزایش داد. همزمان با آن بختیار جلسه اضطراری شورای امنیت را تشکیل داد و فرمان اجرای کودتای طراحی شده از سوی هایزر را صادر کرد. از سوی دیگر امام خمینی طی پیامی از مردم تهران خواست تا برای جلوگیری از توطئه در شرف وقوع، به خیابانها بریزند و حکومت نظامی را عملاً لغو کنند. سیل جمعیت زن و مرد و کودک و بزرگ به خیابانها ریخته و مشغول سنگربندی شدند. اولین تانکها و تیپهای زرهی کودتاچیان به محض حرکت از پایگاههایشان بوسیله مردم از کار افتادند. کودتا در همان آغاز با شکست مواجه شد. بدین ترتیب آخرین مقاومت‌های رژیم شاه در هم شکسته شد و صبحدم 22 بهمن، خورشید پیروزی نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی و پایانی بر دوران دیر پای سلطنت شاهان ستمگر در ایران طلوع کرد.

مردم در سال 58 در یکی از آزادترین انتخابات تاریخ ایران رأی به استقرار نظام جمهوری اسلامی دادند و متعاقب آن انتخابات پیاپی برای تدوین و تصویب قانون اساسی و انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی برگزار گردید. امام خمینی برای استقرار ارکان نظام اسلام و تبیین هدف ها و اولویتهای حکومت اسلامی و تشویق مردم به حضور در صحنه ها همه روزه در محل اقامت خود و در مدرسه فیضیه قم در دیدار به هزاران تن از مشتاقان خویش سخنرانی می کرد. او پس از پیروزی انقلاب در تاریخ دهم اسفند 1357 از تهران به قم آمده بود و تا زمان ابتلاء به بیماری قلبی (2 بهمن 1358) در این شهر بود. حضرت امام پس از 39 روز مداوا در بیمارستان قلب تهران، موقتاً در منزلی واقع در منطقه دربند تهران، ساکن شد. سپس در تاریخ 1359/2/27 بنا به تمایل خود به منزلی محقر در محله جماران نقل مکان کرد و تا زمان رحلت در همین منزل ماند.

انقلاب دوم، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا:

برگزاری موفقیت آمیز انتخابات و مشارکت گسترده مردم، امیدهای آمریکا را در سرنگونی قریب الوقوع نظام اسلامی که خبر آن مرتباً در رسانه های گروهی غرب و بیانیه های ضد انقلاب داخلی منعکس می شد، بر باد داد.

روز 13 آبان گروهی از نیروهای مسلمان دانشجویان با نام «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» سفارت آمریکا در تهران را اشغال کرده و پس از شکستن مقاومت تفنگداران آمریکایی نگهبان سفارت جاسوسان آمریکایی را بازداشت کردند. سندهای بدست آمده از سفارت پرده از اسرار جاسوسیها و دخالتهای بی شمار آمریکا در ایران و کشورهای مختلف جهان برمی داشت و اسامی بسیاری از عوامل و رابطها و جاسوسهای آمریکا و انواع شیوه های

جاسوسی و تحرکات سیاسی این کشور را در مناطق مختلف جهان افشای می کرد.

امام خمینی از حرکت انقلابی دانشجویان حمایت کرد و آنرا انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نامید. طرح عملیات آزاد کردن جاسوسان بازداشت شده با واقعه شگفت و معجزه آسا در صحرای طبس ایران، با شکست مواجه شد.

مرگ شاه در تاریخ 5 مرداد 1359 در مصر عملاً یکی از شرایط ایران را که استرداد او به عنوان جنایتکار اصلی در کشتارهای مردم بود، منتفی ساخت. سرانجام پس از 444 روز با وساطت الجزایر و بنا به رأی نمایندگان مجلس شورای اسلامی و بر طبق توافقنامه الجزیره بین ایران و آمریکا جاسوسان آزاد شدند. آمریکا متعهد به عدم دخالت در امور داخلی ایران و باز پس دادن اموال و دارائیهای بلوکه شده ایران شد. که هیچگاه بدان عمل نکرد.

در انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری ایران (1358/11/5) و در حالی که امام خمینی در بیمارستان قلب تهران بستری بود. ابوالحسن بنی صدر از رقبای خود پیش گرفت. او مغرور از آراء بدست آمده، از آغاز بنا را بر اختلاف با جناح خط امام و مخالفت با روحانیت گذاشت. او نیز همچون دولت موقت معتقد به سازش و زد و بندها سیاسی با کشورهای قدرتمند بود.

سرانجام امام خمینی طی حکمی کوتاه در 20 خرداد 1360 بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل و متعاقب آن مجلس شورای اسلامی رأی به بی کفایتی وی داد. با سقوط بنی صدر اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، که بعد از پیروزی انقلاب از ضعف دولت موقت و حمایتهای بنی صدر کمال استفاده را برده و تشکیلات خود را گسترش داده بودند در 30 خرداد 1360 دست به اغتشاشی خونین زدند.

آیه الله خامنه ای روز 6 تیرماه 1360 بر اثر انفجار بمبی که منافقین در مسجد اباذر تهران کار گذاشته بودند به هنگام سخنرانی مجروح گردید. فردای آن روز فاجعه عظیم 7 تیر به وقوع پیوست. 72 تن از کارآمدترین عناصر نظام اسلام و یاران امام خمینی که در میان آنان رئیس دیوانعالی کشور (دکتر بهشتی)، چند تن از وزراء تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و جمعی از مسئولین قوه قضائیه حضور داشتند، در مقر حزب جمهوری اسلامی بر اثر انفجار بمبی قوی که عامل نفوذی سازمان منافقین کار گذاشته بود، شهید شدند. دو ماه بعد در روز 8 شهریور 1360 آقای محمد علی رجایی چهره محبوب مردم ایران که بعد از عزل بنی صدر از سوی مردم به ریاست جمهوری انتخاب شده بود به همراه حجة الاسلام دکتر محمد جواد باهنر (نخست وزیر) در محل کار خویش به شهادت رسیدند. تصمیم سریع قاطع حضرت امام در انتخاب و نصب بلافاصله افراد به جای شهیدانی که در این حوادث از مدیریت نظام گرفته می شدند، در سامان دادن به امور و مایوس کردن دشمن نقشی بس مؤثر داشت و موجب حیرت محافل خبری و سیاسی جهان بود.

پس از فاجعه هفتم تیر سال 1360 و شهادت دهها تن از یاران امام و مسئولین نظام جمهوری اسلامی، سرکردگان گروهک منافقین به همراه رئیس جمهور معزول با لباس و آرایش زنانه و بوسیله عوامل نفوذی در فرودگاه تهران به پاریس گریختند.

منافقین علاوه بر شهادت 72 نفر از محبوبترین شخصیت‌های نظام اسلامی در انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی و شهادت رئیس جمهور و نخست وزیر ایران چهره های برجسته دیگری نیز بوسیله اقدامات تروریستی منافقین از مردم ایران گرفته شدند.

جنگ تحمیلی و دفاع 8 ساله امام و ملت ایران:

شکست طرحهای براندازی نظام جمهوری اسلامی با استفاده از محاصره اقتصادی و سیاسی که از سوی آمریکا در جهان پیگیری می شد و شکست این کشور در عملیات صحرای طبس پس از اشغال لانه جاسوسی آمریکا، و ناکامی در تجزیه کردستان، هیئت حاکمه این کشور را در سال 1359 به سمت تجربه راه حل نظامی تمام عیار سوق می داد.

ارتش عراق در روز 31 شهریور 1359 تجاوز گسترده نظام خویش را آغاز کرد. همزمان هواپیماهای نظامی عراق فرودگاه تهران و مناطق دیگر را (در ساعت 2 بعد از ظهر آن روز) بمباران کردند. ماشین جنگی صدام به سرعت کیلومترها در خاک ایران پیشروی کرد و مناطقی وسیع از پنج استان ایران را اشغال کرد. مقاومت‌های جانانه مرزنشینان در مراحل اولیه جنگ به علت عدم اطلاع و آمادگی قبلی و نداشتن تجهیزات و نیروی نظامی با قساوت بعثیها در هم شکسته شد. شهرها و روستاهای موجود در مناطق اشغالی به سرعت تخریب و به تلی از خاک بدل شدند و صدها هزار تن از خانه و کاشانه خود آواره گردیدند.

در 1367/4/29 با قبول قطعنامه 598 شورای امنیت جنگ تحمیلی 8 ساله به پایان رسید. آغازگران جنگ به هیچیک از هدفهای خویش نرسیدند، نظام جمهوری اسلامی نه تنها سرنگون نشد بلکه در پرتو وحدت ملی مردم مسلمان ایران، تکلیف کلیه عوامل ستون پنجم را در داخل کشور یکسره کرد و اقتدار خویش را در حاکمیت بر تمام پهنه های داخلی تثبیت کرد. در پهنه بین المللی نیز به عنوان یک قدرت با ثبات و غیر قابل شکست حضور خود را به اثبات

رسانید و حقانیت خود را علیرغم 8 سال تبلیغات مداوم خصمانه غربیها ثابت کرد و پیام خویش را ابلاغ نمود.

پس از برقرار صلح نسبی، امام خمینی در تاریخ 67/7/11 طی پیامی در 9 بند سیاستها و خط مشی بازسازی کشور را برای مسئولین جمهوری اسلامی ترسیم نمود. پس از ده سال تجربه نظام جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی در تاریخ 1368/2/4 به منظور اصلاح و تکمیل ارکان تشکیلات نظام اسلامی طی نامه ای به رئیس جمهوری (حضرت آیه الله خامنه ای) هیئتی از صاحب نظران و کارشناسان را مسئول بررسی و تدوین اصلاحات لازم در قانون اساسی بر اساس 8 محور تعیین شده در همین نامه نمود. مواد اصلاح شده قانون اساسی در تاریخ 12 آذر 1368 (بعد از رحلت امام) به فراندوم عمومی گذاشتن و با اکثریت مطلق آراء به تائید ملت ایران رسید.

دفاع از پیامبر اسلام و ارزشهای دینی

آخرین رویاوری امام خمینی با غرب:

جنگ عراق و ایران که پایان یافت رهبران سیاسی غرب تهاجم تازه ای علیه اسلام انقلابی آغاز کردند.

ماجرای تدوین و انتشار وسیع کتاب مبتدل «آیات شیطانی» نوشته سلمان رشدی و حمایت رسمی دولتهای غربی از آن سرآغازی بر فصل تهاجم فرهنگی بود.

امام خمینی در تاریخ 1367/11/25 در ضمن چند سطر کوتاه به صدور حکم ارتداد و اعدام سلمان رشدی و ناشرین مطلع از محتوای کفرآمیزی این کتاب، انقلابی دیگر بر پا کرد. پیامدهای این واقعه موجودیت جامعه اسلامی را به عنوان یک امت واحده جلوه گر ساخت. صدور این حکم تصور اشتباه غربیها

را در اینکه ایران با پذیرش قطعنامه از هدفهای انقلابی اسلامی خود دست کشیده است، در هم ریخت.

سالهای آخر عمر امام خمینی و حوادث ناگوار:

چند حادثه در این سالها اتفاق افتاد که اثر آن بر روح و خاطره امام سنگینی می کرد. یکی از این حوادث، شهادت مظلومانه حجاج بیت الله الحرام در کنار خانه خدا و در مراسم حج سال 1366 بود.

در روز ششم ذیحجه سال 1407 هجری قمری هنگامی که بیش از 150 هزار زائر در خیابانهای مکه برای شرکت در مراسم براءت از مشرکین حرکت کردند. مأمورین دولت سعودی با انواع سلاحهای سرد و گرم به سرکوبی تظاهر کنندگان پرداختند. در این واقعه حدود 400 نفر از حجاج ایرانی، لبنانی، فلسطینی، پاکستانی، عراقی و دیگر کشورها به شهادت رسیده و حدود 5000 نفر مجروح و عده ای بی گناه دستگیر شدند. حرمت حرم امن الهی در روز جمعه در ایام مبارک حج، در ماه حرام شکسته شده بود. آثار خشم امام خمینی از این جسارت و اندوه عمیق ایشان از اینکه مصالح امت اسلامی و شرایط جهان اسلام مانع از اقدام عمومی می شد، تا روزهای آخر عمر امام در کلام و پیامش آشکار بود.

در پهنه مسائل داخلی شرایطی که منجر به برکناری قائم مقام رهبری از سوی امام خمینی (در تاریخ 68/1/8) گردید از جمله حوادث ناگوار دیگر بود. امام خمینی در پیامهای اخیر خویش با وضوح بیشتر بر این حقیقت پافشاری داشت که تنها راه نجات بشریت از بن بستهای کنونی بازگشت به عصر دین و دین باوری است و یگانه راه رهایی ممالک اسلامی از وضعیت اسفبار کنونی بازگشت آنان به اسلام ناب و هویت مستقل اسلامی خویش است.

امام خمینی در زندگی، سخت معتقد به برنامه ریزی و نظم و انضباط بود. ساعات مشخصی از شبانه روز را به عبادت و ذکر حق و قرائت قرآن و دعا و مطالعه می پرداخت. قدم زدن و در همان حال ذکر خدا گفتن و اندیشیدن جزئی از برنامه روزانه اش بود. او در حالی که عمرش به 90 نزدیک شده بود هنوز یکی از پرکارترین رهبران سیاسی جهان بود که نشاط خدمت در راه تعالی جامعه اسلامی و حل مشکلات آن را هیچگاه، حتی در سهمگین ترین حوادث از دست نمی داد. علاوه بر مطالعه روزانه اهم اخبار و گزارشات مطبوعات رسمی کشور و مطالعه دهها بولتن خبری و گوش دادن به اخبار رادیو و تلویزیون داخلی، او در چندین نوبت در شبانه روز تحلیلهای و خبرهای رادیوهای بیگانه فارسی زبان را گوش می داد تا شخصا در جریان روند تبلیغات دشمنان انقلاب قرار گیرد و راههای مقابله با آنها اندیشه کند. فعالیتها متراکم روزانه و تشکیل جلسات با مسئولین نظام اسلامی موجب نمی شد تا ارتباط با قشرهای مردم عادی را بعنوان اصلی ترین سرمایه های نهضت اسلامی نادیده بگیرد. او هیچ تصمیمی را که مربوط به سرنوشت جامعه اش باشد نمی گرفت مگر آنکه صادقانه با مردم در میان می گذاشت. مردم را محروم ترین کسان برای دانستن حقایق می دید.

چهره ای مصمم و مهربان داشت، نگاهش پرجاذبه و سرشار از معنویت بود. جمعیت که در حضورش می نشست بی اختیار غرق در جاذبه معنویتش می شد، بسیاری از حاضران ناخودآگاه اشک شوق می ریختند. مردم ایران حق داشتند که سالها از صمیم قلب در شعارهای دعای گونه شان از خدا بخواهند که عمر آنان را با افزایش لحظه ای بر عمر امام معاوضه کند. اگر دنیای بیگانه از

معنویت باور نداشت اما آنان که با امام بزرگ شده بودند قدر لحظه های عمر آن عزیز را در عمل می شناختند. زندگی اش وقف خدا و خدمت به خلق او بود. ساعت 22/20 بعد از ظهر روز شنبه سیزدهم خرداد ماه سال 1368 لحظه وصال بود. قلبی از کار ایستاد که میلیونها قلب را به نور خدا و معنویت احیاء کرده بود. به وسیله دوربین مخفی ای که توسط دوستان امام در بیمارستان نصب شده بود روزهای بیماری و جریان عمل و لحظه لقای حق ضبط شده است. در حالی که چند عمل جراحی سخت و طولانی در سن 87 سالگی تحمل کرده بود و در حالی که چندین سرم به دستهای مبارکش وصل بود نافله شب می خواند و قرآن تلاوت می کرد. در ساعات آخر، طمأنینه و آرامشی ملکوتی داشت و مرتباً شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زمزمه می کرد و با چنین حالی بود که روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد. هجرتش داغی التیام ناپذیر بر قلبها نهاد.

روز چهاردهم خرداد 1368، مجلس خبرگان رهبری تشکیل گردید و پس از قرائت وصیتنامه امام خمینی توسط حضرت آیه الله خامنه ای که دو ساعت و نیم طول کشید، بحث و تبادل نظر برای تعیین جانشین امام خمینی و رهبر انقلاب اسلامی آغاز شد و پس از چندین ساعت سرانجام حضرت آیه الله خامنه ای (رئیس جمهوری وقت) که خود از شاگردان امام خمینی سلام الله علیه و از چهره های درخشان انقلاب اسلامی و از یاوران قیام 15 خرداد بود و در تمام دوران نهضت امام در همه فراز و نشیبها در جمع دیگر یاوران انقلاب جانبازی کرده بود، به اتفاق آرا برای این رسالت خطیر برگزیده شد.

انبوهی جمعیت و شکوه حماسه حضور مردم در روز ورود امام خمینی به کشور در 12 بهمن 1357 و تکرار گسترده تر این حماسه در مراسم تشییع پیکر

امام، از شگفتی های تاریخ است. رحلت امام خمینی نیز همچون حیاتش منشاء بیداری و نهضتی دوباره شد و راه و یادش جاودانه گردید چرا که او حقیقت بود و حقیقت همیشه زنده است و فناپذیر.

او جلوه های از جلوه های «کوثر» بود و کوثر ولایت همیشه در زمین و زمانه های جاری است.

آثار و تالیفات امام خمینی:

دههای کتاب و اثر گرانبها از امام خمینی در مباحث اخلاقی، عرفانی، فقهی، اصولی، فلسفی، اساسی و اجتماعی بر جای مانده که بسیاری از آنها تا کنون منتشر نشده است. متأسفانه تعدادی از رساله های و تالیفات نفیس امام در جریان جابجایی از منازل استیجاری و در جریان چندین مرحله یورش مأمورین ساواک شاه به منزل و کتابخانه ایشان مفقود گردیده است.

در اینجا فهرست اسامی آثار و تالیفات امام خمینی را بر حسب سیر تاریخ نگارش مرور می کنیم.

1. شرح دعای سحر
2. شرح حدیث راءس الجالوت
3. حاشیه امام بر شرح حدیث راءس الجالوت
4. حاشیه بر شرح فوائدالرضویه
5. شرح حدیث جند عقل و جهل
6. مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية
7. حاشیه بر شرح فصوص الحکم
8. حاشیه بر مصباح الانس
9. شرح چهل حدیث

10. سر الصلوة (صلاة العارفين و معراج السالكين)
11. آداب نماز (يا: آداب الصلوة)
12. رساله لقاء الله
13. حاشيه بر اسفار
14. كشف الاسرار
15. انوار الهداية فى التعليقه على الكفاية 2 جلد
16. بدايع الدرر فى قاعدة نفى الضرر
17. رسالة الاستصحاب
18. رسالة فى التعادل و التراجيح
19. رسالة الاجتهاد و التقليد
20. مناهج الوصول الى علم الاصول - 2 جلد
21. رسالة فى الطلب و الارادة
22. رسالة فى التقيه
23. رسالة فى قاعدة من ملك
24. رسالة فى تعيين الفجر فى الليالى المقمره
25. كتاب الطهارة - 4 جلد
26. تعليقه على العروة الوثقى
27. مكاسب محرمه - 2 جلد
28. تعليقه على على وسيلة النجاة
29. رسالة نجاة العباد
30. حاشيه بر رساله ارث
31. تقريرات درس اصول آية الله العظمى بروجردى

32. توضیح المسائل (رساله عملیه)
33. مناسک حج
34. تحریر الوسیله - 2 جلد
35. کتاب البیع - 5 جلد
36. تقریرات دروس امام خمینی
37. کتاب الخلل فی الصلوة
38. حکومت اسلامی یا ولایت فقیه
39. جهاد اکبر یا مبارزه با نفس
40. تفسیر سوره حمد
41. استفتائات
42. دیوان شعر
43. نامه ها عرفانی
44. صحیفه نور
45. وصیتنامه سیاسی - الهی

آیه الله العظمیٰ مرعشی نجفی

متوفای: 1369/6/7 ش.

شهاب شریعت

محمد رضا سماک امانی

ولادت

او در سال 1315 ق. / 1276 ش. در نجف به دنیا آمد. و شهاب الدین نام گرفت پدرش، آیه الله سید شمس الدین محمود مرعشی (1279 ق. - 1338 ق.) از فقها و مدرسان علوم اسلامی نجف بود. آیه الله مرعشی نجفی دوران کودکی را در آغوش پر مهر خانواده سپری نمود و با تربیت اسلامی بزرگ شد. مادرش زنی پاکدامن و با ایمان بود که هیچگاه بدون وضو به او شیر نمی داد.

تحصیل

پس از یادگیر خواندن و نوشتن، در نوجوانی به کسوت روحانیت در آمد و به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. ادبیات عرب، فقه، اصول، حدیث، درایه، رجال و تراجم و... را نزد استادان برجسته حوزه علمیه نجف فراگرفت و سپس در درس خارج فقه و اصول آیه الله آقا ضیاء عراقی (متوفای 1373 ق.)، آیه الله شیخ احمد کاشف الغطاء (متوفای 1373 ق.) و شماری از مراجع تقلید و مدرسان برجسته حوزه علمیه نجف شرکت کرد.

آیه الله مرعشی چنان علاقه به یادگیری داشت که سر از پا نمی شناخت. سالهای دراز در درس دهها استاد شهیر حوزه علمیه نجف شرکت کرد و از خرمن دانش آنان بهره جست. مدتی نیز نزد علمای زیدیه و علمای اهل سنت به فراگیری علم حدیث پرداخت و از آنان اجازه نقل حدیث گرفت.

تلاش شبانه روزی وی سرانجام در 27 سالگی به ثمر نشست و به درجه اجتهاد نایل شد. کوشش خستگی ناپذیر او برای تحصیل دانش ستودنی است. خودش در این باره می گوید:

هیچگاه در سنین جوانی به دنبال تمایلات نفسانی نرفتم، همیشه در پی تحصیل علم بودم، به صورتی که شبانه روز، بیش از چند ساعت نمی خوابیدم و هر کجا نشانی از استادی یا عالمی و یا جلسه درسی که مفید تشخیص می دادم، می یافتم؛ لحظه ای در رفتن به نزد آن استاد، عالم و جلسه درس درنگ نمی کردم.

آیه الله مرعشی در نجف، کربلا کاظمین، سامرا، تهران و قم نزد بیش از صد استاد زانوی ادب به زمین زد و از دانش و تقوای آنان استفاده کرد. وی از ابتدای تحصیل به پشتکار عالی، همت بلند، تقوا، نبوغ و دیگر فضایل اخلاقی شهره بود.

ایشان از بسیاری از مراجع تقلید شیعه اجازه اجتهاد گرفتند. برخی از آنها عبارتند از:

1. آیه الله العظمی آقا ضیاء عراقی (متوفای 1361 ق.)

2. آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (متوفای 1365 ق.)

3. آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی (متوفای 1355 ق.)

آیه الله مرعشی پس از رحلت پدر در سال 1338 ق. برای ادامه تحصیل به کاظمین، سامرا و کربلا رفت و سالها در حوزه های علمیه آن دیار، از محضر استادانی برجسته استفاده نمود و سرانجام در سال 1342 ق. برای زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام به ایران آمد.

پس از زیارت مرقد امام رضا علیه السلام به تهران رفت و در حوزه علمیه تهران، نزد آیه الله شیخ عبدالنبی نوری (متوفای 1344 ق.) آیه الله آقا حسین نجم آبادی (متوفای 1347 ق.) آیه الله میرزا طاهر تنکابنی (متوفای 1360 ق.) آیه الله میرزا مهدی آشتیانی (متوفای 1372 ق.) و... به فراگیری فقه، اصول، فلسفه و کلام پرداخت.

سال بعد، برای زیارت مرقد حضرت معصومه علیها السلام به قم رفت. به دستور آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی در این شهر ماندگار شد. ایشان مدتی در درس آیه الله حائری و شماری از استادان حوزه علمیه قم شرکت جست و از دانش آنان بهره برد.

بر مسند تدریس

آیه الله مرعشی به دستور آیه الله حائری به تدریس پرداخت. ایشان علوم ادبیات عرب، منطق، اصول و فقه را برای طلاب جوان تدریس می نمود. آیه الله مرعشی پس از رحلت آیه الله حائری (1355 ق.) به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت.

در طول بیش از هفتاد سال تدریس ایشان در حوزه علمیه قم، دانشمندان بسیاری تربیت شدند که شماری از آنان از ایشان اجازه اجتهاد دریافت کردند اینک نام برخی از شاگردان وی را می آوریم؛ حضرات آیات:

شهید حسین غفاری، شهید حاج آقا مصطفی خمینی، شهید مرتضی مطهری، شهید دکتر محمد مفتاح، شهید دکتر سید محمد بهشتی، شهید محمد صدوقی، سید محمد علی قاضی طباطبایی، سید محمود طالقانی، شیخ شهاب الدین اشراقی، شیخ مرتضی حائری، حاج میرزا جواد آقا تهرانی، شیخ حسن نوری همدانی، آقا موسی صدر، قدرت الله وجدانی فخر، سید مرتضی عسگری، مصطفی اعتمادی،

محمد امامی کاشانی، میرزا جواد تبریزی، شیخ حسین نوری، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، شیخ علی پناه اشتهااردی، محمد تقی ستوده، شیخ محمد رضا مهدوی کنی

در سایه کریمه اهل بیت

مرجع نستوه شیعه در طول سالیان دراز که مرجعیت تقلید شیعیان را بر عهده داشت، خدمات شایانی به جهان اسلام نمود. نماز جماعت با شکوه ایشان در صحن حضرت معصومه علیها السلام را همه زائران به یاد دارند. خوشرویی و اخلاق نیک ایشان را همگان به خاطر سپرده اند. ایشان بسیار شوخ طبع بودند. به مستضعفان عنایت ویژه ای داشت. به مشکلات آنان رسیدگی می کرد.

آیه الله العظمی مرعشی نجفی علاقه خاصی به اهل بیت و حضرت معصومه علیها السلام داشت. ایشان پیش از انقلاب، هر روز پیش از اذان صبح به حرم مشرف می شد. همواره مدتی پیش از باز شدن درهای حرم، پشت در می ماند و سپس داخل حرم می شد و پس از زیارت، نماز جماعت را اقامه می کرد. در یکی از یادداشتهایش آمده است:

هنگامی که در قم سکونت کردم، صبحها در حرم حضرت معصومه علیها السلام اقامه نماز جماعت نمی شد و من تنها کسی بودم که این سنت را آنجا رواج دادم و از 60 سال پیش به این طرف، صبح زود و پیش از باز شدن درهای حرم مطهر و زودتر از دیگران می رفتم و منتظر می ایستادم. این انتظار گاهی یک ساعت قبل از طلوع فجر بود تا خدام درها را باز کنند، زمستان و تابستان نداشت. در زمستانها هنگامی که برف همه جا را می پوشاند، بیلچه ای کوچک به دست می گرفتم و راه خود را به طرف صحن باز می کردم تا خود را به حرم مطهر برسانم. در آغاز خود به تنهایی نماز می خواندم، تا پس از مدتی یک نفر به من

اقتدا کرد و پس از آن کم کم افراد دیگر اقتدا کردند و به این ترتیب نماز جماعت را در حرم مطهر آغاز کردم تا امروز که 60 سال از آن تاریخ می گذرد ادامه دارد. آهسته آهسته ظهرها و شبها نیز اضافه شد و از آن پس روزی سه بار در مسجد بالا سر حضرت معصومه علیها السلام و صحن شریف نماز می خواندم.

گنجینه ماندگار

آیه الله مرعشی نجفی در طول سالیان دراز، خدمت‌های شایانی به جهان اسلام نمود. تاسیس مدارس علمیه یکی از فعالیت‌های درخشان وی می باشد. مدرسه مهدیه در سال 1376 ق. در قم، توسط مرحوم حاج مهدی ایرانی ساخته شد و اداره آن بر عهده آیه الله مرعشی گذاشته شد. فقیه نستوه در جهت تکمیل مدرسه سعی فراوان نمود و کتابخانه مدرسه را که در برگیرنده دو هزار جلد کتاب است، بنا نهاد. مدرسه مؤمنیه در سال 1389 ق. در دو طبقه و کتابخانه مدرسه با حدود 3500 جلد کتاب نیز به وسیله ایشان تاسیس شد. مدرسه شهابیه در سال 1400 ق. در سه طبقه و مدرسه مرعشیه نیز از مدارس علمیه ای است که در سه طبقه، در سال 1383 ق. به همت ایشان تاسیس شد و اداره آن بر عهده ایشان واگذار شد.

کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی از بزرگترین کتابخانه های کشور و در ردیف کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه آستانه قدس رضوی است. این کتابخانه بسیاری از کتب خطی اسلامی جهان را دارا است. بسیاری از این کتب جزو و نفیس ترین و با ارزش ترین متون تاریخی است که قرن‌ها از عمر آنها می گذرد.

آیه الله مرعشی در دوران جوانی که در حوزه علمیه نجف مشغول تحصیل بود به گردآوری کتب خطی پرداخت. وی که شاهد به غارت رفتن منابع اسلامی

و نسخ خطی بود، تاب نیاورد و با شهریه ناچیز طلبگی به خرید کتب خطی پرداخت تا این میراث فرهنگی را از دستبرد بیگانگان حفظ نماید. گاه شبها در یک کارگاه برنج کوبی کار می کرد، روزها روزه استیجاری می گرفت و نماز استیجاری می خواند، تا هزینه خرید کتب را تهیه نماید. ایشان در خاطره ای می فرماید:

یک روز از مدرسه، به قصد بازار - که جنب صحن علوی بود - حرکت کردم. در ابتدای بازار ناگهان چشمم به زنی تخم مرغ فروش افتاد که در کنار دیوار نشسته بود و از زیر چادر وی گوشه کتاب پیدا بود. حس کنجکاوی من تحریک شد، به طوری که مدتی خیره به کتاب نگاه کردم. طاقت نیاوردم، پرسیدم این چیست؟ گفت: کتاب، و فروشی است. کتاب را گرفتم و با حیرت متوجه شدم که نسخه ای نایاب از کتاب «ریاض العلماء» علامه عبدالله افندی است که احدی آن را در اختیار ندارد. مثل یعقوبی که یوسف خود را پیدا کرده باشد، با شور و شعفی وصف ناشدنی به زن گفتم: این را چند می فروشی؟ گفت: پنج روپیه. من که از شوق سر از پا نمی شناختم، گفتم: دارایی من صد روپیه است و حاضرم همه آن را بدهم و کتاب را از شما بگیرم. آن زن با خوشحالی پذیرفت. در این هنگام سر کله کاظم دجیلی، که دلال خرید کتاب برای انگلیسیها بود، پیدا شد. او نسخه های کمیاب، نادر و کتابهای قدیمی را به هر طریقی به چنگ می آورد و توسط حاکم انگلیسی نجف اشرف که گویا اسمش و یا عنوانش «میجر» (سرگرد) بود، به کتابخانه لندن می فرستاد. کاظم دلال کتاب را به زور از دست من گرفت و به آن زن گفت: من آن را بیشتر می خرم و مبلغی بالاتر از آنچه من به آن زن گفته بودم، پیشنهاد کرد. در آن هنگام من اندوهگین رو به سمت حرم شریف امیرالمؤمنین علیه السلام کردم و آهسته گفتم: آقا

جان من می خواهم با خرید این کتاب به شمار خدمت کنم، پس راضی نباشید این کتاب از دست من خارج شود. هنوز کلامم تمام نشده بود که زن تخم مرغ فروش رو کرد به دلال و گفت: این کتاب را به ایشان فروخته ام و به شما نمی فروشم. کاظم دجیلی شکست خورد و عصبانی از آنجا دور شد... بیشتر از بیست روپیه نداشتیم. از این رو تمام لباسهای کهنه و قدیمی را با ساعتی که داشتیم به فروش رساندم تا پول کتاب فراهم شد... طولی نکشید که کاظم دلال همراه چند شرطه (پلیس) به مدرسه حمله کردند. مرا دستگیر نموده و پیش حاکم انگلیسی (میجر) بردند. او نخست مرا به سرقت کتاب متهم کرد و بسیار عربده کشید... دستور داد مرا زندانی کردند. آن شب در زندان مدام با خدا راز و نیاز می کردم که کتاب در مخفی گاهش محفوظ بماند. روز بعد مرجع بزرگ آن وقت، آیه الله میرزا فتح الله نمازی اصفهانی معروف به شیخ الشریعه؛ فرزند مرحوم آخوند خراسانی را به نام میرزا مهدی، با جماعتی برای آزادی من به نزد حاکم شهر فرستاد. بالاخره نتیجه این شد که من از زندان آزاد شوم با این شرط که مدت یک ماه کتاب را به حاکم انگلیسی تسلیم کنم.

پس از آزادی به سرعت به مدرسه رفتم و همه دوستان طلبه ام را جمع کردم و گفتم: باید کار مهمی انجام بدهیم که خدمت به اسلام و شریعت است! طلاب گفتند: چه کاری؟ و من گفتم: نسخه برداری و استنساخ از روی این کتاب فوراً دست به کار شدیم و قبل از مهلت مقرر چند نسخه از روی آن استنساخ گردید...»

آیه الله مرعشی نجفی پس از مهاجرت به قم، کتب خطی را همراه خود به ایران آورد. در قم نیز به خرید نسخ خطی و کتب ارزنده اقدام کرد. پس از مدتی به دلیل کمبود جا، کتابها را از منزل به کتابخانه مدرسه مرعشیه انتقال داد. پس

از چندی طبقه سوم این مدرسه به عنوان کتابخانه ساخته شد که در نیمه شعبان 1386 ق. / 1345/8/28، با بیش از ده هزار جلد کتاب چاپی و دو هزار جلد کتاب خطی افتتاح گردید.

استقبال روزافزون طلاب و علما برای مطالعه، کمبود فضای مناسب برای کتابخانه و خرید کتابهای جدید موجب شد تا ایشان کتابخانه بسیار بزرگی (کتابخانه فعلی) را تاسیس نماید که در نیمه شعبان 1394 ق. / 1353/6/12 با حدود شانزده هزار جلد کتاب چاپی و خطی افتتاح گردید.

کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی اکنون با دارا بودن بیش از 250000 جلد کتاب چاپی و 25000 جلد کتب خطی⁽⁹⁷⁷⁾ به مسؤ ولیت حجة الاسلام دکتر محمود مرعشی نجفی - فرزند ایشان - در خدمت طلاب، فضلا، دانشجویان، دانش آموزان، محققان و نویسندگان می باشد.

کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی به خاطر نسخه های خطی نفیس و ارزشمند و گاه منحصر به فرد و کتب قدیمی مهم و کمیاب مورد توجه وافر نویسندگان، دانشمندان، مراکز علمی و تحقیقاتی سراسر جهان است. اکنون این کتابخانه شهرت جهانی دارد و با چهار صد مؤ سسه، مرکز علمی و کتابخانه در سراسر جهان ارتباط دارد.

آثار سبز

نخستین رساله های عملیه ایشان به نام «نخبة الاحکام» و «سبیل النجاة» بین سالهای 1366 ق. تا 1373 ق. چاپ شد و از همان سالها مرجعیت تقلید ایشان آغاز شد. آیه الله مرعشی پس از رحلت آیه الله العظمی بروجردی (1340 ش.) به عنوان یکی از مراجع تقلید طراز اول شیعیان جهان به شمار می آمد.

آیه الله مرعشی در طول سالیان دراز عمر بابرکت خویش کتابها و مقاله های زیادی درباره علوم قرآنی، ادبیات عرب، حدیث، دعا، فقه، اصول، منطق، لغت، تاریخ، رجال و تراجم، انسان و... نوشت که متأسفانه بیشتر آنها هنوز چاپ نشده است. شمار آثار ایشان به 148 کتاب، رساله و مقاله می رسد. اینک نام برخی از آثار چاپ شده اش را می آوریم:

سند القراء و الحفاظ، مقدمه تفسیر الدر المنثور، نوشته جلال الدین سیوطی، مجموعه ای در ادعیه و زیارات، با مقدمه ای در شجره نامه خاندان مرعشی، مقدمه مفاتیح الجنان، شمس الامکنه و البقاع فی خیرة ذات الرقاع، فوائد چند در خصوص صحیفه کامله سجادیه، راهنمای سفر مکه و مدینه، الغایة القصوی لمن رام التمسک بالعروة الوثقی، التبصرة فی ترجمه مؤلف التکمله، تکمیل کتاب «تذکره القبور» نوشته آخوندگزی اصفهانی، الحدیقة الوردیه حول روضة البهیة، ریاض الاقاحی (شرح حال زین الدین بیاضی نباطی عاملی)، زهرالریاض فی ترجمه صاحب الریاض (شرح حال مولی عبدالله افندی اصفهانی)، سجع البلابل فی ترجمه صاحب الوسائل (شرح حال شیخ حر عاملی)، شرح حال ادوارد فندیک، شرح حال سید ابوالقاسم طباطبایی تبریزی نجفی، شرح حال سید اعجاز حسین نیشابوری کنتوری، شرح حال بهلول بهجت افندی، شرح حال حضرت سلطان علی فرزند امام باقر علیه السلام، شرح حال مولی عبدالواسع کاشانی، شرح حال شیخ عزالدین ابن اثیر موصلی جزری، شرح حال آیه الله شیخ محمد محلاتی نجفی، الضوء البدری فی حیاة صاحب الفخری، العزیه (شرح حال امامزاده یحیی)، غایة الامال فی ترجمه صاحب بهجة الامال (شرح حال ملا علی علیاری تبریزی)، رساله طریفه (شرح حال شیخ محمد جعفر یا شیخ علینقی کمره ای)، الظرائف فی ترجمه صاحب الظرائف (شرح حال جاپلقی بروجردی)،

الفتحيه (شرح حال ميرزا ابوالفتح حسيني شريفى عربشاهى)، رساله اى در حالات نصر بن مزاحم منقرى (نويسنده كتاب «وقعة الصفين»)، كاشفة الحال فى ترجمه مؤلف خزانه الخيال، كشف الاستار عن حياة مؤلف كشف الاستار، كشف فالاتياب فى ترجمه صاحب لباب الانساب نوشته بيهقى، كشف الظنون عن صاحب كشف الظنون، اللئالى المنتظمه و الدررالثمينه (شرح حال علامه حلى، قاضى نورالله شوشترى و فضل بن روزبهان)، لمعة انور والضياء فى ترجمة السيد ابى الرضا فضل الله راوندى كاشانى، لولوة الصدف فى حيوته السيد محمد الاشرف، المجدى فى حياة صاحب المجدى، مطلع البدرين (شرح حال فخرالدين طريحي)، مفرج الكروب (شرح حال ديلمى، نويسنده ارشاد القلوب)، مقدمه ايضاح الفوائد فى شرح اشكالات القواعد، مقدمه تتميم امل الامل، مقدمه روضة المتقين فى شرح كتاب من لا يحضره الفقيه، مقدمه كتاب كاوشهاى علمى، مقدمه كتاب معجم الثقاة و ترتيب الطبقات، مقدمه كتاب مجموعه نفيسه، مقدمه كتاب موتمر علماء بغداد، مقدمه كتاب وقايع السنين والاعوام، المنن و المواهب العديده (شرح حال عبيدلى سبزوارى)، منية العاملين (شرح حال ابن فتال نيشابورى)، منية الرجل فى شرح نخبة المقال، المواهب العلية فى ترجمه شارح الرساله الذهبية (شرح حال محمد بن حسن مشهدى)، منهج الرشاد فى ترجمه الفاضل الجواد الكاظمى، الميزان القاسط فى ترجمه مورخ واسط، بنراس النوار و الضياء فى ترجمه مؤلف نجوم السماء، وسيلة المعاد فى مناقب شيخنا الاستاذ (شرح حال بلاغى)، هدية ذوى الفضل النهى بترجمه المولى علم الهدى، مقدمه «اثبات صحت نسب خلفاء فاطميين مصر، الافطسيه (نسب سادات روستاى طغروود قم)، حاشيه بر «بحرالانساب» رساله در خصوص سادات مدينه منوره، شجره نامه

سادات حسینی کاشانی، رساله در شرح اعقاب و ذراری حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و مقدمه کتاب چهره درخشان امام زمان (عج).

دو اثر نفیس ایشان که ثمره نیم قرن تلاش وی می باشد، ولی هنوز به زیور طبع آراسته نشده، عبارت است از:

1. مشجرات آل رسول الله الاکرام یا مشجرات الهاشمیین: درباره انساب علویان و سادات جهان.

2. ملحقات الاحقاق: احقاق الحق نوشته قاضی نورالله شوشتری (متوفای 1019 ق.) است. آیه الله مرعشی نجفی به تکمیل این کتاب پرداخت و مدارک و منابع این اثر نفیس را پیدا نمود. ایشان برای به سرانجام رساندن این تحقیق بزرگ گروه تحقیقی متشکل از شماری از علمای قم را ترتیب دادند، که اینک با تلاش این گروه، زیر نظر فرزندشان حجة الاسلام دکتر سید محمود مرعشی، 27 جلد از این کتاب چاپ شده است و بقیه در حال آماده شدن است.

احیاء و ترویج فرهنگ

بازسازی مرقد علامه مجلسی در اصفهان، به امر آیه الله العظمی مرعشی نجفی صورت پذیرفت. اهداء کتابهای فقهای شیعه برای دانشمندان شیعه سنی، مسیحی و دانشگاههای جهان نیز از فعالیتهای فرهنگی ایشان است.

ایشان برای نوشتن کتابها به بسیاری از کشورهای اسلامی مسافرت نمود و با دانشمندان شیعه، سنی و مسیحی به گفتگو نشست. وی با علامه سید محمود شکری آلوسی بغدادی، شیخ طنطاوی جوهری مصری، انستانس کرملی بغدادی، شیخ عبدالسلام شافعی کردستانی، سید ناصر حسین هندی فرزند علامه میر حامد حسین هندی، تاگور (نویسنده و فیلسوف شهیر هند)، میرزا احمد تبریزی (پیشوای فرقه ذهبیه)، میرزا عنایت الله اخباری، پروفیسور هانری کربن، دکتر

فواد سرگین آلمانی، سید ابراهیم راعی راوی بغدادی، رشید بیضوی لبنان، سید محمد رشید رضا (نویسنده تفسیر المنار) و بسیاری از اندیشمندان دیگر دیدار نمود.

وی برای تءلیف زندگینامه های علماء سادات و امامزاده ها گاه به قبرستانهای کهن می رفت و با خواندن نبشته های قبرهای علماء ادباء شعراء، سادات و امامزاده ها می پرداخت. ایشان در سالهای 1350 - 1351 ق. به اصفهان رفت و یک هفته در گورستان تخت فولاد به ثبت تاریخ ولادت و فوت علمای به خاک سپرده شده در آن قبرستان پرداخت. بسیاری از گورستانهای دیگر اصفهان را نیز مورد تحقیق قرار داد و اطلاعات سودمندی بدست آورد.

همگام با نهضت امام

نهضت امام خمینی در سال 1341 با پشتیبانی مراجع تقلید همراه بود. آیه الله مرعشی نجفی همواره از نهضت امام خمینی حمایت کرد. بارها اعلامیه داد و به افشاگری پرداخت. ایشان در پی دستگیری امام خمینی در سال 1342، با ارسال اعلامیه شدیدالحنی به رژیم پهلوی، خواستار آزادی امام خمینی شدند.

ایشان همراه مراجع تقلید و علمای طراز اول کشور برای آزادی امام خمینی به تهران سفر نمود و در این راه زحمت فراوانی متحمل شد. ایشان در سال 1342، در پاسخ نامه جمعی از طلاب می فرماید:

چنانچه کرارا اینجانب عقیده خود را اظهار کرده ام، باز هم به موجب این سوءال عرض می کنم که حضرت آیه الله خمینی دامت برکاته یکی از مراجع تقلید عالم تشیع هستند و از اساطین روحانیت اسلام و از مفاخر عالم تشیع.

آیه الله العظمی مرعشی نامه ها و تلگرافهای فراوانی در جهت حمایت از امام خمینی برای مراجع تقلید شیعه مقیم ایران و عراق می فرستاد.

ایشان پس از تبعید امام خمینی به ترکیه، در سخنرانیها و اعلامیه ها این عمل رژیم پهلوی را محکوم می نمود و برای شهدای 15 خرداد، مجلس یادبود برپا می سازد. آیه الله مرعشی همواره از انقلاب اسلامی پشتیبانی می نماید و جنایتهای رژیم پهلوی را افشا می نماید. ایشان پس از شهادت آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی در سال 1356، برای وی مجلس ترحیمی در حسینیه خویش برپا می کند، که پایان این مجلس به سردادن شعارهای کوبنده علیه رژیم پهلوی و دستگیری شماری از مردم پیوند می خورد.

آیه الله مرعشی در طول سالهای تبعید امام خمینی، با ایشان در ارتباط بودند و با اوج گیری انقلاب اسلامی در سال 1356 همراه مرجع تقلید شیعه با فرستادن اعلامیه ها به هدایت نهضت می پردازد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ایشان همواره از نظام جمهوری اسلامی حمایت کرد و در مناسبتهای مختلف با ارسال پیامها به تقویت نظام پرداختند.

وفات

سرانجام مرجع بزرگ تقلید شیعه، در روز چهارشنبه 1369/6/7، در 96 سالگی دار فانی را وداع گفت و به اجداد پاکش پیوست و پیکر پاکش با حضور انبوه مردم عزادار در جوار کتابخانه بزرگش به خاک سپرده شد⁽⁹⁷⁸⁾ درود و رحمت خدا بر او باد. والسلام

آیه الله العظمی گلپایگانی

متوفای: 1372/9/18 ش.

فروغ فقاہت

ولادت

در ہشتمین روز ماہ ذیقعدہ 1316 ق. در بخش «گوگد» گلپایگان، کودکی پا بہ عرصہ وجود نہاد کہ بہ مناسب تقارن ولادتش با سالروز ولادت امام ہشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیہ السلام نامش را «محمد رضا» و کنیہ اش را ابوالحسن و لقبش را ہبۃ اللہ نہادند. پدرش آقا سید محمد باقر امام، عالمی معروف بہ زہد و تقوا، و پای بند بہ آداب و مستحبات دینی و کوشا در امر بہ معروف و نہی از منکر بود کہ ہم اینک مرقدش مورد احترام و زیارت مردم است. محمدرضا در سہ سالگی مادر و در نہ سالگی پدرش را از دست داد و دوران کودکی را با مشکلات و سختیہای فراوان و از دست دادن پدر سپری کرد و تحصیلات ابتدائی را در مکتب خانہ گذراند.

تحصیلات

نوجوانی بیش نبود کہ شوق تحصیل علوم اسلامی او را مشتاق آیۃ اللہ محمد تقی گوگدی (م 1353 ق) گردانید و نزد ایشان ادبیات عرب را فراگرفت. سپس نزد آیۃ اللہ سید محمد حسن خوانساری (م 1337 ق) - برادر مہتر آیۃ اللہ العظمی سید احمد خوانساری - زانوی ادب بہ زمین زد و ادبیات و بخشی از سطوح را نزد وی آموخت.

نوزدہ سالہ بود کہ بہ سوی اراک شتافت و در مدرسہ آقا سید ضیاءالدین بہ تکمیل سطوح عالیہ پرداخت و در 1337 ق. شایستگی حضور در درس خارج فقہ و اصول حضرت آیۃ اللہ العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (م

1335 ق) را پیدا کرد و تا سال 1340 ق. در آن شهر از آن مرجع بزرگ بهره برد. در بیست و چهار سالگی در پی مهاجرت استادش آیه الله حائری به قم و تاسیس حوزه علمیه در این شهر مقدس، به قم آمده و در مدرسه فیضیه سکونت گزید و درسها را با آیه الله سید احمد خوانساری به مباحثه نشست. استاد با مشاهده استعداد و فهم شاگرد سخت کوش خود بدو بسیار علاقه مند شد او را در شماره اصحاب خاص و هیئت استفتا قرار داد و «تصحیح کتاب الصلاة» خود را به او و آیه الله اراکی واگذر نمود. ایشان نیز تا پایان عمر استاد (1355 ق.) ملازم درس ایشان بود.

ایشان در سال 1341 ق. در قم به مدت هشت ماه از محضر آیات عظام میرزای نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی استفاده برد. از دیگر اساتید او می توان از آیات عظام حاج شیخ محمد رضا مسجد شاهی اصفهانی، حاج شیخ ابوالقاسم کبیر، آیه الله بروجردی، آقا ضیاء عراقی و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نام برد.

وی از آیه الله حائری اجازه اجتهاد و از مرحوم حاج شیخ عباس محدث قمی و آقا شیخ محمدرضا اصفهانی اجازه نقل روایت اخذ کرده است.

تدریس

از آغاز ورود به قم در سال 1340 ق. به تدریس کتابهای رسائل، مکاسب و کفایه اشتغال ورزید و پس از وفات استادش آیه الله حائری تدریس خارج فقه و اصول را شروع نمود ایشان در طول بیش از هفتاد سال تعلیم دانش اهل بیت، صدها تن از ستارگان درخشان آسمان علم را به جامعه اسلامی تحویل داده است.

شاگردان

برخی از زبده ترین شاگردان ایشان عبارتند از: حضرت آیات و حجج اسلام، مرتضی حائری یزدی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، مرتضی مطهری، محمدعلی قاضی طباطبائی، سید اسدالله مدنی، محمد مفتاح، سد محمد حسینی بهشتی، حسینعلی منتظری، علی مشکینی، ناصر مکارم شیرازی، سید محمدعلی علوی گرگانی، علی احمدی میانجی، جعفر سبحانی لطف الله صافی گلپایگانی، حسن حسن زاده آملی، محمد مؤمن، رضا استادی، سید محسن خزاری، علی کریمی جهرمی، احمد صابری همدانی، حسین شب زنده دار، علی افتخار گلپایگانی، سید مهدی یشربی کاشانی، مجدالدین محلاتی، احمد جنتی، مرتضی مقتدائی - علی پناه اشتهاوردی، محسن حرم پناهی، جلال طاهر شمس گلپایگانی، محمد واعظ زاده خراسانی، سید محمد باقر ابطحی، احمد آذری قمی، محمد تقی ستوده، غلامرضا صلواتی، علی نیری همدانی و علی ثابتی همدانی.

تقریرات و تالیفات

درسهای آن فقیه اهل بیت را عده بسیاری به رشته تحریر درآورده اند آنهایی که به چاپ رسیده است عبارتند از:

1. کتاب الحج، سه جلد تاکنون
2. الهدایة الی من له الولاية، درباره ولایت فقیه
3. نخبة الاشارات فی احکام الخیارات. (هرسه از آقای احمد صابری

همدانی)

4. کتاب القضاء در دو جلد

5. کتاب الشهادات

6. بلغة الطالب فی التعلیق علی بیع المكاسب،

هر سه نوشته آقای سید علی حسینی میلانی

7. الدر المنضود فی الحکام الحدود.

8. نتایج الافکار فی نجاسة الکفار، هر دو از آقای علی کریمی جهرمی

9. کتاب الطهارة

10. کتاب القضاء. هر دو از آقای هادی مقدس نجفی.

ایشان در کنار اشتغالات گوناگون از تالیف و تصنیف نیز فروگذار نکرده

است. آثار قلمی آن مرجع وارسته عبارتند از:

1. حاشیه بر عروة الوثقی

2. حاشیه بر وسیلة النجاة

3. رساله صلاة الجمعة

4. رساله فی المحرمات بالنسب

5. مسائل الحج

6. افاضة العوائد، تعلیقه بر دررالاصول مرحوم حائری

7. رساله در عدم تحریف قرآن

8. کتاب الطهارة

9. کتاب الحج

10. کتاب الحدود

11. صلاة الجمعة

12. حواشی بر ملحقات عروة الوثقی

مجموعه فتاوی

آیه الله العظمی گلپایگانی در طول سی و دو سال مرجعیت یکی از ارکان

فقاہت بودند و روزانه استفتائات گوناگون از سراسر جهان به محضر ایشان

فرستاده می شد و از همین رهگذر در تمام ابواب فقه فتوا داده اند و هم اینک مجموعه های بسیاری از فتاوی او در دسترس است که عبارتند از:

1. منتخب الاحکام (با ترجمه انگلیسی)
2. مختصر الاحکام (با ترجمه عربی و اردو)
3. توضیح المسائل (این کتاب بیش از هشتاد بار به چاپ رسیده و به زبانهای اردو، چینی، ترکی آذری و ترکی لاتین ترجمه شده است).
4. مجمع المسائل، 3 جلد و در برگیرنده تمام ابواب فقه از طهارت تا دیات است.

5. مناسک حج (با ترجمه عربی، اردو، روسی و انگلیسی)
6. احکامی از حج.
7. سؤال و جواب درباره مسائل حج.
8. آداب و احکام حج.
9. دلیل الحاج.
10. احکام عمره.
11. هدایة العباد (به عربی و دربرگیرنده حاشیه ایشان بر عروة الوثقی، وسیلة النجاة، توضیح المسائل و برخی از استفتائات در دو جلد.
12. رساله امر به معروف و نهی از منکر و مسائل اجتماعی اسلام.
13. مسائل نماز خوف و مطارده و احکام جبهه.

مبارزه سیاسی

آیه الله العظمی گلپایگانی از بدو حرکت شجاعانه روحانیت به رهبری امام راحل، به مبارزات پیگیر و بی امان خویش با دیو استبداد پرداخت و نخستین اعلامیه اعتراض به لایحه ننگین «انجمنهای ایالتی و ولایتی» در مهرماه 1341

ش. از سوی ایشان صادر شد و به دنبال آن بود که پیامها و بیانیه های ایشان تا سقوط رژیم پهلوی ادامه یافت (بسیاری از آنها در جلد اول کتاب «اسناد انقلاب اسلامی» گرد آمده است).

برخی از اقدامات آن جناب در برابر رژیم منحوس شاه عبارتند از: سرباز زدن از ملاقات با شاه و نخست وزیران و فرستادگان دربار، تحریم برنامه اوقات و اعلامیه علیه معاملات و همکاری با سازمان اوقاف، قطع شهریه کسانی که با اوقاف همکاری می نمودند و تحریم امامت جماعت و گوش دادن به سخنرانی آنان، حرام شمردن خرید و فروش و مصرف و توزیع گوشتهای وارداتی از خارج و قبول نکردن و جوهات فروشندگان آنان (هر چند می شد تحت عنوان مال مخلوط به حرام خمس آن را پذیرفت)، اعتراض شدید و پیام کوبنده علیه تغییر تاریخ هجری به تاریخ منحوس شاهنشاهی، مخالفت صریح با حزب رستاخیز و تحریم شرکت مسلمانان در آن، مخالفت صریح با طرح امتحان دولت از طلاب و انکار صلاحیت آنان برای این امر که باعث عقب نشینی ولت وقت و مصون ماندن حوزه از این طرح ننگین شد. اعتراض شدید علیه گسترش بی بند و باری و فساد و فحشا و رواج منکرات و فرستادن نامه سرگشاده به شاه و تذکر عواقب وخیم آن، اعتراض و مخالفت بسیار شدید علیه سینما در شهر قم و تعطیل نمودن درس و نماز جماعت خویش به مدت یک هفته، مخالفت و اعتراض علیه تاجگذاری شاه و انتخاب ولیعهد، پیام در جهت تجلیل از مقام شهید سعیدی و اعلام مجلس ختم برای ایشان در مسجد امام، تجلیل از مقام مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی و تشکیل دو مجلس ختم در مسجد اعظم و شکستن سد رعب و ممنوعیت بر پایی مجالس بزرگداشت و مطرح شدن نام حضرت امام در آن مراسم، پی جویی حال تبعید شدگان و سرکشی به خانواده

های آنان، حمایت از مقام و موقعیت حضرت امام خمینی و بویژه در برابر اهانت روزنامه اطلاعات به امام راحل و تاءکید بر مقاومت روحانیت و پیگیری اعتراضها و راهپیماییها و صدور اعلامیه های روشنگرانه و کوبنده در لحظات حساس (به گونه ای که امام بدیشان فرموده بودند: اعلامیه هایی که حضرت عالی به تنهایی صادر می کنید، نقش بسزایی در پیشبرد مبارزات ملت مسلمان دارد) و دلجویی و تاءیید علمای مبارزه شهرستانها.

این اقدامات باعث شد که مزدوران رژیم برای لطمه زدن به ساحت ایشان از هیچ کاری فرو گذار نکنند و دوبار (سوم فروردین 1342 در مدرسه فیضیه و 19 اردیبهشت 1357 ش) به سوی ایشان حمله کرده، قصد ضرب و جرح آن مرجع بزرگوار داشتند که لطف خدا و جانفشانیهای اطرافیان باعث حفظ ایشان شد.

تقویت نظام جمهوری اسلامی

پس از پیروزی انقلاب نیز همواره در جهت تاءیید کامل مواضع حضرت امام و تقویت موقعیت ایشان به عنوان رهبر نظام و فرا خواندن مردم آیه پیروی کامل از حضرت اما، توصیه به افراد صالح برای شرکت در مناصب دولتی، طرح مباحث مورد نیاز حکومت اسلامی در درس خارج فقه (قضا، حدود و شهادت)، شرکت در مراسم انتخابات و صدور پیامهای گوناگون مبنی بر شرکت مردم در انتخابات، تقویت دولت اسلامی و حرام شمردن مخالفت با دستورها و مقررات دولت و نهی از فروش اجناس قاچاق، حمایت مادی و معنوی از رزمندگان اسلام در طول جنگ تحمیلی و ارسال هیئتهای مختلف به جبهه های نبرد و اجازه مصرف ثلث در مصرف جبهه و بر عهده گرفتن ساختمان

مراکز درمانی و بهداشتی استانهای زلزله زده در زلزله خرداد 1369 و دهها اقدام دیگر فعال بودند.

ویژگیهای اخلاقی

مرجع بزرگ شیعه در بردارنده فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی بود. ویژگیهای بارز ایشان عبارتند از: زهد و بی اعتنایی به جلوه های دنیا، تواضع، بهره وری از فرصتها، تجلیل از مقام فقها و مراجع معاصر، تشویق عاملان و نویسندگان، اهتمام بسیار به حفظ و قرائت قرآن (به طوری که در هر شبانه روز با تمام گرفتاریها دو نوبت قرآن تلاوت می فرمود)، عشق به ساحت مقدس ائمه اطهار (به گونه ای که سالها - حتی پس از مرجعیت (به منبر تشریف برده، اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله را به گوش مردمان می رساندند و روزهای عاشورا را روزه می خواندند و در عزای امامان بشدت می گریستند و به زیارت مرقد آنان مکرر مشرف می شدند. تقید بسیار به مستحبات و ترک مکروهات آن جناب زنده کننده مراسم اعتکاف در سراسر ایران و ترویج کننده عزاداری فاطمیه دوم یاد می شود. احترام بسیار به استاد (که همیشه پیش از درس فاتحه ای برای استادش قرائت می فرمود و به استاذزاده خویش مرحوم آیه الله حاج آقا مرتضی حائری - با اینکه شاگردش بود - بسیار احترام می نهاد).

مؤسسات

مرجع بزرگ شیعه علاوه بر تدریس و تربیت عالمان دین، تاءلیف، فتوا، رهبری و روشنگری جامعه شیعه به بنیان نهادن دهها مؤسسه فرهنگی و دینی در گوشه و کنار جهان و آبادانی صدها مسجد و مدرسه در سراسر کشور دست یازید که برخی از آنها عبارتند از:

1. دارالقرآن الکریم: اولین موسسه قرآنی کشور است که در سال 1352 پاگرفت و به کار چاپ و نشر قرآن مجید، ترجمه دقیق قرآن، بررسی اغلاط ترجمه های موجود و تصحیح آنها، تشکیل موزه قرآن، تشکیل کتابخانه تخصصی قرآن، چاپ و توزیع کتابهای قرآن، نشر مجله «رسالة القرآن و پیام قرآن» و تشکیل «کنفرانس علوم و مفاهیم قرآن» و چاپ مجموعه مقالات و سخنرانیهای آن پرداخته است.
2. بیمارستان: که با بخشهای قلب، جراحی، زایمان، اورژانس، داخلی، اطفال، اعصاب و رادیولوژی یکی از بزرگترین بیمارستانهای کشور به شمار می رود و تاکنون منشاء خدمات بسیار به روحانیون و مردم و رزمندگان اسلام در طول جنگ تحمیلی بوده است.
3. کتابخانه: که با داشتن حدود یکصد هزار جلد کتاب چاپی و دوازده هزار جلد کتاب خطی یکی از غنی ترین کتابخانه های کشور به شمار می رود.
4. مجمع جهانی اسلامی در لندن
5. مرکز معجم المسائل الفقهية
6. مسجد عظیم و با شکوه - در قم
- بیمارستان زنان و زایشگاه حضرت ولی عصر (عج) - در قم
8. مدرسه علمیه در گلپایگان
9. مدرسه امام مهدی علیه السلام در قم
10. مدرسه علمیه که اینک در کنار مسجد اعظم و مدرسه فیضیه، سه قطب عمده تدریس در حوزه علمیه قم به حساب می آید و روزانه صدها طلبه در آنجا به تحصیل فقه و اصول می پردازند.
11. دارالایتام

12. مؤ سسه خیریه حضرت ولی عصر (عج)

در گذشت

سرانجام آن عبدصالح خدا پس از عمری سرشار از توفیق و پربار از خدمات دینی و علمی و پس از طی بیماری کوتاه مدت، در 96 سالگی در شامگاه روز پنجشنبه 18 آذر 1372 (24 جمادی الثانی 1414 ق) ندای حق را لیک گفت و فقدان قلب تمام مسلمین جهان را در هم فشرد.

مردم در سوگ آن مرجع بزرگ از صمیم قلب به سوگواری پرداختند و از سوی دولت هفت روز عزای عمومی و یک روز تعطیل اعلام گردید و مجالس بزرگداشت مقام علمی ایشان در گوشه و کنار جهان و جای جای کشور اسلامی مان تا مدتها ادامه یافت. پیکر پاک آن مرجع بزرگ روز جمعه نخست در تهران با حضور صدها هزار نفر و با شرکت رهبر معظم انقلاب تشییع شد و پس از پنج ساعت راهپیمایی به قم انتقال یافت و سپس در روز شنبه 20 آذر با حضور خیل عظیم و پر شکوه مردم قم تشییع و نماز به امامت حضرت آیه الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - داماد آن مرحوم - بر ایشان خوانده شد و آنگاه در مسجد بالا سر مرقد مطهر حضرت معصومه علیها السلام، در جوار تربت استادش به خاک سپرده شد.

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله خامنه ای در بخشی از پیام خویش چنین فرمودند:

این شخصیت والای کهنسال، در میان مراجع عظام تقلید، یکی از موفق ترین و سعادتمندترین ها بودند.

32 سال مرجع تقلید، حدود 70 سال مدرس حوزه علمیه قم و حدود 85 سال سرگرم فراگرفتن و آموختن فقه آل محمد علیهم السلام بودند.

«اولین مدرسه علوم دینی به سبک جدید را ایشان در قم تاسیس نمودند. اولین مؤسسه بزرگ قرآنی را ایشان در قم بنیان نهادند. اولین فهرست بزرگ فقهی و حدیثی با استفاده از دانش و اختراعات جدید بشری را ایشان پدید آوردند. صدها مدرسه و مسجد و مؤسسه تبلیغ دین در سراسر کشور و در کشورهای دیگر بنیاد کردند هزاران شاگرد را از فقه پخته و عمیق خود بهره مند ساختند بسیاری آراء و نظرات فقهی که حاکی از روشن بینی و ذهن نوگرای ایشان بود ارائه کردند و بالاتر از همه با منش و رفتار پرهیزکارانه و با طهارت و تقوایی که می توانست برای علما و فقها، الگویی زنده و ملموس باشد، عمری پربرکت را به نزاهت کامل گذرانیدند.

آن بزرگوار یکی از اسطوانه های انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می آید. در دوران اختناق و در مقابله با حوادث سهمگین سالهای تبعید امام خمینی - قدس سره - مواردی پیش آمد که صدای این مرد بزرگ تنها صدای تهدید کننده ای بود که از حوزه علمیه قم برخاست و به نهضت شور و توان بخشید. پس از پیروزی انقلاب همواره در قضایای عمومی کشور حضوری بارز و پشتیبانی صریح از نظام جمهوری اسلامی و از مقام منیع رهبری و شخص شخیص امام راحل (قدس الله نفسه الزکیه) داشت و مورد تکریم و احترام بلیغ آن حضرت بود. فقدان این بقیه السلف اعظم و این ملجاء و مرجع مؤمنان ثلمه ای بزرگ و ضایعه ای جبران ناپذیر است.»

آیه الله العظمی اراکی

متوفای: 1373/7/23 ش.

یک قرن وارستگی

علی صدراپی خوبی

تولد

او در 24 جمادی الثانی 1312 ق. در اراک دیده به جهان گشود. پدرش، حجة الاسلام حاج احمد آقا، مشهور به میرزا آقا فراهانی از علمای مشهور آن سامان بود. مادرش نیز از نوادگان امامزاده سید حسن واقف⁽⁹⁷⁹⁾ است.⁽⁹⁸⁰⁾

تحصیل

وی پس از یادگیری خواندن و نوشتن، در نوجوانی وارد حوزه علمیه اراک شد و در درس استاد سید جعفر شیخی حضور یافت و مقدمات علوم اسلامی را از او فراگرفت. دروس سطح حوزه را نزد آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری به خوبی پشت سر گذارند. آیه الله اراکی همزمان با تحصیل دوره سطح، در درس شرح منظومه آیه الله شیخ محمد باقر اراکی معروف به سلطان آبادی شرکت کرد و از دانش آن حکیم فرزانه خوشه ها چید.⁽⁹⁸¹⁾

ایشان سالها در درس آیه الله العظمی آقا نورالدین اراکی و آیه الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت کرد و از دانش و تقوای آن دو مراجع بزرگ تقلید شیعیان، بهره ها برد. آیه الله حائری علاقه زیادی به او داشت. نبوغ فکری آیه الله اراکی مورد توجه استاد قرار گرفت. آیه الله اراکی به سفارش استاد معمم شد. با یکی از بستگان ازدواج نمود.⁽⁹⁸²⁾

آشنایی با امام

آیه الله اراکی پس از سالها تحصیل در حوزه علمیه اراک، به دنبال هجرت آیه الله العظمی حائری یزدی به قم، وارد حوزه علمیه قم شد و در درس ایشان شرکت کرد. (983) آیه الله اراکی در این سالها با امام خمینی آشنا شد. وی علاقه خاصی به امام خمینی داشت و همواره از فعالیتهای سیاسی ایشان علیه رژیم پهلوی پشتیبانی می نمود.

به دنبال اعلامیه کوبنده امام خمینی در سال 1314، علیه لایحه کاپیتولاسیون و قوانین غیر اسلامی مصوب مجلس شورای ملی، آیه الله اراکی نیز به پشتیبانی ایشان اعلامیه ای صادر کرد و خواستار لغو مصوبات مخالف اسلام شدند. پس از دستگیری و تبعید امام خمینی، در سال 1342، آیه الله اراکی همواره از ایشان حمایت می کرد. عکاسی هما، عکسی از امام در خیابان ارم زده بود. حضرت آقا (آیه الله اراکی) که از فیضیه بر می گشتند، وقتی نگاهشان به آن عکس افتاد بود فرموده بودند: قسم می خورم که صاحب این عکس اگر در کربلا می بود، در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت می رسید. وقتی به منزل می آمدند و ما اطلاعیه ها را برایشان می خواندیم، بسیار گریه می کردند و اشک شوق و نشاط از شنیدن این اطلاعیه ها، می ریختند...

آیه الله اراکی در پی دستگیری و تبعید امام به نجف، همان سال به عراق و نجف رفت و در مدت اقامت تماما میهمان حضرت امام بود این در حالی بود که آقا از سوی رژیم تحت فشار قرار گرفته بود و از سوی دیگر جواب میهمانی افراد دیگر را رد کرده بود ایشان با افتخار میهمانی امام را پذیرفت و بدون ترس و اضطراب چند روزی را در آنجا اقامت کرد.

اولین ملاقات امام با ایشان در کربلا بود، در ابتدا که وارد حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام شد حضرت امام در حال خروج از حرم بود حدود پانزده سال بود که همدیگر را ندیده بودند. آن دو یکدیگر را آغوش گرفتند و آقای اراکی شروع به گریه کرد و سپس این جمله را فرمود: با آل علی هر که در افتاد ورافتاد. بعد دوباره شروع به گریه کرد... حجة الاسلام شهاب الدین اشراقی، داماد امام می گوید: امام به من گفتند: بغض گلویم را گرفته بود و نتوانستم پیش آقای اراکی بایستم...

آیه الله اراکی درباره آشنایی خود با امام خمینی می فرماید:

«حضرت آقای خمینی یک مدتی را در اراک بوده اند و در حوزه آنجا تحصیل می کردند و حتی منبر می رفته اند، من در آن مدت با ایشان آشنایی نداشتیم، اما آن وقتی که در قم بودیم خوب آشنا شدیم و یکی از هم صحبت‌های بنده بودند. گاهی اتفاق می افتاد از منزل تا میدان کهنه قم نزدیک شاهزاده حمزه این راه را به همراه هم طی می کردیم و ضمن صحبتها و مباحثه ها برمی گشتیم و این مسأله بسیار اتفاق افتاد، با هم خیلی مأنوس بودیم. آن اوایل که وارد قم شدم ایشان به من اظهار کرد شما یک درس تفسیر صافی برای من بگویید تفسیر صافی با اصول و فقه و اصطلاحات آن مناسبتی ندارد و لذا چون من با آن اصطلاحات مأنوس نبودم چند شب تدریس کردم اما دیگر نرفتم، ایشان هم اصراری نکردند...

ایشان مرد بسیار جلیلی است و شناختم او را به جلالت ؛ بسیار مرد پاکی است، پاک، پاکی نفس دارد، پاکی ذاتی و درونی دارد و این بر همه خلق معلوم شده است.

ما در مدت پنجاه سال که با این شخص بزرگ آشنایی پیدا کرده ایم، خبر تقوا و دیانت و سخاوت و شجاعت و شهامت و بزرگی نفس و بزرگی قلب و کثرت دیانت و جدیت در علوم نقلی و عقلی و مقامات عالی و... در او نیافتیم. این مرد قد مردانگی علم کرد و در مقابل کفر ایستادگی کرد و دست غیبی هم با او همراهی کرد، به طوری که محیرالعقول بود و هیچ خانه ای و هیچ زاویه ای از زوایای این مملکت باقی نماند مگر که گفته شد. مرگ بر شاه او جان در کف دست گذاشته است و در مقابل تبلیغ قرآن و دین حنیف اسلام جانبازی می کند. جان در کف گذاشته و حاضر برای شهادت شده است. خداوند یک قوه غریبی در این مرد خلق فرموده که به هیچ احدی نداده. همچنین جراتی، چنین شجاعتی و دیدی به او داده است که به احدی نداده، او مانند جدش علی بن ابی طالب است. یک چنین کسی کمیاب است. کم نظیر است و نظیر ندارد. « (984)

تدریس و تالیف

آیه الله اراکی در طول بیش از 35 سال تدریس در حوزه علمیه قم، پیچیده ترین مباحث علمی را با گفتاری شیوا و بیانی رسا مطرح می کرد. از ویژگیهای درس ایشان پرهیز از تکرار و زیاده گویی بود. کلام را گزیده و پرمعنی اداء می کرد. اعتمادشان بر این بود که طالب علم باید قبل از حضور در درس، مطالعه نماید.

آیه الله اراکی پس از وفات آیه الله سید محمد تقی خوانساری (متوفای 1371) به درخواست شماری از شاگردان او، به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت. بسیار از استادان برجسته حوزه علمیه قم و مسؤلان نظام جمهوری اسلامی سالها از محضر ایشان کسب فیض نمودند.

مرجع بزرگ تقلید شیعیان در طول عمر پربرکت خویش، کتابهایی نیز در علم فقه و اصول نوشت. آثارش عبارتند از:

1. تقریرات درس آیه الله شیخ محمد سلطان العلما
2. تقریرات درس فقه آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی
3. تقریرات درس اصول فقه آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی
4. حاشیه بر «درالاصول» نوشته آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی
5. تقریرات درس فقه آیه الله سید محمد تقی خوانساری
6. حاشیه بر «عروة الوثقی»
7. شرح «عروة الوثقی»
8. توضیح المسائل
9. مناسک حج
10. رساله استفتائات
11. مقدمه بر کتاب «القرآن و العقل» نوشته آیه الله سید نور الدین اراکی
12. النکاح و الطلاق

بر پای نماز جمعه

آیه الله اراکی پیش از انقلاب، نماز جمعه را در قم اقامه می کرد. «ایشان همانند یک جلسه درست برای نماز جمعه و خطبه های آن مطالعه می کردند... رفته رفته نماز جمعه رونق بیشتری گرفت و با جمعیت بیشتری برگزار گردید و امامت ایشان بر نماز جمعه تا بعد از انقلاب که حضرت امام به قم آمدند، ادامه داشت. حضرت امام در مدتی که در قم بود روزی به منزل ایشان آمد. آیه الله اراکی به امام خمینی فرمود شما الان دستتان باز است و مقتدر هستید، چون در زمان حکومت اسلامی قرار دارید شما باید اقامه نماز جمعه کنید. ولی امام به

ایشان فرمود شما نماز جمعه را باید اقامه کنید. لذا مدتی نماز را با شکوه تمام اقامه کردند. « (985)

تجلیل از پیشگامان نهضت

آیه الله اراکی به عالمان مجاهد عشق می ورزید و احترام فوق العاده برای آنان قائل بود و تجلیلشان از حضرت آیه الله سید نورالدین اراکی و آیه الله سید محمد تقی خوانساری بر همین اساس بود. ایشان بارها به همراهی آیه الله خوانساری، پیشنهاد قیام و مبارزه علیه طاغوت را با آیه الله العظمی بروجردی در میان گذاشته بودند و نیز در ماجرای فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی، چون مرحوم آیه الله خوانساری از آنان حمایت می کرد، ایشان هم نظر مساعد داشت.

آیه الله اراکی از آغاز نهضت امام خمینی در سال 1341، همواره به پشتیبانی از ایشان برآمدند، براینکه بیش از ده سال از امام خمینی بزرگتر بودند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از دولت و نظام جمهوری اسلامی حمایت کردند و ایشان در تاءبید انقلاب اسلامی فرمودند:

جماعت دنیا که رئیس آنها آمریکا و شوروی است و سایرین که دست بسته آنان هستند، همگی در یک طرف هستند و آقای خمینی تنها... آقای خمینی شخص نیک نفسی است. جای شک ندارد و هیچ غرضی در او جز ترویج دین نیست.. این دو نفر، پدر و پسر (رضا شاه و محمد رضا شاه) چه کارها که کردند، می خواستند اصل دین اسلام را به کلی از ریشه بکنند، مثل یزید که می خواست به کلی ریشه دین را از بین ببرد. اگر نهضت حضرت سید الشهداء علیه السلام نبود، الان من و شما کافر بودیم. اشهد ان لا اله الا الله بین ما بنود... « (986)

آیه الله اراکی در طول هشت سال دفاع مقدس، از رزمندگان اسلام پشتیبانی نمود. ایشان درباره جنگ تحمیلی فرمودند:

نظریه من هم مثل آقای خمینی است. آقای خمینی و همه علما نظرشان این است که هرگاه اسلام در خطر باشد، باید تمام مسلمانان در مقام دفاع، برآیند، هر کس که می تواند... جنگ همان دفاع است و پاسداران هم همان جنگ جویان هستند که از حقیقت اسلام حمایت می کنند و...

ان تنصروالله ینصرکم و یثبت اقدامکم و پاسدارها جزو همین آیه هستند.

(987)

آیه الله اراکی پس از رحلت امام خمینی و انتخاب حضرت آیه الله خامنه ای به رهبری انقلاب با ارسال پیامی، از انتخاب ایشان به رهبری انقلاب اظهار خوشحالی نمودند. پس از رحلت امام خمینی استکبار جهانی به امید مخالفت و یا بی اعتنایی مراجع تقلید شیعه نسبت به انتخاب آیه الله خامنه ای به رهبر انقلاب، به وسیله رادیو، تلویزیون و مطبوعات به تضعیف رهبری نظام برخاستند. اما حمایت مراجع تقلید شیعه، بویژه آیه الله العظمی اراکی که حدود چهل سال از آیه الله خامنه ای بزرگتر بودند، امید دشمنان انقلاب اسلامی را به یأس مبدل ساخت. ایشان در بخشی از پیام خود چنین مرقوم داشت.

«انتخاب شایسته جنابعالی به مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران مایه دلگرمی و امیدواری ملت قهرمان ایران است، شکی نیست که در موقعیت حساس کنونی حفظ نظام جمهوری اسلامی که از اهم واجبات شرعی است، متوقف به این امر مهم می باشد. اینک اینجانب با ابتهال و تضرع به درگاه ربوبی و با استغاثه به ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دوام تاءبیدات و توفیقات آن جناب را در انجام این مسؤ ولیت بسیار سنگین خواستارم.»

سیاست الهی

آیه الله اراکی به عبادت خیلی اهمیت می داد. قبل از اذان صبح بیدار می شد، هر روز یک جزء قرآن می خواند در ماه رمضان روزانه سه جزء قرآن می خواند. در نافله های شبهای جمعه، در قنوت ؛ دعای کمیل می خواند. وقتی به ایشان پیشنهاد کردند که نماز جماعت را به خاطر افراد کهنسال و مریض، زیاد طول ندهید. فرمودند: از من پیرتر و ضعیف تر، در نماز کسی هست؟!

استاد محمود شاهرخی، از شاعران شهیر انقلاب درباره دیدارش با آیه الله اراکی می گوید:

«در خلال شبهای شعر فیضیه به محضر حضرت آیه الله العظمی اراکی دامت برکاته، مشرف شدیم چه دیداری! سخت بهجت خیز و عبرت انگیز! دیدار مردم بزرگ که آثار گذشت زمان بر سیمای مبارکش پدیدار بود و انوار معرفت از پیشانی روشنش ساطع. او مظهر و جلای روحانیت سخت کوش شیعه می باشد. در اتاقی محقر و ساده تر از ساده، آن بزرگ را دیدار کردیم که با ضعف مفرط مزاج، لباس رسمی پوشیده و بر روی چهار پایه ای استقرار یافته بود.

پس از به جای آوردن معارفه، آن بزرگ سخنانی مبسوط و ممتع و مواعظی رسا و بلیغ ایراد کرد که همگان را سخت متاثر ساخت، که از غایت شور و تاءثیر بیانات ایشان اکثر حاضران اشک از دیدگان جاری ساختند. مکرر به ابیاتی از عارفان صاحبدل، از جمله شیخ شیراز و شیخ شبستری و شیخ بهایی استشهداد و استناد می فرمود و خود می گریست...» (988)

رحلت

سرانجام روح ملکوتی آیه الله العظمی اراکی در 1373/7/23 به ملکوت پیوست. مرجع تقلید شیعیان پس از یک قرن (تولد 1273 فوت 1373) تلاش برای هدایت مردم، دارفانی را وداع گفت و به جمع مراجع تقلید در بهشت پیوست. دولت جمهوری اسلامی یک روز تعطیل و یک هفته را عزای عمومی اعلام نمود. پیکر پاک آن مرجع والامقام در تهران، از بیمارستان شهید رجایی تا میدان راه آهن بر دوش انبوه مردم تشییع شد. آیه الله خامنه ای، رهبر معظم انقلاب و مسؤ ولان نظام در این تشییع باشکوه حضور داشتند. سرانجام پیکرش با تشییع باشکوه مردم قم در حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد. رضوان و رحمت خدا بر او باد.

علامه شوشتری

متوفای: 1374/2/29 ش.

محقق معاصر

مولود نجف

از آن هنگام که حضرت امام علی علیه السلام آن پیکر پاکی و راستی و عدالت در سرزمین نجف اشرف به خاک سپرده شد تا اندک زمانی پیش از این همیشه شهر مقدس نجف دیار دانش و دین و شهر جهاد و اجتهاد و سرزمین صفا و نور بود. گویی با دفن جسم مقدس مولا علی علیه السلام، خورشید آسمان را نیز در خاک نجف دفن کردند.

نزدیک به چهارده قرن است که ستارگان آسمان دانش و تقوا از آن سرچشمه خورشید سر برآورده، سپهر صفا و صمیمیت را جذابیتی بیشتر و ملاحظتی افزونتر بخشیده اند و این همه چیزی نبود جز پرتوی از آن آفتاب که در دل شب و دور از چشم اغیار در سرزمین نجف به خاک سپرده شد.

در زمانی هم که بیش از هزار سال از پیشینه حوزه علمیه نجف می گذشت (1320 ق.) حلقه های درس و بحث همچون گذشته و بلکه پر رونق تر در آن دیار دایر بود. هزاران نفر از طالبان دانش، وطن خود را ترک گفته، در کنار آستان قدس مولا علی علیه السلام گرد هم آمده بودند تا ضمن ارادت به آستان ولایت و تحصیل علم و کمال، ارزش های علوی را که چیزی جز اسلام پیامبر نیست، پاس دارند. آن روزها برای فضلالی حوزه نجف روزهای پرباری بود چرا که اساتید بزرگ و زنده ای چون آیه الله سید محمد کاظم یزدی و آیه الله آخوند خراسانی که در فیض بخشی دستی توانا و بیانی گویا داشتند و بخوبی تشنگان دشت طلب را سیراب می کردند، سر حلقه حوزویان بودند.

آن سال برای شیخ کاظم شوشتری سالی بس پربرکت و با میمنت بود. چنین می نمود که خدای رحیم، لطف بزرگی در حق او فرموده و چشمش را با میلاد پسری با استعداد و شایسته روشنی بخشیده است.⁽⁹⁸⁹⁾ پدر او را به نام نهمین پیشوای معصوم شیعیان «محمد تقی» نامید تا هر لحظه به یاد دوستی بزرگ از دوستان برگزیده خدا، یعنی حضرت جوادالائمه علیه السلام باشد و همیشه ذکر و سپاس حق گوید.

پدر و مادر

خاندان مادری محقق از خانواده های متدین ایرانی بودند که از مدتها پیش، شهر نجف را برای سکونت برگزیده بودند. مادرش متولد نجف اشرف بود و در همان شهر با روحانی جوان شوشتر، محمد کاظم شوشتری ازدواج کرد. شیخ محمد کاظم از تباری تاناک بود که نسل در نسل از نوریان و دانشمندان شوشتر بودند و پیش از میلاد محقق، مردان نام آور بسیاری چون شیخ جعفر شوشتری و... را در کهکشان درخشانشان نظارگر بودند. پدر دانشمند محقق، یگانه مرجع شوشتر و از مردان مبارز آن دیار بود. او در دفاع از کیان مسلمانان بویژه از حریم حجاب اسلامی، مرزبانی مبارز و مبارزی بیدار بود که توسط طاغوتیان از شوشتر به بروجرد تبعید شد و روزگار درازی را - هم در زمان رضاخان و هم در عصر محمد رضا پهلوی - دور از وطن، غریبانه در بروجرد زیست.⁽⁹⁹⁰⁾

اقبال شوشتر

مولود نجف، باطرواوت ترین بهاران عمرش را تا هفت سالگی در نجف اشرف تنفس کرد. نخستین سالهای سبز زندگی را در آن شهر نجابت و نور، سپری

ساخت. پس از آن همراه مادر مهربانش، ناخوسته شهر نجف را به قصد شوشتر ترک کرد و در حدود سال 1327 ق. وارد آن شهر گردید. (991)

آن روز (1314 ش) روزگار ایران سیاه بود و دست نشانده بیگانگان، رضاخان میرپنج، آشکارا با مظاهر اسلامی به ستیز برخاسته بود! در این زمان طلبه فارغ التحصیل حوزه نجف، آقا محمد تقی شوشتری، شیخ شهر و به جای پدر مظلوم و تبعید شده خوی، مرجع مردم در آن دیار بود.

رجعت به شهر عشق

شیخ شوشتر که فرزند پدری چنان مبارز و بیدار بود تحمل هیچ تهاجمی را بر ساحت مقدس تشیع و اسلام روا نمی دید. چنین بود که علم مخالفت با مزدوران اجانب را مردانه برافراشت.

محقق برای بیداری مردم و تهییج آنان بر ضد طاغوت وقت، شوشتر را ترک گفته، همراه خانواده اش راهی کربلا گشت... پس از چند صباحی که در کربلا مشغول زیارت و درد دل کردن با سالار شهیدان بود، ضمن گلگشتی که در حلقه های درسی آن شهر داشت به این نتیجه رسید که عازم نجف اشرف گردد تا به دریای دانشهایی که در حلقه های درس و بحث آن روز حوزه نجف موج می زد، بیوندد. (992)

همان روزها در نجف اشرف یکی از آثار پر بارش را با نام «قضاء امیرالمؤمنین (علیه السلام)» (بیرامون قضاوتهای امام علی (علیه السلام)) برای نخستین بار به دست چاپ سپرد (993) و با انتشار آن، چشم دانشوران نجف رامعطوف خود ساخت.

محقق تا سال 1321 ش. (1360 ق.) در حوزه نجف بود. پس از آن که رضا شاه از قدرت به زیر کشیده شد به شهرش شوشتر برگشت. (994)

او تا واپسین روزهای عمرش در آن دیار ماند تا آنجا که در سایه سار و سعی و کوششهای شبانه روزی اش نام شوشتر بر سر زبانها افتاد و گذشته درخشان خود را که روزی به «دار المؤمنین» شهرت داشت دوباره بازیافت چنان که هر دانشمندی که به زیارت او در شوشتر توفیق می یافت جهانی جمیل و عالمی پر از صفا را در آن دیار می دید و بی اختیار بیت زیر در زهنش تداعی می شد:

هر آن کس ز دانش برد توشه ای جهانی است بنشسته در گوشه ای

برزیگران نور

مربیان و معلمان بزرگی که در شکوفایی آن استعداد درخشان و در طلوع آن آفتاب روشنگر، به نوعی سهیم بودند، به عنوان استادان محقق نام برده می شوند:

1. حجة الاسلام سید حسین نوری
2. حجة الاسلام سید علی اصغر حکیم (1348 ق.)
3. حجة الاسلام سید محمد علی امام، معروف به امام شوشتری، (1308 - 1394 ق.)
4. آیه الله شیخ محمد کاظم شوشتری (یدرشان)
5. آیه الله سید مهدی آل طیب جزایری (1362 ق.)
6. آیه الله سید محمد تقی شیخ الاسلام. (1342 ق.)⁽⁹⁹⁵⁾

حلقه نور

بعضی از بزرگان و دانشوران معاصری که از محقق شوشتری اجازه روایتی داشته و از طرف ایشان مجاز در نقل حدیث هستند عبارت اند:

1. آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
2. آیه الله شیخ غلامرضا عرفانیان⁽⁹⁹⁶⁾

3. استاد حجة الاسلام رضا استادی

4. استاد قیس آل قیس

5. دکتر سید کمال حاج سید جوادی

6. سید جمال الدین دین پرور

7. سید محمد حسن آل غفور

8. استاد محمد علی جاودان...

آثار پربار و ابتکاری

بیش از پنجاه سال است که کتابهای محقق، بویژه «قاموس و نهج الفصاحة دخيله» ایشان از منابع مهم و مرجع شمرده می شوند و همین ما را از توصیف بیشتر آنها مستغنی می کند. پس تنها به نامبری آنها اکتفا می شوند:

1. شرح و جیزه شیخ بهایی (نخستین نوشته ایشان)

2. حاشیه بر متن لمعه و بر شرح لمعه.

3. النجعه فی شرح اللمعه، در 11 جلد.

4. الاخبار الدخيلة، در 4 جلد.

5. قضاء امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (پراننتشارترین اثر محقق که به

زبان فارسی دهها بار به چاپ و به زبان انگلیسی هم نشر یافته است.

6. آیات بینات فی حقیة بعض المنامات، به تازگی به زبان فارسی نیز ترجمه

و انتشار یافت.

7. الاوائل.

8. قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشيعة و محدثيهم،

در 14 جلد و پرآوازه ترین و پربارترین کتاب محقق شوشتری است در علم

رجال.

9. رسالة في تواريخ النبي والال (تاريخ چهارده معصوم عليه السلام)
10. رسالة في سهوالنبي صلى الله عليه و آله.
11. الدرالنظير في المكنين بابي بصير.
12. البدائع (گلستانی که از هر چمن گلی را به ارمغان دارد)
13. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة در چهارده جلد (تفسیری موضوعی و انتقادی)
14. مقدمه ای بر توحید مفضل، به زبان فارسی
15. الاربعون حدیثا، (چهل حدیث در فضائل ائمه معصومین و مسائل فقهی).
16. الاربعینیات الثلاث.
17. کشکول، در 237 صفحه جیبی (غیر از کتاب البدائع است).
18. نوادر الاخبار و جواهر الاثار.
19. حواشی بر توضیح المسائل آیه الله خویی.
20. حواشی و استدراکات بر کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال.
21. جزوه کوچکی در ادعیه و اذکار.
22. حواشی بر «منتخب المنتخب» (رساله عملیه پدرشان).
23. غرر و درر، در ادبیات.
24. تفسیر قرآن، محقق شوشتری در این تفسیری که آرزوی اتمام و انتشارش را داشت، بیشتر به دو تفسیر معروف شیعی نظر داشت. تفسیر تبیان، اثر بزرگ شیخ طوسی و تفسیر المیزان اثر جاوید علامه طباطبایی این اثر سالهاست که در دست استاد علی اکبر غفاری است تا توسط انتشارات مکتبه الصدوق چاپ و منتشر شود.

مکتب تربیت

علامه شوشتری در مکتب تربیتی خویش نیز اشخاص بسیاری را تربیت کرده و به جامعه دانش و فرهنگ تحویل داده است که ما تنها به افراد خانواده ایشان بسنده می‌کنیم و برخی را به اختصار نام می‌بریم:

1. شیخ بهاء الدین شوشتری معروف به آقا شیخ بهاء

وی برادر محقق شوشتری و اهل علم و فضل است و امروزه از رجال بنام شوشتر شمرده می‌شود با وجود اینکه در حدود 90 سال از عمرشان می‌گذرد همچنان مشغول تبلیغ دین و تعلیم اخلاق و آداب اسلامی است و همه روزه در مسجد و مدرسه مرحوم شیخ جعفر شوشتری به امامت و ارشاد می‌پردازد.

2. دکتر محمد علی شیخ شوشتری

تنها پسر علامه شوشتری است که عمری را در اعتلای فرهنگ اسلامی و یاری پدر دانشمندش کوشیده است و تا کنون دهها کتاب و مقاله پر بار نوشته و منتشر ساخته است که می‌تواند دانشوران را بکار آید. ایشان از اساتید نامدار دانشگاه تهران بود تا اینکه اخیراً از طرف مردم شوشتر به نمایندگی انتخاب شد و به مجلس شورای اسلامی راه یافت. استاد دکتر شیخ فرزند فرزانه‌ای نیز به نام مسعود داشت که با اشتیاق در جبهه‌های جهاد شرکت جست تا مفقودالاثار گشت و جاودانه شد.

علامه شوشتری دارای سه دختر نیز بود که در اینجا لازم است از داماد با فضلشان آقای حاج سید ابوالحسن شوشتری نام برد که عمری را در لباس مقدس روحانیت و در سنگر سجاده و محراب و منبر به نور افشانی و ارشاد مردم پرداخت و پیش از علامه شوشتری بدرود حیات گفت. (997)

آئینه اخلاق

محقق متقی، مرد محراب محبت و والهی ملکوتی در وادی ولایت بود. از ایشان سؤال شد که اگر خداوند شما را دوباره جوان کند و قدرت و توانایی سابق را بدهد چه خواهید کرد؟

در پاسخ فرمود:

«تحقیق در آثار اهل بیت علیهم السلام»

فصل فراق

خورشید خوزستان پس از عمری نورافشانی در آسمان دانش و دین بالاخره در 74/2/29 (19 ذیحجه 1415) غروب کرد و روزنامه ها با تیتراهای درشتی چون «حضرت آیه الله العظمی شیخ محمد تقی شوشتری به ملکوت اعلی پیوست» خبر از وصالش دادند و شروع فصل فراق و هجران فرهنگ دوستان را اعلام کردند.

چنین بود که نابغه ای به خواست خویش رسید و پرواز تا بر دوست را آغاز کرد و ای بار نیز همگان در سوگ نشستند و افسوس کنان که چرا تا زنده بود غریب و ناشناخته ماند و چرا پس از مرگ او را شناختیم زبان حال مردم بود. باری نوری که از نجف تابیده بود بالاخره در شوشتر غروب کرد و دفینه ای دیگر در «مقام سید محمد گلابی» و خاک پاک ایران زمین دفن شد.

این مقاله را با ابیاتی که حکایت از ارادت این کوچکترین به ساحت آن شیعی مرد پارسا و آزاد اندیش است به پایان می بریم تا که قبول افتد و چه در نظر آید:

شیخ ما نه مشرب «مشاء» گزید نه به حکمت ماه ما «اشراقی» است
مهر ما از مکتب آل علی آفتابی شد که خود آفاقی است

گرچه این دفتر به پایانش رسید همچنان اما حکایت باقی است

آیه الله بهاء الدینی

متوفای 1376/4/27 ش.

آیت بصیرت

احمد لقمانی

طلوع حیات

نهمین روز فروردین ماه 1287 ش. سپیده حیات طفلی پاک طینت در خانواده ای مذهبی سرزد. شور اشتیاق آن روز با جشن ولایت و عید غدیر سال 1327 قمری همراه بود و این میلاد، شادی افزونتری برای اطرافیان کودک به ارمغان آورد.

نام فرزند را «سید رضا» نهادند تا به برکت این نام و نورانیت آن ایام برای همیشه «بهاء الدین» باشد. نسب نیاکان ارجمند وی به امام سجاد علیه السلام می رسد و اجداد و پدران والامقام او هر یک بسان گوهر تابناکی در دوران ظلمت درخشش خاصی داشته اند. برخی از آنان عهده دار تولیت حرم فاطمه معصومه علیها السلام بودند و تنی چند از خادمان مخلص بارگاه آن پاک بانوی بلند اختر محسوب می شدند.

پدر سید رضا سید صفی الدین بود که افتخار خدمتگزاری آستان مقدس حضرت معصومه را داشت. انس فراوان او با قرآن، عشق وافر به قرائت آیات الهی و حافظه چشمگیر وی موجب اعتماد علما به اندوخته های ذهنی سید صفی الدین شده بود، به طوری که او را «کشف الایات علما» می نامیدند. آنچه صفات برجسته ای به وی بخشید مناعت طبع، بلند نظری اشتیاق خدمت به جامعه بود.

مادر سید رضا، فاطمه سلطان - معروف به زن آقا - بانویی مؤمن و مخلص بود که همسری مهربان و زیرک برای سید صفی الدین محسوب می شد. وی از نوادگان اندیشمند والامقام ملا صدرا شیرازی بوده است. بانویی که صفا و صمیمیت در زندگانی قناعت و ساده زیستی در دوران حیات و عشق و علاقه به همسر و فرزندان وی را از دیگران ممتاز ساخته بود و انسی فراگیر با قرآن و الفتی چشمگیر با دعاهای معصومان علیهم السلام داشت و همواره دامن وجود خود را لبریز از معنویت و نورانیت می نمود.

دوران کودکی

اوان کودکی سید رضا همراه با نشانه هایی چون حافظه فوق العاده، استعداد بسیار و درک جهان اطراف بود به طوری که خود درباره آن دوران اینچنین می فرماید:

یک ساله که بودم افراد پاک طینت و نیکو سرشت را دوست داشتم و علاقه ای قلبی به آنان پیدا می کردم. خیر و شر را می فهمیدم و بین انسانهای خیر و نیکوکار و افراد شرور و طغیانگر فرق می گذاشتم. «

سید رضا چون به دو سالگی رسید به مکتب خانه پای گذاشت. حمد و سوره، اذان و اقامه و سپس قرائت قرآن را یاد گرفت و آنگاه خواندن و نوشتن را آغاز کرد.

در شش سالگی دوره مکتب تمام شد و برای آموختن درسهای دیگر به مکتب دیگری رفت تا در این محل نصاب الصبیان - که معانی لغات را به صورت شعر بیان می کند - و دیگر کتابها را بیاموزد.

روزهای تابناک این ایام همراه با طلوع آفتاب بهروزی و شادکامی سید رضا بود. زیرا خبر موفقیت های او به گوش آیه الله سید ابوالقاسم قمی رسید و ایشان

که فردی فروتن و دانشمندی پارسا و مردی پراخلاص بود، شیرین ترین لحظات شوق و شادمانی را با تشویقهای پی در پی و فراگیر برای سید رضا فراهم ساخت.

رؤیایی ملکوتی

گوش جان به سخنان این فقیه فرزانه می دهیم تا از رؤیای ربانی و استخاره آسمانی وی آگاه شویم:

«در کنار رفتن به مکتب، با بچه ها الک دو لک (چوب بازی) می کردیم. در همان ایام و در هنگامی که هفت سال بیشتر نداشتم، شبی در خواب دیدم مشغول بازی هستم. سید بزرگواری جلو آمد و به تمامی بچه ها پول و شکلات داد، همه خوشحال شدند اما چیزی به من نداد و گفت: نه، به این نمی دهم! چون بچه است و اهل بازی از شدت ناراحتی از خواب پریدم. مدتی فکر کردم. ناگاه احساس نمودم که قرار است خیری به بنده برسد اما بازی در کوچه مانع آن است. از همان زمان تصمیم گرفتم در کوچه بازی نکنم و چنین هم کردم. با تمام جدیت مشغول درس شدم. چندی بعد حالتی در من ایجاد شد که حس می کردم با پول سیاه و چیزهایی از این قبیل که بچه ها را شاد می کند شاد نمی شدم و تحت تاءثیر آنها قرار نمی گیرم!»

«... شبی پدرم مرا صدا زد و از آنجا که اختیار و انتخاب زندگی را به می سپرد، پرسش نمود که به چه کاری علاقه داری؟ چون در آن ایام بهترین حرفه کار ظریف روی چوب بود و من علاقه ای درونی به کارهای هنری داشتم این شغل را بیان کردم.

پدر، نگاهی به من کرد و گفت: درس خواندن هم خوب است. حاضری برای درس خواندن استخاره کنم؟ قبول کردم. وضو گرفت، رو به قبله کرد و با چند

صلوات و توجه به پروردگار، قرآن را باز کرد و با خوشحالی بسیاری فرمود:
خوب آمد... برای درس خواندن خوب آمد.

خوب آمدن استخاره، آرامش بر تمام وجودم افکند؛ از آن لحظه به این راه مطمئن شدم و به دنبال آن شوق و علاقه ای بسیار وجودم را فراگرفت به طوری که سر از پا نمی شناختم. در این میان تشویقهای گذشته عالم بزرگوار مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم قمی (ره) نیز بسیار کار ساز بود. «

شوق بی پایان

آن لطف خداوندی و این تلاش و پشتکار فراگیر مقدمه ای خجسته برای سید رضا فراهم می کند. به طوری که شوقی فراگیر و عشقی فراوان به تحصیل پیدا نموده، کتابهای مقدمات را یکی پس از دیگری فرا می گیرد.

پیش از دوازده سال نداشت که آمادگی خود را برای امتحان نزد حاج شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه علمیه قم - اعلام کرد و موفقیت تحسین برانگیزی در مقابل حاج شیخ، شروعی خجسته برای ارتباط صمیمی با ایشان گردید.

در این زمان بود که همنشین این طلبه سخت کوش درس و بحث و زندگی اش کتاب می شود. به گونه ای که نوجوانی حدود شانزده ساعت تلاش علمی نموده و لحظه ای از فرصت خویش را از دست نمی دهد!! افزون بر کتابهای حوزوی، بسیاری از علوم مفیدی که برای هر طلبه ضروری است فراگرفته، برای بهره گیری بهتر از روزها و ساعات یک سال از مدرسه بیرون نمی رود، گرچه فاصله وی از مدرسه فیضیه تا منزل بیش از هزار قدم نبوده است. مادرش که ساعت استراحت سدی را می دانسته، در ساعت خاصی به فیضیه می رود تا فرزند خود را دیدار کند. روزهای پرفروغ و شبهای پرتوفیق آن ایام به گونه ای

سپری می شده که پیش از طلوع آفتاب سه یا چهار مباحثه انجام داده، گاهی قبل از اذان صبح دو درس را به پایان برد.

شوق بی پایان و پشتکار فراوان وی در حوزه به آنجا انجامید که مدرسی موفق و پذیرفته فراهم ساخت. درس وی در بسیاری از مدارس قم شروع گشت. چند دوره «جامع المقدمات»، «سیوطی»، «مطول» و «قوانین» و پس از آن «رسائل و مکاسب و کفایه تدریس نمود و در پی این توفیقات، «درس خارج» ایشان برای تربیت دانش پژوهان اجتهاد دوست آغاز گردید. و بدین سان مدرسی شصت ساله این پژوهشگر فرزانه و تدوین بسیاری از معارف نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، شیرین ترین لحظه های عمر را در گذر بیان و قلم فراهم نمود تا ساعاتی سبز و پرسعادت در صحیفه دوران این فقیه فرهیخته رقم خورد و «سیدرضا»، «بهاء الدین» گردد.

جلوه جاودانه

«از عواملی که باورهای اعتقادی انسان را سست می کند و مانع پیشرفت معنوی انسان می شود، شهرت های بیجا و بی فایده است. علاقه به معروفیت و شوق و سر زبانها افتادن، نشانه ضعف ایمان و کمبودهای روحی فرد است.»

بر اساس این اعتقاد، ایشان از قبول مصاحبه های تلویزیونی، معروفیت درباره مرجعیت، خرید منزل نزدیک حرم برای شناخته شدن بیشتر یا تهیه مهر و دایر کردن دفتر مراجعات برای مرجعیت، سرباز زده و قبول نکرد. گاهی که با اصرار برخی ارادتمندان روبرو می شد، می فرمود:

«بالاخر از اینها فکر کنید. گیرم نام بنده بر سر زبانها افتاد، وقتی پیش خدا دستم خالی است، آن شهرت برای من چه سودی دارد؟!... نام بنده موضوعیت ندارد.»

«رسیدگی به محرومان» عنوانی دیگر از صحیفه صفات این فقیه فرهیخته است. ایشان چون پدری مهربان بیش از چهل سال رهگشای مستمندان و فقرای آبرومند بوده اند، گاهی که صحبت از چگونگی امداد و کمک رسانی می شد، می فرمود:

«کمکها را شب انجام دهید. رعایت آبروی افراد را بکنید، به گونه ای کمک کنید که شما را نشناسند. مبادا فردا شما را ببینند و خجالت زده گردند.»
پهنه توکل و عظمت معرفت وی به قدری است که چون سخن از داشتن و نداشتن می شود، می فرمایند:

«هیچ گاه نمی گذارند درمانده شویم!»

«آگاهی از حقایق عالم» صفحه ای دیگر از کتاب پرشکوه و شخصیت ارجمند حضرت آیه الله بهاء الدینی است. به گوشه ای از این حقایق می پردازیم:

سالیان بسیاری بعد که برخی از شیفتگان دانش و دانایی با حضور در محضر پرفیضش از درس ایشان بهره می گرفتند. یکی از شاگردان آقا که فردی متقی و پارسا بود اما استعداد شایانی نداشت از دنیا رفت. مدتها گذشت روزی سخن او به میان آمد. ناگاه ایشان فرمود:

«فلانی در برزخ چنان رشد علمی پیدا کرده و حرفهایی می زند که اگر در حیاتش برای او گفته می شد نمی فهمید! درباره موضوعی درباب طهارت با ما بحث کرد و نظر ما را تغییر داد.»

یکی از دانش پژوهان و طلبه های قم که در ایام ماه مبارک رمضان به تبلیغ رفته، پس از بازگشت به قم برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام به حرم مطهر مشرف می شود به هنگام خروج از حرم دوستی را دیده که با چهره ای غمگین

و محزون با وی روبرو می شود. چون علت را جویا می شود خبر از تنگدستی و شدت فقر می دهد و آمدن به حرم را برای گشایش این مشکل یاد می کند، این طلبه چون وضع را این گونه می بیند مبلغی را که در ماه مبارک به او داده بودند به وی می دهد و پس از خداحافظی به سوی صحن مطهر رهسپار می شود. ناگاه یادی از حضرت آیه الله بهاء الدینی کرد، زیارت این فقیه اهل بیت را ره توشه ای فردوس گونه برای خود می داند به سوی منزل ایشان حرکت می کند و پس از دیدار آقا اجازه مرخصی می طلبد. یکباره ایشان می فرماید:

«صبر کن» و در پی آن از جا برخاسته، به اتاق دیگر رفته، چند لحظه بعد مبلغی پول همراه می آورند و می فرمایند نه «کار امروز شما، کار بسیار پسندیده ای بود»!!

و او پس از خداحافظی رهسپار منزل شد و مبلغ اهدایی آقا را شمرد، ناگهان متوجه می شود که این پول به اندازه ای است که به آن فرد در حرم داده است!

پندهای عارفانه

باهم از سخنان نورآفرین و پندهای عارفانه حضرت آیه الله بهاء الدینی بهره می بریم:

«خداوند در وجود افراد استعدادهایی خاص قرار داده است که باید آنها را فهمید و به دست آورد. و از جهاتی نیز آنان را محروم کرده است و بنده در جوانی با کسی ملاقات کردم که از نظر درسی شاید بیست بار کتاب «سیوطی» را درس گرفته بود اما به قول خودش چیزی از آن فرا نگرفته بود. ولی همان شخص در معماری آن چنان مهارت داشت و در دقت و سرعت عمل قوی بود که قسمتی از ساختمان مدرسه فیضیه را بر عهده او گذاردند، توانست بخوبی آن

را انجام دهد، به طوری که آن قسمت هیچ عیبی نکرده و از استحکام، ظرافت و زیبایی خوبی برخوردار است.

... اعتقاد به تقدیرات الهی، زمینه های خیری برای انسانها فراهم می کند. بسیاری از حوادث که اطراف ما می گذرد موجب خیر و صلاح است؛ هر چند در ظاهر تلخ و ناگوار باشد.

... کارها انجام می شود و روزگار می گذرد اما آنچه برای ما می ماند نیات ماست. انسان در گرو نیات خویش است. مواظب باشیم نیت کار خلاف، حرف خلاف و اندیشه خلاف نداشته باشیم.

... تا انسان مراحل از سازندگی از طی نکرده است نباید در کارهای اجتماعی وارد شود. باید درسها را با حوصله و دقت خواند، از محضر استاد استفاده برد. با او بود و حرکاتش را دید تا در نفس انسان تاءثیر کند. اگر از خود غفلت کنیم عاقبت خوبی نخواهیم داشت. با تهذیب نفس است که علم به بار می نشیند و قدرت مفید می شود و خدمت ارزش می یابد.

... فقر و تنگدستی اصلاح کننده طلبه است و عزت نفس و مناعت طبع امری لازم و ضروری برای اوست. تکامل در نتیجه فشار است. اگر پیشروی می خواهید باید سختی بکشید.

... ما تجربه زیادی به دست آورده ایم و وجدان نموده ایم که برای رهایی از مشکلات راههایی هست که بهترین آنها را خود حس کرده ایم و به کمک آنها به حاجت هایمان رسیده ایم:

«نذر کردن گوسفند برای فقرا، خواندن حدیث کساء به طور پی در پی، پرداخت صدقه و ختم صلوات».

قدر و سپاس

قدرشناسی و روشن بینی این پیر فروتن زمینه ساز گرامی داشتن یاد و نام امام خمینی رحمه الله علیه گشته و همواره خاطره های بهجت آفرین آن مراد سبز قامت در قاب خاطر این دوست والامقام به چشم می خورد. پاس نعمت وجود انقلاب اسلامی ایران، یاد عظمت حرکت امام و برکات خجسته نهضت و تمدن شگرف سخنان ملکوتی ایشان به همراه دهها خاطره، مناسبتهای مختلفی در گفتار آن وجود ارجمند و همگی بیانگر روحیه سپاسگزار ایشان است.

... روزی صحبت از شعر و شاعری به میان آمد. با جمله ای کوتاه فرمودند: «بنده اشعار زیادی درباره اهل بیت علیهم السلام بویژه حضرت علی علیه السلام شنیده ام ولی برای من هیچ شعری همچون اشعار شهریار تبریزی، جذابیت نداشته است، به همین جهت او را دعا کردم، بعدا دیدم برزخ را از وی برداشته اند.» گاهی که سخن از دوران کودکی به میان می آید، به گونه ای سخن می گویند که در می یابیم همه را از خدا می داند، از طفولیت تا دوران بلوغ، از تحصیل تا تدریس و از قم تا کربلا و...

روزی در ملاقات با برخی علاقه مندان و ارادتمندان فرمودند: «حالم خیلی بد بود. اهل خانه هفتاد حمد برایم خواندند، چون ختم سوره حمد آنان تمام شد، حال ما نیز خوب شد ما بارها تجربه کرده ایم، غیر از خدا از هیچ کس کاری ساخته نیست، صلاح فعلی بنده در بیماری و خانه نشینی است... تاکنون چندین نفر را برای معالجه ما آورده اند امام ما را به زحمت انداخته اند و هیچ کاری از آنان ساخته نبوده است. از هیچ کس غیر از خدا کاری ساخته نیست.»

احترام و ارادت به استادان به طور چشمگیر در سخنان آیه الله بهاء الدینی به چشم می خورد.

گاهی از مرحوم بافقی و مجاهدتهای کم نظیر ایشان یاد کرده و نسبت به نیکیها و مهربانیهای وی به طلبه ها سخن می گویند و چون نام حاج شیخ عبدالکریم حائری به میان می آید هاله ای از عظمت در کلام ایشان نسبت به آن عالم سخت کوش موج می زند. از یکرنگی و صمیمیت، قداست و محبت و همدردی و احترام وی سخن گفته و یاد و خاطره وی را گرامی می دارند:

درباره آیات بزرگ و چهره های سترگ حوزه علمیه قم؛ آیه الله بهجت، آیه الله خوانساری، آیه الله صدر رحمت خداوند بر آنان باد - و انس با ایشان حکایتهای فراوانی در یاد وی وجود دارد و چون از آیه الله سید محمد تقی خوانساری صحبت می شود، اشاره ای به صدور اجازه اجتهاد خود توسط آن عالم پارسا و فقیه متقی در بیست و پنج سالگی می کنند.

راز و نیاز و شب زنده داری

عارف وارسته، حضرت آیه الله بهاء الدینی از جمله شخصیت های معنوی است که از نوجوانی به روزه و نماز شب علاقه مند بوده است. سالهای بسیار انس ایشان با این عبادت ملکوتی، آثار و برکات فراوانی ارمغان داشته است. ایشان در این باره می فرماید:

«اولین باری که ارواح علمای بزرگ سراغ ما آمدند، هنگامی بود که از شدت روزه فشار سختی را تحمل می کردم، حتی افرادی چون امام خمینی توصیه به ترک روزه می کردند اما آثار و برکاتشان بسیار بود و علاقه فراوانی به آنها نشان می دادم.

به تهجد و نماز شب نیز عشق و علاقه ای زیاد در خود احساس می کردم، به طوری که خواب شیرین در برابر آن بی ارزش بود. این شور و عشق به حدی بود که گاهی خود به خود - هنگام اقامه نماز بیدار می شدم و در شبهایی که خسته بودم، دست غیبی مرا بیدار می کرد. یادم هست در سال 1356 شمسی که بیمار بودم و در اثر کسالت ضعف شدیدی پیدا کردم، بر آن شدم که در آن شب تهجد را تعطیل کنم، چون توان آن را در خود نمی دیدم؛ اما در سحر همان شب حاج آقا روح الله خمینی (ره) را در خواب دیدم که می گوید: «بلند شو و مشغول تهجد باش» در آن شب به خاطر سخنان ایشان مشغول نماز شب شدم»

محرم اسرار

تقوا، تهذیب و پارسایی، بصیرت و روشنایی دیده به مردان الهی می دهد، آنان را «محرم اسرار موجودات» می کند و بدان رتبه می رساند که «نطق آب و نطق گل» را می فهمند و درک می نمایند.

فقیه فرزانه آیه الله بهاء الدینی از معدود مردمانی است که با هوشمندی بسیار، عقل را فروزان کرد شعله های شهوت را فرو نشانید و سخن موجودات را محرم شد.

روزی یکی از اهالی روستایی از اطراف قم ایشان را دعوت می کند و چندین نفر از دوستان در خدمت ایشان در این میهمانی حضور داشته اند. چون میزبان می خواهد گوسفندی جلو پای آقا ذبح کند حیوان فرار کرده، به آقا پناه می برد. ایشان از صاحبخانه تقاضا می کند که حیوان را نکشد و او را آزاد بگذارد، اما وی به خاطر میهمانان و غذایی که مورد نیاز بود، مجبور به ذبح حیوان می شود.

ظهر که غذا آماده می شود آقا چیزی از آن گوشت نخورده، در بازگشت می فرماید:

«امروز به ما سخت گذشت، چرا که آن حیوان از ما تقاضا کرد نجاتش دهیم اما از دست ما کاری برنیامد!»

سالهای بسیاری در قنوت سرور عزیزمان آیات نورانی قرآن کریم و دعاهای معصومین علیهم السلام را می شنیدیم تا اینکه ناگهان زمانی متوجه شدیم نوع کلمات و عبارات ایشان تغییر یافته است و در قنوت برای امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - دعا می کنند.

روزی که در این باره از ایشان پرسش شد به یک جمله بسنده کردند:

«حضرت پیغام داده اند در قنوت به من دعا کنید»

آرامش نفس

سکان آرامش آدمی در فراز و نشیب امواج حوادث، یاد خداست و نسیمی که روح و روان انسان را صفا و صداقت بخشیده، قلبی، مطمئن و دلی آرام همراه خود دارد نام پروردگار و ذکر اوست. آنان که در «قافله ابرار» حضور دارند و از راههای سخت زندگانی به سلامت عبور می کنند، به سان پیرو فرهیخته حضرت آیه الله بهاء الدینی هر حادثه ای را لطفی آشکار و پنهان می شمرند و جرعه های رضایت الهی را در کام جان می ریزند. از سخنان ژرف و اندیشه های پراج ایشان است که:

«در ابتدای جوانی که ازدواج کرده بودم، برای امور اقتصادی خود برنامه ای تنظیم کردم، ولی خدای تعالی همه برنامه های ما را به هم زد تا کنون خوشحال هستم که آن برنامه ها به هم خورده است و نتوانستم در کارهای اقتصادی وارد شوم.»

راضی ام که رزق و روزی خود را به عهده خداوند متعال گذاشتم و از فکر شغل دوم و توسعه زندگی بیرون آمدم. بسیار خوشحالم که تنها و تنها به تحقیق جذب شدم و امور مادی نتوانست مرا به طرف خود جذب کند آنچه رزق ما بود خدا رسانده است».

با رزمندگان اسلام

کتب مقدس هشت سال دفاع ملت ایران در برابر استکبار، در بردارنده اوراق زرین از حماسه ها و شجاعت هاست. در این کتاب نام «رادمردان عرصه جهاد با نفس» به چشم می خورد. کسانی که همراه و همراز دلاور مردان عرصه های جهاد و پیکار در شهامت و شهادت بوده اند. گاهی با اشک دیده، زمانی با سخنانی سراسر سبز و برکت و موقعی با دستانی لبریز از دعا و سعادت، همراهی خود را نشان داده اند. پیر پارسا و فقیه فرهیخته ما نیز از جمله نیک سیرتانی بود که با حضور در جمع رزمندگان اسلام بر رزم آفرینی آنان لبخند سپاس و بوسه تشکر می زد. هماره آغوش پر مهر و محبتش بر سیمای نورانی و پیراسته شیرمردان عرصه های جبهه باز بود و لطف خداوند و شیوه کریمانه اهل بیت علیهم السلام را برای آنان تفسیر می کرد.

گاهی که یکی از آنان در حسینیه ایشان اذان یا اقامه ای می گفت، آقا می فرمود:

«جملات اذان و اقامه از جان او بر می خیزد و با تمام اعتقاد اذان می گوید».

و روزی که گروهی از سپاهیان اسلام برای دیدار آقا شرفیاب شده بودند، ایشان فرمودند: «من برای ملاقات با شما غسل کرده ام!»

دغدغه خاطر و علاقه باطنی ایشان به رزمندگان موجب گردید که در برهه ای از دوران جنگ که فشار شدیدی بر بسیجیان و سپاهیان و ارتش وجود داشت ایشان بفرمایند:

«امشب از فکر جبهه ها خوابم نبرد، چرا که می دیدم چه بر سر رزمندگان می آید.» و چندی بعد در اثر آن اندوه به بیماری سختی مبتلا شدند. آن بصیرت و این علاقه وافر موجب شد که با کهنوت و ضعف مزاج در برخی جبهه ها و حمله ها از جمله عملیات والفجر مقدماتی حضور پیدا کنند و خاطره ای جاودان در دفتر وجود رزمندگان به یادگار بگذارند.

اندیشه های آسمانی

اینک نگاهی درس آموز به قریب یک قرن عشق و اندیشه و تجربه و تلاش می کنیم. حرفهایی گوارا از اندیشه های ناب و نورانی او بهره می بریم. «باید از سرعت بی مورد و تند خواندن مضر پرهیز کرد. توجه به کمیت و مقدار نداشت، به کیفیت و چگونگی تحصیل اندیشید. خوب خواندن و دقت لازم موجب تشویق در ادامه تحصیل شده، توفیق انسان را زیاد می کند، عمق بیشتری برای دانش ایجاد می شود و تحصیل و تدریس موفق پیدا می کند و سرانجام در جامعه مفید می گردد.»

بنده در نوجوانی، با نشاط فراوان، حدود شانزده ساعت کار علمی و فکری داشتم و مجهولات و نقاط ابهام درسهایم را به این طریق حل می کردم. نشاط درس برای تحصیل انسان بسیار مفید و ضروری است. انسانی که با نشاط است، خوابش کم اتلاف وقتش کم و صحبتهای غیر ضروری اش کمتر است و تمام همتش درس است و تحصیل.»

«بنده قبل از سال 42، درس خارج فقه دوازدهم یک سال هنگام شروع، احساس کردم ساعت درس بنده با درس آقا روح الله (خمینی) همزمان است، به خاطر تقویت درس ایشان و احترام به آن بزرگوار، درس خود را تعطیل کردم. پس از پیروزی انقلاب - چون دادگاههای کشور به نظر روح الله عمل می شد - بنده درس خاج قضا را تعطیل کردم، مبدا نتیجه بحث ما مخالفت با نظرهای ایشان تلقی شود و موجب اختلاف و یا تضعیف نظام گردد.

... با اخلاص بسیار و سوز فراوانی که حاج آقا روح الله داشت، برای بنده روشن بود که ائمه، همیشه پشتیبان او خواهند افراد و قائم مقامی آنها، کاری پوچی و بی حاصل می دانستم. می دیدم که خدا در این کار نظر ندارد و موفق نمی شوند. از همان زمان رهبری را در آقای خامنه ای می دیدم. چرا که ایشان ذخیره الهی برای بعد از امام بوده است. باید او را در اهدافش یاری کنیم.

باید توجه داشت که مخالفت با ولایت فقیه کار ساده ای نیست. هنگامی که میرزای شیرازی بزرگ مبارزه با دولت انگلیستان را از طریق تحریم تنباکو آغاز کرد، یک روحانی با او مخالفت نمود. و میرزا با شنیدن مخالفت او وی را نفرین کرد. همان نفرین باعث شد که نسل او از سلک روحانیت محروم شوند. پسر جوانش جوانمرگ شد و حسرت داشتن فرزند عالم به دل او ماند».

«آن موقعی که دست چپ و راستم را نمی شناختم، خداوند متعال مکرر مرا یاری کرده، اکنون اگر بخوادم سراغ وسیله بروم و از او کمک بگیرم، شقاوت است. او از وضع من آگاه است و قادر به بر طرف کردن مشکل زندگی من است.

چسبیدن به این و آن - در جایی که باور قلبی دارم که حاکمیت مطلق از اوست - خطاست...

ما در مسأله مالی - به خاطر تجربیات گذشته - خاطر جمع بودیم که خدای تعالی ما را رها نمی کند...، وظیفه ای را که از طرف خدا بر دوشمان گذاشته شده است، باید بخوبی انجام دهیم تا ببینیم چگونه از ما پذیرایی می شود. آیا کسی که از طرف خداوند مأمور تبلیغ و ارشاد مردم می شود و از دین و عقاید مردم دفاع خالصانه می کند، ذات اقدس الهی وی را رها کرده و از او غافل می شود؟!»

«هیچ چیز به اندازه عمل انسان در ساختن دیگران مؤثر نیست. رفتار و حرکات یک انسان وارسته تبلیغ و ارستگاری است: **کونوا دعاة الناس بغير السننکم**» این که تمام روحانیت به حضرت امام - قدس سره - توجه دارند و ایشان را به عنوان الگو پذیرفتند و به خاطر ادعاهای امام نیست به خاطر عمل ایشان است. آنچه به ایشان این جنبه را داده است - اعمال و رفتار ایشان است. ما بیش از شصت سال امام را می شناختیم. ایشان از ابتدای امر متعبد بودند. همه می گفتند ما چنین مرد حکیمی که تا این اندازه به مسائل ائمه و اوضاع امور وارد باشد سراغ نداریم از نظر اخلاق هم ایشان بی نظیر بودند در جلسات نشست امام هم با شاگردانش، مسأله استاد و شاگرد اصلاً برای امام موضوع نداشت گاهی ریاست جلسه به دست شاگردان می افتاد.

از ابتدای تاسیس حوزه علمیه قم تا کنون ما برای امام نظیر نیافتیم و همه به خاطر خودسازی و تهذیب ایشان بوده است.»

«... بعد از امام اگر بشود به کسی اعتماد کرد به این سید (آیه الله خامنه ای) است... ایشان از همه افراد به امام نزدیکتر است... کسی که ما به او امید داریم آقای خامنه ای است... باید به او کمک کرد که تنها نباشد... شما از ما قبول نمی کنید و تعجب می کنیم ولی این دید ماست.»

نزد ما محرز است سید علی خامنه ای.»

طوبای برکت

اکنون که ضعف جسمی بر پیکر نحیف این آیت بصیرت سایه افکنده است، آفتاب معنویت افق شخصیت ایشان، بسیاری از شیفتگان تهذیب و تکامل را به سوی خود می کشاند تا در محضرش زانوی ادب بر زمین گذارند و از طوبای برکاتش، توشه ای جاودان بگیرند. در حالی که بیش از نود سال از عمر شریف حضرتش می گذرد، بارویی گشاده و چهره ای بشاش و دلپذیر، فوج فوج مردم را پذیرا می شوند و با سعه صدری ستودنی در اعیاد گوناگون همچون عید غدیر، میلاد زهرا علیها السلام، 13 رجب، عید مبعث و نیمه شعبان از نگاه صمیمیت و مهربانی خود دیگران را بهره مند می سازند.

رهبر عزیز انقلاب حضرت آیه الله خامنه ای حفظه الله چون به شهر قم تشریف فرما می شوند، خود به دیدار حضرت آیه الله بهاءالدینی می روند و با شور شوقی بسیار در محضر ایشان، سخن از رؤیای بسیار دور حوزه علمیه قم و امام را حل رحمة الله علیه می گویند.

امید آن که دستهای لرزان این فرزند زهر و دعاهاى لبریز از عشق و معرفت الهی ایشان همواره پشتیبان این نظام مقدس و رهبر فرهیخته آن باشد و مردم ایران از نعمت قدسی و ملکوتی وجود حضرتش سالیان سال، بهره مند شوند. خداوند این فرزانه فروتن را که در بین ما نورافشانی می کند و عطر «روح الله» را در مشام جان زنده می سازد، با سلامت و سربلندی حفظ فرماید.

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای

مصطفی قلی زاده علیاری

خاندان خامنه ای

خاندان بزرگ «خامنه ای» از سادات اصیل «حسینی» و از نسل پاک امام چهارم حضرت علی بن الحسین سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام هستند. (998) در طول تاریخ تشیع، شخصیت‌های بزرگ علمی و دینی از این خاندان ظهور کرده اند. تحقیق در خصوص حیات و آثار آنان از حیثه این کار خارج، و موقوف به عرصه گسترده تراجم رجال علم و دانش است. اما از آنجا که این نوشتار کوتاه به زندگی پرافتخار یکی از فرزندان بزرگ و فرزانه این خاندان، یعنی سرور بزرگوار، رهبر مقتدر جهان اسلام حضرت آیه الله العظمی «سید علی خامنه ای» اختصاص یافته، مناسب دیده شد که اشارتی شود به زندگی دو فرزانه دیگر از آن خاندان پرافتخار که ارتباطی نزدیک با زندگی و تربیت و رشد مقام معظم رهبری دارند، یکی مرحوم آیه الله «سید حسین خامنه ای» جد رهبر انقلاب، دومی مرحوم آیه الله «سید جواد خامنه ای» پدر بزرگوار ایشان.

سید حسین خامنه ای

فقیه بزرگ مرحوم آیه الله سید حسین حسینی خامنه ای تبریزی فرزند سید محمد تفرشی، از علما و فقهای بزرگ شیعی اوایل قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری بود. او تحصیلات عالی خود را در فقه و اصول و کلام و فلسفه در محضر علما و حکمای بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف گذرانده، در فلسفه و علوم معقول از شاگردان فیلسوف برجسته آن عصر مرحوم «میرزا باقر شکی» بود. (999)

بعد از تکمیل تحصیلات خود و سالها اقامت و تحقیق و تدریس در نجف، در سال 1314 ق. به تبریز بازگشت.

وی تصمیم داشت پس از بازگشت از نجف به زادگاهش «خامنه»⁽¹⁰⁰⁰⁾ برگردد، اما شاگردانش که از علمای تبریز بودند، و در نجف در محضر او درس خوانده و از مراتب علم و تقوایش آگاه بودند، نگذاشتند به زادگاهش بازگردد و در تبریز نگه داشتند.⁽¹⁰⁰¹⁾

سید حسین خامنه ای همزمان با تدریس و تربیت طلاب، به ارشاد مردم و وظایف شرعی در تبریز مشغول شد. او در مسجد جامع تبریز که در کنار بزرگترین مدرسه علوم شهر یعنی مدرسه «طالبیه» قرار داشت، به اقامه نماز جماعت نیز می پرداخت. از این رو به «سید حسین پیشنماز» معروف گردید. سید حسین عالمی روشن بین و فقیهی اجتماعی بود و افکار بلند اجتماعی و سیاسی داشت و از علمای طرفدار مشروطه بشمار می رفت و مردم را به پاسداری از نهضت مشروطه تشویق و دعوت می کرد.⁽¹⁰⁰²⁾ شاید در پرتو همین اندیشه ها و آرمانهای اجتماعی و انقلابی بود که پرشورترین و مستعدترین طلبه جوان و آگاه و متفکر آن روز حوزه علمیه تبریز و همشهری سید حسین خامنه ای، یعنی شیخ محمد خیابانی به او نزدیک تر شد و در پی ایجاد ارتباط روحانی و معنوی صمیمی در بین آن دو، شیخ محمد با دختر سید حسین وصلت کرد.⁽¹⁰⁰³⁾ گاه گاهی در مسجد جامع به جای پدرزنش نماز جماعت اقامه می کرد و از اینجا کم کم مشهورتر گردید.

سید حسین خامنه ای عمری را به ارشاد هدایت و تالیف و تصنیف گذراند و در سال 1325 ق. به ابدیت پیوست. سید حسین فرزندان عالم و فرزانه داشت

از جمله مرحوم سید محمد معروف به «پیغمبر» که در نجف اشرف وفات کرده است.⁽¹⁰⁰⁴⁾ و دیگری عالم بزرگ سید جواد حسینی خامنه ای رحمه الله علیه.

سید جواد خامنه ای

پدر بزرگوار رهبر انقلاب اسلامی آیه الله سید علی خامنه ای، از علمای بزرگ، مجتهدان پرهیزگار و روحانیون زاهد روزگار ما بود. در سال 1315 ق. ⁽¹⁰⁰⁵⁾ در تبریز متولد شد و تحت تربیت پدری فقیه و عالم رشد کرد و بزرگ شد. در ایام جوانی بعد از اتمام دوره سطح، به نجف اشرف هجری کرد و در حوزه شکوهمند آن دیار، به فراگیری سطوح عالیه فقه و اصول و دیگر معارف معقول و منقول پرداخت و چون به قله بلند اجتهاد و فقاہت رسید، به وطن خود بازگشت. سالها در تبریز ماند. آنگاه به مشهد مقدس رضوی عزیمت کرد و به تدریس و تعلیم و تربیت طلاب و ارشاد مردم مشغول شد. سید جواد با دختر فضیلت پیشه عالم معروف مشهد مرحوم سید هاشم نجف آبادی (میر دامادی) ازدواج کرد.⁽¹⁰⁰⁶⁾ این بانوی گرامی زنی بود پارسا، پاکدامن، فداکار، مهربان، آشنا به وظایف شوهرداری و تربیت فرزند، صبور، و الگوی سادگی و نجابت و پاکی.⁽¹⁰⁰⁷⁾ سید جواد دارای چهار پسر و چهار دختر بودند. سه نفر از پسرها یعنی آقا سید محمد، آقا سید علی (رهبر انقلاب) و آقا سید هادی در راه دانش و دین، سیره نیک نیاکان خود را برگزیدند و همه از عالمان دین شدند.

باری، سید جواد خامنه ای برای فرزندانش هم پدر بود و هم معلم، خود را وقف تعلیم و تدریس و تربیت عالمان دینی کرد و به زندگی فقیرانه ای قانع بود و در کمال زهد و پرهیزگاری زیست و پس از عمری طولانی و پربار، در سال 1406 ق. - 1364 ش. بدرود حیات گفت و در جوار ملکوتی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاک رفت.

از زبان رهبر انقلاب

آیه الله خامنه ای خاطرات و گفتنی های بسیاری از پدر و مادر و گاه از اجدادش دارند و به مناسبت های گوناگون در سخنرانیها، مصاحبه ها و نوشته های خویش از آنان - به ویژه از پدرش - ذکر خیری و یادی کرده، مطالبی آموزنده و شنیدنی گفته اند. ما در صفحات آینده به تناسب موضوعات مورد نظر، فرازهایی از آنها را زینت اوراق خواهیم کرد. در اینجا به بیان یک نکته مهم از زبان مقام معظم رهبری در خصوص اعتقاد پدر و مادر بزرگوارشان نسبت به انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) اکتفا می کنیم. ایشان در سال 1360، سه سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در جایی فرمودند:

«... پدر و مادرم هم (زنده) هستند و آنها هم (مثل برادرهایم) معتقد به انقلاب و مرید امام هستند».⁽¹⁰⁰⁸⁾

از میلاد تا مدرسه

رهبر عالیقدر حضرت آیه الله سید علی خامنه ای فرزند مرحوم سید جواد حسینی خامنه ای، در روز 24 تیرماه 1318⁽¹⁰⁰⁹⁾ برابر با 28 صفر 1358 قمری⁽¹⁰¹⁰⁾ در مشهد مقدس چشم به دنیا گشود. ایشان دومین پسر خانواده بوده اند اولی «آقا سید محمد» بود.

زندگی سید جواد خامنه ای مثل اغلب روحانیون و مدرسان علوم دینی، بسیار ساده بود. آن روز قناعت یک فضیلت حقیقی شمرده می شد و در زندگی و معیشت عالمان دینی بیشتر و زیباتر جلوه می کرد و شکوهمند می نمود. تجمل گرایی و افزون طلبی نیز یک رذیلت محسوب می شد. البته راههای مختلف کسب درآمدهای سرشار برای اهل دنیا آن روزها هم باز بود، اما مردان خدا راه خود را انتخاب و به اندک گذران زندگی قناعت می کردند و در کمال

مناعت و عزت ارزشها را پاس می داشتند. سید جواد از این گروه مردان خدا بود. همسر و فرزندانش نیز معنای عمیق قناعت و ساده زیستی را از او یاد گرفته بودند و با آن خو داشتند.

رهبر بزرگوار از وضع و حال زندگی خانواده اش در ضمن بیان نخستین خاطره ای زندگانی خود چنین می گویند:

«آن وقتها از لحاظ وضع مالی در فشار بودیم. یعنی خانواده ما خانواده مرفهی نبود. پدرم روحانی معروفی بود، اما خیلی پارسا و گوشه گیر... زندگی ما به سختی می گذشت. در دوران کودکی با زحمت بسیار برای ما کفش خریده بودند که تنگ بود! پدرم دیگر قادر نبود که اینها را عوض بکند یا کفش دیگری بخرد. آمدند گفتند که خوب، این کفشها را می شکافیم، اندازه می کنیم و برایش بند می گذاریم!... شکافتند و بند گذاشتند، بعد زشت شد! چون بندهایش خیلی فرق داشت؛ با کفشهای دیگر خیلی زشت و ناجور درآمده بود. چقدر غصه خوردیم! و خلاصه چاره دیگری نداشتیم».⁽¹⁰¹¹⁾

ایشان از «غم نان» که بسیار تلخ و سنگین بوده و بر دلهای پاک و ساده دوران کودکی شان سایه افکنده بود، می گوید:

«من یادم می آید که آن وقتها نان کم بود، وقت جنگ (دوم جهانی) بود، سال 1321 و 22؛ که من سه - چهار ساله بودم. آن وقتها در مشهد با اینکه همه چیز هم فراوان بود و هم ارزان؛ ولی ما نان گندم نمی توانستیم بخوریم! نان جو - گندم می خوردیم، چون نان گندم گرانتر بود، البته نان گندم دانه ای می گرفتیم برای پدرم فقط. ما نان جو - گندم می خوردیم، گاهی هم نان جو... وضع خیلی خوب نبود. من یادم هست شبهایی اتفاق می افتاد که در منزل ما شام نبود! مادرم با زحمت برای ما شام تهیه می کرد و... آن شام هم نان و کشمش بود».

(1012)

اما خانه ای که خانواده سید جواد در آن زندگی می کردند، رهبر انقلاب چنین توصیف می کند:

«منزل پدری من که در آن متولد شده ام، تا چهار - پنج سالگی من، یکی خانه 60 - 70 متری در محله فقیرنشین مشهد بود که فقط یک اتاق داشت و یک زیر زمین تاریک و خفه ای! هنگامی که برای پدرم میهمان می آمد و معمولاً پدر بنا بر اینکه روحانی و محل مراجعه مردم بود، میهمان داشت: همه ما باید به زیر زمین می رفتیم تا مهمان برود! بعد عده ای که به پدر ارادت داشتند، زمین کوچکی را کنار این منزل خریده به آن اضافه کردند و ما دارای سه اتاق شدیم». (1013)

از آنجا که پدر خانواده یک روحانی روحانی زاده بود و مادر خانواده هم دختر یک روحانی بود و هر دو علاوه بر باطن پاک و تقوا، به حفظ ظاهر و شئون روحانیت توسط تک تک اعضای خانواده نیز اهمیت می دادند و سعی داشتند که فرزندان کوچک خانواده از دوران کودکی زی طلبگی و روحانیت را حفظ نمایند.

رهبر بزرگوار انقلاب در این خصوص می گوید:

«خانواده ما یک خانواده روحانی از دو سو بود، همین دلیل هم بود که ما از بچگی ملبس به لباس روحانی بودیم، من و برادر بزرگم آقا سید محمد... از دوران دبستان عمامه سرمان بود...» (1014)

«کفشهایی هم که برای ما، پدرمان می خرید، کفش بنددار نمی خرید، چون مخالف با شئ و ن روحانی بود. کفش معمولی طلبه ها و روحانیون آن وقت یا نعلین بود و یا اگر کفش زمستانی می خواستند بپوشند، ساده بود، آن وقتها می

گفتند: «میرزایی» و بند دار نبود و پدرم آن موقع از آن کفشها می خرید. ما آرزوی کفش بنددار به دلمان بود، تا الان هم کفش بنددار نپوشیدم...» (1015)

سید جواد به تربیت فرزندان دقت خاصی داشت و احترام به شخصیت کودک را بزرگ می داشت و این مسأله ظرافت خاصی می خواهد، رهبر انقلاب از این خصوصیت پسندیده پدرش چنین می گوید:

«گاهی پدرم مثلا می خواست به نماز برود، یا به مسجد می رفت... ما را صدا می کرد. از بچگی به ما «علی آقا» می گفتند، علی و محمد نمی گفتند، علی آقا و محمد آقا می گفتند، احتراممان می کردند (صدا می کردند): علی آقا، علی آقا! محمد آقا!... بیایید برویم مسجد. ما هم می دویدیم عمامه می گذاشتیم سرمان و عبا می پوشیدیم و با آقا می رفتیم مسجد...» (1016)

بلی، رهبر انقلاب از دوران کودکی در خانواده ای فقیر اما روحانی و روحانی پرور و پاک و صمیمی، اینگونه پرورش یافت و از چهار سالگی به همراه برادر بزرگش سید محمد به مکتب سپرده شد تا القبا و قرآن یا بگیرند و قرآن را در مکتب خانه یاد گرفت. بعد از مکتب، دو برادر را به مدرسه تازه تاسیس اسلامی «دارالتعلیم دیانتی» بردند و ثبت نام کردند. دوران تحصیل ابتدائی را در آن مدرسه گذراندند. آنگاه پدر اجازه نداد که به مدارس جدید و دبیرستان بروند. چرا که شرائط و محیط مدارس جدید در اثر تحمیل فرهنگ غربی با روحیه روحانی و زهد پیشه سید جواد سازگار نبود. او آرزو می کرد که فرزندانش وارد حوزه علمیه دینی شوند و راه پدرانشان را ادامه دهند.

از طرفی پسران کنجکاو و دانش دوست، مخفیانه داوطلب امتحان شدند و مدرک قبولی کلاس ششم را گرفتند و دبیرستان را بطور شبانه ادامه دادند و

دروس جدید را خواندند. سید علی (رهبر معظم انقلاب) دوره دبیرستان را خواند ولی تمام نکرد و مدرک دیپلم نگرفت. (1017)

در حوزه علمیه

سید علی از دوره دبیرستان، خواندن «جامع المقدمات» و صرف و نحو را آغاز کرده بود. ایشان بعد از مدرسه جدید، وارد حوزه علمیه شد و نزد پدرش و دیگر اساتید وقت ادبیات و مقدمات را خواند.

درباره سبب ورودش به حوزه علمیه انتخاب راه روحانیت می گویند:

«عامل و موجب اصلی در انتخاب این راه نورانی روحانیت، پدرم بودند و مادرم نیز علاقه مند و مشوق بودند.» (1018)

ایشان کتب ادبی از قبیل «سیوطی»، «مغنی»، «جامع المقدمات» را نزد مدرسان مدرسه «سلیمان خان» و «نواب» خواند و پدرش نیز بر درس فرزندان نظارت می کرد. کتاب «معالم» را نیز در همان دوره خواند. سپس «شرایع الاسلام» و «شرح لمعه» را در محضر پدرش و مقداری را نزد مرحوم «آقا میرزا مدرس یزدی» و رسائل و مکاسب را در حضور مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و بقیه دروس سطح فقه و اصول را نزد پدرش خواند و دوره سطح را بطور کم سابقه و شگفت انگیزی در پنج سال و نیم به اتمام رساند. پدرش مرحوم سید جواد در تمام این مراحل نقش مهمی در پیشرفت این فرزند برومند داشت. (1019)

رهبر بزرگوار انقلاب، در زمینه منطق و فلسفه، کتاب منظومه سبزواری را ابتدا از مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی و بعدها نزد مرحوم «شیخ رضا ایسی» خواندند. (1020)

در حوزه علمیه نجف اشرف

آیه الله خامنه ای، از هیجده سالگی در مشهد درس خارج فقه و اصول را در نزد مرجع بزرگ مرحوم آیه الله العظمی میلانی شروع کرده بود. در سال 1336 به قصد زیارت عتبات عالیات، عازم نجف اشرف شدند و با مشاهده و شرکت در درسهای خارج مجتهدان بزرگ حوزه نجف از جمله مرحوم سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوئی، سید محمود شاهرودی، میرزا باقر زنجانی، سید یحیی یزدی، و میرزا حسن بجنوردی، اوضاع درس و تدریس و تحقیق آن حوزه علمیه را پسندیدند و ایشان را از قصد خود آگاه ساختند. ولی پدر موافقت نکرد. پس از مدتی ایشان به مشهد بازگشتند. (1021)

در حوزه علمیه قم

آیه الله خامنه ای از سال 1337 تا 1343 در حوزه علمیه قم به تحصیلات عالی در فقه و اصول و فلسفه مشغول شدند و از محضر بزرگان چون مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، امام خمینی (ره)، شیخ مرتضی حائری یزدی و علامه طباطبائی استفاده کردند. (1022) در سال 1343، از مکاتباتی که رهبرانقلاب با پدرشان داشتند، متوجه شدند که یک چشم پدرشان به علت «آب چشم» نابینا شده است بسیار غمگین شدند و بین ماندن در قم و ادامه تحصیل در حوزه عظیم آن و رفتن به مشهد و مواظبت از پدر در تردید ماندند!

به این نتیجه رسیدند که به خاطر خدا دست از قم بردارند و به مشهد بروند و از پدرشان مواظبت نمایند. چرا که اگر خدا بخواهد دنیا و آخرت او را از قم به مشهد منتقل می کند. ایشان در این مورد می گویند:

«به مشهد رفتیم و خدای متعال توفیقات زیادی به ما داد. به هر حال به دنبال کار و وظیفه خود رفتیم. اگر بنده در زندگی توفیقی داشتم، اعتقاد این است که

ناشی از همان بری (نیکی) است که به پدر، بلکه به پدر و مادر انجام داده ام.»
(1023)

ایشان راهش را درست انتخاب کردند. بعضی از اساتید و آشنایان افسوس می خوردند که چرا ایشان به این زودی حوزه علمیه قم را ترک کردند، اگر می ماندند در آینده چنین و چنان می شدند!... اما آینده نشان داد که انتخاب ایشان درست بوده و دست تقدیر الهی برای ایشان سرنوشتی دیگر و بهتر و والاتر از محاسبات آنان، رقم زده بود. آیا کسی تصور می کرد که در آن روز جوان عالم پر استعداد 25 ساله، که برای رضای خداوند و خدمت به پدر و مادرش از قم به مشهد می رفت، 25 سال بعد، به مقام ولایت امر مسلمین خواهد رسید؟! البته ایشان در مشهد از ادامه درس دست برداشتند و جز ایام تعطیل یا مبارزه و زندان و مسافرت، به طور رسمی تحصیلات فقهی و اصول خود را تا سال 1347 در محضر اساتید بزرگ بویژه آیه الله میلانی ادامه دادند. همچنین از سال 1343 که در مشهد ماندگار شدند در کنار تحصیل و مراقبت از پدر پیر و بیمار، به تدریس کتب فقه و اصول و معارف دینی به طلاب جوان و دانشجویان نیز می پرداختند. (1024)

همچنانکه تبلیغ هم می کردند و منبر می رفتند.

مبارزات سیاسی

آیه الله خامنه ای به گفته خویش «از شاگردان فقهی، اصولی، سیاسی و انقلابی امام خمینی (ره) هستند» (1025) اما نخستین جرقه های سیاسی و مبارزاتی و دشمنی با طاغوت را مجاهد بزرگ و شهید راه اسلام شهید سید مجتبی نواب صفوی در ذهن ایشان زده است زیرا نواب صفوی با عده ای از فدائیان اسلام در سال 31 به مشهد رفته در مدرسه سلیمان خان سخنرانی پرهیجان و بیدار کننده ای در موضوع احیای اسلام و حاکمیت احکام الهی، و فریب و نیرنگ شاه و

انگلیس و دروغگویی آنان به ملت ایران، ایراد کردند. آیه الله خامنه ای که آن روز از طلاب جوان مدرسه سلیمان خان بودند، به شدت تحت تاءثیر سخنان آتشین نواب واقع شده بود. ایشان می گویند:

«همان وقت جرقه های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب صفوی در من به وجود آمده و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد». (1026)

بنابراین نخستین حرکت انقلابی رهبر انقلاب و چند نفر از دوستانش در سالهای 34 - 35 علیه استاندار لاقید و فاسد استان خراسان به نام «فرخ» شروع شد. زیرا او به شعائر اسلامی احترام نمی کرد. آیه الله خامنه ای و دوستانش اعلامیه ای در ارتباط با امر به معروف و نهی از منکر نوشته، با پست به اطراف فرستادند. (1027)

همگام با امام خمینی (ره)

آیه الله خامنه ای از سال 1341 که در قم بودند و حرکت انقلابی و اعتراض آمیز امام خمینی علیه سیاستهای ضد اسلامی و آمریکا پسند محمدرضا شاه پهلوی، آغاز شد، وارد میدان مبارزات سیاسی شدند و شانزده سال تمام با وجود فراز و نشیبهای فراوان و شکنجه ها و تبعیدها و زندانها مبارزه کردند و از هیچ خطری نترسیدند.

نخستین بار در محرم سال 1383 از سوی امام خمینی (ره) مأموریت یافتند که پیام ایشان را به آیه الله میلانی و علمای خراسان در خصوص چگونگی برنامه های تبلیغاتی روحانیون در ماه محرم و افشاگری علیه سیاستهای آمریکایی شاه و اوضاع ایران و حوادث قم، برسانند. ایشان این مأموریت را انجام دادند و خود نیز برای تبلیغ، عازم شهر بیرجند شدند و در راستای پیام

امام خمینی، به تبلیغ و افشاگری علیه رژیم پهلوی و آمریکا پرداختند. بدین خاطر در 9 محرم (12 خرداد 1342) دستگیر و یک شب بازداشت شدند و فردای آن به شرط اینکه منبر نروند و تحت نظر باشند آزاد شدند. با پیش آمدن حادثه خونین 15 خرداد، باز هم ایشان را از بیرجند به مشهد آورده، تحویل بازداشتگاه نظامی دادند. ⁽¹⁰²⁸⁾ ده روز در آنجا با سخت ترین شرائط و شکنجه و آزارها زندانی شدند و عمال پهلوی موزیانه ترین توهینها و تمسخرها را نسبت به ایشان اعمال کردند. ایشان می گویند: «بدنبود! تجربه جدیدی بود، یک دنیای جدیدی بود با ساواک، با بازجویی ها و دعوایها و اوقات تلخی ها، اهانت های شدید و خلاصه ناراحتیهای مبارزه». ⁽¹⁰²⁹⁾

دومین برداشت

رهبر مجاهد و مبارز، آیه الله خامنه ای پس از آزادی از بازداشتگاه لشکر مشهد، به قم رفته فعالیت های تحصیلی و عملی خود را ادامه دادند. در بهمن 1342 رمضان 1383 که امام بزرگوار در قم نبود، علما و روحانیون مبارز بخصوص شاگردان ایشان، سعی می کردند رسالت خویش را در آن ماه مبارک انجام دهند، زیرا ماه رمضان، ماه خداست و فرصت مغتنمی برای بیان حقایق بر مردم مسلمان. از طرفی هنوز تلخی پانزده خرداد و محبوس بودن امام خمینی از یادها نرفته بود. آیه الله خامنه ای با عده ای از دوستانش بر اساس برنامه حساب شده ای به مقصد کرمان حرکت کردند. پس از دو سه روز توقف در کرمان و سخنرانی و منبر و دیدار با علما و طلاب آن شهر، عازم زاهدان شدند. سخنرانیها و افشاگریهای یرشور ایشان بویژه در ایام ششم بهمن سالگرد انتخابات و رفراندوم قلابی شاه مورد استقبال مردم قرار گرفت. در روز پانزدهم رمضان که مصادف با میلاد امام حسن علیه السلام بود، صراحت و شجاعت و

شور انقلابی ایشان در افشاگری سیاستهای شیطنی و آمریکایی رژیم پهلوی، به اوج رسید و ساواک شبانه ایشان را دستگیر و با هواپیما روانه تهران کرد. رهبر بزرگوار حدود دو ماه در زندان قزل قلعه زندانی شدند و به صورت انفرادی انواع اهانتها و شکنجه ها را تحمل کردند. پس از آزادی، بی درنگ به دیدار امام خمینی در قیطریه می روند. امام در قیطریه در یک منزل تحت نظارت در واقع زندانی بود.

آیه الله خامنه ای یک ربع ساعت با شور و اشتیاق تمام به همراه شهید آیه الله سید مصطفی خمینی، در محضر امام نشستند و امام را زیارت کردند. در خصوص این دیدار می گویند:

«... خستگی را از تنم دور کرد و به قدری ذوق زده بودم که گریه کردم و امام خیلی ملاحظت فرمودند. به امام عرض کردم: این ماه رمضان به علت نبودن جنابعالی، آنطور استفاده نشد که باید؛ لذا از حالا، باید به فکر محرم آینده بود!»
(1030)

سومین و چهارمین بازداشت

رهبر فرزانه انقلاب، در سال 1345 کتاب «المستقبل للاسلام». (آینده در قلمرو اسلام) اثر سید قطب مصری را به فارسی ترجمه کردند. این کتاب نخستین اثر قلمی و چاپی ایشان بود.⁽¹⁰³¹⁾ همزمان با ترجمه این کتاب، فعالیتهای پایه ای و ایدئولوژیک سیاسی را در سطح حوزه و دانشگاه و حتی در سطح جامعه تداوم و گسترش می بخشید و کلاسهای تفسیر و حدیث و اندیشه اسلامی او در مشهد و تهران با استقبال کم نظیر جوانان پرشور و انقلابی مواجه شد. همین فعالیتهای سبب عصبانیت ساواک شد و ایشان را مورد تعقیب قرار دادند.⁽¹⁰³²⁾ بدین خاطر در سال 1345 در تهران مخفیانه زندگی می کرد. کتاب «آینده در قلمرو اسلام» قبل از آنکه از چاپخانه بیرون بیاید، همه نسخه هایش

جز چند نسخه که از قبل بوسیله دوستان هوشیار برداشته شده بود، به غارت ساواک رفت و همه مباشران چاپ و نشر، دستگیر و زندانی شدند! مترجم مجاهد و متفکر هم تحت تعقیب قرار گرفت و یک سال بعد (1346) دستگیر و محبوس شد!⁽¹⁰³³⁾ همین فعالیتهای علمی و نوشتن و ترجمه و برگزاری جلسات و تدریس و روشنگری عالمانه و مصلحانه بود که موجب شد آن بزرگوار توسط ساواک جهنمی پهلوی در سال 1349 نیز دستگیر و زندانی گردد.

پنجمین بازداشت

آیه الله خامنه ای درباره پنجمین بازداشت خویش به دست ساواک می نویسد:

«از سال 48 زمینه حرکت مسلحانه در ایران محسوس بود. حساسیت و شدت عمل دستگاههای جاری رژیم پیشین نیز نسبت به من، که به قرائن دریافته بودند چنین جریانی نمی تواند با افرادی از قبیل من در ارتباط نباشد، افزایش یافت. سال 50 مجدداً و برای پنجمین بار به زندان افتادم. برخوردهای خشونت آمیز ساواک در زندان آشکارا نشان می داد که دستگاه از پیوستن جریانهای مبارزه مسلحانه به کانونهای تفکر اسلامی به شدت بیمناک است و نمی تواند بپذیرد که فعالیتهای فکری و تبلیغاتی من در مشهد و تهران از آن جریانها بیگانه و به کنار است.

پس از آزادی، دایره درسهای عمومی تفسیر و کلاسهای مخفی ایدئولوژی و... گسترش بیشتری پیدا کرد.⁽¹⁰³⁴⁾

بازداشت ششم

در بین سالهای 1350 - 1353 درسهای تفسیر و ایدئولوژی آیه الله خامنه ای در سه مسجد «کرامت»، «امام حسن»، «میرزا جعفر» مشهد مقدس تشکیل

می شد و هزاران نفر از مردم مشتاق بویژه جوانان آگاه و روشنفکر و طلاب انقلابی و معتقد را بر این سه مرکز می کشاند و با تفکرات اصیل اسلامی آشنا می ساخت. درس نهج البلاغه ایشان از شور و حال دیگری برخوردار بود و در جزوه های پلی کیپی شده تحت عنوان «پرتوی از نهج البلاغه» تکثیر و دست به دست می گشت و فضای گرفته شهر شهادت را روشن می ساخت!... طلاب جوان و انقلابی که درس حقیقت و مبارزه را از محضر مقام معظم رهبری در آن سالها می آموختند، می رفتند و در اطراف و شهرهای دور و نزدیک ایران، افکار مردم را با آن حقایق نورانی آشنا و زمینه را برای انقلاب بزرگ اسلامی آماده می ساختند.

این فعالیتها موجب شد که در دی ماه 1353 ساواک بی رحمانه به خانه آیه الله خامنه ای در مشهد هجوم برده، ایشان را دستگیر و بسیاری از یادداشتها و نوشته هایشان را ضبط کردند.

این ششمین و سخت ترین بازداشت ایشان بود و تا پاییز 1354 در زندان کمیته مشترک شهربانی زندان بودند. در این مدت در سلولی با سخت ترین شرایط نگه داشته شدند. سختیهایی که ایشان در این بازداشت تحمل کردند، به تعبیر خودشان «فقط برای آنان که آن شرایط را دیده اند، قابل فهم است!»⁽¹⁰³⁵⁾ پس از آزادی از زندان، به مشهد مقدس برگشتند و باز هم همان برنامه و تلاشهای علمی و تحقیقی و انقلابی. البته دیگر امکان تشکیل کلاسهای سابق را به ایشان ندادند.⁽¹⁰³⁶⁾

پایه گذاری «جامعه روحانیت مبارز»

آیه الله خامنه ای در سال 1356 به اتفاق عده ای از روحانیون و علمای بزرگ قم و تهران، طرح «جامعه روحانیت مبارز» سراسر کشور را ریختند.⁽¹⁰³⁷⁾

نقش این نهاد در طول تاریخ انقلاب اسلامی و روند آن بر هیچ کس پوشیده نیست.

در تبعید

رژیم جنایتکار پهلوی در اواخر سال 1356 آیه الله خامنه ای را با وضعی تاءثر بار دستگیر و به ایرانشهر برای مدت سه سال تبعید کرد که البته در اواسط سال 1357 با اوج گیری مبارزات عموم مردم مسلمان و انقلابی ایران، آن رهبر مجاهد از تبعیدگاه آزاد شده به مشهد مقدس بازگشتند و در صفوف مقدم مبارزات مردمی علیه رژیم سفاک پهلوی قرار گرفتند. (1038)

و پس از پانزده سال مبارزه مردانه و مجاهدت و مقاومت در راه خدا و تحمل آن همه سختی و تلخی، ثمره شیرین قیام و مقاومت و مبارزه را دیدند و آن واقعه عظیم پیروزی انقلاب کبیر اسلامی ایران و سقوط خفت بار حکومت سراسر ننگ 0 و ظالمانه پهلوی، و در نتیجه برقراری حاکمیت اسلام در این سرزمین بود.

در آستانه پیروزی

آیه الله خامنه ای در مشهد مقدس و در صفوف مبارزه مردمی بودند و امام خمینی رهبر کبیر انقلاب در پاریس؛ مبارزات مردمی به شدت ادامه داشت و رفته رفته اوج می گرفت. اواخر دی ماه 1357 که محمدرضا شاه پهلوی خونخوار و جنایتکار مجبور به فرار از ایران شد، «شورای انقلاب اسلامی» با شرکت افراد و شخصیت‌های مبارز و بزرگی همچون شهید مطهری از سوی امام خمینی در ایران تشکیل گردید، آیه الله خامنه ای نیز به فرمان امام بزرگوار به عضویت این شورا درآمد. پیام امام توسط شهید مطهری به ایشان ابلاغ گردید و با دریافت پیام رهبر کبیر انقلاب، از مشهد به تهران آمدند. (1039)

پس از پیروزی

آیه الله خامنه ای پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همچنان پرشور و پر تلاش به فعالیتهای ارزشمند جامعه اسلامی و در جهت نزدیکتر شدن به اهداف انقلاب اسلامی، پرداختند که همه در نوع خود و در زمان خود بی نظیر و پایه ای و خطیر و بسیار مهم بودند. ما در این نوشتار مختصر به ذکر رؤوس آنها می پردازیم و توضیح و تفصیل را به جای دیگر وا می گذاریم که اگر ان شاء الله توفیق الهی شامل گردد به آن خواهیم پرداخت.

- 1 - پایه گذاری «حزب جمهوری اسلامی» در اسفند 1357 ش. با همکاری و همفکری علمای مبارز و همرمز خود شهید بهشتی، شهید باهنر، موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی؛ در اسفند 1357
- 2 - معاونت وزارت دفاع در سال 1358
- 3 - سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، 1358
- 4 - نماینده امام خمینی (ره) در شورای عالی دفاع، 1358
- 5 - نماینده امام (ره) در سیستان و بلوچستان، در فروردین ماه 1358 و حل مشکلات و مسائل سیاسی آن دیار.
- 6 - نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، 1358
- 7 - حضور فعال و مخلصانه در لباس رزم، در جبهه های دفاع مقدس در سال 1359 با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تجاوز ارتش متجاوز صدام حسین به مرزهای ایران؛ با تجهیزات و تحریکات قدرتهای شیطانی و بزرگ از جمله آمریکا و شوروی سابق.
- 8 - ترور نافرجام ایشان توسط منافقی خلق در 6 تیرماه 1360 در مسجد ابوذر تهران.

9 - ریاست جمهوری ؛ به دنبال شهادت مرحوم رجائی دومین رئیس جمهور شایسته اسلام و انقلاب و مردم ایران بود. ⁽¹⁰⁴⁰⁾ آیه الله خامنه ای در مهرماه 1360 با کسب بیش از شانزده میلیون رأی مردمی و حکم تنفیذ امام (ره) به مقام ریاست جمهوری ایران اسلامی برگزیده شدند. همچنین از سال 1364 تا 1368 برای دومین بار به مقام و مسؤ ولیت انتخاب شدند. ⁽¹⁰⁴¹⁾

10 - ریاست شورای انقلاب فرهنگی، 1360

11 - رهبری و ولایت امت، که از سال 1368، روز چهاردهم خرداد پس از رحلت رهبر کبیر انقلاب امام خمینی (ره) توسط مجلس خبرگان رهبری به این مقام والا و مسؤ ولیت عظیم انتخاب شدند و چه انتخاب مبارک و درستی بود که پس از رحلت امام راحل، با شایستگی تمام توانستند امت مسلمان ایران، بلکه مسلمانان جهان را رهبری نمایند.

آثار قلمی

در پایان این مختصر، شایسته است به آثار قلمی رهبر بزرگوار انقلاب هم نگاهی داشته باشیم:

الف - تاءلیف و تحقیق و نظر

1 - طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن.

2 - از ژرفای نماز

3 - گفتاری در باب صبر

4 - چهار کتاب اصلی علم رجال

5 - ولایت

6 - گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد.

7 - زندگینامه ائمه تشیع (چاپ نشده)

- 8 - پیشوای صادق
 - 9 - وحدت و تحزب
 - 10 - هنر از دیدگاه آیه الله خامنه ای
 - 11 - درست فهمیدن دین
 - 12 - پیام (مجموعه پیام).
- ب - ترجمه
- 1 - صلح امام حسن تاءلیف راضی آل یاسین.
 - 2 - آینده در قلمرو اسلام، سید قطب.
 - 3 - مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، عبدالمنعم نمری نصری
 - 4 - ادعاینامه علیه تمدن غرب، سید قطب
- و

پی نوشت ها :

- 1- رساله لقاء الله، مقدمه.
- 2- کیهان اندیشه، ش 8، مصاحبه با آیه الله حسن زاده آملی.
- 3- اسرار الصلاة، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، ص 87.
- 4- بسیار گریه کنندگان
- 5- آیینہ دانشوران، سید علیرضا ریحان یزدی، ص 351.
- 6- معراج السالکین و صلوة العارفين، امام خمینی (قدس سره)، ص 42.
- 7- شرح چهل حدیث، امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ص 453
(حدیث 2.8)
- 8- روح مجرد، مرحوم علامه طهرانی، ص 272 و 273.
- 9- گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج 2، ص 212.
- 10- آیینہ دانشوران، ص 85.
- 11- کیهان اندیشه، ش 8، مصاحبه با آیه الله حسن زاده آملی.
- 12- آثارالحجة، محمد رازی،
- 13- کیهان اندیشه، مصاحبه با آیه الله حسن زاده آملی، ش 8، ص 74.
- 14- ر.ک: رساله لقاء الله، راز و نیاز، ص 184؛ المراقبات، بخش حدیث نفس.
- 15- کیهان اندیشه، ش 8، ص 76 و 77. (با اندکی تغییر)
- 16- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، سید مصلح الدین مهدوی، ج 2، ص 11 و 17.
- 17- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نور الله اصفهانی، موسی نجفی، ص 28.
- 18- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 2، ص 17.
- 19- همان، ج 1، ص 313.
- 20- همان، ج 2، ص 17 و 18.
- 21- همان، ص 11.
- 22- آگهی شهان از کار جهان، حاج میرزا حسن خان جابری انصاری، بخش سوم، ص 88.
- 23- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 1، ص 407 - 411.

- 24- همان، ص 439 - 440.
- 25- همان، ص 447.
- 26- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص 60.
- 27- همان، ص 111 - 113
- 28- همان، ص 84 - 91.
- 29- همان، ص 122.
- 30- همان، ص 121.
- 31- همان ص 122 - 124.
- 32- همان کتابک ص 139.
- 33- آگهی شهان از کار جهان، بخش سوم، ص 116.
- 34- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 1، ص 474.
- 35- همان، ص 474 - 475.
- 36- تاریخ اصفهان، حسن انصاری جابری، چاپ سنگی، ص 184.
- 37- آگهی شهان از کار جهان، بخش سوم، ص 119.
- 38- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص 191.
- 39- تاریخ و فرهنگ معاصر، مرکز بررسی های اسلامی، قم 1370، ج 1، ص 120 و 121.
- 40- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص 153.
- 41- همان، ص 160 - 168.
- 42- همانک ص 193.
- 43- تاریخ اصفهان، ص 187.
- 44- حکم نافذ آقا نجفی، موسی نجفی، ص 206 - 210.
- 45- تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج 1، ص 125 - 126.
- 46- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 2، ص 109.
- 47- همان، ص 117 و 118.
- 48- همان، ص 109 - 121.
- 49- همان، ص 109 - 121.
- 50- آگهی شهان از کار جهان، بخش 3، ص 137.
- 51- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 2، ص 118 و 121.

- 52- اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص 321 و 322.
- 53- آگهی شهان از کار جهان، بخش سوم، ص 139.
- 54- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 2، ص 123 و 139.
- 55- همان.
- 56- همان، ص 143 و 144.
- 57- اندیشه سیاسی و...، ص 399 و 400.
- 58- همان، ص 143.
- 59- اندیشه سیاسی و تاریخ بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص 375 - 386.
- 60- همان ص 385 - 386.
- 61- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج 2، ص 156.
- 62- اندیشه سیاسی و...، ص 428 و 429.
- 63- شجره طیبه (تلخیص گلشن حسینی) گلشن حسینی)، عبدالحمید مهاجری، ص 7 و 8؛ دانشمندان و سخن سرایان فارس، ص 578.
- 64- ر.ک: تعلیقات المکاسب، آیه الله سید عبدالحسین لاری، ج 2، ص 387 - 406.
- 65- شجره طیبه، ص 10.
- 66- فتوکپی حکم آیه الله العظمی سید عبدالحسین لاری، دفتر امام جمعه جهرم.
- 67- ر.ک: ولایت فقیه، زیربنای فکری مشروطه مشروعه، ص 160.
- 68- کتاب آبی، به کوشش احمد شیری، ج 2، ص 353 و 431.
- 69- شجره طیبه، ص 20 - 22.
- 70- «کوهستان» یکی از مناطق تابع شهرستان داراب، در استان فارس است
- 71- ولایت فقیه، زیربنای فکری مشروطه، ص 119 - 121، به نقل از «مشروطه مشروعه» ص 2 - 4 و 17.
- 72- تعلیقات المکاسب، ج 2، ص 378 - 406.
- 73- انقلاب ایران، براون، ص 294.
- 74- شجره طیبه، ص 22 و 23.
- 75- دلواری جزء خاک تنگستان و در شش فرسخی بوشهر در ساحل دریا واقع شده است.
- 76- دلیران تنگستانی، محمد حسین رکن زاده آدمیت، ص 18 - 192. (با تصرف و تلخیص).

- 77- ر.ک: ولایت فقیه، زیربنای فکری مشروطه مشروع، ص 83، به نقل از: فارس و جنگ بین الملل، آدمیت، ص 253.
- 78- یکی از شهرهای استان فارس
- 79- از کتابهای فوق، ده عنوان نخست به چاپ رسیده است دیگر آثار ایشان به صورت خطی موجود می باشند.
- 80- طبقات اعلام الشیعه، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 323.
- 81- الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج 2، ص 94؛ اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 4، ص 256.
- 82- ر.ک: به کتابهای اعیان الشیعه، ج 4، ص 256؛ الکنی و الالقاب، ج 2، ص 4 «مجله نور علم، ش 41؛ مجله مشکوة، شماره اول، پاییز 1361.
- 83- شعراء الغری، علی خاقانی، ج 2، ص 451.
- 84- طبقات اعلام الشیعه، ج 1، ص 325.
- 85- بیدارگران اقلیم قبله، محمد رضا حکیمی، ص 209.
- 86- نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 324.
- 87- بیدارگران اقلیم قبله، ص 212 و 213.
- 88- ماضی النجف و حاضرها، جعفر آل محبوبه، ج 2، ص 62.
- 89- تاریخ روابط اجتماعی ایران و عراق، مرتضی مدرس، ص 329.
- 90- اشاره است به آیات «یا ایتهای النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» فجر آیات 27 و 28
- 91- اعلام الشیعه، قرن چهاردهم، ص 324.
- 92- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 6، ص 54.
- 93- ر.ک: مجله حوزه، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ش 30، ص 39 و 40؛ تذکره القبور اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ص 160.
- 94- اعیان الشیعه، ج 6، ص 54؛ مجله حوزه، ش 30، ص 40.
- 95- مجله حوزه، ش 30، ص 40.
- 96- اعیان الشیعه، ج 6، ص 54؛ نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 593.
- 97- تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی حائری، ص 156.

- آقا بزرگ تهرانی می نویسد: «میرزای نائینی در جلسه درس عمومی آخوند شرکت نمی کرد. چون او غنی از آن بود. و اگر هم شرکت می نمود به خاطر احترام و ادب شرکت می کرد نه برای تعلیم و تلمذ». (ر.ک: نقباء البشر، ج 2، 594).
- 98- اعیان الشیعه، ج 6، ص 55؛ مجله حوزه، شماره 30، ص 42؛ مجله نور علم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، شماره 10، ص 89، شماره 11 و شماره 52 - 53.
- 99- فقهای نامدار شیعه، عبدالرحیم عقیقی بخشایش ص 406.
- 100- مجله حوزه، ش 30.
- 101- اعیان الشیعه، ج 6، ص 54.
- 102- تشیع و مشروطیت در ایران، ص 157.
- 103- همان.
- 104- نقش مجتهد فارس، محمد رضا رحمتی، ص 104؛ تاریخ نهضت‌های دینی سیاسی معاصر، علی اصغر حلبی، ص 298.
- 105- تشیع و مشروطیت در ایران، ص 160.
- 106- ریحانة الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ج 4.
- 107- تنبیه الامة، میرزا محمد حسین نائینی، ص 18.
- 108- برای آگاهی بیشتر: همان مدرک.
- 109- تنبیه الامه (مقدمه)، ص 15.
- 110- نهضت‌های اسلامی در یکصد ساله اخیر، مرتضی مطهری، ص 46.
- 111- ر.ک: تشیع و مشروطیت در ایران، ص 169.
- 112- همان، 173.
- 113- همان، 157؛ اعیان الشیعه، ج 6، ص 55؛ فقهای نامدار شیعه ص 409.
- 114- نقباء البشر، ج 2، ص 594-596؛ اعیان الشیعه، ج 6، ص 55.
- 115- مجله حوزه، ش 12، سال 64؛ فصلنامه یاد، ش 4، سال 65.
- 116- یادداشتهای مرحوم آیه الله شیخ مرتضی حائری (فرزند بزرگ ایشان).
- 117- تاریخ یزد، عبدالحسین آیتی، ص 428.
- 118- آیه الله موسس، کریم جهرمی، ص 31، به نقل از یادداشتهای مرحوم آیه الله شیخ مرتضی حائری.
- 119- همان، ص 30

- 120- حائر در لغت به گودالی گفته می شود که در آنجا آب جمع می شود. از این رو زمین کربلا را حائر می خوانند. (مجمع البحرین، ماده حار).
- 121- فصلنامه یاد، ش 17.
- 122- رک: آشنایی با حوزه های علمیه شیعه، سید حجة موحدی ابطحی، ج 1، ص 291.
- 123- به نقل از آیه الله اراکی (مصاحبه).
- 124- گنجینه دانشمندان، ج 1، ص 32.
- 125- سوره یوسف، آیه 93، یعنی «پدر: و همه کسان خود را نزد من بیاورید».
- 126- گنجینه دانشمندان، ج 1، ص 278.
- 127- آیه الله مؤسس، ص 103.
- 128- رک: گنجینه دانشمندان، ج 1، ص 290، (در این کتاب نام 81 شاگرد آیه الله حائری ذکر شده است.)
- 129- صحیفه نور، ج 16، ص 92.
- 130- چهل حدیث، امام خمینی، ص 97
- 131- در این مورد نگاه کنید به مقاله طفولیت مدرس، به قلم محیط طباطبایی، مجله محیط، شماره دوم، سال اول، مهر 1321.
- 132- مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، عبدالعلی باقی، ص 26.
- 133- اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 5، ص 21.
- 134- همان ماءخذ.
- 135- مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص 160 و 161.
- 136- همان ماءخذ، ص 29.
- 137- مدرس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ج اول، ص 29 و 213، مدرس شهید نابغه ملی ایران، دکتر علی مدرسی، ص 45 و 47؛ مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص 130.
- 138- مدرس قهرمان آزادی، حسین مکی، ج 2، به نقل از یادنامه مدرس، ص 129.
- 139- مجله حوزه، سال سوم، شماره مسلسل 16، ص 42.
- 140- یادنامه شهید مدرس، ص 74.
- 141- مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص 33.
- 142- مقاله شخصیت علمی و فقهی مدرس، ابوالفضل شکوری (مندرج در کتاب مدرس، ج 2).

- 143- یادنامه مدرس، ص 57 و 58.
- 144- مدرس، ج اول، ص 268.
- 145- دومبارز مشروط، رحیم رئیس نیا و عبدالحسین ناهید، ص 206 و 207.
- 146- تاریخ هیجده ساله آذربایجان، کسروی، ص 488.
- 147- مدرس قهرمان آزادی، حسین مکی، ج اول، ص 124 و 125.
- 148- همان ماخذ، ص 140 و 141.
- 149- مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص 42.
- 150- مدرس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ج اول، مقدمه.
- 151- همان ماخذ، ص 203.
- 152- متن کامل این نامه ها در کتاب مدرس قهرمان آزادی آمده است.
- 153- مدرس در پنج دوره تفتینیه مجلس شورای ملی، محمد ترکمان، ج اول، ص 327 و 328.
- 154- مدرس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ج اول، بخش خاطرات، ص 224.
- 155- چهره حقیقی مصدق السلطنه، دکتر حسن آیت، ص 40.
- 156- مدرس قهرمان آزادی، ج 2، ص 78.
- 157- مدرس، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ج دوم، ص 27.
- 158- تاریخ قم، ناصر الشریعه، ص 274؛ عاماس معاصرین، واعظ خیابانی تبریزی، ص 181.
- 159- علمای معاصرین، ص 181، تاریخ قم، ص 274، خاتمه نفس المهموم، شکرانی.
- 160- علمای معاصرین، ص 181.
- 161- علمای معاصرین، ص 82-181 ریحانة الادب، مدرس تبریزی.
- 162- تاریخ قم، 274؛ مقدمه فواید الرضویه، ص 2، نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 3، ص 999.
- 163- خاتمة ترجمه نفس المهموم.
- 164- پندهایی از رفتار علمای اسلام، ص 17.
- 165- شیخ عباس قمی مرد تقوی و فضیلت، ص 18.
- 166- محدث ثمی حدیث اخلاص، ص 41 - 46، خلیل عبدالله زاده به نقل از حاج شیخ عباس قمی مرد تقوی و فضیلت.

- 167- حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص 42 - 45، به نقل از سیمای فرزندگان، رضا مختاری، ج 3.
- 168- حاشیه محقق اصفهانی بر مکاسب، مقدمه، ص اول به قلم علامه شیخ محمد رضا مظفر، چاپ قدیم رحلی، سنگی.
- 169- علماء معاصرین، واعظ خیابانی تبریزی، ص 190، چاپ تبریز، 1366 ق.
- 170- ما این روایت تاریخی را از استاد بزرگوار علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی (قدس سره) شنیدیم و ایشان از فرزند آیه الله غروی اصفهانی، شیخ محمد غروی و او هم از پدرش آیه الله غروی نقل می کردند که پدرم از این توسل که نقشی بسیار حیاتی در زندگانی ایشان داشت، بارها به مناسبتهای مختلفی سخن به میان می آورد و خود را همیشه مدیون این لطف حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می دانست.
- 171- درباره زندگینامه استادان علامه غروی به ترتیب نگاه کنید به: نقباء البشر، ج 1، ص 212 و 365؛ الرسائل الفشارکیه، ص 5 - 11، چاپ جامعه مدرسین قم، علماء معاصرین، ص 75؛ دائرة المعارف تشیع، ج 2، ص 215 و سیمای سامراء، سینای سه موسی از نگارنده این سطور.
- 172- مسلسلات، آیه الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی، ج آیه الله مرعشی. تنها در اینجا است که از این استاد علامه غروی نام برده شده است.
- 173- به نقل از آیه الله سید هادی خسرو شاهی در مصاحبه نگارنده با وی.
- 174- یکی از این نامه های پربار که توسط میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نگاشته شده است در مجله حوزه، شماره 4، ص 65، (اردیبهشت 1363) چاپ شده است.
- 175- زندگینامه این محدث متقی در کتاب مستقلی نوشته ایم و با نام «محدث نوری، روایات نور» انتشار یافته است.
- 176- متن اجازه نامه ای که آیه الله صدر کاظمی نوشته اند دارای مطالب سودمند و مهمی است که در شش صفحه و در آخر کتاب «غروی اصفهانی غدیر اندیشه» که این مثال تلخیص آن است، آورده شده است.
- 177- مسلسلات، آیه الله مرعشی نجفی، ج 2، ص 363.
- 178- این کتابها (که با علامت مشخص گردیده) چاپ و منتشر شده اند.
- 179- بنگرید به نور علم، دوره ششم، ش 5، ص 213، (شماره مسلسل 32).
- 180- در مورد آثار علامه غروی مراجعه شود به: حاشیه علامه غروی بر مکاسب، مقدمه، به قلم علامه مظف ؛ بحوث فی الاصول، غروی اصفهانی، چاپ دوم قم، جامعه مدرسین، 1416 ق ؛

نور علم، ش 4، از دوره چهارم (40) ص 53 و ش 5 از دوره ششم (22) ص 213؛ نه‌ایة الدرآیة فی شرح الکفایة، غروی اصفهانی، مقدمه، مجله الموسم، ش 16، ص 241 - 257، چاپ هلند، 1414 ق و...

181- در اصل کتاب غروی اصفهانی از یکصدوده شاگرد حکیم غروی نام برده ایم.
182- کیهان اندیشه، دوره پنجم، ش 26، ص 10 به نقل از استاد آیه الله حسن زاده آملی؛ نگاه حوه، ش 9 - 8، ص 34، (ویژه نامه وحدت حوزه و دانشگاه).
183- کیهان اندیشه، دوره پنجم، ش 26، ص 7 - 8 (مهر و آبان 1368).
184- گنجینه دانشمندان، ج 5، ص 236؛ عرفان اسلامی، شیخ حسین انصاریان، ج 5، ص 166.

185- نور علم، دوره چهارم، ش 4، ص 57.
186- همان، به نقل از آیه الله سید هادی خسروشاهی.
187- رساله محاکمات، علامه طباطبایی، (ضمن یادنامه شهید آیه الله قدوسی)، ص 271.
188- دیوان مفتقر، مقدمه؛ و الانوارالقدسیه، مقدمه.
189- نوار مصاحبه با حضرت ایشان در پیش نگارنده موجود است.
190- خدمات متقابل اسلام و ایران، ص 617، چاپ نهم، انتشارات صدرا، قم، 1357 ش؛ مجموعه آثار، ج 14.

191- نوار مصاحبه با استاد علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی (قدس سره).
192- ظاعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 2، ص 231.
193- مجله نور علم، دوره سوم، شماره چهارم، ص 97.
194- همان، ص 95؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 332.
195- دائرة المعارف تشیع، ج 2، ص 220؛ زندگانی حضرت آیه الله چهار سوقی، ص 127.
196- علماء معاصرین، خیابانی، ص 193؛ اعیان الشیعه، ج 2، ص 332.
197- مجله نور علم، همان، ص 110.
198- وفيات العلماء، جلالی شاهرودی، ص 240.
199- هکذا عرفتهم، ج 2، ص 114 - 115.
200- گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج 1، ص 220 - 221.
201- عنصر فضیلت و تقوا، عباس حاجیانی، ص 13؛ فوائدالرضویه، شیخ عباس قمی، ص 3.

- 202- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج 6، ص 169؛ نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 2، ص 653.
- 203- همان
- 204- همان؛ مجله حوزه، ش 30، ص 33.
- 205- عنصر فضیلت و تقوا، ص 30.
- 206- تاریخ قم، شیخ محمد ناصر الشریعه، ص 262.
- 207- گنجینه دانشوران، احمد رحیمی، ص 152؛ الغدیر، علامه عبدالحسین امینی، ج 4، ص 404.
- 208- حاج آقا حسین قمی (قامت قیام)، محمد باقر پورامینی، ص 44 - 52.
- 209- نقباء البشر، ج 2، ص 654.
- 210- همان.
- 211- عنصر فضیلت و تقوا، ص 16.
- 212- حاج آقا حسین قمی (قامت قیام)، ص 57 - 59.
- 213- همان، ص 61.
- 214- همان، ص 62.
- 215- عنصر فضیلت و تقوی، ص 36.
- 216- نقباء البشر، ج 2، ص 655؛ مجله نور علم، شماره اول دوره دوم ص 5 «معجم المؤمنین، عمر رضا کحاله، ج 4، ص 61.
- 217- تاریخ معاصر ایران، ص 144؛ قیام گوهرشاد، سینا واحد، ص 20؛ تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج 1، ص 115.
- 218- نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی، ج 3، ص 77.
- 219- تاریخ سیاسی معاصر ایران، سید جلال الدین مدنی، ج 1، ص 118.
- 220- قیام گوهرشاد، ص 31.
- 221- همان، ص 33.
- 222- تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج 1، ص 119.
- 223- نهضت امام خمینی، ج 3، ص 40 - 46.
- 224- تاریخ بیست ساله ایران، ج 4، ص 19.
- 225- واقعه کشف حجاب، ص 50.

- 226- قیام گوهرشاد، ص 32.
- 227- تاریخ بیست ساله ایران، ج 6، ص 153.
- 228- صحیفه نور، ج 1، ص 268.
- 229- مجاهد شهید آیدالله حاج شیخ محمد تقی بافقی، محمد رازی، ص 2»
- 230- واقعه کشف حجاب، ص 190، سند شماره 1»
- 231- حاج آقا حسین قمی (قامت قیام) ص 105.
- 232- مجله نور علم، شماره اول، سال دوم، ص 84.
- 233- عنصر فضیلت و تقوا، ص 43.
- 234- مجله سروش، ش 1» ص 88.
- 235- قیام گوهرشاد، ص 161.
- 236- اسرار 2، مایس 1941 اوالحرب العراقیه الانگلیزیه، یونس بحری، ص 14.
- 237- نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج 2، ص 162؛ ناگفته ها، شهید عراقی، 19.
- 238- مجله نور علم، شماره اول سال دوم، ص 89.
- 239- ناگفته ها، ص 22؛ نواب صفوی (سفیر سحر)، سید علی رضا سید کباری، ص 55.
- 240- نواب صفوی (سفیر سحر)، ص 55.
- 241- حاج آقا حسین قمی (قامت قیام)، ص 147.
- 242- عنصر فضیلت و تقوی، ص 100.
- 243- اهمیت علم و تقوی در اسلام، سید محمد شیرازی، ص 12.
- 244- یکصد داستان خواندنی، سید محمد شیرازی، ص 18.
- 245- عنصر فضیلت و تقوا، ص 80.
- 246- حاج آقا حسین قمی (قامت قیام)، ص 164.
- 247- همان.
- 248- مجله نور علم، شماره اول سال دوم ص 90.
- 249- عنصر فضیلت و تقوا، ص 35.
- 250- نقباءالبشر، ج 2، ص 655.
- 251- استاذزاده حوزه علمیه شهید شاه آبادی، ص 33 - 35؛ مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 181.

- 252- استاذزاده، ص 36، مجله التوحید، شماره 66، ص 36 - 130؛ مصاحبه مؤلف با آیه الله محمد شاه آبادی فرزند آیه الله العظمی شاه آبادی.
- 253- امام در دیدار با خانواده شهید شاه آبادی - 1363/2/9.
- 254- مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 186 - 189؛ استاذزاده، ص 41 - 47؛ مصاحبه با آیه الله شاه آبادی.
- 255- استاذزاده، ص 48 - 50؛ سیمای فرزندگان رضا مختاری، ج 3، ص 87 - 88؛ آیه الله سبحانی در درس خارج اصول؛ مصاحبه با آیه الله محمد شاه آبادی.
- 256- مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 187؛ استاذزاده، ص 56 - 57.
- 257- مصاحبه با آیه الله محمد شاه آبادی؛ مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 188، به نقل از شیخ نورالله شاه آبادی؛ استاذزاده، ص 57، به نقل از شهید شاه آبادی.
- 258- مصاحبه با آیه الله محمد شاه آبادی، مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 186 - 189.
- 259- استاذزاده، ص 61 - 63؛ مصاحبه با آیه الله محمد شاه آبادی.
- 260- آیینه دانشوران، سید علی رضا ریحان یزدی، به کوشش باقری بیدهندی، ص 185؛ مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 5، ص 191 - 192؛ استاذزاده، ص 73 - 74.
- 261- استاذزاده، ص 86، 146.
- 262- مجله مجموعه حکمت، سال اول، ش 12، ص 12 - 17؛ آثارالحجه، محمد شریف رازی، ج 1، ص 143.
- 263- همان؛ نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 226؛ مجله نور علم، شماره اول، دوره دوم، ص 98؛ علماء معاصرین، واعظ خیابانی تبریزی، ص 211؛ تاریخ قم، ص 252.
- 264- الشیعه والدولة القومية فی العراق، حسن العلوی ص 52 - 75؛ نگاهی به انقلاب 1920 عراق، محمد صادقی تهرانی، ص 7 و 8؛ ایران در جنگ 1918 - 1912، مورخ الدوله سیهر، ص 70؛ نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، ج 1، ص 212؛ نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق، عبدالله فهد نفیسی، ترجمه کاظم چایچیان، ص 76؛ مجموعه حکمت، ص 18 - 20؛ مجله نرو علم، ص 99-101؛ لمعات اجتماعية من تاریخ العراق الحديث، علی الوردی، ج 4، ص 350 - 352.
- 265- مجله مجموعه حکمت، ص 20 - 22؛ علماء معاصرین، ص 311؛ آثارالحجه، ج 1، ص 15، 16، 146.

- 266- مجله حوزه، شماره 36، علماء معاصرین، ص 312؛ مجله مجموعه حکمت، ص 22 تا 33.
- 267- مجله حوزه، ش 12، ص 28 و ش 36، ص 37؛ علماء معاصرین، ص 312؛ مجله مجموعه حکمت، ص 22، 29 - 35؛ مجله کیهان فرهنگی، سال سوم، ش 12، ص 7.
- 268- مجموعه حکمت، ص 43 - 46؛ آثارالحجه، ج 1، ص 153 و 154.
- 269- آثارالحجه، ج 1، ص 155.
- 270- مجله مجموعه حکمت، ص 9.
- 271- همان، ص 35 - 37؛ روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص 88 - 90؛ مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش 5.
- 272- مجله مجموعه حکمت، ص 49 - 51؛ مجله حوزه ش 12، ص 43؛ مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیه الله کاشانی، ج 3، ص 56، گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، ج 1، ص 326.
- 273- کابل حدود دوپست سال پیش از این پایتخت بوده این شهر قرار گرفته است چندان مرکز شیعیان در غرب کامل واقع شده است. در ارتفاع 1800 متری از سطح دریا و در بستر جنوبی آبراه کابل پنجشیر قرار دارد. در میان کوههای پست و تپه مانند که حصار کابل را به وجود می آورند.
- 274- نگارنده بدان اشعار دست نیافته است.
- 275- معیار سنجش مروارید است. این اثر یکی از آثار فنی علامه است که مربوط به عیار طلا و احجار کریمه می شود.
- 276- می توانید به کتاب «قبله شناسی» سردار کابلی یا زندگانی سردار کابلی، تاءلیف مرحوم کیوان سمیعی مراجعه کنید.
- 277- از معتبرترین لغت نامه های موجود به حساب می آید.
- 278- تلخیص از زندگانی «سردار کابلی»، ستاره خاور، چاپ 1372 سازمان تبلیغات اسلامی تاءلیف نگارنده سید حسن احمدی نژاد بلخی (بلخابی).
- 279- آوای بیداری (ویژه نامه روزنامه جمهوری اسلامی)، فروردین 1372، ص 12.
- 280- همان، ص 11 و 19 و 94.
- 281- همان، ص 12، 15 و 79؛ جنة الماءوی، مقدمه.
- 282- آوای بیداری، ص 118.

- 283- همان، ص 7 و 12.
- 284- همان، ص 31.
- 285- همان ص 15 - 24؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمد رضا حکیمی، ص 22 - 24.
- 286- آوای بیداری، ص 13، 24، 25، 124، شخصیت و اندیشه های کاشف الخطا، ص 2 و 13.
- 287- آوای بیداری، ص 13 و 94.
- 288- ماضی النجف و حاضرها، ج 1، ص 128، 29، 152 - 153، 163، 164، موسوعه العتبات المقدسه، جعفر خلیلی، ج 6، ص 182، آوای بیداری، ص 33، 32 - 36 و 117.
- 289- شخصیت و اندیشه های کاشف الغطا، ص 8.
- 290- آوای بیداری، ص 73 - 76.
- 291- همان، ص 96 - 119.
- 292- این است آیین ما، محمد حسین کاشف الغطا، ترجمه آیه الله ناصر مکارم شیرازی، ص 71 - 74.
- 293- همان، ص 81، 83.
- 294- همان، ص 37 - 86.
- 295- همان، ص 40.
- 296- همان، ص 69.
- 297- آمریکا از زمان تاسیس اسرائیل (1948 م) تا سال 1952 م، یک میلیارد دلار به اسرائیل کمک مالی کرد.
- 298- این آمار مربوط به سال 1945 م. است. اما پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، شمار آوارگان فلسطین به دو میلیون نفر رسید.
- 299- اشاره به کودتای 28 مرداد 1332 و حوادث پس از آن است.
- 300- نامه ای از امام کاشف الغطا، ص 92 - 99.
- 301- همان، ص 89 و 90.
- 302- آوای بیداری، ص 61، 126 و 127.
- 303- همان، ص 15.
- 304- کاشف الغطا سوره خشم، محمد رضا سماک امانی، ص 170 - 172.

- 305- سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه ها، مبارزات و شهادت او، سید حسین خوش نیت، ص 14، انتشارات منشور برادری، همزمان با اسلام زدایی رضا خان، حضرت آیه الله حائری (قدس سره)، برخی از روحانیون شهرستانها و شاگردان درس خود را فرمود تا با استخدام در وزارت دادگستری، مقام قضاوت را در دست روحانیت نگاه دارند، که پدر نواب صفوی یکی از آنهاست و شاید به اشاره آیه الله حائری به این مهم اقدام کرده باشد.
- 306- ناگفته ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ص 20.
- 307- ر، ک: همان ص 18: شهدای روحانیت شیعه، علی ربانی خلخالی، ج 1، ص 207.
- 308- ناگفته ها، ص 21.
- 309- رجال آذربایجان، مهدی مجتهدی، چاپ خانه نقش جهان، فروردین 1327، ص 126 - 131 و ورس ک ب «ن ا ر کفن شورت نای خ وت مد خ رد «ب ات ک رد د م حال آل لا ج ن پنجمه. 422 و 322 و بازی اشاره کرده است. (ج 2، ص 35، 36، 157، 158)
- 310- ناگفته ها، ص 25.
- 311- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، استاد محمد تقی جعفری، ج 22، ص 56.
- 312- تاریخ معاصر کشورهای عربی، ترجمه، دکتر محمد حسین روحانی، ص 79.
- 313- تاریخ معاصر کشورهای عربی، ص 79.
- 314- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره 3 و 4، ص 38.
- 315- ناگفته ها، ص 18، 33.
- 316- آیه الله کاشانی و دکتر بقایی معتقد بودند که رزم آرا توسط ماءمور رژیم پهلوی به قتل رسیده است. رجوع کنید به: «اسرار قتل رزم آرا» محمد ترکمان ص 30، 485-485.
- 317- در این دوره است که مصدق به دست ثریا (زن دوم شاه) بوسه می زند و حتی مشروبات الکلی ممنوع نمی شود.
- 318- آن سه تن عبارتند از: سید محمد واحدی، مظهر ذوالقدر و خلیل طهماسبی.
- 319- نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 3، ص 1080؛ حیاة الامام شرف الدین فی سطور، شیخ احمد قبیسی، ص 31؛ الامام السید عبدالحسین شرف الدین قائد فکر و علم و نضال، شیخ عبدالحمید الحر، ص 13.
- 320- حیاة الامام شرف الدین، ص 31؛ الامام عبدالحسین شرف الدین، ص 76 و 77.
- 321- حیاة الامام شرف الدین، ص 130.
- 322- همان، ص 32؛ الامام السید عبدالحسین شرف الدین، ص 89.

- 323- حیاة الامام شرف الدین، ص 32.
- 324- همان، ص 33.
- 325- شرف الدین، محمد رضا حکیمی، ص 53.
- 326- نقباء البشر، ج 3، ص 1081؛ حیاة الامام شرف الدین، ص 80.
- 327- الامام السید عبدالحسین شرف الدین، ص 88.
- 328- حیاة الامام شرف الدین، ص 85.
- 329- شرف الدین عاملی، چاووش وحدت، به قلم همین نویسنده، ص 73 و 74.
- 330- نقباء البشر، ص 1082.
- 331- برای اطلاع بیشتر به المراجعات و یا ترجمه های آن، به قلم آقای محمد جعفر امامی تحت عنوان «رهبری امام علی» و دیگری به قلم مرحوم مصطفی زمانی به نام «مذهب و رهبر ما» مراجعه شود و نیز به کتاب ارزشمند «شرف الدین» اثر استاد محمد رضا حکیمی، ص 129 - 132.
- 332- النص و الاجتهاد، شرف الدین، مقدمه سید محمد صادق صدر، ص 14 و 15.
- 333- همان، ص 32.
- 334- النص و الاجتهاد، ص 14؛ شرف الدین، ص 175.
- 335- حیاة الامام شرف الدین، ص 115.
- 336- ر.ک: شرف الدین، ص 226 - 228.
- 337- المراجعات، شرف الدین، مقدمه شیخ مرتضی آل یاسین، ص 19.
- 338- حیاة الامام شرف الدین، ص 109.
- 339- همان، ص 88.
- 340- النص و الاجتهاد، ص 33.
- 341- شرف الدین، ص 225.
- 342- حیاة الامام شرف الدین، ص 91.
- 343- همان، ص 101.
- 344- لنص و الاجتهاد؛ شرف الدین، ص 132 - 137.
- 345- نقباء البشر، ج 3، ص 1085 و 1086؛ النص و الاجتهاد، ص 29.
- 346- برای آشنایی بیشتر با آثار به جا مانده و از بین رفته شرف الدین، علاوه بر آثار چاپی او ترجمه های آنها، مراجعه شود به: شرف الدین، ص 103 - 139 و النص و الاجتهاد، مقدمه.

- 347- خاطرات زندگانی آیه الله بروجردی، محمد حسین علوی، ص 21.
- 348- همان.
- 349- همان کتاب، ص 23 - 26.
- 350- زندگینامه آیه الله بروجردی، علی دوانی، ص 53 - 52.
- 351- خاطرات زندگانی آیه الله بروجردی، ص 27.
- 352- همان ص 29.
- 353- همان، ص 31 و 32.
- 354- همان، ص 32 و 35.
- 355- همان، ص 32 و 35.
- 356- همان، ص 36 و 37.
- 357- زندگینامه حضرت آیه الله بروجردی، ص 57 - 59.
- 358- همان، ص 43 و 44.
- 359- مجله حوزه، سال هشتم، ش 1 و 2، ص 336، 344، 337، 277.
- 360- خاطرات زندگانی آیه الله بروجردی، ص 51 - 57.
- 361- همان.
- 362- همان، ص 57 و 58.
- 363- مجله نور علم، شماره 12، آبان 1364، ص 87.
- 364- خاطرات زندگی آیه الله بروجردی، ص 61 - 63.
- 365- همان، ص 65 - 71.
- 366- خاطره از استاد معظم آیه الله حرم پناهی دام ظلّه.
- 367- همان.
- 368- زندگینامه آیه الله بروجردی، ص 170 - 171.
- 369- خاطرات زندگی آیه الله بروجردی، ص 89 و 126.
- 370- مجله نور علم، شماره 12، آبان 1364، ص 97.
- 371- همان.
- 372- خاطرات زندگی آیه الله بروجردی، ص 85 - 81.
- 373- زندگینامه آیه الله بروجردی، ص 139.
- 374- همان کتاب، ص 172 - 173.

- 375- همان، ص 113 - 114.
- 376- خاطر از استاد معظم حضرت آیه الله حرم پناهی دام ظلّه.
- 377- زندگینامه آیه الله بروجردی، ص 94-93.
- 378- مجله نور علم، شماره دوازده، آبان 1366، ص 87 - 89.
- 379- زندگینامه آیه الله بروجردی، ص 97.
- 380- مجله حوزه، سال هشتم ش 1 و 2، ص 115 و 116.
- 381- مجله حوزه، سال هشتم ش 1 و 2، ص 115 و 154 و 52 و 280.
- 382- مجله نور علم، ص 98 - 99.
- 383- همان،
- 384- ر.ک: نگاهی به تاریخ انقلاب 1920 عراق، محمد صادقی، ص 130.
- 385- همان، ص 40 - 89.
- 386- مجله پیام انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره 8، ص 62.
- 387- ر.ک: زندگینامه آیه الله کاشانی، سید محمد موسی، نشر نشیر، ص 14 - 18.
- 388- ر.ک: همان، ص 27 - 31.
- 389- ر.ک: همان، ص 44 - 46.
- 390- ر.ک: روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران در اروپا، دارالفکر، ص 154.
- 391- ر.ک: ایران کوه آتشفشان، محمد حسنین هیکل، ترجمه سید محمد اصفیایی، دفتر نشریه عادیات ص 97 و 98.
- 392- ر.ک: ایران اسلامی در برابر صهیونیسم، سید جلال الدین مدنی، ص 18، 19.
- 393- ر.ک: همان، ص 20 - 23.
- 394- ر.ک: مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانیها و پیامهای آیه الله کاشانی، م. دهنوی، چاپ اول، ج 2، ص 123.
- 395- ر.ک: ایران اسلامی در برابر صهیونیسم، ص 70 - 73.
- 396- چهره حقیقی مصدق السلطنه، سید حسن آیت، دفتر انتشارات اسلامی، ص 211 و 212.
- 397- ر.ک: زندگینامه آیه الله کاشانی، ص 61 - 66؛ وقایع سی تیر 1331، حسین مکی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص 193.

- 398- ر.ك: ايران اسلامى در برابر صهيونيسم، ص 81 و 82.
- 399- ر.ك: چهره حقيقى مصدق السطنه، ص 219.
- 400- ر.ك: همان، ص 220.
- 401- ر.ك روحانيت و اسرار فاش نشده از نهضت ملي شدن صنعت نفت، ص 46 - 49.
- 402- ر.ك: همان ص 40 و 41.
- 403- ر.ك: همان، ص 41 و 194 - 197.
- 404- نقباء البشر، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج 2، ص 772.
- 405- عقايد الاماميه، مقدمة التحقيق، دكتور محمد جواد طريحي، ص 135.
- 406- شعراء الغرى، على الخاقانى، ج 8، ص 451.
- 407- ماضى النجف و حاضرها، ج 3، ص 360.
- 408- ر.ك: شعراء الغرى، ج 8، ص 452.
- 409- همان ؛ مدرسة النجف، محمد مهدى آصفى، ص 63؛ نقباء البشر، ج 2، ص 772؛ ماضى النجف و حاضر، ج 3، ص 374؛ عقايد الاماميه، مقدمة التحقيق، ص 138.
- 410- ر.ك: حاشيه مكاسب، شيخ محمد حسين اصفهانى، مقدمه، محمد رضا مظفر.
- 411- مدرسة النجف، ص 74، عقايد الاماميه، مقدمه التحقيق، ص 139.
- 412- همان، ص 64؛ هكذا عرفتهم، جعفر الخليلى، ج 2، ص 19.
- 413- همان، ص 62؛ همان، ص 23.
- 414- مجله بياض حوزة، ش 9، ص 66.
- 415- مدرسة النجف، ص 115.
- 416- نظام منتدى النشر، ص 23.
- 417- همان، ص 106، 108؛ موسوعة العتبات المقدسة، جعفر خليلى، ص 183، 184.
- 418- مدرسة النجف، ص 129 و 130.
- 419- همان، ص 119 و 120؛ ر.ك: مجله حوزة، ش 50، ص 72 - 74.
- 420- ر.ك: همان، 121 و 131؛ هكذا عرفتهم، ص 24.
- 421- عقايد الاماميه، مقدمه التحقيق.
- 422- ر.ك: نقباء البشر، ج 2، ص 773؛ شعراء القرى، ج 8، ص 454؛ الاعلام خيرالدين زركلى، ج 6، معجم المؤلفين العراقيين، كوركيس عواد، ج 3، ص 170؛ رجال الفكر و الادب فى النجف، هادى امينى، ص 481؛ دائرة المعارف اسلامى، ج 2، ص 140؛ ماضى النجف و حاضرها،

- ج 3. ص 375؛ عقايد الاماميه، مقدمة التحقيق، ص 179 - 182؛ جواهر الكلام، محمد حسن نجفي،
ج 1. ص 24؛ الحكمة المتعاليه، صدرالدين شيرازي، ج 1، ص الف - ت؛ جامع السعادات، مولا
محمد مهدي نراقي، ج 1، مقدمه.
- 423- نقباء البشر، ج 2، ص 773؛ هكذا اعرفتهم، ج 2، ص 25؛ مدرسة النجف، ص 74؛ عقايد
الامامية، مقدمة التحقيق، ص 181.
- 424- اين ديوان به همت آقاي محمد رضا قاموسي جمع آوري و تنظيم شده ولي هنوز به
چاپ نرسيده است.
- 425- عقايد الامامية، مقدمة التحقيق، ص 182.
- 426- ر.ك: شعراء الغري، ج 8، ص 461 - 484؛ ادب الطف، جواد شبر، ج 10، ص 170.
- 427- مدرسة النجف، ص 87.
- 428- ر.ك: عقايد الامامية، ص 112.
- 429- مدرسه النجف، ص 90، مجله حوزه، ش 34، ص 53.
- 430- ر.ك: اسناد انقلاب اسلامي، ج 3، ص 41، 65 و 66، 77.
- 431- نقباء البشر، ج 2، ص 773
- 432- هبة الدين شهرستاني، سيد محمد مهدي علوي، ص 5 - 4.
- 433- اسلام و هيئت، هبة الدين شهرستاني، ترجمه اسماعيل فردوسي فراهاني، ص 53.
- 434- هبة الدين شهرستاني، ص 7.
- 435- اسلام و هيئت، ص 52.
- 436- هبة الدين شهرستاني، ص 7 - 6.
- 437- نقباء البشر في القرن الرابع عشر، آقا بزرگ تهراني، ج 3، ص 64 - 639.
- 438- هبة الدين شهرستاني، ص 7 - 6.
- 439- اسلام و هيئت، ص 55.
- 440- هبة الدين شهرستاني، ص 8 - 7.
- 441- هبة الدين شهرستاني، ص 8 - 7.
- 442- سوره مومنون، آيه 50.
- 443- هبة الدين شهرستاني، ص 8 - 7.
- 444- اسلام و هيئت، ص 55.
- 445- هبة الدين شهرستاني، ص 11 - 10.

- 446- ثورة النجف على انكليز، حسن الاسدي، ص 62.
- 447- هبة الدين شهرستاني، ص 11.
- 448- هبة الدين شهرستاني، ص 11.
- 449- هبة الدين شهرستاني، ص 11.
- 450- هبة الدين شهرستاني، ص 11.
- 451- هبة الدين شهرستاني، ص 11.
- 452- هبة الدين شهرستاني، ص 11.
- 453- هبة الدين شهرستاني، ص 22.
- 454- اسلام و هيئت، ص 55.
- 455- الشيعة و الحكمة القومية في العراق، حسن العلوي، ص 73 - 62.
- 456- الشيعة و الحكومة القومية في العراق، حسن العلوي، ص 73 - 62.
- 457- الشيعة و الحكومة القومية في العراق، حسن العلوي، ص 73 - 62.
- 458- لمعات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، علي الوردى، ج 4، ص 242 - 236.
- 459- لمعات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، علي الوردى، ج 4، ص 242 - 236.
- 460- لمعات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، علي الوردى، ج 4، ص 242 - 236.
- 461- هبة الدين شهرستاني، ص 14.
- 462- هبة الدين شهرستاني، ص 14.
- 463- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 20 - 19.
- 464- همان كتاب، ص 90 - 67.
- 465- همان كتاب، ص 90 - 67.
- 466- همان كتاب، ص 90 - 67.
- 467- سنوات الجمر، علي المومن، ص 21 - 20.
- 468- فقهای نامدار شيعه، عقيقي بخشايشي، ص 386.
- 469- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 234 - 233.
- 470- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 234 - 233.
- 471- سنوات الجمر، علي المومن، ص 21.
- 472- همان كتاب، ص 294.
- 473- فقهای نامدار شيعه، ص 389.

- 474- لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج 5، ق 1، ص 299.
- 475- همان کتاب، ص 112 - 109.
- 476- همان کتاب، ج 5، ق 2، ص 115 - 114.
- 477- اسلام و هیئت، ص 58.
- 478- اسلام و هیئت، ص 58.
- 479- از تکریت تا کوت، جو دیت میلرولوری میل روا، حسن تقی زاده میلانی، ص 96.
- 480- هبة الدین شهرستانی، ص 14.
- 481- اسلام و هیئت، ص 60 - 59.
- 482- هبة الدین شهرستانی، ص 20 - 19.
- 483- اسلام و هیئت، ص 58.
- 484- اسلام و هیئت، ص 58.
- 485- همان کتاب، ص 61 - 60.
- 486- اسلام و هیئت، ص 61 - 60.
- 487- اسلام و هیئت، ص 61 - 60.
- 488- نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، ج 4، ص 1416.
- 489- ریحانه الادب، علی مدرس تبریزی، ج 6، ص 351.
- 490- اسلام و هیئت، ص 61.
- 491- نقباء البشر، ج 4، ص 1417 - 1416.
- 492- نقباء البشر، ج 4، ص 1417 - 1416.
- 493- نقباء البشر، ج 4، ص 1417 - 1416.
- 494- به مجموعه ولایات سمت شمال افغانستان ترکستان اطلاق می گردد.
- 495- به نقل از نسبتنامه سادات هرات و بلخاب، سادات بلخاب حسینی نسب و از فرزندان این عالم وارسته می باشند.
- 496- قهور این بزرگان مزار مردم و در جوار بارگاه میر سید علی ولی واقع شده است.
- 497- به نقل از حجة الاسلام و المسلمین آقای احمدی بزرگ
- 498- جمهوری اسلامی، 26 تیر ماه 1361
- 499- نهضت‌های اسلامی در افغانستان - سید هادی خسروشاهی
- 500- از گفتار آیه الله ناصر مکارم شیرازی دام عزه

- 501- ماهنامه حبل الله، ش 25، 26 سی 1336، ص 31.
- 502- دیوان بلخی
- 503- به نقل از طلاب نجف جنابه‌اب احمدی و آقای خلیلی.
- 504- مجله حبل السما، ش 83، ص 50.
- 505- از سروده های خود شهید بلخی است.
- 506- یادواره علامه شهید بلخی، تیرماه 1368.
- 507- این مدرسه قدیمه در پایین خیابان قرار گرفته است و بیشتر مرکز طلاب افغانی است.
- 508- فریادهای جاویدان ص 161.
- 509- به نقل از طلاب محترم مشهد مقدس
- 510- پیام و جدال 24 تیر 1347 ش.
- 511- طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج اول، مقدمه، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- 512- شیخ الباحتین، عبدالرحیم محمد علی، ص 14، چاپ اول، 1390 ق، نجف، مطبعه النعمان.
- 513- شیخ الباحتین، ص 16 - 18.
- 514- طبقات اعلام الشیعه، ج اول، مقدمه.
- 515- تاریخ فرهنگ معاصر، (فصلنامه) سال 4، شماره 1 و 2، ص 303، (بهار و تابستان 1374 ش)، مقاله «زندگانی من» به قلم خود شیخ آقا بزرگ تهرانی.
- 516- همان مدرک پیشین.
- 517- همان، ص 303 و 304.
- 518- شیخ آقا بزرگ، استاد محمد رضا حکیمی، ص 4، چاپ اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- 519- تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره پیشین، ص 305.
- 520- طبقات اعلام الشیعه، ج اول (القرن الرابع)، مقدمه؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج اول ص 445؛ الذریعه، ج 20، مقدمه.
- 521- تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره پیشین، ص 305.
- 522- همان، ص 305، 308، 310.

523- شیخ آقا بزرگ، زندگانی این بزرگواران را در آثار خود نوشته است. بنگرید به: نقباء، ج 5، نسخه خطی؛ مصفی المقال، ص 193؛ نقباء، ج 5، نسخه خطی؛ نقباء ج 3، ص 962 - 965؛ الذریعه، ج 1، ص 83؛ مصفی المقال، ص 207؛ نقباء، ج 6، نسخه خطی؛ نیز هدیه الرازی، ص 157؛ نقباء ج 7 ص 2، ص 574 - 576؛ همان، ج 5، نسخه خطی؛ نیز هدیه الرازی، ص 145؛ نقباء، ج 1، ص 262؛ همان، ج 4، ص 87؛ همان ج 4، ص 1548؛ همان، ج 2، ص 740؛ ناگفته نماند که نوشته های شیخ درباره زندگانی اساتیدش به فارسی ترجمه شده و در کتاب «شیخ آقا بزرگ تهرانی، اقیانوس پژوهش» آمده است.

524- تاریخ و فرهنگ معاصر، سال 4، ش 1 و 2، ص 312 - 313.

525- همان، ص 313؛ نیز نقباء، ج 2، ص 777.

526- المسلسلات فی الاجازات، ج 2، ص 323؛ تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره پیشین، ص 314.

527- الهادی، سال 4، ش 4، ص 76، سال 1396؛ شیخ الباحثین، ص 22.

528- الشیخ آقا بزرگ الطهرانی فقید العلم و الادب، احمد عبدالله هیتی، ص 9، بغداد، 1390

ق.

529- المسلسلات، ج 2، ص 582؛ الهادی، سال 4، ش 4، ص 76؛ تاریخ فرهنگ معاصر، سال اول، ش اول، ص 37؛ نور علم، دوره چهارم، ش 2 (38) ص 38؛ مجله مشکوة، شماره 32، پاییز 1370، ص 78 کیهان فرهنگی، س 2، ش 2، ص 9؛ س 3 ش 7، ص 43؛ ش 11، ص 25 - 26، و ش 12، ص 6 - 10.

530- الذریعه، ج 1، مقدمه.

531- شیخ آقا بزرگ، ص 23 - 24، به نقل از شیخ الباحثین، ص 29 - 30.

532- شیخ آقا بزرگ، ص 23 - 24، به نقل از شیخ الباحثین، ص 29 - 30.

533- آینه پژوهش، سال 5، ش 5 - 6 (29 - 30) بهمین و اسفند 1373، ص 108.

534- شیخ آقا بزرگ، استاد محمد رضا حکیمی، ص 25.

535- تا قرن دوازدهم در یک دوره و با عنوان «طبقات اعلام الشیعه» و هم جداگانه و هر

یک به نام خود چاپ شده است.

536- میر حامد حسین، استاد محمد رضا حکیمی، ص 145، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، تهران، 1359 ش.

537- مجله نور علم، ش 38، ص 54.

- 538- همان، ص 52، نیز شیخ آقا بزرگ، ص 7 و 8 و...
- 539- شیخ الباحثین، ص 18؛ در مقدمه الذریعه، ج 20، ص د، به جای 24 سال، 27 سال نوشته شده است.
- 540- نقباء البشر، ج 4، ص 1614
- 541- همان، ص 1492.
- 542- همان، ص 1492.
- 543- الذریعه، ج 20، ص د
- 544- نقباء، ج 1، ص 94.
- 545- میر حامد حسین، استاد حکیمی، ص 145.
- 546- طبقات اعلام الشیعه، ج 1، مقدمه؛ مجله مشکوة، ش 32، ص 89؛ الذریعه، ج 24، ص 278؛ شیخ الباحثین، ص 45؛ مجله التوحید، سال 11، شماره 62، ص 70.
- 547- نور علم، شمار 38، ص 58.
- 548- شیخ الباحثین، ص 72 - 75؛ الشیخ آقا بزرگ الطهرانی فقیه العلم و الادب، (الحفل التایینی لوفاة الامام الحجّه)، همه صفحات این کتاب را ملاحظه فرمایید که گزارشی است از کنفرانسی که بمناسبت چهلم شیخ آقا بزرگ برگزار شد.
- 549- الذریعه فی التراث الاسلامی، علامه سید عبدالعزیز طباطبایی، ص 236.
- 550- استاد این سخن را ضمن مصاحبه ای که با صدا و سیما داشت فرمود.
- 551- حساس ترین فراز تاریخ، ص 139، به نقل از الغدیر، مقدمه، س ک.
- 552- ترجمه «الامام الحکیم» مصابح نجفی، ص 43 - 41.
- 553- ترجمه «الامام الحکیم» مصابح نجفی، ص 43 - 41.
- 554- همان کتاب، ص 52.
- 555- اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 9، ص 56.
- 556- اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 9، ص 56.
- 557- ترجمه الامام الحکیم، ص 55 - 53.
- 558- ترجمه الامام الحکیم، ص 55 - 53.
- 559- ترجمه الامام الحکیم، ص 55 - 53.
- 560- ترجمه الامام الحکیم، ص 55 - 53.
- 561- الشیعة و الحكومة القومية فی العراق، حسن العلوی، ص 73 - 67.

- 562- الشيعة و الحكومة القومية في العراق، حسن العلوى، ص 73 - 67.
- 563- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.
- 564- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.
- 565- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.
- 566- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.
- 567- ترجمه الامام الحكيم، ص 9 - 91.
- 568- السنوات الجمر، على المومن، ص 62.
- 569- ترجمه الامام الحكيم، ص 96.
- 570- همان كتاب، ص 48 - 45.
- 571- همان كتاب، ص 48 - 45.
- 572- سنوات الجمر، ص 44.
- 573- العراق بين الماضى و الحاضر و المستقبل، مؤسسة الدراسات الاسلامى، ص 547.
- 574- التحرك الاسلامى في العراق، محمد مهدى حكيم، ص 49 - 48.
- 575- مرحلة الامام الحكيم، نشره دارالحكمة، قم 27 ربيع الاول 1413.
- 576- ترجمه الامام الحكيم، ص 99 - 98.
- 577- التحرك الاسلامى في العراق، ص 58 - 57.
- 578- العراق بين الماضى و الحاضر و المستقبل، ص 542 - 540.
- 579- سنوات الجمر، ص 33 - 32.
- 580- التحرك الاسلامى في العراق، ص 41 - 35.
- 581- همان كتاب، ص 22 - 19.
- 582- الشيعة و الدولة القومية في العراق، ص 214.
- 583- التحرك الاسلامى في العراق، ص 60.
- 584- دماءالعلماء في طريق الجهاد، ص 51 - 50.
- 585- سنوات الجمر، ص 59.
- 586- التحرك الاسلامى في العراق، ص 64.
- 587- ترجمه الامام الحكيم، ص 125 - 110.
- 588- سنوات الجمر، ص 62 - 60.
- 589- سنوات الجمر، ص 62 - 60.

- 590- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 74 - 73.
- 591- سنوات الجمر، ص 74 - 68.
- 592- نور علم، نشریه جامعه مدرسین، دوره دوم، شماره 12، ص 72 - 71.
- 593- سنوات الجمر، ص 78 - 77.
- 594- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 79 - 78.
- 595- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 79 - 78.
- 596- سنوات الجمر، ص 92.
- 597- سنوات الجمر، ص 92.
- 598- همان كتاب، ص 426 - 422.
- 599- همان كتاب، ص 95 - 94.
- 600- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 89 - 86.
- 601- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 89 - 86.
- 602- التحريك الاسلامى فى العراق، ص 89 - 86.
- 603- سنوات الجمر، ص 100 - 98.
- 604- التحرك الاسلامى فى العراق، ص 98 - 95.
- 605- رحمة الامام الحكيم، ص 14 - 13.
- 606- ترجمه الامام الحكيم، ص 81 - 73.
- 607- نور علم، شماره 12 دوره دوم، ص 69 - 68.
- 608- الغدير، علامه امينى، ج 1، ص 156، ترجمه، مقدمه.
- 609- (ر.ك: همان، ج 2، ص 25؛ ترجمه ج 3، ص 43 - 44)
- 610- اعتقادات، شيخ صدوق، ص 110.
- 611- الغدير، ج 1، ص 154 ترجمه ؛ شهداء الفضيلة، علامه امينى، ص 7.
- 612- «شهداء الفيضيه» مقدمه، استاد دانشمند شيخ محمد خليل الزين عاملى، ص 4
- 613- انديشه اصلاحى در نهضتهاى اسلامى، محمد جواد صاحبى، ص 209 - 208.
- 614- مائده، 67.
- 615- مائده، 5.
- 616- معارج، 3 - 1.
- 617- مائده، 55.

- 618- حماسه غدیر، محمد رضا حکیمی، ص 480.
- 619- الغدیر، ج 1، ترجمه ص 16 و 17.
- 620- به نقل از استاد جواد محدثی از حضرت آیه الله مکارم شیرازی.
- 621- فریاد روزها، محمد رضا حکیمی، ص 24.
- 622- همان، ص 24، بنقل از نفس المهموم
- 623- مجله نور علم، شماره 50 - 51 تص 76.
- 624- روزنامه جمهوری اسلامی، 1371/11/28.
- 625- دهخدا، ذیل: حبیب الله؛ برای آشنایی با آثار او. ر.ک: الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، 4396/4 و 401 و 403؛ 218/8.
- 626- ر.ک: علماء معاصرین، ملا علی واعظ خیابانی، ص 139 - 143؛ معارف الرجال، محمد حرزالدین، ج 3، ص 310.
- 627- ترجمه، نفس المهموم، ص 2.
- 628- مجله نور علم، ش 50 - 51، ص 94.
- 629- روزنامه جمهوری اسلامی، 71/12/8؛ مجله نور علم ش 52 - 53، ص 195.
- 630- درباره زندگی ایشان، مراجعه شود به کیهان فرهنگی، ش 9، سال دوم.
- 631- ر.ک: کیهان فرهنگی، سال 1365 ش 3.
- 632- آثار محدث اموری در کیهان فرهنگی، آبان ماه 1364، معرفی شده است.
- 633- کیهان اندیشه، شماره 45، ص 82؛ چهره درخشان، دکتر قوامی واعظ، ص 30.
- 634- مجله نور علم، ش 50 - 51، ص 86 به بعد.
- 635- الامام الشاهرودی، سید احمد خمینی، ص 20 24
- 636- الامام الشاهرودی، سید احمد خمینی، ص 20 - 24
- 637- مصاحبه با حضرت آیه الله سید محمد شاهرودی، فرزند معظم له.
- 638- مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای اشرفی شاهرودی.
- 639- الامام الشاهرودی، ص 26 - 27.
- 640- مصاحبه با فرزند معظم له.
- 641- مصاحبه با فرزند معظم له.
- 642- الامام الشاهرودی، ص 29.
- 643- مصاحبه با فرزند معظم له.

- 644- الامام الشاهرودى، ص 29.
- 645- مصاحبه با فرزند معظم له.
- 646- الامام الشاهرودى، ص 31
- 647- مصاحبه با فرزند معظم له
- 648- الامام الشاهرودى، ص 31
- 649- همان كتاب، ص 31
- 650- مجله نور علم، دوره دوم، شماره 11، ص 70
- 651- مصاحبه با فرزند معظم له
- 652- مصاحبه با فرزند معظم له
- 653- مصاحبه با فرزند معظم له
- 654- مصاحبه با فرزند معظم له
- 655- مصاحبه با فرزند معظم له
- 656- مصاحبه با فرزند معظم له
- 657- مصاحبه با معظم له
- 658- مصاحبه با فرزند معظم له
- 659- مصاحبه با فرزند معظم له
- 660- مصاحبه با فرزند معظم له
- 661- مجله نور علم، ش 11، ص 74.
- 662- مصاحبه با فرزند معظم له
- 663- مصاحبه با فرزند معظم له
- 664- مجله نور علم، ص 72 - 74.
- 665- همان.
- 666- همان.
- 667- همان.
- 668- اسناد انقلاب اسلامى، مركز اسناد انقلاب اسلامى، ج 1، ص 61 - 63 و 101.
- 669- مصاحبه با فرزند معظم له
- 670- مصاحبه با حضرت حجة السلام و المسلمين اشرفى شاهرودى.
- 671- مصاحبه با فرزند معظم له

- 672- مصاحبه با فرزند معظم له
- 673- مصاحبه با فرزند معظم له
- 674- مجله نور علم، ص 77.
- 675- مجله نور علم، ص 77.
- 676- همان، ص 70 - 72.
- 677- مقدمه محاضرات فی الفقه الامامیه (زکوة)، سید فاضل حسینی، ج 1، ص 6.
- 678- میلان از آباد بخش اسکو در نزدیک شهرستان تبریز قرار دارد این روستا از پرجمعیت ترین و از جمله روستاهای آباد اسکوچای یادره اسکو می باشد.
- 679- سید حسین اولاد زیادی داشت که بزرگترین آن سید اسدالله در سلک علماء بود پس از سید اسدالله، علی اکبر فرزندش و پس از علی اکبر نیز سید مرتضی فرزند وی و بالاخره سید احمد فرزند سید مرتضی از بزرگان و دانشورانی بودند که نزدیک 3 قرن زعامت امور دینی را در منطقه آذربایجان عهده دار بودند.
- 680- مامقان از توابع شهرستان تبریز در طول تاریخ خاستگاه دانشوران فرزانه ای بوده است.
- 681- مکتب تفکیک، ویرنامه بنیاد تاریخ و فرهنگی معاصر، شماره 1، ص 208.
- 682- حیات آیه الله السید میلانی، خطی، عربی
- 683- مجله حزه، شماره 13، ص 20.
- 684- نور علم، ش 1، دوره سوم، ص 140.
- 685- حیاة سید الله میلانی، خطی، عربی
- 686- آقای سید علی میلانی (نوه ایشان) می گفت: آیه الله اراکی این خواب را برای پدرم آقا سید نورالدین میلانی تعریف می کرد و من نیز در آن مجلس حضور داشتم.
- 687- حیاة سید الله میلانی، خطی، عربی
- 688- حیاة سید الله میلانی، خطی، عربی
- 689- روزنامه رسالت، 29 شهریور 1373 (13 ربیع الثانی 1415)؛ جلوه آفتاب، ص 16.
- 690- حیاة سید الله میلانی، خطی، عربی، نور علم، دوره سوم، شماره 1.
- 691- لوحه فتوای مشهور علامه شلتوت به آستانه مقدسه رضوی تسلیم گردید.
- 692- اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص 32.
- 693- اسناد انقلاب اسلامی، ص 194.
- 694- آیه الله میلانی، مرجع بیدار، سعید عباس زاده، ص 133.

- 695- مجله یاد، ش 12.
- 696- مجله یاد، ش 12.
- 697- مجله پاسدار اسلام، ش 23.
- 698- مجله 15 خرداد، ش 4، حوزه، ش 82 - 81، ص 374.
- 699- حوزه، ش 82 - 81، ص 357.
- 700- روزنامه اطلاعات، ش 18880، آبان 68.
- 701- مجله پاسدار اسلام، ش 23.
- 702- مجله 15 خرداد، ش 4.
- 703- مجله یاد، ش 12، شهیدی دیگر از روحانیت، ص 249.
- 704- پاسدار اسلام، ش 23.
- 705- حوزه، ش 40.
- 706- صحیفه نور ج 22، ص 117.
- 707- شهیدی دیگر از روحانیت، ص 40، 55، 90، 95.
- 708- یادها و یادمان ها، ج 2، ص 258، 379.
- 709- مجله پاسدار اسلام، ش 23.
- 710- مجله 15 خرداد، ش 4.
- 711- همان.
- 712- خاطرات آیه الله پسندیده، ص 115.
- 713- مجله پاسدار اسلام، ش 18.
- 714- مجله یاد ش 12.
- 715- مجله 15 خرداد، ش 4.
- 716- نهضت روحانیون، علی دوانی، ج 6.
- 717- شهیدی دیگر از روحانیت، ص 233.
- 718- مجله مکتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 55.
- 719- لبنان به روایت امام موسی صدر، علی حجتی کرمانی، مقدمه.
- 720- هفته نامه بعثت، سال 12، ش 26، ص 4. در این مآخذ از سوی آیه الله آقای حاج سید موسی زنجانی به این مطلب به طور مختصر و مفید اشاره شده است. برای آشنایی و تحقیق

بیشتر در این مورد به کتابهای تکمله امل الاصل، سید حسن صدر، ص 104 و مستدرک الوسائل، حاجی نوری، ج 3، ص 397 رجوع شود.

721- این کتاب اثر شهید ثانی (زین الدین جبعی عاملی) در شرح کتاب «اللمعة دمشقیه» شهید اول (محمد بن جمال الدین مکی عاملی) می باشد که حاوی یک دوره کامل فقه استدلالی است.

722- به نقل از آیه الله سید محمد علی ابطحی اصفهانی. این شخصیت یکی از اندیشمندان معروف در حوزه علمیه قم و نجف به شمار می رود که در نجف اشرف با سید موسی صدر معاشرت علمی و تحقیقی داشته است و هم اکنون نیز در حوزه علمیه قم مشغول تدریس درس خارج فقه، اصول و... است.

723- لبنان به روایت امام موسی صدر، مقدمه، ص 16.

724- همان.

725- همان.

726- مجله نور علم، دوره چهارم، ش 11 مسلسل 47، ص 64.

727- سه تن از بزرگان معروف حوزه تاءکید داشتند که ایشان قبل از آنکه به نجف مشرف شود در حوزه علمیه قم به حد اعلائی از اجتهاد رسیده و در مسائل مختلف فقهی و اصولی صاحب نظر بود. ر.ک: هفته نامه بعثت، سال دوازدهم، ش 26، دوشنبه، 18 / 6 / 1370.

728- عدد این افراد از سه نفر تجاوز نمی کرد آنها عبارت بودند از: آقایان حجج اسلام مرحوم محمدی گلپایگانی برای اعزام به هامبورگ (آلمان)، آقای حاج مهدی حائری یزدی برای واشنگتن (پایتخت آمریکا) و سید موسی صدر برای کشور ایتالیا، که اعزام اخیر انجام نگرفت. بعد از محمدی گلپایگانی هم آقایان، مرحوم شیخ محمد محقق لاهیجانی و شهید دکتر بهشتی به ترتیب به کشور آلمان اعزام شدند و منشاء خدمات درخشان گردیدند. ر.ک: زندگانی آیه الله بروجردی، علی دوانی، ص 252 و 298.

729- به نقل از نشریه ستاد پیگیری فرمایشات مقام معظم رهبری، ص 8. این اولین حرکت اصلاحی نبود که در حوزه انجام می گرفت بلکه پیش از آن نیز به وسیله بزرگانی دیگر مانند امام خمینی (ره)، آیه الله سید احمد زنجانی و حاج شیخ مرتضی حائری و افرادی دیگر به این کار اقدام شده و به نتیجه ای نرسیده بود.

730- مکتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 53.

731- همان.

- 732- سالنامه گفتار ماه، سال دوم، ص 37. این سخنرانی گزارشی است که در حضور اندیشمندانی مانند شهید مطهری، دکتر بهشتی و... در تاریخ 1340/7/7 ایراد شده است.
- 733- برخی در کتابهای خود مؤسس این جمعیت را آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین ذکر کرده اند که اگر هم چنین باشد، در زمان آن مرحوم این گونه فعال و گسترده نبوده است.
- 734- لبنان، شهید چمران، ص 71.
- 735- همان.
- 736- مجله مکتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 54.
- 737- همان.
- 738- همان.
- 739- مطابق با 16 مه 1967 م / 1346 ش.
- 740- برابر با 1348 ش و 1389 م.
- 741- این مجلس علاوه بر دو هیئت شرعی و اجرایی، دارای هیئت رؤسا و مرکب از دوازده کمیته فعال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... می باشد که هر کدام با فعالیت‌های مختلفی در داخل و خارج کشور، خدمات شایان توجهی از خود نشان می دهند که شرح همه آنها از عهده این دفتر خارج است.
- 742- لبنان، ص 89، با اندکی تغییر و تلخیص.
- 743- همان طوری که گذشت مجلس اعلای شیعیان در سال 1348 ش. شروع به فعالیت کرد و سازمان جنبش محرومان در سال 1352 تاسیس گردید.
- 744- کلمه «امل» از حروف اول سه کلمه «افواج - مقاومت - لبنان» گرفته شده و به معنای «آرزو» است. آروز برای تحقق رسالت اسلامی و حکومت مهدی (عج).
- 745- مجله سروش، ش 161، ص 34.
- 746- هفته نامه بعثت، سال دوازدهم، ش 26، ص 7، قسمتی از سخنان وی خطاب به مردم بعلبک.
- 747- به نقل از آیه الله سید محمد علی موحد ابطحی.
- 748- لبنان، ص 316.
- 749- روزنامه جمهوری اسلامی، 1368/6/11، ص 11 لازم است یادآوری شود که این اولین مقاله و مصاحبه امام موسی صدر نبود که در آن به افشای جنایتهای رژیم می پرداخت و از

امام خمینی به عنوان یک رهبر بزرگ یاد می‌کرد. بلکه پیش از این هم با مناسبت‌های مختلف حملات شدیدی را علیه رژیم شاهنشاهی ایران انجام داده بود.

750- برابر با سوم شهریور 1357 ش؛ و 25 اوت 1978 م.

751- سرهنگ قذافی دارای یک سری اندیشه‌های خرافی و غیر معقولی است؛ از جمله: سنت پیامبر و چیزهای دیگر شریعت را بشدت رد می‌کند و مذاهب شیعه و سنی را قبول ندارد و تنها قرآن را می‌پذیرد و برای آن تفسیرات خاصی قائل است و به موجب روحیه برتری طلبی، همواره خود را تنها جانشین خدا در روی زمین و «امیر المؤمنین» تمام مسلمانان جهان می‌انگارد. او در کتاب خود به نام «کتاب سبز» این عقاید پوشالی را ابراز داشته است. (نقل از کتاب لبنان، ص 396.)

752- مکتب اسلام، سال نوزدهم، ش 6، ص 56. این در حالی است که برابر گزارش رسمی دولت لیبی، هیچ ملاقاتی میان قذافی و امام موسی صدر صورت نگرفت! که خود جای تاءمل دارد.

753- لبنان، ص 386 و 389.

754- همان.

755- همان، ص 402 صحیفه نور، ج 1، ص 232.

756- صحیفه نور، ج 2، ص 110.

757- لمعاتی از شیخ شهید، ص 8.

758- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 1، ص 9.

759- علل گرایش به مادیگرایی، ص 8-10.

760- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 1، ص 9.

761- مطهری، مطهر اندیشه‌ها، ج 1، ص 138.

762- علل گرایش به مادیگرایی، ص 10-11.

763- ر.ک: سیری در نهج البلاغه، ص 10-12.

764- علل گرایش به مادیگرایی، ص 11.

765- یادنامه استاد شهید مطهری، ج 1، ص 172.

766- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 1 - ص 9.

767- مطهری، مطهر اندیشه، ج 1، ص 32.

768- یادنامه استاد شهید مطهری، ج 1، ص 172.

- 769- علل گرایش، به مادیگری، ص 11.
- 770- ر.ک: یادواره استاد شهید مطهری، ص 31؛ یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج 1، ص 172.
- 771- یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، ج 1، ص 339 و 340.
- 772- یادواره استاد شهید مرتضی مطهری، ص 32.
- 773- مطهری، مطهر اندیشه ها، ج 2، ص 667.
- 774- مجموعه آثار شهید مطهری، ج 1، ص 56.
- 775- سیری در زندگانی استاد مطهری، ص 11.
- 776- مجموعه آثار شهید مطهری، ج 1، ص 65.
- 777- مطهری، مطهر اندیشه ها، ج 1، ص 303 و 304 ج 2 ص 834 .840 .868 .882 و 884.
- 778- ر.ک: عدل الهی، ص 8 - 10.
- 779- همان.
- 780- یادنامه استاد شهید مطهری، ج 1، ص 541.
- 781- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 1، ص 10 و سیری در زندگانی استاد مطهری، ص 98 و 114.
- 782- سرگذشت ویژه...، ج 1، ص 131 و 132.
- 783- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج 1، ص یازده و یاد نامه استاد مطهری، ج 1 ص 542 - 552.
- 784- جلوه های معلمی استاد، ص 101.
- 785- مطهری، مطهر اندیشه ها، ج 2، ص 656.
- 786- همان.
- 787- سیری در زندگانی استاد مطهری، ص 22 و 23.
- 788- مطهری، مطهر اندیشه ها، ج 2، ص 656.
- 789- جلوه های معلمی استاد، ص 183 و 184.
- 790- مطهری، مطهر اندیشه ها، ج 2، ص 67.
- 791- یادنامه آیه الله طالقانی، بنیاد فرهنگی آیه الله طالقانی، ص 7.
- 792- همان.

- 793- مجله حوزه، دفتر تبلیغات اسلامی، شماره 16، ص 12.
- 794- ر.ک: مجله سروش، سازمان صدا و سیما، شماره 66، ص 87.
- 795- یادنامه آیه الله طالقانی، ص 9.
- 796- همان، ص 11.
- 797- مجله پیام انقلاب، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره 16، ص 24.
- 798- مجله سروش، شماره 67، ص 25 و 26.
- 799- یادنامه آیه الله طالقانی، ص 14.
- 800- نهضت بیدارگری در جهان اسلام، آ. مراد، حامد انگار ن. برک و عزیز احمد، ترجمه محمد مهدی جعفری، ص 151.
- 801- ر.ک: از آزادی تا شهادت، انتشارات ابوذر، ص 170؛ یادنامه آیه الله طالقانی، ص 179.
- 802- ر.ک: مجله جهاد، جهاد سازندگی، شماره 56، ص 11؛ شماره 16، ص 16.
- 803- ر.ک: مجله سروش، شماره 66، ص 69.
- 804- ر.ک: همان مدرک، ص 71 و 72.
- 805- ر.ک: همان مدرک، ص 72.
- 806- ر.ک: مجله پیام انقلاب، شماره 40، مجله اعتصام، سازمان تبلیغات اسلامی، شماره 5، ص 29؛ از آزادی تا شهادت، ص 246.
- 807- مجله سروش، شماره 66، ص 75.
- 808- نهضت روحانیون ایران، علی دورانی، ج 2، ص 193.
- 809- صحیفه نور، ج 9، ص 81.
- 810- مصاحبه با آیه الله دکتر بهشتی، ویژه نامه شهیدان روزنامه جمهوری اسلامی، 27 آذر 1359 - ص 12.
- 811- افکار استاد شهید دکتر محمد فتح، جمعی از نویسندگان، ص 10-9.
- 812- فراهایی از زندگی شهید دکتر مفتاح، ص 5.
- 813- مجله اعتصام، شماره 32، ص 261.
- 814- فراهایی از زندگی شهید دکتر مفتاح، ص 5-6.
- 815- آیات اصول اعتقادی قرآن، شهید مفتاح، ص 55.
- 816- افکار شهید مفتاح، ص 9.

- 817- ویژه نامه شهیدان روزنامه جمهوری اسلامی، 27 آذر 1359.
- 818- ویژگیهای زعامت و رهبری، دکتر مفتاح، ص 36.
- 819- برگرفته از سخنرانی شهید مفتاح در دوران طاغوت تحت عنوان «ایجاد وحدت در امت اسلام»، پیام انقلاب شماره 177.
- 820- اقتباس از کتاب ویژگیهای زعامت و رهبری، ص 70 - 65.
- 821- خاندان آل عبدالوهاب (خطی).
- 822- منصب شیخ الاسلامی از مهم ترین مسئولیتهائی بود که از طرف سلاطین اسلام به یکی از علمای بزرگ و مجتهدین عالی رتبه برای رسیدگی به امور مهم کشوری واگذار می شد. شیخ الاسلام در اکثر وظایف با منصب قضا شرکت داشت و بلکه می توان گفت مانند قاضی القضاات (عالی ترین مقام قضایی کشور) بوده و بر حسب اختلاف زمان دایره فعالیتش محدود و یا توسعه یافته است. این پست و مقام در عهد پادشاهان عثمانی در ترکیه و سلاطین «آق قویونلو» در ایران اهمیت زیادی داشته است. قاضی طباطبائی قله شجاعت و ایثار، محمد ابراهیم نژاد، ص 22.
- 823- نسبت ایشان با 33 واسطه به حسن مثنی فرزند بزرگوار امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد.
- 824- بزرگ خاندان طباطبائی، در سال 1258 ق. در تبریز متولد شد. وی علوم عربی را در زادگاه خود به پایان رساند، سپس برای ادامه تحصیل راهی نجف شد و طی 5 سال اقامت در آنجا، از محضر اساتید بزرگ، رشتی - فاضل شریبانی - مامقانی و... استفاده برد و در سال 1314 به تبریز مراجعت کرد و بعد از 4 سال بار دیگر به حوزه نجف مراجعه نمود و از آیات عظام: سید محمد کاظم یزدی - شیخ الشریعه اصفهانی و سید محمد باقر اصطهباناتی و حاج آقا رضا همدانی بهره برد. حاج میرزا باقر سال 1324 جهت ترویج شعائر اسلامی و نشر احکام الهی به وطن خود بازگشت و در ماه رجب 1366 ق. دار فانی را وداع گفت، بیکر آن عالم ربانی بعد از تشییع با شکوه به شهر مقدس قم انتقال داده شد و در آن دیار ابرار مدفون گردید. اعیان الشیعه، محسن امین عاملی، ج 3، ص 532.
- 825- مختصری از زندگانی پرافتخار علامه محمد علی قاضی، محمد عاصفی، چاپ شفق تبریز، ص 10.
- 826- آیه الله قاضی از بیست نفر از مراجع بزرگ به اخذ درجه اجتهاد یا اجازه روایت نایل شده اند که خودشان اسامی آنان را در مقدمه کتاب «اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه» آورده اند.

- 827- الفردوس الاعلی پاورقی ص 64.
- 828- قاضی طباطبائی قله شجاعت و ایثار، ص 72 و 73.
- 829- قاضی طباطبائی قله شجاعت و ایثار، ص 75.
- 830- تحقیق درباره اربعین ص 416، نظیر این جریان در دمشق اتفاق افتاده بود.
- 831- گنجینه دانشمندان ج 3 ص 323.
- 832- روزنامه رسالت شماره 1394 ص 4.
- 833- در کتاب قاضی طباطبائی قله شجاعت و ایثار و اشتباهات عید فطر نوشته شده است که بدین وسیله تصحیح می گردد. (مؤلف).
- 834- قاضی طباطبائی قله شجاعت و ایثار ص 31 - 129.
- 835- مباحث الاصول، سید کاظم حسینی حائری، چاپ 1407، قم، مقدمه، ص 33.
- 836- شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، مصطفی قلیزاده، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ 1372، ص 17 - 18.
- 837- همان. ص 23.
- 838- همان. ص 24.
- 839- مباحث الاصول، مقدمه، ص 42.
- 840- شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، ص 29.
- 841- مباحث الاصول، مقدمه، ص 44.
- 842- همان. ص 52.
- 843- از مهم ترین کتب اصول فقه شیعی، تالیف آخوند خراسانی، که محور تدریس اصول فقه در سطوح عالی حوزه های علمیه است.
- 844- کتابی فقهی و بسیار مهم، تالیف مرحوم آیه الله سید محمد کاظم طباطبائی یزدی.
- 845- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: مباحث الاصول، ص 79 - 83؛ شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، ص 33 - 34؛ گفتگویی با حجة الاسلام سید محمد باقر مهری، چاپ 1361 شمسی، ص 20.
- 846- مباحث الاصول، ص 88.
- 847- همان، ص 88 - 89؛ گفتگویی با سید محمد باقر مهری، ص 35؛ شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، ص 53 - 58.
- 848- التحرک الاسلامی فی العراق، شهید سید محمد مهدی حکیم، ص 21.

- 849- همان، ص 60.
- 850- مشتاقان می توانند برای آشنایی بیشتر به متن کتاب، چاپ شانزدهم، بیروت، 1403 ق. یا به ترجمه آن (اقتصاد ما) جلد اول به قلم آقای محمد کاظم موسوی، و جلد دوم به قلم آقای عبدالعلی سیهیدی، مراجعه نمایند.
- 851- شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، ص 39.
- 852- همان. ص 61.
- 853- مباحث الاصول، ص 105 - 107.
- 854- همان. ص 107 - 109.
- 855- گفتگویی با سید محمد باقر مهری، ص 95.
- 856- شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، ص 89 - 94.
- 857- همان، ص 102.
- 858- المدرسه القرآنیه، شهید صدر، ص 239. مجموع آن چهارده جلسه درس تفسیر قرآن در کتاب «المدرسه القرآنیه» تدوین شده است.
- 859- شهید صدر بر بلندای اندیشه و جهاد، ص 20.
- 860- همان، ص 109 - 122.
- 861- همان، ص 125.
- 862- همان، ص 128 - 135.
- 863- همان، ص 141.
- 864- همان، ص 144.
- 865- صحیفه نور، ج 12، ص 57.
- 866- «پدر بزرگ شهید بهشتی خواب دیده بودند که از دخترشان فرزندی به وجود می آید که عام المنفعه می شود.» روزنامه جمهوری اسلامی، ص 15، 10 تیر 1371
- 867- یادنامه شهید مظلومه، سید فرید قاسمی، ص 17.
- 868- همان، ص 45.
- 869- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 4362، ص 12.
- 870- او به تنها یک ملت بود، واحد فرهنگی بنیاد شهید، دفتر اول، ص 43.
- 871- همان، 18 تیر 1363.
- 872- صحیفه نور، ج 11، ص 279.

- 873- ر.ک: روزنامه جمهوری اسلامی، 5 تیر 1363؛ 7 تیر 1369؛ 1 تیر 1372.
- 874- مجله مرزداران، سال دوم، ش 22.
- 875- ر.ک: همان، ص 14
- 876- همان، ص 13
- 877- همان.
- 878- همان، ص 15.
- 879- شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر، علی ربانی، ج 1.
- 880- شهید مدنی جلوه اخلاص، سعید عباس زاده، ص 25.
- 881- جزئیات ماجرای برخورد ایشان با بهائیان زادگاه خود در کتاب شهید مدنی جلوه اخلاص (از مجموعه دیدار با ابرار) به تفصیل آمده است.
- 882- یادواره شهید محراب آیه الله مدنی، خاطرات آقای بروجردی داماد ایشان.
- 883- مجله عروة الوثقی (نشریه حزب جمهوری اسلامی ایران)، ش 82 و
- 884- روزنامه جمهوری اسلامی، 61/6/18؛ یادواره شهید محراب آیه الله مدنی، خاطرات آقای بروجردی.
- 885- روزنامه جمهوری اسلامی، 70/6/20.
- 886- صحیفه نور، ج 1، ص 4.
- 887- مجله عروة الوثقی، ش 82.
- 888- روزنامه جمهوری اسلامی، 61/6/18.
- 889- شهید مدنی در حرم حضرت معصوم در قم به خاک سپرده شد.
- 890- صحیفه نور، ج 15.
- 891- روزنامه کیهان، 68/6/20؛ مجله عروة الوثقی، ش 82.
- 892- جلوه اخلاص، سعید عباس زاده، ص 59.
- 893- پرواز روح، سید حسن ابطحی، ص 172.
- 894- ملاقات با امام زمان، سید حسن ابطحی، ص 41.
- 895- سید جواد هاشمی نژاد به نقل از یکی از اهالی بهشهر.
- 896- فراگیری اخلاق و زندگی، ص 18.
- 897- ویژه نامه جوانمرد فاضل، ص 7.
- 898- فراگیری اخلاق و زندگی، ص 13.

- 899- ویرنامه جوانمرد فاضل، ص 9.
- 900- فراگیری اخلاق و زندگی، ص 7.
- 901- در گفتگو با سید جواد هاشمی نژاد.
- 902- ویرنامه جوانمرد فاضل، ص 11.
- 903- سید احمد هاشمی نژاد به نقل از ناقل.
- 904- روزنامه جمهوری اسلامی، 1360/7/8.
- 905- مقام شهید، ص 21.
- 906- یادنامه علامه طباطبایی، به قلم جمعی از فضلاء و دانشمندان از شاگردان علامه، ص 53.
- 907- شیخ بهایی (رضوان .. علیه).
- 908- سوره کهف، آیه 44.
- 909- یادنامه علامه طباطبایی، ص 142.
- 910- مهرتابان، علامه تهرانی، ص 28.
- 911- ر.ک: احیاء تفکر اسلامی، استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری.
- 912- یادنامه علامه طباطبایی، ص 191 - 212.
- 913- همان، از آیت ابراهیم الله امینی، ص 131 و 132.
- 914- مجله پیام انقلاب، 1363/8/19، از استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری.
- 915- یادنامه علامه طباطبایی، از استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص 137.
- 916- مهرتابان، ص 56.
- 917- یادنامه علامه طباطبایی، از آیت ابراهیم امینی، ص 122 - 124 و 128.
- 918- یادها و یادگارها، آیه الله جوادی آملی، ص 58 و 59.
- 919- همان، ص 59.
- 920- روزنامه جمهوری اسلامی، 1364/7/23.
- 921- یادها و یادگارها، ص 83 - 84.
- 922- همان، از آیه الله جوادی آملی، ص 61.
- 923- همان، از نجمة السادات طباطبایی، ص 40 - 51.
- 924- روزنامه جمهوری اسلامی، 1369/2/16، از حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی؛ یادها و یادگارها، از آیه الله جوادی آملی، ص 73.

- 925- یادها و یادگارها، از آیه الله امینی، ص 89.
- 926- همان، از نجمة السادات طباطبایی، ص 52، 53.
- 927- یادنامه علامه طباطبایی، ص 1 - 7
- 928- این سلسه را شهید دستغیب در پایان کتاب «قلب سلیم» آورده است.
- 929- دانشمندان و سخن سرایان فارس، محمد حسین آدمیت، ج 2، ص 529 - 537.
- 930- پیام انقلاب، ش 99، ص 16 و 54، مصاحبه با آیه الله، دستغیب.
- 931- اعتصام، ش 8، ص 66، روزنامه جمهوری اسلامی، 1369/9/20، ص 2 روزنامه جمهوری اسلامی، 1370/9/20، ص 10.
- 932- مجله اعتصام، ش 8، ص 66، مصاحبه با حجة الاسلام سید محمد هاشم دستغیب فرزند شهید دستغیب.
- 933- حاج عباسعلی شاهچراغیان معروف به حاج مؤمن از بندگان صالح خدا و از اولیاءالله بود. عبدالصالحی که از تحصیلات علوم ظاهری چیزی نیندوخته بود اما دفینه هایی از علوم باطنی در سینه داشت مکرر به خدمت امام عصر رسیده بود و با آن حضرت ارتباط داشت آن نیکمرد از دوستان صمیمی و دیرینه آیه الله دستغیب بود.
- 934- داستانهای شگفت، شهید دستغیب، داستان 35 و معادشناسی، حسینی تهرانی، ج 1، ص 95 - 99 و نامه حاج آقا معین شیرازی مندرج در روزنامه 20 آذرماه 1362 جمهوری اسلامی با اندک تصرف و تلخیص.
- 935- یادداشتهای جناب آقای سودبخش (موجود در نزد مؤلف)
- 936- یادواره شهید دستغیب، سید محد هاشم دستغیب، ص 12.
- 937- داستانهای شگفت، شهید دستغیب، داستان 33 - 36 و غیر آن.
- 938- مجله زن روز، ش 895، مصاحبه با خانم مائده دستغیب
- 939- همان.
- 940- همان.
- 941- همان.
- 942- همان.
- 943- یادواره شهید دستغیب، سید هاشم دستغیب، ص 22 - 23.
- 944- همان، ص 25 - 26.
- 945- یادداشتهای جناب آقای سودبخش از یاران دیرین شهید دستغیب، ص 5 و 6.

- 946- همان، ص 9 - 20.
- 947- یادداشتهای حاج محمد سود بخش؛ اسناد ساواک درباره انقلاب و حرکت‌های انقلابی در شیراز (موجود در نزد نگارنده) و کتابهای تاریخ انقلاب اسلامی.
- 948- اسناد ساواک درباره شهید دستغیب (موجود در نزد نگارنده)
- 949- صحیفه نور، بیانات حضرت امام خمینی، ج 8، ص 222.
- 950- اسناد ساواک.
- 951- به علت پرهیز از طولانی شدن مقاله از آوردن منابع پرهیز شد. منابع همه گفته‌های این مقاله در کتاب شهید صدوقی «صداقت محراب» از مجموعه دیدار با ابرار آمده است.
- 952- مجله پاسدار اسلام، شماره 27، ص 54.
- 953- پاسدار اسلام، شماره 27.
- 954- صحیفه نور، ج 14، ص 149.
- 955- روزنامه جمهوری اسلامی، 60/1/24
- 956- صحیفه نور، ج 16، ص 66.
- 957- پاسداران اسلام، مهدی مشایخی، ص 46
- 958- همان، ص 50.
- 959- اقتباس از مجله پیام انقلاب، ش 70، آبان 1361 ش.
- 960- پاسداران اسلام، ص 70.
- 961- محراب خونین باختران، ص 68.
- 962- پاسداران اسلام، ص 71.
- 963- در این باره، داستانهایی در متن کتاب آمده است که طالبان می‌توانند به آن مراجعه کنند.
- 964- مجله پیام انقلاب، شماره 70.
- 965- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 1558، 23 مهر 1363.
- 966- مجله پیام انقلاب، شماره 7، آبان 1361.
- 967- سوره حجرات آیه 10
- 968- سوره آل عمران، آیه 103.
- 969- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 983، 1361/7/29.
- 970- کیهان، شماره 14307، 1370/7/22.

- 971- پاسداران اسلام، ص 52.
- 972- پاسداران اسلام، ص 71.
- 973- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 983، 29 1361/7/29
- 974-
- شهدت بر تیر معراج عشق است
- گهش پروازی از جبریل برتر استاد شهریار
- 975- صحیفه نور، ج؟، ص؟؛ روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 978، 61/7/24
- 976- روزنامه جمهوری اسلامی، ش 1557، 1363/7/22
- 977- ارقام مربوط به سال 1372 ش. است.
- 978- تمامی مطالب برگرفته از کتاب «شهاب شریعت، درنگی در زندگی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی» نوشته علی رفیعی (علامه دشتی) است.
- 979- این امامزاده در روستای افوشته شهرستان نظنز واقع شده است. 980- مجله پیام انقلاب، شماره 125، ص 19.
- 981- مجله حضور، شماره 5 و 6 تابستان 1371، ص 37 و 38 - روزنامه کیهان هوایی، شماره 835، 1368/4/14 - الاجازه الکبیره سید شهاب الدین نجفی مرعشی، ص 149.
- 982- مجله حوزه، شماره 9، ص 150، روزنامه رسالت، شماره 2577، 1376/9/10.
- 983- روزنامه رسالت، شماره 2577، 1376/9/10.
- 984- مجله پیام انقلاب، شماره 125.
- 985- روزنامه رسالت، 1373/9/10
- 986- مجله حوزه، شماره 12
- 987- مجله پیام انقلاب، شماره 126.
- 988- روزنامه جمهوری اسلامی، 1368/7/20.
- 989- تاریخ تولد محقق شوشتری به نوشته نقباء البشر، ج 1، ص 265، سال 1321 ق. ولی بنا به گفته خود محقق در مصاحبه با کیهان فرهنگی، سال دوم، شماره اول، ص 5، در سال 1320 ق.
- 990- کیهان فرهنگی، سال 2، شماره 1، ص 6 و 11
- 991- بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، محقق شوشتری، ج 1، ص 13، (مقدمه)
- 992- قاموس الرجال، ج اول، ص 5 و 6، (مقدمه چاپ جدید).
- 993- کیهان فرهنگی، سال 2، شماره 1 ص 5.

994- قاموس الرجال، ج 1، ص 6.

995- ماهنامه وحید، سال 3، شماره 3، ص 186 - 184 (اسفند 1344).

996- میان محقق شوشتری (زه) و استاد عرفانیان (دام ظلّه) مکاتبات و نامه های بسیاری مکاتبه می شد که احتمال دارد نزدیک به پنجاه نامه رقم زده شود. استاد عرفانیان لطف فرموده و بیش از بیست نامه برگزیده را که به دستخط مرحوم محقق شوشتری است در اختیار نویسنده قرار دادند که آکنده از مطالبی مفید و... هست و هر کدام برگ سبزی از تاریخ فرهنگ معاصر محسوب می شود. سوگمندان این نامه های گرانبها پس از حروفچینی کتاب «محقق شوشتری، قاموس پژوهش» به دست نویسنده رسید و...!

997- این بخش را از آقای فرهنگ که سالها در خدمت و ملازم علام شوشتری بود سود بردیم، در ضمن همین مکالمه تلفنی که در تاریخ 76/1/19 ش با ایشان داشتیم ایشان گفت اینک دو کتابخانه و چندین مؤسسه فرهنگی و مذهبی به نام علامه شوشتری در شهر شوشتر دایر است یکی از آنها «کتابخانه آستان قدس رضوی، اهدایی حاج شیخ شوشتری» و دیگری کتابخانه علامه شوشتری است.

998- برای تفصیل و آگاهی بیشتر از این شجره طیبه، رجوع کنید به کتاب «الشجرة الطيبة»

ج 2، ص 90 خلخالی، چاپ قم، 1416.

999- نباء البشر، القسم الثاني من الجزء الاول، ص 640، شیخ آقا بزرگ طهرانی.

1000- «خامنه» (زادگاه سید حسین خامنه ای) یکی از شهرهای شهرستان شبستر است، تقریباً در هفتاد کیلومتری شمال غرب تبریز واقع شده، 6 کیلومتر از شبستر فاصله دارد، ارتفاع آن از سطح دریا 1380 متر است. رشته کوه «میشو داغ» در شمال و دریاچه ارومیه در جنوب آن قرار دارد. شخصیتهایی بزرگ همچون سید حسین خامنه ای، شیخ محمد خیابانی و «میرزا جعفر خامنه ای» در خامنه به دنیا آمده و رشد کرده اند و از شخصیتهای معروف تاریخ هستند.

1001- با استفاده از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با علما و روحانیون تبریز در مرداد

ماه 1372؛ ر.ک مجله «مسجد» شهریور 1372.

1002- این مطلب مهم را در جایی ندیده و نخوانده ام و شاید هیچکس هم ننوشته است. اما

خلف صالح او رهبر معظم انقلاب، این راز ارجمند جد بزرگوارش را در تاریخ 1372/5/5 در تبریز برای همگان بویژه به جمعیت عظیم استقبال کننده که نگارنده هم مثل یک قطره در بین آن امواج خروشان بود، چنین گفتند: «...عالم بزرگ آن روز تبریز که جد ماست، پدر بزرگ من،

مرحوم حاج سید حسین خامنه ای؛ که مردم به خانه این عالم می رفتند و درباره قضایای مشروطیت از او سوال می کردند و او مردم را تشویق می کرد».

1003- ر.ک: «شیخ محمد خیابانی خروش حماسه ها» از این قلم، ص 41 - 42.

1004- نقباء البشر، ص 641.

1005- گنجینه دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، ج 7، ص 128. چاپ 1354. شایان ذکر است که در مقدمه استاد آیه الله سبحانی بر منتخب دیوان شیخ عبدالصمد خامنه ای، تاریخ ولادت مرحوم سید جواد خامنه ای، سال 1312 ق. ذکر شده است.

1006- گنجینه دانشمندان، ج 7، ص 128.

1007- عروس این بانوی با فضیلت یعنی همسر مقام معظم رهبری می گوید: «سالهاست که ما اشیای تجملاتی را به خانه مان راه نداده ایم، زیبایی خوب است، اما نباید خودمان را درگیر زندگی تجملاتی بکنیم. ما در خانه مان دکوراسیون به معنای تداول آن، فرشها و پرده های قیمتی، مبلمان و... نداریم. سالها پیش خودمان را از این چیزها رها کرده ایم. والدین آقای خامنه ای در این رابطه سرمشق ما بوده اند و مادر ایشان چنین تجملاتی را مورد انتقاد قرار می دادند...» ر.ک: نشریه «ری» شماره 76، دوشنبه 24 بهمن 1373، به نقل از «فرهنگ آفرینش».

1008- مجله شاهد، در 60/8/15، شماره 22.

1009- روزنامه جمهوری اسلامی، 60/7/14.

1010- روزنامه کیهان، 64/5/16.

1011- مجله شاهد، در 60/8/15، شماره 12.

1012- همان منبع.

1013- روزنامه جمهوری اسلامی، 64/5/20.

1014- مجله شاهد، شماره 12.

1015- همان.

1016- همان.

1017- شاهد، شماره 12.

1018- خورشید تابان انقلاب اسلامی و سرچشمه زلال تواضع، ص. 4.

1019- همان، ص 6 و 7.

1020- همان، ص 8.

1021- روزنامه اطلاعات، 1373/10/17؛ مجله شاهد، شماره 12.

- 1022- روزنامه اطلاعات، 1373/10/17؛ روزنامه کیهان، 64/5/16.
- 1023- حکایت شیرین و حالت انتقال از قم به مشهد را از زبان رهبر انقلاب در کتاب «خاطرات و حکایتها» ج 1، ص 27 و 30، به نقل از جزوه درس اخلاق، از انتشارات نمایندگی ولی فقیه در سپاه ولی امر، بخوانید.
- 1024- شاهد، شماره 12.
- 1025- مجله سروش، 60/7/11، شماره 115.
- 1026- خورشید تابان انقلاب، ص 10 و 11.
- 1027- همان.
- 1028- خاطرات و حکایتها، ص 21 - 23، ج اول.
- 1029- خورشید تابان انقلاب، ص 15.
- 1030- خورشید تابان انقلاب، ص 17 - 18.
- 1031- مجله سروش، 1360/7/11، شماره 115.
- 1032- روزنامه اطلاعات، شماره 30387، مورخ 1373/10/17
- 1033- کتاب آینده در قلمرو اسلام، یادداشت چاپ هفتم.
- 1034- روزنامه اطلاعات 1373/10/17، شماره 20387.
- 1035- همان ؛ و مرحله اعتصام، شماره 30، مهرماه 1363.
- 1036- روزنامه اطلاعات، 73/10/17.
- 1037- همان ؛ و مجله اعتصام، شماره 30.
- 1038- همان منبع.
- 1039- همان.
- 1040- به تقابل نخستین رئیس جمهور ناشایست و خائن به اسلام و انقلاب و مردم یعنی ابوالحسن بنی صدر که در سال 1360 به خاطر خیانت به اسلام و انقلاب و مردم و خدمت به بیگانگان، توسط امام و مردم و مجلس شورای اسلامی، معزول گردید و در اوج فضاحت و رسوایی به فرانسه گریخت!
- 1041- برای آگاهی از خدمات و حوادث دوران هشت ساله ریاست جمهوری رهبر انقلاب، به کتاب «چهار سال به مردم» (چهار سال اول و دوم) مراجعه کنید.

فهرست مطالب

2	میرزا جواد آقاملکی
2	میلاذ میرزا
3	شیرین جرعه های معرفت
4	چلچراغ بیداری
5	تدریس و تهذیب در قم
6	شاگردان درس اخلاق
6	1. امام خمینی - قدس سره الشریف -
7	2. حاج آقا حسین فاطمی قمی
7	3. آخوند ملا علی همدانی
8	گنجینه های نور
9	بوی گل را از که جوییم، از گلاب
10	دستورالعمل های حاج میرزا جواد آقا
11	جواد بن شفیع کجاست؟
12	تکبیر پرواز
14	حاج آقا نورالله اصفهانی
15	در سایه ستارگان
15	طلوع خورشید
16	در وادی شبزدگان
17	فصل سازندگی
20	صفاخانه
21	در پایتخت تباهی

22.....	انجمن ملی
22.....	پیمان الهی
23.....	راهبر آسمانی
24.....	سالهای شوم
25.....	رجعت آفتاب
26.....	سمت سرخ حماسه
27.....	روزهای سوگناک
30.....	سید عبدالحسین لاری
30.....	میوه ای از شجره طوبی
31.....	افق تجلی
32.....	آب حیات
34.....	هجرت
35.....	نهضت فرهنگی
37.....	زیارت
39.....	تهاجم فرهنگی
40.....	حکومت اسلامی لارستان
42.....	انقلاب مشروطیت
45.....	دلیران تنگستانی
50.....	جاودانه ها
51.....	پرواز
52.....	علامه بلاغی
52.....	طلیعه
52.....	رویش صبح
53.....	جرعه نوش علم و معرفت

54.....	راهنمایان رهرو خوبیها
54.....	پیوند دانش و مبارزه
54.....	آینده ساز دلسوز
55.....	تراوش قلم
56.....	مهتاب ادب
58.....	چکاد تلاش
58.....	شکوه گمنامی
59.....	اسوه زهد
59.....	خنیانگر بیداری
60.....	آخرین هجرت
62.....	میرزای نائینی
62.....	درخشش نور
62.....	تحصیل علوم
64.....	پرورش یافتگان مکتب میرزا
64.....	یادی از فضیلت ها
66.....	نقش میرزا در نهضت مشروطیت
68.....	با کتاب «تنبيه الامة»
69.....	مبارزه با استعمارگران
70.....	تالیفات
71.....	افول ستاره آسمان فقاها
72.....	آية الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری
72.....	تولد
72.....	آغاز تحصیل
73.....	حوزه یزد

73.....	شوق دیدار
74.....	در حوزه سامرا
75.....	در محضر استادان
75.....	اقامت در کربلا
76.....	در حلقه خوبان
77.....	قم شهر فضیلت
79.....	تاسیس حوزه
82.....	در قلمرو قلم
82.....	شاگردان مکتب آیه الله حائری
83.....	در خدمت مردم
84.....	ویژگی روحی
86.....	بردباری
86.....	غروب آفتاب
87.....	شهید آیه الله مدرس
87.....	اشاره
88.....	ولادت و تحصیلات
90.....	دوران تدریس
93.....	در عرصه پژوهش
94.....	مدرس دیانت در عرصه سیاست
96.....	باتلاق استعمار
98.....	تیرگی و تباهی
100.....	شهادت
102.....	محدث قمی
102.....	تولد

102.....	سرآغاز دوران تحصیل
103.....	در حوزه نور
103.....	سیراب از کوثر حدیث
104.....	بازگشت
104.....	آثار جاودان
108.....	خصوصیات اخلاقی و روحی
108.....	الف - انس با کتاب
109.....	ب - تواضع و اخلاص
110.....	ج - زهد
111.....	درگذشت
112.....	آیه الله غروی اصفهانی
112.....	از نخجوان تا نجف
113.....	مولود کاظمین
113.....	حدیث اشتیاق
115.....	استادان و سرچشمه های نور
117.....	روایت یاران
118.....	مشایخ
119.....	در آسمان آثار و ابتکار
121.....	شاگردان
124.....	شاگردان برگزیده عرفان
124.....	از دیدگاه دیده وران
126.....	فصل فراق و هجران
128.....	آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی
128.....	تحصیلات

129.....	در اصفهان
130.....	در عراق
130.....	موقعیت علمی و مرجع
131.....	آثار قلمی
132.....	شاگردان
132.....	ویژگیهای اخلاقی
134.....	دورنگر و ژرف اندیش
134.....	شهامت در فتوا
135.....	درگذشت
138.....	آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی
138.....	ستاره ای از قم
138.....	تحصیل
140.....	مرجعیت
143.....	تالیفات
143.....	ریشه ها و زمینه های قیام
148.....	قیام گوهرشاد
150.....	مقابله با اشغالگران
151.....	تهدید به اعلام جنگ
151.....	سزای مرتد
152.....	در آیین اخلاق
153.....	پرهیز از خلف وعده
153.....	برپایی درس و بحث در شبهای احیا
153.....	شیوه انتخاب همسفر
153.....	به خاطر رفاقت وارد جهنم نمی شوم

- 153.....وقف بالاسر حضرت ميلاد لدا
- 154.....فراسوی فروتنی
- 154.....رحلت
- 156.....آية الله شاه آبادی
- 156.....طلوع ستاره
- 156.....کلاس نور
- 158.....بازگشت
- 159.....سر عشق
- 160.....آهنگ رجعت
- 161.....شیر بیشه حق
- 162.....فقیه بیدار
- 163.....قافله سالار نور
- 164.....پربهاتر از خون شهیدان
- 165.....آخرین منزل هستی
- 165.....فرزندان
- 167.....سید محسن امین
- 168.....سالهای تاریک
- 169.....دیدار سبز
- 170.....به سوی دریا
- 171.....روزهای دشوار
- 173.....هجرت به کویر
- 174.....تها در توفان
- 176.....مشکل عثمانیان
- 177.....باز در قدس

178.....	نماز باران
178.....	مرجع وحدت و استقلال
181.....	فصل مرثیه
182.....	منابع
183.....	آیه الله العظمی سید محمد تقی خوانساری
183.....	از ولادت تا هجرت
184.....	پای درس بزرگان
185.....	بر بلندای حماسه
187.....	مرجعیت
188.....	نماز
189.....	نماز باران
191.....	حج نمونه
192.....	فتوهای شورآفرین
193.....	پاییز حزن
194.....	علامه سردار کابلی
194.....	خاطرات
196.....	در محضر خورشید
196.....	مشایخ اجازه
197.....	آشنایی با زبانهای خارجی
197.....	هجرت از حوزه
198.....	میراث فرهنگی
199.....	قبله شناس
200.....	انس با کتاب
200.....	خط سردار

200.....	آئینه اخلاق
201.....	غروب ستاره خاور
202.....	در فراق ستاره
203.....	کاشف الغطاء
203.....	ولادت
203.....	سالهای سبز
205.....	سه یار
206.....	سفرهای پربار
207.....	دفاع از وطن
207.....	مدرسه کاشف الغطا
208.....	کنگره جهانی اسلام
211.....	برای وحدت
214.....	ولایت فقیه
215.....	فلسطین در اسارت
215.....	کنفرانس اسلامی پاکستان
216.....	فریاد
222.....	اهل سیاست
223.....	پایان
227.....	شهید نواب صفوی
227.....	طلوع ستاره
227.....	سرود نور
231.....	مهاجر عاشق
234.....	فدائیان اسلام
235.....	شهر پیامبران

238.....	نامه های سرخ
239.....	تابوت
239.....	ملی شدن صنعت نفت
241.....	منشور حکومت اسلامی
241.....	نواب در زندان مصدق
242.....	کنگره اسلامی
243.....	تا بیکرانها
244.....	دام اهریمن
244.....	پیمان شیطانی
246.....	نماز عشق
248.....	شرف الدین عاملی
248.....	تولد
250.....	بازگشت
250.....	چاووش وحدت
252.....	دوران جهاد و مبارزه
255.....	سفرهای زیارت
256.....	سرچشمه های هدایت
257.....	اجتهاد در مقابل نص
258.....	در انتهای راه
258.....	آثار
260.....	فرود:
261.....	آیه الله العظمی سید حسین بروجردی
262.....	زیر باران
263.....	نامه سرنوشت

264.....	در برابر شب
265.....	سفر سبز
266.....	در بند دژخیم
267.....	دیدار بزرگان
267.....	هجرت
268.....	در تابش آفتاب توس
268.....	مرجع موید
271.....	سالهای درخشان
273.....	دانشور جامع
274.....	میراث ماندگار
276.....	دربار و مرجعیت
277.....	فصل سوگ
278.....	آیه الله کاشانی
278.....	سپیده صبح
279.....	انقلاب 1920 عراق
280.....	انتقام جوئی استعمار
281.....	مخالفت با دولت قوام
282.....	تبعید به لبنان
282.....	مبارزه با رزم آرا
284.....	ملی شدن صنعت نفت
285.....	توجه به جهان اسلام
286.....	نخست وزیری چهار روزه
288.....	منزوی کردن آیه الله کاشانی
289.....	خروشی دیگر

289.....	تا مرز شهادت
291.....	شیخ محمد رضا مظفر
291.....	ماه مجلس
291.....	در حوزه نور
293.....	پیشگام اصلاح و نوآوری
301.....	شبنم شعر
301.....	چشمه بیداری
302.....	در گذشت
303.....	هبة الدین شهرستان
303.....	رویای صادق
304.....	آغاز راه
304.....	آیه روشن
305.....	سفر سبز
307.....	سالهای جهاد
309.....	ارمغان اشغالگران
311.....	در جبهه استقلال
314.....	فهرست طلایی
315.....	سالهای بیماری
316.....	شوال سوگناک
318.....	سید اسماعیل بلخی
318.....	فرزانگان بلخاب
320.....	مهاجران بلخ
320.....	در حریم توس
322.....	آهنگ دیار بلخ

- 322..... کابل بر بال ملائک
- 323..... یادگار زندان
- 324..... چکامه حماسی
- 325..... به پیشگاه سرور آزادگان
- 325..... سفرهای بلخی
- 326..... سخنرانیهای بلخی
- 326..... ورود به حوزه علمیه قم
- 327..... خطابه علامه بلخی
- 328..... حوزه علمیه مشهد
- 329..... تکامل
- 329..... افتخارات حوزه
- 329..... فریاد عاشورایی
- 330..... آخرین دیدار
- 331..... آخرین استقبال
- 332..... شیخ آقا بزرگ تهرانی
- 332..... میلاد سبز
- 333..... در گلشن قرآن
- 333..... روحانی ده ساله
- 334..... دوازده سال در حوزه تهران
- 335..... حدیث هجری
- 336..... زیر پای آبشاران
- 336..... در ساحل دریاها
- 337..... زیر رواق روایت
- 338..... الف - از علمای شیعه

339	ب - از علمای عامه
339	طبقه پس از شیخ
342	دو دوره دائرة المعارف
342	غریب غیرت و نور
344	طبقات اعلام الشیعه
346	آسمانی از آثار دیگر
346	شاگردان پیر پژوهش
347	تندیس تلاش و تحقیق
348	در معراج روح و جان
349	در میان خانواده
350	در آینه اخلاق
350	انتقادپذیری و سعه صدر
351	خاموشی خورشید
354	آیه الله العظمی سید محسن حکیم
354	یتیم نجف
355	جهاد
356	پدر امت
358	سالهای توفان
359	فصل فیصل
360	جماعة العلماء
361	فلسطین
362	سفر سبز
364	گفتگو با شیطان
365	جمهوری تزویر

367.....	پرده آخر
369.....	علامه امینی
369.....	میلاذ نور
370.....	سوره تربیت
372.....	قیام سرو
373.....	هجرت عشق
374.....	سپاه شقایق
376.....	غواص بحر معانی
378.....	شهر آرمانی غدیر
382.....	بوستان هدایت
383.....	بایست های جهان تشیع
384.....	نماز آخر
386.....	شهید آیه الله سعیدی
386.....	تولد فریادگر
386.....	در حوزه نور
387.....	تجربه زندان
388.....	جرقه قیام
389.....	تبعید خورشید
389.....	سعیدی در مسجد امام هفتم <small>علیه السلام</small>
392.....	اعلامیه فریاد
393.....	حضرت آیه الله اعظم الله اجورنا و اجورکم
394.....	در حلقه خفاشان
396.....	امام در سوگ
398.....	علامه شعرانی

398.....	خاندان علم و تقوا
399.....	تولد و تحصیل
400.....	بازگشت
401.....	آشنای با زبانهای متعدد
401.....	شاگردان فرزانه
403.....	یادگارهای ماندگار
404.....	وفات
406.....	آیه الله العظمی سید محمود شاهرودی
406.....	ولادت
408.....	نوجوان عادل
409.....	در پناه آفتاب
410.....	فصل شکفتن
412.....	فقیه تهیدست
414.....	مراد پارسایان
415.....	راز سامرا
416.....	مرجع شیفته
418.....	زاهد سپید دست
419.....	ما صاحب داریم!
420.....	در وادی سیاست
420.....	سفر سبز
420.....	سالهای سیاه
421.....	آثار آفتاب
423.....	شهید آیه الله غفاری
423.....	زادگاه

424.....	مساجد آذر شهر
424.....	تولد
425.....	نیاکان شهید غفاری:
426.....	تحصیلات آیه الله غفاری
426.....	اساتید و شاگردان
427.....	مقام علمی
428.....	تدریس
429.....	همسنگران شهید غفاری
429.....	دوران مبارزه و اندیشه های سیاسی
430.....	زندان و شکنجه
433.....	خدمات اجتماعی و عمرانی مذهبی
434.....	ویژگی های اخلاقی و جلوه های معنوی
434.....	آثار و تالیفات
435.....	عروج و شهادت
436.....	پیامها و اعلامیه ها:
437.....	منابع
438.....	آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی
438.....	ولایت و خاندان
439.....	دوران تحصیل
440.....	تدریس
441.....	آثار علمی
442.....	مکتب اخلاقی و عرفانی
443.....	تبلور اخلاص
443.....	خاطره ها

444.....	احیای حوزه مشهد
447.....	گامی در امر تبلیغ
447.....	شخصیت جهانی
449.....	در نهضت اسلامی ایران
451.....	ارادت به امام خمینی
452.....	خدمات ماندگار
452.....	غروب
453.....	آیه الله شهید سید مصطفی خمینی
453.....	تولد
453.....	تحصیلات
454.....	اساتید
455.....	استعداد و نبوغ
456.....	تالیفات
457.....	سیر و سلوک
460.....	شهید مصطفی در نگاه بزرگان
460.....	امام خمینی:
460.....	آیه الله العظمی بهاء الدینی (ره):
461.....	مقام معظم رهبری حضرت آیه الله العظمی خامنه ای:
461.....	آیه الله معرفت:
461.....	ویژگیهای عاطفی
462.....	در صحنه سیاست
465.....	مصطفی و امام در تبعیدگاه
469.....	پرواز به سوی ملکوت
470.....	پیامدهای شهادت

473.....	امام موسی صدر
473.....	صدر شهدای عراق
474.....	ورود به حوزه سازندگی
474.....	دروس سطح
474.....	خارج فقه
475.....	خارج اصول
475.....	فلسفه
475.....	تحصیل در دانشگاه
476.....	اجتهاد جواهری
477.....	نامه ای از زعیم حوزه
478.....	اصلاح نظام حوزه
478.....	آغاز هجرت
480.....	وضع دردناک مدارس
484.....	تدبیر تاریخی
485.....	تشکیل مجلس و انتخاب رهبر
485.....	سازمان «جنبش مستضعفان»
486.....	سازمان نظامی «امل»
487.....	سلوک سیاسی
488.....	ساده زیستی
488.....	همراه با مردم
489.....	تواضع و بزرگواری
490.....	گذشت و کرامت
490.....	روح بندگی
490.....	احترام به پدر

491.....	مرد صلح و دوستی
492.....	هراس غارتگران
493.....	آدم ربایی
494.....	عکس العمل شورانگیز
495.....	نگرانی امام خمینی (ره)
495.....	تلگراف به حافظ اسد
497.....	استاد شهید مرتضی مطهری
497.....	بهاران
497.....	بوی خوش گلستان
498.....	دانش اندوزی
501.....	هجرت به تهران
502.....	مرزبان اسلام
506.....	تدریس در قم
506.....	گلستان جاودان
507.....	پیشتاز نهضت
508.....	در مسلخ عشق
509.....	آیه الله طالقانی
509.....	تولد
509.....	فرزند حوزه
510.....	سیر به سوی خلق
510.....	مجاهدی نستوه
513.....	همگام با امام
515.....	آرزوی دیرینه
515.....	خنجری در قلب جهان اسلام

516.....	در آستانه پیروزی
518.....	تا آخرین نفس
519.....	چکیده های قلم
520.....	وفات
521.....	شهید آیه الله دکتر مفتح
521.....	اشاره
521.....	از ولادت تا تحصیل
524.....	پرتو اندیشه
526.....	آثار و تالیفات
528.....	آذرخشی در کویر ستم
531.....	در سنگر دانشگاه
532.....	شهادت
533.....	شهید آیه الله قاضی طباطبایی
533.....	آل امیر عبدالوهاب
534.....	طلوعی دیگر
534.....	جلوه های زیبا
535.....	نخستین گام
536.....	پیوند با آفتاب
537.....	مرید و مراد
538.....	غم فراق
540.....	بافت کرمان
542.....	قیام خونین
544.....	در راه اتحاد
544.....	زمزمه های تنهایی

- 545..... در سنگر جمعه و جماعت
- 545..... اولین شهید محراب
- 546..... دلداری خورشید
- 548..... ره آورد فکری
- 551..... شهید آیه الله سید محمد باقر صدر
- 551..... از میلاد تا مدرسه
- 553..... در نجف اشرف، شهر امامت و فقاہت
- 553..... تعلیم و تربیت
- 554..... حزب دعوت اسلامی
- 555..... جماعة العلماء
- 556..... حمایت از امام
- 557..... دوران مرجعیت
- 558..... تحریم پیوستن به حزب بعث
- 559..... در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی
- 560..... با قرآن در صحنه
- 562..... صدر شہادت
- 563..... باقیات صالحات
- 566..... شهید آیه الله دکتر بهشتی
- 566..... سخن نخست
- 566..... نوید سپیده
- 567..... پدر و مادر
- 567..... آغاز تحصیل
- 568..... بر بال عشق
- 568..... عطش دانش

- 570..... تدوین کتب درسی
- 570..... نوید صبح
- 571..... نسیم سحر
- 571..... چشمه ای در کویر
- 571..... در راه معماری انقلاب
- 572..... تاسیس حزب جمهوری
- 573..... تدوین قانون اساسی
- 573..... در سنگر عدالت
- 574..... تندیس مظلومیت
- 575..... برگی از دفتر فضیلت
- 575..... الف - نماز اول وقت:
- 575..... ب - فروتنی:
- 576..... ج - حق پذیری:
- 576..... د - نظم:
- 576..... هـ بردباری:
- 577..... و - در خانه:
- 577..... نشانه های ماندگار
- 578..... پرواز سرخ
- 580..... شهید آیه الله مدنی
- 580..... تولد
- 580..... در مسیر دانش
- 581..... ماندگار در نجف
- 582..... مبارزات
- 583..... در کنار امام خمینی

583.....	فجر انقلاب
585.....	انقلاب سوم
585.....	سید الاعلام در تبریز
586.....	شهادت در محراب
587.....	ویژگیهای روحی و معنوی
590.....	شهید هاشمی نژاد
590.....	ولادت
590.....	در مکتب حوزه
592.....	شروع مبارزات
593.....	تالیفات
595.....	کانون بحث
595.....	مناظره
596.....	حدیث نفاق
597.....	نوبت شهادت
599.....	در پرتو کلام آفتاب
601.....	شهید آیه الله قدوسی
601.....	از ولادت تا هجرت
602.....	گلی در بوستان حوزه
603.....	مجاهد پیرو امام
605.....	پایگاه فضیلت
607.....	مکتب توحید
608.....	پیشتازان عدالت اسلامی
610.....	وصل جانان
612.....	علامه طباطبایی

- 612..... سپیده سیادت
- 612..... طفولیت و توفان حوادث
- 615..... طلوع عشق و اندیشه
- 615..... بازگشت به تبریز
- 616..... هجرت به قم
- 617..... یادگارهای ماندگار
- 620..... شاگردان
- 620..... جلوه های جاودانه
- 621..... الف) ارادت به اهل بیت علیهم السلام
- 622..... ب) شرح صدر علامه
- 623..... ج) آینه اخلاص
- 624..... د) تعبد و بندگی
- 624..... ه) اخلاق علامه در منزل
- 625..... و) شناخت مقتضیات زمان و مکان
- 626..... ز) همراه با امام (ره)، همگام با انقلاب
- 626..... ح) جلوه های هنری و ادبی علامه
- 627..... ارجعی الی ربک
- 628..... شهید آیه الله دستغیب
- 628..... تولد
- 628..... تحصیل
- 629..... استادان
- 629..... تهذیب
- 630..... سفر به عنایت دوست
- 632..... تلاش برای جامعه

- 634..... شایستگی های روحی
- 635..... کرامت ها
- 638..... زندگی مبارزاتی
- 640..... تالیفات
- 641..... خدمات
- 642..... شهادت
- 645..... شهید آیه الله صدوقی
- 645..... زادگاه
- 645..... تولد و نیاکان شهید صدوقی
- 646..... تحصیل
- 647..... استادان
- 647..... تدریس و شاگردان
- 648..... دوران مبارزه و اندیشه های سیاسی
- 650..... جلوه های ویژه نستوه کویر
- 653..... خدمات اجتماعی، مذهبی و عمرانی
- 654..... شهادت و پرواز
- 656..... آیه الله ربانی شیرازی
- 656..... زادگاه
- 656..... تولد، کودکی، نوجوانی
- 656..... دوران جوانی
- 657..... حزب برادران
- 657..... تحصیل
- 658..... هجرت به قم
- 658..... در محضر استاد

- 659..... بر کرسی تالیف
- 660..... طرح پیشنهاد اتحاد مراجع
- 661..... کادرسازی
- 661..... گروه انقلابی ابوذر
- 662..... دستگیری آیه الله ربانی
- 663..... تبعید یا زندان؟
- 663..... اقامه نماز در زندان شاه
- 664..... حمله ماءمورین به نمازگزاران
- 665..... شکنجه به خاطر برپایی نماز
- 665..... دفاع از انقلاب
- 666..... ماءموریت به کردستان
- 667..... ماءموریت به آذربایجان
- 668..... ماءموریت به استان فارس
- 669..... مبارزه با سازشکاری
- 670..... ربانی شیرازی و قانون اساسی
- 670..... ترور ربانی شیرازی
- 671..... رحلت
- 674..... شهید آیه الله اشرفی اصفهانی
- 674..... از میلاد تا مدرسه
- 675..... تدریس
- 675..... آثار قلمی
- 675..... آثار عمرانی و مراکز دینی
- 676..... شیوه نیکو
- 677..... ساده زیستی

- 680..... حامی وحدت
- 681..... یار و مرید امام
- 681..... در سنگر نماز جمعه
- 682..... در میدان جهاد
- 682..... شهادت برترین معراج عشق است... (974)
- 685..... آیه الله حیدری ایلامی
- 685..... در محضر اهل بیت
- 685..... در بارگاه نور
- 687..... در محفل انس
- 687..... در رکاب ولایت
- 691..... در مجلس خبرگان
- 691..... در ستیز با لیبرالیزم
- 693..... در نگاه امام
- 694..... در سنگر جهاد
- 696..... در عینیت جامعه
- 698..... در وادی رحمت
- 700..... امام خمینی (قدس سره)
- 700..... پیشینه تاریخی:
- 701..... از ولادت تا هجرت
- 702..... هجرت به قم، تحصیل دروس تکمیلی و تدریس علوم اسلامی:
- 714..... قیام 15 خرداد
- 718..... قیام امام خمینی علیه احیای کاپیتولاسیون، و تبعید به ترکیه:
- 721..... تبعید امام خمینی از ترکیه به عراق:
- 723..... امام خمینی و استمرار مبارزه (1350 - 1356):

- 725..... اوج گیری انقلاب اسلامی در سال 1356 و قیام مردم:
- 726..... هجرت امام خمینی از عراق به پاریس:
- 728..... بازگشت امام خمینی به ایران پس از 14 سال تبعید:
- 730..... انقلاب دوم، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا:
- 733..... جنگ تحمیلی و دفاع 8 ساله امام و ملت ایران:
- 734..... دفاع از پیامبر اسلام و ارزشهای دینی
- 735..... سالهای آخر عمر امام خمینی و حوادث ناگوار:
- 738..... آثار و تالیفات امام خمینی:
- 741..... آیه الله العظمی مرعشی نجفی
- 741..... ولادت
- 741..... تحصیل
- 743..... بر مسند تدریس
- 744..... در سایه کریمه اهل بیت
- 745..... گنجینه ماندگار
- 748..... آثار سبز
- 751..... احیاء و ترویج فرهنگ
- 752..... همگام با نهضت امام
- 753..... وفات
- 754..... آیه الله العظمی گلپایگانی
- 754..... ولادت
- 754..... تحصیلات
- 755..... تدریس
- 756..... شاگردان
- 756..... تقریرات و تالیفات

757.....	مجموعه فتاوی
758.....	مبارزه سیاسی
760.....	تقویت نظام جمهوری اسلامی
761.....	ویژگیهای اخلاقی
761.....	مؤسسات
763.....	در گذشت
765.....	آیه الله العظمی اراکی
765.....	تولد
765.....	تحصیل
766.....	آشنایی با امام
768.....	تدریس و تالیف
769.....	بر پایی نماز جمعه
770.....	تجلیل از پیشگامان نهضت
772.....	سیاست الهی
773.....	رحلت
774.....	علامه شوشتري
774.....	مولود نجف
775.....	پدر و مادر
775.....	اقبال شوستر
776.....	رجعت به شهر عشق
777.....	برزیگران نور
777.....	حلقه نور
778.....	آثار پربار و ابتکاری
780.....	مکتب تربیت

781.....	آئینه اخلاق
781.....	فصل فراق
783.....	آیه الله بهاء الدینی
783.....	طلوع حیات
784.....	دوران کودکی
785.....	رؤیای ملکوتی
786.....	شوق بی پایان
787.....	جلوه جاودانه
789.....	پندهای عارفانه
791.....	قدر و سپاس
792.....	راز و نیاز و شب زنده داری
793.....	محرم اسرار
794.....	آرامش نفس
795.....	با رزمندگان اسلام
796.....	اندیشه های آسمانی
799.....	طوبای برکت
800.....	مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای
800.....	خاندان خامنه ای
800.....	سید حسین خامنه ای
802.....	سید جواد خامنه ای
803.....	از زبان رهبر انقلاب
803.....	از میلاد تا مدرسه
807.....	در حوزه علمیه
808.....	در حوزه علمیه نجف اشرف

808.....	در حوزه علمیه قم
809.....	مبارزات سیاسی
810.....	همگام با امام خمینی (ره)
811.....	دومین برداشت
812.....	سومین و چهارمین بازداشت
813.....	پنجمین بازداشت
813.....	بازداشت ششم
814.....	پایه گذاری «جامعه روحانیت مبارز»
815.....	در تبعید
815.....	در آستانه پیروزی
816.....	پس از پیروزی
817.....	آثار قلمی
819.....	پی نوشت ها :
866.....	فهرست مطالب